این کتاب ...
جامع الانوار
از مولفات ... محمد علی الشهیر ...
کسائی

ذلک ... فی بلدة ...
... فی ... شعبان
١٣١٢

١١٨٧٢

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب مصباح الرمل من تصانیف ابو البرکات

اما بعد این مختصریست بر شانزده باب نهاده شد و نام این مصباح الرمل کرده شد تا بر همگنان مبین و مبرهن باشد و اجری جزیل شامل مستفید و مفید کرده ان شاء الله تعالی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین باب اول در فرود آمدن رمل که چون آمد و آن دو فصلست باب دوم در شرایط رمل زدن و خط بر چه وجه کشد و آن دو فصل است باب سوم در احکام کردن و ضمیر گفتن و آن دو فصل است باب چهارم در نسبت خانهٔ شانزده گانه و آن یک فصلست باب پنجم در تسکین نسبت و آن نه فصلست باب ششم در تسکین عدد و آن بیست و چهار فصل است باب هفتم در بیان تسکین ابجد و آن [illegible] فصل باب هشتم در بیان تسکین خط و زمال و آن [illegible] فصل است باب نهم در بیان تسکین حروف و آن دو فصلست باب دهم در بیان تسکین مثلثه ابجد و آن پانزده فصلست باب یازدهم در بیان تسکین مراتب و آن پنج فصل است باب دوازدهم در بیان خبایا

و ضمایر و دفاین و حال سال و طالع از رمل و آن دو فصل است باب سیزدهم در بیان عناصر و آن پنج فصل است باب چهاردهم در بیان شرح شجره باب پانزدهم در بیان میزان عمل تقویم الرمل و آن یک فصل است باب شانزدهم در بیان دایره و تسکینهای متفرقه و غیر آن و آن یک فصلست باب اول در فرود آمدن رمل و آن دو فصل است فصل اول بدانکه رمل معجز آدم علیه السلام بوده است و سبب فرود آمدن رمل آن بود که چون فرزند آدم علیه السلام بسیار شدند و متفرق شدند آدم خواست تا حال ایشان بازداند و نقلی دیگر آنکه چون آدم از حوا جدا شد خواست تا او را باز یابد جبرئیل علیه السلام این نقطه را بیاورد و آن نقطه علامت بود که آن را طریق خواندند آدم علیه السلام نور معجزه معلوم کرد و ادریس علیه نیز علم رمل معجزه داشت و دایره عدد نقل از ادریس است علیه السلام این نیست منسوبست با امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه الم تر ان الله جل [illegible] انعاض علی الادریس علما مختلا و اتمه علم النقاط بفضله و اوحی الیه ما کان منکم [illegible] و شقیا و لقمان نیز علم رمل را [illegible] فصل دویم در بیان فرود آمدن نقطه رمل بر دانیال علیه السلام بدانکه دانیال پیغمبر از رسل بود و از قوم خود گریخته بود و به [illegible]

در کوه بسر می برد و امر آمد از حضرت عزت جل و علا تا دعوت کند قوم خود را که
این ها قوم توانند و دانیال علیه السلام فرد بود و هیچ لشکر و صلاح نداشت
و وعده حق تعالی آن بود که آن قوم با او ایمان بیاورند و او را به پیغمبری
قبول کنند و دانیال علیه السلام و سر تلی ریگ اقامت کرد العهدة علی
الراوی کنار دریا بود و چون جبرئیل نقطه در میان ریگ نهاد از آنست
که رمل بر ریگ زنند و آن نقاط طریق بود و نقلی دیگر آنکه نقطه بود در ربع واضح
آنست که یک نقطه بود و دانیال هنوز تخرج حل کرده و دلیل و نقلی دیگر آنکه در
موالید ثلاثه مندرج شده دیگر آنکه این نقطه در موالید ثلثه مندرج شد
و این در جای خود بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و از پسر آن قوم حظی
میکشید و حال ایشان مانی الوانع میگفت و ایشان اعتقادی
در حق او بیاورند و حال او با پادشاه آن قوم رسانیدن که
شخصی چنین پیدا شده پادشاه دانیال را طلب کرد و هر امتحان که میکرد
هنوز معجز بیان میکرد و پادشاه را پسری بود او خواست که این پسر را
این علم بیاموزد حق تعالی خواسته بود که آن قوم ایمان بیاورند
آن پسر این علم را اخذ کرد و روایت چنان است که یکروز آن پادشاه
و پسر و دانیال در یک خلوت نشسته بودند دانیال با پسر گفت

ببین که پیغمبری در روی زمین هست یا نه آن پسر رمل برد و گفت آری
هست گفت ببین در کدام زمین است دیگر رمل زد و گفت در جای
بلند است و دانیال گفت ببین در کدام مقام است گفت در مقام ما است
گفت ببین که از ما کدام است گفت من نه هستم و دیدم نیست البته
تو باشی و چون خدا خواسته بود که آن قوم بحرب جنس ایمان آورند
و دانیال به پیغمبری قبول کنند او را قبول کردند و ایمان بیاوردند
و از آن رمل بر ایشان ثابت میشود که الرمل علی ید دانیال الواضع
و این علم معجز است و ما را تحقیق است که نبی بعد محمد نیست علم رمل از معجز باید
گفت و ریاضت باید کشید و بدعوی رمل نباید زد چنانکه در بابی
دیگر گفته شود **باب ۲** در شرایط رمل زدن و آن دو فصلست
فصل ۱ در شرایط رمال باید که پرهیزکار و خلوت نشین قلیل الکلام و ریاضت
کش و متقی و حلیم تا مغیبات بروی کشف شود و چون بسیری از اسرار
واقف شود رجوع بعلم لا یعلمها الا هو کند و خود را درمیانه نبیند
و حکم مطلق کرداند بلفظ ان شاء الله تعالی و بیرون از دلایل و اوضاع اشکال
هیچ دیگر از عندیات نگوید و بداند که کدام حکم ظاهر گفتن میشاید
و کدام در رموز باید گفت و حال دیگری با دیگری نگوید حکم فساد نکنند

وحکم دزد برده در لباس کهنه باشد ودو سرها هویدا کند ورنه حق جل علا رسان
باشد وهرکه سایل گوید که فلان حکم بافی الواقع می باید که نفس می کار فرو نشود
انگاه حکمی کند باید که عکس می نشود رجوع با لمحوالله مایشا کند و در غیبت خود
رمل دیگران نکند و کسی متکبر بود دران نکو شد که حکم با او بنیکو
کند وازظاهر رمل نسیج دیگر با او نگوید و گوید العهده علی الراوی و چون عز
تا حاضر نفیر بود مدح و ذم پیش او یکسان و در زمان رمل زدن آن باید
که با طهارت باشد و سایل نیز با طهارت باشد و سوره فاتحه و اذا زلزلت برخواند
و صلوات بفرستد و در ضرب کردن نیکو احتیاط کند که اگر خطا باشد
همه احکام باطل شود و در خط کشیدن و ضرب کردن این دعا بخواند اللهم
انی اسئلک بکل اسم دعاک به من خلقک من عبادک
والذین قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا فی البر والبحر فی السموات
والارضین والمنا والعرفات وعند مقام ابراهیم علیه السلام والبیت
الحرام دعاک بحل امی فی خلا وفی ملا ظلمات اللیل او ضوء النهار فکشفت
نداء وکشفت بلاءه انی اسئلک فی هذا لخطوط بحول منک وقوت
انک علی کل شیء قدیر یا سمیع و یا بصیر برحمتک یا رب و می باید که
رمل بر ریگ زند و بسیار ریگ پاک زند و در نطع زند یا در تخته که دوال
ان

آن یک ذرع باشد و عرض نیمه آن و خطی بکشد که آن خط موافق
دانیال باشد نقطه سعید زند و بسیار و اعتبار بهفت و دوازده بکنند
که در کتب آورده اند هفت نقطه را یک طرح پیش زنند و دوازده
نقطه را طرح بعد زنند و شانزده نقطه را طرح پیش زنند پس می باید
که نقطه از چهل و پنج کم نباشد چرا که طرح ۴۵ چهل و پنج است ۴۵ تحصیل اول
رمل است

۲۸
....

۲۵ ۲۶
....

و این آن خط است که رسول علیه السلام فرمود که فمن وافق خطه
فقد اصابه و چون این خط همی زند باری قرعه زند که بهتر از آن خط شانزده
گانه که چهار نوع خط شکل بیرون آورند و این قرعه استادی کرده از بهر آن تا
زمان دوران نگشت و خاطر سایل متفرق نشود و چهار نوبت ۱۶ شکل حاصل
آید و بدین دلیل قرعه کرده است اما خبر از این نقطه نداشته است و دلیلی
دیگر آنست که این دو قرعه ۱۲ نقطه است و ۱۲ عدد خانه رملست چرا که
خانه شانزده است هشت فرد و هشت زوج ۱۶ فرد بود و این
دلیل مصنف قرعه است و اعتبار قرعه عبدلیلی که مصنف کرده این صورت
تصنیف کرده تا آن میان ۱۶ خانه رمل نود و شش نقطه رمل به

نشنید و نیز مثلثه می‌زنند و این مثلثه بدانکه امام ماشاءالله مصری
کرده. بدلیل آنکه ثالث تا شکل سیم و نهم یکی باشد شکل چهارم و سیزدهم
یکی باشد و بدانکه ازین دو شکل مرد و خانه کدام باتصال داده است و کدام
بانفصال و این معنی بجای خود در روشن شود و آنکه یک شکل می‌زنند و آن
عنصری می‌زنند بدانکه هیچ اعتبار ندارد **فصل دویم** در بیان آنکه چه وقت
رمل بزنند و چه وقت نزنند بدانکه همه اوقات رمل زدن شاید بدین
شرط که گفته شود و آنکه در کتبها باشد که در ابر و باران و باد رمل
نزنند هیچ دلیل روشن ندارد بلکه چون باران و برق باشد رمل
زدن بهتر باشد بدلیل آنکه نقطه سعد در افق برحمت می‌آید شاید
که نقطه رمل نیز سعد زنند و جایی که رمه گوسفند گذرد ضرب کردن بهتر است
و شب که همه در استقامت اند بهتر باشد و آنکه گویند که زمان ابر
و باران نزنند از آن دلیل که آسمان ملبس است و زمین آسمان
چه تعلق برمل دارد و اشکال رمل ملبس نگشود از آسمان هیچ اثبات
نشود و نقصان رمل نخواهد بود آری در زمان که باد آید گفته اند که رمل نزنند
و این دلیل نیز ضعیف است چرا که لازم نیست که رمل جایی زنند
که باد رمل را برهم کند و در شب حکم از زوج کنند و این در جای خود در بیان

آید

و دو ساعت گفته اند که رمل نزنند از طلوع صبح تا طلوع آفتاب
و از غروب آفتاب تا غروب شفق و آن نیز بدلیل آنکه این دو وقت
عزیز است باید که شخص در عبادت و ذکر و رمل زدن نه پردازد و اگر نه همه
وقت رمل زدن شاید **باب ۳** در احکام کردن و ضمیر گفتن و
آن فصل است **فصل ۱** در شرایط احکام کردن می‌باید که چون رمل زده
باشی نظر کنی در اشکال تا کدام شکل در کدام خانه آمده است و در آن خانه
از قوت و ضعف و سعد و نحس و مزاج و حرف چه دارد و بگوید غرض آنکه هر شکل
و حال سایل بگوید همچون کاهنان که از پیشانی سایل گوید اگر چه آنچه
گوید حال آنکس باشد موجب سخط خدای باشد و استادان چنین
گفته اند که حکمی که از سر علم و تحقیق بوده باشد و باز نخوانند به از آنکه نه از علم
باشد و باز خوانده و باید که سر مردم و ضمیر مردم زود فاش نکنند چنانکه گفته
شد از پیش **فصل ۲** در طریق ضمیر گفتن باید که در آن نکوشند
که ضمیر نمی‌شاید چرا که واقف بر ضمیر نبوده و نباشد الا حق جل جلاله
و علا و اگر کسی گوید که ضمیر من بگوی باید که رمل آنکس نزنند تا او ضمیر خود
نگوید و اهل مغرب نزنند تا او حال خود نگوید و نیز بهتر آنست که حال
خود با رمال بگوید تا رمال رمل از بهر آن نیت بزند که احکام بهتر باشد

وخبد طریقه که استادان گفته‌اند از طرح نقطه یا ضرب شکلین مع هذا
وهد انخانه که رسد از انخانه وشکل نتوان گفت که چه مراد است شکل وصفت
خانه حقیقت آنست وشرطی دیگر آنکه چون عنصر گوید پرسد که فلان را
حال می پرسی یا فلان چون گفت فلان یا فلان مطلق ضمیر نگفته باشد
معتقد خود نشود واگر سایل بگوید که مرا این هر دو حال است بگوید که چون
نگفتم وباید که معتقد خود نشود که کافر گردد **باب ۴** در منسوبات شانزده
خانه بدانکه شانزده خانه است وشانزده شکل بدلیل آنکه از پیش گفتیم که این
نقط طریق بود که بر آدم ودانیال رسید یا یکنقطه مربع بود واین مربع
رکنی شرقی شمالی ورکنی غربی ورکنی جنوبی ۴ رکن باشد ۴ در رکن ۴ ضرب
کرده ۱۶ باشد واین شانزده خانه هر خانه ز چیزی حال وابسته است
خانه اول که است نفس وجسم وروح وبر ۳ جای با ربسته است
چرا که خانه مقصد الاشیا گویند **خانه ۲** مال ومعاملت وقدوم غایب ومقصود
هم از انجا نه است **خانه ۳** نقل وحرکت وبرادران وخواهران وهمنشینان
ولی ... از انجا نه پنج احکام راست نیاید وقرب وبعد اتصال وانفصال
ازین خانه گویند **خانه ۴** عمر وپدر وملک وعمارت وضریت ومقام این
خانه اصل چهار است **خانه ۵** فرزند ودولت ورسول وهدیه وخط وسر

ومل ازینجانه وخیر واین سه پست است وخانه صفرا است وفصل تابستان
خانه ششم رنج وعلت وغلامان وکنیزکان ومرغ وگوسفند وسرو سحر
وغرایم وخانه خولست ومال عالی ازین خانه است **خانه ۷** زن وشرکت
وضد ودزد وغایب وقرض خواه وانجانه برودت وبلغم است وفصل زمستان
ازینجانه است واین خانه مقصد الاشیاست وجمع استادان بر آنند
که مقصد الاشیا انجاست جمعی گویند که اول است وپیش این ناکس
آنست که او مقصد است اول بدلیل آنکه هیچ حال بی اول وشکل اول راست
نیاید وخانه هفتم بدلیل آنکه خانه هشتم خانه مرگ است وچون از هشتم را
گذشت نقط وشکل سرنگون باشد چنانکه صاحب شجره گفته است علت الادبار
بر خانه اول پیش است **خانه ۸** مرگ ومیراث وخوف ودفین
واین خانه سودا است وفصل خزان ازینجانه وقدوم رمل بود **خانه ۹**
سفر وعلم ودین وخواب وانجانه میراث از اول وپنجم ستاند **خانه ۱۰**
مادر وعمل وسلطان وکسب وانجانه میراث از دوم وششم ستاند **خانه ۱۱**
امید ودوستان ومال بزرگان وحمل توانگران وانجانه میراث از
سیم وهفتم ستاند **خانه ۱۲** زندان ودشمنان وچهارپایان بزرگ
وانجانه میراث از چهارم وهشتم ستاند **خانه ۱۳** طالب وسایل

وانچه خانه کواه اول است و پنجم و نهم است حاء ۱۴ مطلوب
و مسؤول و این خانه کواه دویم و ششم و دهم است حاء ۱۵ میزان
رمل است قاضی و حاکم و سلطان و امر و نهی و آنچه خانه کواه است سیم
و هفتم و یازدهم است **خانه شانزدهم** عاقبت العاقبت و این خانه کواه است
بر چهارم و هشتم و دوازدهم است **باب پنجم** در تشکیل و صورت
آن نه فصل است **فصل اول** در تشکیل انیست [illegible]
[illegible] و صورت در این
طریقه نهاده است چون صاحب شجره باز نموده است این تشکیل
واجب بود باز نمودن **فصل ۲** در عنصر صورت آتش یکی
باد دو آب سه خاک چهار و این عنصر از ده نکذرد و چون معلوم است
که نقطه بردار نیال علیه السلام آمد مربع بود و یک نقطه بود و او باز
چهار نقطه کرد عدد هر نقطه انیست . آتش یعنی دو اسم او یکی و چون باد
با آتش جمع شود بدین کونه .. نقطه شود و او ۲ باشد و چون آب با باد
جمع شود بدین کونه ... نقطه شود و اسم او آب باشد و چون ۴ خاک
با آتش و باد و آب جمع شود بدینکونه .... ۴ نقطه شود و اسم خاک
۴ باشد و این چهار طریق باشد و چون عدد بر سر هم بری ده باشد اما تشکیل

او چنان است که عدد طریق ده است و اکر ده بود نمی یک و دویم است
و [illegible] و سیم که او است [illegible] در دوازدهم او [illegible] در سیزدهم و هشت
در ۱۴ و [illegible] در ۱۵ و [illegible] در ۱۶ و در این دایره عدد از هشت نمیکذرد و چون
کذشت از طرح و از سیم استیند شماره مینمایند و این عنصر هر چند نمی کیرد
اما در دایره عدد و در حکم بکار می آید و کلیات دیگر آنکه هر آتش یکی و باد
دو و آب سه و خاک چهار باشد و این آنچنان است که بدانی که عدد
آتش چند است طرح کنی تا یکی بماند و باد و آب و خاک بدین قیاس کنند
و طرح آتش [illegible] و طرح باد ده و طرح آب یازده و طرح خاک دوازده است
و این عنصر را طرح توان کفته اند و بجای خود احکام و ضمیر و عنصر او کفته شود
ان شاء الله **فصل سیوم** در سعد و نحس اشکال بدانکه این شکلها
را سعد و نحس معین کرده اند و بر کواکب و بروج منسوب و این دلیل روشن
نیست پس طبع نقطه بباید دانست که هر شکل از عنصر سوست و برودت
کدام دارد تا معلوم شود و بیان آن بطول انجامد اکنون این قدر کفایت
باشد که طبع عنصر بدانی و اشکال سعد معروف انیست [illegible]
[illegible] و شکلهای نحس انیست [illegible]
[illegible] و شکلهای ثابت انیست [illegible] و شکلهای منقلب

۱۲ اند و ثابت چهار اند و این چهار را ز برای آنکه چون ایشان را منکوس
کنی از حال خود نگردند و آن ۱۲ چون منکوس سازی از حال خود بگردد و
اشکال وجد بدین ایجابات **فصل ۴** در خارجی و داخلی و ترابی
و مادی و شبی و روزی اکنون بدانکه شکل داخل آنست که عنصر آتش
ندارد و شکل خارج بعکس شکل شب داخل است و شکل روز خارج نر و ماده
چنان اعتبار کن چنانکه نر باشد و ماده تا هشت شکل نر و هشت
ماده **فصل ۵** در مراتب و حکم از مراتب بدانکه مراتب رمل نود و
شش است چراکه ۱۶ شکل هر شکلی چهار فرد یا زوج شصت چهار باشد
سی و دو فرد و سی و دو زوج نود و شش کم اسم در ... ۴ است اکنون بدانکه
مراتب از ۴ کم نیست و از هشت زیاده نیست مراتب رباعی این است
و خماسی این است و مراتب سداسی این است
و مراتب سباعی این است
و مراتب ثمانی این است اکنون باید که رملی زده باشد بداند
که در کدام مرتبه است و این چنان است که نظر کند در خانه اول تا از اشکال
کدام نشسته است رباعی یا خماسی یا غیره و بعد از خانه آورد تا ثابت شود
و نظر کند تا همان شکلی است یا نه از خانه بخانه رود تا ثابت شود در خانه مثلا
املی

زده باشد و در خانه اول شکل خماسی نشسته باشد نظر در خانه پنجم کردیم
شکل سداسی بود بار در ششم نظر کردیم و شکل خماسی بود گوییم این رمل در مرتبه
خماسی است بدلیل آنکه شکل اول خماسی و ششم خماسی گفت چون دو شکل گواهی
بر خماسی دادند رمل در مرتبه خماسی بود و بیشتر ضمیر در پنجم بود اکنون حکم
از مراتب آنست که معلوم کنی که سایل سوال از کدام خانه کرده است و
خانه چهارگانه که بدان خانه تعلق دارد هر چهار شکل مراتب بستاند و بعد از
اتمام طرح کند آنچه بماند بخانه‌ها قسمت کنند که باز ایستد حاکم از آنخانه
و آن شکل باشد مثلا رملی زده باشد و معلوم شد که مراد آنخانه پنجم است
و رمل در مراتب خماسی است شکل اول و پنجم و نهم و سیزدهم هر چهار
مراتب بر گرفتیم ۲۱ عدد بود ۵ ۵ طرح کردیم ۵ بماند گفتیم حاکم مطلق از این شکل
است که در خانه پنجم است اکنون بدانکه مراتب چندین دلیل گفته اند
و همه بیان کنیم دلیل دیگر آنست که چون رملی زده باشی نقطهای فرد همه
بشمارد و بداند که چند است و بکدام مراتب ماند دیدمی آید مثلا نقطهای
رمل شمردیم بیست و هشت عدد بود و بیست و هشت از مرتبه گذشته و در
مرتبه سداسی است بدلیل آنکه خماسی ۵ است و ۵ ۵ ضرب کنی بیست و
پنج شود و چون نقطه ۲۸ است البته رمل در مرتبه سداسی باشد و از ۲۸ تمام

نقطه در مراتب سه‌گانه‌ای باشند که در رمل بعد از وی هیچ دیگر نباشد و این
مراتب از سباعی نگذرد و دلیل دیگر مراتب رمل که شمارد و به بیند که چند مراتب است
که رمل در آن مراتب باشد مثلا رملی زدیم و مراتب آن رمل ۹۸ بود
و این ۹۸ از شش شش از ۴۲ گذشته بود و به هفت رسیده گوییم رمل
در مراتب سباعیست و این از سه و یا شش یا ثمانی باشد و اعتبار
بر مسئله اولت باقی باز نمودیم تا هیچ دقیقه فرو نگذاشته باشد

فصل ششم در جهات اربعه بدانکه شکل ۱۶ گانه را اهل علم شکل جهتی
نهاده‌اند و اینجا آنچنانست ... شرقی است و ...
... شمالی است و ... غربی است و ... جنوبی
است و در کتبها اختلاف بسیار گفته‌اند الا اصح نسخه است ... شرقی است
و ... شمالی و ... غربی و ... جنوبی و ... شمالی و شرقی و ... غربی
و شرقی ... شمالی و شرقی است و ... غربی و شمالی و ... جنوبی و شمالی
و ... شرقی و شمالی و ... غرب و ... جنوب و ... غرب ... شرق و غرب
و ... شمال و غرب و ... شمال و جنوب و ... غرب و جنوب و اگر احتیاط
نیکو کنند ارباع و جهات نیکو بود و در غایت دزد برده و وقت تقسیم
نیکو بکار آید دلیلی دیگر بدانکه ... در اول شرق مطلق است و در تخمیس

شمالی

شمالی شرق و در نهم غرب و شرقیست و در سیزدهم جنوب و شرقیست ...
و در دوم شمالی الاصل است و در ششم غرب شمالیست و در دهم جنوب
شمالیست و در چهارم شرق شمالیست ... و در سوم غرب اصلست و
در هفتم جنوب غربیست و در یازدهم شرق و غربیست و در پانزدهم
شمال غربیست و غیر ازین نخواهد بود ... و در چهارم جنوب اصل است و در
هشتم شرق و جنوب و در ۱۲ شمال و جنوب و در شانزدهم غرب و
جنوبیست ... در اول شرق مطلق است ... در ششم شمال مطلق
است ... و در یازدهم غرب مطلقست ... و در شانزدهم جنوب مطلق
است و باقی آن سر شکل دیگر از آن نوع که هر یکی باشد و دلیلی دیگر آنکه طریقی
۴ عنصر دارد آتش شرقی و باد شمالی و آب غربی و خاک جنوبی چنانکه
هر شکلی بحسب عنصر نواحی فرموده است مثلا ... شرقی و شمالی و جنوبی
و ... شمال و غرب دارد و باقی بدین قیاس جهات و ناحیت خانه
چنانست که اوتاد کانه اول شرق و چهارم شمال و هفتم غرب
و دهم جنوب و آنچنانست که ... شرق مطلق است و ... شمال
غرب و جنوب ... غرب و ... شرق و غرب بود و ... شمال و ... جنوب و
... جنوب و دیگر ناحیت چنانست که دوم شمال و شرق و سوم

غرب با شرق و چهارم جنوب با شرق یعنی سیوم غرب با شمال و ششم
جنوب با شمال و نهم شرق و شمال و دوازدهم شمال شمال و سیزدهم
که وتد وتد اولست شرق شرق و چهاردهم که وتد وتد چهارست شمال شمال
و پانزدهم که وتد وتد هفتم است غرب غرب و شانزدهم که وتد وتد دهم است
جنوب جنوب و در سه او تا دو دیگر برین قیاس کنند دیگر امهات
شرقی و بنات شمالی و متولدات غرب و روایدات جنوبی چون شکل
مطلوب درین خانها نشیند یعنی مقامها تمیز کنند و حکم کنند دلیل در خانه
بر آنکه خانه اول و پنجم و نهم و سیزدهم شرقست و خانه ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ اسماست
و خانه ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ غربست و خانه ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ جنوبست دلیلی دیگر
خانه ۱ و ۲ و ۹ و ۱۳ شرقیست و خانه ۳ و ۴ و ۱۰ و نیمه اول پانزدهم و شانزدهم
شمالیست و خانه هفتم و هشتم و دوازدهم و چهاردهم غربست و خانه پنجم
و ششم و یازدهم و نیمه آخر پانزدهم و شانزدهم جنوبست و اینقدر
بازنموده شد والله اعلم **فصل هفتم** در مزاجهای نقط آتش اینست
و مزاجهای نقط باد اینست
مزاجهای نقط آب
مزاجهای نقط خاک
و این

آتشها و بادها و آبها و خاکها از اول تا هفتم که نشیند مزاج بروز
مواجهد از روز یکشنبه کنند تا شنبه چنانچه و و چون
در اول آید مزاج دهند بروز یکشنبه بسبب آتش نسبت
باد و خاک نسبت آب و و هفتم مزاج بروز شنبه
بسبب آتش بسبب خاک بسبب باد و آب و باقی برین
قیاس دلیل دیگر در آتشها و بادها و آبها و خاکها چون شکلی در میزان
آید و نقط براند تا بشکلی دیگر رسد تربیع و تثلیث و التسدیس و مقابله
و مقارنه کرد از ین گویند مثلا رملی زدیم و در میزان بود و نقطه
آتش بخمس رسید و در خانه اول هم بود گوییم نقطه آتش مقارنه
کرد و نقطه باد باز بهفتم رسید و آنجا اجتماع بود گوییم نقطه باد تربیع کرد و
دویم و ششم الحیه رسد ساقط بود و مثالی دیگر چند استادان
مغرب و صاحب تجره و صاحب کشاف و ماشاالله مصری و استادان
چند که این علم کشف داشتند هیچ اعتبار بر آمیختن شکل رمل با ستاره
و بروج نکرده اند اما چون این مزاج شهرتی دارد و استاد محمد زناتی
کرده است این ناکس نیز بقدر باز نماید بدانکه و مزاج روز
یکشنبه و پنجشنبه داده است در اول مزاج روز

آدینه و شب سه شنبه داده در دویم و فراج روز چهارشنبه داده است
و شب یکشنبه در سیم و فراج روز دوشنبه و شب جمعه داده است
در چهارم و در پنجم فراج روز شنبه و شب شنبه داده است در پنجم و
و فراج روز پنجشنبه و شب ۴شنبه داده است در ششم و فراج
روز سه شنبه و شب شنبه داده است در هفتم و فراج شب شنبه داده است
در هشتم فراج شب یکشنبه در نهم و این فراج بر ستاره و برج مرتبه
اند و زیاده اعتباری ندارد **فصل ۸** در اوتاد و زایل بدانکه خانهای
اول و چهارم و هفتم و دهم اوتاد اند چون و خانه دویم و
پنجم و هشتم و یازدهم مایل اوتاد اند چون و خانه سیم و ششم
و نهم و دوازدهم زایل اوتاد اند چون و چهار شکل دیگر در
اول وتد و در ۴ و در هفتم در دهم همچنین است و تند و تد و ارد و اهل
اهل مغرب در این باب حکم کنند و آنچنان است که شکل اوتاد در اوتاد نیکو بود
و مایل در مایل و زایل در زایل و اوتاد در اوتاد و مایل از مرتبه حکم کمتر بود و زایل
کمتر از آن و مایل در اوتاد بقوت باشد و زایل در اوتاد بقوت تر باشد
بدانکه علو دارد یا اسفل مثلا شکل زایل است در اول قوت گرفته باشد
و این قوت در نفس باشد نه در فعل نکته یا انکیس شود قوت

در

در نفس باشد یا شود قوت در فعل باشد مفهم مثالی دیگر هم
در چون در هفتم آید همچنان در اوتاد باشد الا این قوت در فعل باشد نه
در نفس و باقی بتمامت باقی قیاس کنند و درین فصل نیکو احتیاط
کنند که خطا نیفتد **فصل ۹** در طول و عرض و عمق اشکال بدانکه
طول یکی است و عرض هفت و عمق هشت بدلیل آنکه طول عدد و عدد و عرض
و عرض عدد در مرتبه و عمق عدد عنصر در مرتبه باقی بر این قیاس کنند دیگر طول
یکی و عرض هفت و عمق هفت بدلیل آنکه عنصر در مرتبه ضرب کردن یکی
در هفت هفت بود **باب ۶** در دایره عدد و آن مشتمل چهار
فصل است **فصل ۱** در عدد عنصر این دایره بدانکه آتش را دو داده اند
و باد را هفت و آب را ۴ و خاک را هشت چنانکه مثبت یک باشد و همه عناصر
از طریق است و آنچنان است که دولیت جمل عدد و در طریق است چرا که طریق
۴ عنصر دارد و ۸ فراج و چون اشت در ده ضرب کنیم هشتاد شود یازده
را در شانزده ضرب کنیم شانزده شود و مجموع جمل و دو باشد که آن
میزان التکسیر در اینجا است و این نود و شش که عدد رمل است بر
سیصد و شصت و شش بود و چون بر ۱۶ خانه بخش کنند هر خانه را عدد
رسید و دلیلی دیگر آنکه چون عدد اسم و اینجا نود و شش است بر خانها

۱۶ اگر بخش کند هر خانه را شش عدد بود و چون از اول بیاد و کنی تا ۱۶
هر سائی ۱۲ باشد و ازین طریق بازدید کردند بزوج شده و دلیلی دیگر بدانکه
میزان این دایره [illegible] است و دلیل آنکه چون آتش دو است زوج باشد
و باد هفت و هفت فرد بود و آب ۱۲ است و چهار زوج باشد و خاک
هشت و هشت زوج باشد یکی زوج و فردی و دو فرد و زوج [illegible] باشد
و بدانکه عدد عنصر [illegible] دو هست آتش دو باشد و مراتب هفت باد هفت باشد
و باد را علا خانه در حکم باشد و آب ۲ باشد و چون عدد و نقطه باد هشت است و
خاک هشت باشد و دلیلی دیگر در نقطه خاک این دایره را چون هر دو شکل باهم زنی
[illegible] باشد و میزان اصل [illegible] باشد که چون باهم زنی [illegible] باشد و در هشتم
شکل پیوست دارد و خاک هشت همه با هم ۲۱ باشد برهانی دیگر
در میان میزان این دایره بدانکه این دایره از [illegible] است او چون
۲۱ عدد بود و خواست که بخش کند و بخش این عدد از [illegible] بیرون آورد
بدانکه [illegible] از دو ؛ است و هشت مراتب او در ۳ عنصر ضرب کنی ۲۴
دو باشد و چون بر خانها بخش کنی هر خانه را دو برسد آتش دو باشد
دیگر چون مراتب هشت گانه تضعیف کنی ۳ شود و چون ۳ تضعیف کنی
۲ شود و چون تضعیف کنی یکی باشد پس چون ۳ و ۲ و ۱ هفت بود

بس

پس باد ۲ باشد و عدد عنصر که چهار است آب بود و مراتب آن ۸
است پس خاک هشت باشد و آتش و باد و آب و خاک از این ۸
دلیل باشد اینست میزان بزوج عزیز من دیده انصاف بگشا که بسیار
کتابها مطالعه کرده و در هیچ کتاب این بیان ندیده و این ناکس این بیانها
از خدمت و ریاضت احبا حاصل کرده است و التحبیس آسان
کرده **فصل دویم** در این دایره که ولای او چون است بدانکه اول
است و استادان بهر آنکه آتش دارد و باد دارد هفت و خاک
دارد هشت هفده باشد و چون شانزده طرح کنی یکی بماند چنانکه [illegible] است و
یکیست و چون ۱۶ طرح کنی هیچ بماند و باقی برین قیاس کنند و
دایره بزوج اینست [illegible]
[illegible] و از میان دو شکل [illegible] بیرون می آید و میزان
[illegible] باشد **فصل ۳** در عدد اشکال بترتیب بدانکه [illegible] یکعدد دارد
یا و در اول یکعدد باشد در [illegible] دو عدد و در دویم ۳ عدد باشد چراکه
دو عدد داخود و یکعدد و ۳ باشد و [illegible] شش عدد بود و [illegible] ده عدد
بود و [illegible] در پانزدهم صد و بیست عدد باشد و [illegible] در شانزدهم صد و سی
شش عدد باشد **فصل ۴** در آنکه خلافی کرده اند و چنیم

شکل از جای خود کرد اند و آن را نامی کرده اند و این تصرف
را اقلادی کرده است و نام این دایره دایره میزان عمل کرده است امهات
میزان فرد در فرد گفته و بنات فرد و در زوج و متولدات زوج در فرد
و راید ات زوج در زوج و بدین کتابی ساخته و شکل پنجم و ششم و
سیزدهم بدل کرده و این دایره اینست
و بدانکه چو دله فرح است
و درین دایره از اول ۱۲ و دویم ده او سه و ۱۴ و چهار و ۱۳ و همه برین
قیاس هشت فرح بیرون می آید از ین جهت منسوبست بدایره
جودله و این دایره میزان عمل نام کرده نه دایره جودله چراکه جودله را هیچ
اعتبار نیست جودله پنج حرفست و آن هیچ حال در رمل و غلط علی
و میزانی مناسب نیست جمعی نیز که بسه در نهم نهاده اند تمامی در کتابی چند
باشد که بسه در نهم باشد بدانکه ایشان هیچ خبر از ین علم نداشته اند
بدان دلیل که نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم میزان زوج در فرد نهاده است
اقلادی قبض الداخل زوج در زوج است و نیز امهات و بنات و
متولدات و راید ات عناصر و مراتب موازین همدیگر اند در دایره
اصل و در این دایره نیز مناسبست و این دلیل اقلادی نهاده است

و این دلیل دیگر که دوازده دایره میتوان رسانید و باز نمائیم همین ربع
و موازین باشد پس بدین دلیل معلوم شد که جائی که قبض الداخل
در نهم باشد و ... در شانزدهم آن کتاب و آن استاد اصل و بنیاد
از علم رمل برداشته و نکرده اند و فیه نظری چندست و بدین دلیل گفته شود
و هرچند کتابی که مطالعه کرده شد همه قبض الداخل در نهم و ... در شانزدهم
نهاده و دلیلی دیگر آنکه اول انجم طالب و مطلوب همه یکی اند چنانکه اول
طالب پنجم بود و دویم طالب ششم و سیم طالب هفتم و همه برین قیاس
تا شانزدهم و دلیل دیگر چهار شکل اوتاد و همه موافق اند چون آتش و باد
و آب و خاک و در دایره ابدح و بزدج و چند دایره دیگر چنانکه آتش
و دیگر باد و دیگر آب
و دیگر خاک و دایره بزدج نیز چنین است و اینست بزدج
اینست ابدح
و چند دایره دیگر چنین است که
... را پنجم بود و نهم ... و سیزدهم ... و پنجم ... باشد نهم
... و سیزدهم ... و همه برین قیاس ... را پنجم ... و نهم ... و سیزدهم

چراکه میباید درین دایره پنجم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و
[illegible] راست باشد و از ان [illegible] [illegible] [illegible] راست نباشد و این دلیل
آنست که اتقادی میزانی را اساس داشتیم است **فصل** در دایره که تعبیر
دارد و میزان فرد در فرد و فرد و زوج و زوج در فرد و زوج در زوج و امهات
و نبات و متولدات و زایدات همه موازین باشند و این دوازده دایره
است میزان عمل [illegible] دیگر اول [illegible]
دیگر دویم [illegible]
دیگر سیوم [illegible]
دیگر چهارم [illegible]
دیگر پنجم [illegible]
دیگر ششم [illegible]
دیگر هفتم [illegible]
دیگر هشتم [illegible]
دیگر نهم [illegible]
دیگر دهم [illegible]
دیگر یازدهم [illegible]

دیگر دوازدهم [illegible]
این دوازده دایره جمله آنست که میزان عمل وارد و همان میزان امهات و
نبات وارد و همان میزان است و آن شکل که در میزان نام برده است آن
شکل بدر آید پس معلوم شد که میزان اصل بعینه بنرد است چراکه دایره تغیر
نتوان کرد و آن لا تغیر باشد و نیز در دایرها دیگر میزان دیگر باشد
که در بین میزان دایره میزان عمل باشد و این بیانها در دایره علامات
که ابجد و نیز مثلث ابجد و دایره خطا و ایشال همه چنین است
و شاید که در دایره تسکین این میزان باشد چندی آتشی و چندی
بادی و چندی آبی و چندی خاکی و چندی مرکب و بیان آن هر یک
بجای خود کرده شود غرض که این دایره گواه است بدانکه این دایره
که بنه در نجبت هیچ اعتبار ندارد خصوص که [illegible] در ۹ و [illegible] ۱۲ و
غرضی دیگر آنکه هیچ استادی بجال این نغیاده یا نداشته و آن اشکار نکرده
اند و این استادان ماضی بوده اند و اهل این زمان مستخرج چند و نیز از هم
کتب چنین بوده است از زیر [illegible] عیب عکس که علم بوشیده [illegible]
کرد و آنچه گفتیم که میزان باست که در میزان عمل نیست و این میزان است
که اول با [illegible] ضرب کنی شکل [illegible] بر آید و دویم با دهم همچنان [illegible]

بر آید ما که گذاشتیم که با عدد اضرب کنی تا مجانبان همان شکل بر آید و آن
شکل حسابی و میزانی اصل شد و آن میزان میزان آتش یا باد
یا آب یا خاک باشد و کار ما و علما از آن حاصل شود و دلیل آنکه هشت
میزان اصل است که عدد هر ربعی بیست است و چون ۱۲ طرح کنی هشت
بماند و چون هشت او را بجای خود بیان کرده شود و لله الحمد

فصل ششم در بیان ربع علامت که چون موازین است بدانکه هر ربعی
عنصر را بیست عدد موازین باشد چنانکه [illegible] هفت باشد و [illegible] یکی
و [illegible] نه و [illegible] سه باقی بدین قیاس کند دیگر هر ربعی سی باشد چنانکه
[illegible] یک و فرح یازده و [illegible] ۱۴ و [illegible] ۴ جمله سی باشد بدین قیاس کند
دیگر هر ربعی بیست و چهار عدد و مرتبه دارد چنانکه [illegible] چهار و [illegible] شش
[illegible] هفت و [illegible] هفت و باقی بدین قیاس کند دیگر هر ربعی
نود درجه از شقق ابدح بود که هر یک را دو کنند و منتهای ابدح نیز
گویند چنانکه [illegible] بیست و هفت و [illegible] یک و [illegible] بیست و چهار و [illegible]
هشت ده باقی بدین قیاس کنند دیگر هر ربعی سیصد و شصت دقیقه
باشد و آن مربع ابدح بود [illegible] ۱۱۰۶ و [illegible] ۲۰۲ و [illegible]
[illegible] بدین قیاس کنند دیگر هر ربعی ۲۰۶ درجه چنانکه [illegible] ۱۰ [illegible] ۸

[illegible] ۸ و [illegible] ۱۰ باقی بدین قیاس کنند از عنصر فرد و مرتبه زوج گیرد
مثال [illegible] ۴ نقطه آتش و آب و دو زوج بچهار جمله هشت باشد باقی
بدین قیاس کنند دیگر هر ربعی ۱۸۲ درجه بطبیعی دیگر چنانکه [illegible] ۱۸ و [illegible] ۴ بر
[illegible] ۱۲ و [illegible] ۴۰ دیگر ربعی نود درجه باشد در غرو مثلث
ابدح گیرند چنانکه [illegible] ۱۲ و [illegible] ۲۰۹ و [illegible] ۲۰ و همه ربع انجیس باشد
و باید که بدانی که ربع موازین از دو و دو [illegible] است که در دایره خدا
آفرین که دایره مرتبه گویند آورده چنانکه هر ربعی دو و دو [illegible] باشد
البته هر عناصر که باشد در همه ربعی راست باشد **فصل هفتم** در بیان
عددی که در ربعها می آید اصل او از کجاست اول بیان عناصر ابجد
بدانکه این عنصر از [illegible] است و طریق چهار نقطه است آتش و باد و آب
و خاک که ده باشد چون از هر ربعی دو [illegible] حاصل شود بیست باشد [illegible]
اصل عنصر دیگر در بیان مراتب از فرد و زوج است و در اصل همان بیان
قرعه است که گفتیم که ز خانه شانزده گانه هشت فرد و هشت زوج ۲۴
بود دیگر در بیان نود درجه از دایره ابدح است که ام الدوایر است آتش
یک باد و دو آب چهار خاک هشت پانزده باشد و زوج مشتاکنند
و دیگر هر ربعی سی باشد چنانکه اصل هر ربعی سی باشد از مراتب این هم

ازابجد است فردی و زوجی واین انچنان است که مراتب ۱۴ و ۹ و ۶ و ۷
و ۹ همه باهم سی باشد دیگر درمیان هر ربعی سی و شش درجه واین چنانست
که عنصری برگیرد و زوج یکی و دو گیرد و اضافه آن کنند ودیگر درمیان اصل
این از کجاست بدانکه اصل این از افراد و ازدواج است چون باهم کرده
۶ ۲ ۴ شود یعنی عنصر فرد برداردو مرتبه زوج دیگر درمیان انکه هر ربعی
سی و شش بود واین اصل از عنصر است چنانکه آتش چهار است و باد
هشت و آب شانزده و خاک سی و دو همه باهم ۶۰ باشد از امهات
۶ ۲ ۴ بر آید واین دقیقه رمل باشد واین عدد از انست که آتش ۱۴
و ۸ باد و آب ۱۶ و ۲ ۴ ۶ خاک درخانه رمل دیگر انکه هر ربعی ۱۷ ۴ بود بدانکه
این از مثنای مثلث ابجد است یعنی ابجد و مثنای آن در زوج دیگر
درمیان انکه هر ربعی ۶۰ عدد باز آید وانچنانکه سی عدد دارد و آن
از مثلث ابجد است و دلیلی دیگر انکه آتش یکی و دو مزاج سه باشد
و باد و آب و خاک بدین مثال دیگر درمیان انکه هر ربعی نود درجه باشد
در فرد بدانکه این از مثلث ابجد است که باسم آدم میرسد

فصل ۱ در احکام هر عددی که از ربع جهل و پنج حکم آن عنصر مناسبت
که چون رملی زده باشی و سایل سوال کند از اول یا دوم یا سیم یا

احکام

16

یا چهارم عنصر امهات برگیرد و ۴ ۲ ۴ طرح کنند انجاکه باز ایستد
حکم دران شکل و انخانه باشد واین حکم کلی است در همه احوال
دیگر حکم از مراتب بدانکه چون رملی زده باشی و سایل کند از امهات
و بنات مراتب شکل هشتگانه برگیرد و ۸ ۸ هشت طرح کنند انجا که
باز ایستد حکم دران شکل دیگر حکم کنند نود عدد از زوج و فرد است حکم
آن چنانست که چون رملی زده باشی و سایل سوال کند از خانه نهم
یا دهم کنند باید که شکلهای ده گانه یعنی از اول تا دهم بگیرد عدد عنصر نهان
و ده ده طرح کنند انجاکه باز ایستد حکم از انجا کنند دیگر هر ربعی
سی عدد و آن از عنصر ابجد است واین حکم از یازده و دوازده است
برگیرد و فرد و زوج از اول تا دوازده و ۱۲ ۱۲ طرح کنند انجاکه باز ایستد
حکم کلی در انجا بود دیگر انگه عدد هر ربعی ۶۰ ۲ ۴ است واین حکم از ۱۳ و ۱۴
است واین چنانست که سایل از ۱۳ و ۱۴ کند مربع ابجد مشغول حساب
کنند و ۱۴ ۱۴ طرح کنند انجاکه برسد حکم کنند واین چنانست که چون
مراتب از اول تا هشتم برگیرد و هشت طرح کنند انجاکه باز ماند
حکم کلی بود واین دقیقه رملست دیگر حکم سی و شش چنانست که چون
رملی زده باشد معلوم شد که سایل سوال از کجاست و از کجا کرد

اگر سایل سوآل از ده نکند از اول تا دهم برگیرد و ده ده طرح کنند
و از اول ابتدا نمود و انجاکه برسد حکم کنند و اگر سوال آتشی یا بادی
یا آبی یا خاکی شکل چهارگانه برگیرد و عدد عنصر آن از فرد و زوج
و زوج یکی دو گیرد و ۴ ۴ چهار طرح کنند و از خانهٔ مقصود بشمارد
انجاکه باز ایستد حکم دران شکل باشد و این از همه معتبر تر است
دیگر در حکم دراین باب ۲ و این چنانست که چون رملی زده باشد و
سایل سوآل از اول تا چهارده است برگیرد عدد اشکال از اول تا چهارده
و ۱۴ ۱۴ طرح کنند تا بخانه که رسد حکم از انجا کنند دیگر هر ربعی نود فرد
و این چنانست که نود فرد دیگر گفته شد دیگر در هر ربعی شصت
عدد که از فرد بدر آید و این در همه حال نیکو بود و چنانست که
رملی زده باشد و سایل سوال کند باید که عدد شکل اول تا ۱۲ برگیرد و
۱۲ ۱۲ طرح کنند انجاکه باز ایستد حکم بود و این مکرر میکنند یعنی عدد
نود و نوبت گفته شد یکی فرد و زوج و یکی فرد و باید که چون
سایل سوآل کند معلوم کنند شکل آنخانه معلوم کنند تا شکل نفس از
کدام دایره نزدیکتر است یا به ابرج یا بمثلث انچنانچه
تا بدرج صاف ۱۲ است بمثلث چهار و باقی بر همین نکته و از

حکم کنند مثلا رملی زده باشی و سوآل از زده باشد و خانهٔ اول ... بود
و خانهٔ دهم ... بود حکم از نود فرد بود یعنی مثلث ابرج و اگر در
اول ... باشد و ... ورده حکم از نود فرد و زوج کنند و باید که انجاکه
رسد بدانند که آن شکل در آنخانه چه میزان عدد دارد و کدام شکل مطلب
و مطلوب الکل در کجاست فهم **فصل ۹** در بیان انکه هر شکلی
که در خانه آید چند عدد دارد و کدام شکل می طلبد بدانکه هر شکلی که در خانه
اول آید همان عدد دارد که با خود دارد و هر خانه که نقل کنند زیادت
کنند عدد آنخانه تا بجای خود رسد همان عدد که داشته باشد و
هر شکلی که از خانه خود نقل شود یک عدد از ان کم میکنند تا شانزدهم
و هم دراین فصل احکامست با حتیاط باشد مثلا امید که هیچ
خطا نکند چون عنایت حق بران متعلق باشد مثلا رملی زدی
و ... در اول آمده باشد و عدد ... در اول نقش همان عدد که با خود
دارد و چون در دوم باشد هفت عدد باشد و ... طلبد و چون
در ۱۲ باشد ... زیرا که عدد شانزده ش ۱۲ چون ۱۶ ۱۶ از ان طرح کنند
۱۶ بماند و ... طلبد و باقی برین قیاس کنند **فصل دهم**
در بیان میزان فرد در فرد و زوج و زوج و فرد و فرد و زوج و زوج در فرد

واین درنفس هرشکلی باشد وانچنانست که میزان نقی بیکست
۱۱۱۱ است ومیزان فرد درفرد است ونقی درخانه ششش
اسعد دارد ومیزان بیاض سی وشش ۱۲۱۲۱۲ واین میزان زوج
درزوجست ومیزان نقی ۱۸۱۹۱۸ واین میزان فرد درزوجست
ومیزان انقیست زوج درفرد است اگر فهم کنی ترا حلال باشد دیگرباید
که از استادان بیاموزی واین سخن روشنست واین عدد درنفس
خود دارد **فصل ۱۱** دربیان آنکه هرشکلی درخانه چه میزان دارد
واین چنانست که شکلی که علوی شود مرتبه با خود بیاورد وچون سفلی
شود مرتبه با خود ببرد وچون کم هرسر پس رود ازعیش بکاهد
وچون بیش برسر کم رود وبرسر کم برد مثلا رملی زده باشد ونقی
دراول آید مدانکه بیش است که بسر کم آمده است واین میزان
دارد زیراکه نه مرتبه بعلو حرکت نموده ویک خانه ده باشد و ده
انقیست ۳۳۳ و زوج درفرد است مثالی دیگر چون بیاض درهشتم
آید کم برسر پس آمده باشد واین میزان دارد ۱۰۱۱۰ زیراکه
هیچ مرتبه حرکت نموده وچون از ۳۶ کم گشته ۳۱ بماند چنان
باشد ۱۰۱۱۰ و فرد درزوج است مثالی دیگر چون نقی درهشتم آید

کم برسر پس آمده باشد واین میزان دارد ۱۰۱۰۱ ازنقی ششش مرتبه
امده است وچون ازسی وشش کم نمودیم ۳۰ باشد واین میزان زوج
درزوج باشد مثالی دیگر چون نقی درسوم آید بیش برسر کم آمده باشد
واین زوج درزوج باشد ۲۲۲۲ وچون بیاض درسوم آید ۲۳۲
واین میزان فرد درزوج است وباقی براین قیاس کنند ومیزان
فرد درفرد حکم بنیکویی ومیزان زوج درزوج حکم بربدی ومیزان
زوج درفرد حکم نیکویی درفرد ودرزوج حکم بربدی وچون شکل درخانه
آید انجا شکلی باشد انجا تمیز کند اینست حکم کلی **فصل ۱۲**
درمخالف ومصادق ومسالم بدانکه امهات درامهات مصادق است
ودرنبات درامهات موافق است ومتولدات درامهات مخالف است
وزایدات درامهات مسالم ونبات درنبات مصادق ومتولدات در
نبات موافق وزایدات درنبات مخالف وامهات درنبات
مسالم ومتولدات درمتولدات مصادق وزایدات درمتولدات
موافق وامهات درمتولدات مخالف ومتولدات درنبات مسالم وزاید
درزایدات مصادق وزایدات درامهات موافق وزایدات
درامهات نبات مخالف وزایدات درمتولدات مسالم مثلا رملی

زده باشد و بـ در هشتم آمده باشد موافق بود و در سوم مصادق
و در دوازدهم مخالف و در چهارم سالم باقی بدین قیاس کرده شد
و اینچنانست که چون سایل سوال از مرادی کرد و بازدانند که چه از میزان
عدد دارد و چه مطلوبست چون معلوم شده باشد که حکم دارد ازین مصادق
و مخالف بدانند که راست گفته مثلا چون بـ در خانه سوم آید این میزان
بود ۱۲۱ زوج در فرد باشد گفتیم زوج در فرد نیکو است و در مسئله دیگر
چون بـ در سوم خانه آید [illegible] مطلوب و ۱۳ او است و این مسئله در فصلی دیگر
گفته شود و مصادق باشد و در دایره بیوت در برج نشسته است
راستگوی بود مثالی دیگر چون بـ در خانه هفتم آید این میزان دارد
۱۱۸۱۱ زوج در فرد بود و [illegible] مطلوب که ضد او است نیز عنصر دارد لابد ظالم
بود مثالی دیگر چون بـ در خانه ۱۲ آید این میزان ۲۲ ۲۳ ۲ ۲۲ فرد
در زوج بود و نیز [illegible] مطلوب و [illegible] دشمن او است لابد مخالف بود
مثالی دیگر چون بـ در شانزدهم آید این میزان ۱۴ ۱۱۲ ۱۲ و این نیز
فرد در زوج بود و بخانه مراد خود نشسته است و جماعت مطلوب و اگر
[illegible] بـ مطلوب لابد موافق بود مثالی دیگر چون بـ در هشتم
آید میزان ۱۳ ۱۲ ۱۱۳ زوج در فرد بود و [illegible] مطلوب و [illegible] ۱۱۵ او است

لابد سالم بود فصل ۱۳ در بیان ایام و اسابیع و شهور و
سنین و اینچنانست که امهات ایام نهاده است و بنات اسابیع
و متولدات شهور و زایدات سنین و حکم این چنانست که چون
خانه مراد معلوم باشد بدانند که در آنجا چه شکل است اگر ایام در ایام
است چون بـ در سوم ایام باشد و اگر بخلاف این بود یعنی
[illegible] این اسابیع در ایام بود گوییم این مراد بسنین رسد بدان دلیل
که شکل اسابیع از شهور و سنین گذشت و باز در ایام نشسته البته
سنین باشد و [illegible] نیز باشد و اعتقاد تمام است فصل ۱۴ در علم
درجه و مل و آن از شکل چهاردهم است و شکل ۱۴ را آینه رمل دانند زیرا
که بدایره ابجد چون زوج دو گیرند تمام شکل ها کانه ۳۶ درجه باشد و
[illegible] در جه باشد چون ۱۴ طرح کنی ۱۴ بماند بدان دلیل ۱۴ است که شکل
تمام درجه [illegible] است دلیل دیگر آنکه [illegible] عنصر نه دارد و از ۱۴ به ۱۴ آمد
تمام درجه او ۱۴ باشد و آنعدد و درجه که گفته است نه آنعددیست که در کتبها
نهاده اند و این چنانست که شکلی که در ۱۴ آید عنصر شش مرتبه که رفته
باشد بر سر هم بری عدد درجه باشد مثلا چون [illegible] در ۱۴ آید
عدد درجه ۲۲ باشد و چون [illegible] در ۱۴ باشد ده عدد باشد دلیل

آنکه عنصر به دو مراتب ۵ دلیلی دیگر در حکم و این حکم از عنصر کبری است
و این چنانست که چون رملی زده باشند و در اول ۹ باشد نظر کن در خانه ۹
تا چه شکل است و مراد او چیست و از آن شکل و آنرا حکم کنند و باز نظر
کنند در خانه ۱۱ تا چه شکل نشسته است و مراد او چیست و از آن شکل و آن
را حکم کنند و باز نظر کنند در خانه چهاردهم تا چه شکل نشسته و مراد او چیست
و آن شکل و آن مراد حکم کنند و باز نظر کنند در خانه ۱۰ تا چه شکلست و مراد او
چیست و چون نشسته است ۱۶ و خلاصه این سخنان چنانست که عنصر
کبری لبسی معتبر است و باید که نظر کنند در خانه اول اگر آتش دارد از نهم و اگر
باد دارد از یازدهم حکم کنند و اگر آب بود از چهاردهم حکم کنند و گر خاک
بود از شانزدهم حکم باشد و اگر همه باشد از همه حکم باشد چنانچه از پیش
گفته شد که مطرح آتش ۹ است و باد ۱۱ و آب ۱۴ و خاک ۱۶ فافهم

فصل یازدهم در بیان شرف رمل و این چنانست که رملی زده
باشی مراتب شکلهای امهات و بنات را جمع کنند و ۹۶ طرح کنند آنجا که
برسد شرف رمل در آنخانه باشد و دلیل این آنست که مراتب
امهات و بنات هر دو یکی باشد البته شرف رمل ازین خانه و طرح ۹۶
بسبب آنکه هفتم مقصد الاشیاست و بهفتم نرسد و باز در آن خانه

که

که شرف باشد گواه بود بخانه مقصود **فصل ۱۶** در بیان مراد هر شکل در
این دایره و هر شکلی از جای خود چون بگردد استادان بیشتر حکم ازین قسم کرده اند
و این چنانست که چون رملی زده باشی پس که شکل خانه اول چیست و در دایره
با او که درست که آن شکل مراد و مطلوب است و آنچه از استادان باشد و
بدین ما کس رسیده است آنست که شکلی که در اول باشد در هر خانه که باشد
مراد و مطلوب او شکل دویم است یعنی دویم تخته نه دویم دایره و این
حکم هرگز خطا نکند چون عنایت حق بر آن متعلق است مثلا مسئله چون
رملی زدی و شکل در اول باشد مراد او [illegible] بود و ضمیر ازین گفته اند و
نیز گفته اند که معلوم کنند که سایل سوال از کدام خانه کرده است و در آن خانه
چه شکل آمده است و آن شکل چندم اولست و حکم از آن کنند مثلا
رملی زده باشد و سایل سوال از خانه هفتم دارد و اول آن [illegible] باشد
و هفتم [illegible] بر آنکه و هم اولست و [illegible] هشتم [illegible] است تمیز کنند در
احکام و سوال از هر خانه که باشد شکل در دایره بگردانند و حکم کنند مسایل را
دویم چنانست که رملی زده باشد دویم او نگاه دارد و آن شکل که در ۲
باشد تا هیچ خطا نکند و ازین اسرار انقدر تمامست و دیگر شکلی که
از خانه بخانه رود بدانند که سوم تسدیس گفته و چهارم تربیع و [illegible] تخمیس

تثلیث و هفتم مقابله و هشتم نکبت و نهم فرح و دهم نظر و یازدهم فرحین و
دوازدهم دشمن است و سیزدهم سایل که سوال کند و چهاردهم و پانزدهم فرح
کبری و همه شکلی در همه خانه تمیز کنند تا مراد حاصل شود دیگر در بیان دو دایره که
هر شکلی بهر خانه که آید نیکی و بدی آن بدانند بدانکه شکلی که شکل خانه فرد بود
چون بخانه فرد آید نیکو بود و چون بخانه زوج آید بد بود و شکلی که شکل خانه
زوج باشد چون بخانه زوج آید نیکو بود و چون بخانه فرد آید بد بود و
دلیل آن چنانست که چون شکل فرد در خانه فرد آید دایره تمام شود ان
شکل و شریک و نتیجه اصل باشد چنانکه از دو شکل بجز حاصل شود یعنی چون
زوج بجای فرد آید و اشکال بعد از آن ترتیب بنهد از دو شکل و
شریک و نتیجه بجز نباید و شریک راست نیاید مثلا چون بجز در اول
بود و در دویم او [symbol] و سوم فرح و علا [symbol] بود هم راست باشد و اگر [symbol] در اول
بود و دویم او فرح و سوم بجز راست نیاید و ۵ و ۹ و ۱۳ نیکوتر
بود یعنی اول به ۵ یا در ۹ یا در ۱۳ یا یکی از این خانها بجای دیگری
نشیند یا آنکه میزان اصل راست آید میزان ارباع نیز راست آید بدلیل
آنکه ارباع دایره راست باشد **فصل ۱۷** در بیان حد رمل که حد
که حد هر خانه کدام است و این چنانست که رملی زده باشند نقطه فرد

٣١

رمل همه شماره و ۱۶ ۱۶ طرح کنند اگر یکی بماند چهار حد او باشد و بر این
قیاس کنند و آنجاکه باز ایستد ضمیر و در حد او باشد و این چنانست که اول
حد اول چهارم است و حد دویم ششم و حد سوم دوازدهم و حد چهارم
شانزدهم و حد پنجم نهم و حد ششم سیزدهم و حد هفتم اول و حد ۸ پنجم و
حد نهم چهاردهم و حد دهم دویم و حد یازدهم ششم و حد ۱۲ دهم و حد سیزدهم
سوم و حد ۱۴ هفتم و ۱۵ یازدهم و حد شانزدهم پانزدهم یعنی در
امهات ۳ و ۶ و ۹ ما بین حدود باشد و در بنات چهار و هفت و
سیزده باشد و متولدات ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۴ بود و در زایدات ۶
و ۹ و ۱۲ و ۱۵ باشد نیکو دریاب که ضمیر گشته شود ان شاء الله تعالی
فصل ۱۸ در بیان حکم از حد رمل و این چنانست که چون حد
معلوم شود بدانند که در امهات یا در بنات بعد از طرح افراد یکجا
منتهی شده است یا در متولدات است و در زایدات اگر در امهات بود
حد نقطه آتش بشمارد یعنی از فرد ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ همه ۲۶ طرح کنند آنجا
که باز ایستد حکم کنند و اگر در بنات است حد رمل باد ۲۶ بشمارد و چهار چهار
طرح کنند آنجاکه باز ایستد حکم رملی در آنجا بود و از متولدات است آب بشمارد
و اگر حد رمل در زایدات بود نقطهای خاک آن رمل شمارد و ۲۶ ۲۶

طرح کنند آنجاکه باز ایستد حکم آن رمل از انجاست **فصل ١٦**
در سوالی چند که سایل سوال کند از رمال و این از استاد حاجی
علی بدین ناکس رسیده است از استاد و باستاد تا صاحب کشاف — عدد سوالات
و این سوالات از اصل جزو ٢٠ سوال است اگر سوالی کند که بنیاد این ١
کار بکنم یا نه جواب شکل اول با سوم زند و حاصل با شکل پنجم زند یعنی
حاصل اول برگیرد و به بزوج عدد عنصر آن دو شکل طرح کنند آنجا که باز
ایستد حکم کند و این چنان است که رملی زده باشد بنگرد که شکل ١٢
شکل فرد است یا زوج اگر فرد بود عدد عنصر ٩٩ طرح کنند و اگر زوج بود ١٢١٢
طرح کنند و باید که در همه سوالی ١٣ الکاه دارد و اگر سوال کند نطق برانم یا نه ٢
جواب شکل اول با ٩ زند و حاصل با پنجم زند و شکل حاصل با ششم
طرح کنند بهمان طریقه عمل کند که گفته شد و اگر سوال کند که مال من ٣
زیادت شود یا کم جواب شکل دویم با هشتم زند و حاصل با ١٢ زند و
حاصل و عنصر دویم برگیرد و طرح کنند و اگر سوال کند که مال من از جهه ٤
حاصل شود جواب شکل دویم با ١٥ زند و حاصل با ١٤ زند و حاصل با ١٥ طرح
کنند و اگر سوال کند کیسه ها کس تعرض بدهم یا نه جواب ٢ با ٨ زند و حاصل با ١٥ زند ٥
حاصل و دویم طرح کنند و اگر سوال کند که این معامله بکنم یا نه جواب ٦

دویم

عایب
٧ دویم با ٩ هم زند و حاصل با هفتم زند و حاصل و هفت طرح کنند و اگر سوال کند
که غایب برسد یا نه جواب دویم با هفتم زند و حاصل با ١٢ زند و حاصل و
فقیر سوم
٨ هفت طرح کنند و اگر سوال کند که من فقیرم یا غنی جواب دویم
٩ با نهم زند و حاصل با ١٢ زند و حاصل و نهم طرح کنند و اگر سوال کند که حال من با
برادر و خواهر چون خواهد بود جواب شکل سوم با دویم زند و
١٠ حاصل با اول زند و حاصل و ٣ طرح کنند و اگر سوال کند که از همنشین سود
١١ ببینم یا نه جواب ٣ با ٥ زند و حاصل با ١١ زند و حاصل و ٥ طرح کنند و اگر سوال
کند که خانه بنویسد دیگر خواهم کرد یا نه جواب ٣ با ٩ زند و حاصل با پنج
زند و حاصل و ٣ طرح کنند اگر سوال کند که شغر خورب من چون است جواب
١٢ ٣ با ٥ زند حاصل با ٩ زند و حاصل با ٥ طرح کنند و اگر سوال کند که ملکی بخرم حرف
باشد جواب ٤ با یک زند و حاصل با هشت زند و حاصل و اول طرح
ملک مسعود سوم
١٣ کنند و اگر سوال کند که ملکی می فروشم چون باشد جواب چهار با دو زند
١٤ و حاصل با یکم زند و حاصل و ده طرح کنند و اگر سوال کند که عمارت کنم یا نه جواب
١٥ ٤ با ٨ زند و حاصل با پنج زند و حاصل و یکم طرح کنند و اگر سوال کند که دفینه
هست یا نه جواب ٤ با ١٠ زند و حاصل با یک زند و حاصل و ٤ طرح کنند
١٦ و اگر سوال کند که عمر من چند است یا چند خواهد بود جواب ٤ با ٢

زند و حاصل با نهم زند و حاصل با ۱۱ طرح کنند و اگر سوال کند که پدرم مال دارد ۱۷
یا نه جواب ۴ با ۶ زند و حاصل با ۲ زند و حاصل و پنج طرح کند اگر سوال ۱۸
کند که زن آبستن است یا نه جواب ۶ با ۱۰ زند و حاصل با نه زند و حاصل
و ۲ طرح کند اگر سوال کند که فرزند نر است یا ماده جواب ۶ با هفتم زند و حاصل ۱۹
با شش زند و حاصل و ۶ طرح کنند و اگر سوال کند که این دوست دوست است ۲۰
یا نه جواب ۶ با ۲ زند و حاصل با اول زند و حاصل و ۲ طرح کنند و اگر سوال ۲۱
کند که خبر برسد یا نه جواب ۶ با ۲ زند و حاصل با هشت زند و حاصل و ۹
طرح کند و اگر سوال کند که خبر خوش برسد یا نه جواب ۶ با یازده زند ۲۲
و حاصل و هفت طرح کند و اگر سوال کند که از این غم بیرون آید یا نه جواب ۵ با یازده ۲۳
زند و حاصل و ۲ طرح کنند و اگر سوال کند که هدیه یابد یا نه جواب ۵ با ۲ زند ۲۴
و حاصل با هشت زند و حاصل و شش طرح کنند و اگر سوال کند که فرزندان ۲۵
از رنج کی خلاص یابد جواب ۶ با یازده زند و حاصل با ۱۲ زند و حاصل ۶ طرح
کند و اگر سوال کند که حال معشوق چیست جواب ۵ با هفت زند و ۲۶
حاصل با ۹ زند و حاصل و پنج طرح کند و اگر سوال کند که حال رنجور چیست ۲۷
جواب شش با ۱۲ زند و حاصل با ۲ زند و حاصل و ۲ طرح کنند و اگر سوال کند ۲۸
که این فرزند بماند یا نه جواب ۵ با ۱۲ زند و حاصل با اول زند و حاصل با ۶

طرح

۲۹ طرح کند و اگر سوال کند که رنج از چیست جواب شش با ۹ زند و حاصل
۳۰ با ۲ زند و حاصل ۲ طرح کنند و اگر سوال کند که کی به شود جواب شش با یازده
۳۱ زند و حاصل با ۱۰ زند و حاصل و ۲ طرح کند و اگر سوال کند که بنده بجرم بازجواب
۳۲ شش با ۱۱ زند و حاصل با ۱۲ زند و حاصل و شش طرح کند و اگر سوال
کند که بنده بفروشم یا نه جواب شش با هشت زند و حاصل با ۲ زند و
۳۳ حاصل و شش طرح کند و اگر سوال کند که سر پوشیده بماند یا نه جواب
۳۴ ۴ با دو زند و حاصل با ده زند و حاصل و ۴ طرح کند و اگر سوال کند از
حاصل که شفعه جواب هشتم یا پنجم زند و حاصل با ۲ زند و حاصل با شش طرح
۳۵ کند و اگر سوال کند که زنی خواهم کرد چون است جواب ۷ با ۱۰ زند و
۳۶ حاصل با ۱۲ زند و حاصل و هفتم طرح کند و اگر سوال کند که این زن
صاحب حسنست یا نه جواب هفتم با یازدهم زند و حاصل با ۹ زند
۳۷ و حاصل و نهم طرح کنند و اگر سوال کند که این زن اصل دارد یا نه
جواب هفتم با دهم زند و حاصل با یازدهم زند و حاصل و هفتم طرح
کند که این شرکت بکنم یا نه جواب هفت با ا زند و حاصل با ۱۲
۳۸ زند و حاصل و ۱ طرح کنند و اگر سوال کند که حال غایب چیست
۳۹ جواب ۷ با ۹ زند و حاصل با ۵ زند و حاصل و ۱ طرح کنند و اگر سوال کند

دزد كه نشان دزد چيست جواب ۱۱ با ۹ زند و حاصل با ۸ زند و حاصل
۴۰ و هفتم طرح كند و اگر سوال كند كه غايب كی برسد جواب ۱۱ با ۹ زند و
۴۱ حاصل با ۵ زند و حاصل و ۱۲ طرح كند و اگر سوال كند كه غايب رفته ۱۵ بيست
يار و بهست جواب ۱۱ با ۱۰ زند و حاصل با ۵ زند و حاصل و ۱۲ طرح كند و
۴۲ سوال ضد من حونت جواب ۱۱ با ۱۲ زند و حاصل با ۱۰ زند و حاصل و ۱۱ طرح كنند
۴۳ و اگر كند كه اين خوف بمن رسد يا نه جواب ۱۱ با ۱ زند و حاصل با ۱۱ زند
۴۴ و حاصل و ۸ طرح كند و اگر سوال كند كه سبب مرگ از چه خواهد بود جواب
هشتم با چهارم زند و حاصل با يك زند و حاصل هشت طرح كند
۴۵ و اگر سوال كند كه ميراث يابم يا نه جواب هشتم با ۳ زند و حاصل با
۴۶ ۱۲ زند و حاصل و ۸ طرح كند و اگر سوال كند كه فرزد مال خرج كرده است ۱۵
يا نه جواب ۸ با ۱۱ زند و حاصل ۲ زند و حاصل و ۸ طرح كند و اگر
۴۷ سوال كند كه قرضی هستانم حونت جواب ۸ با ۱۲ زند و حاصل
۴۸ با ۱۱ زند و حاصل و ۸ طرح كند و اگر سوال كند كه رنجور استاده چند دارد
جواب ۸ با ۱۰ زند و حاصل با ۵ زند و حاصل و ۵ طرح كند و اگر سوال
۴۹ كند كه بيمار بميرد يا نه جواب ۷ با ۵ زند و حاصل و ۱۲ زند و حاصل و ۱۱ طرح كند
۵۰ و اگر سوال كند كه اين زن مال دارد يا نه جواب ۱۱ با ۲ زند و حاصل با ۱۱

۵۱ و حاصل و ۱۲ طرح كند و اگر سوال كند كه بسفر مير دوم حونت جواب ۹
۵۲ با ۳ زند و حاصل با ۱۰ زند و حاصل و ۱۱ طرح كند و اگر سوال كند كه كی
از سفر باز گردم جواب ۹ با ۱۱ زند و حاصل با ۲ زند و حاصل با ۹ طرح كند
۵۳ و اگر سوال كند كه خوابی ديده ام و يادم نيست بگو كه چيست ۹ با ۱ زند و
۵۴ حاصل با ۱ زند و حاصل ده طرح كند و اگر سوال كند و اگر سوال كند كه
تعبيرش چون است جواب ۹ با ۱۱ زند و حاصل با ۳ زند و حاصل و ۱۲ طرح
۵۵ كند و اگر سوال كند كه از سفر من باشد يا نه جواب ۹ با ۵ زند و حاصل
۵۶ با ۳ زند و حاصل و ۹ طرح كند و اگر سوال كند كه احوال پادشاه چون است
جواب دهم با دويم زند و حاصل با هفتم زند و حاصل و دهم طرح كند
۵۷ و اگر سوال كند كه دولت دزد ثابت است يا نه جواب دهم با ۳ زند
۵۸ و حاصل با دويم زند و حاصل و ۳ طرح كند و اگر سوال كند كه سلطان زمان
برود يا نه جواب دهم با سيم زند و حاصل با ۵ زند و حاصل و دهم طرح كنند
۵۹ و اگر سوال كند كه شغل عمل چون باشد جواب دهم با دويم زند و حاصل
۶۰ با پنجم زند و حاصل و دهم طرح كند و اگر سوال كند كه تجارت بكنم
يا نه جواب دهم با دويم زند و حاصل با ۱۱ زند و حاصل و ۱۲ طرح كند و اگر
۶۱ سوال كند كه اين صنعت بكنم يا نه جواب دهم با ۳ زند و حاصل با.

٦٢ دویم زند و حاصل و ۱۰ طرح کند و اگر سوال کند از بنده زاده جواب
٦٣ ۱۱ با ۵ زند و حاصل با هفتم زند و حاصل و ۵ طرح کند و اگر سوال کند که حال دوست
٦٤ چونست جواب ۱۱ با ۱۰ زند و حاصل با ۹ زند و حاصل با ۱۱ طرح و اگر سوال
کند که با این دوست دوستی کنم یا نه جواب ۱۱ با ۱ زند و حاصل با ۵ زند
٦٥ و حاصل با ۱۱ طرح کند و اگر سوال کند که این امید بر آید یا نه جواب ۱۱ با ۱
٦٦ زند و حاصل با ۶ زند و حاصل و ۱۱ طرح کند و اگر سوال کند که حال پادشاه
٦٧ چونست جواب ۱۱ با ۱۰ زند و حاصل با ۱۰ طرح کند و اگر سوال کند که با این
دوست پیوند کنم یا نه جواب ۱۱ با ۵ زند و حاصل با ۹ زند و حاصل با ۱
٦٨ طرح کند و اگر سوال کند که این فرزند قضا کند یا نه جواب ۱۱ با ۱
٦٩ زند و حاصل با ۷ زند و حاصل با ۱۱ طرح کند و اگر سوال کند که حال دوست همسایه
چیست جواب ۱۲ با ۵ زند و حاصل با ۷ زند و حاصل با ۱۲ طرح کند
٧٠ و اگر سوال کند که چهار پای بخرم یا نه جواب ۱۲ با ۱۰ زند و آنچه حاصل آید
٧١ با ۲ زند و حاصل با ۱۲ طرح کند و اگر سوال کند که چهار پای من گم شده شاید
٧٢ یا نه جواب ۱۲ با ۴ زند و حاصل با ۱ زند و حاصل با ۱۲ طرح کند و اگر سوال
کند از زندانی جواب ۱۲ با ۷ زند و حاصل با ۸ زند و حاصل با ۱۲ طرح کند
٧٣ و اگر سوال کند که حاصل چونست جواب ۱۲ با ۷ زند و حاصل با ۵ زند

و حاصل

٧٤ حاصل با ۱۲ طرح کند و اگر سوال کند که با دشمن جنگ کنم یا نه جواب ۱۲ با ۵
٧٥ زند و حاصل با ۲ زند و حاصل با ۱۲ طرح کند و اگر سوال کند با دشمن صلح کنم
٧٦ یا نه جواب ۱۲ با ۷ زند و حاصل و ۱۲ طرح کند و اگر سوال کند که زندانی خلاص شود
٧٧ یا نه جواب ۱۲ با ۱۰ زند و حاصل با ۹ زند و حاصل با ۱۱ طرح کند و اگر سوال کند
که این قضا قضا دیگر میکند یا نه جواب ۱۲ با ۷ زند و حاصل با ۵ و
حاصل با اول طرح کند **فصل هشتم** هم در سوالات که لیلی و دیگر
١ استادان و پیران یافته اند و حقیر تجربه نموده و اگر سوال کند که حال
بر سر چون گذرد شکل اول با ۲ زند و شکلی از آن بیرون آید حکم کند
اگر موجود بود در خانه که باشد تا چه میزان دارد و چه مطلبه و آن
شکل موجود است یا معدوم حکم از آن کند و اگر معدوم بود جای
آن باز دانند و ببیند که تا چه شکل آمده است حکم کند و تمیز نگاه دارد
٢ و اگر سوال کند که کیسه کاه من کی نیکو شود شکل ۱۲ با
٣ ۲ زند و همان عمل کند که گفته شد و اگر سوال کند که قدوم غایب برسد
یا نه نظر در خانه دویم کند اگر که ازین شکلها باشد چون
[illegible] و [illegible] قدوم غایب برسد الا می باید که شکل اول داخل
بود چون [illegible] و اگر دویم داخل باشد چون

غایب برسد الا می باید که شکل اول داخل یا زوج [illegible] و [illegible]
غایب رسد و حاضر شود و اگر بخلاف این بود حکم برعکس این بود و اگر
سوال کنند از هر کار و هر حال و هر مهم نظر کند در خانه ۱ و ۲ اگر این باب [illegible]
خطا نیفتد و آنچنانست که بیند که این دو شکل که درین دو خانه است
درین دایره و چند دایره دیگر که نشسته است حکم بر آمدن کند
مثلا اول [illegible] یا [illegible] یا غیره و خانه دویم [illegible] یا [illegible] حکم نیکو باشد
و برآمدن حاجات و می باید که خانه سیوم نیز شکلی باشد از دو
بر اول و ۲ که خطا نکند و اگر برعکس بود حکم نیز برعکس بود و اگر سوال ٥
از حرکت و سفر نزدیک کند نظر کند در خانه ۳ و ۴ اگر شکل خارج یا منقلب بود
و چهارم نیز خارج بود و شکل انفصال درین باشد برود و اگر بر
عکس باشد عزم باطل شود و اگر سوال کنند که آنجا بروم مراد حاصل ٤
شود یا نه نظر در خانه پنجم کند اگر شکلیست که آنجا حدی یا خطی دارد
یعنی از شکس و حرف و عدد و غیره نیکو شود و اگر برعکس بود بد شود
و این خانه بجای باشد و نقل و حرکت نزدیک از خانه پنجم باشد و اگر
سوال کند که برادر یا خواهر یا فلان خویش من چونست شکل اول با سیم
زند و بنگرد تا آن شکل چه حاصل میشود و بکتابت چون نشسته است

اگر

اگر موجود بود و اگر آن شکل معدوم بود خانه آن شکل ببینند و حکم غایب
و مستقبل کنند و این حکم از امهات است و در جمیع سوالها شکل اول با خانه
مقصود زنند و حکم کنند که این نکس از سه استاد یاد دارد و در سه خلق
این معلوم کرده و چند نوبت در تجارب دیده و اکنون باز نموده و این
را لسان الا مخواستند و امر نیز گویند و امر ثالث نیز گویند شکل اول
امر است و شکل خانه مقصود نیز امر است و حاصل این دو خانه نیز امر است
و بدانکه امر ثالث و اثر و فیض و ابدال و اخترات [illegible] و آنجا درین همه نام
یکی است اگر کسی سوال کند که حال من با پدر چونست شکل اول با چهارم ٧
زنند و از آن شکل که بیرون آید حکم کنند و در همه حالی می باید که شکل خانه اول
و شکل خانه سیوم نگاه دارد تا خطا نکنند و سوالهای دیگر اگر سوال کنند که مهم ٨
خواهر بود از خانه ششم حکم بود و غلام و کنیزک هم از خانه ششم حکم کنند
و زن که از وجدا شده است از خانه ششم حکم کنند و مهم که زن دارد
از خانه هفتم و زن که خواهد کرد از خانه هشتم و علم نیز از خانه یازدهم
و چهارم [illegible] که بخبر دو از خانه نیز دهم باقی همه احوال برین ترتیب
قیاس کنند و حکم کنند و اگر سوال از بیمار کنند که او چه بخبر است نظر در شکل ۲ ٦
کنند که تا چه افتاده است و از مزاج عنصر شش نحس گوید مثلا رملی زده باشی

وشکل چارم شم عتبه الخارج باشد از عنصر که غالبست حکم کند وآنچه غالبست از
ظاهر و باطن از وضع رمل بگوید واگر سوال کنند تاکی به شود شکل اول با ششم زند ١٠
وچهارم با هفتم زند وآن دو شکل باز باهم ضرب کنند اگر موجود بود از آن شکل
واز آن خانه گوید واگر معدوم بود عجب اگر نه میرد ودیگر هم در رنجور شکل اول
با شکل چهارم زند وششم با هشتم زند و همان حکم کند وانقلاب کند امهات
با بنات چنانکه میزان [illegible] باشند وازدو شکل که در میزان رمل بود حکم کند
واین باب هرگز خطا نبندارد واگر زنی سوال کند که آبستنم یا نه شکل اول
با نهم زند وبنگر که شکل بطن هست یا نه وباید که خانه اول با ششم فرو نگذارد و
تا خطا نباشد اینست شکل بطن [illegible] واگر سوال کنند ١٢
که این آبستن را فرزند نر است یا مونث نظر در خانه ٥ و ١١ و ٨ و ١١ و
١٢ کنند اگر مذکر است مذکر واگر مونث است مونث واگر خانه پنجم مخالف
بود شکل اول با شکل ١٢ زند وحاصل آن بحث گوید واگر خواهد که بدانند که این فرزند
تا بمیانه شکل ٨ با ٥ زند ودر شکلین حکم کنند واگر سوال کنند که گریخته باز ١٣
آید یا نه همان حکم کند که از پیش گفته شد واگر سوال کنند که از کدام طرف
رفته است بنقطها بشمارد واز جهات حکم کنند که کجا رفته وباید که خاک میزان ١٤
وخاک سیزدهم وخاک نه وخاک یک شکلی سازد وه زند وخاک ٨

[illegible]

وخاک دوازدهم وخاک ١٤ و ١٥ را شکلی سازد و هر دو باهم ضرب کند شکلی که از
شکلین برآید با شکل پنجم زند آن شکل که حاصل شود اگر موجود است یکی و
که کدام مثلثیست و در کدام ناحیتست و در کدام ناحیت آمده است
و در حکم تمیز کنند واگر معدوم بود جای آن شکل باز دانند تا در این دایره آن
شکل درانجا هست حکم کند واین عمل در رنجور وگریخته وغایب ودزد
وخبیء ودفاین وضمیر بکار آید و در همه جای نیز واگر سوال از برد کنند شکل دزد ١٥
از خانه هفتم بگوید ومال دزد از خانه هشتم وسر دزد از خانه دوازدهم و
رخت دزد از دهم وخانه دزد از دوازدهم اشغل کند در انقلاب
وانقلاب در جای خود یاد کرده شود وچون جای دزد کرده باشند
وگویند به بین که دزد در این خانه است یا نه همان عمل گریخته کنند و
ببیند که شکل هفتم از کجاست وچه تعلق صاحب دارد وچه تعلق
دارد واین از فصل شانزدهم گوید اکنون جمعی گویند که از میان ما دزد
کدام است رملی زنند وعدد شکل بشمارد رباعی وخماسی وسداسی وسباعی
وثمانی وتساعی از دوست راست کند الحاکه باز ایستد دزد باشد
وچون در باب دوم گفته شد که سر دزد زود بیند انکند ودر غضب
وعبرت حق تعالی ایمن نباشد باید که در همه جای این

۲۸

۲۲ تمامانست و اگر سوال کند که خبر کی رسد از عدد شکل ۹
۲۳ و شکل که مراد آن شکل باشد بکوید و اگر سوال کند که سفر خواهم کرد یا نکرد و
بر شکل ۱۰ اگر خارج است و کفتی دارد برود و اگر شکل ۱۳ اتصال نکرد برود
و اگر قطری بود برود و اگر ظلعی بود نرود **فصل بیست و یکم** در اظهار ما شئت
و حکم از آن چنانست که بداند مقصود سایل چیست و از کدام خانه است
و شکل آن خانه با شکل سیوم زند آنچه بیرون آید از ثالث بود و
حکم کند **فصل بیست و دوم** در ظلعی و قطری رمل و حکم از آن بدانکه چون ر
زده باشد نظر در خانه سیزدهم کند تا چه شکل است اگر شکل فرد است
رمل قطری بود و اگر شکل زوج است رمل ظلعی بود دلیل دیگر اگر شکل
اول فرد است رمل قطری باشد و اگر زوج است ظلعی باشد دلیل
رمل زده باشد فرد رمل بشمارد اگر سی و دو عدد باشد رمل مربوط بود
و اگر بیش باشد رمل قطری بود و اگر کم بود ظلعی بود و حکم ظلعی اتصال و
قطری انفصال دلیل دیگر شکل اول با ۱۳ زند و شکل ۸ با ۱۴ زند آنچه
از شکلین بدر آید اگر فرد بود رمل قطری بود و اگر آن شکل زوج بود رمل
ظلعی بود و طرح رملی قطری ۹ ۹ و طرح ظلعی ۱۲ ۱۲ تا معلوم شود و این
باب ضمیر گفته شود دیگر شکل اول با ۱۳ زند و شکل ۷ با ۱۴ زند و باز هر دو

۱

۱۶ حکم کند و اگر سوال کند که این سر پوشیده شود یا نه نظر در خانه
ششم کند اگر داخل باشد یا ثابت سر پوشیده بماند و اگر خارج بود
۱۷ سر پوشیده نماند و اگر سوال کند که دفینه هست یا نه نظر در خانه ۳ و ۴
و ۷ و ۸ کند اگر داخل بود دفینه باشد و اگر خارج نباشد
۱۸ و باقی حکم دفین بجای خود گرده شود و اگر سوال کند که میراث
۱۹ یابم یا نه شکل ۷ با ۸ زند و شکلی که بیرون آید از آن شکل حکم کند و اگر سوال
کند که از خوف ایمن شوم یا نه نظر در خانه ۸ کند و این حکم از خارج و
۲۰ ثابت و منقلب کند و اگر سوال کند که غایب زود آید یا نه نظر کند تا چه شکل
در اول است اگر خارج است چون [illegible] گوید که این غایب
از آن محل بمقامی دیگر میرود و اگر شکل ثابت بود گوید که آنجا مقام کرده است
و اگر شکل خارج سعد باشد چون [illegible] گوید که غایب زود
بیاید و می باید که ۹ و ۱۳ شکل خارج بود و شکل ۱۰ چنانکه از پیش گفته شد
و شکل ۱۴ می باید که داخل باشد تا غایب زود برسد و علامت معلوم
۲۱ کند و اگر بر عکس بود حکم نیز بر عکس بود و اگر سوال کند که غایب
زنده است یا مرده نقطه علوی حیات و سفلی ممات یعنی اگر نقاط
نار و هوا غالب است حیات دارد و اگر آب و خاک غالب است

باهم زند و شکلی که حاصل شود زوج ظلعی و فرد تعطوی باشد **فصل ۲۳**

در اصول رمل آن اصلی است که نگاه باید داشت و آن شانزده جیز است

اول غرض و آن از خانه ۸ است ۲ سبب است و آن از خانه ۱۱ است

و ۳ سر است و آن از خانه ۴ است و ۴ حاصل است و آن از خانه ۱۶ است

و پنجم امتزاج است و آن از خانه مقصود و شریک یعنی شکل اول

با خانه مقصود ضرب کنند و حاصل آن از امتزاج گویند یعنی مثلثه

و ۶ حل است و آن از شکل زوج بود که از دو فرد آمده است و ۷ انعقاد است

و آن زوج بود که از دو زوج آمده است و ۸ شواهد قریب و آن از ۳

خانه مقصود است و نهم شواهد بعید است و آن از شکل ۹ خانه سوال است

و دهم نواظر قریب است و آن از ۵ خانه مقصود است و ۱۱ نواظر

بعید است مراز خانه ۹ سوال باشد ۱۲ نطق است و آن از آتش و

باد که بسیار کشوده باشد و ۱۳ مازجات و آن شکل بود که در خانه

۱۲ بود و با خانه مقصود ضرب کنند ۱۴ صمت است و برعکس ۱۲ باشد

یعنی نقطه آب و خاک غلبه کند و ۱۵ سکون نقطه زوج غلبه باشد

و ۱۶ حرکت جون نقطه فرد غلبه باشد **فصل ۲۴** در وجود

رمل و آنچنانست که جون رملی زده باشد مراتب رمل بر گیرد و

علا علا طرح کنند آنجا که برسد وجود رمل در آنخانه باشد و جون

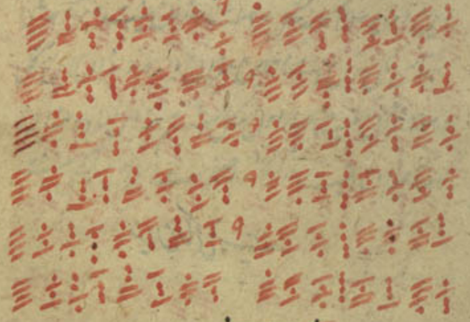
معلوم کردی که وجود در کدام خانه است اگر به نقطه باری رسنده است

نقطهای مراتب را بشمارد و طرح کنند ۱۶ ۱۶ و آنچه باقی بماند از خانه ما طلبی

اول با و رسیده بود ابتدا کنند آنجا که برسد حکم از آن خانه کنند و باد

و آب و خاک همچنین قیاس کنند و این دایرهای جندست که میزان

اصل دارد و میزان حروف نام دارد و این دایره میزان آتشی است

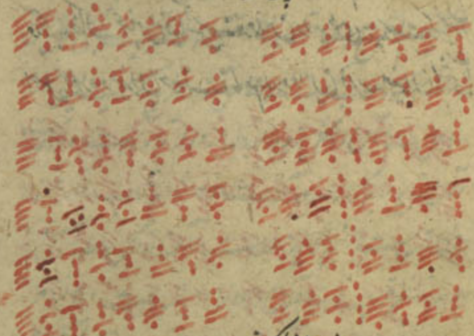


میزان بادی نیست





میزان آبی اینست

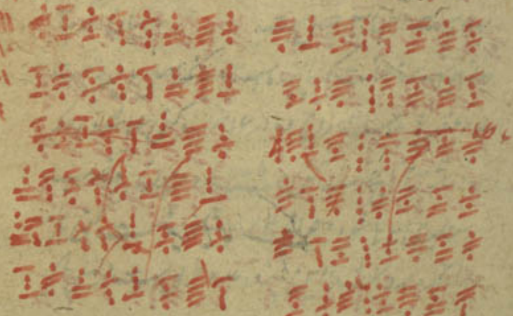


میزان خاکی اینست



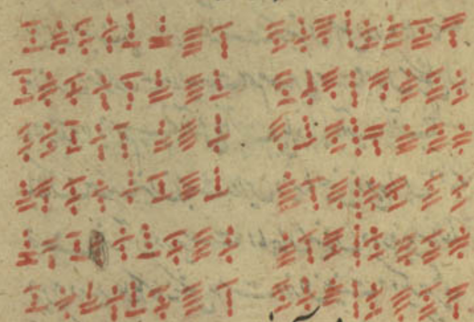


واین عیث چهار دایره همه آنست که میزان اصل دارد و امهات
و بنات و متولدات و زایدات همه موارس است چون شکل اول
با ۹ زنند و ۲ باد هم زنی آتش با آتش باد با باد آب با آب خاک
با خاک همه یک میزان باشد واین دایرها یعنی زوج این دوایر
ضعف فرد آن دوایر است اما همان میزان دارد و میزان
این دوایر علاحده کانه شکل ۲ است وزان اینست و دیگر هر یکی
شناسی یکی ازین است همین میزان دارد و میزان این شکل
۲ است و آن عیث چهار اول شکل ششم میزان بود و میزان
بود و میزان اینست در آلجز و صفحه است میزان آتشی است

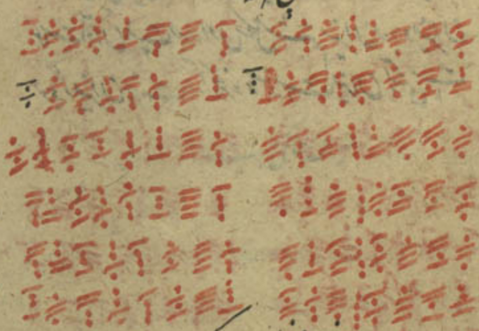




میزان بادی است

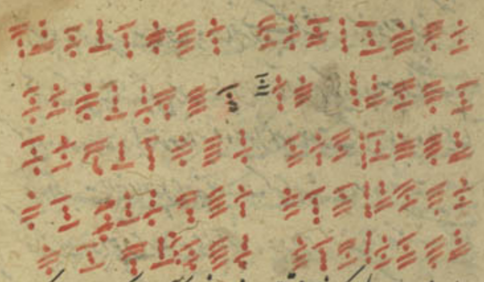


میزان آبی است



میزان خاکی





و این بیست چهار دیگر میزان تمام شد غرض آنکه چون گفته شد که
دایره شکل میزان هشتم است بجای خود چند جای دیگر گفته که میزان
شکل ١٢ است باز نماید و بدانکه ٢٥٦ اول هر یک دایره بکاری باز
می آید خدای توفیق دهد تا بر دل طالبان اهل صلاح روشن شود

باب ١١ در بیان تکسیر ابجد که دانیال علیه السلام
نهاده است و آن ٣ فصل است فصل اول در بیان آنکه میزان
او از چه است و چون است که پانزده است بدانکه اصل طریق است
عدد عنصر ٤ ده است چون ده در ١٦ ضرب کنی ١٦٠ شود و دیگر
ده در هشت مزاج ضرب کنی هشتاد بود و چون هر دو ضرب
بر سر هم بری ٢٤٠ شود و چون ٢٤٠ بر شانزده قسمت کنی هر خانه
را پانزده عدد باشد و این پانزده عدد طریق است دلیلی دیگر

انکه [illegible] عنصر است و چهار در چهار ضرب کنی شانزده شود و چون بر تنها قسمت کنی هر خانه را یکی رسد پس عدد آتش یکی بود و چون مضاعف کنی دو بود و عدد باد بود و این دو چون مضاعف کنی ۴ بود و این ۴ عدد آبست و انجا چون مضاعف کنی هشت بود و هشت عدد خاک بود و چون بر سر هم بری پانزده بود و این عنصر را مضاعف متوالی گفته اند و این اشکال را ام الدوایر نام نهاده بدلیل انکه این عدد پانزده و باسم هو است و این اشکال دانیال علیه السلام است و دایره است

[illegible]

[illegible] **فصل ۲** در بیان انکه این اشکال چون مثلث است

بدانکه چون گفته شد که عنصر او پانزده است لابد [illegible] در پانزدهم باشد و [illegible] در اول بدلیل انکه آتش یکیست و [illegible] در ۲ و [illegible] در سیوم و این مثلث ا [illegible] و [illegible] است این دلیل است که مانشا الله مصری مثلثه زده است و این اشکال هشتاد و چهار میرسد چون ۲ در ۴۲ ضرب کنی ۸۴ شود و چون [illegible] معلوم شد باقی برین قیاس کنند

فصل سیوم در بیان انکه این اشکال عدد چون دهد بدانکه این عنصر عدد با خود دارد و در خانه خود آنقدر میدهد [illegible]

بکلیم

پنج عنصر و در خانه خود ۵ عدد باشد و [illegible] در ۸ ۸ عدد دارد و [illegible] در دوازدهم ۱۲ عدد دارد و دلیل دیگر در بیان عدد بدانکه این عدد چنانست که آتش و باد و آب و خاک هشت کانه بیرون آورد و تمام عدد هر یک از انها به ۳۶ عدد رسد چنانکه عدد آتش ۳۶ و عدد باد نیز ۳۶ و همچنین عدد آب نیز ۳۶ همچنین عدد خاک نیز ۳۶ همچنین یعنی از اول تا هشتم بر سر هم بری ۳۶ باشد مثلا [illegible] و [illegible] در اول یک عدد دارد و [illegible] در دویم ۳ عدد دارد و [illegible] در سیوم ۶ عدد دارد و باد و آب و خاک همچنین مثال باد [illegible] و این نیز عدد چنان است که [illegible] در اول یک عدد دارد و [illegible] در سیوم ۳ و فرح در ششم ۱۲ عدد دارد بدلیل آتش عدد دارد و بدلیل باد عدد دارد و بدلیل خاک ۵ عدد دارد مثال آب [illegible] و این آبست چنانکه [illegible] در اول یک عدد دارد و [illegible] در سیوم ۶ عدد دارد و [illegible] ۲۸ عدد دارد و این مثال خاکست [illegible] و این چنانست که [illegible] در اول یک عدد دارد و [illegible] در پنجم پانزده عدد دارد و این عددها جمله در نقطهای [illegible] هست در پانزده پانزده پدید آید

بدلیل آتش ۲۶ و بدلیل باد ۲۶۳ و بدلیل آب ۲۶۲ و خاک ۶۳۲ و جماعت مثنای
ؤ بود و عدد طریق در مراکز اربعه بدین گونه ۱۶۱۴۱۲ و این ۱۴۲ با اسم
سعید مطابق بود و چون مثنا ۲۶۳ و مثلث و مربع کنیم ۲۴۶ باشد
و جماعت که مثنای آنست و بدانکه مراد از اول و دویم که میگوید مراد
اول عنصر در دست چنانچه ؤ در اول دایره مرکز آتش و ؤ
در دویم مرکز بادیست و ؤ در ششم مرکز خاک است و ؤ در ۲۶
مرکز خاک و برین قیاس باید که بداند که سوال سایل از کدام خانه است
و مقصود از آن عدد بگوید مثلا رملی و باشد و سوال سایل از خانه
لا میکند و این عدد از آبست و شکل آبی در مرکز آبی باز جوید یعنی
آب اول در مرکز آب اول ۲۶ و ۲ در ۲ و بدین قیاس و از آن آتش
و باد و خاک همچنین و اگر آب در مراکز آب نباشد و آتش و باد و خاک
نیز نباشد شکلی که در آن مراکز موجود بود در شکل مراکز ضرب کنند و از
عدد آن شکل حکم کنند دلیلی دیگر هم در عدد و اس چنانست که میزان
ابجد در باز دید میشود چنانکه فرد آتش یکعدد در او و زوج باد
۲ و زوج آب ۴ و خاک ۸ چنانکه ۱۶ که عدد اصل ابجد است
در ؤ باشد گرچه او فردی و ۳ زوجیست و زوج آتش ؤ مثنای

فرد ؤ است و فرد ؤ مثنای زوج باد ؤ است و درین عمل زوج حکم فرد
دارد و همه مثنا باشد تا که ؤ که آتش است و چون یازده بر سر همبری
و باد ۳ باشد و چون ۲۲ بر سر همبری آب ۴ باشد و چون ۴۴ بر سر همبری
خاک ۱۲ باشد و چون ۸۸ بر سر همبری و این عدد ۱۲ است که در عدد
بزوج گفته شد و زین تشکیل است و قولی دیگر میزان این تشکیل
ؤ است که آتش یکی است و یک فرد بود و باد دو است فرد و زوج
بود و آب چهار است و زوج و خاک ۸ است و زوج لا بد یک
فرد و سه زوج ؤ باشد و ازین که عدد فرد فرد میرود و زوج زوج میرود
یعنی یک یک و دو دو و اینست عددی که در این جدول ثبت میشود

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸	۲۰	۲۲	۲۴	۲۶	۲۸	۳۰
۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶	۴۰	۴۴	۴۸	۵۲	۵۶	۶۰
۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲	۸۰	۸۸	۹۶	۱۰۴	۱۱۲	۱۲۰

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف
ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ فصل

در بیان آنکه این ۳۲ اصل از کجا وارد و بدانکه امهات یعنی چهار شکل

اول از اشکال هشتگانه هر یک از عناصر و ۱۶ شکل ثانی بناست ابیات
ده یعنی از ده تا چارده بود و نبات ۶۶ بود یعنی از ۶ تا ۲۶۸ و این ۸
عدد نبود و این در تجربه شرح کرده شود و این آنست که در ربع و این نوع
نموده شد **فصل** پنجم در بیان حکم از این تشکیل و آنچنان
بود که چون معلوم شد که آتش ۸ است و باد هشت و آب ۸ و خاک هشت
و این حکم از هشت در نظر دید بانکه چون رملی زده باشد بنگرد که تا دو آتش
کدام لقط است از فرد و زوج و این فرد یا این زوج بکدام فرد یا زوج باز
دید آمد و قران کرد یا مقابله یا تربیع یا تثلیث یا تسدیس یا دوستی
یا دشمنی یا آتش است که آب شد یا آبست که آتش شد یا باد و خاک شد
یا خاک باد شد یا خاک خاک شد یا آب آب شد تغییر کند اگر آتش
آتش آتش شده است نظر کند که کدام آتشست و بکدام آتش رسیده است
یا باد است که باد شده است و بکدام باد رسیده است مثلا رملی زده باشد
و اول خ باشد و خ است این آتش با آتش رسیده و قران کرد
چون مقصود در تخمین باشد هر دو شکل با هم ضرب کنیم خ شود و معلوم است
که خ زوج ۸ است آتش و باد و آب و خاک زوج و فرد هر دو خ از آن
اولست اما خبر دارد از خوفی بدلیل آنکه زوج ۸ است اکنون بنگریم

تا

تا شکل جماعت در رمل موجود است یا معدوم اگر موجود است بنگریم
تا کجاست و بکدام خانه زوج است یا فرد که فرود آمده است و
مقارنه است یا دوستی یا دشمنی مثلا شکل ۱۶ که خ است در خانه
ششم است معلوم شد که سایل رنجیده است از دوستی چرا که خانه ششم
آتش است ۳ و بزوج ۱۶ کانه نسبت است و این زوج در مرتبه زوج ۸ است
و ۸ خانه خوف است چون جماعت در خانه است و زوج است
لابد رنجیده است تا سیه از ماضی و چون مقصود از خانه آتش ۳ است که بزوج
۸ التیه شد معلوم شد که ۲ مرتبه رفته است دلیل دیگر که رنجیده باشد
بدلیل آنکه خاک زوج که بخاک زوج ۵ رسیده است و بخاک پیوسته
شده است گفتیم که موجب خوفی بوده است از دوستی و این ماه خفی
بوده حکم مستقبل بر جنت و صلح میرسد از برای آنکه ظاهر از خ دوگانه
است و عدد از فرد دوگانه دو خانه است که ۲ [illegible] بود چرا این هر دو فرد
آتش اولست و این عدد ماضی است عدد از زوج ۱۶ [illegible] است که صلح
شود و این دلیل زوج دو است یعنی هر دو فرد خ زوج اول است
اول در دو از خاک و باد و آب نیز قیاس کنند دلیلی دیگر عدد
مستقبل ۱۵ است بدلیل آتش دوگانه خ که دو است مرتبه سوم است

و نیز زوج ۸ و زوج [illegible] عدد او مثنای عدد فرد ۸ بود که ۲۴ است اول
جماعت عدد او ۱۲ و ۲ آتش ۸ باشد رجب او ضلع رمل و قریب و بعید
و قریب و بعید از خانه آتش ۸ حکم باشد مثالی دیگر رملی زده باشد
در شکل اول [illegible] بود زوج آتش او به پنجم با آتش رسید و باد با آتش
ششم رسید و آب با آتش هفتم رسید و خاک با آتش هشتم رسید [illegible]
ضمیر معین کن و حکم کند از این عمل که از پیش گفته شد که حال همه از آتش و باد
و آب و خاک بیرون نیست پس اگر ضمیر از آتش است و حکم و عمل از
آتش کند و اگر از باد است از باد حکم کند و اگر از آب است از آب حکم
کند و اگر از خاک است از خاک حکم کند و این عمل با احتیاط کند که خطا نباشد
و اگر شکل معلوم معدوم باشد و صادق و ماهر و متقی و پرهیزکار تا مغیبات
بر او منکشف شود چنانکه از پیش گفته شده است عزیز من بدانکه
این ناکس نه از سر فضل گفته بلکه از سر عجز و افتادگی و ریاضت دهر
حاصل نموده اکنون بدانکه باد [illegible] با آتش [illegible] رسید معلوم شد
که باد هفتم است که با آتش دور رسیده یعنی در اول [illegible] و در ۲ [illegible] بود
و اول ۲ چون با هم ضرب کنی از این دو شکل [illegible] حاصل شد
[illegible] زوج باد [illegible] است و زوج که از باد ۲ و [illegible] است

لا محال آنجا جنگی واقع شود و خوفی و غوغایی خواهد بود از جهت آنکه خانه
ضدیت است بدانکه چون فرد در حساب [illegible] زوج در حساب [illegible] مثلا
که آتش [illegible] است یکی است و زوج او زوج باد اول است
زوج آب نیز زوج آب اول است و زوج خاک نیز خاک اول است
و زوج یکی ۲ باشد چنانکه [illegible] جماعت ۲۶ [illegible] رسد و اگر
[illegible] مضاعف کنی [illegible] رسد جماعت [illegible] چنانکه [illegible] از فرد یک
عدد دارد و از زوج سه گانه ۶ عدد دارد باید که احتیاط کند که خطا نباشد
و این حکم و ضمیر دارد چنانکه در دایره [illegible] گفته شد و این [illegible]
باز کرده مثلا [illegible] در اول باشد معلوم شد که آتش [illegible] در خانه آتش اول است
[illegible] مرتبه آمده باشد و [illegible] است و این نقطه اجتماع مطلبد مثالی
دیگر [illegible] در ۲ آمده باشد باد [illegible] بخانه باد اول آمده پس این باد ۸
مرتبه آمده و [illegible] طلبید **فصل ششم** در بیان حکم از این دایره بطریق لیلی
دیگر و این چنانست که رملی زده باشی و سایل سوآل کند از خانه باید
که شکل آنخانه طلبید و بدانند که آن شکل در کدام فرد و زوج نشسته است
مثلا رملی زده باشد و مراد سایل از خانه ده بود و در دهم [illegible] باشد
باید که [illegible] و [illegible] طلب کند بسبب مراد آتش [illegible]

و ثه سبب باد شب و بحه سبب شکل وهم و بحه سبب مراد و نهم ضمیر
و احکام قیاس برین باید کرد و بدانکه هر شکلی را مرادی است و این احکام
از همه چو بهتر است و این مراد را نقطه است نه در شکل و مراد آتش آتش است
و مراد باد باد است و آب آبست و خاک خاک چرا که همه وابسته
نقطه است چه فرد و چه زوج و این حکم نقل از استاد حاجی علی بابن فقیر
شده و از همه احکام بهتر است و شک شاید الا بریافت و احیا شب

فصل ششم در بیان طبع هر شکلی بدانکه آتش گرم و خشک است
و باد گرم و تر است و آب سرد و تر است و خاک سرد و خشک است
دیگر در آنکه طبع هر شکلی چیست مثلاً در عنصر گرم و خشک است صفراوی
بود مثل آتش که از بهر اکسیر کنند و گرم و تر است و مردم دموی است
و فصل بهار مثل باد گرم چون نفس و گرم و تابستانی و بهاری
و صفراوی و خون در تابستان یبوست و در بهار نرم مثل آتش
که در معده بود که مدد باد باشد و مثل باد بادی گرم مثل سموم و
سرد و تر است و برودتی و بلغمی و فصل زمستان مثل آب دریا یا
کاریز شیرین آتش معتدل و تابستانی و زمستانی مثل آتشی
که در شیشه کنند و مثل آب آبی ایستاده تلخ گرم و تر و سرد و تر

وجود

٣٦

خون و بلغم و فصل بهار و زمستان و باد بادی معتدل که در تابستان نیکو
بکار آید و آب آبی ایستاده شیرین گرم و تر بود و بلغم و خون و فصل
زمستان و بهار و تابستان آتش آتش مطبخ باد بادی سموم و آب آبی
گندیده شور و تلخ سرد و خشک و یبوست و سودا و فصل خزان و
خاک خاکی کور و سوراخهای تاریک گرم و سرد و پیوستگی و
صفرا و سودا و فصل تابستان و خزان مثل آتش آتش آهنگران
و مثل خاک خاک کوزه خانه معتدل خون و سودا و فصل بهار و خزان
مثل باد باد اندرونی چون نفس سرد و خاک خاک کانها چون زر و نقره
گرم و پیوستگی بود و صفرا و خون و سودا و فصل بهار و خزان و تابستان
مثل آتش آتش ساکن نرم چون شمع مثل باد بادی معتدل خوش و
مثل خاک خاک خام نهاد و سرد و در سردی طبیعت ترک و بلغم
و سودا و فصل خزان و زمستان مثل آب آبی روان در مغاک بی
قاعده فایده و خاک خاکی خشک سیاه چون گل سیاه خلاب
خشک شده و سرد و خشک صفرا و بلغم و سودا و فصل خزان و
زمستان و تابستان مثل آتش آتش معدن و مثل آب آب شوره
و خاک خاک شور چون خاک پشه یا کشت زار و سرد و برودت

چون بلغم و سودا فصل خزان و زمستان و بهار باد بهاری و خوش
و شل آب آبی روان و اندک خاک گشته زرد ؛ بخت خارج
وارد و معرفت میانه دارد آتش آتش آهنگران و باد با معتدل و آب
آبی روان و بحر و خاک خاک معدن و طریق و دیگر آتش دمی آتش
جزایر هست چون و خانها که باشد امتزاج باید کرد و در اول که
آن گرم و خشک است چون [illegible] و چهارم سود و سرد و خشک باشد باقی بر
این قیاس کنند **فصل** [illegible] در نری و مادگی و در بیان اصل
و رنگ و طعم هر شکل [illegible] معدنی و نر و سرخ و زرد و خوش و شیرین و
بوی خوش [illegible] معدنی و سرخ و نر و سفید و تیره و تلخ و ترش
[illegible] ساتی و ماده و سفید و شیرین و [illegible] معدنی و نر تلخ و گنده و سیاه
[illegible] حیوانی و سرخ و سفید و شیرین و ماده و [illegible] معدنی و نر و سیاه
و تلخ و شور و [illegible] کانی و ماده سیاه و تلخ و ترش و [illegible] کانی و سیاه
و ماده و تلخ و شور و ترش و [illegible] کانی و ماده و بدگونه و شور و ترش
و [illegible] حیوانی و نر و سبز رنگ و شیرین و [illegible] نباتی و ماده و به رنگ
زرد گون و شیرین و [illegible] نباتی و ماده و [illegible] و تلخ و شور و [illegible] حیوانی
و ماده و سفید و شیرین و [illegible] نباتی و ماده و سبز رنگ و هر چهار طبیعت دارد و ::

کانی

کانی و ماده گنده و ترش و این نیز در شکلهاست در خانه تمیز کنند
شکل [illegible] و اول زرد و تلخ باشد [illegible] و سرخ و سفید و شیرین
باقی بدین قیاس کنند **فصل نهم** در بیان اشکال منسوب با شخاص گروهی.
[illegible] شخصی با وقار کامل پهن سینه گرد روی نیکو چشم نیکو منظر سفید گونه
اندک بسرخی گراید [illegible] شخصی سرخ چهره حرب کننده جاهل و مردم از
وی در رنج باشند با بنده بسیار گوی [illegible] شخصی است قامت
بزرگ نفس سفید پوست فکری [illegible] میانه بالای فربه تن سفید گونه
چشم و رشت [illegible] شخصی میانه بالای سیاه گونه شانه پهن کوچک
سر و نشانها بر روی او باشد [illegible] شخصی دو دراز قامت دراز
انگشت بدگونه ساق باریک بینی بزرگ کوچک دندان پهن
پیشانی گرد چشم دراز گردن باریک لب [illegible] شخصی چهار دانگه
دراز روی کوچک سر و دهان بزرگ پهن پیشانی و این شکل از همه
خانها غلبه کند [illegible] دراز قامت سیاه رنگ بزرگ دندان و
بر روی وی نشانها باشد [illegible] میانه بالا بلکه کوتاه سود و سیاه
رنگ گرد روی ازرق چشم عنبد بینی چالاک [illegible] میانه بالای
نیکو روی کوچک سر چشم تنگ [illegible] شانه قدری بزردی گراید [illegible]

شخصی دراز بالای کوچک شکم تاریک لب گشاده ابروی پیوسته
سیاه چشم و او را بر روی نشانها باشد و بر سر او زخمی باشد
فراخ روزی طرب دوست عاشق باز سبک روح آرمیده
میانه قد نیکو روی بزرگ سر کوتاه گردن و بینی دراز بزرگ
لب میانه بالای کوتاه گردن بینی بزرگ نیکو صفت فراخ
شانه گردروی ازرق چشم تنگ دهان دراز بالای دراز
گردن نیکوروی فراخ دهان بزرگ دندان گرد پیشانی
بسیار موی مقبل دراز بالای دراز گردن دراز روی کریه
لقای گشاده دندان کوچک چشم در روی او نشانها باشد
چون نشان و نیل دور از قد بزرگ چشم گرد روی که در چشم
او سرخی باشد و در بدن او نشان و نیل تا آبله باشد و در فرد و
ذوفنون **فصل ۱۰** در بیان نقص اشکال در هر خانه و با شخاص که چون
نسبت کنند بدانکه هشت شکل نقص دارد ثابت
و نقص در فرد دارد یا در زوج آنجا که نقص دارد اشخاص
نیز نقص دارد و تمیز کنند که آن نقص از جهت آتش است یا از
باد یا از آب یا از خاک و زوج است یا فرد و اکنون اگر نقص در فرد

الکن

آتشیت شاید که نقص بر سر دارد چنانکه زخمی یا چیزی بر سرش
آمده باشد و اگر باد باشد چون فرح نقص بر سر و بازوی
او باشد و از زخم تیغ و تیر و نیزه و پای و زانوی او تا قدم نقص باشد
و اگر نقص در زوج بود چون کوسج نقص در شکم و پشت گاه باشد
یا ید و دنبل و نشان و گرفته باشد اکنون اینقدر کفایت است
باقی بدین قیاس کنند دلیلی دیگر گفته‌اند که از اول تا ۱۲ آن برج
باز بسته است ببین که برج در کجاست که نقص در آنجاست
و از خانه اول مشرق سر و ۱۲ کناره پای باقی بر این قیاس کنند
دلیلی دیگر و این تجربه کرده و از استاد رسیده است و این امتحان است
که اول گفته شد که نقص در فرد و زوج است که اگر کسی سوال از خانه
و در آن خانه نظر کن اگر شکل نقص است چنانکه در مسئله اول گفته است
بگوید در فرد یا در زوج که خطا کمتر کند **فصل ۱۱** در بیان مواضع
شکل طرف مشرق جای عروج بزرگ بلند خانه روشن که گفته اند
که مسجد و محکمه و مدارس طرف شمال جای خوفناک که بود
کمتر دار دعا جای سلاح و اهل سلاح و جنگ و سپاه باشد
جای عالی معتبر طرف مشرق و جایی که غلبه باشد و مقام سلطان و بعضی

تعلق دارد طرف غرب مقامی خوش سبزه زار و آب روان و جاها
که درمیان خانهای معمور باشد طرف شرق یا شرق و غرب جای
ناخوش خرابه که بیشتر معمور نیست طرف شمال یا غرب و مقامی معمور
چون مسجد و جای که قران خوانند یا سر در حدیث یا تفسیر کلام گنند
طرف شرق یا شمال شرق یا غرب شرق جای ناخوش و جای
قصابان یا نزدیک حمام جای قهاران محل فواحش سیاه کهکین
طرف جنوب جای خراب و ویرانه یا زیر زمین یا گورخانه یا دیر
گبران یا جای شوره زار و سنگ و جای سیاه تاریک و کوه و صحرا دور
بی آب طرف جنوب یا شرق جنوب جای که نو جای باشد
جایی که آب نباشد یا معدنی که در کوه باشد و غار و جای که ایمن
نباشد طرف جنوب یا شمال جنوب یا جای خوش
مروح و دلنشان یا مقام سلاطین محل آبادان است خانه و طبقه
روشن امانت جای باشد طرف شمال یا شرق شمال جنوب یا
شمال مقامی نیکو آبادان خانه که بر گرمی آفتاب نزدیک باشد
طرف غرب جنوب جای سهمگین و دیگر که معمور نباشد و آب
در زیر زمین ایستاده باشد یا کنار دریا یا چشمه یا مقام غسالان

طرف غرب یا جنوب غرب یا شرق غرب جای خراب ناخوش
که مردمان در آن محل کم باشند یا مقام فاحشه یا فساد خانه یا قمار
خانه بود طرف شمال یا غرب شمال یا جنوب شمال مقامی خوش
محلی آبادان که آب روان بسیار بود یا مقام قاضی یا محتسب
جای است جایی معین ندارد و متعلق که کاروان خانه بود یا مقامی
نزدیک آبادان است یا دهی که شرع شارع بود یا بازار طرف جنوب
یا مقامی سیاستگاه یا زندان یا جای علبه یا مقامی که جدید که معمور کرده
باشد **فصل دوازدهم** در بیان اشکال شانزده گانه که منسوب به ماه
هلالی کرده اند و این ۱۲ ماه. بر هشت شکل محجم اشکال میزانی داده
اند و باقی چهار شکلی بماهی داده اند ماه محرم و ماه صفر
ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر
رجب و شعبان رمضان شوال ذی القعده و ذوالحجه
و **فصل سیزدهم** در بیان نکتها که ازین دایره حاصل میشود نسبت
میزان آتشی آبی انثیت



[illegible]

میزان بادی است

[illegible]

میزان آبی است

[illegible]

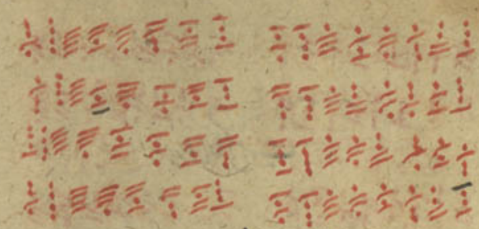
[illegible]

میزان خاکی است

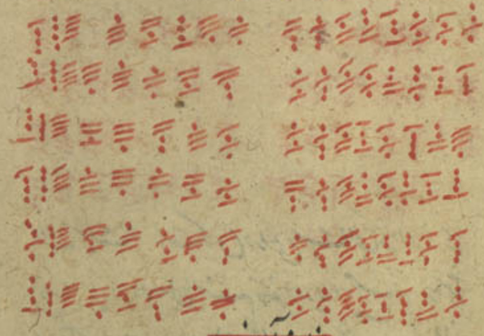
[illegible]

داین بیت چهار تسکین در اینجاست همچنانکه دایرهای
بروح میزانی دارد که اول با پنجم زنند و دویم را با ششم زنند و سوم
را با یازدهم و چهارم با دوازدهم تا ۸ همان شکل بدر آید و در مثل زن
و مثلثه که ماشاء الله مصری زده است ازین گرفته است و این در
باب دویم یاد کرده است و این بیت و چهار دیگر است و هم میزان آبیست

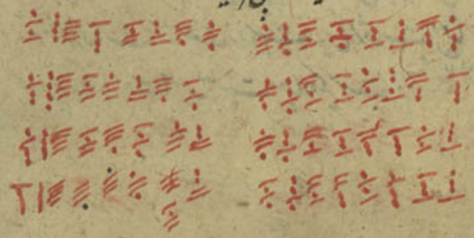
[illegible]



میزان بادی است

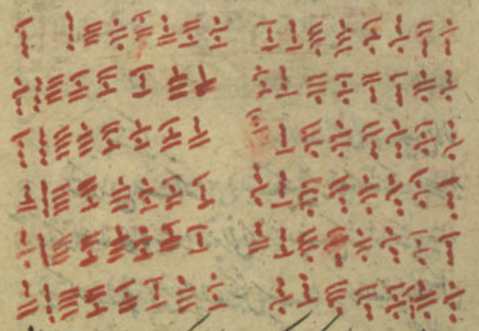


میزان آبی است





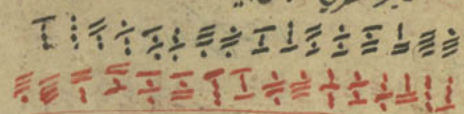
میزان خاکی است ۱۰



واین بیست وچهار دیگر هر یکی را ۱۲۱ التسکین در بطن است و باز
نمود خواهد شد تا هیچ دقیقه فرو نگذاشته باشد واین چنانست
که التسکین و همه تسکینها در بطن ابجد است و علامه نهاده است ۲۸۴
دیگر حاصل میشود ۹۶ میزان آتش ۹۶ میزان بادی ۹۶ میزان آب
۹۶ میزان خاک واین میزانها در عمل کار با آید چندی در حکم حساب
و چندی در حکم دریا و چندی در حرب و چندی در حکم بر و چندی را
حکم عوام تمیز کنند که میزانی مناسب چیست و خدای تعالی روشن

دانا و براهل آن متقی هر تا ضی از این تشکیل است که در جدول نموده شد

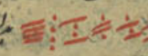
دایره قطری و جدول این است



این تشکیل از جدول بدر آمده است یعنی تشکیل بالا
این تشکیل است که از ۱۶ تشکیل که از دو شکل بدر
آید چنانکه ۱۶ لا باشد و از میزانی که از پیش گفته شد همه این است
جندی مرکب و جندی مفرد چون شکل سماعی و مرکب چون شکل
سداسی و از ابجد بدر آمده است و این تشکیل ۲ هم از دایره و جدول
بدر آمده است چون سرنگون کنی شد در اول باشد و این تشکیل
از دو شکل بدر آید ۸ لا ۷ حاصل شود در تشکیل اول از ۲
شکل بیرون آید ۸ ۷ تا حاصل شود ۸ لا ۷ لا حاصل شود و این جدول
از ابجد بدر آمده است و این تشکیل از ح د را و اح د ب
و عکس آن د ج اب ا د ح ب و عکس آن د ب ج ا د
اح ب ا د و عکس آن د ب ح ا و این نموده از د ب است

و اندران مر و است ب ا د ح و عکس آن ح د ا ب
و عکس آن ح ا د ب و عکس آن د ا ح ب ح ا ب د و عکس آن
د ح ا ب ح ا ب د و عکس آن د ا ب ح و این چنان است
که در جدول که در ۱۲ بود نقطه هر نقطه بر مرتبه نهند تا این تشکیل
حاصل شود و این میزانی اول و جندی مرکب جندی مفرد بوده باشد
که میزان فرد باشد یعنی ۱۰ از تشکیل چون با شکل لا اجتماع
کنی راست آید و باشد که شکل لا فرد بود و با شکل ۱۰ اجتماع کنی شکل لا
زوج بود **باب هشتم** در بیان تشکیل حروف و آن دو فصل است
فصل اول در بیان آنکه این تشکیل چون نهاده است بدانکه
نقل است از استاد حاجی علی که این تشکیل لقمان نهاده است
و تشکیل این است





به دلیل آنکه آتش مفرد است و عکس آن
دیگر عمل باد راست چه باد مفرد است و عکس آن اکنون
عمل آتش کرد و عمل باد کرد و عمل آب و خاک مانده است و معلوم است
که عکس آتش مفرد خاک مفرد است پس معلوم شد که عمل آب مفرد
نیست الا مرکب و چون بعد از آب عمل خاک باید کرد اول مرکب

خاک مرکب کرده وآن بج است و عکس آن ... اکنون عمل خاک
مرکب بر آب می باید و آن ... است و عکس آن ... است و چون
هر چهار عمل کرد و تا عمل آتش مرکب با باد مرکب می باید و آن ...
است و عکس آن ... بود که از پیش رفت پس ضرورت ...
می باید و عکس آن ... باشد و دیگر عمل باد مرکب می باید و لا محال
... باشد و عکس آن ... اکنون عمل آتش مرکب و باد مرکب رفت
آب مرکب ماند و هست بر آتش و آن ... نیست پس بضرورت الا ...
مرکب بر آتش می باید و آن ... است و ثابت است و عکس ...
و باد مرکب بر آب مزید کرده شد و آن البته اجتماع است و دیگر ...
و بعد از آن ... و این اشکال اربعه دلیلی دیگر دارد می باید که معلوم
کنی و آن دایره است آتش و باد و آب و خاک هر چهار در مقام
خود باشند و این چهار شکل را ثابت گویند یعنی ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶
و دلیلی دیگر در فصل دویم گفته شود **فصل ۲** در بیان آنکه
چون حرف تکسیر کرده است بدانکه این حروف ۲۸ گانه
ابجد است و بدین طریق تکسیر کرده است از الف تا غین و باز
گردیده و با تمام کرده بعکس شود و حرف الف از بهر آن با اول

۴۴۳

وارد و تکسیر ۲ به ۲ و ۳ به ۳ تا آخر تا اشکال منقلب تمام شود
و این دو اشکال که منقلب اند چون ایشان نیز اگه باز گردانی
بر عکس باشند و این ها چون باز کردانی همان باشند و دیگر ... است
که حرف دوگانه هر یک در یکجا دارند بدانکه ... در اول الف دارد
و ف در هشتم و ... ب در دویم دارد و ص در نهم و ...
در ۳ دارد و ق در ۱۰ و ... د در ۴ دارد و ر در یازدهم و ... در پنجم
و ش در ۱۲ و ... در ششم و ت در اول و ... در ... و ث در
دویم و ... ح در هشتم و خ در سیوم و ... ط در نهم و ذ در ۴ و
... ی در دهم و ض در پنجم و ... ک در ۱۱ و ظ در ۶ و ... ل در ۱۲ و
غ در ۱۱ و ... م در ۱۳ و ... در ۱۴ ن و ... در ۱۵ اسم ... در ۱۶ ... بر ... و
دیگر بدانکه این طریقه از ایقغ است و ... از ایقغ الف و ف در ۸
از حفص و ... ب از بکر است و ص از حطظ از این معنی است که ف و ...
۸ دارد و ص در ... ق در اول از ایقغ است و این بیانی
قاطع بود در طول و عرض و عمق عمل کرده شود **فصل سیوم** در بیان
طول و عرض و عمق و اینجا آنست که شکل در خانه حرف اول دارد چون
۴ خانه نقل کند در طول باشد و چون ... خانه نقل کند در عرض باشد

وچون ۱۰ خانه نقل کنند و عمق باشد باقی برین قیاس کنند

دایره طول و عرض و عمق اینست اول دایره طول

دایره

عرض

دایره عمق   واین را لقیع بکرجلبش دمت

هشت و سخ زعند حفض طصظ است چون از ... گذشت

که ص در ۹ دارد و باز ... رفت از اول جلبش و ۳ القیغ واین در

ت شکیل عرض درست نهاده است ... ل جلبش و غ از القیغ دارد

فصل ۴ در بیان آنکه عدد طول و عرض و عمق چیست دلیل

آن مدآنکه آن از احاد و عشرات و میات است ۹۹ طرح کنند

واین دلیل القیغ است که از ۹ نمیکنند طول احاد و عرض عشرات

و عمق میات ... عدد طول یکی و عدد عرض ۲ و عدد عمق

۳ و ... عدد طول ۲ و عدد عرض ۱۰ و عدد عمق ۲۰ و ... عدد طول او

عرض ۲ و عمق ۳ البت القیغ و ... عدد طول ۲ و عدد عرض ۱۰ و

عدد عمق ۱۲ از جهت بکر و این در مسافت زمین در کز شبر باغ ،

فرسنگ واین عمل در دفین و غایب و آب و کاریز و دریا بکار

آید مثلا ... کرده باشد از جهات و ناحیت شکلی ... اگر

در طول و اگر در عرض و اگر در عمق عدد و شش مثل عدد مذکور باشد

فصل پنجم در بیان احکام طول و عرض و عمق بدانکه شکلی

که در طول باشد یا در عرض یا در عمق اینها بیکدیگر مایلند اما اگر روز

طول بود در خانه اول آن شکل که مایل باشد عدد و حکم کنند از طرفین یکی

بر خانه طول یکی بر خانه عرض یکی بر خانه خود و یکی بر خانه عرض و آن

شکل خانه حرف شکل خانه عرض است مثلا رملی زده باشد و سایل

سوال از خانه ۱۰ کند و در این خانه ... باشد و در خانه ۱۰ نظر کنند تا چه

شکل باشد مثلا در خانه ۱۰ ... باشد یعنی شکل طول و دیگر نظر کنند

در خانه ۱۱ تا چه شکل است مثلا در آن شکل ... باشد یعنی شکل عمق گوییم

این مراد بدست سایل میرسد با این عدد و عدد عمق ماضی

باشد و عدد طول مستقبل و عدد شکل ۱۰ که بر خانه مراد است یعنی ...

مقصود یعنی ... مستقبل بعید و اگر برعکس این باشد یعنی خانه

۱۰ شکل عمق باشد و یازده شکل طول چون ... آن مراد بدست

سایل نمی آید و ضایع میشود و باقی براین قیاس کنند و نیکو تامل

کنند که خطا کمتر کنند بلکه خطا نکنند فصل ششم در احکام مطلق ...

تسکین و این مناسبت با احکام دایره بروج بسیار مشکل
چون به ۵ آید خانه نقل کرده باشد و […] طلبید تا شکل مقصود
چند خانه نقل کرده است تا آنخانه که نقل کنند ۱۱ بر سر هم برد و این نقل
از خانه خود گیرد و شکل […] که در ۹ آید بنیاد شمار از ۱۲ کند و تا […] منتهی
شود چون به ۵ رسد ۹ از آن طرح کنند پس او […] طلب
تا آنجا که عدد تمام شود هم از آن خانه بنیاد شمار کنند و اگر رمال
مرتاض باشد در ضمیر و اسم و حکم هیچ خطا نکند دلیلی دیگر ابجد
و ابج واده وبید وبجو وبدح و این ۶ حساب است که حرف
اول شکل اول حرف ۲ شکل و حرف ۳ مراد آفرین خدای عز و جل
مبارک آن سایل که هر سه حرف رسد و سه […] یاد کند

فصل ۷ در بیان آنکه حرف […] بخانها قسمت کرده اند و
این چنان است که گفته اند که خانه اول ی داده اند و خانه دویم ک
و خانه سیوم ل و خانه چهارم م و خانه ۵ ن و خانه ۶ س و خانه
۷ ع و خانه ۸ ف و خانه ۹ ص و خانه دهم ق و خانه ۱۱ ر و خانه ۱۲
ش و خانه ۱۳ ت و خانه ۱۴ ث و خانه ۱۵ خ و خانه شانزدهم ذ
و این در اسم بکار آید چون طرح بخانه رسد حرف اسم در آنجا باشد

فصل ۸ در بیان حکم ازین تسکین […] دیگر آنکه حکم از خانه ۹
هر نمبر و دو که مراتب القیع است و این چنان است که شکلی که در خانه
اول آید دو شکل در میزان دارد یکی ماضی و یکی مستقبل و خود حال مثلا
یعنی بنگر که شکل مراد چیست و چند مرتبه آمده مراتب او را در عدد
نقل ضرب کنند و از حاصل ۹۹ طرح کنند آنچه بماند به القیع قسمت کنند به
آن کلمه که برسد آن شکلها مطلوب بود مثلا […] در اول خانه
نقل نمود چون در ۶ که ضرب نمودیم ۳۶ شد چون ۱۲۰ از آن طرح
نمودیم ۳۰ ماند و این جلش بود یعنی […] و […] و […] طلبید و اگر […]
در ۵ آید […] و […] طلبید چه او ۹ مرتبه آمده باشد چنانکه نه ۶ بود
که به ۸۱ باشد چون ۹۹ طرح کنی ۹ بماند و ۹ یعنی […] و […] طصط
طلبد **باب ۹** در بیان تسکین خطوط و اعمال آن و آن دو فصلست **فصل**
اول در بیان آنکه خط از چون حاصل شود بدانکه این تسکین […]
ابجد است و ثانی آنچون باشد و عدد او منتهای آن باشد
و طرح آتش ۷ و رست و باد ۱۰ و آب ۸ و خاک ۱۶ چنانکه در باب
۲ گفته شد که طرح […] ۱۴۰ است و این خاصیت از آن این
تسکین است چنانکه ازین تسکین ۱۰۲ تسکین تمام میشود

والباقی لاجل التسعه کون اثنی عشر من النار ... جملة ستة عشر ... تاریخ ... لما

واز ان ۲۱ ۲۲ دیگر حاصل میشود واز ما ۴ دایره عدد هم ۸ ۴۸ نموده تا معلوم باشد که این خصوصیت خاص ازان هست وان ...

[illegible]

واین همان فرد وزوج است که در تشکین ابدح است یعنی یک فرد ویک زوج ودیگر ۲ فرد ودو زوج ودیگر ۴ فرد و ۴ زوج ودیگر ۸ فرد و هشت زوج واین بعد ازان بیغمبر است **فصل دویم** دربیان احکام ازین تشکین وانکه هر شکلی در هر خانه مرادی وارد واین حساب که در خانه مقصود نظر کنند تا چه شکل آمده است وشکل رجعت است یا شکل استقامت واینجا انست که ۸ خانه رجعت میرود و ۸ با استقامت واین در تشکین درج است وچون تامل کنی بر سر مسئله آمدی که رجعت واستقامت آن تشکین خط است وراست وچون معلوم شد که ۱۶ عدد است چون ۱۶ را طرح کردی یکی ماند در اول تشکین گرفت الا در حکم همان ۱۶ دارد تا نجانه ۸ هر خانه یکعدد بر سر میرود البته عدد در ۱۶ ۲ باشد اکنون خانه استقامت تمام کرد چون ازین خانه نقل کنند هر خانه یکعدد کم می آید چون تا خانه ۱۶ رسد ۱۶ نبود وچون ماول رسد همانعدد خود دارد و ... تا نجانه

۹ استقامت است وار ۹ تا باول رجعت و ... را استقامت تمام است در رجعت ۲ و ... تا استقامت تا نجانه یازده است ورجعت تا نجانه ۳ و ... تا نجانه ۱۴ استقامت است واز ۱۲ تا ۱۳ رجعت میرود و ... را تا نجانه ۱۱ استقامت و تا ۵ رجعت و ... تا نجانه ۱۴ با استقامت میرود و تا نجانه ۶ رجعت و ۱۶ شکل تمام طرح است چرا که در خط واسطه طرح ۱۴ است چون ۲ ۳ ۱۳ را طرح کنی ۱۴ بماند ضمیر ضمیر ازین خانه است ودر باب ضمیر گفته شود وچون این کتاب المصباح خواندی ... بالی بجای خود روشن ملیپاییت ازانست تشکینها نیاورد واین احکام از همه محکم تر است مثلا ... در خانه ۵ آید ... طلبد چون ... در ۱۲ آید ... طلب کند **باب ۱** دربیان تشکین آدم علیه السلام وشلث ابدح وآن ۵ افصلست **فصل ۱** در عرض این دایره که باسم آدم مناسبت واین خبالنست که آتش ۲ با ... بدلیل انکه باریک وفراخ ۲ حجه سه باشد وباد مضاعف آن ۴ باشد یعنی چنانکه آتش دو وباد نیز ۲ است و ۳ ازان نفس باد و ۳ آتش بر سر میرود ودلیلی دیگر انکه چون باد مضاعف میشود آب نیز مضاعف کنی ۱۲ باشد وچون خاک نیز مضاعف کنی ۲۴

باشد و چون ر بر همری ٥ ١٤ باشد عدد اسم ادم است که
الرمل عدد الاسم الواضع دلیلی دیگر آنکه دایره مثلث ابوح است
آتش یک چون یکی در ٣ ضرب کنی ٣ باشد و باد ٢ چون ٢ در ٣
ضرب کنی ٦ باشد و آب ٤ چون ٤ در ٣ ضرب کنی ١٢ و دو خاک
هشت چون ٨ در ٣ ضرب کنی ٢٤ باشد چون با هم زنی ٤٥ باشد
واین دلیل معتبر است چون نقطه بد اتیال فرو آمد در نبات و معدن
و حیوان درج شده بود که موالید ثلاثه است از آن سبب
آتش ٣ باشد و باد ٦ و آب ١٢ و خاک ٢٤ و دایره اینست



فصل ٢ در بیان احکام این دایره بدانکه چون دایره عدد
یاد کرده شد امهات و نبات و متولدات و زایدات موازین
است این دایره نیز موازین است در عنصر و مراتب و درجه و دقیقه
و همان میزان آتش و باد و آب و خاک دارد و ٨ دایره و شکلین
و میزان ها دارد اگر اعتقاد باشد و احتیاط نیکو کنند همانعمل
دارد الانواع احکام بجای خود بیان کرده شود یعنی ١٢ میزان آتشی
و ١٢ بادی و ١٢ آبی و ١٢ خاکی هر یک بجای خود عمل باید کرد فصل ٣

٤٧

در بیان عدد این و عدد این چنانست که هر شکلی هر عنصری که با خود
دارد همانست چون ... ٣٣ است ... ٣ و ... ٤٢ و ... ١٥ و ...
٣٦ و ... ٢١ و ... ٢٦ و ... ٣٩ و ... ٢٤ و ... ٩ و ... ٢٣ و ... ٢٧ و ...
١٢ و ... ٤٢ و ... ٣ و ... ٩ و این عدد در خانه حدود و از سند باقی همین قیاس
کنند فصل ٤ در بیان اصل این دایره بطریق دیگر بدانکه بطریق ...
عنصر دارد ١٨ ... و همه ١٨ باشد و این ١٨ در ٤ ضرب کنی ...
... ٢ باشد و این عدد ... باشد ... دلیل
آنکه ... در ... دلیل موالید ثلاثه که نبات و معدن
و حیوانست هم این عدد ... حرف ... باشد
و این برهانی قاطع است فصل ٥ در بیان احکام این دایره
بدانکه این خانه ... دلیل آنکه ... و این چنانست
که چون رملی زده شود و خانه معلوم شد که سوال از آنست آن شکل
که در آنخانه باشد با شکل خانه ... آن شکل که از آن دو شکل
حاصل شود حکم از آن شکل باشد تا در این دایره چون آمده است
همان حکم کنند که در دایره بزرج گفته شده است که هر شکل چون نشسته
است چنین آنست و اگر معدوم باشد در جای آن شکل نظر کنند تا

چه شکل آمده است و آن شکل خندیم آن شکل است شمار علی زده باشند
و سوال سایل خانه ۹ بود و در ۹ شکل پنج بود و خانه ۱۳ شکل جماعت
و چون ضرب کردیم همان پنج بود و پنج شکل ۹ را نیست و انستیم که پنج در
یازده حجزو آمده است گوییم که این مراد سایل است می آید از جزو علم
و دیم و در همه حال مراد حاصل شود و اگر بر عکس این باشد حکم بر عکس باشد
و عددی در هر حکمی البته می باید و این عدد از پنج ۹ از آتش و آب گوید و
از [illegible] ۱۳ از زوج ۱۲ کانه و این عدد در فصلی دیگر بعد از این گفته شود

فصل ششم در بیان عددی فرد هر شکلی بدانکه عدد آتش در اول
از جهت آنکه از اول ۲ حاصل شده و در دوم از ۲ و ۴ و ۱۳ و ۱۰ ار ۹ و ۱
و عدد انها ۲ و ۱۰ است مجموع ده بود و در این قیاس او در ۲۹
و در ۱۰ و در ۱۳ و ۱۱ و ۱۰ و در ۱۲ ۱۰ و این دلیل آنکه آتش یکیست
و ۹ ۳ بود و چون آتش از اول خانه و ۹ بود البته فرد زوج بود دیگر
در ۱۱ دلیل آنکه از ۳ و ۱۴ آمده است ۳ و ۱۴ باشد و باید در ۱۲
ده عدد وارد چراکه در ۹ ۳ و در ۱۱ و چون در ۱۳ باشد ده باشد و دلیل
۱۱ و ۱۲ آنکه آتش در ده باشد و در ۱۱ البته شکل زوج بود و ۶ و ۱۱
باشد و در ۱۲ بر سر برد ۵ و این عدد از ۳ بدر بگیر و دو بر ثانی

دیگر در ۱۳ انکه خانه ۱۳ نفس است و هر احوال که در نفس پیدا میشود در
۱۳ ثابت میشود و دیگر حکم باد بدانکه باد در اول ۲ و در ۴ و در ۱۰ و ۱۴ و
در ۱۳ و در ۱۱ ۲۲ و در ۱۲ ۳ و این مثالی آتش باشد و دیگر در حکم آب
در اول ۴ و در ۹۹ و در ۱۱ ۲ و در ۱۳ و در ۱۱ ۳ و در ۱۲ ۵ و این مثلثات
آتش است و دیگر در حکم خاک بدانکه خاک در اول ۱۴ و در ۹ و در
۲۸۱۰ و در ۱۳ و در ۱۱ ۱۴ و در ۱۲ بدانکه تمام آتش در ۱۳ ۱۱ باشد
و باد در ۱۳ ۲ و آب در ۱۳ ۱۰۸ و خاک در ۱۳ ۱۴ باشد سعید باشد
و آنکه مستنصف کتاب مفاتیح گفته از این دایره میوت است و این جنس
مشکل یکیک گفته شود

فصل [illegible] در بیان آتشها و بادها و آبها و
خاکها و ارکانه بدانکه آتش اول [illegible] است دوم آتش [illegible] و چهارم آتش
[illegible] و باد و آب و خاک هم با نمایم [illegible] [illegible] و باد [illegible]
[illegible] و آب [illegible]
[illegible] غرض که معلوم شد که این آتش مطالعه کن
کرده است آتش اول او تاد و پنجم مایل او تاد و ۹ زایل او تاد و ۱۳ افتاده بر
او تاد آمده ایم بحکم باد باد ۲ او تاد و ۶ مایل او تاد و ۱۰ زایل او تاد و ۱۴ و
تا دیر او تاد و حکم آب ۳ او تاد و ۷ مایل او تاد و ۱۱ زایل او تاد و ۱۵

اوتاد بر اوتاد و خاک ۳ اوتاد و ۹ مایل اوتاد و ۱۲ زایل اوتاد و ۱۲ اوتاد
اوتاد و این چند مسئله که در بیان این ضبط کرده یکیک در جای خود
باز نماید **فصل ۸** در بیان حل و عقد بدانکه ما را حل حقیقی و حل مجازی است
و عقد حقیقی و عقد مجازی هست بدانکه هر نقطه که بسته باشد ضد وی گشاید
و هر نقطه که گشاده باشد ضد وی ببندد و مثلا چون که نقطه آتش
او گشوده است و باد و آب و خاک او بسته چون به بر رسد
آتش عقد کند و باد او حل کند و آب او عقد کند و خاک او حل کند
اکنون بدانکه عقد آتش مجازی بود و حل باد مجازی بود و عقد آب حقیقی بود
و حل خاک مجازی بود مثالی دیگر و آتش عقد کند و باد عقد
کند و آب حل کند و خاک عقد بود اکنون عقد آتش و باد مجازی و حل مجازی
و حل آب نیز مجازی بود و عقد خاک حقیقی بود و این حل و عقد در شکل
و نفس شکل است اما حل و عقد از این دایره چنان است که شکلی که در
اول باشد با شکل خانه مقصود زنند و بدانند که چه شکل حاصل شد و حل
کرد یا عقد کرد و یا مجازی یا حقیقی مثلا رملی زده باشد و در خانه اول
بود و در خانه مقصود چون با هم ضرب کنی باشد و بدانکه عقد آتش
حقیقی است در شکلین و باد عقد مجازی یا آب مجازی و خاک حل بود اکنون

در حکم چون زوج زوج است و زوج زوج اول است و زوج
بسته شده است که زوج چهار است البته عقد آتش عقد حقیقی باشد و عقد
باد و عقد مجازی در فرد باد ششم است و باد ۲ عقد بر زوج باد
گرد که زوج باد علامت و در تشکیل اوج است است و
امر ثالث البته باد نیز حقیقی بود و آب نیز هم و حل خاک آنجا حقیقی بود
اکنون بدانکه سوال از کدام ربع است و اگر در ربع آتش است تا ۴
حکم از عقد آتش است بر مراد الاعداد آن البعید باشد و اگر باد باشد
حکم از عقد باد باشد و آن مراد بر آید در وسط و اگر سوال آبی بود
از عقد آب حکم کند و اینمراد و ده در روز و ساعت باقی کند و اگر عکس بر
این بود حکم بر عکس کنند اما بدانکه سوال آتشی و بادی و آبی و خاکی
کدام است بدانکه علا خانه در حکم آتش است و علا خانه در حکم باد و علا خانه
در حکم آب و علا خانه در حکم خاک بود و چون عمل از شکلین باشد
البته حکم مختصر باشد شتاب مکن که البته بر بهر مسئله رسی انشاالله تعالی
علیلی دیگر در حل و عقد بدانکه این دایره با تشکیل ابرج حل و عقد
و این چنانست که سایل سوال کند از خانه و شکل آنخانه با شکل انخانه
ضرب کنند و حاصل با شکل زنند و بدانند که چه شکل آمده است و حکم حل

در عقد کنند و مثلا سوال سایل از خانه ۱۱ کرد و شکل ۱۱ قبض الداخل بود
از میان همه جماعت حاصل شد و این همه عقد باشد و عقد حقیقی باشد
معلوم است که سوال سایل از آلب اکنون آب عقد کرده و حقیقی است
گوییم مراد سایل بر آید بصبر و اگر ... موجود بود باز دانستیم که در کجا است
و در آن خانه حل دارد یا عقد حکم کنند و اگر ... معدوم بود نظر در خانه غزان
کنند هم همین مثال است و این حکم کلی است و از اهل صنعت کسی ازین
خبر ندارد غرض که معلوم کنند که هیچ دقیقه فرو نگذاشته **فصل ۹**
در بیان امر حقیقی و امر مجازی بدانکه امر آن شکل است که از میان دو
شکل بر آید و لسان الامر نیز گویند و بدانکه شکل که از میان شکل
اول خانه مراد بر آید حکم کنند که امری بود و بدانکه آن شکل از این دو دایره
بکدام نزدیک است امر حقیقی گویند و اگر باز این دو دایره است
یا پنجم یا ۱۰ یا ۱۲ یا ۱۱ است آن امر حقیقی بود مثلا زوله
باشد و سوال سایل از خانه ۵ باشد و در ۵ این شکل باشد
و در اول شکل ... و از میان این شکل ... باشد و امر حقیقی است
و درست گوی خصوص که این ... در ۱۲ باشد و این هرگز خطا نکند
چرا که ... هر دو صاحب خانه ۱۰ اند و ... شکل ۲ و ۶ است چون

در

در ۱۲ آمده بود نیکوتر بود اما امر مجازی بدانکه در خانه ۲ ... بود و در اول
... از میان این دو شکل ... بر آید و آن مجازی بود چرا که ... و ...
و ... در ششم و ۲ و ... در اند پس معلوم شد که این امر مجازی است
و حکم بر خلاف ... خصوص که ... در ۲ باشد و باقی بدین مثال
قیاس کنند **فصل ۱۰** در بیان عدد عدد و فرد و زوج در دو دایره کبری
بدانکه فرد در خانه که ۳ و ۱۲ عدد و دیگر برابر او آید و چون طرح خانه اند
بکنند عدد خانه بماند و زوج نیز برین مثال است و این جدول ... است

فصل یازدهم
در عدد زوج در این دایره بدانکه زوج آتش در اول ۱۲ است

و در ۲ ۴۲ و در ۳ ۶۲ و در ۴ ۶۴ و در ۵ ۹ و در ۶ ۸۶ و در ۷ ۱۲۷ و در ۸ ۱۰۸ و در
۹ ۱۰۵ و در ۱۰ ۱۲۱ و در ۱۱ ۱۸ و در ۱۲ ۱۴۱ و در ۱۳ ۲۱۱ و در ۱۴ ۱۶۱ و در ۱۵ ۲۴۱ و در
۱۶ ۱۸۱ دیگر زوج باد در اول ۴ و در ۲ ۶۴ و در ۳ ۱۴۳ و در ۴ ۸۴ و در ۵ ۱۸۰ و در ۶ ۱۰۶
و در ۷ ۲۴۲ و در ۸ ۱۲۸ و در ۹ ۲۴ و در ۱۰ ۱۴۱ و در ۱۱ ۲۶۱ و در ۱۲ ۱۶۱۲ و در ۱۳ ۲۴۲
و در ۱۴ ۱۸ و در ۱۵ ۱۸۴ و در ۱۶ ۱۲ دیگر زوج آب در اول ۹ و در ۲ ۱۰۲
و در ۳ ۱۸ و در ۴ ۱۲۴ و در ۵ ۲۷۵ و در ۶ ۱۱۴ و در ۷ ۳۶ و در ۸ ۱۶۸ و در ۹ ۵۹
۴ و در ۱۰ ۱۸۱ و در ۱۱ ۵ و در ۱۲ ۲۱۲ و در ۱۳ ۲۱۳ و در ۱۴ ۲۲۱ و در ۱۵ ۱۴۱ و در ۱۶
۲۴ دیگر زوج خاک در اول ۱۲ و در ۲ ۱۸۲ و در ۳ ۲۴۲ و در ۴ ۲ و در ۵ ۶۰
۳ و در ۶ ۲۲ و در ۷ ۴۸ و در ۸ ۲۴۸ و در ۹ ۶ و در ۱۰ ۲۶۱ و در ۱۱ ۲۱۰ و در ۱۲
۲۸ و در ۱۳ ۸۴ و در ۱۴ ۳۰ و در ۱۵ ۹۶۱ و در ۱۶ ۳۴۲ و این چنان است
که عدد زوج در خانه عددی عقده و عدد فرد که از پس گفته شد از بهر عدد
حل و اگر عقدی حقیقی باشد از عدد زوج در خانه زوج بگوید و اگر حلی
مجازی بود و عددی فرد بگوید در خانه زوج و حکم از ربع آتش و باد و آب
و خاک گوید و این عدد فرد و زوج از آن شکل گوید بعد از آن
خانه مقصود بود مثلا سوال سایل از خانه دهم باشد جواب او از خانه
ربع باد است در حل و عقد در نقط آب و این عدد از نقط آب شکل خانه

علامت

۵۱۴

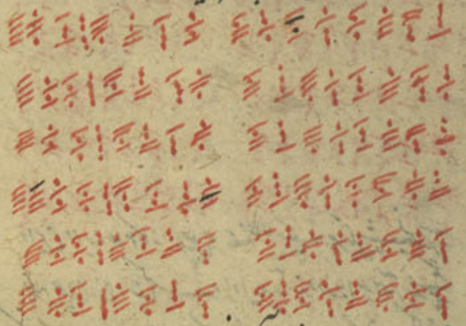
علامت و اگر سوال کند که این عدد زوج چون معلوم میشود بدین ترتیب
جواب آنکه زوج دو عدد دارد و در مرتبه فرد خانه یکی البته ۱ باشد
و در ۲ ۴ سبب ۲ زوج و در خانه ۳ ۴ که مثنای اولست خانه فرد مثنا
و مثلث و خانه زوج زوج بر سر رود و باد مثنا و آب مثلث و خاک
مربع باقی برین قیاس کنند **فصل ۱۲** در بیان حکم کردن از نقط
و آنچنانست که نقطه که از میزان یعنی ۱ نقل کند در آنخانه که باز گردد از آن
حکمی معین و ضمیر معین باشد و از آن ضمیر در باب ضمیر گفته شود و از آن
حکم چنانست که نقطه که از میزان نقل کنند اگر دو نقطه باشد بهر خانه
که برسد این نقطه در ۲ شکل باشد و آن ۲ شکل با خود و خانه از این
دایره با هم زند و آن دو شکل باز در هم زند آنچه حاصل شود حکم کلی از آن
شکل باشد در حل و عقد بد زند و اما حقیقی اصح آنست اکنون بو آنکه
این طریقه راندن نقطه است از میزان و رند استاد نقل دارد
این ناکس که این طریقه تجربه است و از آن قبل که فرد و زوج است
طریقه راندن نقطه از نفس است یعنی از اول **فصل ۱۳** در بیان
احکام متنوعی دیگر بر این خبانست که هر شکلی در هر خانه چون او
چگونه گفته است و این از عنصر است آتش و باد و آب و خاک

وانیمعنی در کتاب شجره چند مقام آورده است مثلا که در خانها باشد
معلوم که البته نقطه آب در اول است اکنون بدانکه شکل اول یا یا یا یا یا
یا یا یا و این آتش است مفرد و مرکب در امتزاج عنصر گویند مثلا آتش
که از زمین آمده است معلوم شد که سایل ازین سوال هیچ مراد
نیابد چرا که نقطه در اول هیچ قوت ندارد و در نفس و در حکم بد باشد که نیز
همچنین بد باشد بلکه زیادت و آتش و باد و آب و خاک که صاحب
مفاتیح گفته است اینست و از استاد و پدرم و مخدومم حاجی شرف الدین
عبد الکریم استماع شد که صاحب مفاتیح این کتاب از مهرگان کرده که چون
حکمی موافق گفتی نزدیکان او خواستند که معلوم کنند که از کجاست
و او این مجلد کرد تا ایشان را الزام مسئله ببرد و فرمود که من خود
این شخص دیدم و این سخن از و استماع دارم اکنون ای عزیز من
استادان ضبط این علم چنین کرده اند و این ناکس چنین بیان
کرده و این چنین مشهور است که صاحب مفاتیح در کتاب پنهان کرده
است و در مجلد گفته که تمام این را در فلان جلد است غرض ظلمت بود
است و من روشن کردم و این فصل ۱۳ از ده فصلی نیکوتر است
و حکم این ثابت است و باقی ضمیر از آن در باب ضمیر گفته شود اگر چه

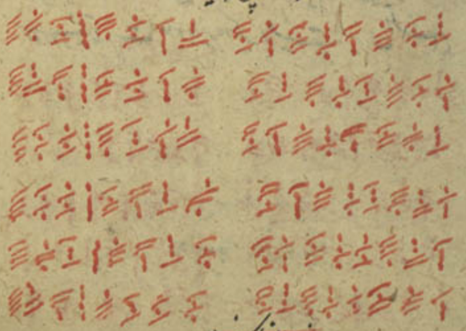
در شجره گفته اینجا نیز از شجره باشد و انکه هیچ کتاب بر این و فان نون
و بر این اصل که شجره است ضبط نکرده اند که اگر کتاب و از این بودی
مطالع اقتاد چون سهامات و فصول و مثلث و شامل الاصول و
کامل الاصول چند کتاب که در مطالع اقتاده هیچ به از این کتاب
که مطالع اقتاد نیز تغیری در شجره نکرده اند الا صاحب مفاتیح که چند سخن
بلباس دیگر آورده است و اگر به ازین کسی گوید که کیمیا شوانند و اگر همچنانکه
شجره است کنند شجره خود کرده اند و باید که مرتاض و خلوت باشد
تا این اسرار بر دل او کشف شود و این ضعیف بچاره از بارها زن
زمان یکی که درین علم شجره شهرت داشت که گفت که هفت نوبت
شجره نوشتم و این ناکس سوالی کردم هیچ جواب نتوانست گفتن
اکنون عزیز من بدانکه همه کار و همه حال از حق تعالی است **فصل ۱۴**
در بیان دایره میزان عمل این دایره بزدح است که اقلادی
علی شکل از آن گردانیده و آن را میزان العمل نام کرده و در پیش گفته شد
بدانکه اقلادی در دایره بزدح دو شکل تبدیل کرده در نباتات و
زاییدات و این دایره بزدح میزانی دارد که شکل ه ا بجه است و از
میان دو شکل بجه بدر آید چنانکه ۸ بجه بیرون آید و این دایره میزان



میزان بادی انیت



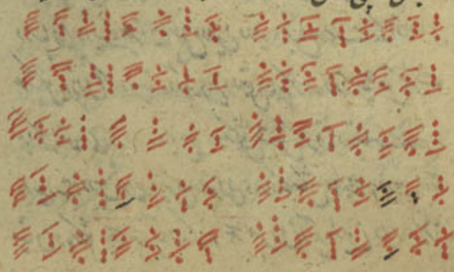
میزان آبی انیت

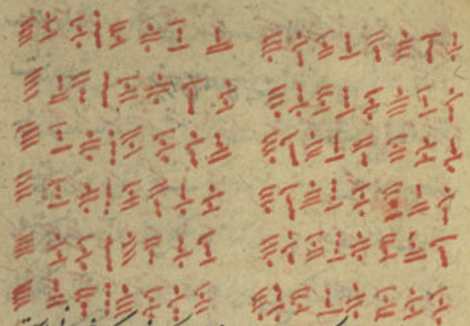


میزان خاکی انیت

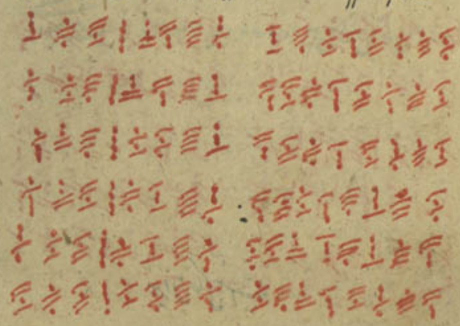
عمل این میزان ندارد الا چون از امهات دو شکل و از متولدات
دو شکل تبدیل کنی همان میزان فرد در فرد در امهات باشد و نبات
فرد در زوج است و متولدات زوج در فرد و زوائد ات الخ
در زوج و موازین ربع علاکانه دارد و یک چیز دیگر بر انها زیادت
است آنست که میزانی دارد که از دو شکل ... بدر آید و در میزان
و نیز آن میزان درست کیس دایره باشد و این نیز دارد مثل آنکه شکل
اول ... زنی ... بدر آید پس اگر این میزان عمل خاکی کنند
ازین دایره اولین و دایره انیت و این حکم چنانست که در
فصل ۱۶ در باب ... گفته است که خطا مکنند فصل ۱۵
در بیان باز نمودن دایره ها دستکینها که میزان آتشی
و بادی و آبی و خاکی دارد و ۲۴ دایره است انیت میزان



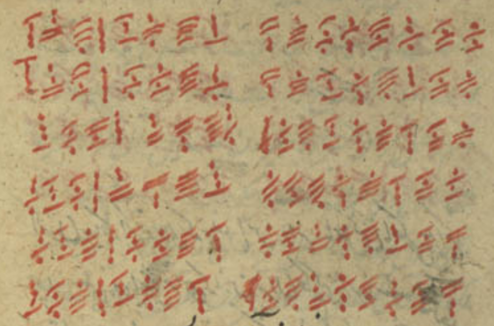




واین دایره ۱۴۴ کانه از اصل است و ۲۴ دیگر از هر یکی شانی دیگر است
یعنی چون از ۹ ابتدا کنند و باول بدر آیند و از ۱۶ هم آیند به یکی
حکمی دیگر دارد و اگر شرح هر یک مشغول شویم بطویل انجامد اکنون
نمودار بی تمام است و ۱۴۴ دایره دیگر اینست میزان آتش



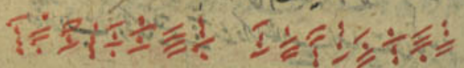
میزان بادی

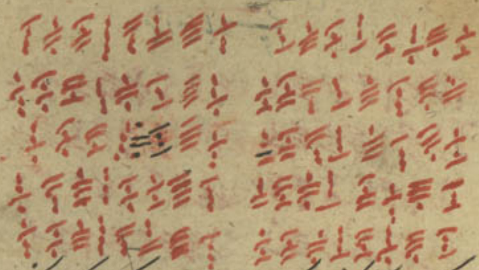


میزان آبی



میزان خاکی





اکنون بدانکه اگر خواهی که بر پس این دایره عمل کنی یا حکمی بدانکه
چون رملی زده باشی خواهی که از این میزان حکم کنی امهات و نبات
و متولدات و زایدات زند و بدانکه چه میزان حاصل میشود یعنی
از آن هشت شکل که بر آید آتش مفرد یا باد مفرد یا آب مفرد
یا خاک مفرد است حکم از آن کند و بداند که سایل مراد از کجا دارد
و اگر سوال از امهاتست از میزان آتشی حکم و اگر سوال از نبات باشد
از میزان بادی حکم کند و اگر سوال از متولدات باشد از میزان
آبی حکم کند و اگر سوال از زایدات باشد از میزان خاکی حکم کنند
و اگر سوال کند که حکمت چیست که همه احکام از دایرهای خاکی
کرده اند جواب آنکه خاک اصل است بر همه شکلها و در هفتم [illegible] بود
نقط آب او شکل فیتم [illegible] شد و اگر انقلاب امهات می نماییم

[illegible] در ما حاصل میشود و در شجره نیز آورده است که خاک است که آب میشود
و آبست که باد میشود و باد است که آتش میشود و اکنون معلوم شد
که آب و باد و آتش متولدات خاک کند و او والده ایشانست
و حکم بر اصل کردن بهتر بود و نیز چون سایل سوال خود بگوید که
سوال از چه میزان است و حکم بر آن کنند و از غیب که استادان
ماهر در اهل غیب تا سایل ضمیر سوال خود نگوید رمل او نزنند
اکنون سوال آتش مثال کان و معدن و سوال باد مثال حرب و جنگ
و سوال آب مثال دریا و غواص و خاک عام است تمام شد
و آن شش فصل است **فصل** در بیان تسکین مراتب و اگر
آدم علیه السلام نهاده است و استادان این را خدای آفرین
خوانند بدانکه این تسکین از طریق و جماعت نهاده اند و
امهات معین و نبات معین و متولدات معین و زایدات
معین و آن را هیچ تغییر نشوان کرد و از امهات و نبات طریق
[illegible] بر آید و از متولدات و از زایدات اهم [illegible] و [illegible] بر آید چنانکه
[illegible] و [illegible] [illegible] باشد و از زینت که در دایره اکبر در هر ربعی [illegible] [illegible] و [illegible]
و دایره و تسکین اینست 

[illegible] و این شکلها بر این ترتیب است
و هر نوع دیگر که نهی استعمال نکنند و این شکلها بر موازین در نظر نهادیم
آتش و باد و آب و خاک است و چون امهات تا بنات ضرب
کنند ۱۲ [illegible] و متولدات و زوایدات با هم ضرب کنی ۱۲ [illegible] بدر آید چنانکه
۸ [illegible] باشد [illegible] و چون امهات رمل بسازیم [illegible] و [illegible]
و بنات و متولدات و زوایدات نیز چنین باشد [illegible] و [illegible]
باشد و اصلی دیگر چون امهات و از امهات باشد بنات نیز همان
باشد و بنات متولدات و زوایدات نیز همچنین بود اما در متولدات
و زوایدات دو شکل همان باشد اما اگر [illegible] و [illegible] بجای [illegible]
همان باشد **فصل ۲** در بیان انقلاب کردن بدانکه این
انقلاب از بهر آنست که میزان همان بر جای باشد به نسبت
راندن نقطه در حکم تخره گفته که هر زمان است نشاید که اول بد باشد
و آخر نیک شود یا اول نیک و آخر بد شود و بدانکه انقلاب بحسب
سوال سایل باید کرد نه آنکه هر سوالی که باشد امهات با امهات
زنی و حکم کنی لاجرم احکام خطا افتد و این انقلاب در غیر احکام تخره
در غایب و دزد و برده و گریخته در بخور رود و در همه احوالی بکار آید در امهات

و بنات باید که بدانند که سوال سایل از کدام خانه است اگر سوال از
امهات کرد انقلاب از امهات کنند و اگر از بنات سوال کرد انقلاب
از بنات کنند و این انقلاب از امهات و بنات بدر برود
و اگر امهات با خانه مقصود زنند آن ربع میزان حاصل شود و از آن اصل
بهتر است از متولدات [illegible] امهات و بنات میزان راست آید
و الا تمام توان کرد و این انقلاب بنات رمانی باید کرد که سایل سوالی
کند و آن نقطه در ظاهر رمل نباشد و اگر نه رمل رمل اصل است
فصل سوم در بیان سهام و این سهم که گفته از امهات
و بنات بیرون نیست همچنانکه انقلاب از امهات و بنات بیرون
نیست و سهم ۸ است و ۱ در جسم و ۲ در نفس و [illegible] جسم امهات است
و [illegible] نفس بنات و سهم در نقطه است در مرکز خود اگر ظاهر باشد نیکو بود
و اگر نباشد با انقلاب احتیاط باشد تا آن نقطه باز دید آید و لازم
نیست که البته انقلاب کنی [illegible] تا [illegible] سایل حیست و از کدام
نقطه است و این شکل که حاضر است حیست و آن نقطه مطلوب است
یا نه مثلا رملی زده باشی و سایل سوال از خانه [illegible] کند باید که نقطه آن
در [illegible] حاصل بود اگر زوج بود آن زوج بگذارد و حکم کند تا نقطه آن

آبا شود وانقلاب ازین گفته اند باقی احکام اصل بعد ازین گفته شود

فصل چهارم در بیان احکام ازین اشکال اکنون بدانکه این حکم

از میان جسم و نفس کرده این از تلادی گفته که جسم ۞ است

و نفس تا کسی زود بر سر این مسئله نرسد و این ما کس بیانی روشن

کند اکنون بدانکه جسم علامت و بر چهار ایستاده است اول

صفرا و ۲ دم و ۳ بلغم و چهارم سودا و نفس نیز ۴ است اول اماره

۲ لوامه ۳ ملهمه ۴ مطمئنه اکنون بدانکه ربع جسم که آن صفرا است

در نقطه ۵ و ۹ و ۱۱ و اول و ربعی دیگر که دم است در نقطه ۲ و ۱۲

و ۷ و ۸ است و ربع دیگر که بلغم است در نقطه ۳ و ۴ و ۱۰ و اول و ۷ است

و ربع دیگر سوداست در نقطه سع ـ صح و ۶ است و نفس اماره

آتش مرکب است و نفس لوامه باد مرکب است و نفس مطمئنه

خاک مرکب است و این در نباتست و این نبات بر

عکس باشد اکنون بدانکه چون سایل سوال کند باید که

بداند که سایل سوال از نفس کرده یا از جسم یا میان جسم

و نفس وانکه حکم کنیم زمانی زده باشیم و سایل سوال کند

که این دعوی بکنیم باید تا معلوم شد که این سوال نفست

[illegible]

اکنون

اکنون در نبات از نقطه آب عمل باید کرد زیرا که تا خانه دولت

و تعلق با بـ دارد که در انجا است پس بنگریم که آن نقطه موجود است

یا نه اگر موجود است بنگریم که در کدام خانه است اگر در خانه ۱۱ باشد

او را شمع کن از ان که بیشتر ش آن باشد که سایل بر دو میل کند

که دعوی بکند بسبب آنکه نقطه در نفس ملهمه است یعنی آب

گرگشته است و خانه هشتم خانه مطمئنه است اکنون معلوم شد

که سایل متردد است بر آنکه این بکنم یا نه و بیشتر بر آنکه تا بر کجی برساند

اکنون اگر این نقطه در خانه هفتم باشد یا باز دهد آید گوییم که این

دعوی بر حق است و هیچ مکر و حیله درین منیت و دعوی کردن به

بود که مراد بر آید اگر این نقطه در خانه ۶ باشد که این دعوی از سبب

آنست که مال ببرکت داده است تا او از مال این کس فایده

گیرد و صاحب مال نیز با فایده باشد و اگر در انخانه نقطه باد باشد

مال از دست او رفته باشد و باز رسیدن بتوقف باشد و اگر

نقطه آب یا نار در انخانه مرکب باشد گوییم که آن مال ربا کن که

نوعی فایده ناک خواهد بود اگر با خاک مرکب بود گوییم تعجیل

کن و باز خواه که اینکس در خاطر دارد که باز ندهد و رنج بسیار

تبو رسد تا بازده بار ده و اشقد حکم کلی باز نموده باید که در هر
خانه این شخص بکنند اکنون اگر این نقطه در خانه پنجم باید گوییم که
این دعوی از دوستیت یا این مال بسبب هدیه داده و باز میخواهد
و اگر الخانه نقطه آتش باشد گوییم شما را صلح شود و تو از این
بگذری اگر نقطه باد باشد تیر جهت هر رنج باز ستانند از خشم
و اگر نقطه خاک مرکب باشد مال باز ندهد و زیادت بستانند اکنون
باید که نیکو احتیاط کنند تا حکم موافق حال آید و چون سایل
تحسین کنند باید که نفس تو فریفته نشود و در حال استغفر الله بگوید و
رجوع با بعد تعالی کنند و خود را در میان نه بیند و اگر سایل انکار کنند باید
که نفس تو کشته نشود اکنون باید که همه سوالی همین قیاس کنند
اگر بیان یک یک کرده شود تطویل انجامد و غیر معلوم را زیادت
و قاری نباشد چون از لفظ استاد شنود تیمز باشد و اگر سوال
کنند که از این مرض خلاص شوم یا نه معلوم شد که این سوال از
نفسی است باید که اول معلوم کنی که این رنج از صفرا است یا از
دم یا از بلغم است یا از سودا چون معلوم شد انکه حکم کنند اگر
رنج و از صفرا است حکم از آتش مفرد و اگر رنج از دم است حکم بر باد

کند

کند مفرد و اگر رنج او از بلغم است حکم بر آب مفرد کنند و اگر رنج او از
سودا است حکم بر خاک مفرد کنند و اگر رنج او مرکب بود حکم از مرکب
کنند مثلا معلوم شد که رنج از ماده صفرا است باید که نقطه آتش
عمل کنند در نفس و حکم کنند اگر در نفس باید باز نظر کنند تا کی بار و بد میشود
و بر جیمی پیوند شد و مشترکیت او کیفیت اگر نقطه آب باد و مرکب است
در روز و ساعت صحت یابد و اگر نقطه خاک باد و مرکب باشد
در خطر باشد در نفس و اگر در دویم باشد حکم بر صحت باشد بزودی
صحت یابد اندر روز و اگر نقطه باد با آب باشد زود تر صحت یابد
و اگر آب باشد که دیم رنجی ندارد و اگر نقطه خاک باشد و در رنج دیر
بماند و اگر این نقطه در سوم باشد و آتش مفرد بود مشکل که خلاص
یابد الا اکبر بالی رسد و اگر این نقطه در ۴ بود مفرد و چهارم مرکب بود
و اگر باد و باد بود امید بتوان کرد و اگر آب بود باشد و اگر خاک
باد باشد بکار این سایل خبر از مرض ندارد و میشاید که خود مرده باشد
و اگر محبوس بود در زندان بمیرد اکنون این قدر باز نموده پس باقی
قیاس کن و اگر سوال مرکب باشد آن هر دو عمل با هم امتزاج کنند و حکم

فصل پنجم در بیان جسم مفرد و نفس مفرد و جسم مرکب و نفس

مرکب وجسم مفرد انیت [illegible] ونفس مفرد [illegible]
[illegible] ونفس مرکب [illegible] وجسم اصل [illegible] ونفس اصلی
اکنون طریق انکه نقطه که موجود نباشد چون باز دید کند بدانکه اگر
نقطه در امهات ونبات از دایره بروج وتسکین ابتح باز دید
باید کرد واگر نباشد انقلاب باید کرد وانقلاب در جای خود
نموده شود اکنون بدانکه اینهمه اشارت نموده در موزونات از بهر
آنست که تا بدانی که این تا کس چند ریاضت ورحمت کشیده تا
این همه بیان معنی جمع نموده وباقی چند مسئله که در آن تحریر کرده
چیزی باز نموده چند دیگر گفته شود ای مطالعه کننده ملول شو
وتامل کن که یکبار نیست وهیچ یک اگر خواهی که حکم تو ثابت شود
چون رمل حرکت نهادی بر همه احکام وبیان سیر کنی تا آنکه حکم ثابت شود

فصل [illegible] در بیان احکام از عنصر بطریق توالی واین از انست
که از قبل گفته شد که چند بین دیگر گفته شود اکنون بدانکه چون رملی رود
باشی وسایل سوال از خانه کند باید که بداند که آن سوال از آتشی
است یا بادی یا آبی یا خاکی وحکم از آن کند واگر آتشی باشد
آتش واگر بادی باشد باد واگر آبی باشد آب واگر خاکی باشد

از خاک شد سایل سوال از خانه آتش آن اول و ۵ و ۹ و ۱۳ است
واگر سوال از بادی کند از دویم و ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ است واگر آبی از ۳ و ۷
و ۱۱ و ۱۵ و از خاکی ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ است وهر خانه در حکم نقطه است وهر
خانه در حکم نقطه است چون سایل سوال از خانه آتش نموده باشد
نقطهای آتش رمل را تمام برگیرد واز ۲۸ طرح کند باقی که بماند ۹۹
طرح کند آنجا که برسد حکم کلی در آن شکل باشد یا خانه بود واگر مقصود
سایل در خانهای بادی بود نقطهای باد رمل تمام برگیرد و ۲۹ از
وی طرح کند وباقی که بماند ۱۰۰ طرح کند آنجا که برسد حکم کلی باشد
واگر سوال از خانهای آبی باشد نقطهای آب از رمل برگیرد و ۲۶
طرح کند آنچه باقی ماند یازده یازده طرح کند آنجا که برسد حکم کلی
کند ونقطهای خاک رمل برگیرد واز روی ۲۰ طرح کند وباقی را ۱۲
۱۲ طرح کند آنجا که برسد حکم کلی بود واین احکام از همه بهتر باشد واگر
سوال کند که چرا ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۱ و ۱۲ طرح جواب آنکه در تسکین
بیوت در باب پنجم گفته شد **فصل هفتم** در بیان امهات
وحکم از امهات بدانکه اهم حکم در ۱۶ خانه از امهات خصوص که خانه ۳
که اتصالست وبدانکه خانه اول دیدنست و ۲ نطق است وخانه سوم

اتصال و خانه ۱۲ منع و این ۱۲ شکل ۱۲ شکل مفرد و هر یک بخانه منسوب کرده است
اولیت [شکل] نطق [شکل] و اتصال [شکل] و منع [شکل] و اصل ... بیت ۱۲
دیگر هر ۳ شکل یک یک شکل است بدین گونه اول نطق [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
دیگر نطق [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] دیگر اتصال [شکل] [شکل] [شکل] دیگر منع [شکل]
[شکل] [شکل] [شکل] و هر شکل بخانه منسوب کرده اند [شکل] بر خانه اول و [شکل]
بر خانه پنجم و [شکل] بر خانه ۹ و [شکل] بر خانه ۱۲ دیگر نطق [شکل] در خانه ۲
و این [شکل] در ۶ و این [شکل] در ۱۰ و [شکل] در ۱۲ دیگر اتصال [شکل] در ۳ و [شکل]
در ۷ و [شکل] در ۱۱ و [شکل] در ۱۰ دیگر منع [شکل] در ۴ و [شکل] در ۸ و [شکل] در ۱۲ ...
۱۲ و باید که سوال که باشد این شکلها در این خانها باز طلبد و حکم کند
الا اصل امهات که راست باشد که باقی نوع فرع است خصوص
خانه ۱۲ که اصل همه انتقالات و اعتماد بر مسئله اول است باقی تجربه
باید کرد و در تجربه از سر علم نیکو بود نه از جهل که استاد ... از علم ... و
و گویند ما تجربه داریم علم تعلیم **فصل ششم** در بیان احکام ... دیگر آنکه
چون سوال بداند که از کدام نقطه است اگر آن نقطه باشد حکم
کند و اگر نباشد انقلاب کند و حکم کند مثلا رملی زده باشد و سایل
سوال از سفر کرد معلوم شد که ... نقطه آب در ۱۲ و آتش در ۹

باید

باید و اگر در سه و ب باشد و در ۹ [شکل] بود انقلاب آتشی و آبی باید کرد
و بدانکه انقلاب آتشی نتوان کرد الا آبی تمام نشود **فصل پنجم** در باب
احکام از بین و زیر و این چنانست که هر شکل ضد او باز باید دانست مثلا
رملی زده باشد و سایل سوال از خانه ۷ کند و در ۷ شکل [شکل] بود و در ۳
شکل [شکل] باز طلبد و حکم از آن کند **باب ۴** در بیان ضمیر و خبیء و فلس
و حال سایل و طالع از رمل و آن ۴ فصلست **فصل اول** در بیان ضمیر خبیء
در عنصر بدانکه چون رملی زده باشی نقطهای آتشی از اول تا ۱۶ بشمارند
و بنگر که چند است در عدد آتش ضمیر باشد نوعی دیگر نقطهای
رمل همه بر گیرد و از اول تا ۱۰ و از ۱۲ کم کنند باقی بخانها بخش کنند
آنجا که برسد ضمیر باشد و بدانکه اگر شکل نقش میزانی شد ۱۲ ۱۲ طرح کنند
آنجا که برسد ضمیر باشد نوعی دیگر از شکل اول آتش و از دویم باد
و از سوم آب و از ۴ خاک زوج یا فرد آنچه باشد شکلی سازد
و آن شکل ضمیر باشد و یکی همان شکل با شکل ۵ زنند و به بینند که حاصل چه
شکل است آن شکل ضمیر باشد نوعی دیگر از شکل ۵ خاک و از شکل
۶ آب و از شکل ۷ باد و از شکل ۸ آتش شکلی است و آن شکل
که از امهات آمده است با این شکل ضرب کنند که حاصل شود

صحیح است

ضمیر باشد اگر موجود است در انخانه که باشد حکم کنند و
اگر معدوم باشد غایب مطلبد و یا خود میرود و خطا کمتر باشد از استادان
همین طریقه را نیکو دانسته اند نوعی دیگر خاک شکل ۱۰ و خاک
شکل ۱۳ و خاک شکل ۹ و خاک شکل اول شکلی سازد و باد زند
دیگر خاک شکل ۸ و خاک شکل ۱۲ و خاک شکل ۱۴ و آتش شکل ۹ شکلی
سازد و آن شکل با شکل خانه اول زند و آن شکل اول با این شکل زند
و شکلی که بیرون آید ضمیر باشد و این عمل در دزد و برده و غایب
و جنین و دفین نیکو بکار بدان ای عزیز من که این عمل همه کاری
باز آید و چند حکم از انقلاب رمل اصل بینند و دزد و غایب
و رنجور و این همه آنست که تجربه کرده ام نوعی دیگر نقطهای فرد رمل
همه برگیرد و ۹ ۹ یا ۱۲ ۱۲ طرح کنند آنجا که برسد ضمیر بود اگر
اول با آب برگیرد یا ۹ ۹ یا ۱۲ ۱۲ آنجا که برسد ضمیر باشد نوعی دیگر
شکل اول با چهارم زند و ۹ با ۱۱ و این دو شکل با هم زند شکلی که حاصل
شود اگر آن باشد ضمیر باشد و اگر نباشد جای آن شکل ضمیر باشد
نوعی دیگر عدد حرف شکل اول و عدد حرف شکل ۱۱ بشمارد و ۹ ۹ یا ۱۲
۱۲ طرح کند آنجا که برسد ضمیر باشد و در ان خانه یا در ان شکل نوعی دیگر

مو

مستولدات فرد نا همه بستانند و ۱۲ ۱۲ یا ۹ ۹ طرح کنند آنجا که باز
ایستد شکل آن خانه با شکل عدد زند و عدد آن هر دو شکل با ۱۲ ۱۲ یا
۹ ۹ کنند آنجا که برسد ضمیر باشد مثلا عدد شکل اول ۸ باشد و خانه
۸ هم ۸ باشد چون ۸ در ۸ ضرب کردیم ۶۴ باشد با ۹ ۹ یا ۱۲ ۱۲ طرح
ضمیر در انخانه بود نوعی دیگر نقط باد از اول تا ۱۶ برگیرد و در یازده
ضرب کند و ببیند تا چند است و عدد آن الحرف نگر تا حرف
کدامست که آن شکل ضمیر بود و درین باب از همه بهتر بود نوعی دیگر آب
همه شکل تا ۱۲ برگیرد و آنچه حاصل شده باشد در ۱۲ ضرب کند
تا چند عدد و آنقدر در حرف کدام شکل است که آن شکل ضمیر
بود نوعی دیگر نقط خاک اول با ۱۲ برگیرد و بشمرد تا چند است
و در ۱۲ ضرب کند آنچه حاصل آید بداند که در حرف عدد چند است
و آن در عدد کدام شکل است که آن حرف ضمیر بود نوعی دیگر نقط
فرد رمل بشمارد و در ۱۰ ضرب کند حاصل باز داند تا کدام شکل آن
حرف است ضمیر بود نوعی دیگر آتش برگیرد اگر از ۹ زیادت باشد
۹ طرح کند آنچه باز ماند نگاهداشته کنند آنجا که باز ماند ضمیر باشد
نوعی دیگر نقط باد برگیرد و هر چه از ده زیاده باشد بر خانها بخش

کنند انجاکه باز ماند ضمیر آنجا باشد نوعی دیگر نقط آب برگیرد اگر از
۱۱ زیاده باشد طرح کنند و باقی بخانها قسمت کنند انجاکه باز ماند
ضمیر باشد نوعی دیگر نقط خاک همه برگیرد اگر ۱۲ زیاده باشد
طرح کنند انچه باز ماند بخانها قسمت کنند انجاکه رسد ضمیر باشد
اکنون بخش آتش از ۹ کنند و بخش باد از ۱۱ و بخش
آب از ۱۰ و بخش خاک از ۱۲ اکنون بدانکه در ضمیر جندی مرکبست
و جندی مفرد مثلا رملی زده باشی و نقط آتش ۴ بود ضمیر در ۴ بود
و لیس برده و ۲ باقی بر این قیاس اگر سوال کنند که چرا بنیاد آتش
از ۹ است و باد از ۱۰ و آب از یازده و خاک از ۱۲ [illegible]
بدلیل آنکه آتش ۲۸ است و چون از اول [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و خاک و باد را [illegible] است بدلیل آنکه [illegible]
باشد و چون ۱۰ ۱۰ طرح کنی [illegible] بماند و دیگر آب [illegible] حاره است بدلیل
آنکه خاک [illegible] چون ۱۱۱۱ طرح کنی [illegible] بماند دیگر خاک
حاره است بدلیل آنکه [illegible] چون طرح کنی [illegible] بماند
نوعی دیگر حرف شکل اول [illegible] برگیرد و [illegible] کنند و بدانکه بر
چه باز دیده می شود آن شکل ضمیر باشد نوعی دیگر چون رملی زده باشی

شکل

شکل میزان را نقط برآورد آنجاکه رسد هر دو شکل با هم زنند آن شکل
که بدر آید ضمیر باشد در شکل یا در خانه و اگر معدوم باشد ضمیر از غیر
با غایب است نوعی دیگر هر شکل که در نفس آید باز دارند تا همان شکل
ضمیر باشد مثلا رملی زده باشی [illegible] در اول باشد [illegible] ضمیر بود و اگر
موجود است بنگر که کجاست آنجاکه رسد ضمیر بود تا در شکل یا در خانه
نوعی دیگر بدانکه رمل [illegible] است که ضمیر در آن است نوعی دیگر ضمیر
حد چون رملی زده باشی نقط رمل همه برگیرد و ۱۲ ۱۲ طرح کنند آنجاکه رسد
ضمیر در حد او باشد و بیان حد در باب ششم در فصل [illegible] گفته است نوعی
دیگر در دایره ابجد شکل که در اول باشد ۱۲ او ضمیر باشد مثلا رملی
زده باشی [illegible] در اول باشد [illegible] ضمیر باشد نوعی دیگر در دایره
آدم علم شکلی که در [illegible] باشد در [illegible] ضرب کنند [illegible] باشد چون ۱۲
طرح کنی ۸ بماند اکنون معلوم است که ضمیر در شکل و خانه ۸ است
نوعی دیگر در تشکیل خط در بیان علم که آن چنان است که شکل که در
خانه ۱۲ است بشمارد تا چند مقام رفته است [illegible] در جهت است
با استقامت چنانکه یاد کرده شد **فصل دویم** در حکم این نظر
کس که تا کدام شکل می طلبید مثلا رملی زده باشی و در خانه ۱۲ [illegible] بود

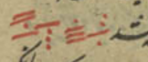
... انجا شبی طلبند نوعی دیگر نقطه از میزان گویند و اشکال سعد است
اکنون اگر ... در میزان باشد سوال از نفس خود و مال است و اگر ...
در میزان باشد ضمیر او از حرکت که در خود دید کشد یا کمین ...
و یا حیوان خریدن و از خاک متفکر و فکر این است بسبب دعوی و اگر
... در میزان سوال از فرزند یا معشوق یا از علت سفر رسد و اگر
... باشد ضمیر از مال باشد یا غلام و کنیز و مکتب یا دلتنگ و اندیشناک
از عاقبت کار یا اخال و اگر ... در میزان باشد ضمیر از سفر باشد
که اندیشه رود کان یا عقد و نکاح و طلب میکند و اگر ... در میزان
باشد ضمیر از بزرگی یا صاحب جاهی اکنون تمیز کن تا ان نقطه‌ها
بکجا میرود و سکون در کجا میگیرد و ضمیر باحتیاط گوید که خطا کمتر
باشد نوعی دیگر تکرار شکل نفس و آن همه استادان متفق اند نوعی دیگر
... با شکل ۶ زنند و شکل اول باز با شکل ۱۱ زنند حاصل شکل ضمیر بود و غیر از
... این باب از همه بابی نیکوتر است و حاصل این تا کس ...
نوعی دیگر امهات درجه همه برگیرد و ۱۰۱۰ طرح کند انچه ماند بخانها قسمت
۲۰۰ کنند انجاکه برسد ضمیر باشد نوعی دیگر از اول تا ۸ عنصر برگیرد ... عدد
بروج ۱۲ و ۱۲ طرح کند در خانها قسمت کنند انجاکه برسد ضمیر باشد

نوعی دیگر شکل اول در دقیقه یعنی انکه امهات ۶ ... عدد او برگیرد
و ۸۸ طرح کنند انچه ماند بخانها قسمت کنند انجاکه برسد ضمیر باشد
نوعی دیگر شکل ۹ و شکل ۱۰ و شکل ۱۱ و شکل ۱۲ مراتبها را برگیرد و ۱۶ و ۱۶
طرح کنند انچه ماند بخانها قسمت کنند انجاکه برسد ضمیر باشد نوعی دیگر
و این ۱۶ ضمیر است و این در حروف است و در فصل ۶ در باب
۸ ذکر کرده است اب ت و اح و اد د و ح و و ب د ب و ب ح و این
از استادم باین فقیر رسیده حاجی شرف الملک عبدالکریم رحمت الله
علیه نوعی دیگر سر رمل یا پای رمل زندان شکل که حاصل شود ضمیر باشد
نوعی دیگر شکل اول با ۱۱ زنند و ۲ با ۸ و این که حاصل شود ضمیر باشد نوعی
دیگر شکل اول با ۱۱ زنند و ۲ با ۸ و این که حاصل شود ضمیر باشد فصل ۵
در بیان طالع کسی چون از رمل بیرون آورد و این چنان است
که کسی خواهد که طالع خود از رمل بداند شرط آنست که زمانی معین
کند و وضو سازد و بدین نیت پیش رمال آید و حال بگوید تا ...
بزند و بر خط تمام کند و عدد همه برگیرد و ۱۲۰ و ۱۲ طرح کند انچه ماند
بخانها قسمت کنند انجاکه برسد طالع آن برج باشد باب سیزدهم
در بیان عنصر سفری و انقلاب و آن پنج فصل است فصل اول در

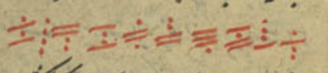
عنصر صغری و آن ابجد است که آتش ا و باد ب و آب ج و خاک د
۴ و از این التکسیر [illegible] کرده الا استادان نوعی کرده اند و باز
نمودن شاید است ﴿ش ر ت ب ح ج ط ح ک ش﴾
﴿ط ت ب ط﴾ و رشید [illegible] باز نمودن از بهر آنکه تا حل نکنی کر این
ناکس از بنیاعاج است و نهادن عدد کرفتن از عنصر در فصل در
باب ۵ گفته است **فصل ۲** در عنصر کبری و آن آنست که
آتش ۹ باد ۱۱ و آب ۱۴ و خاک ۱۲ جمله ۵ بود و آنکه در حکم سوالات
از قول صاحب کشاف گفته از این عنصر است در فصل ۴ در باب ۴ گفته
است از این عنصر است در احاد و عشرات نهاده است **فصل ۳** در بیان
عنصر که دقیقه میدهد بدانکه آتش ۱۲ است بر سبیل آنکه جار خانه است
و باد ۸ باشد و چون مضاعف کنی ۱۶ باشد و ۱۶ چون مضاعف
کنی ۳۲ باشد و چون جمع کنی ۶۰ باشد اکنون بدانکه اصل رمل نقطه
است و امام المتقین در نهج البلاغه فرموده است الم تر ان
ان الله جل ثناؤه افاض علی ادریس علم رملا تا آخر و این
چنانست که ن ق ط ه حرف ۴ باشد و عدد آن چون جمع
کنی ۱۶۴ و چون ۱۶۱۶ طرح کنی همان ۴ ماند **فصل ۴**

در بیان مثلث ابجد و آن آتش ۳ و باد ۲ و آب ۹ و خاک
۱۲ چون جمع کنی ۱۵ باشد و دلیلی دیگر آنکه آتش یک و ۲ مزاج
۳ باشد و باد نیز ۳ مجموع ۶ باشد و آب نیز ۳ چون با ۶ جمع کنی
۹ باشد و خاک هم ۳ با ۹ اضافه کنی ۱۲ باشد **فصل ۵** در بیان
انقلاب بدانکه چند نوع انقلاب گفته اند اول انقلاب اصلی است
و این ۱۶ بود و آنکه امهات با امهات اصلی زند و نیز امهات
با بنات و متولدات و زایدات این ۴ بود و دیگر بنات با
بنات با متولدات و زایدات و این ۴ دیگر بود و عکس امهات
و بنات ۸ و دیگر همه با هم ۱۶ باشد و همه را میزان بر قرار باشد و صاحب
کشاف گفته است که شکل اول با ۱۳ زند و شکل ۲ با ۱۴ زند و ۱۰ با ۱۵ زند
و ۹ با ۱۶ زند و این انقلاب از بهر غایب و ثبات دولت همه
کارها نیکو باشد و چون شکلی در رمل اول آن انقلاب از
خود نکرد و حکم با اوست دیگر چون امهات با بنات ضرب کنند و رمل
تمام کنند که تثلیث و از دو شکل که در میزان بود و صورت بندد و
آن حکم چنانست که در [illegible] آید چنانچه ذکر کرده شد و [illegible]
[illegible] دیگر آتش امهات و باد بنات و آب متولدات و خاک

زایدات رملی تمی باشد انقلاب اصل اعتبار دارد و از ان سایل
باقی رمل رمل اصل است تا در **باب ١٤** در بیان میزان عمل معلوم
و آن یک فصل است **فصل** در بیان میزان عمل بدانکه این میزان
عمل انقلابی نهاده است اول میزان فرد در فرد ۳ میزان فرد در زوج
٤ میزان زوج در فرد ۲ میزان زوج در زوج و این موافق است
با دایره که نه دره باشد و ازین پیش گفته شد



اکنون بدانکه



میزان عمل بر ۸ نهاده است سبب انکه اکثر مراتب ۸ است و دلیلی دیگر
انکه چون ۸ شکل پیش در میزان نمی آید و این میزان میزان عمل
گفته است لابد از ۸ بگذرد و ۸ شکل در میزان عمل میاورد و در خانه و اگر
سوال کنند که چرا از ۱۲ خانه بر نمیرود چنانکه بعد از این خواهد جواب داد
خانه ۱۲ خانه کور است و از کور گذشتن شوار کردن و دلیلی دیگر
انکه اصل مل ... و ... است و ۸ و ۱۲ باشد و برهانی دیگر انکه
تشکیل اصل که مراتب است همان میزان دارد و از ۸ نمیگذرد ۹
۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ را این معنی ابجد و نیز از
۸ نمیگذرد و دلیلی دیگر اقلادی است اکنون بدانکه این کتاب انقلاب گ

کرده انقلاقی دارد و هر کس فهم نمیتواند کرد و نیز در زمان این ناکس
چند استاد ماهر که بودند و هستند فهم این نکرده اند و زبان طعن
نهاده اند در آن کتاب و این ناکس بسی ورزش کرد تا مراعات
ادب بکند فنا نهمید طعنه بر استادان نزنند و متقدمان و دانایان
را عزیز دارند اکنون بدانکه عمل این کتاب چنانست چون سایل
سوال کند باید که بداند که این سوال از میزان فرد در فرد است
یا از میزان فرد در زوج یا از زوج در فرد یا از زوج در زوج بدانکه
میزان فرد در فرد ۱ و ۵ و ۹ است و میزان فرد در زوج ۲ و ۶ و ۱۰
و میزان زوج در فرد ... ۳ و ۷ و ۱۱ و میزان زوج در زوج ۴ و ۸ و ۱۲ اکنون
بدانکه چون سایل سوال کرده باشد باید که شکل از ان دایره و شکلی
که ترا اعتقادی بود یا بر آن شکل که بخانه سوال نزدیک است در
میزان عمل در آورد دیگر انقلاب رمل به نیت و اعتقاد سایل است
و آن بهتر که برادر آن شکل که در آن خانه سوالست در میزان عمل
آورد و آتش ۳ شکل در عمل کنند چنانکه در میزان شکل گفته شده است
و باد و نیز و آب و خاک نیز تا چه شکل بیرون آید بنگر و که در این
مثلث چه دارد یعنی خطی دارد و یا نه حکم کنند مثلا رملی زده باشد

وسایل سوال از سفر دارد نگاه کردیم در خانه ۹ و اول و ۱۰ که میزان فرد
در فرد است و آن شکل بر گرفتیم و شکل خانه ۹ … بود معلوم شد
که … در میزان عمل می باید آورد و مثلث این شکل بود …
… اکنون مرتبه اول شش است زوج در زوج و مرتبه دوم هم
است زوج در زوج و مرتبه سوم هم ۲ است زوج در زوج ۲ اکنون
معلوم شد که این … در میان ده … باشد گوییم این سفر نتوان
کرد و عجب باشد اگر بسفر برود اکنون معلوم کنی که هر شکل چه میزان
دارد و حکم کنی چون مثلث و مثلثه اعتبار کرده است صاحب کشاف
و استادان بر بر مثلثه بر اتصال و انفصال نهاده اند و در این سه شکل
که مثلثه است اگر نقطه … طاق اند اتصال و اگر … است انفصال و اگر
مربوط است یعنی برابر و چشم تمیز کنند و نیز می باید که میزان هر سه شکل
برانند تا حکم ثابت شود مثلا دو خط کشید یا دو نوبت قرعه
زدی و این دو شکل … آمد … و البته … نتیجه باشد و این
مثلث مربوط است مراد برآید الا اندک … در مراد باشد
و الا عاقبت مراد برآید و در میزان مرتبه اول زوج در فرد است
و در مرتبه دویم هم زوج در فرد است و در مرتبه سوم زوج در زوج

و در مرتبه سیوم ۲ است زوج در زوج

در

و در مرتبه ۲ زوج در فرد … که این مثلث در میزان برابر
کوفته است … اکنون حکم بر تمیز کنند و آن میزان که در کتاب
باشد که اگر از فلان شکل و فلان شکل در میزان باشد چنین و چنین
است بدان ای عزیز من که همه آن عبث اگر بدان رسی و مطالعه کنی
بلکه همه اطفال فهم کنند باب ۱۴ در شرح شجره بدانکه هیچ کتاب
بضبط این کتاب نیست و نقل از استادان دارم که این کتاب
از روانیال پیغمبر است و ما شاء الله مصری جمع کرده است و بنای آن
بر طبیع نقطه است و اصل همه یک نقطه است و مسئله که گفته اند از
نجاست و احکام الخبان است که شکل در خانه و خانه با شکل طبیع
و مزاج چون آتش مفرد که … است در ۳ خانه دیگر چون باد و آب
و خاک بدانکه در امهات … قوت … چون در خانه …
آتش است و اگر از میزان نقطه بدو باز گردد زیادت باشد در قوت
الا در فعل که به سایل تعلق دارد فکر آمیز بود و ملول خاطر و …
بزوج موافق است و بر ۱۲ باشد و در ۲ هم تقویت باشد در فعل
و در قوت الا چون نقطه بدو رسد در میزان ۳ گرمی باشد و این
شرح شکل است و نقطه در شجره رموزی کمتر است و در این تا کس

روشن کرده و در ۳ ضعیف حال باشد و الحاعقدی باشد حقیقی در
نعل و در نفس در حکم هیچ قوت ندارد مگر نقطه بدو رسد انگه قولی
در نفس باز دید آمد و در ۴ علم جزوی و در ۸ علم کلی است و در نبات
جزوی باشد در قوت و در ضعف کلی حه باد و باد و آب و خاک
همین قیاس کنند تا چه شکل در چه خانه و کجا نقطه سیر کنند و شکل چه
نقطه در چه شکل باشد و در خانه چون جمع شود بقوت باشد یا در
نعل یا در نفس یا ضعیف و بدانکه این همه بر طبع نقطه باز بسته
است این شرح شکل است و نقطه در شجره رموزی باز نموده اکنون
بدانکه طول و عرض طول امهات و عرض نبات و مسکن جای خرد
و احاد آتش و عشرات باد و مئات آب و الوف خاک و این
در امهات اصلی باشد احنیت ۲۸ حرف
در این است چون الف احاد است با آتش دهی ی که
مرتبه عشرات است در نقطه باد باشد و ق که مرتبه مئات است در
نقطه آب باشد و غ که در مرتبه الوف است در نقطه خاک
باشد و باقی همه حرف درین زوج و فرد است و طریقه اسم ازین
معنی بدر آید و این امهات اصل است و در امهات اسم بگوید

واگر در مقامی دیگر طریقه اسم می‌نمود بجای خود نبود و اینجا نشست
که چون رملی زده باشد آتش در خانه ۱ باز دید باید کرد و باد در خانه ۲ و
آب در خانه ۳ و خاک در خانه ۴ و نیز گفته اند که این معنی در ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
و ۱۶ است و اسم از آن خانها طلب باید کرد و چون آتش طرح
کنی در امهات آنجا که برسد الف حرف اول اسم باشد و چون باد
طرح کنی هم از امهات آنجا که برسد یک حرف اول اسم باشد و چون حا
طرح کنیم هم از امهات یک حرف از اسم باشد و چون ۴ حرف بیان کرد
باقی معلوم شد و بدانکه این باب در پنج کتاب نخواهد بود و
در شجره رموزی باز نموده است البته این ۴ حرف بطریق باز دید می
آید که اصل میزان است و میزان ۱۰ نیز باشد بطریق اندایره و شجره
برابر نهاده است اکنون رنج بر جهت رسیدن آتش که آتش
بر آب رسد و رحمت برنج رسیدن آنست که آتش و باد بر ۳
رسد و سیاه سفید شدن خاک در باد و سفید سیاه شدن
آتش در خانه خاک و این نه در خواص نقطه است که در شکل هم
خواص و هم صاحب کشاف نیز در این باب بحث کرده است
و در شجره باز نموده رموزی چند خارج و داخل شدن و داخل خارج

در حل و عقد گفته است و نقطه که نفی میکند از آن نیز از آن سقوط
است که چون آتش در خاک قوت گیرد و نفی خاک کند و این بر
[illegible] باز دید آید در ۱۰ و ۸ اکنون بدانکه این که گفته نقطه بدان
خانه رود یا بدان خانه منتهی شود و عبارت منتهی شدن آن
باشد که از آن خانه بجای دیگر نرود و چون نقطه در اول آید از ۹ یا در ۱۰
آید از ۱ یا در ۵ آید از ۱۱ در ۶ آید از ۱۲ یا از ۱۱ با اول منتهی شود و پس
این رجوع به سه مسئله دیگر گوییم که اگر نقطه به علا رفت یا ۲ با اول
رفت آن نقطه مقوی است یعنی باد را آتش و آب را باد و خاک
را آب و آب آتش را خاک همه جا این معنی بود و همه نقطه این است
که در بروج و ابنج گفته که مطلوب شکل دویم شکلیست اکنون که
گفته هفتم احوال و علامات و عجایبات که باشد از حالات
از آن معنی که خانه مقصد الاشیاست و چنانکه در شکل باشد
در نقطه نیز همان باشد اکنون بدانکه آتش در خانه خاک یعنی در ۸
در فعل تقویت بود الا چون باد با او باشد یا آب یا خاک.
چنان بود که این خاک لطیف که دارند وجود میکشد تا او از
کثافت عبو پاک کند و در سیر شکو [illegible] ل [illegible] مرتبت آب و هوا و آتش

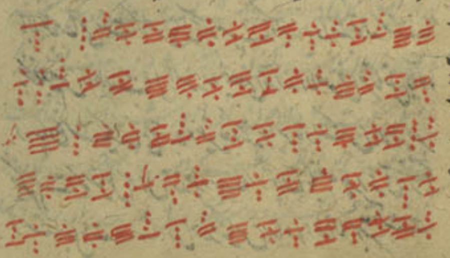
اسلد

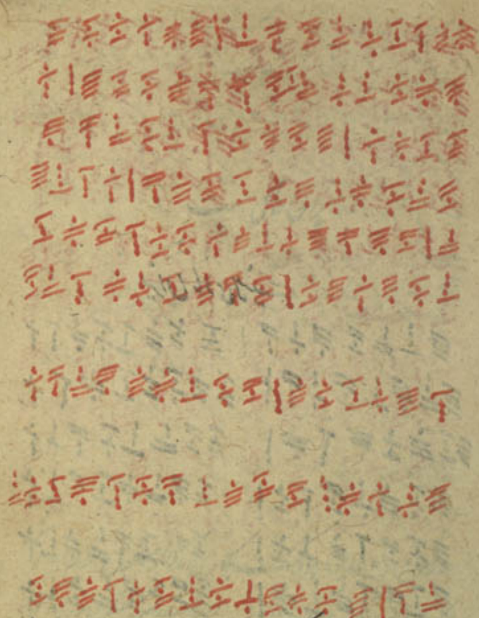
رسانند و این معنی از آن صوفیان است و هیچ کار با عام ندارد
اکنون حکم [illegible] که در ۱۰ گفته است چنان است که باد و در باد آید و این
خانه باد علوی است [illegible] چون باد غلبه کند و خواهد که راه جوید و
بیرون آید و این معنی در دخل باشد یعنی خاک با او باشد نیست
که بجور راه دست سبب آنکه باد خواهد بیرون آید از خاک و شرق
غرب شود آن است که چون شکلی از اشکال سرنگون کنی شرق آن
شده باشد و دلیلی دیگر آنکه چون [illegible] از ۱۰ گذشت میل سرنگون
دارد تا [illegible] که برسد تمام سرنگون باشد و این از امهات و نبات [illegible]
نمیرود و اکنون نقطه آتش نور است و نقطه باد رحمت و نقطه
آب مغفرت و نقطه خاک ظلمت است مغفرت خواهد از ظلمت
ستدن و رحمت دادن و از مغفرت ستدن و به نور دادن و از نور
بالاتر مقامی است که صوفیان گویند و کنند و دانند قوله تعالی
یخرجهم من الظلمات الی النور و این معنی ندانند الا صوفی [illegible]
در بیان [illegible] تسکینهای متفرقه و غیره بدانکه دایره و تسکین همه از بهر
حکم است که سایل سوال کند جواب او چون باز و هر [illegible]
و مستقبل باشد و استادان حد تسکین نهاده اند الله اعلم [illegible]

که تشکیل باشد کنز اضیعلی و ربطی باشد چون ۴ دایره ابیح و بزدح
و تشکیل عنصر با از بیح که آنز ا موازین دارم عزت باشد و مرتبه
آتش و باد و آب و خاک همه موازین باشد علی ۲۸ آنست
که موازین را باشد و می باید که دایره ها جستها و نهند تا در روشنی ب
سوی واقع نشود که خواهند کانزا مشکل باشد و دایره نام نهاده اند است



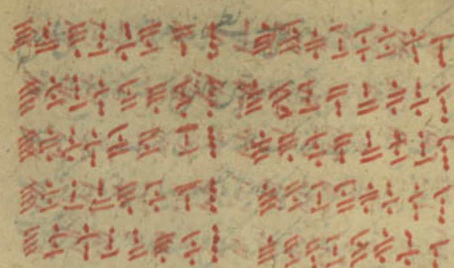
و این ۴ دایره ثابت از آن اول از استاد محمد زناتی نقل است
و چند دایره دیگر گفته ازین نمود درست هر یک ۴ میتوان رسانید تحقیق



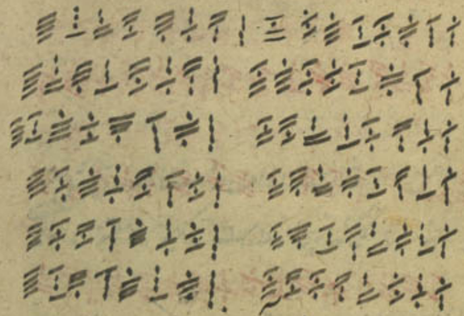


و این پانزده دایره هر یک ۱۰ ای توان رسانیدن چون
که دویست جبل باشد و انقدر نمود از بس است و این ۲۱۲ دایره
دیگر گوارا نشد که آنز ا میزان باشد میزان آتشی رنیست





میزان بادی بیت

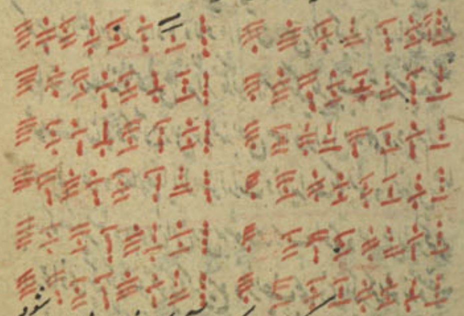


میزان آبی بیت





میزان خاکی بیت



و این ۴ دایره هر یک بکاری آید و اگر مشغول شویم دراز شود

گر بگویم شرح یک یک با تو باز در معذورم که مشکل دو درازار

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

سنه ثلاثین و الف

کتبه العبد الفقیر الی الله الغنی
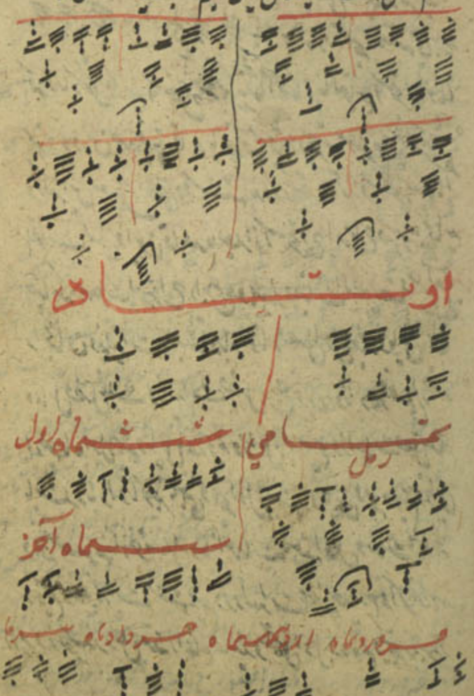
ابن ... علی ... و انس

فصل در معرفت استخراج رمل سالیانه علماء این فن متفق اند
که رسیدن حرم شمس باول ثانیه حمل بحسب چگونگی حال هر کس رملی برنند
واحکام یکساله کما هو حقه استخراج نمایند چنانکه مشهور است و در ثبوت
واستخراج آن طرق متعدده بیان نموده اند اما اشهر اعمال آنست
که چون رملی بزنند ۱۳ و ۱۰ و ۱۴ آن رمل را بر گیرند و امهاتی سازند
و با تمام رسانند و همچنین از اکر مذکوره بر میگیرند تا بثبوت رسد و علامت
ثبوت آن بود که آن رمل عود کند یعنی ۱۳ در اول و دهم در دوم و ۱۱
در سیم و ۱۴ در چهارم یا آنکه متولدات و زایدات یکی شود و نظم این امها
باید که متغیر نشود و چون این رمل به ثبوت رسید اوتاد ۴ رمل را بر گیرند
و بر محاذی یکدیگر نهند بنحوی که ربیع و خریف محاذی یکدیگر شوند و صیف
و شتا مقابل یکدیگر و این اوتاد اربعه مذکوره ضرب نمایند و از آن
۴ شکل استنباط کنند و این رمل تمامی سال باشد و کاه باشد که چهار شکل اول
را امهات سازند و رملی تمام کنند نمایند شش ماه اول باشد و چهار شکل دوم
هم برین منوال اتمام دهند شش ماه آخر سال بود و چون حوا[ه]ند که بشهور
تقسیم کنند آن رمل شش ماه اول را تا دوازدهم هر دو شکل منتجه آن
یکماه دهند و همچنین آخر اسعل بجای آورند و چهارم سه ماه را سیردهم

۷۱

وچهارده هم و میزان رمل آخر استنباط کنند و اگر خواهند که دهیجه کنند
از هر شکلی ده روز احکام استخراج نمایند و غایت الامانی اوتاد رمل
تمام سال است و ما یکمثال بیان کنیم تا مبتدی را آسان گردد

اوتاد.
۱ و ۱۰ و ۷ و ۴



مردادماه شهریورماه مهرماه آبانماه

آذرماه دیماه بهمنماه اسفندارماه

خمسه مسترقه غایت الامانی

بعضی گویند که هر یک از شهور رود بیج و بعضی می باید
که چهار شکل کامل استخراج کنند تا احکام بالتمام استخراج توانی
نمود و درین صد قیمتی تمام یافت شود و بتجربه معلوم و مفهوم شده
و اکثر این معنی را متفق داشته اند و در کتب مذکور و مسطور نیست و اصطلاح
نفاست عمل و این قاعده بعد از استخراج امتزاج صورت می باید
چنانکه امهات امتزاج را بربیع دهند و بنات را بصیف و متولدات
را بخزان و زایدات را بشتا و بازا و تا در فصل اول باشد و مایل فصل ثانی
و زایل فصل ثالث و زایدات فصل رابع و بازا و تا در هر فصلی از فصول
اربعه ماه اول است و مایل ماه دوم و زایل ماه سیم و زایدات فصل شتا
باشد و بازا و تا در هر ماهی در هفته اول باشد و مایل در هفته دوم و زایل
در هفته سیوم تا آخر سال و بازا امهات بهفته اول و بنات بهفته
دوم و متولدات بهفته سیم و زوایدات بهفته چهارم و اگر خواهند
روز بروز بنویسند رمل هفته را تمام نمایند و شکل اول و دوم و نتیجه را بروز

بروز اول دهند و شکل سیم و چهارم و نتیجه را بروز دوم و پنجم و ششم و نتیجه
را بروز سیم و هفتم و هشتم و نتیجه را بروز چهارم و نهم و دهم و نتیجه را بروز پنجم و ا ا و
دوازدهم و نتیجه را بروز ششم و ۱۳ و ۱۴ و نتیجه را بروز هفتم همچنین تا آخر سال عمل
میشود و خمسه مسترقه از سیزدهم شهور اثنی عشریه بر گیرند چنانکه هر دو شکل و
نتیجه بیکروز دهند تا این مثال روشن باز نمائیم

فصل بهار فصل صیف

فصل خریف فصل شتا فروردینماه اردیبهشتماه

خردادماه تیرماه مردادماه شهریورماه

مهرماه آبانماه آذرماه دیماه بهمنماه

اسفندارماه خمسه مسترقه اما رمل چون بچهار مرتبه با پنج و شش
منتهی گردد آنچه از چهار تجاوز کند طرح نمایند و در باقی فصول و شهور آخر
نمایند و رمل چون از پنج مرتبه در گذرد و در آن سال شورش بسیار بصاحب رمل
عاید گردد و بهترین مراتب چهار است چه او را کامل خوانند و چون بسه و دو
بثبوت رسید و احب میگردد و اکمال مراتب آن رمل و در بیمل طرق متعدد گفته اند و
حق آنست که رمل اصل را معتبر دارند چنانکه او تا د اول فصل ربیع باشد و مایل
فصل صیف و زایل فصل خریف و زایدات فصل شتا و احتمال میشود که
که آنچه در اول رمل اصل باشد در اول فصل صیف باشد و همچنین در اول ماه
و آنچه در دوم باشد در اول فصل ربیع باشد و همچنین در اول ماه ربیع و آنچه

در سیم موجود بود و در اول فصل خریف باشد و آنچه در سیم دیده باشد در
اول فصل شتا باشد و در عمل هیچ احتیاج به تناسب طبیعی اوتاد نیست
و بر زعم جمعی رمل اول را اوتاد الوتد کنند و بر نسق مذکور عمل نمایند و بعضی گویند که
چون در سه مرتبه شود اوتاد رمل اول را در دویم ضرب کنند و دویم را در سیم
و حاصل بطریق مذکور عمل آورند و جماعتی از رمل اول استنباط احکام کنند
چنانکه هر یکماه را از یک شکل گیرند تا دور تمام شود چنانکه از شکل اول احکام
فروردین ماه استخراج کنند و او را طالع سازند و دویم را جهت اردیبهشت طلب
نمایند حال مال و منسوبات دویم را از آن گویند و همچنین سیم او را اعتبار کنند
و حال عشایر و اخوان و منسوبات سیم را از آن گویند و در باقی منسوبات
همچنین عمل شود این بود خلاصه اعمال طریق رمل سالیانه توقع و رجا
از طالبان این علم آنکه چون این علم خاصه انبیا مرسلست و از علوم
قدسیست عزیز و مکرم دارند و از اهل نپوشند و از نا اهل مخفی دارند
و در افشای آن نکوشند امید که چون از شاخسار خیال غنچه وصال
بشکفد و از شمامه آن مشام جان معطر گردد و باشعه آفتاب معانی از
افق جان منجلی شود داخل این ریاض و راقم این کتاب فیاض را
بفاتحه فایحه مبذول سازند   مگر صاحبدلی روزی برحمت
کند در حق مسکینان دعایی م م م فی تاریخ اواخر شهر صفر المبارک
سنه ۱۰۴۳

[illegible]

۹۸

نسخه جامع الاسرار از قول زناتی در رمل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه سید المرسلین
محمد و آله و عترته الطاهرین اما بعد این رسالهایست در علم رمل انتخاب
کرده اند از کتابی چند که استادان بران اعتماد نموده اند مشتمل بر مقدمه
و دو مقاله مقدمه در بیان اصول این علم و تولد اشکال و منسوبات بیوت و
اشکال و تسکینات مقاله اول در اصول احکام و ضمایر مقاله دویم در اعمال
متفرقه **مقدمه** چون موضوع این علم بر نقاط اشکال شانزده گانه است
از آن جهت که واقع اند در بیوت شانزده گانه واجبست بیان هر یک از نهایت و منسوبات
هر یک چون وضع این علم بر مناسبت است و عالم کون و فساد
مرکب است از عناصر اربعه عنصر در اول وضع نموده اند برین منوال
هر نقطه را تشبیه نموده اند بعنصری پس نقطه اول را آتش نام کرده اند و نقطه
ثانی را باد و ثالث را آب و رابع را خاک و چون هر یک از عناصر را طبایع و
اقتضا و کیفیت جداگانه بود هر یک ازین نقطه اربعه شکلی ساخت برین وجه
و این شکل مشهورست بجماعت و شکل اول را طریق و چون طریق وسط
اشکالست او را عقل کل نام کرده اند و چون جماعت نهایت عدد نقاط است

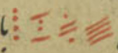
او را نفس کل نام نهاده اند و چون کیفیات هشتگانه بعد از طبایع
اربعه است و طبایع اربعه بعد از عقل است که در مرتبه دویم است و عقل
بعد از الله تعالی است که در مرتبه اولست او یکیست پس مناسبت است
که نقطهٔ آتش فرد یکی باشد و نقطه باد فرد دو و نقطه آب فرد چهار
و نقطه خاک فرد هشت چون تعبیر نمایند بحروف ابجد او ب
د و ح که الف را بنقطه اول دهند و ب را بنقطه دویم و دال بنقطه سیم
و ح را بنقطه چهارم و صورتش چنین باشد و چون عدد
بیوت شانزده است که از ضرب چهار در چهار که از عدد طبایع حاصل
میشود بمجموع اعداد پانزده است که مقر عقل کل خانه پانزدهم است
و چون نفس اقرب ممکنات بعقل کل و بعد از وست پس مقر نفس
کل خانه شانزدهم باشد و چون یک نقطه آتش نفس با آتش عقل
مبدل گردد ازان دو شکل لازم آید بدین صورت او را
مفتوح اول نام کرده اند و او مشهور است بلحیان و مقر او خانه اول
باشد که بعد از شانزدهم است در دور و دویم را بسدد اول نام
نام نهاده اند و مقر او خانه چهاردهم باشد که از جانب عقل است و او
مشهور است بعتبه الداخل و چون یک نقطه باد نفس با باد عقل متصل

شود ازان دو شکل صورت لازم آید اول را مفتوح دویم گویند
و مسکن او از طرف نفس در خانه دویم مقرر شده و او مشهور است
بجمره و دویم را سدد دویم نام نهاده اند و مقر او از طرف نفس
خانه سیزدهم است و او مشهور است بنقی الخد و چون امتزاج مفتوحین
مذکورین شکل تولد گردد بدین صورت او را نیره اول نام کرده اند و
او مشهور است بنصرت الخارج مقر او از طرف نفس خانه سیم باشد و
چون از امتزاج مفتوح اول و سدد دویم شکل تولد کند بدین صورت
او را شریک نیره اول نام نهاده اند و مقر او از جانب عقل خانه
دوازدهم باشد و او مشهور است بنصرت الداخل و چون یک نقطه آب
نفس با آب عقل متصل شود ازان دو شکل صورت بندد او را
مفتوح ثالث نامند و مقر او از جانب نفس خانه چهارم باشد و او
مشهور است به بیاض و دویم را سدد ثالث نامند و او مشهور است بفرح
و مسکن او از جانب عقل خانه یازدهم باشد بعد امتزاج مفتوح
اول و مفتوح سیم شکل حاصل شود باین صورت و او را نیره دویم
خوانند و او مشهور است بقبض الخارج و مسکن او از جانب نفس خانه
پنجم باشد و از امتزاج مفتوح دویم و مفتوح سیم شکلی حاصل شد بدین صورت

ششیم
اورا نیزه سیم نام نهاده‌اند و مسکن او از جانب نفس خانه شانزده
باشد و او مشهور است باجتماع و از سپید و داول و سپید و دیم
معکوس شکلی لازم آید بدین صورت او را شریک نیزه دوم خوانند
و او مشهور است بقبض الداخل و مسکن او از طرف عقل خانه
دهم کرده‌اند و از مفتوح و سوم و سپید و دوم شکلی تولد کنند بدین صورت
او را شریک نیزه سیم نام نهاده‌اند و او مشهور است بعقله و
مسکن او از طرف عقل خانه نهم باشد چون بنقطه خاک نفس با خاک
عقل متصل شود دو شکل صورت بندد بدین نوع و او را مفتوح
چهارم نامست و او مشهور است بالنکیس و مسکن او از طرف
عقل خانه هشتم باشد و دوم را سپید و چهارم نامست و او مشهور است
بعتبه خارج و مسکن او از طرف نفس خانه هفتم باشد اینست تولد اشکال
از طریق و جماعت که عقل و نفس آدم و حوا ارمل اند و این شکلین
مشهور است به شکلین دانیال و از جمله لطایف است که عنصر هر شکلی که
کشوده باشد عدد خانه آن شکل آنست مثل لحیان عدد آتش فرد او یکست
و مسکن او خانه اولست عدد باد فرد او دواست و مسکن او خانه دویم
است عدد آتش و باد او سه است یعنی الف و ب و مسکن او خانه سیم است

عدد آب فرد او چهار است که دالست و جمیع اشکال برین قیاس
که هر عدد عنصری که کشوده مطابق عدد خانه است در این شکلین برین شکلین
مسماست به شکلین ابدح و شکلین اصل عنصر و شکلین دانیال و شکلین
طم طم هندی و این اشرف شکلهاست
و این شکلین
به شکلین طول نیز مسماست و از ترتیب لفظ ابدح سه دایره دیگر حاصل
شود یکی شکلین عرض است برین ترتیب
و قاعده
این دایره آنست که ۱۵ ۱۵ طرح نمایند از اعداد زوج و فرد و اگر فزون باشد
و اگر نباشد یکی طرح نمایند و باقی عدد خانه باشد چون طریق و عتبه داخل و یکی
و دویم شکلین عمق است برین ترتیب
و قاعده این
دایره آنست که شانزده شانزده طرح نمایند از عدد زوج و فرد اگر عدد
فزون از ۱۶ باشد آنچه بماند عدد خانه باشد و این دایره مسماست به دایره
خط دانیال سوم شکلین سعادات برین ترتیب

والله اعلم اما این دو شکل دیگر ایشان را شهادت بود در ضمائر و اسایی
و دفین رجعی اما بیان منسوبات شانزده گانه بر این نسق است
که منسوبات خانهٔ اول تن و جانست و طالع و ترتیب و آغاز کارها و بقا و تدبیر
در مصالح و کیفیت زندگانی و این خانه را مقصد الاشیا گویند و منسوبات
خانهٔ دوم مالست و معیشت و دخل و خرج و معامله و قدوم غایب و رزق
و عطا و غنی و نامه و سلطان منسوبات خانهٔ سوم تقویت و سفر نزدیک و
برادران و خواهران و همنشینان و فرح یافتن و خوابها و فهم و فکرت
ولی شهادت این خانه هیچ حکم راست نباید منسوبات خانهٔ چهارم پدر
و عاقبت کارها و املاک و عمارت و زراعت و مقام و منسوبات خانهٔ پنجم
طرب و هدیه و محبوب است و خبر و رسول و خط و فرزند منسوبات خانهٔ ششم
صحت و سلامت است و احوال خدمتکاران مثل غلام و کنیز و از حیوانات مثل
گاو و گوسفند و اسرار و منسوبات خانهٔ هفتم زنان و غایبان و دزدان و شریکان
و خصومات و ظفر و رنج و سحر و عزایم و از اعضا شکم و ناف و منسوبات
خانهٔ هشتم خوف و خطر و میراث و مرض و دفاین و منسوبات خانهٔ نهم
سفر است و علم و خوابها و تدبیر و قدوم غایب و اینجا میراث از اول و دوم
می ستانند منسوبات خانهٔ دهم سلطنت و منصب و رفعت و مادر

و رزق و این خانه میراث از سوم و چهارم ستانند و منسوبات
خانهٔ یازدهم امید است و دوستان و مال بزرگان و اینجا میراث از پنجم
و ششم ستانند و منسوبات خانهٔ دوازدهم دشمنان است و زندان
و چهارپایان بزرگ مثل اسب و اشتر و اینجا میراث از هفتم و هشتم
ستانند و خانهٔ سیزدهم خانهٔ طالب است و اینجا گواه اول است و پنجم
و نهم و چهاردهم خانهٔ مطلوب است و اینجا گواه دوم است و ششم
و دهم و خانهٔ پانزدهم میزان رخصت و آینه و حاکم و اینجا گواست
بر خانهٔ سوم و هفتم و یازدهم و خانهٔ شانزدهم را عاقبت العاقبت گویند
گویند و او گواهست بر خانهٔ چهارم و هشتم و دوازدهم خانهٔ اول
و چهارم و هفتم و دهم اوتادند و خانهٔ دوم و پنجم و هشتم و یازدهم
مائل اوتادند و خانهٔ سوم و ششم و نهم و دوازدهم زائل اوتادند و
اول و دوم و سیم و چهارم امهات اند و پنجم و ششم و هفتم و هشتم بنات اند
و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم متولد اند و این چهار خانه دیگر را زواید و شواهد
اربع خوانند اما بیان احوال اشکال شانزده گانه بر این نسق آنست که
که چهار شکل ثابت اند و آن آنست که چون بگردانند همان حاصل شود
مثل  باقی منقلبند و شکل خارج آنست که نقطه آتش دارد

و داخل آنست که نقطه آتش ندارد و هرچه خارج است زانست و هرچه داخلست
ماده چنانچه هشت شکل نر باشد و خارج هست ماده اند و داخل و بعضی
گویند که خارج آنست که نقطه آتش دارد و خاک ندارد و داخل آنست
که نقطه خاک دارد و آتش ندارد و منقلب آنست که نقطه خاک و آتش
دارد و ثابت آنست که هیچکدام از نقطه خاک و آتش ندارد و
باقی منسوبات بر این نهج است سعد و معدنی و زرد و شیرین و خوشبوی
حیوانی و زرد و سرخ و نحس و ترش مزه باشد سعد معدنی و سرخ
و سفید نباتی و سعد و سفید و شیرین معدنی و تلخ و سیاه و
نحس حیوانی و سفید و سعد و سرخ و منقش و شیرین سعد معدنی
و سیاه و تلخ کانی و سیاه و نحس کانی و سیاه و نحس و تلخ
کانی و سعد و بد گونه و اغبر و ترش سعد و حیوانی و سبز رنگ و شیرین
نباتی و زرد و کونه و شیرین و سعد نباتی و سعد و متوسط و اشقر و تلخ
حیوانی و سعد و سفید و شیرین نباتی و سبز رنگ و سعد کانی و گندم گون
و ترش اما اعداد عناصر صغری بر این نهج است که نقطه آتش یک و باد دو
و آب سه و خاک چهار چنانچه حمله ده شد و اعداد عناصر وسطی بر این
نهج است که مذکور شد در دایره ابجد آتش نقطه آتش یکی باد دو و آب سه و چهار د

و خاک هشت چنانچه حمله پانزده باشد و اعداد عناصر کبری بر این نهج آتش نه
باد یازده و آب چهارده و خاک شانزده چنانکه حمله پنجاه باشد اما تسکین
دایره کلی امهات اینست و متولدات اینست
و متولدات اینست و زوایدات اینست
و این تسکین سماتیه تسکین ابجد و این تسکین را
قانونیست چنانچه در امهات آتش و باد و آب و خاک در مرکز خود باشند
و طریق شوند در بنات زوجات جماعت شوند همچنین در متولدات
و زوایدات و اما تسکین زوج بر این ترتیب است
و در این
تسکین آتش دو و باد هفت و آب چهار و خاک هشت و قاعده آنست
که عدد عناصر در هر شکل کشوده باشد و چون زیاده باشد ۱۶ ۱۶ طرح
کنند آنچه بماند عدد خانه باشد و اگر کمتر باشد آن عدد خانه بود و
این دایره در عدد نافع باشد و احکامش می آید در مقاله ثانیه اما تسکین
مثلثه ابجد آتش در او سه و باد شش و آب دوازده و خاک بیست و هشت
چهار و هم بر طریقه دایره زوج توان سطر ساخت یعنی بعدد عناصر
گشوده شکل جمع نمایند و ۱۶ و ۱۶ طرح کنند آنچه بماند عدد

خانه باشد براین ترتیب
امانشکین دایره
ضعف آتش دراو هفت باد چهارده آب بیست هشت خاک
پنجاه و شش بحساب قرار مذکور و در دایره بزوج مذکور توان
ساخت براین ترتیب
دلتشکین دایره ابتع
آتش دراو یک و باد ده و آب ... بلکه چهار و خاک ... بلکه هشت
انیست
امانشکین طریق براین نهج است آتش دراو
نه است باد هشت و آب دراو ده است و خاک دراو و حد
بلکه چهار بلکه بر طور مذکور توان ساخت براین ترتیب

دلتشکین ابدح صاحب خانه است و باقی تشکینات شاهدان
و خدمتکاران اند امانشکین تسکین که مشهور به تشکین منسوب
است براین ترتیب بعضی او را صاحب خانه دانند
در هر یک

از تسکین منسوب و تسکین ابدح و تسکین مثلثه ابدح بمعنی آتش
و هفت باد و هفت آب و هفت خاک معتبر است در احکام
فرد و هم در عناصر زوج و تبارش بر بزمی است که از تسکین واقع است
و اما مرتبه اشکال پنج نوع است یکی رباعیت و آن آنست که جمع
نقاط او مختصر است در طریق دوم ثمانیت و آن آنست که جمع نقاط
او هشت باشد و او مختصر است در جماعت و سوم سداسی است
و آن آنست که جمع نقاط فرد و زوج او شش باشد و آن ۶
شکل کاملانند و این شش
شکل مناسب است با شکال میزانیه چهارم خماسی است و آن هم چهار
است و پنجم سباعیت و آن هم چهار است
و این هشت شکلند که عدد عناصر او فرد است
که در میزان خانه پانزدهم است بنا بند زیرا که نقاط فرد امهات
دایما موافق عدد نقاط بنات است و زوجیت و فردیت این
لازم می آید که عدد نقاط نهم موافق باشد با نقاط یازدهم
و دوازدهم و زوجیت و فردیت این لازم می آید که نقاط سیزدهم
موافق باشد با نقاط چهاردهم و این لازم می آید که عدد نقاط

پانزدهم فرد بوده اند بود مقاله اول در اصول احکام معتبره یکی
سیر نقطه است که از میزان پانزدهم آن موقوفست بر چهار مقدمه
مقدمه اول آنست که خانه ١ و ٥ و ٩ و ١٣ آتشی اند و ٢ و ٦ و ١٠ و
١٤ بادی اند و ٣ و ١١ و ١٢ و ١٦ خاکی اند مقدمه دوم امتزاج
نقط است و آن چهار قسم است اول موافقت دوم مصادقت سیوم
مسالمت چهارم مخالفت اما موافقت باعتبار آنکه آتش در مرکز آتش
موافق المزاج بود و باد در مرکز باد علی هذا اما مصادقت میان
باد و آتش و میان آب و خاک و اما مسالمت میان آتش
و خاک و میان باد و آب و اما مخالفت میان آتش و آب و میان
باد و خاک مقدمه سیوم آنست که مطلوب جزوی آتش که گرم و خشکست
بادست که گرم و ترست اما مطلوب کلی آتش آبست که سرد و ترست
چه گرمی و خشکی که محتاج بسردی و تری اند تا اعتدال حاصل شود
و مطلوب جزوی باد آتشست که گرم و خشکست اما مطلوب کلی خاک
که سرد و خشکست باد آنست که گرم و ترست جهة اعتدال مقدمه
چهارم آنست که نقطه آتش در خانه اول بلکه در جمیع خانه های
آتشی مخصوص اند بنظر و نقطه باد در خانه دوم بلکه در جمیع خانه های بادی

١٠٤

مخصوص اند بنظر و نقطه آب در خانه سیوم بلکه در جمیع خانه های آبی
مخصوص اند باتصال و نقطه خاک در چهارم بلکه در جمیع خانه های
خاکی مخصوص اند بانفصال یعنی جدا شدن و منع و نیز هر یک ازین
نقطه محتاجند در حل و عقد حل آنست که زوجی از دو نقطه فرد حاصل
شود و عقد آنست که زوجی از دو زوج حاصل شود و چون از میزان نقطه
حرکت کند بحران نقطه اعتبار باید کرد که آن به ١٣ رود یا به ١٤ و از
١٣ به ٩ رود یا به ١٠ و از ٩ به یک رود یا به ٢ و از ١٠ به ٣ رود یا به ٤ و از ١٤ به
١١ رود یا ١٢ و از ١١ به ٥ رود یا ٦ و از ١٢ به ١١ رود یا به ٨ و این نقطه که ببیت
ببوت رسد از منزل طبیعی استعاذه نماید و از طبع آن منزل و شکل
آن منزل مثلا کاهی که شخ در میزان باشد و آتش به ١٣ آید گویند حرارت
و یبوست زیاده شد و چون بده آید در حرارت مرتبه دیگر زیاده شود
و یبوست کم گردد و اگر از ٩ باول رسد گویند مزاج آتش زیاده
در حرارت و یبوست دلالت کند بر فکرهای دقیق و اندیشه های
باطل و از ١٣ به ٩ گذر دو در هر دو خانه لحیان باشد سائل را از اعدای
گرم پرهیز باید کرد چه دلالت بازدیاد حرارت دارد و در صورت
مستهی تو دیده و هم نیکو نباشد و باز نظر کند در سیر آن نقطه

که دو راههات قرار یافت بحرکت در طول یا بعد از حرکت در طول
یا در نبات قرار یافت بحرکت در عرض یا بعد از حرکت در عرض
و دیگر نظر نماید که در مرکز خود قرار یافت دلالت کند بر حصول مراد
اگر در مرکز خود قرار نیافت نظر کند در متولدات که در مرکز خود عبود
کرده یا نه اگر در متولدات هم طبع نیافت نظر کند در زوایدات و اگر
زوایدات هم نیافت دلالت کند بر حرکت بیفایده فی الجمله واجب است
در احکام قوت و سعادت شکل که نقطه بدو منتهی میشود در قوت او
و سعادت شکل که حاصل شود از ضرب شکل منتهی و شکل منتهی و تکرار
اشکال و قوت شهادات و سعادات تا حکم کند بر سعادت کلی و نیز
در احکام حال و آینده از نقطه دویم از دو نقطه شکل میزان معتبر است
و حق آنست که نقطه از آن دو نقطه که معتبر است اقوی باشد اعتبار نماید
و اگر اقوی یافت نشود ثانی را اعتبار نمایند و اما صاحب تجربه مطلق
نقطه دویم را اعتبار کرده و نیز چون چهار ناری در شکل میزان آیند
که اول آن است و نار او حاکم است بر خانه اول دویم است و آتش
او حاکمست بر خانه پنجم سوم است و نار او حاکمست بر خانه نهم و چهارم
است و نار او حاکمست بر خانه سیزدهم اگرچه زیاده اعتباری ندارد و چهار

١٥

شکل بادی در میزان آیند که ان است و باد او حاکم است
بر خانه دویم و دوم است و باد او حاکمست بر خانه ششم سوم
است و باد او حاکمست بر خانه دهم و چهارم است و باد او حاکم
است بر خانه چهاردهم و اگر چهار شکل آبی در میزان آیند که آن
است و آب او حاکم است بر خانه سوم دوم است و آب او
حاکمست بر خانه هفتم است و آب او حاکمست بر خانه یازدهم و چهارم
است و آب او حاکمست بر خانه پانزدهم چهار شکل خاکی در میزان آیند
که آن است و خاک او حاکمست بر خانه چهارم دوم است و خاک
او حاکمست بر خانه هشتم و سوم است و خاک او حاکم است
دوازدهم و چهارم است و خاک او حاکمست بر خانه شانزدهم
پس هر نقطه که از میزان سیر کند نظر کند که از کدام مرتبه است از مراتب چهار
گانه و بکدام مرتبه بازگشت از مراتب شانزده گانه از کدام مزوج بکدام صورت
منفرده رسیده یا کدام مزوج رسیده و آن صورت از کدام خانه است
و در چه خانه فرود آمده که ضمیر و اسامی و جنس و ذخیره از ان دو صورت
منتهی فرد منتهی بر آن دو خانه دو علم باشند مثلا باد نصرت الخارج
از میزان برخاست و منتهی شد در خانه خود و انجا بود معلوم شد که این

گویند جمیع اشکال شانزده گانه را حرکتی بود در ذات افراد و ازواج
چون عدد افراد را نقطه یا عدد ازواج نقطه بشکل دیگر منتهی سازند و
رابطه کنند از ان بسط احکام استخراج نمایند و حرکت افراد را حرکت
طول نامند و حرکت ازواج را حرکت عرض و این حرکت در جمیع
مراکز معتبر دانند اما حرکت حقیقی اشکال آنست که نقطه که از مرکز میزان
حرکت کند بهر شکل که منتهی شود آن شکل مامور امر متحرکی بود که در میزان است
و همیشه چهار حرکت از میزان حاصل شود باعتبار اشکال و گفته اند
اگر رمل را در روز زنند نقطه فرد معتبر است و اگر در شب زنند زوج
معتبر است که حاصل شود از بسط شکل که حاصلست در میزان و این چهار
حرکت در احکام و اسامی و ضمیر و جنس و جنس بکار داده اند اما در
احکام چنان گویند که چون قوت عدد شکلی که در میزانست منتهی شود
و بعد از بسط منتهی به اشکال سه گانه سعد که آن است و است و
است متولد شود مطلوب حاصل شود بر وجه اهم داخلی و سعادت
کبری حاصل شود و این سه شکل را قابلان ثلاثه نام نهند اما لعاقد
نهند قبض الداخل قابل اکبر نامند عتبه داخل را قابل اوسط نامند
اجتماع را قابل اصغر نامند و منسوبات اکبر مردم عالی قدر باشند

١٠٧

و منسوبات اوسط اوساط و منسوبات اصغر و بیر گویند قوی اشکال
از محل عقل کل که خانه پانزدهم است حرکت کرده اند بجای فاعل دارند
و اگر بحرکت اول فاعل بقابل رسد فهو المراد و الا قوت حرکت دهند
و همچنین منازل بمنازل حرکت باید داد تا قابل بیابد بعدد مرتبه
ایشان یعنی اکبر و اوسط و اصغر اگر مطلوب جاهی و مالی و اسباب دنیوی
بود آنرا از قوت افراط طلب باید کرد و اگر مطلوب عفونت
و نیکنامی و سعادت اخروی بود آنرا از اعتدال طلب باید
کرد و اگر مطلوب کید و قمع و مکر بود آنرا از تفریط طلب باید کرد
و هر متحرکی که از میزان حرکت کند هر جا که منتهی شود در صورت بسط به
منتهی صورت بندد از منسوبات آن صورت حکم باید کرد و مثلا
اگر قبض الداخل بود و سائل طلب نعمت و اسباب دنیوی کند بحد افراط
و اگر عتبه داخل بود در کار اخروی میکوشد بحد اعتدال و اگر نصرة الخارج بود
در تعقل و حرکت بحد اعتدال باشد و اگر فرح باشد صورت امید بود مثلا
چون در میزان نصرة الداخل و قوت عدد او دوازده از میزان حرکت کند
قوت بده رسید و اندرین خانه فرح بود با صاحب خانه که برج
است امتزاج دارد بیرون آید دلیل کند بر نفس اول مع منسوبات
عمائر در صورت امید واری و جمله برین نهج باشد و دیگر باید که نظر کند در اشکال

سوال اگر کسی مسکینه بدلیل انکه نقطه هوا در خانه آب استخراج و بدو اجتماع
نتواند بود الا میان دو کس بعد از مسافتی زیرا که خانه حرکت است
و طریق در او بست لابد را می باید دیگر انکه چون ... که صاحب سیم است
در سکن ابدح و طریق که در سوم است ضرب نمایند صورت ... تولد
کند تا شهادت کند بر آمدن کسی جای بجای پس خلاصه حکم ازین نقطه
نقطه بهر خانه که منتهی شود ضرب شکل که دران خانه باشد که با شکل که صاحب
آن خانه است در دایره ابدح ضرب نمایند و ازین شکل و تکرار
و قوت و ضعف و حل و عقد و نظر و نطق و اتصال آن حکم کنند و
تکرار اشکال نزد جمیع استادان معتبر است اینست مجمل عمل در دایره
ابدح در سیر نقطه اما سیر نقطه گاهی معتبر است و طریق و جماعت در میزان
نباشند اما هر گاهی که ... و ... در میزان آید محتاج چند طریق اند و
دیگران طریق را انتهای شکل میزانی گویند که جاریست در جمیع اشکال
و این طریق موقوفست بر چند مقدمات مقدمه اول شناختن طبایع
اشکال شانزده گانه است و این را بدین جهت که اشکال سداسی معتدل
و تام باشند و در سباعی و ثمانی افراد محقق است و در خماسی و رباعی مربوط
و شرایط و اشکال سباعی و خماسی ناقص اند و طالب اشکال سداسی

و نیز ... صاحب قوت سکرات ... صاحب قوت بقای ... صاحب قوت
عقلی ... صاحب قوت حیات ... صاحب قوت شهوانیست ...
صاحب قوت حافظه ... صاحب قوت طبعی و در هر کرار نقاط آتش
باد و آب و خاک توان کرد مقدمه ثانی در حل و عقد
وان در خانه است که هر نقطه ناری که در بیوت نار افتد بسته گردد
و هر جسم ناری که در خانهای ناری افتد افتتاح یابد مثلاً ...
در اول بسته گردد ... در ... افتتاح یابد و همچنین تا آخر اشکال
هر جسم بادی که در خانهای ناری افتد افتتاح یابد و باقی نقاط
در مراتب خود چنین باشد مقدمه سوم آنست که هر شکلی در میزان
واقع شود او را متن میزان خوانند و چون ضرب نمایند در طریق که صاحب
سکن است در میزان شکل که حاصل شود او را شرح میزان خوانند
و چون عنصر آب شرح گشوده یا بسته گردد شکل که حاصل شود
آن را تفسیر میزان خوانند و چون عنصر آب ... میزان گشوده یا بسته
گردد او را تاویل میزان نامند و این عمل را بسط شکل نامند و این عمل
جاری باشد در جمیع مرکز حل و عقد عنصر در متن و شرح عام است
یعنی ... آتش و باد و آب و خاکست و بعد از تمهید این مقدمات

که واقع است در سکن شکل منتهی و او را امتزاج دهند با شکل خانه
خانه منتهی و از آن ضمیر مطلق استنباط نمایند مثلاً در صورت مذکوره
که منتهی ... باشد در او نظر کردند ... بود و با صاحب او ضرب کردند
... شد چون ... صاحب افراط مقاصد و اعلام مراتب است معلوم شد که
ضمیر از ملوک است و رفعت و دلیل بود بر حصول ارتفاع و اگر در سکن منتهی
... بود که از امتزاج ... عتبه خارج متولد شود در خلاف مذکور مثال
... در میزان بود و عدد شش از دوازده طرح کردیم بده رسید و در ده باز
... بود و از شکل ... و شکل ... شکل ... تولد کرد ... باد ... بسته شد و
و عنصر خانه و ... حاصل شد و باد ... گشوده شد ... حاصل شد و برای صورت
این اشکال ... پس ... متن ... شرح و ... تفسیر و
... تاویل دلیل کند که سائل از منسوبات رابع بحث دارد و از امور متعلق که
ذات عنصر واحدست و بر جمیع متحرکات از میزان بدین طریق عمل باید داشت
در استخراج و دیگر تکرار اشکال اربعه اعتبار نمایند در ضمیر مطلق فی الجمله ضمیر
از این چهار شکل مذکور و تکراران گویند و حصول مقصود از متحرک بعالمان
ثلاثه و رسیدن شکلی که مقصود منسوبات اوست و کثرت شهادات و
شهادات بالواسطه اول وقوع اشکال در سکن افراد دوم وقوع اشکال
در سکن اشکال سوم وقوع شکلست در سکنی که ... تولد کنند چهارم وقوع

شکلست در خانه که از سکن خود در شش خانه خود نشسته باشد چنانکه ...
در هشتم ... که دهم است پس در حصول مقصود نظر باید کرد که مقصود
از منسوبات کدام ... قابلان ثلاثه کدام خانه است صاحب این خانه را در دایره
ابدح طلب باید کرد و عدد متحرک یعنی عدد افراد را از میزان طرح باید
کرد تا منتهی گردد بخانه و شکل منتهی را بسط باید کرد اگر شکل مقصود در
متن و شرح و تفسیر و تاویل منتهی شود یا یافت شود دلالت کند بر حصول
مراد و اگر یافت نشد از عدد متن منتهی تا خود بجا منتهی شود و اندران
شکل مقصود دریابند و اگر بحرکت اول شکل مقصود حاصل شد سائل
کار بدست خود کند و مقصود دریابد و اگر در حرکت دوم شکل مقصود باشد سائل
مقصود دریابد بمعاونت دیگران اما در استخراج اسامی محتاج چند مقدمه
وان آنست که نقطه غیر طریق هفت هفت اند لا ناری و لا بادی و لا
آبی و لا خاکی حروف آتشی اینست ا ه ط م ف ش ذ
و حروف بادی اینست ب و ی ن ص ت ض حروف آبی اینست
ج ز ک س ق ث ظ و حروف خاکی اینست د ح ل ع ر خ غ
پس الف و نقطه اول باشد که آن آتش ... است و ه در آتش دوم باشد
که آتش ... است و ط در آتش سوم باشد که آتش ... است و م در آتش چهارم

باشد که آتش ... است و ف در آتش پنجم باشد که آتش ... است و
ش در آتش ششم باشد که آتش ... است و ذ در آتش هفتم باشد
که ... است و بر این قیاس باقی حروف وی اند حرف اول که
الف است در ذات آن شکل اولست در دایرهٔ ابدح و با در ذات
شکل دویم است و جیم در ذات شکل سوم و دال در ذات
شکل چهارم و همچنین بر این توالی تا آخر اشکال حروف وی اند
و دیگر ف که حرف معقده یم است در ذات شکل اولست و ص
در ذات شکل دویم و همچنین تا آخر حروف این اشکال شانزده
گانه در هر خانه که باشند نیز صاحب انچه وفند بر این وجه در سردور که
خانه اولست و دیگر خانهها بر این توالی حروف دهند مثلا ... در
سردور صاحب الف است و در دور دویم صاحب ب و همره در
سردور صاحب با است و در دور دویم ج و در دور سوم صاحب
دال و همچنین در باقی اشکال اما اشکال چون در سکن خود
باشند دو حرف دهند مکرر یا حرف خود یا حرف یلی یا دو حرف
یلی حرف خود و صاحب حروف احاد عشرات دهند و عشرات
مات و مات الوف مثلا بیاض در سکن خود باشد یعنی چهارم

و طرح از میزان باو رسد اندرین خانه و باقی بر این قیاس اما در
اخراج اسامی بعد از بسط میزان و منتهی به هر یک از متن و
شرح و تفسیر و تاویل هر یک حرف از آن معلوم باید کرد و حروف چهار
گانه را از اشکال بسط منتهی طریق میزان منتهی بدویم طلب باید نمود و حروف
اقوی جمع باید و از آن اسم بیرون آوردن اما در اخراج خبی از مستعانه
منتهی نقطهٔ میزان صلبیه گویند و از ثانی او رنگ و از ثالث او شکل
و از چهارم او جوهر و از پنجم او خاصیت و آنکه از چه وجه توان ساختن
و از ششم که از چه تربیت گرفته است و از هفتم آنکه که آمیخته است باشد
و هشتم شریک است با چهارم اگر در استخراج خبی استعانه جهت
نمایند اسمش بصواب اقرب باشد والله اعلم اما دیگر از
آن از چهارم گویند پس خلاصهٔ این علم در احکام آنست که چهار حرکت

عمل اسهل

اعتبار نمایند از مرکز میزان که منتهی بمقر عقل کل است و نزد
ایشان حرکت فرد میزان که اعتبار این حرکت نظر نمایند و در سیر تا
انتها و استشهاد نمایند در سعادت اشکال رسیدن بموافق یا بالم
یا مخالف و حل و عقد و امتزاج شکل منتهی با شکل خانه منتهی و نیز
نظر نمایند در مرتبهٔ آن نقطه و در مرتبهٔ تعاظمی که مر آن نقطه است تا انتها

و نظر کنند در مرتبهٔ او از زواجی که منعقد شود از آن نقطه در خانهها
که مر آنست تا انتها و استشهاد نمایند از سعادت اشکال
و قوت و ضعف و تکرارشان سیما اشکال که متعلق باشند به
اشکال خانه مراد استشهاد نمایند و نیز رقوت شهادت شواهد
خانه مراد که آن سوم است و یازدهم و نواظران که آن هجم است
و نهم بعد از ملاحظه جمیع این با خود استنباط احکام نمایند و در این
طریقه بعضی اعتبار نمایند اقوی الا دو نقطه که در میزان باشد اعتبار نمایند
نقطه ثانی و حکم کنند بر نهج مذکور و بعضی اعتبار نمایند هر دو نقطه را
با آنکه اگر منتهی آن دو نقطه دو شکل باشد آن دو شکل با هم امتزاج نمایند
انچه بیرون آید با شکل خانه خودش امتزاج نمایند انچه حاصل شود در احکام
نیز ملاحظه اعتبار نمایند و حرکت دو حرکت عدد نقاط شکل میزانست
تا منتهی شود بخانه و بعد از اعتبار این حرکت بسط نمایند شکل منتهی را از آن
چهار شکل یا دو شکل و تکرارشان احکام استنباط نمایند باستشهاد و از
امور مذکوره و حرکت سوم حرکت عنصرهای زوج میزانست در دایره
ابدح و اعتبار این حرکت نیز بسط شکل نمایند شکل منتهی الجهار
شکل بر وجه مذکور از آن احکام است نظر نمایند و باستشهاد امور مذکوره

و حرکت چهارم حرکت حرف شکل است و اعتبار این نیز بسط
نمایند منتهی به این حرکت را و احکام از آن استنباط باستشهاد
مذکور یعنی سعادت اشکال و قوت و ضعف شان و تکرارشان و
سعادت شواهد و نواظر در جمیع طریق معتبر است بالصواب نزد دیگر اند
والله اعلم و نیز هر گاه که میزان را بسط نمایند بر وجه مذکوره و اعتبار نمایند
هر چهار متن و شرح و تفسیر و تاویل اعتبار نمایند عدد مجموع نقاط
زوج و فرد اشکال چنانکه در دایره عدد ابنال معتبر است لازم آید
خروج چهار حرکت و تاویل میزان و حرکت طول شکل حرکت عرض
شکل حرکت عمق شکل حرکت عدد حروف شکل پس لازم آید حرکت
آن مرکز میزان بعدد اشکال رمل و از منتهی شانزده حرکت و شانزده
شکل حاصل شود و از آن احکام استنباط نمایند فی الجمله بسط
شکل سه وجه سیر شکل بسبب اشکال عرض در بطون اشکالات
بهر حال از دایرهٔ ابدح و سیر نقطه و طرح شکل و بطن آن شکل که
منتهی است تجاوز نباید نمود و دیگر زواید را شواهد باید ساخت
و همچنین دیگر طریقها متعدد شاهد این دو طریق ساخت بالصواب
نمود دیگر تا امداد ان شاء الله تعالی مقالهٔ دویم در اعمال متفرقهٔ این مقاله

مشتملست بر دو فصل **فصل اول** در اعمال ازدواجست
بزوج والحیانست که در شکل اول نظر کنند که در چندم خانه خود آمده
در آن دایره اگر در ششم و هشتم و دوازدهم خانه خود آمده باشد دلالت
کند بر پریشانی و خوف و اگر در باقی خانهای خود آمده باشد دلالت کند بر
سعادت سیما نهم و دهم و یازدهم اما در حصول مطلوب نظر کنند معشوق شکل
اول که منعم اوست در اصل دایره چه معشوق هر شکلی منعم اوست در آن دایره
اگر معشوق یافت نشود دلالت کند بر حصول مطلوب الا آنکه در خانهای نهم
و هفتم و یازدهم باشد و اگر یافت شود در خانه معشوق نظر کنند که چه شکلست
آن شکل با شکل معشوق ضرب نمایند شکلی که حاصل شود اگر سعد داخل باشد
و سوال از حصول باشد مراد حاصل شود باسانی و اگر داخل غیر سعد باشد
حاصل شود بدشواری و اگر منقلب سعد باشد بعضی حاصل شود باسانی و اگر منقلب غیر
سعد باشد بعضی حاصل شود بدشواری فی الجمله در طلب وصول در شکل داخل حصول
مراد باشد در طلب انفصال در شکل غیر داخل حصول مراد باشد و سعد باسانی و غیر سعد
بدشواری و بعضی از استادان دوم معشوق گرفته اند و از معشوق شکل اول و نتیجه شکل
اول را با زوج ضرب کرده اما در بیان آنکه هر شکلی از اشکال زوج دایره
بزوج چه عدد دارد آنست که هر شکلی در مسکن خود کمال عددی عدد دارد خانه دارد

۱۱۱

و در خانه مقدم از مسکن کمال عدد آنخانه دارد مع زیادتی و بعد از آن در خانه
موخر از مسکن کمال سه عدد آنخانه دارد مع نقصانی بعد از او نیز در
خانه اول یک عدد دارد و در خانه دوم دو و در خانه سیم ۲ و در خانه
چهارم چهار و همچنین تا آخر بیوت مثلا کمال عدد خانه چهارم است
و در خانه اول ۴ و در خانه دوم ۵ و در خانه سوم هفت و در چهارم ده دارد
و علی هذا القیاس و چون خانه عدد معلوم شد از هر شکلی که در آن خانه
عدد باشد حصول مراد گویند و اگر احاد است از شکل امهات باشد از ایام
گویند و اگر در بنات باشد از اسابیع گویند و اگر در متولدات باشد از شهور
و اگر در زواید باشد از سنین مثلا [illegible] در امهات باشد مراد بر آید
زیرا که این شکل و سبوع از شهور و سنین گذشت و باز در ایام نیست و علی
هذا القیاس اگر عدد هر شکلی از عدد عنصر او معلوم گویند و نیز لاقوت و مناسبت
با خانه مطلوب مفید نیست **فصل ثانی** در عمل از شکلین خطوط
و بیان آنکه هر شکلی در خانه عددی دارد و معشوقی دارد و آنچنانست که
در خانه مقصود نظر کنند تا چه شکل آمده است و آن شکل در رجعت است یا استقامت
و چه شکل دارد و حکم از آن شکل کنند و استقامت و رجعت آنست که هشت
خانه باستقامت میرود و هشت برجعت مثلا [illegible] از مسکن او در اول است

تا بخانهٔ هشتم یکعدد می افزاید چنانکه در خانهٔ هشتم بیست چهار عدد دارد و
بعد از تجاوز از هشتم رجعت دارد و چون از هشتم تجاوز کند در خانهٔ نهم یکعدد
کم میکند چون بخانهٔ شانزدهم رسید شانزده عدد دارد و چون باول
رسید همان عدد اصلی یعنی هفده اما کیفیت ضمیر از این دایره چنان باشد
که نظر کنند در خانهٔ چهاردهم که چه شکل نشسته و چه خانه نقل کرده و در رجعت یا
استقامت از آن شکل و عدد و حل معشوق ضمیر استخراج نمایند و
این ضمیر حکم مذکوره معتبر است چنانکه باشد نزد استادان اما
بیان معشوق بر این نهجست که ب در پنجم بیست طلب کنند و ث در
دوازدهم گ و باقی بر این قیاس فصل ثالث در بیان
حل و عقد و عمل در حل حقیقی میباشد و مجازی هم باشد و عقد نیز حقیقی
هم باشد و مجازی هم باشد مثلا گ که آتش او گشوده و باد و آب و خاک
بسته چون به ب رسید آتش او عقد شود مجازی و باد او حل شود حل
شود حل مجازی و آب او عقد شود عقد حقیقی و خاک او حل شود حل مجازی
و این حل و عقد در شکلست اما حل و عقد در دایرهٔ مثلثهٔ ابدح چنانست که شکل
که در اول باشد با شکل خانهٔ مقصود در نهند و نظر کنند که چه شکل شود و حل
و عقدی که شود حقیقی است یا مجازی در حقیقی بر حصول مراد حکم کنند

و بعد از رعایت مناسبت و تعیین آنکه سوال از کدام ربع است مثلا در
خانهٔ اول عتبه داخل بود و در خانهٔ مقصود ث بود و چون در هم ضرب
کرده شد گ حاصل شد که ضد ب بود و با ب یعنی شریک عکس است
یعنی از ث و ب گ طریق حاصل میشود و این عقدیت حقیقی در شکلین
یعنی در عنصر اول و در باد و آب عقدیت مجازی و حلیت حقیقی لیکن بمرتبه در
احکام بمنزلهٔ حلیت یعنی حل خاکی اهم است در احکام و حیثیت که حل مجازی
حکم حل حقیقی دارد حقیقی یا مجازی اکنون باید دانست در مثال مذکور که از کدام
ربع است اگر در ربع آتشی بود ناچار حکم از عقد آتشی باشد و مراد بر آید لیکن بطول
و اگر در ربع بادی بود حکم از عقد باشد و مراد بر آید در وسط و اگر آبی
بود از عقد آبی حکم کنند مراد بر آید عنقریب و اگر سوال از خاک بود از حل خاک حکم کنند
در این البته مراد بر آید و باقی بر این قیاس عمل دیگر در حل و عقد آنچنانست که
شکل مثلثهٔ ابدح را مانند شکلی ابدح حل و عقد کنند بر این وجه که آن دو شکل
که صاحب خانهٔ مقصود ند از آن دو دایره با یکدیگر استخراج نمایند
و نظر کنند در نتیجهٔ حل و عقد مثلا سوال سایل از هفتم بود شکلی که واقع
بود در خانهٔ هفتم ب بود چون شکل که صاحب هفتمست در دایرهٔ ابدح ث
است و شکل که صاحب هفتمست در دایرهٔ مثلثهٔ ابدح ب است و چون

در یکدیگر امتزاج دهند [illegible] حاصل شود و از میانه این نتیجه و [illegible] که
در خانه مطلوب است [illegible] حاصل کرده و بهم عناصر عقد شود معلوم است که
سوال سایل متعلق است به آب و آب عقد شد و حقیقی است پس گویند
مراد سایل برآید بصبر و اگر [illegible] موجود بود نظر نمایند که در کدام خانه است
و در آن عقد دارد یا حل کنند و اگر معدوم باشد نظر در خانه شانزدهم و حکم
کنند بر این مثال **فصل** رابع در بیان امر حقیقی و مجازی امر آن
شاید باشد که از میان دو شکل حاصل شود که آنرا لسان الامر نامند در خانه
مطلوب که پنجم بود [illegible] و در خانه اول [illegible] امری که میان ایشان حاصل شود
[illegible] است و این امر بیست حقیقی زیرا است کو حصوص که [illegible] در دوم بود
زیرا که [illegible] و [illegible] هر دو صاحب پنجم اند در آن دایره مذکوره در فصل سابق
و [illegible] چون در دوم بود پس کوتر بود و چه صاحب دوم است در شکل پنج
و اگر در خانه ششم مثلا [illegible] باشد و در خانه اول [illegible] اگر میان ایشان [illegible]
حاصل شود و آن امر بیست مجازی زیرا که [illegible] و [illegible] و [illegible] از ششم دور
و در آن دو دایره حکم بر خلاف مذکور باشد خصوص که [illegible] در ششم بود و
باقی بر این قیاس **فصل** خامس در حکم از سیر نقطه و حکم از سکین کلی
چون دو نقطه از میزان بدو خانه منتهی شود نظر کنند که بجای آن دو شکل

که در پنج خانه منتهی اند در دایره ابدح کدام دو شکلند هر یک از آن دو شکل
را با هر یک از این دو شکل امتزاج دهند آنچه حاصل شود حکم کلی از آن
کنند و حل و عقد حقیقی بدانند و اعتبار کنند اما حکم از سکین دایره کلی حکم
از امهات است در حقیقت و اکنون بدانکه خانه اول خانه نظر است و خانه
دوم خانه نطق است و خانه سوم خانه اتصال است و خانه چهارم خانه انفصال
است و چهار شکل نعوذ هر یک بخانه منسوب کرده اند و نظر به [illegible] متعلق است
و نطق به [illegible] و اتصال به [illegible] و انفصال به [illegible] و اصل این اشکال اند دوازده
شکل باقی هر سه شریک شکلی اند بر این وجه شریک [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
و شریک [illegible] [illegible] است و [illegible] و [illegible] و این چهار شکل متعلق اند بنطق و شریک
[illegible] [illegible] است و [illegible] و [illegible] و اینچهار شکل متعلق اند باتصال و شریک [illegible] [illegible]
و [illegible] و [illegible] و این چهار شکل متعلق اند بانفصال و چهار شکل اول متعلق اند
و همچنین با اشکال و خانه‌ها که هر سوال که باشد شکل خانه مراد طلب نمایند و حکم
کنند لیکن اصل امهات اند و حکم آن **فصل** سادس در ضمیر از شکل
آتش و از دوم باد و از سیم آب و از چهارم خاک زوج و فرد هر چه باشد
از آن ضمیر استنباط نمایند و اگر همان شکل در شکل پنجم زنند از آن ضمیر استنباط
توان کرد و دیگر از شکل پنجم خاک فراگیرند و از ششم آب و از هفتم باد و از

این چهار شکل متعلق اند به [illegible]

هشتم آتش این را در شکل که از امهات حاصل شده باشد ضرب نمایند
و از حاصل ضمیر استنباط نمایند اگر موجود است دران خانه که باشد
ضمیر بود دران خانه باشد و اگر معدوم باشد غایب طلبند و یا خود بسفر مرود
و استادان او را اعتبار نموده اند و نیز از تکرار شکل اول استنباط ضمیر توان
کرد و نیز از یافتن شکل لحیان ضمیر استنباط نمایند و نیز از عدد نقاط فرد
امهات استنباط ضمیر نمایند و نیز شکل اول را در پنجم و از ان ضمیر گویند فی
الجمله طریق استخراج ضمیر بسیار است و اصل آنست که مذکور شد در مقاله
اول و نیز تکرار شکل اول اعتبار کلی دارد در ضمیر بلکه در جمیع **فصل سابع**
در بیان رمل سالیانه و آن چنانست که در وقت تحویل آفتاب بحمل رملی
بزنند بر ترتیب احوال دران سال و از هر شکلی احوال ماهی استخراج نمایند تا
دوازدهم و اگر خواهند انقلاب نمایند تا وقتی که ثابت شود و بعضی امهات
بتکرار آید و گاه بدو نوبت شود و گاه بیک نوبت و گاه بسه نوبت و گاه
بچهار نوبت و گاه باشد که بشش نوبت رسد و ران سالها حتیاط
باید بود و چون چهار انقلاب ثابت شود هر رملی را بفصلی دهند و انرا
با رمل اصل امتزاج دهند و حکم کنند و اگر بچهار انقلاب ثابت نشود انقلاب

را بران وجه اول ضرب نمایند اول در سیزدهم و چهارم ضرب نمایند در
چهاردهم و هفتم را ضرب نمایند در پانزدهم و دهم را ضرب نمایند در شانزدهم
و چهار شکل که حاصل شود از ضرب امهات سازند و رمل تمام نمایند و باز
رمل دویم را انقلاب نمایند و در هر رملی به ترتیب پانزده روز حکم کنند و هر
روز را از شکلی اگر خواهند که روز بروز حکم نمایند اول از رمل تمام باید که جهت
روز انقلاب نمایند از رمل اصل بران وجه که اول را در سیم ضرب نمایند
و پنجم را در هفتم و نهم را در یازدهم و سیزدهم را در پانزدهم و باز ازین ۴ شکل
۴ شکل حاصل نمایند یکی را اول سازند و یکی را دویم با یکی را اول سازند
و یکی را سوم و دیگر شکل دویم اصل را در چهارم زنند و ششم را در هشتم
و دهم را در دوازدهم و چهاردهم را در شانزدهم و ازین ۴ شکل حاصل در شکل
حاصل زنند و با آن دو شکل امهات مذکور سازند و رمل تمام نمایند و اگر امهات
مکرر شود انقلاب نمایند با امهات اصل **فصل ثامن** در طرف مختلف
اما اهل بربر در احکام اعتماد بر غلبه اشکال نمایند و از غلبه اشکال سعد حکم
نمایند بر سعادت و از غلبه اشکال داخل حکم کنند بر حصول مراد اگر مراد
اتصال باشد باقی برین قیاس اما اهل مصر از مثلثه سوال کنند چنانکه بنظر ماند
تا سوال سائل از کدام خانه است و شریک وی چیست و کدام شکل ازین دو

شکل خانه مراد و شریک بیرون می آید اگر مراد اتصال باشد این هر دو شکل
داخل باشند دلیل حصول باشند باقی بر این قیاس فی الجمله حکم ایشان از
شکل و شریک و نتیجه بیرون نیست اما اهل هند از خانه چهارم و چهاردهم و میزان حکم
کنند و چهاردهم را آینه رمل نامند و پانزدهم قاضی زیرا که معدن عمل کل است
و منبع سعادت و اگر مختلف باشند از خانه اول و خانه شریک شکلی بیرون آورند و از
چهارم و پنجم شکلی و از هر دو شکل شکلی بیرون آرند اگر نتیجه در رمل موجود باشد دلیل
بود بر حصول مراد بسعد با سانی و نحس بدشواری اما طریقه اهل روم از چهاردهم
و مقصود حکم کنند اگر مختلف باشد از آتش اول و باد دوم و آب سوم و خاک
چهارم شکلی بیرون آورند و او را صلب رمل نامند پس این صورت با چهاردهم
موافق باشد دلیل حصول مراد باشد و الا از هر دو شکل شکلی بیرون آورند
و از آن حکم کنند اما طریقه مشهور متعارف آنست که از خانه اول تا دوازدهم در
هر خانه که شکل سعد باشد حکم بسعادت آن خانه کنند و از داخل حکم نمایند بر
حصول مراد اگر مراد اتصال باشد و ثابت در توقف افتد و از منقلب حکم
حکم بر رد و ماضی اول تا دوازدهم و مستقبل دویم و دیگر از مثلثات حکم کنند چنانکه
بر احوال نفس و مال مثلا نهم شاهد دارند و باران فی قیاس و امهات را اصل در احکام
مثلا اگر از هشتم دلیل دانند بر حصول مال و غایب و باقی بر این قیاس و اما

طریقه اهل عرب اینست از نجوم حکم کنند چنانکه خانه اول حمل و ثانی ثور و سوم جوزا و
جدا در اشکال بکواکب در اصل نیز منسوب چنانکه متعارفست یعنی
منسوبند بآفتاب و در خانه اول دلیل باشند بروز یکشنبه منسوبند
بزهره و در خانه دوم باشند دلیلند بروز جمعه منسوبند بعطارد و در
خانه سوم دلیلند بروز چهارشنبه منسوبند بقمر در خانه چهارم باشند
دلیلند بروز دوشنبه منسوبند بزحل و در خانه پنجم دلیلند بروز
شنبه منسوبند بمشتری و در ششم دلیلند بروز پنجشنبه
منسوبند بمریخ در خانه هفتم دلیلند بروز سه شنبه منسوبست بآتش و
بدنب و در خانه هشتم دلیلند بشب شنبه طریق حکم آن چنانست که چون
مثلا در اول آید گویند که مشتری در حمل است و جهت دارد و نیکی است اگر
قبض الداخل در اول آید گویند آفتاب در شرف است چنانکه دلیل بحکم بود
حکم کنند و بعضی گویند که شکل اول بکدام کواکب منسوب است در تقویم بیند اگر
خوشحالست حکم کنند بر سعادت و بلفظ سعادت ختم کرده شد

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا
ارحم الراحمین

کتاب دقایق الحقایق

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس و ستایش بی‌قیاس قادری را که بمحض جود و لطائف کیفیات متضاد
عناصر هر مولودی را بتعادل مزاجی و تالیف امتزاجی مخصوص فرموده و دلال شخص
مبانی قابلیت را توفیق ادراک دقائق و استخراج حقایق اعطا نمود و صلوات زاکیات
و تحف تحیات عنبری را که عتبهٔ رسالتش ملاذ جماعت انبیا و اولیاست و طبق
هدایتش کافه برایا است صلعم **اما بعد** این رساله‌ایست در معرفت علم نجوم
و رمل موسوم بدقایق الحقایق که بالتماس صدیقی در اوان سنه ست و تسعمائه فقیر حقیر
خادم الفقرا اسد الله بهار الدوآر رحمه الله لا یحبه و برضا تالیف نمود مشتمل بر چهار باب
مستعینا بالله الملک الوهاب و ملتمس از اهل دانش آنست که چون این تالیف بنظر ایشان
کال پریشانی حال اهل زمان و تردد چنان بوده که اگر سهوی و خللی اطلاع یابند
معفو و در داشته باصلاح مقرون گردانند **باب اول** در بیان مسائل کلیه که در
و استنباط کیفیات احوال مراعات نسبت جزئیه این سعادت همچنان در احکام طوالع
اسوله نسبت شعاعات و وقوع کواکب و سهام بود در جملهای مناسبت در احکام زایچه
رمل ملحوظه طبایع و وقوع نقاط در مقامات لایقه حسب التجربه و اگر چه این اشکال را
بعضی بکواکب نسبت دهند با مراعات آن نسبت استخراج آنها احکام کنند لیکن

ما دامی که نظر کواکب طبایع بدهند حکم بر هیچ حالتی کاهی نتوانند کردن پس اگر ملاحظه
همین طبایع بدهند و لوازم اقتضاآت اهمال کرده شود کفایت در استخراج مطالب
و استنباط مقاصد بلکه اسهل و اولی باشد مثلا **نقطه ناری** دالست بر چیزی چند
چون احیا و حیوة و سرعت حرکت و شجاعت و جبرت و استعلا و تسلط و غلبه و حفاف
و حدت و اضارت و تنویر و انجلا و انضاج و بعد و حرکت و تفریق و تحللات و تخلیص مواد
و صعود بر شکل و صعوبت قبول اشکال و ترک آن و تصعید و صعود و لطافت و تلطیف
فی الجمله بر حدس و تخلیل و تحمیر و تصغیر و صفرت خانی و غوغا و آشوب و فریادهای
عنف و آوازهای بلند و هیبت و قهر و احراق و تخفیف و تسخین و اشتعال و
خروج و بیقراری و علو و مقام و تردد و عظم و تحریک بعنف و انفعال و تعب و
اضطراب و شتاب و زیرکی و امثال اینها **نقطه هوایی** دالست بر هوای چند
چون تحریک و با اضطرار کندن چیزها و جنبانیدن از جای کشادن و پریشان
کردن و حمل بر چیزها نمودن و عشق و رغبت منفرط و سهولت قبول اشکال و ترک
فتنه و تغیر احوال و تبدیل اشوار و تدابیر و استخلاص چیزها بمبالغه و تعظیم و تکبیر
و تزلزل در ثبات و افعال و مباحثه و دعاوی و مخالطت فی الجمله بر نطق و انطلاق
و قطبه حرکت آمد و شد و با اعتدال و لطافت و تفریح و طرب و لهو و لعب
و سهولت و میل و تلین و حیوة و امداد و احیا و استحصال چیزها و حدت

معتدل ونکبود ساختن وخفت معتدل ورفت نورانی وافزودن رطوبت ترتیب وفرمان
برداری وهراوجه وخردمندی وفراوجه وهراسله ومخاطبه واستعلام و
ایثار ومروت ومعاونت وامثال اینها **نقطه آبی** دالست بر ماهیت چند
چون ملایمت ومروت ومعاونت ونرمی ومهربانی وتربیت وربط واتحاد وعهد
وملایمت وسهولت قبول هیات وترک وتسکین حرارتها وتعلیل حدتها وامداد نشو
ونما جمیع متصرفات ووصل وغسل وتراوت ونضارت وخلط وتبییض وبیاض
وخضرت ودفع کدورتها وحرکتهای بوقار وخیر نفع کثیر وتلطف وسهولت وتوسطات
در امور وفی الجمله برفرمان برداری وتعلق وطفولیت وجریان ومیل بسافلین وبهشت
زارها وگیاه زارها وترتیب اشجارها وانتفاع والطف باسهها وباکی وفرح و
الوان مخلوط ودفع نفرتها ومرهم نهادن وآهستگی درنهادن وامداد در اماتت
باطفاء حرارت عسر زی واصلاح وتسلی دادن خاطر وکسالت وغلبه خواب
وتعمیق در امور وامثال اینها **نقطه خاکی** دالست برترابی چند امانت وموت
تکرزی وتحسس وثقل وعسر در امور ونافرمانی وجمود وخمول واندوی وبستگی وبجلی
امور ونزل وسواد وکدورت وتسوید وغلظت وصلابت وصعوبت قبول اشکال
وترک آن وثبات وطول مکث وتوقف وتعویق ودوستی وهبوط وقید وحبس وکم
بهای ونارواتی وبغض وملالت وفی الجمله برقرار وتمکین ووقار وسکون واحتمال و

ابقا واثبات رموز وبقا وعقد ومایه ورزدن بابعات وجنوب وعلم وتواضع
وبرد وباری وشحو خیت وامثال اینها وبالجمله هوا را حالتی چند هست میان آتش و
آب جهت اشتراک هریکی را دریک طبع وهمچو آب وخاک هم حالتی چند دارد مشترک
میان هوا وخاک همچو آتش جهت اشتراک مذکور پس هرگاه یکی ازین طبایع در
رمل غلبه کند دال بود در زیادتی حصول اثر از مدلولات آن طبع وچون خلاف
آن طبع با آن معارضه کند مدلول هر دو موقوف ماند یا به امر وسلطانی وال
گردد بمقتضای شواهد واگر دو دلیل با هم افتند که عامه القیانه داشته باشند چنانکه
به یک کیفیت موافق باشند اثر هر دو چنین موقوف ماند وازان مخرج غالب ظهور یابد زای
سعادت مند بمانکه اقران وازواج با مقارب در خیر مفید سعادت وصلاح
ملایمت با متباعد در خیر خلاف بخلاف این خصوصا انچه غایت قضا و
در دیا شده ولهذا اجتماع نقطه آتشی وهوایی وآبی وخاکی خواه در شکل بود خواه در
غیر شکل مشعر معانی اول بود چنانکه در تفریق واجتماع وجمع آتشی وخاکی وآبی
وآبی مشعر معانی ثابته بود چنانکه در عتبه وقبض الخارج لیکن اجتماع بادی و
خاکی را در شکل چنانچه در قبض الداخل بالذات ضعیف وبالاتر مفید یافته اند
با وجود غایت قضا ومیان عنصرین او چنانچه میان عنصرین قبض الخارج وسبب
آن بود که در جمع آب وآتش اطفا وانفعالست ودر باد وخاک تحریک وتسکین

ود راطفا وافنا دفع ورفع است وتحریک وتسکین ورغبت ومیل وحمیت و
تیزی در ضد سوت ومنع هلاکت بود ونیز در هوا وخاک محال بعقد یلی وبخارة
فی الجمله بود که در آب وآتش نبود بدانکه احیا واستیلا وتسلط وغیر آنکه خواص
غالبه ناریت است هرگاه که منفرد باشد صاحب آن در دلالت ملازم السعادت
تمام باشد وسعادت ذاتی لازم آید چنانچه در لحیان وچون این خواص مختلط
کرده بخواص ترابیت که امانت وتکدیر وغیر آنست یا بخواص مائیت که
سطفی ومهلکت صاحب در دلالت بدان معانی لازم السعادت قاصر بود و
نحوست بالعرض لازم آید چنانکه در عقله وقبض الخارج چون مختلط گردد
بخواص هوائیت که مناسب ومقارب ومتداولست به تخصیص در اخبار و
حرکت وغلبه بر ضد صاحب آن هم در دلالت بدان معانی لازم السعادت
تام بود وسعادت ذاتی بخشد چنانچه در نصره خارج وخواص غالبه ترابیت
منفرد بود صاحب آن در دلالت بدان معانی غالب النحوست تمام بود ونحوست
ذاتی بخشد چنانچه در انکیس وچون مختلط گردد بخواص هوائیت که مانع امانت
ونافرمانی وکدورت اوست یا بخواص مائیت که مقارب وملایم ومصالح
صورت یبس وتیرگی ونافرمانی اوست صاحب آن در آن دلالت بر آن معانی
اوقاتی صبور بود وسعادت عرضی اورا لازم آید چنانچه در قبض الداخل و

وتحریک وپریشانی کردن وخیرها کندن ودفینه وامثال آن که خواص عالیه
هوائیت هرگاه منفرد بود صاحب آن نیز بدین دلالت نسخ النحوست تمام
بود ونحوست عرضی لازم آید چنانچه در حمره چون مختلط گردد بخواص مائیت
که جابر بعضی حالاتست صاحبان آن در دلالت معنی قاصر شود وفی الجمله سعادت
بخشد چنانچه در اجتماع وحال سایر امتزاجش معلوم شد چنانچه حال
امتزاجات خواص مائیت واما سعادت صاحب خواص مائیت ذاتی بخشد
در حال انفراد امری واضح وروشنست وچون سه دلیل با یکدیگر اجتماع کنند اگر
در آن شکل خواص ترابیت مکسور بود یکشنبه سعادت عرضی بخشد که آن شکل
ثابت بود چنانکه در یکشنبه داخل وفرح واگر ناریت مکسور بود یکشنبه نحوست
عرضی آن شکل را ثابت بود چنانچه در یکشنبه خارج وتوالی خد والخا که هر چهار دلیل
با هم اجتماع کنند صاحب امتزاج توسط در سعادت ونحوست حاصل [illegible]
چنانچه در جماعت وطریق ای سعادتمند بدانکه شکل آتشی مطلق [illegible] بود
وهوای مطلق [illegible] وآبی مطلق [illegible] وخاکی مطلق [illegible] وباقی اشکال چون مختلط الطبایع
منسوب بودن انها بعنصر واحد جز بمراعات نتوان بود چنانچه شکلی که در او دو عنصر
بود که میان ایشان تمامیت وتضاد نبود اگر قوت حرارت بود ناری بود وچون
[illegible] واگر رطوبت بود هوایی بود وچون [illegible] اگر برودت را بود آبی بود وچون [illegible] واگر

یبوست را بود و چون جمعی از حکما در عناصر اربعه جز این طبایع نفرموده اند و
بدین ترتیب مسلم نداشته اند و بعضی دیگر مسلم داشته اند ایشان این طبایع را غالب
داشته اند و طبع دیگر را مغلوب و اگر غایت قضاء خلاف بود و هر کدام
نقطه را که قوت عرضی بود اطلاقی بود دید و منسوب شود چنانچه در قسم اول
خاکی را و در خارج ناری را و انجا که سه عنصر بود و هر عنصری که جهت غلبه بر چند
استمداد از مشترک کرده باشد آن شکل بدو منسوب بود چنانچه در ثابت
ناری و قایمه هوا و در نقی آبی و در فرح نیز هوایی و میگویند که رطوبت
نیز در اول استمداد کرده و برودت در ثانی و یبوست در ثالث و رابع
زیرا که رطوبت که هوا است بحقیقت در اول بعارض یعنی ضد فی
الغایت ندارد و مخفی نیست که برودت آبست در دوم و یبوست که خاکست
در سوم اما در چهارم اگرچه پیش را خاکست ضد فی الغایت آتش است
اما استمداد حرارت هوا از مشارب مخالطت و پیش ازین اکمال بعد است
همچنانکه در نقی و نیز در حرارت همچون برودت کیفیت فاعله است و
یبوست همچو رطوبت کیفیت منفعله و فعل فاعل اقوی از منفعله بود
اما در جماعت و طریق اگرچه بکافی طبایع هر چهار عنصر است و این دلایل
برین وجوه در انها اخر انشاید فاما الحی حالتی دیگر هست که نسبت

بباید دانست که در جماعت تضاعف مواد است بدین سبب نقلی و ثانی
چنانچه مناسبت ترابیت است در او بدید آمده بود پس بدو نسبت بود و
و چون هر عنصری از نار و باد و آب و خاک چهار عنصر چهار شکل داده باید ابت
را نیز جهت رعایت مساوات چهار شکل لابد بود پس طریق بدو منسوب و آثار
چیز بحسب مرتبه بدین وجوه مذکوره ظهور یابد ای سعاد تمثل بدانکه هر
شکلی که عنصر واحد دارد همان عنصر دارد و هر شکلی که دو نقطه دارد هر متضادین
بیک کیفیت غالب و بدیگر از آن ظاهر گردد و معتدل بود و انچه سه نقطه دارد
متعارض بس ساقط و طبع مشترک آید بعنصر بود و انچه چهار نقطه دارد خواه
مبسوط و خواه غیر مبسوط بتضاعف ممتزج الطبیعه بود و همچنانکه شکلی که عنصر
متضادین دارد لازم نیست که هر شکلی که آتشی بود گرم و خشک بود و هر شکلی که
هوایی بود گرم و تر بود و هر شکلی که آبی بود سرد و تر بود و هر شکلی که خاکی بود
سرد و خشک بود زیرا که این طبایع لازم آتش و هوا و آب و خاک بود نه لازم
آتشی و هوایی و آبی و خاکی که ممتزجات بدین طبایع نقطه از نسبت یافته اند
بلکه دیگر حالات دارند چنانچه تفصیل تقریر افتاد و بدانکه هر شکلی که ناری بود لا
شک مشرقی بود و هر شکلی که بادی بود غربی بود و هر شکلی که آبی بود شمالی بود
و هر شکلی که خاکی بود جنوبی بود و جمله بمناسبت طبع و هر شکلی که مشرقی بود سعدی بود

و هر شکلی که غربی بود حیوانی بود و هر شکلی که شمالی بود نباتی بود و هر شکلی که جنوبی
بود کانی بود و نسبت محفوظ است و نقطه محدد حیات قبض الداخل است
بعضی او را حیوانی عدد کرده‌اند و هر شکلی که نقاط فرد دارد فرد بود و هر شکلی
زوج دارد زوج و نیز هر شکلی که آتشی و هوائی نر بود و هر شکلی که آبی و خاکی
بود ماده بود و اما اشکال هوایی آنچه حرارت غالب بود و یا غیر مقهور بود
چون فرح و حمره نر بود و آنچه رطوبت او غالب بود و یا غیر مقهور بود ماده بود
چون … و … بواسطه ممازجه و ملایمه و نکاشته طبایعی که در جماعت است ازو
فهم کرده‌اند و همچنین بهمین طریق نیز و از … بواسطه جمع نقاط ماده و در ابلا در او
فاصله بحسب تجربه اونست از طریق ظاهر گردد و هر شکلی که اول او فرد بود و
و آخر او زوج بود خارج باشد جهت دلالت بقاعده و تحرک ناری بر خروج
و هر شکلی که اول او زوج و آخرش فرد بود داخل بود جهت تنازل او بهابط
ترابی بر دخول و آنچه اول و آخر او فرد بود منقلب بود جهت دلالت جمع و
و تعارض صعود و تحرک با نزول و سکون بر انقلاب احوال و تردد و الخفه
اول و آخر او زوج بود ثابت بود جهت دو متحرک در میان دو زوج
و هر حالتی که چهار شکل ثابت را بود و هر شکلی که ثابت و داخل بود ماده بود و
شبی بود و هر شکلی که خارج یا داخل یا منقلب بود نر بود و روزی بود

و غیر متوسط بود میان شب و روز چون صبح و هر شکلی که نقطه آتش با هوا دارد
جان دار بود و متحرک بود فی الجمله که آب بحرکت آزادی جهت وجود نقطه حیات
و هر شکلی که از این دو نقطه هیچ ندارد بیجان بود و لیکن آنچه نقطه آب دارد خواه تنها و خواه
نقطه خاک متحرک بود فی الجمله بحرکت که آب راست و اگر چه قسری بخارجی با
طبیعی بود و آنچه غیر از اینها بود ساکن بود و ای سعادتمند چون مسائل موضوع
ببوت هر گاه رملی کشیده بود جهت مطلوبی چنانچه دستور است اولا تصحیح
رمل باید کردن و میزان صحت رمل آنست که مرکز در میزان که خانه پانزدهم است
فرد نشیند فرد و زوج نقاط چهاردهم بعینه فرد و زوج ۴ بیت اولست که
که از ۱۱ امهات گویند بترتیب چنانچه بازاء هر نقطه تمام نقاط شکل در میزان نقطه
نقطه بود عدد کنیم و از ۱۲ که فرد و زوج چهار شکل بعد امهات که از ابنات گویند
هم بر این ترتیب مذکور و از پانزدهم موافق فرد و زوج تمامی اشکال سابقه
بود بترتیب چنانچه از عنصری او همان عنصر را از تمام اشکال سابقه عد کنند و نیز
چون نقاط فرد و زوج اول را با خامس و ثانی را با سادس و ثالث را
با سابع و رابع را با ثامن ضرب کنند و هر مضروبی نقطه مناسب او از میزان
عد کنند هم موافق باشد بعده باید دانست که مرتبه اول حیز نار است
و دوم حیز هوا و سیم حیز آب و چهارم حیز خاک بترتیب اخبار پنجم مرتبه

بار خیر همان عنصر بود باشد از دهم پس عنصر را ۴ خیر افتد و هر عنصری
که در خیر افتد قوی افتد و در خیر مقارب خوشحال و در خیر ضد و متباعد
ضعیف و انتحال نقاط بود خواه نقاط یازدهم را رانده باشیم و خواه
نقاط طبع غالب اشکال را ملاحظه نموده چه گاه بود که مثلاً آتش
منسوب بود و طبع عنصر هوا غالب بود و چون ثابته باشد عکس چون فرح
وفی الجمله در این اشکال نیز این وجوه ملحوظ شود و هیئت شکل که بعضی
امهات با دو نتیجه و سیزدهم که حاصل این جمله است جانب یمین رمل
بود و بنفس سائل تعلق دارد و در دلالت با فایده مقصود و عدم آن و
هفت عدد دیگر که بنات است با دو نتیجه و چهاردهم که حاصل این جمله است
جانب یسار رمل بود و بغایت منتظر و متعزز و ضد و غیر مطلقا متعلق
باشد همچنان و میزان جامع قوت و حکم مطلق شانزدهم عاقبت العاقبت و چون
این احوال دانسته شد این هنگام ملاحظه باید نمود که مطلوب مناسب کدام
طبع است ملاحظه انحال طبع باید کردن از وقوع در محل ضعف و قوت و
غیره و حکم مناسب آن نمودن یعنی با وجود دلیل قوی با قوت و خیر
و حصول بر نهج مراد با وجود ضعیف بر ضعیف و شر و حصول ناقص نفع
بر نهج مراد و یا عدمش و اگر مطلوب مفرد بود دلیل مفرد را طلب باید کردن

و اگر مرکب بود مرکب را و اگر جهت حالات خود بود جانب یمین را
ملاحظه باید کردن سعادت و قوت نقاط که مناسب عدد که چون در این جانب
ضعیف بود مطلقا امری حصول نیابد و از منافع مطلوبه و سعادات و اگر
از جهت غیر بود که ضد سائل باشد بر عکس آن ملاحظه باید کردن در یسار
و اگر از جهت غایب و بیگانه باشد یا ضد بود غیر اقربا و خویشان هم چو اول
در یسار ملحوظ کرده و اگر از اقربا و خویشان بود یا ملاحظه جانب یسار عموما
یا ملاحظه حال بیت مخصوص بدو نیز باید کردن بر وجهی که مطلوب بود و اگر آنچه جهت
نفس خود طلبد امری مثل ظفر بر خصم و مشارکت با غیر و امثال اینها در
اینجا قوت یمین و ضعف یسار هر دو را ملاحظه باید کردن و اگر در مشارکت
نفع شریک هم مطلوب بود اینجا تساوی دلیل جانبین باید کرد به هر حال از
از یمین سعادت و از یسار خارج باید نفس سائل رسید مثلاً از مدلولات
ناری اگر مدلول سعادت فزایی بود چون طول حیات و صحت مزاج و قوت
بر نسیه و امثال آن و این مطالب جمله مفرد بند و در اینجا ملاحظه نقاط ناری
قویه یساریه و غیر یساریه باید نمودن از جانب یمین و همچنین نقطه نقطه هوایی
سعد را جهت مشارکت در امر حبوه و قوت و از اشکال جان دار و الجهة
او قلیل باشد مثل ... و ... و فرح و حمره و طریق و اجتماع چه در این

اشکال سوی طریق نقطهٔ حیوة ناری و هوائی باشد از معارض که علت بود
نیست و در طریق خود مکانی و تعدیل طبایع است هم در اینجانب ملاحظه
باید کردن اگر این نقاط و اشکال در مقام بیاشد مطلوب بلا شبهه حاصل
شود و اگر مواقع لایقه نباشد و باد در اینجانب جز توسط حال این مطالع
بسیار توقع نباید داشتن و حکم بر حال نفس از این ثانی ثبوت یمین یعنی غیر
اول در یمین بواسطه آن بود که ضعف و قوت جمله یمین بیشتر و هم میشود
که نفس کثرتی سابلیت و براین قیاس در جانب دیگر تفصیل ضعف و قوت جمله
نقاط و اشکال در باب ثالث و رابع ذکر کرده شود و اگر این اشکال
در جانبین ثانی بهر حال ملاحظه علیل جان دار باید کردن و اقوی به اثر آن
بیغی است بعده بعقله بعده ثابته بعده قابلت بعده قبض الداخل بعده
قبض الخارج و حصول این اشکال در اینجانب در مواقع قوت حاکم متوسط
آن مطالب ستانده و در محال ضعف بحصول باقل دوحشت و اگر چنانکه نقاط
سایر با این دلایل معارضه کند حکم را معتبر دارند و اگر این اشکال در اینجانب
هیچ بنیانی نقاط مذکوره نیز نباشد و یا خود بغایت ضعف افتاده باشد توقع
اینمطالب نباید داشتن و اگر از این مطالب جهت غیر یا غایب یا خصم بود
این نقاط و اشکال مذکوره را در جانب یسار با آنچه از احوال مذکور شد ملاحظ

باید کردن
واگر مطلوب سعادت عرضی بود جهت خود مثل دفع خصم و غلبه بر ضد امثال
در اینجا ملاحظه نقاط غیر یساری باید کرد ناری و هوائی نحس و سایر سعد در
سعد در جانب یمین باید کردن و عدم آنها در جانب یسار و با خود و وقوف
در ضعف و قلت در یسار به تخصیص نقطه مائی و ترابی و کثرت و قوت در یمین
بتخصیص ناری و هوائی و لا امر منعکس گردد و اقوی جمله اشکال در این باب نقیت
در مراکز نار یمین بعد حمره در مراکز نار یا هوا بر عاشر و اگر مطلوب ارتکاب
امری شاق بود چون حرکت عنیف و ریاضات در اینجا نیز نوع مذکور
ملحوظ گردد و بر این قیاست حال منازعات و تجارات و مخاصمات و
دخل در امور و اشباه اینها و چون دلایل بر این نهج مذکور مقصود و توقع
حصول نباید کردن و باقی دلایل ناری هم بر این قیاس استخراج باید کردن و
اما از مدلولات هوائی و آبی نیز جهت اشتراک در بعضی حالات باید کردن
در جانب یمین و آن سبب اشکال بای نوع فرح و قایمه بود در مراکز نار
و هوا البعده یا ضد بعده طریق در غیر مراکز آب و وقوع این اشکال و نقاط
مناسبه این مطالب با یسار در عدمش در جانب یمین حاکم دانند و
ابتدا به وقوع امر بتبعیت غیری و نه به نهج مراد اگر مطلوب سعادت ارضی بود
چون مراسلات و مکاتبات و اهدای و اتحاف و توقع و تحف و ستدوم

ورسل وحمایت وعلوم ومباشرت وتصانیف وحکمیات وصنایع
وامثال اینها در اینجا ملاحظه نقاط ساریه وغیر ساریه ناری وهوایی
سعد وغیر سایر هوایی وآبی باید کردن در مراکز نار یمین ویسار مراکز هوا
وآب یمین وهوا جهاردهم والیق اشکال بدین احوال طلبان واجتماع
وجماعت ونصره خارج وفرح وبیاض وقایمه است هر یک در مقام
لایق واگر مطلوب از قسم مشارکت ومعاملت وامثال آن بود در اینجا باید
دیدن واگر مقصود نفع لازم بود ملاحظه نقاط سعد شاهد در یمین ما غیر سایر سعد
هوایی وآبی وداخل یا ثابت هم درین اینجانب باید کردن چون نقاط جماعت
واجتماع وقایمه ونصرت الداخل وبیاض وقبض الداخل ونقاط خارج
یا منقلب سعد در جانب یسار چون فرح وطریق ونصرت الخارج لیکن
از یمین در محل قوت ودر یسار در محل ضعف وعکس این احوال را که
مقوی حال غیر هم وضعف امور مذکوره شناسد واگر مقصود دفع متعدی
معتد او وعلی السوا التساوی جانبین طلبند وقوع داخل یا ثابت یکی
ازین دو نقطه مذکوره در میزان دلالت تمام دارد بر حصول این مقاصد
علی السوا با سهولت وخیر واگر مطلوب از قسم تزویج واختلاط وامثال آن
بود هم در اینجا ملاحظه همان ملاحظه باید کردن در نفع لازم مذکور شده

همچون ورا استخبار واستعلام احوال واگر مقصود استخلاص وتحصیل امور
بود به تعب یا پریشانی کردن جیزها وتعلقات ومحکمات وافادات
وامثال آن در اینجا ملاحظه نقاط سایره ضعیفه مناسبه در جانب یسار
وغیر یسار وغیره سایر الحس هوایی یا ثابت یا خارج یا منقلب آتشی ومنقلب
ناری خارج در جانب یمین باید کردن واقوال اشکال در اینجا باب حمره
وثابته بود در مراکز هوا ونقی وقبض الخارج در مراکز ناریا هوا وفرح مکرر
در مراکز آتش وهوا واحوال مدلولات هوایی هم بدین قیاس استخراج آن
بود واما مدلولات ترابی اگر مطلوب از قبیل قرار وصبر وسکون
احتمال انتقال وخمول وانزوای وثبات وطول وبقای اشیا و
عقود وترویجات وصعوه وقنوات وبنای عمارات وامثال اینها
بود در اینجا هم ملاحظه نقاط سایره مناسب قویه وغیر سایره سعد ثابت
یا داخل خاکی همچنین آبی نیز جهت اشتراک بعضی حالات باید کردن در
جانب یمین بتخصیص در مواقع قوت وچهارم در میزان نیز لیکن
کثرت اشکال مناسبه را در اینجانب والی شناسند وجهت مطالبت
لازمه مذکوره در جانب یسار جهت مطالب غیر مذکوره چنانچه جهت طلب
مسروق وگم شده وغایب وحمل وگریخته وامثال آن واگر مطلوب

ز مثل امانت و تکریز و مبوط و تسوید و تحمید و افکار و حل و تسعیر و حجاعه
و حبس و قید و امثال آن بود و در اینجا ملاحظه نقاط سایره ضعیفه باید
مناسبه غیر سایر نحس خاکی منقلب و آبی نحس خارج یا منقلب در جانب
یمین و نقط نحس داخل المیس بتخصیص در جانب یسار و خاک ممتزج
جماعت مطلقا و عدم نقاط نحس منقلب و خارج در یسار باید کردن
و لیکن از یمین در مواضع قوت باید و از یسار در مواضع ضعیف بتخصیص
ششم و باقی مدلولات ترائی هم بدین قیاس دشوار نباشد انشاء الله تعالی ای سعا
دتمند بدانکه پدر آتش خاکست چو وجود نار در صلب جبلت سنگ
محسوس است و مادر آتش بادست چو مشتعل هوا ابنار در اشتعال
ظاهر است بسبب یبس و برد و مادر خاک آبست چو تولد زمرد از آب
ظاهر است و پدر خاک یبس و حرارت نارست چو عقد بایعات از نار ظاهر است
پس هر گاه مطلوب حال پدر و مادر باشد باید دیدن تا در نقش کدام
نقطه است آنگاه حال نقطه که پدر و مادر آن نقطه است باید دیدن که در
رمل هر جای بچه نوعیت و از آن حکم کردن و در هر خانه که باشند و
حال جدا جدا و اولاد و غیر بر این قیاس تحقیق توان کرد ای سعادتمند
از وقوع غلبه اشکال سعد یا نحس در رمل حکم مطلق بر حصول مطالب و مقاصد

و صلاح امور یا عدم حصول و فساد دنیا باید کردن چو بسیار سعد ضعیف بود که
بتکرار ضعیف شود و بسیار نحس قوی بود که سعادت تمام بخشد که بتکرار بسیار
شکل سعد بود که ضعیف شود و نحوست لازم شود و بسیار نحس بود که بتکرار
قوی شود سعادت لازم شود و قوت اشکال نقاط مناسبه مدعا باید
کردن چنانچه اشارت بدین معانی سبقت ذکر یافته مفصل نیز خواهد
آمدن در ابواب یافته شود مع ذلک در جمیع مقاصد و مهمات ملاحظه
طالب و مطلوب اشکال باید کردن چنانچه در زایچه رمل هر گاه اشکال
طالب و مطلوب یکدیگر واقع گردند بتخصیص آنچه مناسب مدعا بود
حکم بر حصول امر باید کرد بسهولت و خوشی و تقابل منحصر در آن نیست
که شکل در هفتم و دیگری بود بلکه سیزدهم و چهاردهم نیز متقابلان رملی اند
شاید و حاصل از متقابلان حالات مدعا بود و اگر در مقابل یکدیگر نباشند
آن مدعا حاصل شود با توقف و عنف چون در عاشر و رابع یکدیگر
باشند با وجود نشود چون از همدیگر ساقط باشند و یا معدوم بود و یا شود
بوسیله معین موقوف و نه بر نهج مراد چون بر تثلیث و یا بر تسدیس با یکدیگر باشند
توضیح طالب و مطلوب آنست که آتش را مطلوب کلی او آتش بود
که از آن قوت یابد و مطلوب جزوی او هوا بود که باد آتش کهنه و همچنین قیاس

کن هوا را با او چو حرارت تو حقیقی است و رطوبت ماده حقیقی و مزاوجه
و تلفظ و تعشق هر دو با یکدیگر ظاهر است و آب را مطلوب کلی او آب کرا ازان
قوت یابد و مطلوب جزوی او خاک بود که با او عشرت کند و همچنین
خاک را با او یبوست بود مجازی و بالنسبه است برودت ماده المجازی
و بالنسبه میل و مزاوجه و خلط هر دو با یکدیگر ظاهر است پس آتش محب
مطلق لحیان طالب آتش مطلق تحت فرح بود جهت قوت تسلط و
تعظیم و قمر و سعد و احکام و طالب هوا تحت بر خسره و غالب
عنبه خارج جهت عشرت و راحت با من کام و غلت و امثال آن
و اینها نیز برین قیاس و آب تحت بیاض طالب مطلق خود غالب
قائمه بود جهت انکه با یکدیگر قوت حرکتهای نافع و راحت و رواج
امور و اصلاحها و خاک محب الکیس و غالب نقی بود جهت قوام
امور و ثبات و مهمات قرار عقود و عهود و امثال اینها و اینها نیز
یکدیگر برین قیاس اما طبایع طالب تعدیل طالب طباع معتدل
باشند چنانچه قبض الداخل طالب و برعکس قبض الخارج طالب
و برعکس و یبوست عقله طالب باد برودت نصرت الداخل برعکس
و رطوبت طالب حرارت و برعکس و جمله اینها طالب طبع

خود نیز باشند چنانچه مذکور شد و بدین جهت است که تکرار اشکال
دلیل حصول امور آید مناسب هر شکلی و چون حکم بر غالب طبع است
ازان جهت ملحوظ نیست و انچه جمعی گفته اند که آتش طالب آبست و باد
طالب خاکست و برعکس و غلط محض است چه هیچ چیز بسبب شکل طالب
خود نبود بلکه همه چیز از مطلق خود متنفر باشد بالضروره منشا این غلط
آنست که مطلوب هر بیتی همتم او باشد چنانچه در برج مقرر داشته اند
و نسبت میان فلکیات و عنصریات تمامست و در تعمیم اختیار و
یبوست زملی چنان اتفاق افتاده که چیز آتش در مقابل چیز آب
و باد در مقابل خاکست ازینجا گمان کرده اند که مگر آتش و باد و آب
و خاک طالب و مطلوب یکدیگراند و ازان معنی غافل مانده اند که در
فلک آتشی و بادی و آبی و خاکی چیز متقابلان واقع اند مع ذلک
بحسب تجربه یافته اند که مطلوب خاکی و برعکس و باد را مطلوب کلی
آب ندانسته ام با وجود مناسبت در یک طبع بجهت عنصر خارج
و خلط مراعات نسبت با مراتب فلکی بود و جمعی از اصحاب تجارب
که مطلوب هر شکلی آن بود که چون با او ترکیب کنند طریقی حاصل
کرد و و اینمعنی در احکام تخلف بسیار دیده و ما اقتصار کلی در بیان

آن دو شکل با جمله ایم جمعی بران گشته که بهر کوکبی هم چنین دو شکل نسبت
کنند که چهار عنصر مختلف داشته باشند و عقدتین را بمنزل کواکب
واحد داشته اند و مزاج روز و شب براین نهج تعین کرده اند و
اصح جمله در نسبت که همان است که در باب سوم آوردیم و چون
طالب معلوم شد اشکالی که ضد یکدیگر اند هم در اینجا مفهوم کرده
چنانچه و قائمه منحصر نماند که اشکال که بیک طبع غالب باشند
نسبت ایشان باشکال که بعنصری غالب آیند بصداقت و آشنائی
و نفاق و حسد و یگانی صورت بندد نه بضدیت و نام مطلوبیت
و محبوبیت هر یک را مناسب خود چنانچه بصداقت
و آشنائی و نفاق و آشنائی به بحقد و کدورت
و یگانی و بر این قیاس در باقی و آنچه طبایع و تعارض متکافی دارند
باجمله نسبت ایشان به یگانگی مساوی بود و مایل و آنچه نه در طبع غالب
بود و ضدیت و محبوبیت نباشد چون و نقی را با لحیان مثلا
در اینجا که نفاق بود و ظاهر است قس و باقی را بدین قیاس
کنند ای سعادتمند چون این معانی بوضوح پیوست مخفی نماند که اشکال
بعضی بمنزله شخصی اند که محبوب خود را یافته در بغل گرفته بلا معارض

و مانع چون محبوب بر هوائی را و ماده خاک را و از بهجت
حصول مقاصد منفعت و کلفت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که
طلب عظیم دارند و در طلب محبوب افسرده نشده اند بغایت عشق و شیدائی
و حمد چون از بهجت بر امداد او و اسعاد در تحصیل مقاصد دلالت
تمام دارند و بعضی بمنزله شخصی اند که طالبست ولیکن در طلب مطلوب
متوقف دلالت تمام دارد و در طلب محبوب افسرده شده و حدی (?)
ندارد و چون از بهجت به تحصیل مطلوب متوقف دلالت تمام دارد
و بعضی بمنزله شخصی اند که در طلب مضطر گشته و از نومیدی حیض (?) و
کسالت پیدا کرده و حرکاتشان بی نظام شده چون و
و از بهجت بد و وحشت و اضطرار در تحصیل مطالب و قصور عواقب
دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که مطلوب خود را یافته اند
اما باز در مباحثه و مجادله و منازعه اند که بمنزل اجرام مرام خود بر
فاهت نمیتوان کردن چون و از بهجت بر منازعت و تردد
خاطر و عسرت تحصیل مطلوب دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله تحصیر (?)
اند که محبوب خود را یافته اند و با ضد ترک منازعت کرده و در
طرب شریک شده چون و از بهجت بعشرت و لعب و مستی

در تحصیل مطلوب دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که محبوب
خود را یافته در خدمت و از بهجت با ضد در منازعه است و
محبوب جانب ضد او میدارد و او را دلیل ساخته چون نابته
و از بهجت بر تعضیر (?) در تحصیل مطلوب و تردد خاطر دلالت تمام دارد
و بعضی بمنزله شخصی اند که با ضد بعمدا در مباحثه بوسیله محبوب
خود صلح کرده و تسلی ضد نموده چون قائمه از بهجت بر زبونی و
توسل جستن در تحصیل مطلوب دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند
که طالب و مطلوب خود اند ولیکن معارضه خصم او را چنان مشغول
دارد که مجال طلب و فکر و فهم خود ندارد چون قبض الخارج و این
جهت بر جدل و سرگردانی دلالت تمام دارد بعضی بمنزله شخصی اند
که ضد خود را تسلی نموده و صلح نموده و بطلب محبوب مشغول است و در این باب
مجد چون قبض الداخل از این جهت بر سعی در تحصیل مطالبات و معاملات دلالت
تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که طالب محبوب خود است و با طالب خود
مصاحب شده و الفت نموده و هم از گشته چون از این جهت بر مصاحبت
و امطلاق (?) دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که طالبست و با
طالب در محل واقع شده و لیکن از غایت فکر بیکدیگر تدبیر دارند که

و از هم متنفر باشند چون عقله و از بهجت متقربه طبع و تعویق در تحصیل امور
دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که محبوب خود را یافته متنفر
با شخصی دیگر آشنا گرا و نیز محبوب خود را یافته مصاحب شده اند و در
رنگ بلا حجاب واقع شده اند و از این جهت بی وضعی و بیحکدام نمیتوانند (?)
که اجزای کام خود نمایند و متردد باشند چون طریق و از بهجت بر تردد
و حرکت بی نظام و حرفتی (?) دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخص اند که
که کدخدا باشند و با کدخدای دیگر در محلت واقع شده و هر یک را یکی مسکن
علیحده و ضبط معاش و نسق مهمات خود مشغولند چون جماعت و از این
جهت بمشغولی و کثرت و اشتغال و اجتماع و ضبط معاش و تحصیل امور
بمعاونت غیر و علیکی (?) دلالت تمام دارد والله اعلم

باب دوم

در بیان منسوبات و مدلولات اشکال و خواص و قلت و کثرت انها
در راه (?) ... فی الجمله لحیان او را چنانچه خوانند بسبب خصوصیت در دلالت
او بر لحیه و ضحک دالت والله اعلم از طبقات انسانی بر انبیا و صالحان
و صاحبان الهام و بر اهل سعادت و مشاهیر و اشراف و قضات و ائمه
و علما و صلحا و متقدمان و خلفا و غلظ و حفاظ و خطبا و پیش نمازان
و متولیان و واعظان و ازکیا و طالبان مقاصد عالی و منو ملان و از

وازحلیها بر مردم کوچک سر بزرگ ریش میگون موی فراخ سینه بلند بالای دراز
بینی خوش اندام کوتاه گردن سرخ و سفید وجیه جوان شهلا چشم خندان
سریع الکلام نیکو اطوار موزون حرکات تیز فهم خوش آواز خوش خوان
که بر سر و بازوی نشانی دارد و خالی دارد و گاه دلالت بر بصر مادرزاد
کند و از جوارح بر سر و مغز و رویها و گوش چپ و از اخلاق بر کرم و ایثار و
و غیرت و مروت و نیک اندیشی و خوش خوی و گشاده روی و مصلحی و جلال
دوستی و از افعال به پرستش قضایا و حمایات و خطابت و حفظ
کلام و وعظ و حکومت و مصالحت و طاعت و تقوی و امانت و نماز دوستی
و بجای آوردن مناسک حج و زیارت مزارات معتبره و از مناصب
بشیخ الاسلامی و احتساب و قضا و فتوی و تقوم ارباب عمایم و مهتری
حفاظ و صدارت حکام و از علوم بر فقه و تفسیر و حدیث و کلام و اصول
و سیادت مداین و از صنایع بر قنادی و جوهر شناسی و دیبا بافی و
عطرسازی و تاج و تاقیه بندی و دستار بندی و از اسامی مشهوره
خصوصا بر اشرف و اسعد و اکمل و افضل و اعلم و امام و همام و صدر
و تاج و معظم و مکرم و محتشم و انجح و رکن الدین الثقفات و فضیل و کمیل
و معروف و ضحاک و شریح و بهلول و فضل الله و کامل و رشید و فتوح

و شرف و عظام و عصام و قریش و شرف و مطهر و طیب و نعمان و فاضل
و حسین و میر قاسم و بهاء الدولة و بخشایش و نظام و فخر و صادق و
و صدیق و نعیم و عموما بر اسامی این شکل که در تقریب الداخل مذکور میشود و با
اسامی این شکل اکثر میر و سید و قاضی و دولت و دین بنوعی که گویا میر جزو اسم
او شده و القاب نیز مذکور میکرد و تعظیما چون قاسم کمال الدین و از اثواب
بر آنچه فاخر و پاکیزه و بستر اهل علم و صلاح پوشند چون پشمینهای پر قیمت
و خوش نما و از مواضع بر کوههای بلند سرسبز کم گیاه و با شهور دم
آوند کوه و عمارات بلند چون کوشکها و گنبدها و محلت های متبرک چون
مسجد و معابد بتخصیص حرم مکه و مدینه و مزار انبیا و محراب گاه و بر جایهای
معتبر چون دار العدل و محکمه قاضی و محکمه قضات و دار الصدارت و دار
الاحتساب و صدر مجلس اکابر و خرگاه پادشاه و از مساحتها بر مخروطی
ضخیم که طرف سر او باریک باشد و پایین او پهن یا گرد چون صنوبر و از
الوان بر سفیدی یا بزردی یا بگلگونی زند و از ملموسات بر نرمی و لطافت
و از طعوم بر معتدل الحلاوت چون نبات و قند و روایح بر آنچه خوش
معتدل بود چون بخورات معتدل عطر و امثال آن و از ماکولات
آنچه شیرین و خوشبوی بود و از حلواها و غیرها و از حلویات قندیات

و شکر و مربا و سیب و از اثمار بر نار و ریباس و خندان و انجیر لی دانه
و خشک و شکرک و سیب و خرما تر و تازه و خشک و از اشجار بر نخل
خرما و تاج خروس و درخت صندل سرخ و از عطریات بر گشته و از
احجار و قطعی غیر معمول و گوهر شب چراغ و یاقوت زرد فام اعلی و لعل
بزرگ و از احجار بیازی و از اجناس بر استخوان غرن حیوانات
که با قیمت بود چون ماهی و شاخ کرگدن و گاو بحری و کوهی و
نخجیرهای منقش و خضرع و بطارقه کوفته و عزیز بر مغز حیوانات و از آواز
بر خفت و از ازمنه بر ماضی و از ساعت هنگام طلاعت صبح و از اوقات
همین طلوع و از حیوانات بر غیر طایره بر اسبان برغنه و هموار الغیر
و شتران مست زرد موی سفیدی مایل و بدگون و از طیور بر طاوس
و تذرو و خروس و هما و از جهات سته بر فوق و بر سماعها آواز
خوانندگی خوب خصوصا قرآن خواندن و از امراض بر مرضهای دماغ
موجع چون صداع شقیقه درد گوش و درد دندان و بر اورام سر و روی
و بینی و بر کلی و اصلعی و از ادویه بر تریاقات مفرد و معتدل و
مفرح چون فادزهر حیوانی و جوارد و از جوانب شرق و از فصول
بر آخر ربیع و از شهور بر محرم و رمضان و از بروج بر حمل و از

کواکب بر مشتری و از ادویه شعر و زینت و از اقالیم بر اول روم
و از ممالک بر خراسان زمین و از بلاد معتبره مصر و بغداد و شیراز
و نیشابور و مکه مبارکه و یمن و مشهد و طوس و کازران و فیروزاباد
و خوارزم و نجف و مرو و مشهد و حله و از خصوصیات اوضاع و
اشیا بر شخصی که بر منبر باشد و مسند وضع در حکومت ما در سی صوف
امامت میکند و بر تاج و تاقیه و خود و دستار و از ماکول بر کشمش و
پسته و مویز و گندم پاک کرده و غیره شمعدان نفیس و بر قبای نفیس
که بر عمارات و صندوقها درخشد و بر جواهر که تاج و طاقیه و سربند
و کلاه قند و اطاقه و کتب آسمانی و صنادیق درخشنده و نوشته و
چون در رمل بکار شود دال بود بر سرعت قضا حاجات و حصول مناصب
سهولت و بر فرح خاطر و شفا مرض و خلاص محبوس و سهولت حمل
و قوت طبقات وی و اگر یکبار تکرار کنند دال بود بر حرکات حرارتی
و حدت طبع و بر غضب و بر مصالح بر بلا بر منع و بدی بعنف و
بر ظهور و شریک بغضب و عمل و حرقه و توقف در حصول مطلوب
و امید و چون غلبه کنند دال بود بر غلبه بحث و بر مصالح و بر لاد
احتساب و دعاوی شرعیه و گواهیهای دروغ و اندیشه های
دور از غیر صواب [illegible] ت عنف و طلب چیزها از دست رفته

ضایع شده وکارهای دور ودور از افشای واسرار وانشای
اراجیف وضعف طبقات ودوستان از آن طایفه وتعویق در حصول
طالب وبر تردد خاطر وحرارت وقوت مزاجها وگرمی هوا واستیلا
غضب وتهور وتندی وبسیاری انتقام ودر وقوع اشراف
در خرج اوقات اثواب ولبس وچیزهای فاخر وبالجمله شکل گردد در
هر مقام که قرار ضعف وقوت باید دال گردد بر احوال مدلولات
آن شکل وانتقام وآن فضول حصول وخروج وثبوت ودفع ودخ
خیرها بر امثال اینها ودر جمله چنین باید دانست وحکم بر این وتیره
کردن والله اعلم فصل الداخل دالست والله اعلم از طبقات انسانی
بر اغنیا واعتبار واحترام واز خواجگان وبازرگانان ودلالان
وصرافان وانبارداران وبراران وخارنان وقابضان مال
وجواهر واجی رفروشان ومحتشمان وحافظان معادن وحافظان
کانها وبر اعیان ورعایا وحاکمان ملاد وضبع معامله ودولت حساب
دان وامرا وتاجیک وسرداران تهاد رغیر ترک واز حلیها بر
مردم بسیار گوشت میانه بالای مایل بکوتاهی گندم گون گشاده پیشانی
پیوسته ابروی که غلیظ بود سیاه چشم فراخ سینه بزرگ سر
پهن گوش میانه دوش نیکو نهاد کوچک نهاد باریک گردن کوچک

دارن

دست وپای فربه شکم عاقل حساب دان حاضر جواب سخن پردازی
بر کتف راست نشانی دارد واز اخلاق بر حیا وخوش خوانی وخوش خویی
وخویشتن داری وحلال جویی ووفا داری وصلهٔ رحم والفت ومال دوستی
ودرست عهدی وایمنی ومواضعات وحسن وشرکت واز افعال بر تجارت
وجمع مال کردن وبهم رسانیدن معاملات ومیانجی کردن مهمات وعهد
وپیمان نمودن وپرسش وطلب دوستان ومقرری وجراری وباب جستن
وشناختن قماش وجوهر وحیوان وتدبیر معاش وآنچه مناسب صنایع
وی بود وبر بزازی وجلاسی وکیالی ومطهره گری ومتقی گری وآنچه از طبقات
وی فهم شود واز مناصب بر کاروان سالاری واختیار بازار ودیگر [illegible]
وضبط عمل اموال دیوان ومعماری وسرداری جوبانان ودار وعملی معادن
ودرخزانداری کانها ومهتری وپیشوایی اصناف طبقات مذکوره واز
اسامی مذکوره خصوصا بر اسکندر وپادشاه وعبدل وعین [illegible]
جوان وعلیشاه وشاه شمس وشاهم وبکم وسلطانم ومهدی وترخان وخاتونی
وخواجه ومیرجان وامیر وشاهرخ وجهان شاه ومبارک شاه وجمشید
ومغیث وغیاث وظهیر وجسر ودلبر وجمهور وشهریار واسفندیار وداوود
شاه ومنوچهر وقباد وامثال اینها بر اسامی که در فصل الخارج مذکور شود وتکین

بر اسما این شکل لفظ شاه ومیر ومیرک وکیا هرو خواجه والتی بیگ کرده
واز البسه بر آنچه فاخر وشروع بود واکثر بزرگان آن را پوشند چون
قطنیها ملون قصب وآنچه از پشم وابریشم بهم بافند واز مواضع بر خزانه
پادشاه ومقام اصناف مذکوره وبر سر بازارهای معمور ومحل عبادتگاه
ومعدن زر وسیم وکاروانسراهای معتبر وبرده وانبارهای غله ومحصولات
ومحلی که گوسفند فروشند ومجمع تجار ومحلی خانه که بر بالای آن خانه دیگری
باشد وخانهای دوطبقه واز الوان بر سپید نقره وبر پیسگری ودرزی گاری
واز مصیبتها بر کردنا هموار پهن وقوی چون کرده گماج وکماجدان واز طعوم
بر شیرینی واز ماکولات زمردک وشفوف واردستیخان وپنیر چرب وگوشت کلنگ
وکبوتر ومرغ خانگی وگوسفند کوهی وبر قلیه بادنجان وقلیه سیب وقلیه به وامثال
آن واز حلویات بر مربا به وانوج وزردک ومغزهای برور دواز اشجار بر شاه
بلوط وشمشاد وونار وبید وامرود وریحان وشاطره وتوت واز اثمار بر آنچه از این
اشجار حاصل شود وشیرین ورسیده بود وبر خرما خشک وقصب وخارک واز
عطریات بر صندل سفید وعنبر که میمالند بر تن وجامه وبوی اینها واز ادوات
بر معتدل نقل واز رسا نها بر پای اینبان واز آجار ودو آجی بر طلای معمول
نقره وبر مقناطیس وپشم سفید وحجر الیهود وفاز هر معدنی وطین ارمنی

داخل

ومختوم ومیش انه جولات عبار کرد وچیزهای مضروب طلا کش وغیر مفلوس است
واز جهات سمت بر یمین واز حیوانات غیر طایره بر گورخر وسگ معلم وبر یوز وگربه
خانگی وبر موش کوه واز طیور بر کلنگ وموسیجه وکبک دری ومرغ خانگی واز نغمه بر
مستقبل واز اوقات هنگام گرمی معاملات وغلبه بازار در صباح واز
امراض بر شیح وکلا رود درد کتف وسعفه دماغ وخیالات واز ادویه بر گلقند
وگل انگبین وگل شکر وفواکه خشک شیرین وفوایض حلو غیر صریف واز فصول بر اواسط
ربیع واز شهور بر رمضان واز بروج بر ثور واز کواکب بر شمس وبر حضیض واز
اقالیم بر اواخر چهارم واز ممالک بر قوه وکرجستان ونهاوند وکشمیر والموت
وبدخشان واز بلاد معتبره خصوصا بر سلطانیه وقم وکابل وطبس وساوه و
سمنان وبلخ وحلب وقزوین وهمدان واز خصوصیات اوضاع بر شخصی که خفی گری
ندانی کند یا بابای اینان نوازد یا خم یا سبوی خالی بر دوش دارد یا شخصی
که با پدر ومادر سخن دارد وعم وخترزاده خود نحو زود بر سر باوماکیاتی که بالای
بیضه خورد است وبر عرابه بربار وچرخ غله کوبی وبر انبار غله وقبض الداخل اینان
گویند که دارد ولفظ مکر یا در میان دو زوج گرفته ودخول او خود معلوم است
وبعضی گفته اند که بدان جهت خوانند که گیرنده مال است وآورنده مال وچون
در رمل بکرر شود وغلبه کنند دالست بر حصول طالب بتخصیص آنچه در طلب آن شغل

کرفته و رنج برده باشد و بریافت کم شده و دزد دیده و کریخته و برزیاده
شدن مال و منال و بر بسیاری عقود و عهود و بر قبض خاطر و بر تنکی و رنج و ترکه
و بکار داشتن و مرایض و بر بطلان عزم و صبر و سکون و رواج معدنیات
و لیکن محبوس را باز دارد و حامله را بیم بود و مریض را بدوری کشد و غایب را
دیر آورد و اگر کم آید جهت این امور بهتر بود بدان امور ضرورت مقدم در
رسانند **قبض الخارج** دالیست و الله اعلم از طبقات انسانی بر کریخته کران
و دزدان صحرا مطلق قطاع و غیره و ظالمان و حرام خواران و بد اصلان عشاقان
و مکاران و اهل خیانت و خاینان و معزولان و اخراج یافتها و معلق
و بی دینان و خویشان که خصم باشند و ملایان ترک و ملاشکلان کم دانش و از
حلیها بر مردم کوچک سر بزرگ ریش سرخ کوتاه رنگ جعد موی میان باریک
کرد چشم ابلق زوی کربه منظر کوتاه پاچه غیر مناسبت الاعضا بد آواز کم کوشت میانه
بالای به بلندی مایل که بر کتف چپ یا برابروی یا بر چشم نشانی و قصوری دارد
و از اعضا بر کتف چپ و از اخلاق بد کریری و وقاحت و نامهربانی و بی رحمی
و قطع رحم و ظلم و جور و حسد و فجور و از افعال بر فسق و غضب و اموال بهیبت
و غارت و زدن و کرفتن و کید و عذر و اطلاق و مطالبت و تهمت و دروغ
و جنگ و خصومت و قصد بغیر حق و عربده کردن و کریختن بجنس بانیات و حرامات

آبی شور و بر کدار ردن بخار کسوف و از مناسب مهتری آتشکاران و شکارکران
و پارسی چیان و سکبانان و تخم فروشان و شوابی و باغان و حجامان و بیکاران
و سلاخان و عالمی غیر ملت و تقاجی کری و از علوم و صنایع بر بیطرشد و دعا و بی
وشی و کداز کری و سلاح شوری و تراب کری و سر تراشی و دباغی و حجامان
و بیطاران و صابون پزی و از اسامی مشهور بر اغا و میر اغا و بابا اغا و اغا بیک
و اغا میر و جان اغا و بر الجه اغا جزو ترکیب اما باشد نسبت و تعظیم خواه اسم مذکر بود
و خواه مونث و البته بر آنکه کم قیمت بود چنانکه کوتهای کهنه و از مواضع
بر شستکاه بازار و آتشکاران مذکور و کرد آب کندیده و مقام قطاع الطریق و اصحاب
مذکور و خرابها و مقامها ناخوش و خار بار و ناپاک بوده و درهای کوه و سنک
ستانها و شکستها مخوف و شوره زار و برجاهای بی وضع و آبهای
کرم معادن و از الوان بر زرد و تیره چرکن و سرخ و کبود خام و کرد دوار ناهموار
تاریک سر تیز چون خار و از طعوم بر تلخی و تیزی و از روایح بر بوی چراغ مرده
در حمام و تون نیم سوخته و بتول جریه و آجام و از ماکولات بر انچه کریه و ناخوش
آینده بطبع از بقول اطعمه پخته خام و از اشجار بر آنچه خارناک یا بار آن
تیز و تلخ بود چون مغیلان و درخت کنار و کون و طاق خار اشتر و شور
و خشک و اشنان و امثال اینها و از اثمار بر انچه ازین اشجار حاصل شود

و بر او نک انکور و برا و آرزن بر جنت و از ملعه سات بر سختی و درشتی و از
سازها بر قیو ر جنک خطایی که از آهن سازند و نواخت بدست و دهن کنند
و از سماعها بر آواز تیرچی و از اجپادو احجار بر جنت الحدید و خرمهره و سنک
آهن و سنک شیشه و سنک سنباده و از اجناس بر ترابها و خرها مطلق
تجارات و مهرهای کبود کم قیمت و ظروف شکسته و فرشی که از فولاد سازند
و از حیوانات غیر طایره بر پلنک و عقرب و سک دیوانه و سایر سباع و حیوانات
دیوانه و از طیور بر کلاغ پیسه و غلیواج و چراغ پشت و از امراض بر جراحتها
و ریشهای عفن و جوششها و تبرهای عفونی مهلک و جرب و آبله و حصبه و از ادویه
بر زنجار و حب الرشاد و معجونهای تلخ و تیز و حریفات چون بوزه ساخته و آب
اهک و زبل کبوتر و امثال آن و از جهات بر یسار و از جهت بر ماضی و از
اوقات بر هنکام کشادن و بر در زدن و بیرون رفتن از حمام و از فصول
بر اول پاییز از کواکب شمس منکشف بعقده دنب و از بروج بر قوس و از شهور
بر صفر و از اقالیم بر غیر معمول از چهارم و از بلاد معتبره خصوصا انچه خراب
در کرم مهزات که سابقا اعتباری داشته چون دی و زنجان و سرخان
و شهر لوط و مداین و مصر کهنه و اشباه آن و از خضروات اوضاع
اشیا بر شخصی که آب حمام و غیره کرم میکند و یا تنک و سنک غوقان می ازار

و یا آتشبازی و از کمان بخش تیری می انداز د و یا از کمان رعد و یا شخصی که
که با جده خود نزاعی دارد و یا غم نبیر خود مجبور دو بر بعراض و سطو بر کمان
رعد و یا شخصی که چراغش روشن بود در حمام و قرقان طرب اندازی و بر قالب
ریخته کری و ظروف با شراب چون سبو و کدو و شیشه و خم و امثال آن
و لجهت رفته را امید یافت بود و حرکت بیرون دهنده است و چون در
رمل اندک آید نکاح را فایده دهد و صلح افکند و فروختن چیزها میشود
و حرکت و علاج نفع باشد و اکر یکبار تکرار کند دال بود بر ضعف مدلولات
وی و ابتدای رفتن و وحشت خاطر اکابر و تعویق مطالب و ملیمات و بیم مضرت
از دردندان و بد فعلان و اگر غلبه کند دلالت کند بر کرفتن شهر و حصار و
غارت و جنگ و آشوب و خسارت بر پریشانی خویشان و اقربا و حرکت
آمد شدن بسیاهان و ملاشکلان و بدفعلان و ظالمان و دزدان بودن
غزل و کم شدن چیزها و سکدستی و جدایی و کب دی امتعه و ظهور اراجیف
و غدر و دروغ و تقلبات و تصرفات و مطالبات و بدی حال منسوبات
وی و زبونی طلب اینها و اسفار مطلقا و لیکن جهت مریض و حامله و
محبوس نیک بود و دزدیده و کم شده و کریخته بدست نیاید و غایب دیر
تر آید و جوار تها در آبها و مواید پدیدآرد و شفق و رعد و برق غلیظ پدید آید

و علامات سماوی اما جماعت دالست و اسم اعلم از طبقات انسانی
بر اعاظم و وزرا و اهل قلم و نقاشان و سنجان و مهندسان و اصحاب سیمیا
و کیمیا و ناظران دیوان و محاسبان و زرگران و هنرمندان و برادرین و
دانایان هر علمی و معرکه گیران بزرگ و از علیها بر مردمان حیا نه بالا گندم
گون یا اسمر سنگ محاسن کشیده و سیاه چشم کشاده پیشانی گرد روی بزرگ
سینه پیوسته دندان کشاده دهان عظیم البطن پهن پشت فصیح زبان شیرین
سخن خوش محاوره که بر پشت و پهلوی او نشان باشد و حسن و ایقاع او نیز
بود و عقل او کامل بود و از اعضا بر پشت و اعصاب و رباط و از اخلاق ذکا
بر فطنت و حسن و عقل و تحفظ و حدس والمنت و وقار و تحمل و از علوم بر
فنون اربعه ریاضی و بر فلسفه و طبیعیات و آنچه مذکور خواهد شد در صنایع از
حکمیات و غیره و از افعال بر بستن رصد و ترتیب اصطرلاب و ربع و ساعات
و قبله نما و دید و بیوت و بساطین و اشجار و بستن سجلات و کفایات و قبالات
و احکام حکام و مهر نمودن کتب و رخوت و کشیدن طغرا و ترتیب و تهیه
اسباب کتابت و نقاشی و از تعمیرات و صنایع و حروف بر نقاشی و کتب
و خرده فروشی و طراحی و لاجوردکشی و کیمیاگری و شعبده بازی و طبابت
شهره چون سازی و بر حصیر و بوریابافی و سبدبافی از هر نوع و بر سیر بافی

جزه گری و خیاطی و صباغی و علاقه بندی و از مناصب بر وزارت و نظارت
و مهرداری منشیان و استادی حکام و طبیبی سلاطین و مدرسی طلبه و تعلیم و آداب و
علمیات حاکم زاده‌ها و از اسامی مشهوره خصوصا بر آصف و ادریس و هرمز
و حکیم و کی و کیا و ابوالقاسم و هر اسم که القاب و ال جزو ترکیب او باشد
و اکر ان اسم دیگر بود بر شیخ و قاسم و خواجه و مولانا و لقمان و سلیمان و جابر
و مستوفی و ماهر و افلاطون و جالینوس و بقراط و سقراط و لقمان و ارسطو
بر آنچه حکما ما تقدم مشهور و معروف‌اند در حکمت و عموما آنچه در اجتماع مذکور میشود و لیکن
ترکیب و تعظیم این اسم بیشتر بود چون حکیم مسیح الدین بقراط و خواجه کلیم الدین
و مولانا علیم الدین و امثال آن و از البسه آنچه مرکب و منقش بود و از ابریشمینها چون
قطنیها و قیمتی بود و نفایس و قصبها و از مواضع بر محل رصد و وقت و ساعت و
مدرسهای عالی و دیوان پادشاه و منازل قوافل و محافل عروس و عزا
و ضیافت و مجلس وعظ و درس و معرکهای بازیگران و جامعهای بزرگ و عمارات
رفیع خوش منظر و بساطین بر نخل و میوه و رودخانهای بزرگ بهیت که
محل بهار و سیل می آید و صحراهای خرم و رفیع و وسیع و بر کشت زارهای رسیده
و چهارسوی بازار و خرمنهای غله ناکوفته و جنگلهایی که ماوای حکما و دانایان
و میمون و بوزینه بود و مقام اصناف مذکوره و باشد بت پرستان مسند

و غیره و معدن لاجورد و توتیا و دهنه و زیبق و مومیایی و از نباتات بر کمن
برگوی حسنی با سطح چون تعلیم و اسطرلاب و از الوان بر آمیخته چون ابلق و از
طعوم و روایح آنچه مخلوط و خوش آینده بود و قوت دهنده چون طعم و بوی گل و
گاه گل و از عطریات بر غالیه و از ماکولات بر آنچه لذیذ بود و بر غذا چون نان جو
و هریسه و اطعمه آنچه اجزای او بسیار بود چون قلیه برنج و قلیه بر صبع برنج
و آش عاشوره و از حلویات بر کاچی و حلوا و تهای چرب و از اثمار بر هندوانه
و از اشجار بر سنبل و جو و گندم و ارزن و درختان عالی که مردم در سایه آن
جمع شوند چون چنار و نارون و امثال آن و بر درختان بی ثمر و جنگلهایی
خزان کرده چون باشد و از سازها بر دف و ترانه و از آوازها بر تسل و از
ملموسات بر سختی و سودکی و از احجار و احجار بر زیبق معصود کشته تا ثابت
و هفت جوش و دهنه و لاجورد و روح توتیا و از اجناس بر صمغ و مصطکی
و خیمهای بلون پر نقوش و خطوط و بر غله‌گاه و تخته بندها و اسباب حقه بازی
و آلات رصدی و از حیوانات غیر طایری بر فیل و شتران و دراز جوی و میمون
و بوزینه و از طیور کبک آموخته و طوطی و شترمرغ و غراب آموخته و هر
مرغ که او را حرکات آموخته باشند و از امراض بر لکنت و رعشه بوی
و افلیج تمام و درد ظهر و کمرگاه و استسقا لحمی و ورم و فربهی زیاده و از

ادویه بر مومیایی و بر معاجین مقوی و معتدل و مرهمها و از جهات مشرق و جنوب
بر بعد و از اوقات بر محل غلبه دیوان و کشیدن شیلان و از بروج بر سنبله و از
کواکب بر عطارد و از فصول بر خریف و از هفته بر جاحل و از شهور ذی قعده
و از اقالیم بر جنوبی ششم و از مملکت بر یونان و بعضی از هند و بلاد و غیره
خصوصا شهرهای فرنگ و بابل و اندلس و اقصی و مدینه حکما و از خصوصیات
اوضاع و اشیا که دام جهت صیدی نهند و یا رصد کواکب میکنند و با جمعی
شطرنج بازی و معرکه میگیرد و یا جهت مهمی ازدحام کرده اند و بر تعجب
رخوت و امتعه و بر خرمن غله کوفته و محصولات و بر قوتهای حلاوت و
اشربه و برزره و درهای بزرگ باشته کرده باشند و فرشهای بزرگ منقش
مکلف و بر بساط شطرنج و بر ضیاع و املاک مطلق از اجماعت برای آن خوانند
که جمعیت نقاط در وی بیشتر از انکالست و بدین سبب دلالت بر جمعیت کال میکند
و چون در رمل اندک آید و تکرار اندک کند سریع بود و در قضایای متقاضد دال
بر هکی عقود و عهود و مواصلات و معالجات و تحصیل علوم و بنای حال مرض
و محبوسان و بر حصول از دست رفته و بر فوت فراغت حکما و وقوع مشارکت
با نفع و سکی طلب بنوع مناسب و بر قدوم غایب و وصول نامه و احکام بزرگان
و اگر غلبه کند دال بود بر تعویق کثیر در حصول و بعد و بر سلامتی از دست رفته و غایب

دیری و وصول و بدی حال محبوسان و مرض و ظهور غلبه کارها و ازدحام
خلق در امور چون شطرنج و دعوت و قضا و بیعت و امثال اینها و انچه شرکا
گواهی دهند و پریشانی جهت شغل و مهمات و برد برا داشتن قرض و قطع
عزیمت سفر و بر تنگی سکون و حصول و بر بستگی راه و زبونی ارسال و رسل و مکاتبات
و طلب مناسب و بستگی راه و زبونی طلب مناسب و بیوع و مشارکت و عقود و عهود و
غلبه بحث با علما در تحصیل علوم و کتب و بیع و شری و زیادتی اهل دیوان و عوانی
و بر قبض خاطر و بستگی مهمات ابوین و اجداد و این شکل جهت جنگ و خصومت
بد بود اما **فرح** او را کوسج بجهت آن گویند که دلالت غلبه او بدین صفت
دال بود و انچه اعلم از طبقات انسانی بر اهاعزه و اهل طرب و مغنیان و مسخرگان
و شیشه گران و سلاح داران و امردان و لوندان و محبوبان نرماده و دیگر
و فرزندان عشرت دوست و جوانان متلف قمارباز تند خوی مزاج بازیگران
رقاص و کاولیان و لعبت بازان و مسخرها و عوام و اعراب و فرزندان معشوقان
و از حلیها و بر مردم بی ریش کم ریش سرخ و سفید بلند بالا میگون موی سینه
گشاده باریک میان بزرگ سرین دراز دست باریک انگشت کوتاه ساق
پاکیزه روی گرد که بر روی خالها دارد کوچک سر منش چشم یا شهلا چشم هموار
پیشانی باریک بینی تنگ دهان خندان روی و وجیه نوجوان که حسن تمام دا

قوی باشد و از اعضا بر دست راست یا بر دو ریش نشانی دارد و از اخلاق بر غضب
و تند خویی و اضطراب و اباحت و دشنام گیری و بهتان سازی و بیوفایی و بی شرمی
و دلجویی و مبدری یعنی اسراف کننده مال و بی وفاری و فاسقی و وقوع در مباشرت
ذکور و اناث و از افعال بر عشقبازی و طرب و خوشی و مستی و لهو و لعب و رقص و خواندن
کردن و ساز نواختن و مردم بیازردن و عوق و عربا داشتن و خیر مردم بزور ستدن
و دوام خوردن و بیقراری بسیار و خندیدن بسیار بقهقهه و قیادت کردن در زینت خود
و آرایش تن و لباس و روی و دست مبالغه نمودن و قمار باختن و سحرکی و بذله
گوی و ظرافت و محبوبی و انچه بدان قریب میکرده و از علوم بر نحو و لغت و نرد و شطرنج و
موسیقی آموختن بتنبور و شناختن اسب و زینت ساختن و علم نقد و نگاه
داشت اسلحه و تزیین آن و انچه مناسب صنایع وی بود و از صنایع بر حرفه
شمشیرگری و شیشه گری و کاردگری و مطربی و ساز تراشی و جام ریزی
و نخل بندی و حلواگری و آیینه سازی و شماعی و خماری و صقالی و زه گیر تراشی
و ریسمان بازی و طاس بازی و لعبت بازی و از مناسب مجرمی حکام قاپچی
و یا علیقچی و یا یایاقچی و مهتری مغنیان و پیشوایی اصناف مذکوره
و سلاحداری و قراشی و شیره چی و از اسامی مشهوره خصوصا بر میرک و مسعود
و مقصود و مراد و عاشق و فرح و شاه و فرج الله و شادی و سرور و خرم

و محسن و فرح و سعد الله و سعید و عزیز و سعادت یار و یوسف و مشرف و بشر
و یمین الدوله و عضد و شهاب و مونس و داود و بیرام و حسن و اویس و
دعموما بر انچه در عبده داخل مذکور میشود و لیکن باسما این شکل لفظ جان و دیگر مهر یک
اغا و میرک و میرزای مذکور بسیار تعصر کنند و از البسه بر ابریشمیها ملون منقش
قیمتی چون قطنیها و کتانها و الچه‌ها و والا و اطلس و جامها کشیده و از مواضع
بر قمارخانه و شرابخانه و بوزه خانه و جای ستوران قیمتی و بازار اسب و دکان
ساز تراشی و لعبت بازی و شیشه گری و جام ریزی و نخل بندی و حلواگری و
وصقالی و شماعی و اهل لهو و جای خواب حجابت و تخت و عروسان و مجالس
طرب و عشرت و لهو و بر درجه بلند و روشن و کوه‌های خرم و رکیاه خوش هوا پر درخت
و ریاحین بسیار و از مشتهاتها بر ریاحین بسیار و طولانی نهین که طرفین سرا و
باریک بود چون نیح و از الوانها بر سرخ گل رنگ و آتش نورانی و از ماکولات
بر انچه شیرین و لذیذ بود و عسل و چنگال و خرمای و عسل و قیماق و امثال اینها
و از طعامها بر غایت شیرین و از عطریات بر عود و عسل و قیماق و سنبل و از
بر دسپم یعنی چرب رواح بر بوی اشتها و طعامها و اشباه اینها و از اشجار
بر حنا و وسمه و خطامی و خطمی و غیره و بر درختان بر گل و شکوفه و سرو
و صنوبر و از اثمار بر میوه‌های شیرین سرخ و و دنی و دو ازده شماره و لیمو

مرکب و غوزه و خرما و از او آزین بر حنت معتدل و از ملموسات بر لطافت و
گرمی و از سازها بر طنبور و روح افزا و رباب و کمانچه و از آجاد و احجار بر
مس معمول و اسپکوک و بر یاقوت زیره احمر و لعل زیره رمانی و از اجناس رنگارنگ بر
دست و بر طلا و زیور چون گوشوار و انگشترها تکلف چون و چیزهایی که کشیده
کرده باشند چون رومال و جام خواب و بر بهله و شیشه گداخته و از حیوانات بر
طایره بر اسپان تازی و گلگون و ابلق و نوزین و سیاه گوش و سموره و سنجاب
و آهوی مشک و زرافه و گربه زباط و از طیور بر قمری و فاخته و کبوتران خصوصا
انچه نام برد بر غیر آموخته از جای و مطوق و صحرایی و از ازمنه مشترک میان
حال و ماضی و از جهات بستره بر یمین و از اوقات بر هنگام عشرت و روشن کردن
چراغ و از امراض بر ضعف و عشق و حرارت دل و جگر و در غشا ایمنی و خفقان و حمی
دقی و حمی یوم و از ادویه بر مفرحات یاقوتی و غیره و خوش طعمی و گوارشها و از بروج
بر حمل و از کواکب بر زهره و مشتری و از شهور بر شوال و از فصول بر اواخر صیف
و از اقالیم بهرات و خرقانه و خجند و دمشق و حمص و حما و از نطاکیه و طایف
و واسط و بصره و کوفه و اطراف شام و حلب و از حضور اشیا ...
بر سواران جنگ جوی دلیر سلاح برکشیده و بر شخصی که رقص میکند و سازی
نوازد و یا نخل بسته با خود میکرداند و یا کارد و شمشیر بازی میکند و بر سری یا

که پیش مادر و پدر بازی میکنند و بر پدر و مادری که از ولادت پسر شادی دارند و بابا و اجی بر فرزند دارند و یا پدرش در غربت و بر محبوب برهنه که با او عشرت میکنند و آینه و شمشیر و خنجر برهنه و بر شمع افروخته و بر اسباب بادی و چون در رمل تکرار شود دال بود بر افزونی و شادی و رسیدن خبر خوش صادق و نامه دوستان و نیکی حال فرزندان و احباب و بر آمدن مقاصد بسهولت و صحت مرض و خلاص محبوسان و حوامل بزودی و خوبی و وقوع فتح و نصرت و چون یکنوبت تکرار کند دال بود بر پیدا شدن اراجیف و ابتدای خصومات و سوار بی نفع و انتشار احیا غیر مرض و تردد خاطر و حدت امزجه و میل سفر حجاز و بر زفاف بغیر محل و مضر و مباحثه با اولاد و احباب و رسل و اهل عناد اگر بر رمل غلبه کند دال بود بر پیدا آمدن فریادها و آشوب و غوغا و فتنه و بسیاری تردد و سپاهیان و فساق و عورات و اهل عناد و ظهور معارک طاس باران و ریسمان باران و بسیاری تیغ و اسلحه و شمشیر باران و امثال اماکن صعب چون قلعه و شهر و ولایت و بد کشیدن زنان و فرزندان مردم و بر سفر و حذر و وحشت طرق و سرگردانی و غلبه حرارت و امراض و بدی علاج و مرض و وحشت محبوسان و نزاع با خلاص عاقبت فرزندان و غلبه فتنه بر سر محبوسان و معشوقان و بحث و دعوا در بغرج گاه و لیکن جهت

١٣٨

زنا و لواطه و فسق مطلق نیک بود و حامله بعد از فریاد بسیار پسر زاید و در حرب نصرت نباشد و از دست رفته نیابد عقله ت دالیست و الله اعلم از طبقات انسانی بر قلندران و گدایان و طایفه جوکیان و لولیان و دزدان و دیران و ده نشینی و دهاتین و غریبان و اهل سیاه خانها و معیوبان و بیماران و دیوانگان و اسیران و محبوسان و رندانیان و حوامل و بر یتیمان و بر عوام اهل طرق و فقرا و عجزه و مساکین و خاسران و زورگران و جاسوسان و بر عامه اکره و بر بنده و بنده زادگان و گریزان ناپاک دست بد قیافت و نباشان و مغیلان قلاع و حصارها و بر تکاپویان مطلق و اصحاب حرف خسیسه و اراذل و از حلیها از مردم کوتاه بالای بزرگ بینی کوچک سر گرد روی کوتاه گردن خورد دندان میانه گوشت شکم بزرگ پهن پشت کشیده بینی سیاه موی کبود چشم بی ریش یا کم ریش کوتاه پاچه کاهل سیاه چرده و یا گرفته رنگ چندان روی که بر سر و پا و سینه داغ دارد یا در روی عیبی دارد و از اعضا بر زانوها و نبد کابها و گوش راست و از اخلاق بر دروغ و افتری و دوبهو پسر بر گوبی و بر بخل و دون همت و گدا طبعی و طمایی و هراس و خوف بیموقع و جهل مرکب و مکر و غدر و گریزه پایی و ناپاکی و پالوسی و لخت دلی و از افعال بر گدایی و زله دوزی و خبیص احوالی و شکرهای مختلفه و در طلب امور سرگردان شدن

و در عهد و مواثیق مبالغه نمودن و وعود و بهم رسانیدن غیر حاصل و ترتیب کشکول و خردان و اسباب لنگوزاده و تهیه ضروریات و عمارت و ضراعت و ولات حبس و قید کردن سفروشی و قوابض و ساختن تله جهت حیوانات و بند ما جهت بستن چون شکیل و راما و عقال مطلق بستن خیرها و آتش کردن بر سر قبور و مراعات مهمات اموات و بسیاری مجالست با جوکیان و ارزال و رنج بردن در کارها و خرید و فروخت چهارپایان خسیس و چیزهای خبیث و مراعات محبوسان و حوامل ترک و تجرید و داغ در ریش و از علوم بر علم جوکی گری و قلندری و ریاضات و طریق رنج و حرق و معمار و گوفتن حیوانات و قواعد عقود و بیوع و عهود و آنچه جهت مست بکار آید و دستور ساختن باروها و خندقها و غیره و علم طب و سحر و شعوده و آنچه مناسب صنایع وی بود و از صنایع حرفه دوزرگری و دتون تابی و کوزه گری و خارکشی و جاروب بندی و قفل گری و حفاری و صندوق سازی و تکمه بندی و سنگ تراشی و قید سازی و غلام و کنیز مهندی و سباهان و آهک و قلیاب و آجر و گچ پزی و مزار سنگ سازی و نگاری گری و دستاس کشی و ضرب کداری و زورگری و از مناصب بادوانی شهر و قریه و لنگرداری و میوابی و پلیکان و سرحلقگی قلندران و گدایان که در طوف آیند و مهتری جوکیان و لوریان و رندانیان و اصناف خسیسه مذکوره و سرداری با سبانان باروها

١٣٩

و قلاع و از اسامی مشهوره بر عبدی و بکیر و عبدالله و بر اسامی که عبد حرو ترکیب ایشان باشد و غیر اسماء انتکال دیگر بود و الا بشرکت دلالت کند و بر درویش و فقیر و گدا و مسکین و ابدال و قلندر و مجنون و بصیر و فرهاد و پلنگ و غلام و عموما بر آنچه بر عکس مذکور میشود و لیکن با همه این شکل بسیار لفظ مستعمل و تصغیر و اسامی که در عبا و اکثر استعمال با بدیهم دلالت تام دارد و از البسه بر لباسهای قلندران و پوستین پوش و بر جنده فلندلان گدایان و کهنه مکاران و خدمت کاران و خرقه جوکیان و بهولهان و آنچه بر سر قبر و تابوت پوشیده باشند و از مواضع بر قلندر خانها و تکیهای جوکیان و لنگرهای ابدالان و کوههای سنگلاخ ناهموار محکم و جای ناپاک بی گیاه و قلاع و مقامهای حصن و گورخانها و گورستانها و بارو ها و رندانها و محلتهای جای خراب و علاج بیماران و معدن زرنیخ و سلم الفار و مقام غلامان و کنیزان و جاکران و اهل صنایع خسیسه مذکوره و در کلخنها و جای که مات بو نهاده باشند و مقارهای کوه و گنبدهای کوچک از گل و از رنگها بر گرد سیاه بر کوتاه ابلقی و الوان بر عودی و خاکی و از طعوم بر تلخ و ترش و از روایح بر بوی آتش بر خانها رکنده برها و از ماکولات بر نان زرت و عدس و کشکینه و موسیر و از اشیا بر درختهای کوهی چون ارس و بادام و درخت کرما و حیل و جوز و فندق و جوز بویا و انار ترش زیتون روغن و انجیر ترش امرود

والو با دنجان وار اثمار بر انجار بن اشجار حاصل شود وار اواز نمایل
بر طبل و ملبوسات بر درشتی وار ستار تا کنگره و زنگ و جرس و درای و طنبک
قلندران و سفید مهره وار آنچا دو آنجار بر مرادر سنگ و سنگ سماق مطلقا
و سنگهای که ظروف ازان تراشند وار اجناس بر آهک و قیتاب و گچ و آجر
و گل سرشور و ظروف سنگین وار اسباب خانه قلندران و تکیه قلندران چون پوست
و تاج جهانمندین و دیک و کاسه و کوزه و زنبیل و خردان و کیسه و انبان و کشکول و
بلوطهای بنگ و بر آلات زراعت چون جرخ و آنچه بر کردن گاو بندند و بر زانو بندند
شتر وار حیوانات غیر طایر بر جعل که در خانه باشد و مورچه و خارپشت مطلق
کند وار طیور بر جعل برنده و مورچه و پروانه و غوک که تابستانها آب
میکند و بر ملخ برنده و مورچه و امثال اینها وار ازمنه بر مشترک میان حال و ماضی
وار جهات سته بر تحت وار اوقات بر روز بحران و محل سبق در دروازه ها وار
امراض بر ماخولیا و جنون و صرع و کابوس و دوار و مسرده و درد دل و جوع
البقر و جوع الکلب و کرم کدو دانه و تب ربع و درد زانو و بیرون شدن
از بندها و مهرها از جای خویش و وجع مفاصل وار ادویه بر مرهم الغار و زرنج
و پوست انار و دختهای غوره و طین بحری و خونوب و زبل سوخته و چیزهای
که با آتش بریان کرده و چیزهای قابض و آنچه جهت مرض بخور کنند و بد بوی

وارادو

واز بروج بر جدی وار کواکب بر زحل مشرقی وار شهور بر ربیع الاول وار فصول
بر امتزاج صیفی وار دیار هند و حبشه و ار غیره بر بطلان و شهرزور و دربند
دامغان و کرات و کیج مکران وار خصوصات اشیا بر شخصی باید که ابنا بچه
در خوت خود در کرسی به و بر دزدی که سر از دریچه بیرون کرده و بیدرر بخنده
و با شخصی که با پدر در جنگست و بر عورتی که وضع حمل میکند و بر تخته و بر جلاجی و
بر منقل پر آتش و جبل بر قسم و دین و خیک پر و صندوق پر و دام که بر زمین بهند
و خرکار زر و جوال پر رخوت و حقه پر و کوزه کری و زرکری که آهن پهن در حرب
بر انو بندند و یا مرده که او را دو کس بر داشته اند و از جهت آنک گویند که بر عقال
و بستن چیزها و عقود دلالت تمام دارد و در رمل مکرر شود دال بود بر تنگی عقود و
عهود و سفر و صحبت فقرا و شرکت و حروف دیرینه و بر سلامتی حوامل و بر حصول
از دست رفته و رسیدن غایب بزودی و تنگی حال زندانی و فقرا و مریض و اهل
جبال و قلاع و حصنها و فایدا از حیوان سم شکافته و بیع برده و اگر یکبار تکرار
کند حمل و حبس و مرض بدوری کشد و در باب اهل حصنها انگیز بدید آید و اگر در
جانب یمین بود غایب بزودی برسید و باقی احوال میانه بود و اگر در رمل غلبه
کند دال بود بر ظهور امراض و رفته اهل جبال و غلبه گدایان و قلندران و اهل طریق
و گرسنگی بر عیر معاش خلق و انجام مهمات و بر بدی حال مرض و منجمان و محبسان

و حوامل و غایبان و غلبه حیوانات چینه و بسیاری جواسیس و ارجاف و
حرکت کاروان برده و سپاه و قوابض چله و کوسفند و گاو و وحشی و وقوع عجب
در خلقها و کثرت نقض و فوت و حرکت و حرکت بالو بتها و ازدحام مردم در کورستانها
و بسیار بودن سخن در حبس و قید و لیکن دشمنان را دوست کرداند و مصافها
را بصلح بکشاید و بکشی نقش پیدا بدید انکیس دالیست و الله اعلم و طبقات انسانی بر
اعاظم دهقانان و بر مشایخ کبار و اجداد و مجذوبان و عیاران و شب روان و اهل
جبال و بر غلامان و کنیزان سیاه خوش هیبات معقوله و بر زوایه دلدان و مقیمان بقاع
صاحبان وانهای قدیم و پیره زنان ساحره و پیران فرتوت تاریخ دانان ناصح و طایف
زراقان و سالوسیان و بر مطلق بت پرستان براهمه و غیر ملت وار حلیتها بر مردم
بزرک سر و پیوسته ابروی فراخ چشم فراخ دهن بزرگ دندان دور از بالای سطبر
ساق کوتاه پشت کوچک که نصف اطول از نصف اعلا بود و سیاه رنگ بود و یا اسمر
رنگ و ترش روی و فربه کوی و سن مضر و غیر مضر وار ازمنه بر مستقبل وار جهات
سته بر تحت و هنگام قضای دیمشب وار امراض بر جذام و اکله و برص و
نقرض و سکنه و ترکیده پاشنه و اورام سودای چون سعد و سرطان و غده ها
وار ادویه بر مرمکی و صبر و محوضات قابضه مطلقا مخدرات و شیح کبیر و سخنهای که
تلخ و قابض باشند وار بروج بر جدی وار کواکب بر زحل غربی وار شهور بر ربیع الاول

واز فصول

واز فصول بر اول شتا وار اقالیم بر نصف اقلیم اول وار ممالک بزرگ بر زنگبار و حبشه و
صورت چون بو و بندر رود و سومنات و غیر آن وار شهورات بلاد هند و از
خصوصات اشیاع بر شخصی که میان خاکستر نشسته باشد و یا بازی کند و بر علقی که
بر عضوی نهاده باشند و خون کشند و بلکه کشتی در احتی و قید و وار انکیس
از جهت آن گویند که بر کین و بار کردیدن چیزها دلالت تمام دارد و منکوس
نیز گویند یعنی لحیان منکوس است و چون در رمل مکرر شود دال بود بر قوت دلالت
دی و بر تنگی و سکون و توقف بر مطالب و غیر سر وضع حمل و طول حبس و مرض بد و حال
مولود و مهمل ماندن مهم بزرگان و قصور از دست رفته و اگر یکبار تکرار کند دال
بود بر حصول مهمات و قدوم غایب باندک توقف خصوصا که در یمین باشد و بر تنگی
حال محبوسان و مرض و حوامل و سلامتی طفل و حامله بعد از عسر وضع حمل و ظهور کشاد
امور بسته و ضعف حال اعدا و شرکا و ازدواج و امید خیر و قلت شر و تنگی حرکت
فی الجمله سلامتی از دست رفته و اگر بر رمل غلبه کند دال بود بر حصول مراد مطالب
و قدوم غایب و خلاص از حبس و قید و مرض بزودی و خوشدلی و بسیاری تردد
و پریشانی خشم و هلاک عدو و نکبت خصم و شرکا و ضعف حال منوبات دل و تردد
اهل حصار و فتح و قلاع و شهرها مستور بر قلعه و ورق و وقوع صحت اخبار و مدد
آمدن مهمات در شبهای مبارکی شب و از ارزانی غله و کثرت و قوت بیع برده ها

سیاه وحیوانات ورسوا شدن سخره وبی دینان و دزدان و برظهور مکنونات
واسرار و برکم شدن موت وملامت و بالجمله تکرار مسعود بود خیانچه عدم تکرار
والله اعلم **حشره** دالست والله اعلم از طبقات انسانی بر اعاظم امرو سپاهیان
وبرحجامان وقصابان وسلاخان وجراحان وبریان پزان ونقاره چیان
وجلادان وخونیان وفصادان وحبادان وحیوانات صحرایی وپیکران و
سرخی فروشان وبر مقبولان وبرمطلق ترکمانیان وکار بر اهل ادبه وایماق وعوام اهل
خطایی واز حلیها بر مردم مکهل میانه بالای بلندی مایل سرخ چهره سرخ موی
هیکل بلند آواز هیبت کبود چشم بااشغل چشم افی الانف دوراز موی باریک
لب خمیده کتف بلند کردن که کنده کاه کلوی او قوی بود و در کردن او نشانی
بود و یا در دندان او نقصانی و در پیش تراش یا بمقراض کرده واز اعضا بر کردن و سوراخ
بینی واز اخلاق دیده دیری وبی باکی وبی رحمی وظلم دوستی وخوشی حرادی وغوری
وفضولی وحدت وخودپسندی وفاسقی وسرعت حرکات جهل واز علوم بر
علم سپاهی گری وقواعد حرب وعلاج جراحات وانچه مناسب صنایع او بود
واز افعال برخون ریزی وصید وغیره وتهیه اسباب حرب وکثرت رغبت بر آنها
تعلم طرق آن وبسیار ربع ستوران قیمتی ومحبت ومراعات انها وحرکات
مخاطره وعنف مجادله ومصاحبت با اتراک وآموختن ترکی وکرم کردن نقاره

142

وانداختن وساختن وکندن دندان وشکافتن زخمها ونیز کردن آلات حرب
وقصابی وتافتن تنور وطارم واشال آن وبر حرو سبازی وجمیع چیزهای سرخ
وسرخیها وساختن غازه واشباه آن ونمع آن واز صنایع وحرفه بر انچه از
طبقات وی فهم شود واز مناصب بر امارات واختیار جیش ومهتری اصناف
طبقات مذکوره وپیشوایی اهل الوس واقوام اتراک وایلچی گری واز اسامی
مشهوره بر ابیم وبهرام وحیدر وسرهنگ وفتوح وسهراب وسام وغزل
ارسلان وکرشاسب ونریمان ورستم وبیژن وگیو وگودرز وفرامرز وبهمن
ودولی وامیر وتعظیم اسما این شکل بیشتر بود واز البسه بر لباسهای سرخ
مسکلف که اهل حرب پوشند از هر نوع وانچه در محل حرب با خود یا بر اسب
خود پوشند چون جوشن وکیم واز موضع بر باد گیرهای بلند واز الاماره
ومقام سپاهیان وقیلان وهر که در قدم او نشانی بود یا عیبی واز اعضا
بر قدم وکعب وسپرز واز اخلاق بر حرص وطول امل وحیل سیطره وخداع
وتحیل وناراستی وصبوری وستیزه وری وتحمل مشقت ها وکاهی جستن
ونقض وبطالت وخمودی شفقتی واز افعال بر بر یا فنت کشیدن واز روا
وجلا نشستن وکل کاری ومزدوری وضبط محلات وتهنیه ومحل ازدحام
ومقام حیوانات ومزابل وبتجانها وسردابها وپرسیدن بت وتسخیر

زحل وسحرهای بد تخویف از امور غایبه وبسیاری که حکایت نقراو آخرت
وحزن وملامت وتعزیت وپوشیدن لباس وصحبت اهل ورزها دو
زاویه داران واهل جبال واحشام وتوجه بمقابرها وبت خانها وانگشت
فروشی وانداختن اخبار دروغ ومسل حسنا واز علوم بر علم شب روی و
تسخیر وقواعد سحر ودستور رجر نهادن محلات ساختن وطریق مراعات
واز صنایع وحرف بر چاروق وکفش پا افزارها وموزه دوزی وجوراب
بافی وکیوه کشی ونعلبند سازی وکناسی ونبای وپوستین دوزی ودهقانی
وخاک بیزی وشتر تراشی ونبک فروشی ونمد مالی ومهتری مذکوره ود
ناقین وسخره وعیاران ووزاوه وضابط مصالح واز الشعار پیشوایی اهل
حشام وکوترایی اقلاع وحصارها وشیخی بت پرستان وپیش دوی از آن
وطاران وضمان داری حرف سینه وچیزهای دون واختیار کان لب
وکشیشه وزاک وگوگرد ومناسب غمیت ووکالت اربابان ومزارعان و
تولیت بقاع الخیر وطهارت چی گری حکام وخوک بانی واز اسامی مشهوره بر
خاکی وزنگی شاه وزین الدین وعلی وعلاوآدم وتوکل ومتولی وفیروزه وماما
وبابا وماما فیروزه وبابا علی وبر هر اسم که با حروف ترکیب او باشد وهم دال آنها مشترک
بر دیگر شکل که ماما والوو وبردی وبیرام وشیخ ونجم وعمر وغنی وراجد وزکی

143

وعماد وخالد وبهمن وعباس وقنبر ومقیم وتبرک وعمود وگنبک وبر انچه در فقره
مذکور شد ولیکن بعظیم والقاب را اسما این شکل بیشتر بود واز البسه انچه جلال و
وتیره رنگ ومتوسط قیمت بود وشایع دهاقین اکثر ازان پوشند خواه ابریشم و
خواه پنبه واز مواضع بر اربعین خانها وسیاه خانهای چشم ومقام سخره واصناف
مذکوره واز پایگاهها واصطبلها که حیوان دران کشند ومزبلها وجایهای که غله
درو کنند وجایی که غلهای بد بود ویا چیزها بد بو فروشند وبر قبرستانها
خشخاش زارها وخانهای که مردم او گریخته باشند وخانهای تاریک مخوف
ومعدن زاک وگوگرد وشیشه وزرب وبرکودها وکوههای بلند وبر درخت
کم آب وبر سردابها وکهنه کاریزها وجاهای غله ومحل دخایر ودفاین وبقاع
انچه بمغیره واز مسیاها بر مخروطی ازحیم که طرف سرا قوی بود وبن او باریک
واز الوان بر سیاه وتیره و رنگی واز طعام بر ترش وعفص طعم واز روایح
بر بوی حیوانات وچیزهای ترشیده وبوی خاک کهنه واز ماکولات بر نان
بلوط ولوبیا وبلوط وقلیه زنکی وقلیه حبشی وطعامهای ترش وچیزهای
خوردنی عفص وبد بوی بود چون زیتون پرورده واز اشجار بر درخت
زرشک وسماق وکیل امرود وخشخاش ومازو وکبر وهلیله وبلیله وامله
وکنوس وزعرور وبر انچه ثمر او بود در کوهها وموضع بی آب روید

از اوزان بر ثقیل مطلق و از ملبوسات بر مخمل و از آلات ها بر چغانه و ناقوس و از
احجار بر سرب معمول و سنگی که بر سر مزارات نهند و بر سنگهای عمارت بر افراشته تراشیده
و غیر تراشیده و از اجناس بر زاج و دوده و مداد و انگشت و خاکستر و نخاله
و زبل و خاک و لته کهنه و استخوان و ظروف و از حیوانات غیر طایره بر کشف و کشتی
و عق و موش و ساس و خراجه و موش خوک ماده و بچه فیل و جانوران کوچک
کر جسته که در زمین می باشند و از طیور بر خفاش و بوم و جغد و مرغان جبلی
کوهی و حیوانات مغیلان و دام و قشلاق و الوس و اتراک و کوههای کیانه
سرخ چون کوه سرخاب و جای مار و اصناف مذکوره و محل حرب و لشکرگاه
و مطبخ و طارم و کیلانه و داس و کوره آتش و کاروان و رمنهای سرخ کم گیاه
و جای خون آلود و از بهشتها مربع معین و صحیح ناهموار و از الوان بر سرخ قرمزی
و خونی و جگری و آل و از طعوم بر تلخی در غایت و بر تنفه و از روایح بر بوی گوشت
خام و خون و جگر و خمر و آتش و انهار و از ماکولات بر جگر بند بریان
گوسفند بریان و کباب و از اشجار بر شجره شقایق و آنچه بار آن سرخ بود چون
عناب و کاکنج و سنجد و روناس و آلوبالو و انارهای بغایت سرخ و زغال
و از اثمار بر آنچه از این اشجار حاصل شود و از اوزان مایل بخفیف و از ملبوسات
بر زمی و کوی و از سازها بر نقاره و کوس و از اجساد و احجار بر عقیق و شجر

وسنگهای

وسنگهای بغایت سرخ با قیمت و از اجناس بر بلغار ادیم و قرمز و رنگ
لاک و غاره و معصفر و موجوبه و خون گوشت و چیزهای سرخی مشهور و معروف
چون علف سرخ و درمنه ترکی و از طیور بر دواج و خرمگس و پشه و
مرغان حرام خسیس شکاری چون زمج و کرکس و داله و مردارخوار و از سایر
حیوانات بر خرس و کفتار و شتر لوک سرخ موی و از اسبان کمیت
الیعفور و از اعضا بر مالع و از اوقات بر هنگام نقاره و عصر و سحره و از جهات
بر فوق و از امراض بر خناق و خنازیر و ملاذه و آمدن خون از گلو
و تب مطبقه و کوفت و ضرب و شکست و سرخ باد و قلعه مولونی و سایر
امراض دموی و بزاز و اورام و جراحات و از ادویه بر مفردات خار مغز
چون مار زیون و سقمونیا و شرم و محموده و سراب دسیس و امثال اینها
و از بروج بر دلو و از کواکب بر مریخ غربی و از شهور بر ربیع الثانی و از فصول بر
اول ربیع و از اقالیم بر اول سیم و از ممالک بر دشت قبچاق و قلماق و کوهستان
و خور و دور چیسان و از بلاد معین خصوصاً سایر بلغار و حاجی ترخان
و بعضی از شهرهای زابلستان و شهرهای خورستان و تبریز و مراغه و خوی
و خوی و سلماس و مرند و مغانات و اردبیل و بعضی از شهرهای گرجستان
که در جانب غربی واقع است و از خصوصیات اوضاع اشیا بر خرس

و گفتار که در غار خفته بر سلوخ گوسفند در تنور و آویخته و بر قناره و بر آوازهای بلند بسبب
و بر زنجیر کردن پای بند و طاس نرد که مهره در او بود و بر پیاله بر خمر و بر مرغ
خسیس که در چاه و کمرها و سوار خها باشد و بر درد و زندان و او را خمره جهت
آن گویند که بر خون و سرخیها دلالت تمام دارد و چون در رمل
غلبه کند دال بود بر بسیار شدن چیزهای سرخ و سرخیها در هوا و ایلچی اسبان و
تردد سپاهیان جهت معاملات و تحصیلات و فتنه و پدید آمدن بادهای گرم
و سموم و غله گوشت و کشت و شنید میراث و ریختن خون و فصدها و کثرت رفاقها
و ام و ازاله بکارت و فتح شهرها بشمشیر و عرض لشکرها و کساد اسلحه و بسیاری آواز
نقاره و سنگ فرغان و توپ و رعد و برق و قتل حیوانات و سباع و اهل سلاح
و ظهور امراض دموی صعب و در کشیدن آن و حبس و سفر و غایب و بدی حال حوامل
و بر سوا شدن خونیان و بند و زنجیر رفتن و وقوع قصاص و سیاسات و تلف از
دست رفته و ضعف حال آتشکاران و کوچ و الوس اتراک و هزیمت مردم از
دست ظلم و تردد خاطر و توهم ظلم و چیزی فروختن بزودی میسر گردد و حاجت
اهل سلاح بر آید و خصومت و دعوی پیش رود و اگر یکبار دیگر تکرار کند دال بود
بر ابتدای فتنه و توسط اهل سلاح و محبوس و مرض و تنگی نزاع و شق و امید
و قدوم غایب و چون در زمین آید غایب از سبب بند بزودی و دال بود بر

حصول

حصول میراث و مال غایب بتوقف قلیل و آمدن خون از عضوی و کندن دندان
و وقوع مقصد و حاصل از زوجه کریه و ضعیف و تکرار کند دال بود بر قرب اهل
حرب و رسیدن فایده ایشان و حصول ملتمسات و تنگی سفر و حضر و علم سپاهی
سپاهی گری و وقوع فتح و ظفر و نکبت عدو و قلت حرارت و وقوع مزاج و
تنگی حال مرض و محبوس و رجوع اهل و حصول از دست رفته و میراث و مال غایب بزودی
و اعتدال هوا و تلف گوشت و سباع و تردد ظلم و تسکین فتنه و تنگی طلب چیزهای سرخ
و آتشکاری و حرب و بیع اسلحه و گوسفند **بیاض** دالست والله اعلم از طبقات
انسانی بر ملوک و طوایف و اطفال شیرخواره نارسیده و دختران بکر و سقایان
و دشتبانان و نگهبانان قرق و غواصان و ملاحان و باغبانان پادشاهی و
عام سپاهیان کوچک بی که میرابی و قسمت کنند آب انهار و سفید ... فروشان و زنان
صالحه حج کرده که بدان موصوف و معروف باشند و مطلق فرزندزادهها و مطلق کاغذگران
و عوام اهل دریا و حلیبها بر مردم سفید پوست میان قد کوچک دهان بزرگ سر و روی
سیاه چشم پیوسته ابروی سرخ و سفید فراخ سینه گشاده دندان باریک میان
تمام گوشت خوش صفات پسر یا کودک یا طفل که بر روی خال خوب و بر جوانی
عورت نشانی دارد و از اعضا بر عورت زنان و رحم و بر ناف و میانه و از
اخلاق بر صیادی و وقار و کثرت و میل نکاح و طرب و صحبت

مال لک واطفال وموانست وملایمت ولحن شنوی ونبید بربری وجلال جو
واز علوم بر حساب وقسمت آب وعلاج امراض ومثانه وانچه مخصوص است
وعلم ترتیب اشجار وپیوند دادن نهالها وطریق ساز ونوازش وآب بازی و
قواعد سفر بحر وعلم قصارت وسفیدکاری ومقدمات عزیمت وقواعد وانچه
مناسب صنایع وی بود واز افعال بر شناوری وسفر وحرکت در آب و
ترتیب حوضها وآب کیرها وکردن غرفها وضبط آن وتربیت کتان جهت
رشتن ونواختن جنین وحرکات آهسته وملایم واصلاح مهمات وبهم
رسانیدن عقود وعهود ودلسوز وفروختن سفید وبازی کردن با اطفال وبر
بریدن ناف واسقاط حمل وشیر دادن وقصارت عورت ودوشیدن
شیر وآوردن اخبار ومکاتیب وانچه مناسب طبقات مذکوره بود واز
صنایع بر جرقه وگلاب گیری وعرق کشی وخیمه سازی ونواختن دف وفروختن
انبها ومفاری وگازری وانچه از این طبقات فهم شود واز مراتب از جانب
حکام ووالی مهد وایلچی گری وکتابت التسری واختیار با عاشق طرب وپادشاهی وضمان دار
جواهر بحر ومیرابی وقپچی آب ومهتری اصناف مذکوره واز اسامی
مشهوره خصوصا میر محمد وحمزه ومصطفی ویحیی ونور الله ونور الدین ونور الدهر ومنور
ونادی ومهدی وملک وحاجی ومقبل ومقبول وماه وماتک وبدر وخضر

وسقا ومرشد ورسول ونور الدهر ومختار ویونس وعموما برانچه در طریق مذکور
میشود ولیکن تعظیم در اسمای این شکل بیشتر بود واز البسه بر مطلقا سفید تنها
ومشعالی چون بیت وغیره واز مواضع بر حوض خانها وکنار حوضها
ولب دریا وکنار دریا وباغستانها وغله وبر میوهای نارسیده ودریاها
وآب کیرهای بزرگ وغیره واضطرار وکناران عمارات سفید کرده
وروشن وجایی که فرش آن سنگهای مرمر سفید باشد وزمینهای سفید
ودکانها سفید جینی وظروف مکلف فروشی وجای ماس وشیر وعرقهای
سفید فروشی وخانهای متملان ومحل آب بخش ومهد وجایی که از بحر مروارید
گیرند وبر وطن ومقام اصلی خصوصا خانها ومنظرهای مکلف وروشن که
بر کنار آب کیرها ساخته باشند واز صیاغتها بر مربع طولانی هموار یک
چون مربع کاغذ واز الوان بر سفید مفرط واز طعوم بر طعم شیرین وماست
وانچه از اینها پزند وپالوده وپنیر تازه واز حلویات با فلاد وآب با فلاد
انچه از شهد وشکر در وشربت کنند وبید وانگبین واز اشیای زبر درخت کافور
وسفیداب وانچه در آب روید وجای که آب بروید چون نیلوفر وسنبل شلوک
وبید وبیشه جوان وامثال واز اثمار میوهای خام شیرین چون کالک وخربزه وغوره

وانگور طبرزد وبرزد آلوی نوری وملکی خاصه وبر انگور وامرود وگلابی
رسیده واز آوازها بر میل بخیل واز ملبوسات بر اطلس وبرمی واز سازها
بر جنبی نواختن واز احجار واحجار بر بلور روبه سفید ونقره غیر معمول
وقرص سنگ مثانه واز اجناس بر کاغذ سفید تنها ویخ وبرف وآب سفید
آب زجام واز حیوانات غیر طایره بر ماهی بزرگ وماهیانهای بزرگ شیر
ده وگوسفندهای دوشیدنی وخر به چنگ وکشف آبی واز طیور بر مرغ آبی کوتاه
گردن کوچک مطلق چون بط وکلاغ آبی واشباه ان واز جهت بر حال واز
جهات سته بر قبل واز اوقات بر هنگام زفاف وولادت ودوشیدن شیر
وبستن ماس واز امراض جمله بر علتهای فرج ورحم ومثانه وگرده وناف
بر استسقاء لحمی وبر برص خصوصا واز ادویه بر مطلق لعوقات ونطوفات
ولعاب بزر ودعرقها واز بروج بر سرطان واز کواکب بر بدر واز شهور بر
شعبان واز فصول بر وسط شتا واز اقلیم بر نصف اواخر هفتم واز ممالک
بر سرو کسیرات وانچه بسیار بد هوا بود واز سواحل بحار چون استراباد
واطراف جامی ترخان وجستلا باب وجزایر خالدات وبعضی از غرب
بر حوالی آب سفید رود وسطی وبعضی از گیلانات که در دریا می ریزد وچین

از نرومات وشروانات ومازندرانات واز بلاد مغیره خصوصا که خنک
است یا شراب باکه برشت دارد وبرادمی آبی وبر مطهره وسنگ بده
درو آویزند وسنگ در و باشد وبر غادی که حوض در میان دارد
وبر قاروره وبول گاو ودوش بر ماست وشیر ودولاب چرخ آب ودر
آینه ومطهره وسنگ پر آب وشیر به نقره کوب وظروف بر گلاب وشیر ودر
پوستان حیوانات وامثال آن واو را ابیاض جهت کثرت دلالت بر
بر کاغذ وسفید تنها خوانند وچون در زیل مکرر شود دال بود بر سرت ونام
وخبر خوش ودیدن خواب نیک ونفع از علم وسفر بحر وسفید تنها وحرکت وبرکت
مال وخلاص از غم وحبس ومرض کرم وپیدا شدن از دست رفته وغایب ومتاع
حلال وسلامت حمل ونیکی ولادت وطلب از بزرکان وزینت حال منوبات
وی واگر بسیار تکرار کند ضعیف شود ودال بود بر کسالت وسستی مهمات
وبدی حال مرض ومحبوسان وحوامل ووقوع ارجاف وتزویر در ناحیها
وعزل ملوک ودیگر امور مذکوره میانه بود واگر در زیل غلبه کند دال بود بر سستی
اعصاب وبودن سرما وبرف وباران وبدی حال مسافران بحر واهل
دریا وکثرت امراض بارده ومخصوصه بر تب واخبار سهل ودیدن
خوابهای شوریده وبی اصلی ونامرادی از بادشت خطر مریض ومحبوس

وجامله وحمل و زبوني حال منسوبات وي وطلب مقاصد وسفر و بر غلبه غسل
ميت و تكفين و بر ديري حصول از دست رفته و قدوم رسل و بي اعسار
عقود و عهود و بر تلف اطفال و مال و بي نفعي تجارت و بر بسياري علالت
و خاطر و دلالت نزاع بر سر آب و باغ و امتعه و محصولات ربيعي
الضرب الخارج و السابع و الله اعلم از طبقات انساني بر سلاطين بزرگ
و پيشوايان و قوام و مردم عالي همت بزرگ منش و خنيار و زورگران و
جوهريان بزرگ و از حليها بر مردم بلند بالاي زرد موي سرخ چشم سفيد پوست
بزرگ پاي مايل كشاده دهن كشيده بيني كوچك سر كم ريش فراخ سينه ميان باريك
شير اندام بلند آواز بهيت كه با غنه سخن گويد و دور بين نيز بنظر خردمند و خوش
هيات و مناسب الاعضا بر سينه و چشم راست و دل و سر پايها و از اخلاق بر
عدالت و شجاعت و علو همت و صفا ذهن و كبر نفس و سخاوت و تكبر و سماحت و
حميت و از افعال بر ضبط ممالك و بر حكومت و ريش بر غوغا و طلب رياست و بر
تعوق و داد مظلوم دادن و انتقام كشيدن و رعايت اقوام و دوستان
و نگاه داشت ضياع و بدست آوردن نفايس و جواهر و تربيت عاليه و اساس
اموري كه ذكر خير آن باقي ماند و از علوم بر فراست و طب و سياسات و تواريخ سلاطين
و دستور اعمال بزرگان و علم خلاص و روباس زر نقره و تسخير آفتاب و قوي و ارواح

آتش كاريها و ستوده و صنايع و خزايني و زرگري و زركوبي و زرافشاني و زر
شويي و نقاري و حكاكي و زركشي و زردوزي و از اسامي مشهور خصوصا
بر سلطان و سلطان شاه و موسي و بابي آقا و ارسلان و اسپيد و غضنفر
و حارث و ليث و بابر و ظاهر و ذو القرنين و ايرج و خورشيد و شير و بيد
كاوس و كيومرث و بو قباد و شاه غازي و گشتاسب و لهراسپ و نوروز و
كيا و طوس و هوشنگ و جهانگير و انوري و سراج خان و قيصر و افراسياب
و پشنگ و طهمورث و انوشيروان و فرعون و صباح الدوله و عموما اسامي
كه در فيض الدا اصل مذكور شد لكن با سيما اين شكل اكثر لفظ ميرزاد سلطان
و بيگ و خان و ملك و مهتر و كي مذكور شود تعظيما و از الات بر حلقوها و موتيها
قيمتي و زرنا و فنها و زردوزيها اعلا و از مواضع بر قصرهاي زرنگار سلاطين
و تخت و مسند پادشاه و سر ديوان و بر معادن لعل و بيجاده
و الماس و بر كوه عرفات و طور سينا و جبل عامله و قاف و البرز
و كوه مره و قصر سياه كوه كه انرا شير خوانند و بر كوههاي بلند با
درخت و سنگهاي خوش آينده و از هيات بر مثلث صحيح كه يك گوشه
بالاي او و دور از ترتيد و كاه مجوف بود و از الوان بر زرد و نارنجي
و زرين و از طعوم شيرين در غايت كه اندك تيزي و تلخي داشته باشد

و از حلويات بر عسل و محل معلات عطر اعلا و از معطرات بر مشك ازفر
و زعفران و از روايح بر بوي اينها و بخورات اعلا و از ماكولات بر بار و پلاو
و جمله قطايفها و پسته و خشك بور چون مويز و خرماي خارك و خربزه
و بريج و از اشجار بر درخت پسته و زيتون و نارنج و ترنج و سرو مشك
و خوش نظر و گل بادامي و اسپرك و بابونج و از اوان بر حنت و از ملبوسات
بر نرمي و لطافت و از ساز ها بر عود و از احجار بر لعل بزرگ و طلا و ياقوت
احمر بزرگ و الماس بزرگ و از اجناس بر چيزهاي مذهب اعلا و نجم
مرصع و ظروف مذهب بلند و چرخ عقرب و الات نقاري و سيم و زر
و بر موم زرد و بر موم آتش افروخته و برق و از طيور اگرچه حكام بر سر حركت
نشاندند چون شنقار و باز و شاهين و امثال اينها و بر نخل و از حيوانات
غير طايره بر يوز و شير دشتي و گوزن و گاو زراعت و قوچ و گل بز كوهي
و دشتي و آهوي نر دشتي و شيران نر زرد موي اعلا و اسبان چرده بلد
اعلا و از امراض بر برسام و يرقان و نزله و سرفه و ضيق النفس و ربو و سل
و غب صفراوي و امراض عين و از ادويه بر ترياقات گرم مفرد و مركب
چون فرفيون و فاروق و اربعه و اقراص اقاعي و اشباه اينها و بر دارو
چشم مطلق و از جهات بر قبل و از ازمنه ماضي و از اوقات بر مكام

جلوس پادشاه و بر تخت حكام و مسند استوي و از فصول بر اول صيف
و اكر الكب بر شمس در اوج و از بروج بر اسد و از شهور بر ذي حجه و از اقاليم
بر اول چهارم و از ممالك بر شرق زمين و از بلاد معتبره خصوصا بر خطا
و ختن و كاشغر و خان بالغ و قندها رو بعضي از شهرهاي بدخشان كه بمعدن
لعل نزديكست و بر شخصي كه سر محبوب در بغل دارد يا نزد ما درست و رعايت مادر
ميكند و شهرهاي كه پاي تخت و دار السلطنه مشهور است و از خصوصيات
اوضاع اشيا پادشاهي كه بر تخت باشد و بر شمع و آفتابي كه در روغن
روشن بود و بر شير و ببر كه بدست شيربانان بود و بر صراحي طلا باشد و بر گوشه
پرتير و خان مطلاي منقش كه ظروف پر طعام يا شربت بران باشد
و اور الضرب الخارج بحهت ان خوانند كه در احكام و اخراج كام و عظم امام
و انعقاد و رفع پادي مسد هد و خرد حس معلوم شود و چون در رمل مكرر شود
دال باشد بر حصول مقاصد بزودي بلا عرض و رسيدن نفع حكام و زياد
عزت و جاه و شهرت و بهجت و بر صحت مرض و خلاص محبوس و رسالت
و نيكي حال منسوبات وي و سفر و حركت و سعادت و تجارت و طلب حاجت
بزرگان و صنعت آتشكاري و اگر يكبار تكرار كند دال بود بر تعويق كارها و امور
و طالب و ظهور مخالف ملك و ابتداء نزاع و فتن و تردد خواطر و شهرت

غیر مرضی او بودن و خرج بیش از دخل و ضعف حال منسوبات وی
فی الجمله اگر غلبه کند دال بود بر بودن فریاد و غوغا و فتنه و خصومت
و دلتنگی و خوف از بزرگان و ناکامی و نزاع سلاطین و حکام و جرح
صاحب دعوی از اهل ملک و غلبه حرارت بر هوا و امزجه و وقوع غضب
از سلاطین بر زیردستان و بدی حال منسوبات وی و حرکات مانعت
و بی نفعی و بر خلاص محبوس و مریض بعد از وحشت بسیار و حامله بعد از فریاد
بسیار بر نرینه زاید و بر ادا شدن قرض و بر سلامتی غایب و از دست رفته
مسافر و عدم نصرت در حرب و لیکن عاقبت امور بخیر باز گردد
و الله اعلم از طبقات انسانی بر اهل حرمت و برودت و از فقهای
متشرعین و اهل علم و پسند و آداب و صلاح و ابلهان بزرگ و استاد
صدور و صقار و سلاطین و اصحاب خرقه و بعضی محتشمان و سادات
و دوستان عزیز و از حلیها بر مردم سفید پوست که گندم گون بوده باشد
و خوب منظر باشد و کشیده ابروی کوچک دهان فراخ پیشانی چشم
گشاده بزرگ میانه بالای بکوتاهی مایل فربه شکم تن آبادان که بر روی
خالها دارد و بر سینه عورت نشانی دارد و از اعضا بر رانها و از اخلاق
بر رقت قلب و خدا ترسی و حلم و سهامت و تحمل و تواضع و بر صحبتها و صداقت

و مکافات و حسن قضا و میل صحبت اکابر و غلبه محبت طاعت و نیکوی
و از افعال بر تحصیل علم دین و امر معاش و معاد و تعلیم شرایع و قران و
خواندن دعوات و اوراد و حفظ و افات و تفسیر و تعمیر مساجد و معابد
و غیره و درسی قضا و عدل و محاکمات و تصحیح انساب و تهنیت اسباب
دعوتها و خوردن اطعمه لذیذ و ضیافت و رفتن در وقت نصایح و ترغیب
خلق براه حق و تلاش صدارت و مناصب رفیعه و از مناصب بر صدارت
و نیابت صدور و قاضی رستاق و احتساب معری و تصاریح خوانی پای
منبر و اختیار شهرهای پادشاه و مهتری ناخدایان و زمان داری کشتیها و
شرفی و مصدری مساجد جامع و اشراف و نقارت مدارس و سلاطین
و خواتین و از علوم بر علم دین و شرایع و قواعد سفر بحر و علم تجرید و قرابت و تبدیل
اخلاق و آنچه مناسب صنایع و حرف وی بوده باشد و از صنایع و حرفه
بر دروگری و عصاری و حمالی و اسیابانی و خراطی و پالان دوزی
و خشت مالی و حمالی برف و یخ و از اسامی مشهوره خصوصا بر نوح
و زین العابدین و طاهر و مجد الدین و عالم و عارف و واعظ و فقیه و ناصح
و صالح و صالحه و دولتیار و بختیار و کمال و عنایت و نعمت و لطف الله
و رحمت و نعیم و امین و حسین و صوفی و نقی و شکر الله و امانت الله و دوست

و منعم و محول و کریم و سلیم و سلیمان و عمو و ما ورجال قوت و اسامی که در
لجان مذکور است ولیکن بر اسامی این کل لفظ دین و سید و قاضی و میر
مذکور شود جهت تعظیم و از البسه بر جامه فاخر و پاک و نرم بود و از ایشان اکثر زهاد
و علما از آن پوشند چون ململ و منقالی و در زمانهای رنگ کرده و بر شبیههای
نارنگ و از مواضع بر معدن زمرد و یاقوت و سرابستان و گذرگاه دلکش
و کنار بحرهای خرم و سرچشمههای مروح دلپذیر و محفل ساز و مجمع حفاظ و بدیع
و بدف جال و محل و مساجد منقش مطبوع و بقاع الخیر المعموره پر دعوت
و بر دارالسیاده و سرابستان و گذرگاهی و پسند قاضیان و حرم سرای
اهل حشمت و پادشاهان متشرعان و از ممالک مثلث متساوی اضلاع حکیم
و از الوان بر لاجوردی و سفیدی که بکبودی زند نورانی و از ماکولات بر اطعمه چرب
لذیذ بتخصیص بر کلهای بی گوشت گوسفند و مرغان آبی و از طعوم بر شیرین کم مزه
و از عطریات و روایح بر لادن و از حلویات بر مطلق دوشابها و عصیرها و از اثمار
بر انواع شفتالو و انار شیرین غیر ملس و خیارهای پر آب انگور طبرزد و انجیر تازه
و از اشجار بر درخت صندل سپید و درختان خوشبوی و درخت پنبه
که پر بار شود و از ادوار بر غیل و از ساز بر قانون و از ملبوسات بر نرمی
و کسالت و از احجار بر مروارید بزرگ غلطان و قلعی معمول

و فرع و زبرجد و یشب سبز اعلی و از اجناس بر سفیداب و پنبه و کاغذ رنگ
کرده و یخ و برف و ظروف نوقلی و موم سفید و دنبه و قطاس بحری
و سنگ عطاری و خاک نمناک گل شده و از حیوانات غیر طایره بر شتران
نیکو و استران کمو و بزغه رام و خران یورغه مصری و گاو و گوسفند نیز
دارد و گاو بحری قطاس و از کوسالها مطلقا تدرو و طاوس ماده و کلاغ سبز
و زاغ سرخ منقار و تیهو و سار و قرک و از امراض بر دبیل و وجع درک
و عرق النسا و درد زانو و ران و سرین و عمق و فیل المار و دیگر علتهای جسد و از ادویه
بر شربتهای خوش طعم چون شربت لیمو و نارنج و صندل و آلو و برفرسهای
عنبر و عود و بر کنجد و ترطم و بنه و بادانه و از جهات سته بر تحت و از ارقام بر سعل
و از اوقات بر وقت طاعت حمیت و از بروج بر سرطان و از کواکب بر مشتری
غربی و از فصول بر اواخر شتا و از شهور بر ذی قعده و از اقالیم بر اواخر دوم و از
ممالک بر وسط معموره عالم و از بلاد معتبره خصوصا بر مدینة الاسلام و قدس
خلیل الرحمن و صفاهان و جرجان و قسطنطنیه و شام و از امل و از خصوصیات
اوضاع اشیا بر کشتی بالنگر و چشمههای آب سرد و یخ و بستن آهن پهن که در
حرب بر سینه بندند و برف باریدن و اسباب متواره و بر رفیق با شهر
که با دوست گشته باشد و یا دختر خود در کنار دارد و مراعات سر پوشیده

میکنند و بر شخصی که باد در آب یا در سفینه باید بر خود سیر میکند یا مکالمه
میکند و بر شخصی که کوسفند می‌دوشد و یا آب بر زمین غله و ریاحین و باغات
جاری میکند و او را انفرت بدان خوانند که در تحصیل مال و از دست رفته
بادی میدهد و چون در رمل تکرار کند دال بود بر نیکی طاعت و امیدها و وفا
از دوستان و حصول مال حلال و علم و دین و شرایع و انتظام معاش و ثروت
حال منوبات و از وصول بر مطالب و نیکی حال مرض و محبوسان و حوامل
حمل و غایب و سلامتی از دست رفته و رسیدن بوطن بر زودی و مبارکی
سکون و اگر یکبار تکرار کند دال بود بر قدوم غایب خصوصا در همین آمده
باشد و بر وصول نامه و خبر خوش و سهولت حمل و امید خلاص محبوس و گرانی
مرض و تردد خاطر و کراهیت از جانب مستشرعان و توقف امیدها و حرکت
و عقود و عهود و بی نفع و بدست آمدن از دست رفته و چون در رمل غلبه
کند دال بود بر بیماری و خطر بیمار و پرسش و دعوت و عزاداری و
توبه و استغفار خلاص زندانی و محبوس و افتادن آب از مشکها و آمدن
غایب و کوچ و بار و کثرت اجال و اخبار بد شان و بسیاری تردد تجار
بحر و غرق سفر باردادان و وصول از دست رفته و چارپایان از هر نوع
و سقوط و حملهای و بدی حال حامل و منوبات وی و کثرت برودت مزاج

و هوا و بدی رسیدن از اهل علم و بزرگان و صنایع فواکه و اوقات و نوع
اسفار و خلاص رندی او و ترویجات نالایق و قسمت اهل دریا و ضبطی امر معاش
و طاعت و نوع و نوع باریش عتبه خارج دالست والله اعلم از طبقات ایشان
بر صیاد مرغ و جاه کنان و بادگیران و آنانکه اعتبار خوارق و حکایت عجیبه
کنند و تعبیر نیکو گویند و مطلقا بر دشمنان و بنده زادگان و بندهای آزاد
شده و معیوب و عامه و آتش پرستان و مجوسان و اشباه زنان جمهور
و کحلان و لتلان و احشام حرب بادیه و مرغ فروشان و مردم خبیث
بد اصل و کنده شگافان خار و هیمه و سلاح فروشان و از حلیها بر
مردم بلند بالا بزرگ پای کوچک سر باریک اندام سیه چرده باریک
زنخ سیاه چشم کشاده ابرو کوتاه خورد گوش بسیار موی جوان زخم رسیده
بدنما و معیوب و یا مغلوب و از اعضا بر دید و ساق چپ پای و معده
معز و مقعامی قولون و از اخلاق بر حرام خوری و ستم دوستی و شفقتی
و بی حیایی و ترسندگی و نفاق عظیم و حسد و حقد و کذب و تردید و عجب
و اباحت و از علوم تعبیر خواب و تصوف و شناخت غرایب حق و بعضی
و از شعرها و افسانها کردن مار و دفع سموم حشرات و مردم دیه
تیرانداز کشتی و بر آنچه مناسب اصناف طبقه مذکوره بود و از افعال بر

بر جمع باران و افروختن آتش و حرکات ناملایم چون لواطه و عربده و
خصومت و لجاج در طلب دزدی و خوردن مار و سموم و استخاره کردن
و رنج و تعب کشیدن مراعات مرغان و دوان کردن و خواندن افسون
و گذاردن نماز خسوف و خرابی کردن در محصولات و بلغات و عمارات
مردم آتش زدن بجانها و نظر حصارها و قلاع و نهادن داغ بد روغ و
بدنام کردن مردم و حقنه کردن و شناق بکار داشتن و از صنایع و حرفه
بر آنچه از طبقات وی فهم شود و از مناصب مهتری و پیشوایی اصناف مذکوره
و از اسامی مشهوره بر جبرئیل و میکائیل و اسمعیل و اسرافیل و هابیل
و قابیل و بر اسما ملایکه و یزدانبخش و بخشی امه و مارانه و خداداد
و حق نظر و اشباه آن و از الوان بر حود رنگهای اصلی و آنچه بگل سرخ
رنگ کرده باشند و آنچه اهل بوادی دارند و آل و آنچه اشکاران و حدادان
پوشند و از جرم و عنبره و از مواضع درون منار و کاواکی و درختان
و جایهای پرمار و حشرات و مرکانها و دعیها و جالی که در حمان جنگ بسیار
باریک باشد و با خشک رودها و کوههای خشک سیاه رنگ بر
بلند و سوراخ سنگها و عمارت کهنه استوار نامدار بلند و از قلعهها و مغاک
کفار و کلیسیاها و اشباه آن و بر بادها تعابت کرم و قر سیهای شوره

ستان و آتشکدهها و معبد آتش پرستان و مقام مجوسیان و گبران
و سایر طبقات مذکوره و بر سوراخ زنبور و حشرات و کوره شیشه گری
و محل دام مرغان و لانه مرغ و کبوترخانه و موسیقی خانه و کنارهای آب
تلخ و شور و از مینها برد و از فرشخانه و باریک از طرف و الانا هموار و کج
سیخ و از الوان بر کبود نیلی و تیره و سرمی و از طعوم بر شور و تلخ و از روا
بر بوی سیر و پیاز و کندنا و اکثر خار و از اطعمه که در آن از اینها بسیار بود
چون سیر خصوصا بر مرغ کباب و از اشجار بر آنچه خشک باشد تند
بدبوی و از اثمار آنچه بغایت تلخ و مضرمون و حنظل و کالک و انار و قنار الحار
و امثال آن و از ملبوسات بر درشتی و کرمی و از سازها بر موسیقار و ظروف
رویین که جهت مرغ آبی می‌نوازند و از احجار بر زر و نقره
مغشوش و سوخته و معدنیات آنچه از سایه باشد و شکلهای که در گورستان
باشد و ریگ روان و از اجناس بر اره بکیر و درش و سوزن و جوال
دوز و آلات صلحیدی و سیخهای شیشه گری و بر سر سموم حیوانی مطلق
و از حیوانات غیر طایره و بر خوک و استر کاوکی و استر سرخ و سیاه
خموش و دلق و سوسمار و گیک و بر مطلق ماران که زهر داشته باشند و از
طیور بر بعض مرغان جنس شکاری و کرکس و بر غراب و بر مطلق زنبورها و بر

عقرب بردار واز ارمنه بر ماضی واز حجابات بسته بر بعد واز اوقات
هنگام آتش بر کردن جهت طبخ د بر وقف خوف واز امراضها بر تواتر
و شقاق و خارش متعدد زمیر و اسهال مطلقا واز بروج بر جوزا
واز کواکب بر قسمر منخسف بعقده راس واز شهور بر صفر واز فصول بر وسط
صعب واز اقالیم بر غیر معموره از معمور واز ممالک و بلاد بر اطراف جنوب از آنجا
هند و حبشه و زنگبار و روم واز دیار عرب و ترکستان واز خصوصیات
اوضاع اشیا بر تحرکه کننده بر پای او باشد یا ز افلانه با کودکی که پای
بر فلک نهاده بای او و جماعتی فرزندان که بر دیده و جد بسته اند
و غوغای دارند و تراعی میکنند و بر شخصی که سر پای او فتاده باشد
و یا در دام گرفتار شده باشد و بر نقب و چاه و کار بر چون طوق
و علم و باد بانهای که بکسو رو میکنن و بر منار و بر درختان خشک کم
شاخ و ناهموار و بر میخ که او را بر زمین کوفته باشند و بر شهری که
با چراغ صید طیور و غیره میکنند و ساز کی و صدافق و بر استانه
بشین در و او را عتبه نحبت همین ثبت گویند و خروحش
معلوم است و بعضی گفته اند نحبت الکه با ستانه می مانند که چیزی از و بیرون
میبرند و یا خود از و بیرون میروند و او را نیز ثابته میخوانند بواسطه

١٥٤
کثرت دلالت او بر چیزهای پای در زمین استوار چون در رمل مکرر شود
نحس بود دلالت کند بر قوت منسوبات وی و وقوع خرابی واز نهاد سلامتی
غایب و حمل و رسیدن خبرهای ناملایم و ملالت خاطر و بدست نیامدن
گریخته و خطر محبوس و مقید و درازی قوت مرض و بودن مرضهای اسافل
و عیوب بدی عقو و عهو و حال اهل ثروت و عزت و حیوانات سم
شکافته و بر خروج و موج بی نفع بی اراده و کمی آب و دیدن خوابهای مشوش
و تعویق در مقاصد و حاجات بر منازعه طلب کناه کاران و مهمات اصل د
شکر و عدم ظفر واگر یکبار تکرار کند جمیع امور میانه بود و امید حصول
و وصول بزودی باید داشت و فرح و امن و خیر و سعادت بدید آید واگر
یکجا بر رمل غلبه کند دال بود بر حصول ثبات بروجه کریه بستن شهرها و
حصنها جمعیت واثق و حیل جبر و قلعها و ثبات کارها و نیکی حال حوامل
و بر شفا بیمار اگرچه مطبوع الطعم بوده باشد و زوال غم و دیر آمدن غایب
و ضعف حال منسوبات وی و بودن بادهای گرم و احیا نهای کار برهای
ثقیل آمدن حشرات و کهنه کاران و سلامتی نفس و هلاک عدو و خصم و حلال
از قرض و نیکی سفر بروز کار شاق و بودن فسخ و خوابهای حرب واز حیف
و وقوع خرج بسیار جهت علاج و التکاران و خرید و فروخت حیوانات و بهیمه

بقی الحمره والیت والله اعلم از طبقات انسانی بر سبزرو اهالی معیر و سپاهی
بجهاد و پیاده های سپاهی سلیح بند و فاحشه ها و محتشمان و حمامیان و آهنگران
و طباخان و حیلان چی گران و طایفه ملا حده و مطلق ارکان و سپاهیان و عوام
اهل روم و چرکس و باخرج و کرجی و اروس و ارزال و اتراکی و غلامان و سفید
مطلقا واز خلیها بر مردم گندم گون سرخی مایل بر خواستن موی و جعد کوچک سر و
روی شهلا چشم یا ازرق چشم که در سفیدی چشم آن نقطه بود و ابرو روی خوش
نما و دراز بالای باریک اندام سینه کشاده چندان اعظم که نصف الصفل او دراز
تر بود و بعضی حروف شکسته گوید واز اعضا بر دست چپ و دوش واز اخلاق بر
چریده و اتو رو تهتک و ستمگری و بی حیایی و ستم دوستی و طماعی و بی بهری و
بی وفایی واز علوم بر دانستن طبخ و علاج عین و طریق قصارت و صنعت ادب
حدید و فولاد و آنچه مناسب صنایع هی بود واز افعال بر دلالی و تعلیم سواری و شکار
و چوگان و بر حرب و کوسفند و باد بان داری و ضبط متاع وی و قصادی و اهل
عقار و بد فعلان و خدمت ظلم و مراعات سباع و دستور و ترتیب چراغ و مشعل
واز ادویه جهت اکتحال و آلات طبخ و اسباب حدادی و قصاری واز صنایع
و حروف بر حفادی و غلاف گری و آنچه از این طبقات فهم شود واز مناسب بر
مشعل داری و عالمی بیت اللطف و خماندادی قمارخانه و شرابخانه و بوزه خانه

١٥٥
و محنت و معدن نفط و نمک و حمامها و مهتری اصناف مذکوره بعضی از اهل احشام
مذکوره منصب بغیرجی و سرناجی و میراخوری واز اسامی مشهوره خصوصا اوس
وصیف و جلال و میر مران و مظفر و منصور و آذر و هاشم و خلیل و مفتاح
و باقر و حسام و پولاد و جراد واز اسامی در هام و جنید و اسحق و رشید و پهلوان
و مغیر و نصیر و خود عموما بر اسامی که در حمره مذکور شد لیکن با سمای این شکل
لفظ پهلوان بسیار مذکور شود واز آب الحمر اهل سایر و شراب پوشنده اند
و مویهای زبون واز مواضع بر بیت اللطف و مقام مخنثان و کوی دلالان و جای نشستن
گرگ و سگ و بازار فروشان و اصناف و طبقات مذکوره و کنار جویها
و آب تیره ناخوش و کوههای بلند بر آب و درخت ناهموار و مقام سباع و دد حوش
و ییلاق کاه و الوس واز آب کاهی که بجهت صید مقرر شده و حمام
متکلف و معدن نفط و نمک واز بیشه ها بر ناهموار غیر معین واز الوان بر رو حاشی کنشتری
واز طعوم بر شور و تیز واز روایح کرم دار و کنده دهن سباع واز مأکولات بر
گوشت اسب و شتر و قمری و دوغ شتر و نان لواش و نان ارزن و پنیر خشک
نمکی شور و بر چیزهای فربه نمک سود واز اشجار بر درختهای کرم دار مطلقا از جمله
اثمار بر آنچه از خربزه و انگور متغیر الطعم شده باشد مایل بسبزی و تلخی واز اوازن
بر ثقیل واز ملبوسات بر درشتی و سردی واز سازها بر نفیر و سرنا و کاو دم واز

اجساد واحجار بر مرجان سرخ وفولاد ومطلق سنگ استره وریزه
الماس وشیشه شکسته واز اجناس برزهر حیوانات ونفط ونوشادر و
بوره وزنگار ونمک طبرزد وطعام وعلاف وچیزهای برنده چون کارد و
مطلقا سوزن واستره وزنده وعلاف وکرد وتیر ومستقن واز حیوانات
غیر طایره بر کرگس وشغال وسگ کله وخشم ومحله گرگ کیران واسبان بور
رنگ تا تو وتپاح وسگ آبی والکورک وسایر عنکبوت که مضر باشد واز
طیور بر کلنگ وعکه ومور مرغ ودرخت سو سمار کن وابابیل ومرغان آی شکاری
چون عقاب وبوتیمار واز ازمنه برمیان حال وماضی واز جهات سته بر بسیار و
از اوقات بر هنگام سوار شدن پادشاه وبغیر کشیدن وابتدای حرب وکرمی
بازار واز امراض بر تب های وبال وطاعون ودرشتهای ناصور وزخمهای
مهلک وسوختگی آب وآتش وغیره وقطع اعضا واز اودیه بر عقایر مطلقا و
بیخهای که سموم قتاله اند چون انواع بیش وبیخهای ماکول چون ترب وشلجم
واشباه آن واز بروج بر عقرب واز کواکب بر مریخ شرقی واز فصول بر آخر
خریف واز شهور رجب وجمدی الثانی واز اقالیم بر اول سیم واز ممالک بر روم و
چرکس واخوخ وتمغق وگرجستان واردس وزستم واروم قراباغ وقرامان
واز بلاد معتبره خصوصا بر شهرهای این ممالک واز خصوصات اوضاع اشیا

بر گناه کاری که زنجیر مطوق در گردنش باشد ویا بحلقش بر کشیده باشند وهنوز
نمرده باشد ویا شخصی که بازن پدر یا جده نزاعی دارد وبر زنی که فرزند
زاده را چنگ میکند ویا شخصی که فرزندش در غیبت واز خلوت جهت او بر منه
ودرد کردی وخنجر وشمشیر در علاف وچراغ پایه که چراغ بر آن سوزد وبل
آبیاران ومشعل روشن وکرگ در زنجیر ودرختی یا چناری یا دیوار بلندی
که مرغ بر آن آشیان دارد وبر آشیان نشسته واو راتی الحد جهت
آن گویند دلالت او بر ساده خان گویند وچون در رمل تکرار شود دال بود
بر قوت مزاج وفتح وظفر ونیکی حال آشکاران وصیادان وسپاهیان و
وغابیان وسایر منسوبات وی وبر حصول مطالب واکراه صحبت مریض
وخلاص محبوس وسهولت دلالت وتسکین فتن ووقوع صلح ورفع خوف
وحزن ونیکی سفر وحرکات شافه وآموختن صنایع ودعوی وزفاف
ولهو وطرب وبقافت ودوختن واگر یکبار تکرار کند دال بود بر ابتدای
فتن وضعف وعقود وعهود ومنسوبات دی وبیم از اشرار وظلم وتعویق در
مطالبت وبر قدوم غایب وکثرت اراجیف وبدست نیامدن از دست
رفته وگریخته وبر فوت صحت مریض وبدی حال حوامل ومحبوس ووقوع
زخم برتن ویا جراحت بر دست چپ وعدم ظفر دی بغیر حرکت ومعامله

واگر غلبه کند دال بود بر خوف وحزن وعلت وبند وطریق ووبا وبدی
سفر وتجارت وحاجت خواستن وبر کثرت وحشت از اهل سلاح و
قطاع الطریق وبر غلبه کوشش وکشت داسلحه وفتح شهرها وحصنها بحرب
ووقوع غارت واسیر وخرابی وبدی حال منسوبات وبتقاص رسیدن
مجرمان وتلف از دست رفته وسقوط وهلاک نشر لحم ومضرت از حیوانات
وصحت مریض وبر خلاصی از غم ومحنت بعقید عنف عنه داخل ای دالست واهم
از طبقات انسانی بر اهل علما ومصنعان اصحاب موسیقی وبر زنان صاحب
حال صاحب جمال ویا خادمان جمیل وجوانانان خوش خوان وی از ایشان
مطبوع خلوق وعلمداران وحشرداران وطوق حیان وخواتین حمام و
محتشمان ودلالان وشاعران وقراران واز حلیها مردم دراز بالای سفید پوست
سیاه چشم پیوسته ابرو کشاده پیشانی بزرگ سر میانه گوشت باریک میان
کوچک دست بینی باریک تنگ دهان بزرگ گوش دراز پشت جوان خوش صحبت
خوش واز خوش صحبت که در ساق پای راست نشانی دارد واز اخلاق بر
لهو ونازک وی وقار وحیا وخندان روی وآمیزندگی ومحبت ومهربانی و
تواضع بسیار وحمیت جهت انکه محبوب با خصم در میان آرد وطرب ودوستی واز
افعال بر عشرت وطرب ولهو پاک وزینت تن ولباس وخواندن وکی ونوازندگی

وبستن تصانیف ونقشها وستاندن رشوت وانعامات وترتیب سازها
ویاد کرفتن اشعار وراعمال ونگاه داشتن افعال واوضاع ورباحین وفواکه
وعطرها وکفش شعر ومعما وترتیب کرم ابریشم وتیمار آن وانچه در اعمال مناسب اصناف
وی بود واز علوم بر معانی بیان وعروض وادوار تیمار ابریشم وبخش آن وتربیت
ریاحین وزیورها وطریق ساختن گرز وتبرزین وخنجر وطوق وانچه در صنایع وی
بکار آید واز صنایع بر میوه فروشی وسبزی فروشی وابریشم فروشی وابریشم کری
وبردایکی وچوکالچی وتربیت شعره جی ومهرجی حکام وخواتین ومهتری غلامان و
جوهریان وسایر طبقات مذکوره وبیشجی ومصاحبی حکام وندیمی واز اسامی مشهور خصوصا
بر حبیب الله وعبد امر وعبید الدین وعماد الدین وبهار الدین وعلم الدین ومزالدین
ونجا الدین وجمال الدین وقوام الدین وصفی الدین وصلاح الدین ومصلحت وفرخنده
مبارک وتاجتیی ومحب ودوستی وخانزاده وخاتون ونابید وبی بی وبیچه وحیبت
ورضوان ومونس وفاطمه وعایشه وخدیجه وزینب وزهرا ومخدوم وتیمنی وآسیه
وسیکه وزبیده وانچه بدینها مخصوص است وعموما بر انچه در کوبچ مذکور شد ولیکن با اسامی
شکل لحیان دیگر در بین خواجه وسلطان وخان وخاتون وخانم وخوانزاده بیگم واغاچه واشباه
اینها القاب مذکور شود وگاه بود که جهت تعظیم ترکیب زیاده کرده چون خواجه جمال الدین
حبیب الله ومحب سلطان بیگم واز البسه بر ابریشمهای ملون یک رنگ بی نقش

و دوالاها و اطلسها و قاقمهای ماده و از مواضع بر کوشکهای بلند و عماریهای
که بر بلندی ساخته باشند و متکلف بود و بر بساطها و تالارها و معادن یاقوت
و فیروزه و زمرد و بستانها و توت و مقامی که کرم پیله نگاه میدارند و طرف خانه
پادشاه و فراش خانه و جایی که طوق و چتر و علم نگاه میدارند و کوههای بلند
و گیاه و نرم و دکان عطار و ابریشم فروش و بقال و مقام بیت و مشاطه
و دلال و انجایی که چرخ ابریشم کشی است و کنار نهرهای دلپذیر و بوستان و ریاحین
و طاقچه مطبوع و از بیماریها بر درد گردن و سر و بهق و از الوان بر سفیدی که بسرخی زند
و از طعوم بر کم شیرینی خوش خوار یا اندک تیز و از حلویات بر شکر فانید و شکری که از
خار گیرند و عسل و خرما و آردینههای پر قیمت و قلیه لذیذ غیر ماهیچه و رشته و از اثمار
بر مویز و توت و آبنوس و شقایق و زنبق و گل نسرین و یاسمین و سوسن و بادروج بویه
و مهرگیاه و بستان افروز و از سازها بر چنگ و آوازها بر ثقیل معتدل و از ملموسات بر
برزمی سوده چون روی آینه و از اجساد و احجار بر مس غیر معمول و مرجان
و سنگ سرمه و مروارید میانه غلطان قیمتی و فیروزه و زمرد و از اجناس بر بز غالب
طاق و ابریشم و اشنا که شیرین دارد و سفید و خلخال که در پای کنند و چپاق دکراز
و تبرزین و کوپال و اسباب عطر ساختن و یراق مستطیلی و از حیوانات بر غیر طایره
بر شتران سفید موی مایه و مادیانهای بد و ابرش و قدو بر غزال و بزغاله و بره

یا بسیار

و آهوی جنگلی منقش و کرم پیله و از طیور بر کاوک و بلبل و شبره و سیره و سایر مرغان
کوچک حلال منقش خوان که مردم نگاه میدارند و از ازمنه بر حال و از اوقات بر هنگام
طاعت و شام و از جهات بسته بر تحت و از امراض بدوار الفیل و دوالی و شقیقه
و کلفهایی که در روی میافتد و از ادویه بر بروج الغم و تعذعات و از بروج بر حوت
و از کواکب بر زهره عجزی و از شهور بر شوال و از فصول بر وسط خریف و از اقالیم بر
نصف آخر پنجم و از ممالک بر شروان و آنچه بر آب باشد و از خراسان و از بلاد بر تبریز
بر قزوین و حمید و سمرقند و بخارا و تندهار و حوض و حصار شادمان
و از حقوقیات و اوضاع اشیا بر شخصی که علم یا طوق یا چتر دارد و یا سلسله خوردگی
بر سر گرفته و بر شخصی که با زن و فرزندان نشسته و بر چوگان و چتر و علم که ایستاده
و منصوب بود و بر خیمه زده و ستونهایی که در زیر چوبهای دیگر استوار کرده باشند
و بر کاسه و خیرهایی که سرپوش دارد و یا چیزی بران پوشیده آید و لامع
که بر سر درخت یا منار بود بی مرغ و بر جبل و نیزه و اسباب و بر آستانه بالای
در خانه گشاده و او را عتبه جهت مثل بیت خوانند و دخول معلومت
و بعضی گفته اند که با آستانه میمانند که چیزی بدو در میاورند و یا خود از در
در نمی آیند و او را قائمه نیز خوانند بجهت کثرت دلالت او بر چیزها استاده
چون علم و ستون و چون در رمل غلبه آید دال بود بر حصول مطالب

و چیزهایی از دست رفته بزودی و سهولت وقوع سفر و حرکت نافع و تعدد
البیان و نیابت پادشاه بزرگ و بر زایل شدن و الم و بدید آمدن گشتیها و سلاطین
تجار و تحبت مسافران اهل دریا و نیکی طلب عروس و زینت و تعلیم موسیقی
و وقوع مجالس طرب و ضیافت و قوت و بسیارگی حرکت و تماشا و حرکت جوانین
در باغین و صحراها و تماشا کالها و مرارت و ضعف حال منسوبات وی و ملولان
وی از تنگی معیشت و تردد خاطر و زیادتی رطوبت مزاج و گرانی اعضا و جنبیدن
بادهای مخالف و سلامتی غایب و خلاصی محبوس و حامله و تمام شدن بحسب مراد
و دعوی اگر کم تکرار کند فی الجمله بر همین دال بود اما از جهت مریض دوام و حمل
بهتر بود و غایب را زودتر آورد خصوصا که در بیتین آمده باشد و نفع امور بیشتر
بود و قرار فکر و امر معاش و مزاج حاصل کرده حال منسوبات بهتر گردد اما
اجتماع دالست و امر اعلم از طبقات انسانی بر اوساط و حکما و ارباب
قلم و محاسبان و مستوفیان و نقاشان و اتابکان و عمال و اهل هنر و اصحاب
شعوه و افسون گران و هر کسانی که راه عقل را بر شرع مقدم دارند و بزرگان
خوانند و نویسند و معلمها و عوام اهل عراق و برای زنان و راهبان و بهمنان
و علمای ترسایی و از حلیها بر مردم میانه بالای بر بلندی مایل سبز رنگ فراخ
پیشانی گرد در پیوسته ابروی تنگ چشم موی سیاه چشم کشیده و ریش

و موی بریش اندک و دندان میان باریک کوچک دهان کبل ضعیف بینی
ترکیب شیرین سخن زیرک حاضر جواب که بر پهلو یا شکم نشانی دارد و از
از اعضا بر شکم و معده و از اخلاق بر جمع اقوات و برده و دستور و
حروف و برداری و حس کافات و کم شهوتی و بی تکلفی و حکمت دوستی
و تذکر و سهولت و علم و ثبات در امور و مهمات و مع ذلک متلون طبع بود
و از افعال بر طلب حکمت و علوم حقیقه و تهیه و دوا و شربت جهت مرضی و تشخیص
اعداد و طلسمات و تقسیم میراث و غیره و تسخیر کواکب و روحانیات و قلابی کردن
و تعلیم طلبه و تجربه حکمیات و صحبت با حکما و کاتبی عمله دیوان و کتابت کتب و خطها
و درجها و جمع آنها و سعادت در حق مردم و آموختن نطقها حیوانات و یاری
کردن و ضبط امور خویش و حساب دیوان و تصنیع و زراقی و حل مشکلات و احداث
عجایب مصنوعات و تدابیر صایبه و بدکری منزل مثل کوتیشی و نگاه داشتن مرغان
غریب و عجیب و آنچه صنایع وی و از علوم بر حکمیات و علم تکوینیات و مزج
الوان و ترتیب اصباغ و تربیت جواهر و خواص اشیا و تخلیص معدنیات و علم
منطق حیوانات و فراسه و حساب و آنچه مناسب صنایع وی بود و از صنایع بر عطاری
و منطق شناسی و باسمه چی گری و کمردوزی و قنداق سراجی و نحاسی بر ده سفید و نعال
گیری و صحافی و طبابت اصناف و خیمه بازی و کاغذگری و اف بکری

ولقش و رنگ و روغن چوبها و از مناسبت بر نیابت وزرا و علم دار و معلمی
کودکان و اهل استحقاق و مهتری نقاشان و نساجان و اهل صنایع دی
و پیش کبری و حکام و ندیمی و اتابکی و کتابداری اشراف و طبابت و
دار الشفا و ضمانداری قلمداران و از اسامی مشهوره خصوصا بر روحانی
و روح الدین و روح الله و ندیمی و یحیی و زکریا و علی و جاماسب و بزرگ
و استاد و ملا و خواجه و ملا دانیال و عموما بر اسامی که در جهات مذکور شد
لیکن تعظیم و ترکیب و القاب در این اسم کمتر بود و از البسه بر آنچه منقش و مرکب
و قیمتی بود و از کتان و دیبای اعلا چون الجهای مصری و از مواضع بر کاروان
سرای معمور و رباطها و کارخانهای نساجی و مکتب خانه کودکان و بازار
اصناف وی و دکانها و صفها و کوزه های خالی و میدانها و از الشقاب سلاطین
حکام و مقام مهندسان و حکمت خانهها و طلسمها و کتابخانهها و کتابها و انها
و عمارات متوسط منقش و صورتخانها و دار الوزاره و جاه و پسند منشیان
و اعمال بر رقعات بیوت و چارطاقهای خوش هوای دلکش و مدارس کوچک
و جای که قلم میگیرند و از ضیعتها بر مرتع وی لا اضلاع معتدل الصفحات
و مسدس مجوف و از الوان بر آمیخته منقش و امثال آن و از خطوط بر رواج
برو رقتهای که مخلوط بود بعنبر و لادن و مشک و بوی انها و از طعوم بر مخلوط

١٦٠

جوشانیده و از ماکولات بر شوربا های پر اخلاط و بقول چون نخود آب های
نه بریده و اسفناج و برمور و زمها و آنچه اصحاب سوء المزاج خورند و از طعامهای
نیکو و از حلویات بر شیرخشت و ترنجبین و از اثمار بر مرکبات چون شکر
مرکب را که از آلو و شفتالو و بادام و آلو که مرکب از هر دو است و تا آنکه
مرکب از آلو و زردآلو است و از اشجار بر درخت انها و آنچه پیوند کرده باشند
و بر درخت گل دو رنگ و صبا تا که از الوان مختلف داشته باشند و از اوان معتدل
در معتدل رنقیل و خطت و از ملبوسات بر زمی و سود و از سیار ثمار بر
برد و میل و کبر که و از اجساد و از احجار بر معرق و جنس و شبه و جمره یا یا قوت
و جمر مصاف و اندرا که در زهره آدمی باشد و از اجناس بر صوف نقاد و نعل و
سند روس و مهرها مستون که از شیشه سازند و کتب مصور و کرومیان شده و
او ارسیح و اسباب نقاشی و کتابت و جدول کشیدن و برجامهها دوخته در نخ
در فانوس و تخته رموج آب و حرکت در حسان و چراغ پایه و طاس نقاد و
ظروف خالی و از حیوانات غیر طایره بر نسناس و عنکبوت غیر مضر نساج و طوطی
و مرغان که او را با آموخته باشند و از طیور بر هدهد و کنجشک خانگی و بر سو و سارک
سخن و هر مرغ که او را حرکات و کلمات آموخته باشند و از امراض بر درد
معده و عصبه و استسقای طبلی و ذقی و ضعف احشا و مغص و قولنج و از ادویه

بر قدوع و سومات بر غرغرها و ادهان مصنوع و مخلوط پرورده و غیرها و از کواکب
بر عطارد و شرقی و از بروج بر سیران و از جهات سته بر چپ و از ازمنه بر حال و
اوقات بر هنگام گشادی دروازه شهر و جلوس معلم و پسند تعلیم و از فصول بر امتزاج
ربیعی و از شهور بر جمادی الاول و از اقالیم بر نصف شمال ششم و از ممالک بر اندلس
و دیار یاجوج و ماجوج و بعضی از جانب شمال هند و از بلاد معتبره بر کاشان و اواسط
و اردستان و یزد و مابین و بر شهرها کشمیر و از خصوصیات او ضیاع و اشیای عجیبه
که چیزی یا معلمی جمعی میکند و نزد می بازد و با خویشان صحبت میدارد و بر جمعی که غربت
مشغولند و بر اره دو سر و رسن و فانوس خیال و مسکن ضیعها و کارگاه نساجی
و کمان و قوس و قزح و تخته نرد و بر صدف درست که مروارید در او باشد و بر
خرجین که چیزی دارد و بر قفس و نفیر و دام صید که در هوا آویزند و در خانه که در دو
باشد و منقش و سایبان زده و زین اسب و قفس مرغان و پرگار و ترازو و بر
ولایت و از اجتماع بدان خوانند که لفظ نر و ماده در او جمع شده اند و دلالت
تمام دارد بر عقود و عهود و نکاحها و اجتماعها و چون در رمل غلبه کند دال بود بر بسیاری
فکر و نزاع و رزم و دروغ و بریدن چهارپایان و مردم کاروان و راه
گذری و غلبه بحث و دعوی و سخن چینی و عهود نا استوار و عقود و بیقرار بودن غایب
و بسته شدن راه بر مسافران و فوت معشوقان و بدحالی حاملها و قرض داران و

١٦١

محبوسان و بودن کتابها و برکسادی امتعهها و کتب و بسیاری زر قلب و مکرها
و زبونی علاجها و حال منسوبات وی و بدست آمدن از دست رفته و گریخته
و تعویق در حصول مطالب و مهمات بر نا راستی در احکام و رونق دیوان
و امر و حکمت و اگر کمتر آید در حصول مقاصد و قدم غایب و صحت مرض و خلاص
محبوس کثیر نافع بود و قرار و اعتماد مهمات مذکوره و رونق سرکار حکمت و
علوم و عمل پدید آید و قروض بتوقف ادا شود و از دست رفته و گریخته بر گردد
باز بدست نیاید و طلب صنایع و علوم نیکو بود و قوت حال منسوبات وی و حشت کم
دید طریق دالست والله اعلم از طبقات انسانی بر عوام الناس و ریسمان
و ملک زادها و خویشان پادشاه و رئیس کجای متحکم و جمله مکان و جلودارا
و کودکان و نکه بانان بر و بحر و ماهیگیران و پاکاران شهر و ده و ریسمان تاران و بر
ابوین و آب باران و بر صنایعی که مذکور خواهد شد و بر پسران بحر و دیده
جسان و از حلیها بر مردم دراز بالای باریک اندام او از کوچک اندام سرخ
روی و شهلا چشم گندم گون باریک زنخ چپ دست و چالاک و سخن گوی که بر
ذکر یا گوش یا بینی علامتی دارد و از اعضا بر ذکر و چشم چپ و جگر و رگها
و از اخلاق بر جا بلوسی و بی صبری و فطانت و تازه رویی و تزلزل در ثبات
و مشتری و سخن چینی و فرمان برداری و خطوطی و از علوم بر داشتن مقدمات

از نسخ و حرف و شعرخوانی و بستو رخط رعایا و علم رمل و طریق صید بحر و انچه
مناسب حرف وی بود و از افعال بر سیافرات بسیار رود و دویدن و بیع ازر
دنمار استغفار خواندن و دعای بده و تاختن اسب جهت باران طلبیدن
و فروختن اسهاد و تیر اندازی و تیغ سازی و ضبطای لشکر و نی و چوب
جهت باران و دویدن و سیقاری و نیزه و طیره و بالیدن ماهیچه و رشتن
ریسمان و کتان و کار دوانیدن و انچه مناسب صناعت وی بود و از
صنایع و حرفه رماهی گیری و فرزند و رمانی و تیرگوی در ریسمان بازی و ریسمان
تابی و نی تراشی و علاقی و نواقی و شومالی و از مناسب منصب ریاست و نگهبانی
طریق و مهتری و تیشوانی سایر طبقات مذکوره و از اسامی مشهوره حضرجاه
برزسی و بلال و محمود و سیاه فروش شاطر و نوری و هدایت و زید و عمر و الیاس
و چالاک و سلطان و نبی و پادشاه و پاینده و شاپور و ابن مراق و ام
کلثوم و ام هانی و بدیع الزمان و ذوالنون و ابن حرزان شده باشد
و بر خاتم و فاسق و صفر و شعبان و رمضان و رجب و احمد و حمد اسد
خامد و حمید الدین و اصغر و ضیاء الدین و اختیار و عمو مایرانچه در سابق
مذکور شد و لیکن تصغیر اسما این شکل بسیار هلال و احمد و اشباه آن
و از البسه انچه اربکان و بیاد کان پوشند و لباسهای کتان ساده

١٦٢

و از مواضع بر رود خانهای بزرگ و کنار جویها و پلها و راهها و معبرها و جزیره
و نخش زارها و باقلا زارها و نی شکرستان و مقام پیکان و بازار اصناف
مذکوره و پای درختان کم شاخ بلند راست و عمارات چهار طبقه و
کتان زارها و خانه روستا و جای که بازیگاه کودکان باشد و محل
چوگان زدن و اسب تاختن و قباق گاه و علف خوارها و معدن بلور
و یاقوت کبود و سلیح و جامهای مکلف و از منتهابر در از کرد باریک
هموار چون تیر و از الوان بر سفید و سبز خام و سنجابی و سیمابی و از
طعوم بد مزه و از میوه ها چون خیار و کالک و از روایح بوی میوه های
تازه و بوی گیاه زارها و مرغزارها و از عطریات بر نیلاق و گیاه هوای
خوشبوی صحرایی و از ماکولات بر توشه راه مطلقا و بر حیوانات آبی
و ماهی بچه و آش ماهیچه و از اشجار بر درخت در از خیار و خربزه و کدو
و انگور و عنب الثعلب و تبریزی و خاوان و نیشکر و باردار و درختان
در از که جهت عمارات باشد و از اثمار بر مطلق خیار و انگور آبدار
و از حلویات بر نی شکر و کرانگبین و از اوزان بر معتدل و جفت و ثقیل
و سازها بر مطلق اینها و از ملبوسات بر تختی و تیری و از احجار و احجار
بر نقره معمول و معزوف و بلور رنگ کرده و سنگ سود و یاقوت کبود

و مرتیشا و مراوید ریزه که درا دویه کنند و از اجناس بر ریسمان غیر
موسن و باد مهره که پیکان بر ساق می بندند و بر بعضی از اسباب
تیزگری و نسیج و غواص و ماهی گیری چون سرشم و تریش و رنده و باد
و چوب و طناب و نفت و امثال اینها و بر علف و اغصان تازه
و گیاههای سبز و خرم و از حیوانات غیر طایره بر ماهیان کوچک
و از پشت حصر و ماران علفی کم زهر که بندند و مقعد رو مار ابای و خراطین
دوزغ و سبز مرغزاری و انچه بعایت سبز رنگ بود و چون آهو و خرگوش
و اسبان بد و جنگ و شتران جماره و از طیور بر مرغان آبی کردن دراز
چون قوی و اشباه آن و از ازمنه بر مشترک میان جالی و ماضی و از
جهات سته بر قبل و از اوقات بر هنگام طاعت عصر و حین قباق باختن
و کشیدن دام ماهی و از امراض بر علتهای چون ضعف قوت باه و خوشها
و کوری و آماس و خارش و بر زبول و نبهای بلغمی و کمه شدن رگها و
شریانها و علبه کرم معده و دخشت و ورم زوده و از ادویه بر تخم سبزی
و بر خیارین و عنب الثعلب و کاهو و ریواس و کاسنی و خرفه و غیره
و علفهای و افتیمون و مار چوبه و بیخ و اشباه آن و از بروج حوت
و از کواکب بر هلال و از شهور بر رجب و از فصول بر دو مزاج آستوی

١٦٣

و از اقالیم بر نصف هفتم و از ممالک بر انچه بر سواحل انهار بود و بدریا برسیده
چون بعضی از احوال رودهای گیلان و مازندران و شروان و جرکس و گرجی
روم و کشمیر و حوالی آب اسند و سرحد و قرایط و شط بغداد و رود دجله و
آمو و عبدل و گرکان و اشباه آن و جمع رودبارات و از بلاد بستر
گیلان و مازندران و مغابره و جزایر عرب و غیره و بر شهر رد استونی و ...
و عدن و قطیف و بحرین و شهرهای زمین و از خصوصیات اوضاع و اشیا
بر بعضی که شناوری کنند و بر سیکی که میدود و بر علبه عوام و اقوام
برکز خیاطی و سل و شبکه نقره و نیزه و درخت و عمارت و کنند و دوک
و ریسمان و لنگر کشتی و چوب و تفک و قباق و عقد مروارید و تسبیح ریسمان
و بر صورت چراغ و تیر طایر و از طرق بجهت کثرت دلالت او بر اینها
و قرار حال عالم و عوام الناس و نیکی حال وی و تعلیم صنایع و نوع عرد
حرکت و زایل شدن غم و صحت مریض و خلاص محبوس و سهولت و آلات
و غیر عواقب و وقوع صلح و صلاحیت و سلامتی از دست رستم و گریخته
با مید وصول چون یکبار بکرار باز کند دال بر برد خاطر و مهمات
و سرد و راه و ظهور از احیف و تعب راه رفتن و توقف در حصول و در سطوات
و حال منوبات وی و بر طلب ابر دست یعنه و گریخته و بر حرکت رسل و

اهل رود بارات وملوک طوایف وکثرت مسافرت وقدوم غایب واگر در
یمین باشد واگر علیه کند دال بود بر بدی حال منسوبات وی ونصرت
یافتن ازانها وسرگردانی اصفال وعرف وتالان ومتفقن وظاهر شدن
تحسیات وبسیاری نزد عوام وتغیر هوا امزجه ووقوع تحیر در امور
ومهمات وحرکات بی احتیار ودر نوبی عواقب در حال غایب واسفار
وطلب از دست رفته وگریخته وگم شدن راه بسته شدن ودراز جویها
وبدی بحران مرض ولادت وبروقوع آفت محصولات وافتاده وراه
بعضی بر مواضعی که نبوده باشد وبر مقارقت وگم شدن خیرها وتیر
اندازی بسیار والسلام **ای سعادتمند** بدانکه گاه باشد که
شکلی در ولادت بر حصول مقاصد بر حسب مقتضای حال مستقبل بود
تخته ودو عشر در مواضع لایقه واستشهاد ومد این ونسبت نام از
سیر نقطه وغیره وعدم معارض ومانع پس در اینجا احتیاج بر ترکیب مدلولات
دیگر نباشد چنانچه از قدوم شخصی معلوم یا خبری متعذر بود دلیل اسم
او بود وخصوصیت چیز در مواقع مناسبه آمده باشد وتکرار مناسبی در
یمین نموده درین حکم بر مطلوب نفس همین دلیل باید کردن وکفایت بود
وگاه باشد که در ولالات مستقبل نباشد یا بجهت عدم شرایط مذکوره

ویا بجهة ترکیب مسئول چنانچه مثلا سوال از کل حال خود یا از امری مختلف
باشد ودر اینجا لابد بود داز ترکیب اشکال مناسبه با محکوم علیه مشخص شده
واز غلط محفوظ ماند وچون اشکال در مواقع یکدیگر باشند دلیل حصول
اشیا ووقوع حالات شوند در تشخیص آن اشیاع واحوال ترکیب
مدلولات ومنسوبات وی از اوصاف وبیت واسما بر وجه مناسبت
معقول باید کردن مثلا نصرت خارج دلیل قدوم غایب باشد واسم آن شخص
را خواهیم تعین نماییم ملاحظه باید کردن که در کدام واقع است اگر تکرار
نکرده در کجا قوت تر است از اسما آن با اسما مناسبت آن ترکیب باید کردن
چنانچه امام الدین موسی وصباح الدوله وامثال آن بود ودر دویم
خواجه سلطان شاه وکیا وفریدون وامثال آن بود ودر هفتم شیخ ضیاء الدین
وقاضی طاهر الدین وامثال آن بود ودر نهم ملک جهانگیر وحاجی مظفر و
امثال آن بود ودر دهم شاه طاهر وسلطان جمشید وامثال آن بود
ودر یازدهم سید مظفر وقاضی ضیاء الدین وامثال آن بود ودر دوازدهم
شاه اسمعیل ومیر نحو وامثال آن بود ودر سیزدهم پهلوان مظفر ومیر سلطان
ودر چهاردهم ضیاء الدین ومحب سلطان وامثال آن بود ودر پانزدهم ملا
سراج طبیب وخواجه جمشید وامثال آن بود ودر شانزدهم شاه مظفر وملک

واسد وامثال آن بود ودر باب حیوانات هم بر این قیاس ترکیب کنند
یکن در مواضع قوت تعظیم است وتسلط سمی لازم باشد ودر مواضع
ضعف بخلاف این ودر متوسط واز جمله همین حالات ملحوظ کرده وبتجربه
تحقیق آن شده که از ترکیب منسوبات شکل واز جمله با منسوبات شکلی
که در پهلوی او بود داو را شریک او گویند بهتر تشخیص احکام شود وچون
احکامی که جهت تکرار وعدم او مذکور شده چون دال را اسباب قوت
وشواهد نیکو از سیر نقطه وغیر حاصل سعادت ظهور یابد واگر چه نحس بود
نحوست موقوف ماند واگر ظهور یابد بخیر متبدل گردد وچون اسباب
ضعف وشواهد حاصل بود نحوست ظهور یابد واگر چه سعد بود سعادت
موقوف ماند واگر اندکی ظهور یابد بشر متبدل گردد وچون اسباب ضعف
متساوی بود در جمیع حالات حکم بر توسط وقایع حالات مطالب باید
کرد وهرگاه اشکال یمین در یمین تکرار کنند پس دال بود بر وقوع حالات داخله
مناسب تکرار وقرین وتکرار وشواهد وچون در یسار تکرار کنند دال بود
بر شیوع حالات داخله نسبت یا خارج چنانچه لایق تکرار ومناسب قرین
وشواهد بود وچون اشکال یسار در یسار تکرار یابد پس دال شود بر وقوع
حالات خارجه در خارج مناسب تکرار واستشهاد وقرین وچون در یمین

تکرار کنند پس دال بود بر شیوع حالات خارجه نسبت با داخل چنانچه
قرین باشد وچون در یمین ویسار واقع شوند بر نسبت یافتن حالات
خارجه یا داخله وداخله با خارجه چون اشکال بسیاری در یمین تکرار کنند
دال شوند بر نسبت یافتن احوال خارجه یا داخل چون آمدن خبر غایب
ووجه به وامثال اینها ودر جمله مناسب شخص ووقت وبیت واز اشکال
بسیار تکرار منکوس بر این وجه غایب را ضرر رساند وحمره مطلوب
بزرگ حاصل کند وقس علی ذلک ولا سک رمل یکروزه را حکم
مناسب یکروزه باید کرد ووعده ومراج را اعتبار بر وجه معتبر باید
کردن ورمل یکهفته را مناسب یک هفته وبجهة کل حال بر کل حال وبجهة امر مخصوص
بر امر مخصوص وبر این قیاس از هر شکلی وهر نقطه بر بعضی حالات که مناسب
بود باید کردن به بر جمیع حالات متکره عالم وعاقل چون ادراک این
دقایق بتعیین کند ودر یابد که ظهور هر حالتی مناسب هر شخصی وهر وقتی
بر چه صورت باید کرد والله اعلم بالصواب **باب سیوم**
در حکم یکی هر شکلی در محل از اختیارات ۱۶ گانه رمل ودلالات آن بنابر
بر امور واحوال فی الجمله **ای سعادتمند** بدانکه جمعی از اهل رمل ۱۲
گانه مرتبه مقدم زایچه رمل را بدواز دبیت زایچه طالع نسبت نموده اند

وجهت ربیت زواید شاید حالات او تا دار بعه کرده اینده بمهر نک
هر طبع خود را و اگرچه مناسب فلکیات و مکونات عالم سفلی واقع
است اما چون مراتب رمل به ١٦ است و مراتب بیوت طالع ١٢
و نیز طالع منسوب به بروج بر ترتیب دیگر و نیز در رمل مراتب بزرگی و بلندی
و امتزاجی است که در مراتب بیوت طالع نیست و امثال این فارقات
بسیار است پس بدان مقایسه نموده مدلولات این مراتب را بعینه
بر منهر در مدلولات بیوت طالع داشتن و ارکمال دانش بعید مینماید
تخلف بسیاری که در احکام ظاهر گردد خود شاید حالت بغلط
اینمعنی و لهذا قبل ازین تفصیل مدلولات و وقوع خواص اشکال
در بیوت بیان مدلولات بیوت بر وجه مناسب بکنیم تا احکام را
اسهل بوجه جواب اقرب گردد بعون الله اعلم بالصواب. اما خیز نار
اول دلیل حرارت غریزی و روح و خون و نفس و عقل و سر و دماغ
و پیشانی و حاجب و لحیه و اول ابتدا امور و طالب بودن اشیا
و کیفیت قدم سایل و عاقبت شغل و منصب و عمل ابوین و احوال مرض و طرف
شرقی و انچه ضد ازان بغایت معتذر است و از حرب و نزاع و هلاکت
و حرق و طالع و بخت بر سایل بود اما خیز باد دویم

دلیل گوش و صفرا و انچه محبوب ناگزیر است از اغذیه و اشربه و روح
و معامله و مال و منال و دلیل خرج و دخل و اعوان و مصاحب و فراش
و مخادم و شرکا و معاملات و قدم غایب و انچه بدست گیرند و گنجینه
و عاقبت شغل و منصب اولاد و احباب بود خیز آب سیم دلیل
چشم و بلغم و همسایه و حمامی و باغبان و کناس و یا حوض ان چه بود
باشند و محبوبات و شریک ابوین و حمام و مغتسل و حوض درون سرای
و آب گرم و معادن و دهقانات که در ظروف سری و ممر آب و شراع
و دلیل معاش ازواج و مصاحبان و امر و سلطنت بود خیز
خاک ۴ دلیل پدر و مقام و منزل و ملک و مسکون و وطن اصلی
و گنجینه نهانی و خانه و خلوتگاه و جای خواب و انبار و ظروف و آلات
و اجال و فرش و کتب و فراش و سواد و بینی و روی و اسرار عاقبت سال
و ماه و رخوت و کتب سایل و محبوبات و مطالبت و معاهد و خویشان و همسایه
و شرکا او بود خیز نار پنجم دلیل ذهن و رنج معشوقان و بزرگان
حکام و خبر و پیغام مطلقا و هدیه و تحفه و رسل و مراسله و بخشش احوال و عیش و
طرب و لهو و لعب و نوا زندگی و فرح خاطر و انعامات و سواری و حرکت
نزدیک و بعضی نزدیک صفرای فرزندان و دلیل خویشان کم مسافت

و یا دوست جوان و دخل و خرج ابوین و نامه و پیغام و خبر بود بر کام کرام
دلالت تمام دارد خیز باد ششم دلیل انچه ضرور و مرغوب است
از خدمت بیرونی و عبید و چهارپای خود و دلیل کردن و دوش و عمل
و مرض و طبیب و علاج و تحرو شعر دو فرار و گریخته و خواتین و عماری
و جمع برده و تعلیم و دار الشفا و انچه محبوب ناگزیر بود و اولاد و احباب و خویشان
بود خیز آب هفتم دلیل کستها و ضد و عدو و دزد و معارض و هم
و عقد و بیع و عهد و شریک از دور و جای نکاح و وقایع و محتسب و نواب و
و قضات و دار القضا و بعضی غایب و باغات و اجداد و باغات دار
از مقام و گرانی و ارزانی نرخ و حال شرکا و میراث و انچه سایل بغایت
محتذر است از محاربه و غرق و هلاکت بموت و ما یقصد و دلیل خرج و
و دخل عدم عبید و طبیب بود خیز خاک هشتم دلیل سینه و قبر و
مقبره و حبس و قید و غم نکوه و قرض و زجر و زلت و غربت و تهمت و
کدورت و خوف و مقام غایب و اجداد و زندان قاضی و میراث و
مال که نزد غایب بود و محل طبخ و جای دفن و خیر خیرها و جاه و کاریز
و مزارع و املاک و دراز مسکن و کارکنان و ضابطان ده و صحرا و رعایا
سایل و محبوبات و مطالبت املاک اعداد املاک ابوین و خویشان و

و اولاد و احباب بود خیز باد نهم دلیل پهلو و پشت و حال افکار
و معاملات و انچه بدست آمده یا آید و یا از دست رفته یا رود و دلیل
علم و معلم و سفر و مدت الحیوة و تحسین ازن و مصاحب و اعوان و شریک
و دلیل نفس کبری اولاد دین و اعتقاد و عبادات و القاب و تعلیم و تعلم
و آداب و دلیل مرض ابوین و مرغوبات ایشان بود خیز باد دهم
دلیل شکم و شغل و عمل و منصب و مادر و دولت سایل و بعضی حاکم و آخرین
و حفظ اولاد و منظر و بالاخانه و حاصل باغ و ملک و مسکون و کرایه بیوت
و حال مظروفات و مکنوزات و مدخرات و محل کنیت انها و اعمال ابوین
و اقربا و همسایه و کیفیت حال سایل با نسب و وطن و مسکن و معانی املاک
و دلیل آبا و اجداد و پدر و مرض و مرغوبات اولاد احباب خویشان
و رسل و محل دام و صید گاه خیز آب یازدهم دلیل عورت و پس دو دستان
و ضد و زندانیان پادشاه و بیت المال اسلام و کیفیت بحران و معزول
نامه و حال تحفه و خبر و مراسلان و مراسله و عشق و حمل و علاج و نتایج
حیوانات و سحر و دزدی و غیبت اضداد و آثار و اولاد و احباب و انچه
ایشان ازان محتذر باشند و اثاث و خدم و عبید و علم و جواب و سفر و خوش
و همسایه بود خیز خاک دوازدهم دلیل حاصل املاک دور و نفس زندانی

ورندان وجای طنبور و مقبره و بیگانه وجای ستور و بازار ستور و شتر
وزوایا و بقاع الخیر و حاصل دشمن و حاصل معاملات اضداد و اجداد
و قضات و دلیل غم و قید اولاد و احباب و علم سفر و خراب ابوین و بعض
چهارپای بزرگ و دیده و تشنگی سایل و دلیل کم شده و نحبت و سقوط
و شقاوت و بیت المالی بود **خیر یازدهم** دلیل بعض کبری در دوانی سایل
و دلیل فرزند زاده ماو یمن قدم و سلامتی دوات و غذایم و نبات و حال
طلب و منافع سفر و علم و پیشه و محل عمل و منصب و افعال و نفع از احکام
واخوین وجانب سرای و دلیل انچه ضد آن محذر بود و نحت یاد
و حکام و آثار و اولاد و معلمان و حاکمان و حکم قضات و منصب و عمل
و شغل و دولت ابوین و عدل و ظلم و آثار حکم حکام و تعبیر خواب **خیر**
یاد ۱۲ دلیل جمیع امید و مطالب و حال محبوبات و ما یحتاج
معاش و حال ازواج و اعوان و اصحاب و شرکا و نتایج حیوانات بزرگ
و خلاص محن و جهود و شرود و قدوم غایب در سل و قلت و کثرت
و ترویج و عشرت و عمل و منصب و شغل و دولت احباب و رسل و خویش
سایل و ولد و معشوق و ایلچی حکام و سفر و علم و خواب غیب و سعید بود **خیر**
آب یازدهم دلیل ساختها قرار و فیصل بیوع و عقود و دعاوی و اشهاد

و مخاصمت و حروب و صلح و مطالب و دلیل خیر و انتفاع از خیرها و کل
حال مجموع مقاصد امل و دلیل دیوان و دار الصدارت و حال قوم و
قبیله و اهل شهر و داوین و معارک و افعال و بعض مباح خوار و عمال دیوانی
و احکام و مرض حکام شرع و عرف و نقل مکان و قرار در مسکن و منزل و امن
مملکت بود **خیر خاک شانزدهم** دلیل قدمها و عاقبت العاقبت و
حال اسعاد و آثار خیر یافته از موقوفات و سنین حصه و انچه بمیرات و
غیره گذارند و شهر و مملکت و خانه و ملک که در ملک وی بود و دلیل بقا
و ثبات امور بناها و مکنوزات و ابوین و مطلق املاک و دلیل حرف و تخم
و خصم باشد و کنج و احتیاط امور و انتفاع از املاک و صلاح و فساد
آخر عمر و حبال و صحاری و لایت او بود و الله اعلم **ای سعادتمند**
چون مدلولات بیوت مبین گشت فی الجمله اکنون بتفصیل حالات اشکال
در این بیوت نیز فی الجمله کرده شود بعون الملک المنان اما **لحیان** در
اول قوتش ظاهر است و ایمن بسکن او مقرر است و حرف الف در مقام
بدو مخصوص است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات و قوت
و منسوبات وی و مدلولات این خیر و سعادت یافتن از اینها بتخصیص
از ابتدای امور و طلب از جانب شرقی و اشراف و اطراف و بزرگ

بعضی مدلولات نقطه ناری بر وجه نافع مر سایل را و بالخاصیه
بر وفق یافتن خاطر از امری بر تجارب بر لحیه و طول و حیوه و صحت
نیکنامی و پاکی و تعظیم و مبارکی قدم ابوین و تلاوت قرآن و گذرانیدن
عمر بخوشی و بر میل امور لایقه **لحیان** در دویم خوشحالست جهة
قوت کیفیت قاعده ممد حیات و تعدیل وی و در ینمقام سعد و
دار و بعضی واقف میکردانند سایل را بر حال مسئول تا محصول میکند و در
جمله عدد در اثنین و ابتدا او و الله اعلم بالذات بنیکی حال منسوبات وی
و مدلولات این خیر و منفعت یافتن سایل از انچه بحرارت هوایی انسب بود
چون گفت و گوی معاملات و مباشرات اشتغال و ملاقات دوستان و
افواجات مقبوله و امثال آنها بر ظهور بعضی حرارت نافعه در مزاج و هوا
و طبایع اشیا و الله اعلم بالخاصیه بر صدقات و خیرات ضمانتی و بیان
نافع لایقه برادری صفرا و انعامات مفید و سعت رزق و برکت
مال و حسن معاشرت و مشارکت و ازدیاد عزت ازدواج و قدوم
غایب بتوقف و بر ملاقات اکابر و لذت مطعومات و حصول محبوب جمیل
و مصاحب امین و معتمد **لحیان** در سوم ضعفش ظاهر است و دلالت
میکند و الله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات و مدلولات این خیر

و ملالت و مضرت یافتن سایل از اینها و قصور بعضی از مدلولات ناری
بر وجه ناملایم بالخاصیه بر خام ماندن چیزها و عدم طلوع جوش در صحبت
و اطفا یافتن حرارت بوجه کریه و بر غسل بالضرور و بر شیر خرابی باغ و حمام
و ظهور مواضع حضور و طرب و بر اختلاط کراهیت و بر تصور ام الحکم
و بر آب کردن شیرین **لحیان** در چهارم متوسط الاحوال جهة ضعف قوت
یبس و تعدیل حرارت و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات این خیر و فی الجمله نافع بودن سایل را انچه سرا
نسبت بود و بر ظهور بعضی حکیمان نافع در طبایع و امزجه و اشیاء آن
و بالخاصیه بر قلت انتفاع از زر و بر ملالت از جانب مسکن و ملک نزدیک
و مکنوزات و اهل علم و مشایخ و اشراف و بر تغیر محل و ذخایر و نقود و
و بر تصرف انبارداران و بر افتادن و بر نهادن دست بر زمین و امثال آن
و تنزل و اوضاع وی صفایی عمارات و در باختن شطرنج و افشای اسرار
و حرکت و نقل از منزل و مقام باختیار و عمر در طلب گنج **لحیان** در پنجم ظاهر است
و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر قوت منسوبات و نیکی حال وی
و مدلولات این خیر و انتفاع سایل از اینها بر حصول بعضی از مدلولات
ناری سایل را با حسن وجوه بالخاصیه از دیاد اولاد و دوستان

و وقوع طرب و بر فرح از حصول مقصدی با کاه و بر عزت و دوستی
اهل صلاح و بر ملاعبه با اولاد و دوستان و مصاحبان جمیل و بر مانعی
معشوق و فرزندان و خویش و بر صحبت خیر و بر استشار و بر بلوغ فرزندان
خویشان و بر انتشار اخبار زنا فیه و خبر حکام در ششم ظاهر است
و در بیمقام مزاج روز پنجشنبه و صبح دوشنبه دارد بعضی واقف میگرداند
سایل از حال مسئول در آن اوان و مزاج جمله را چنین دانند و دلالت
میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و
منفعت یافتن سایل از اینها و آنچه بحرارت هوایی مناسب بود و وقوع
بعضی از مدلولات بهر یکی بر وجه نافع و لایق بالخاصیه بر رفع مرض
و ازدیاد خدم و عبید و چهارپای خورد و سهولت وضع حمل و بطلان سحر
و امن از وبا و امراض عام و ازدیاد محبوبات و مرغوبات احباب
و اولاد و اوضاع خویشان و بر نماز جنازه و منادی نمودن و تربیه
خاجیان و آزادی بندگان و محبوسان و رفع مخاطره و نفع بیع کردن
و بر مبارکی پنجشنبه و صبح دوشنبه در هفتم ظاهر است و دلالت میکند
و الله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این خبر
و انقطاع وحشت خاطر سایل از اینها و بر قصور و فتور بعضی از مدلولات

ناری بتغیر محل و ضعف و وحشت بالخاصیه برک و امتعه و اجناس و
عزت نقود و عزل قضات و کثرت نکاح و بر عقد و بیع و ابتلای عاقب
بمنازعه و بر وقوع دعاوی باطله و احکام ناحق و بر ملاقات اجداد
و وحشت و قلت احتساب و پاک و بر گرفتن حرارت و بر مغلوبیت خصم
و سایل بصیح و بیم غرق و خطر هلاکت و حرب و بر عاجز شدن مشاهیر
و انحراف بدست اجل و اهل جبال و احشام و بد حالی دزدان و رسوا شدن
در هشتم ظاهر است و در این مقام حرف قاید و مخصوص است و
دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات و مدلولات این خبر
و نفع سایل از چیزهای خشک و آنچه بیشتر ترابی انسب بود و ظهور بعضی
کسافت نافع در اشیا و خشکی و مقید در اطباع امزجه بالخاصیه بر خسته
شدن و آنچه بدشوار بر زند و بر رفع زجر و قید و حبس و بر انحطاط مکسر
و غم و اصلاح تهمت و کدورت و ضد و بر کم شدن قرض و بی نسق املاک و
در گفتگوی املاک و میراث و شکر و نعمه قصیده و کمی آب کاریز و جاه و پستی
رعایا و کارکنان و ازدیاد تخم غله و نفع از مال غایب و وصول مطالبی
بمعاونت سپاهی و بر حصول بعضی مدلولات این و انتفاع از اینها و حصول آنها
در نهم دلالت میکند و ظاهر است و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات

و مدلولات این خبر و انتفاع سایل از اینها و وصول مطلب بمعاونت سپاهی و بر حصول
بعضی مدلولات ناری از جهت بر حسب اراده بالخاصیه بر وقوع سفری مبارک
خصوصا جانب شرقی و حصول علم شریف و نیل زیارات مقبوله و دیدن خوابهای
خوب که عین آن ظاهر شود و با اثر خیر آن و بر ملهم شدن بامور حسن و آثار
و ترو نیات و ازدیاد مال و وسعت معاش و رسیدن بر نفع شغل و منصب اولاد
و مجانبت ابوین بر سایل و بر صلاح و پاکی ازواج و فرزندان و شرکا و اصحاب
و بر وقوع کیمیای نافع و تعریف حکام در دهم ظاهر است و دلالت
میکند بر حال منسوبات نیکی وی و مدلولات این خبر و انتفاع سایل از آنچه بحرارت
هوایی مناسب بود و ظهور بعضی حرارت نافع در اطباع و امزجه و بالخاصیه
بر ازدیاد عز و حکمت و بر خطابت و اوران و وعظ و باد خوردن از ریسمان
و نفع از باد و رفتن بر بلندیها و سواری کردن و بر ارتفاع عمارات بزرگ
و نو شدن دستار و طاقیه و بر عزت املاک و امنیت مسکن و نو شدن
حاکم ملک و ظهور آثار آن خبر بد رو ملاقات حکام و قوت و عدالت پادشاهان
و نفع تام از حاصل باغ و ملک و مسکون و اتباع و غیره در یازدهم
ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات
وی و مدلولات این خبر و انقطاع و عدم سایل از اینها و ظهور وحشت و قصور

بعضی مدلولات ناری بر وجه مضر بالخاصیه بر تهمت بر عزل عمال حکام
و بر مفارقت صعب و فطرت ازعاق و فتور محبتها و در سینه بودن و بحران
ناقص و نزاع با خصم و اولاد و اتباع و احباب و قصور حکمت و قرآن
خواندن و گریه بر سر مرض کردن و بر رسوا شدن و ساحر و مجروح شدن
گوسفندان و کمی شیر و بی اعتباری و خبر و مضمون نامه و مراسله و بله و خطر
و کمیت اولاد و احباب بودن در دوازدهم ظاهر است و دلالت
میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات و مدلولات این خبر و بالجمله
نفع گرفتن سایل از آنچه بجنس ترابی انسب بود و ظهور سکوت طباع امزجه
بالجمله بر اخراج و جنس اشراف و قسمت مواریث و حفر چهار پایان بزرگ
بر مرغ کباب نمودن و بر صحبت اجداد و بر رفع حبس و قید اولاد و حاسدان شدن
زندانیها و بر تغییر مقبره و بر پاشیدن غدر و کید دشمن و بی رونقی مملکت و بی
ضبطی محصولات ملکی و رو بر وصول مطلوبی بر وجه کریه و بر قلت مکث و بیم
سقوط و بر خواندن اسما الهیه در سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند
و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات و مدلولات وی و انتفاع سایل در فرزند
زاده های او از مدلولات ناری و ظهور بعضی آنها بر وجه مفید بالخاصیه بر حصول
عنایت و رعایت حکام و ازدیاد شهرت او و منصب و حکومت و رشان

سائل و فرزندزادهای او و غلبهای بخت و مراکب حکام وارد یاد شهرت او
او و منصب و حکومت ابوین و ترتیبات انتشار وی و آثار سنین او و سعادت
و عزایم و نیات او و جوع حرکات تا فتح و سلامتی طول چیده و فتح او
و نصرت ملازمان حکام او و بر خلاص سلوب جابر و احتساب بدکاران یح
در چهاردهم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات و در بیمقام
اهل بر برادر و امثاد عدد داده اند و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر
نیکی حال منسوبات و مدلولات و این حرارت نقطه و سعادت حرارت و خیر
سائل از اینها و آنچه بحرارت هوای مناسب بود بالخاصیه بر حصول مقاصد
بسهولت و خوبی و بر امید از بزرگان و بر تبدیل محن براحت و مسرت و سرور بر
خلاصی محبوس و صحت مرض و سهولت وضع حمل و رفع وبا و قحط و خوف
و اندوه و ظلم و آزادی بندگان و بیع حیوانات و زینت و تزیین پیا و
صلاحیت امانت ازواج و مصاحبان و راستی شرکا و سعت معاش و وقوع
خیرات و فیصل دعاوی وارد یا و اولاد و احباب یح در شانزدهم ظاهر است
و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وار امثاد عدد
عدد داده اند و مدلولات اینجز و انفساط و ظهور بعضی میوهات غیر معتبر در
طباخ و اشیاء بالخاصیه در دعاوی و بحث در دار القضا و دیوان و شهر

و بر معوق داشتن املاک و مقام در شهر و مملکت دیگر بر یمن و چاره دیگر آید
و بر منتهی شدن عواقب بخیر فی الجمله اشکار اشدن مکنونات و مدفونات
و کمی آب و میل و حرکت و سکون و قلت و انقطاع از ابوین و بر توسط عمر و تبدیل
سرکاران و بر تعمیر اینها و طرق و تهیه اسباب زرع و آتش و طبخ و نیش و نفت
والسلام یح در اول متوسط الحالست جهت قوت و کسر یک کیفیت از چهار
عنصری و در این مرتبه مزاج شب پنجشنبه و آخر روز یکشنبه دارد و دلالت میکند
و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و فی الجمله انتفاع سائل
از اینها و از آنچه مناسب نیس بود بالخاصیه بر قبض خاطر و دق و بخل و کثرت
و میل جمع مال و قوت و معاملت و میانجی و محاکمه در بخل و حرص و خوف
از خصم و قوت مزاج و تغیر لون بشره و غلبه توجه بحال ازواج و شرکا و مصاحبان
با مر معاش و تشکی مفرط و بر مبارکی شب و روز مذکور فی الجمله بر سائل یح
در دوم خوشحالست جهة نقطه هوای محبوس و این مرتبه شکل او مقر است و حرف
کاف در این مقام بدو مخصوص است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از مدلولات هوای بروجه نافع
بالخاصیه در ضبط امر معاش بوجه نافع و صرفه در خرج و خوشی حال و از حلال
و شبهه و کفایت نمودن ازواج و مصاحبان و اعوان و معاملات و سهولت

مواجب و یافت از دست رفته و منفعت از معامله معدنیات و ملاقات
اهل ملون و بر پاک کردن و قوت یح در سوم ضعیف است جهة قوت
و ضعف حیات و بقا و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و قصور بعضی از مدلولات ناری بروجه مضر بالخاصیه بر
آوردن آب جهة غسل و بحث آن و تلف و تعرف آب و نقصان اجرت
غمام و تجدیدات قرض و بابت ظروف و معامله با فقرا و اجداد و
وحشت از سبع و بر قلت میل حرکت و بر قبض خاطر و خویش و همسایه
و بر استعمال آب زاک و اشنان و عطریات و بر رونق حکومت
و ذلک و جمع بین الکفین و حکم نمودن بر نشانه و راستی یح
در چهارم متوسط حالست جهة قوت ترابی و ضعف هوایی او و دلالت میکند
و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور
بعضی از تراب بروجه مفید بالخاصیه بر حصول مطلوب کلی ارباب مقام و اقامه
از اندر بیتوقف و نهان کردن امتعه و نقوش و بر قوت مکتوم ماندن اسرار
و بر قرار در مقام و بر نرد و شطرنج و اخذ صید و بر خریدن ملک و خانه و نیک
و بر آمدن خبرها با بنا و ضبط درهای بیوت و ضمان معادن و بر اساس
سحر و رعایت خرمنها و برازدیاد عمارت و کتب یح در پنجم ظاهر است

و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات
اینجز بر وصول اخبار و رسل و تحفه و قدوم خویش و دوست و از دیاد محبت
و طرب و بر انتفاع از اولاد و احباب و از مال ابوین و بر آرام گرفتن اطفال
بالخاصیه بر ملاقات اهل لهو و لعب و غنا و بر قبض خاطر اولاد و احباب و
خریدن شمشیر و آینه و نیو و بر ارتفاع املاک و ساز کاری معشوق و فرزند
یح در ششم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر حال نیکی منسوبات
وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی مدلولات هوایی بروجه نافع و بالخاصیه
بر طولی حبس و حمل و رقیب و مرض بخیر عاقبت و بر عسر ولادت و بر ازدیاد
خدم و عبید و بر چهارپای کوچک و بر خوف از سحر و مکر و بر ملاقات جوکیان
و گدایان و بر ترتیب تله و بستن باروو کرده گوسفند و دمیدن دم زن
گری و استعمال فرایض و گرفتار شدن خاین و از وفی ضیاع جوشان
یح در هفتم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات اینجز بالخاصیه بر عقود و عهود و تزویجات و لجاج
کلف و نیات آن و مراجعت غایب و بر تشدید و عسر معیشت خلق و بر خطر
و خوف سائل از اضداد و میل تراضی خصم بمال و عهد و کثرت مرافعه و دعاوی
دار القضا بعثرت استشهاد دروغ و غلبه شادی و بر مبهم شدن قبض

شدن بعضی خاطر و بر محاسبهٔ اهل زوایا و بقاع الخیر اهل شام
و جبال و طلب آن و قوت دزد بج در هشتم ظاهر است و بعضی از
متاخرین او را درین بیت مزاج ثابته داده اند دلالت میکند والله اعلم
بر نیکی حال منوبات و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر مبهم شدن سایل و کار
کنان و بر انتفاع سایل از مال غایب و میراث و املاک دور و استعراض
و مقید شدن برامری از اکراه بر میل مسکن دیگر و یا ملک دیگر در
مملکت دیگر و بر عدم میل غایب مراجعت و بر رسیدن بفتور رکیه
و بر تغیر جاه و مدفن و بر کدورت خاطر و اندوه و بر معامله میل غایب
و بر خریدن چیزی ارزان و خرج قیمه فتور بج در نهم ظاهر است و در این مقام
۴۵ عدد داده اند و حرف ظا خارج در بیمقام بد و مخصوص است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و مدلولات ابجیز
بالخاصیه بر حصول علم نافع و دیدن خوابهای نافع نیکو و مبارک و بر وقف
دوری سفر و بدست آمدن از دست رفته و بر میسر شدن مهم بعد یکماه
و بر طول مرض او بین و بر زیاده بودن دخل از خرج و بر سلامتی اولاد و بر
خیر تدابیر و معاملات و بودن معاملات اکثر از معامله و تبدل قوت و
بر پخته شدن و بر بستن شیر و بر بیع و شرا از مطهره و دلو و کاسه و سبد و پنبه

و ضبط و تیمارانها بج در دهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر توسط حال منوبات وی و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر ازدیاد
حکومت و شغل بر منصب و بر تشفعت ازحکام و مادر و معاملات برادر
و خواهر و طول مرض اولاد و احباب با خیر عاقبت و بر تعمیر منظر
و بالاخانه و بر محافظت بیع و بر حصول چیزی مطلقا و بار لیعت و مطالبت
اولاد و نفع معاملات دیوانی و ضبط حاصل باغ ملک مسکون و برقرار و
قوت و تسلط حاکم ملک سایل و برقرار سایل در مقام ثبات ملک
نزدیک و مسکن و بر بالیدن عسل قبض الداخل در یازدهم ظاهر است
و در بیمقام حرف کاف بد و مخصوص است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منوبات وی و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر بدی بحران و
دوشیدن حیوان و نهادن بار در کشتی و زیادتی آب آسیاب و تعمیر
مساجد و عسر معیشت اولاد و احباب و خوف ایشان از ضد و بر وقوع
سحر و سوت سروق و سحر و حمل و صحت مرض و خیر حمل و بد محاسبه و ضبط
پادشاهی و بهای حیوان و بر پیدا شدن بنده زاده و بر پر کردن ظروف
و زدن پنبه و چیدن آن و بر بافتن گریختن و بردن چیزی با معتبره
بج در دوازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی

حال منوبات وی و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر طول مرض اجداد
و اعداد او و بر حبس و اندوه و مشقت اولاد و احباب و زیادتی چهار
پای بزرگ و تغیر جای مرغ و بر تقریب و کید دشمن در حق سایل و
و قصد مال او و بر مباحثه بیت المال چیی و یافتن گم شده و بیم سقوط
و نفع بسیار از حاصل املاک دور و بر انعام فقرا و تصدیق زندان و جهة
مرض بج در سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منوبات وی و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر انقطاع علم و سفر
و اخوین و آشکاری و بر نکبت و بلیت اعدا و ظهور تعبیر خواب خیر و بر بیان ثبات
غرایم و بر ملاقات ارکان دولت در پای تخت و بر اندک قبض خاطر و
و خوف جهة معامله دیوانی و امر بر خبر آثار را اولاد و حمایت سایل و توقف
سفر ایشان و بر میانجی گری و دلالی و امساک و بر نیکی حال حکم و آثار و اخوین
بج در چهاردهم ظاهر است و اهل بر برادر او در بیمقام شش عدد داده اند
دلالت میکند بر نیکی حال منوبات وی و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر حصول ارث
رفته مطلقا و قدوم غایب و بسیاری بیع و قوت ابریشم و چیزداری و حرا
و برافزونی طویله و خوف از دوستان هند بج در پانزدهم ظاهر است و
دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و مدلولات

ابجیز و ظهور بعضی از مدلولات بر وجه بهتر بالخاصیه بر غلبه منازعات و بر دعاوی
در دیوان و در دار القضا و محکمه و استعسار و طلب نوشتن محضر و سجلات
و استشهاد و بر زور و بر حصول مطلوب و امید بر وجه کریه و بدی و بر یافتن گم شده
و دزدیده بمشقت و بر طول مرض و بر حبس رقیب و بر خوف دعاوی و بسیاری
رشوت ستدن حکام و قضات و بر تسلی نمودن خصم و مصالحه کردن انجام
معاملات بسعی و بر امنیت مملکت و رونق معارک و اهل شهر و تیرگی هوا و بر
اندک ملال خاطر بج در شانزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی حال منوبات وی و مدلولات ابجیز بالخاصیه بر خبر آمدن
عواقب و رعیت شهرستان و کثرت انتفاع از تردد شهر و معامله ملک و
مستقبل و ابوین و حسن معاملات مشارکات بار و سوا و ملوک و بر ثبات
وقتی که سایل و چیزی که جاری کند و انتفاع اخفا و او از آن و بر حصول ملکی
و مسکنی مجدد و طول ابقاء سایل با توسط احوال معاش و غیره و بر قرار یافتن
مخاصمات بصلح و بر ملاقات رسول و پیک و مسافر و بر تهیه اسباب زرع و عمارت
اما بج در اول خونخالست لجهة قوت لفظ ناری و مطلق او و دلالت
میکند والله اعلم بالذات و بر توسط حال منوبات و مدلولات ابجیز بالخاصیه
و ظهور بعضی نار بها بر وجه نافع بالخاصیه بر ضحک معرفه و قلت غم و صحت و مرض

وقعت و نیل و حرکت نافع در تهام و گرفتار شدن عدو و رجعت و تردد و حاظر جهت که خصم
و بر قت بحر و طلسمات و بر افروخته شدن حرارت و نشانه کردن و ورزش و استعمال ادویه
خریف و بر کراهیت از خویشان و بر صدور فعلی متعب و بر تغیر عمل و منصب بخ در دویم
متوسط الحال است جهت قوت طبیعت بقا دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این حیض و ظهور بعضی از مدلولات اخوات
بر وجه مضر بالخاصیه بر کم شدن چیزی و خالی شدن کیسه و بر خیانت همسایه و بر
فروخته شدن چیزها بآسانی و خریدن چیزی بدشواری و زیاده بودن
دخل از خرج و نا رسا کاری ازواج و مصاحبان و قلت معادن اعوان
و بر گذاردن قرض و ادای مال حکام و بر عدم حصول از دست رفته و عدم
قدوم غایب و تغیر منصب اشتغال اولاد و احباب و بر بیرون رفتن از
جای و دویدن بیمحل بخ در سوم خوشحالست جهت قوت نقطه مایی
و ایمنی تسکین او مقرر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از مدلولات های بر
وجه نافع بالخاصیه بر تسکین نایره فتن و غضب و حزنی از خویش و دوع
شست و شوی و اصلاح خیر و استشها در ترتیب خمر و صابون و
تجدید بالعات ظروف و آب حوض در حمام و استعمال آب

آب معادن بقول حریف و بیم مضرت قطاع الطریق و قصور امر سلطنت
و حکومت بخ در چهارم ضعیف است جهت ضعف حرارت و غلبه حس و
برد دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و
مدلولات اینجز و قصور آنچه بحرارت هوائی انسب بود بر وجه موحش
بالخاصیه بر خانه نزول و بر تبدیل مسکن بغیر اختیار و قدم استفاع از پدر
و ملک نزدیکی و بر اشتهای عاقبت سائل مبثوث اسفار و بر قصور
ظروف و بیوت و اوانی و بر بیع املاک و خسانه رخوت و کتب
و تبدیل آلات و بر ورزش در کشف اسرار بر وجه قبیح و پاک کردن
اوانی و پلید بها خانه بخ در پنجم ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز
و ظهور بعضی از مدلولات ناری بر وجه مضر یا نافع بالخاصیه بر وقوع اراجیف
و نزاع فرزندان و فراخ خاطر از چیزی سهل و تلف حاصل از بازی طفلان
و بر قصور امر عرس و فضیحت و خواستن و سرگردانی رسل و تلف
حاصل ملک نزدیک و مال ابوین و وقوع لهو و لعب و حرکت بر نهج مراد
و سرکشی و نافرمانی مجبور خویش بخ در ششم ظاهر است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات

اینجز و قصور بعضی از آنچه مناسب ترابیت بود بر وجه مضر بالخاصیه
بر صحت مریض و رفع امراض عام و خلاص حامله بسهولت و عدم
حمل و آزادی بندگان و بر نیکی علاج بآبهای گرم و حریفات و بر
تبدیل خدم و بیع برده و بر چهارپای و قرار و تلف بعضی بر فضیحت
عیار و ساحر و زبونی معاش اولاد و احباب و بر کشادن و نشستن
و شکستن بند و تله و دفع سحر و چشم بد ایام بخ در هفتم ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و
مدلولات اینجز و ظهور بعضی از آنچه مناسب مائیت بود بر وجه نافع
بالخاصیه بر وقوع طلاق و فسخ عقود و عهود و رفع غم و قحط و تنگی و
محنت خلق و بر عزلت قضات و محتسبان و فضیحت دزد و سرگردانی
غایب و اضطراب زندانیان در طلب بندی و منازعه شرکا جهة میراث
و حرکت اجداد و کدورت و بر بطلان دعاوی و بر قلت احکام
و بر مرض پای بخ در هشتم ظاهر است و در بیشتر ایام مزاج او در
جمعه با نماز خفتن شب شنبه دارد و بر حرف جا مسلم مخصوصیت
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و قصور بعضی از آنچه بهوائیت انسب بود

بر وجه مضر و بالخاصیه بر فراقت غم و اندوه و از غربت و حبس و قید و قرض
و کدورت و زجر و تهمت و بر رفع حسابت و خجل و حسد و بر مراجعت
غایب و خیانت کارکنان سائل و عدم انتفاع از مال غایب و میراث
و بر ترتیب محل طبخ و خرابی بدفن و مدخر و کسادی اسلحه و خرابی اهل سلاح
و زوایا و بقاع بخ در نهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از نار بهار بر
وجه نافع و بالخاصیه بر وقوع سفر و ناخوشنودی ازواج و مصاحبان و
شرکا و بی ثباتی معاملات و آثار و بسیاری حکمت و منازعه و کواریه
و طبخ شیر و حلویات و بر بریدن نان صنف و اسقاط حمل و نیم گرم
بخ در دهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف
حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و قصور بعضی بر آنچه ترابیت انسب
بود بر وجه مضر و بالخاصیه بر عزل از شغل و منصب و اشتهاد بر وجه بد
و بر تغیر سلطنت و بر قصور مظروفات و مکتوبات و منظر رواق و حمام
و عدم انتفاع از حاصل باغ و ملک قریب از اخوین و بر صحبت و راحت
و اسراف اولاد و بر منازعه و خویشان و بر بیم مضرت و پیش جوان
زهردار و بر نفعی از ما در بخ در دوازدهم ظاهر است و دلالت میکند

والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وي و مدلولات اينجير و
قصور بعضي را انچه نافع بود و بالخاصيه بر وحشت كشيدن ارباب عشق و
بر سازكاري فرزندان با يكديگر و بدي بحران و حيالات طبيعت و بر بي
اعتباري مضمون نامه و خبر مراسله و معيوبي حمل نرينه و بر آفت
نتاج گوسفند و تلف درد يده و نقصان مال يك پهي و بر ايمن شدن
اولاد و احباب از خصم و خطر و نكبت و فسخ كردن مناكحه و عقود و
بر قلت وحشت تحقيق مع در دوازدهم ظاهر است و در بيمقام حرف
لام بدو مخصوص است و دلالت ميكند والله اعلم بالذات بر ضعيف
حال منسوبات وي و مدلولات هوايي بر وجه موحش بالخاصيه بر
نكبت اعدا و بيرون رفتن چهارپاي بزرگ از دست و خلاص
محبوسان و اسيران و تفرقه و خرابي انهار از خرات دله و عدم
انتفاع از حاصل املاك دور و بر رفع حبس و قيد و غم اولاد و احباب
و وقوع سفر اليوبن بخوبي و بر يافت گم شده و بر پريشاني اهل زدا ...
و نقاع الخير در سيزدهم ظاهر است و دلالت ميكند والله
اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وي و مدلولات اينجير و ظهور بعضي
نا ريها بر وجه نافع بالخاصيه بر سلامتي نفس و حواس سفر و علم و ...

و بر پريشاني نبات و ابهام از مهمات و وقوع از حركتي بي تعب و تردد
خاطر جهة اهل سلاح و بر نفعي شغل و عمل و بر شادي ناگاه و غلبه نزول و بر
زحم و بر بوخته شدن خصم خويش و منافق و بدي سفر و علم و اولاد
و بر نزاع اعضا و بر كثرت ظلم نح در چهاردهم ظاهر است و در بيمقام
نزد جمهور ٢٨ عدد و دارد و اهل بربر ٢٤ عدد دارد و دلالت
ميكند بالذات والله اعلم بر ضعف حال منسوبات وي و مدلولات
اينجير و قصور بعضي بر انچه بر تر ايست انسب بود بر وجه موحش و
بالخاصيه بر عدم حصول مطالب كليه و اميدهاي ارباب دخول
و اما از ارباب خروج چون از عدد مذكور بگذرد بعد سه سال بر
آيد و بر عسر معيشت مطالبت حكام و قرض خواهان و بر خلاص از
قرض و بليت و محن و قيد بقرار و نقل مقام و كثرت بيع اسباب
معيشت و بر مفارقت ازواج و مصاحبان و زبوني اعوان و نزاع
با شركا و خويش و همسايه و بر تلف از دست رفته معلق و نيامدن
غايب و آفت كرم ابريشم و بر قلت طرب نح در پانزدهم ظاهر است
و دلالت ميكند والله اعلم بالذات بر توسط حال و مدلولات اينجير
و ظهور بعضي از مدلولات ناريها بر وجه نافع و بالخاصيه بر تبديل مسكن ...

و منزل بالضروره و ناراستي حكام بر حكم و انتهاي دعاوي و
مخاصمت بصلح و بر وقوع تاديبات و سياسات و قصاص و خلاص
از قيود و حبس و مرض و سهولت وضع حمل و نيكي علاج و بشوق و داع
و بر ميسر شدن امور و بر عزل قضاة و شكسته شدن محافل و بر
صرف خود بديگري دادن و تغير دلل و ملل و بر شر امور مطلوبه د
فسخ و عقود و عهود و عدم مضرت از عداوت ضد و پريشاني قبايل
و اهل شهر و مملكت و بر آشوب عام و زبوني نظامي امور و بر احوال
عالم و بر گشادن هوا و بر قلت ابر و قلت بارش و گشاده شدن
درهاي بسته نح در شانزدهم ظاهر است و دلالت ميكند والله اعلم
بالذات بر ضعف حال منسوبات وي و مدلولات اينجير و قصور بعضي
از انچه هوايست انسب بود بر وجه مضر و بالخاصيه بر اتمام يافتن مهمات
و بر پريشاني حال شهر از قصد دشمن و انتهاي عواقب امور و تلف
و پراكندگي انچه سال ميراث گذارد و انجام مال مخاصمات بغلب
و تحكم و بدست ملك و نسكن ديگر شهر بر اخراج يافتن از شهر
و مملكت و مقام اهتا حماعت در اول متوسط حالت
جهة كسب اندك حرارت و ازدياد حس و دلالت ميكند والله اعلم

بالذات بر ضعف حال منسوبات وي و مدلولات اينجير
بر استقامت مزاج و اضمار و ميل نبات و تحصيل زر و
منصب و بسخن و اندرون داري و تشنيع و طلب جمعيتها و
حرص و املاك كتاب و بر بخل و سياري حيالات و محاسبات
و تفكر و معامله ملك و ملال و غيره و گرفتگي خاطر و قرار شغل و منصب و عمل
اليوبن و بر عدم مضرت از خصم در دوم هم متوسط الحالت جهة تعديل
طبع في الجمله دلالت ميكند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وي و مدلولات اينجير و بالخاصيه بر بدي كيسه و قرار بيت المال و تمام و برج
گذرانيدن معاش بوظيفه و مرسوم و كسب و بر تعدد ازواج كم اصل و وارد ما
اعوان و شركا و مصاحبان و بر ملاقات اليوبن بخوبي و بر حوالي و كثرت
معاملات و اشكال و تناول اطعمه مخلوطه يابسه و بر قرار و عمل اولاد و احباب
و بر محاسبه و جمع مال و منال و قدوم غايب بدست آمدن از دست رفته
در سوم خوشحالست جهة اندك كسب رطوبتي و در بيمقام مزاج
شب يكشنبه و آخر روز ٤ شنبه دارد و دلالت ميكند والله اعلم
بالذات بر نيكي حال منسوبات وي و بر مدلولات اينجير و بر ترويج
اليوبن و حكام و بالخاصيه بر خوشدلي از اقربا و همسايه و زن و برادر

و برازدحام منقل و مستراح و بر قسمت آب و بر ایکان و حذر
باغات سایل و بر جمعیت در حمام و باب باغ و معادن و بر سپستی
اوراق و در خوت و تمشیت حکام و بر استقرار دولت و بر نشاندن
درخت و تعمیر ممر آب باغ و بستان **در چهارم** متوسط الحالی بیت
حصه ازدیاد تمتع و این مرتبه سکن او مقرر است و بعضی از محققان
و متاخرین او را در تحمل مزاج طرق داده اند و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی
از نزاعیت بر وجه نافع **بالخاصیه** بر سکون و بر مقام مبارکی مسکن
و ثبات ملک نزدیک و زیادتی عمارات و انبار و غیره و ازدحام
جهه تعمیر و بر سلامتی و خیر و عواقب و مخفی ماندن اسرار و محکمی آیینه و
ظروف و الآت خانه و افزونی احمال و افعال و کتب و امانت مردم
و بر مساحت املاک نزدیک و ضرر حاصل آن و بر تربیت جاه
خراب و عزت ملک **در پنجم** ظاهر است و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و مدلولات اینجز و **بالخاصیه**
بر جمعیت فرزندان و احباب و رسیدن کتابت و خبر و معشوق و رسیدن
رسول و دیدن معارک و محضر و ملاقات اهل لهو و طرب انار

جمیل و معشوق و خویشان و دوست و قلت میل حرکت و بر مشغولی حمام
و بر اصل و محفه و هدیه و بر تجسس اخبار و احوال و پرسیدن نخل و بر باختن
شطرنج و رغبت لعب و بر دوختن لباس و بر مهر نمودن کتابت و امثال
آن **در ششم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط
حال وی و مدلولات اینجز و **بالخاصیه** بر ازدیاد مرض و وهم و لرز و حامله و وجود
حمل و قوت بچه در شکم و دوام رغبت و قلیه ساختن قیود و مله و کثرت
سحر و سرق و مخفی ماندن ساحر و گریختن و ازدیاد خدم و عبید و چهارپایان کوچک
و علت جمله بر حرب طبیعت و دلالت او و برازدحام بر سر مرض و عموم امراض
دل و مشغولی جهه طبابت و پرسیدن دواهای جهه بر دار و بر هجوم کودکان
و عرنا و ازدحام در بازار برده و گوسفند و تردد نزد طبیب و عطار و بر تربیت
دار الشفا و بر نیکی اولاد و احباب **در هفتم** ظاهر است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منوبات وی و مدلولات اینجز
بالخاصیه بر ثبات املاک دور و ترتیب قبر و بنای گورخانه و بیم مرض
و غلبه ماندن در غربت و بر علم و اندوه جهات میراث و بحث با همراهان
خواران و غلبه مرض و طول قید و حبس و بر مبهم شدن و کدورت طبع
و حسد بردن و انباشته شدن کاریز و چاه و پرسیدن مدفن

و ذخایر از وجوه و فوت بر تصرف کارکنان و متعلقان و توقف
مال غایب و بر بدحالی پدر و ازدحام در دکان قصاب و سیاست
گاه **در نهم** ظاهر است و دلالت میکند بر توسط حال منوبات
وی و مدلولات اینجز **بالخاصیه** بر نیکی میوه و زود رسیدن بمقام
و کثرت و تعلیم و تعلم و ازدحام موالی در مدارس و خلق در دکان
شیر و پالوده پزی و سفیده فروشی و دیدن خوابهای مشوش
و عجب و بر موافقت ازواج و مصاحبان و ازدیاد کتب و معاملات
و وقوع و ضایع نیکو و خیل ثروت و برات موثر و بر طول مرض
ابوین و کثرت مال و بحث با علما و بر گرفتن تعبیر عزیب **در دهم**
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات
وی و مدلولات اینجز و **بالخاصیه** بر امن از حکام و قرار و شغل و منصب
و عمل و مراجعت بمسکن و طول مرض اولاد و بابیم و ضبط حاصل
باغ و ملک و سکون و سلامتی مکنونات و مظروفات و بر ترویج
و تعمیر منظر و بالاخانه و کثرت قرار او تلاش منصب و متابعت
اخوین مر سایل را و بر قرار حال حاکم و خوف از اضداد و بر ملاقات
پدر با ضد و حکام بر نیکی و خیر **در ۱۱** ظاهر است و دلالت

میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منوبات و مدلولات اینجز و
بر خطر مریض و بر محاسبه مال پادشاهی و ضبط خزانه و برازدیاد
نتایج گوسفندان و بر بودن حمل و رجعت و بیم آن و بر بودن منکوب
و مدفون و بر سلامتی گریخته و مسروق و مدفونی آن و بر سازگاری
معشوق و اولاد و خویشان و بر غلبه اعدا و ایشان و بر طول محنت
و شدت ایشان و بودن تحفه چیزی ملون و میانه و بر اعتبار خبر و مضمون
نامه و بر کتابت با جهر **در دوازدهم** ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر توسط حال و مدلولات اینجز **بالخاصیه** بر غلبه مکر و
اعدا و ازدیاد چهارپای بزرگ و بر ضبط حاصل املاک دور و غلبه
کردن آن و طول غم و حبس اولاد و احباب و اقربا و مرض اجداد و
قضاة و نیکی سفر ابوین و حصول کم شد و محاسبه میراث و نزاع با
بیت المالچی و مواخذه کارگذار و تعمیر جای مرغ و دواب **در ۱۳**
ظاهر است و در مقام حرف م بد و مخصوص است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر ضعف حال منوبات وی و مدلولات اینجز و
بالخاصیه بر اطمینان خاطر و کساد طبع و کدورت نفس و سلامت
مزاج و طالب بودن امور ممکن الحصول و کثرت مکر و حیلات

وحیل سکون واثری و بر حصول علوم غریبه و حکمیات و املاء
انشا و توسط منافع و علم و سفر و عمل و فضایل و بر رضای
خصم بصلح و بر رعیت صحبت حکام و ازدیاد اخفا و بر امن از هند
و بر رغم تجارت و عملداری و مباشرت امور دیوانی و تولد حال
و منسوبات ابوین و بر عدل گ در ۱۴ ظاهر است و در بهمقام
نیز حرف میم برو مخصوص است و بر بردا اهل بر بر درین مرتبه هفتاد
عدد دلالت تام میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصه بر حصول مطالب و آنچه از دست رفته
بسهولت و بوسعت معیشت و بر کثرت دخل و بر میل نکاح مجدد
نافع و بر موافقت ازواج و مصاحبان و کثرت دخل اعوان
و تعلم و حساب ریاضات و نجوم و ترتیب رصد و تقویم و مباشرت
خلق و اشتغال بعاملات و ضبط اموال و جهات و بر حصول مناصب
دیوانی و ضمانداری گ در پانزدهم ظاهر است و در بهمقام صد و سی
عدد دارد و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصه بر امن شدن از جمیع منتهای
منظور و بر انتفاع کلی از پادشاه و قضات و بر پیش بردن

دعوی و بر حصول مطالب کلیه و مدعیات و اتمام مهمات البته
بعد تمام ماه یا بعد عدد مذکور یا بعد شش سال بلا شبه و بر سلامتی
حکام و عمل و رونق دیوان و دار القضا معسکر و غلبه بغضب وزرا
عمال و بر جمعیت قبیله و قوم و بر ثبوت در مقام و بر صحبت موالی و بر
بحث علمی و بر بطلان اعدا و رملی و بر تغیر هوا و تیره ابر و بارش و تعطیل و برف
نزل اشغال و تعطیل و بر بسیاری کتابت احکام حکام شرع و
غیره و معارک و محافل و ازدحامات و چون از دو برج حاصل
شده باشد وال بر رسیدن چیزی بخته گ در شانزدهم ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و
مدلولات اینجز و بالخاصه بر انجام یافتن امور بصلاح و خیر و تمامی
و بر مملو ساختن ظروف و اوانی و مخازن و انبارها بر تکرر و عمارت
و زراعت و رونق شهر و انتفاع از شهرستان و بر باقی ماندن جهات
چون بقاع خیر و غیره از سایل و ضابطی مخازن و جهات املاک و
حکام و بر طول بقا سایل و تکرار ساکن و ازدیاد املاک و انتقال
از ابوین و بر ثبات بناها والله اعلم بج در اول قوت حیث قوه
ناریت غالبه و در بهمقام یک عدد دارد و دلالت میکند والله اعلم بالذا

بر نیکی حال منسوبات و مدلولات اینجز و ظهور بعضی ناریت ها بر وجه
نافع بالخاصه بر ترد خاطر و تزلزل در ثبات و طلب طرب و عشرت و
و لهو و لعب و بر هزل و خوانندگی و بر صحت و سلامت مزاج
و طول عمر و بیقراری و شبق و بیصبری و بسیار گفتن و مبارک قدمی
سایل بر ابوین و ابتدا و تجدید امور و ظهور حال خیر سایل از جانب
شرع از اولاد و احباب و تبدیل شغل و منصب ابوین و بخور عطریات
بج در دوم خوشحالیست جهة قوت حرارتین و تعدیل یبس و در بهمقام
مزاج رو رجعه و صنج که شبه دارد و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات و مدلولات اینجز و سعادت آنچه که بهوا نسبت
انث بود و بالخاصه باخراجات بارادت و خوشحالی جهة عروسی و
عشرت و طرب و تفرج و زینت و ماکول متکلف و بشارت و خبر خوش رسیدن
و خلعت و بر گفتگوی مال و جمیع جهات و منال و بر مستغرق بودن
وجوه معاش و اکثر شبه و بر اسراف و بر نیکی حال و فعال ازواج و
مصاحبان و حسن مشارکت و شرکا و ازدیاد دولت اولاد و احباب
و بر مبارکی قدم غایب و شیب لذو بر سایل بج در سوم ظاهر است
ضعیف است جهة ضعف ناریت و حرارت هوائی محد

حیات و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات و
مدلولات اینجز بر وجه مضر و بالخاصه بر تفرقه و پریشانی و همسایه و زن و پدر و خمای
و باغبان و بر گرم شدن چیزی در حمام و محل غسل و مقام جمیع مذکور
و بر نزاع بر سر آب حمام و بر بنا و عمر کودکان و سایل و همسایه و خویشان
و بر موانع طرب و عیش و گرفتاری بمعشوق بوحشی و ترد و سایل و بر گرم
کردن آب حمام و غیره و بر اراقه خمر و عدم انتفاع از سلاطین بر تک
و عدم رونق امر سلطنت و حکومت بج در چهارم متوسط حالت جهة
ازدیاد قوت بقا و کسر تعدیل قوت حیات و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی شکلها
بر وجه مضر و بالخاصه بر نقل مقام وی احتیاج بدر و تردد خاطر ایشان و
قلت انتفاع از ملک و مسکون و پدر و بر ترتیب و نقش بیوت و مواضع
و بر فاش شدن اسرار سایل بر وجه نیکو و تبدیل بستر و آلات خانه و ظروف
و خالی ماندن گنجینه و انبار مخازن و عمارات و بر رهن حجابای
بعضی املاک و خانه و بر کساد و بر مستقبل و بر آمدن عاقبت سال و ماه بخیر
بج در پنجم ظاهر است و ایمنیه مسکن او معمور است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور

بعضی بارها بر وجه نافع و خرمی و بالخاصیه بر سایل و فراغت خاطر
و اولاد و احباب و خبر حکام و بر تحفه و هدیه و بر انتفاع از معشوق
و خبر از فرزند و خویش و دوست و رسل و بر حرکت جهة تفرج لهو و
طرب و بر وقوع ملاعبه و سواری و ملاقات اهل غنا و خوبان جمیل
و بازیگران و تجسس اولاد و احباب و اهل لهو و لعب و بر غلبه شدن
نوازندگی طنبور **نهم در ششم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی حال منسوبات و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از آنچه بحراره
النسب بود بر وجه نافع بالخاصیه بر رفع مرض سایل و شهوات
وضع حمل و آزادی بنده و فروختن چهارپای خور و برده و معاشرت
باز خریدها و بسیاری صدای جرس و زنگ و سفید چهره و بر خوشدلی
سحره و عیاران و بر رفع وبا و طواعین و بیماریها عام و تعطیل خود
و بند و دام و صید و صیاد و بر فتح حصارها بدوستی منالحه **نهم**
در هفتم ظاهر است و در نیمه حرف دال معجمه بد و مخصوص است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی
و مدلولات اینجز و قصور بعضی از کارها بر وجه مضر و بالخاصیه بر شهوات
حرام و خطر و بر تلف مال خدم و عبید و وقوع طلاقها و فتح بیوع

و عفو و بزور و تکلف دران ابواب و بر افتادن خبر از غایب
سایل و بر رسوا شدن دزدان و اضداد و بر از آنی و عزل قضاة
و نواب ایشان و بر کثرت وقوع خیانات و دعاوی خون و غیره
و بر منازعه و شرکا و میراث و اضداد و مدعی و بد حالی احباب و اعوان
و بر موانع طرب و رفع خطر **نهم در ششم** ظاهر است و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی
شکیبها بر وجه مضر بالخاصیه بر آنکه غایب حاضر شده باشد و یا در
روز شود خصوصا چون در امهات تکرار نموده باشد و پس رفع غم و
اندوه و فرحش و قید و حبس و زجر و تهمت و کدورت و حسد و غربت
و بخل و بر طمع لالی و اندک نفع از میراث و مال غایب و بر منازعه کارکنان
سایل و بر اخراج مدفونات و پریشانی محبوبات صندوق و بیع املاک دور
و بر خلاصی و بطلا اهل زندان قاضی و محبوس و بر تافتن تنور و غیره
و نهادن بریان و کردن زدن خاین و دخانی **نهم در نهم** ظاهر است
و در نیمه حرف طا مهمله بد و مخصوص است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی کارها بر وجه
نافع و بالخاصیه بر وقوع اسفار و بر خوبی تعلیم و تعلم و علم موسیقی و تعب

و آنچه مواهب وی بود بر عزت بدست آمده از دست رفته و بر
از دیاد و اولاد و دیدن خوابهای خوب و بر ابقا آثار خیر و بر وظایف
و بر ولوع و معاشرت و بر رفع مرض ابوین و کثرت اخراجات و بر
بودن وجه معاش از معامله ابریشم و ساز و انعام و هدیه **نهم**
در دهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال
منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از آنچه بحرارت النسب بود
بر وجه نافع و بالخاصیه بر تبدیل شغل و عمل و منصب بارادت و بر سیاست
و عدالت پادشاه و بسیاری نخل و عسل و انتفاع از پدر و داماد
و مادر و بر زینت مناظر و رفع مرض اولاد و خروج از معشام بخوبی
و نفع از ملازمت حکام و بر تبدیل ظروف و مکتوبات بارادت
و رفتن فرزندان و احباب بر مواضع رفیعه و تفرج قصر اکابر **نهم**
در یازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف
حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و قصور بعضی کارها بر وجه
مضر و بالخاصیه بر امن شدن اولاد و احباب و خویش و رسولان از ضد
و خلاص ایشان از مهلکه و مضرات بر خطر و انتقال البحران با سهل
اقرب و خاطر معشوق و رسول و ملالت سایل از جانب عشق و اولاد

و بر مغلشی شدن با فرض اولاد و احباب از طرف عم

و خویش و کثرت اراجیف و بر عدم سحر و تلف دزد دیده و بر بودن حمل
نرینه و بسیاری غوغای مشایخ و قلة عزت و تحفه **نهم در دوازدهم** ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و
مدلولات اینجز و ظهور بعضی خشکیهای ناملایم و بالخاصیه بر نکبت عدو
و خروج چهارپای بزرگ از تصرف و بر خلاص زندانیان و خالی شدن
زندان از دزدان و بر ازدیاد ظهور از کبوتربازی و بر رفع غم و اندوه
و حبس و قید و وقف اولاد و معشوق و نیکی سفر و علم و خواب ابوین و
بر تلف کم شده و بر صحبت اجداد و قضات و آزاد شدن ابرار
و بخرج شدن املاک و دور سایل باراده و بی تفرقه اهل زوایا و بقاع
نهم در سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر حال
منسوبات وی و مدلولات اینجز بر وجه نافع و انتفاع سایل از آنچه بحرارت
النسب بود و بر سلامتی حال نفس و خرمی و ازدیاد و فرزندها و دادن
شتلق و انتفاع از حرکت و اسفار دوستان و اخوین و اسفار
فرزندان و حصول علوم منسوبه بدین شکل و علم سپاهگری و سواری
و شکار و بر کثرت عشرت و طرب و خواص حکام و تبدیل مناسب و
اعمال ابوین احسن و انتها را نار سایل و بر سعادت عزایم نا اهقید

بالخاصیه

خصم و حمایت یافتن سائل از حکام و مبارکی قدم عدو بر عدول حکام
بخ در چهاردهم ظاهر است و در بیمزیه اهل بر برا و را ۱۳ عدد داده اند
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منوبات و مدلولات
انیجز و ظهور بعضی از مدلولات هوایی بر وجه مفید و **بالخاصیه** بر حصول
بعضی از امید و مطلوب بسهولت و بعضی ترک کند باختیار و بر اخراجات
زایده بارادت و وسعت رزق و کثرت مصاحبت با احباب و
رستگاری از محن و وحشتها و توقف غایب و وصول خبر و
ابطال دعاوی و تغیر بنوع دعوی بر عنبت و فروختن جواهر و اجناس
قیمتی و یافتن راحت از ازواج و اولاد و مصاحبان و شرکا و
معاملات **بخ در شانزدهم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منوبات وی و مدلولات انیجز **بالخاصیه** بر انتهای اعراض
احوال بخیر و اکثر در حرکت و سیر بودن و بر تغیر آثار بعد الموت بزودی
و عدم ثبات و بقا بر بناها و مکنونات و مدفونات و مذخرات و
توسط عمر این سائل و قرار مخاصمات بر صلح و قلت انتفاع از این
یا عدم احتیاج بدیشان و تردد خاطر اهل بحر از جهت قلت معامله
و رهن املاک دور و تفرج و دوانیدن پیک والسلام **عقله بخ در اول**

خوشحالت جهت قوت طبیع و غلبه مس غالبه و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منوبات وی و مدلولات انیجز **بالخاصیه** بر کدورت خاطر و سلامتی
نفس و خشکی طبع و مکرهای و هم آمیز و روشنک بردن بر غیر و حیل
و خداع کردن و غالب شدن در محاربه و منازعه و بر حرص عمل و عقد
و عمل خیرها و توسطات و بیوع و عهود و بر التوفی خصم و قرار عمل و منصب
این **بخ در دوم** متوسط الحالت جهت تعدیل نحس غالبه و عدم کسر
و قوت حیوانات و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات
وی و مدلولات انیجز **بالخاصیه** بر بری کیسه و ازاله و آمدن چیزی پیچیده
یا جوال پر از اجناس و نجس صندوقی پر یا حقه و امثال آن بتصرف
بشرط عدم تکرار در مال غیر بسته و بر دروغ و حیله بار است ازواج و
مصاحبان و تقلب شرکا و کثرت معاملات و پریشانی و نامضبوطی
و بر افزونی منصب و عمل این و شغل اولاد و احباب و خوردن داروهای
تلخ و خامض و بر دیر ماندن لباس در تن و بر قند و هم غایب و بر حرفه
معاش و معاملات و بر وقوع حیل آن **بخ در سوم** ضعیف است جهت کثرت
قوت حیات لقطه حیات و نحس وی یا و بعضی از محققان حتا جون
او را در مقام مزاج احتیاج داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات

بر ضعف حال منوبات وی و مدلولات انیجز و قصور بعضی بانتها بر وجه
مضر **بالخاصیه** بر گرفتار شدن گریخته و ملاقات با پیره زنان خویش
همسایه و بر عدم انتفاع از باغ و تبستان نزدیک اقارب و همسایه
و بر دزدی بنده یا سرای منازعه در حمام در محل آب گرم و معادن
و در باغ و بستان سرای و سوختن ذیل در ظروف و در گذار گری و تب
و در عدا اندازی و خرابی سورها و بر دریدن مشک سقا و بر برشدن
مستراح و بر ترش شدن بعضی مطعومات مانع **بخ در چهارم**
متوسط الحالیست جهت کسر حرارت غریزی و قوت بقای ترابی در جسم
وی و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی
و مدلولات انیجز **بالخاصیه** بر حرکت نمودن و در شغل جهت ضبط مهمات
و بر سلامتی بدن و امن و مقام و منزل و قلت معاش در آخر ماه
و سال و کهنه شدن بیوت و فرش مسکن و ظروف و اسباب خانه
طبخ در مسکن خاصه و اظهار نمودن اسرار و مخفیات و تحصیل مصلحه
و میل دفن و خرجین و قلبه انتفاع از ید رو ملک مسکون و بر ترت
ساختن و قوت و بر غلبه مورچه و حیل گشتن و مکر در بیوت و بر جزید
و فروخت خیانت و بر نجس آخر **بخ در پنجم** ظاهر است و

و در مقام مزاج روز شنبه و صبح چهارشنبه دارد و در بیمزیه حرف نون
بدو مخصوص است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منوبات
وی و مدلولات انیجز و **بالخاصیه** بر وقوع اسفار و در ده شغلت نقل و
و حرکت و بر ارتفاع املاک و ناسازگاری اولاد و معشوق و دوستان
و سلامتی ایشان و بر ظهور موانع طرب و وصول غیر مرض محبوسان و
و عرضه داشت محتاجان و ستم رسیدها و تفرق تام و متعذر شدن
جاسوس و سرگردانی رسول و سلامتی وی و عیب متعنت این و سائل
در پیشتها **بخ در ششم** ظاهر است و انیمزیه سکن او معراست و
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منوبات وی و مدلولات
انیجز **بالخاصیه** بر ازدیاد خدم و عبید و خیانت ایشان و بر وقوع امراض
مختلف و کثرت سحر و مکر و کین و عداوت و عقده و اثر چهارپایان کوچک و طباخ
و وضع حمل و حرکت تابوت و صنادیق و احمال و گریختن بندها و بر رواج
بازارها و برده و غم و قلاع و بر عسر معیشت خویش و همسایه و اولاد و احباب
بخ در هفتم ظاهر است و دلالت میکند و دلالت میکند والله اعلم
بر توسط حال منوبات وی و مدلولات انیجز و **بالخاصیه** بر کثرت عقد
و عهود و تجارت و بیحاصلی بلا نفع و مضر و بر سرگردانی سائل غایب و ملالت و غلبه

کید خصم و ضد و معارض دزد و بر مرض اجداد و قحط و گرانی نرخ و خطر
و ضعف سایل و وقوع ستم از قضات و نواب ایشان بر خصمان
و غلبه گدایان و سالوسان و ستمگری و ظلم و بر خرابی سلاطین
و ابوین و درماندن خصمان و ناسازگاری اهل جبال و احشام
با یکدیگر بخ در ششم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجا بالخاصیه بر تعمیر قبر و مقبره
و مدفن و محل طبخ و ترتیب اسباب زرع و تکیه و زاویه و جامولی
اندوه و غم و حبس قلیل و قرض و قید و بخل و حسد و کد و رت و تهمت
دروغ و نزاع با اکریه و شرکا و قصاب و بر تصرف کارکنان و برکاران
و قلت انتفاع از مال غایب و میراث و بر پیری زندان قاضی و خرابی قنواة
و قصور حاصل کردن املاک دور و سلامتی مدفون و غیره
بخ در نهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجا بالخاصیه بر شفقت خاطر و سفر و بطلان عزم
و بر کد بسیار در علم و نفع قلیل و بر آشفتگی خواب و تعلیم سحر و طرق
ریاضت و شعوده و بر زبونی اعتقاد و بر قلت عبادت و بانی
اعتقاد و آداب و بر رفع مرض ابوین و سلامتی از دست رفته..

با ملایمی علم و بستگی دیدن اندیشها و ثبات و بر قابلی فرزندان و نازکی
ازواج و مطیعا حبان بخ در دهم ظاهر است و در این مقام ده عدد
دارد و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی
و مدلولیات اینجا بالخاصیه بر قوت حکام و اقوین و مکنونات و
مظروفات و بر توقف با تعاف شدن بعضی از مواضع مسکون
و انتفاع حاکم و حاصل باغ و ملک قریب پدر و بر نقل از مقام جهت
امر دیوانی و فوت مادر و پدر و طول مرض اولاد و احباب و خویشان
و درماندگی رسل بمهات و از دیاد شغل و منصب و عمل سایل و کندی
نحل و انجام مهمی بعد از سه ماه و چون از عدد مذکور بگذرد بخ در یازدهم
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات
وی و مدلولات اینجا بالخاصیه بر زبونی و اندکی تجمع و کذب و خبر و
تزویر نامه و بدی بحران و عسر وضع حمل مولود و بر بدفعلی معشوق و اولاد
و حبس و جواسیس و رسل و مضرت از دزد و سحر و تعنق و علاج و تقاضات
و از محتسب و سلامتی نتایج و دزدیده و طول غیبت و بستگی سفر
و خویشان و همسایها و حرکت تا بوتها بخ در دوازدهم ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی

و مدلولات اینجا بالخاصیه بر افتادن مستور و وقوت دشمن و
بیم کید و مکر او و بر حضور طیور از دیاد و محبوسان و طول حبس انسان
و بقا و مرض و افزونی مقابر و بر سلامتی مدفونات و نیکی
حال املاک و باغات دور و معاملات اجداد و اعداد و قضاة
و بر خیانت اکره و سرکاران و بر رواج بقاع الخیر و بر عم و حبس
اولاد و غایب و مخفی ماندن جاه غله و بدست نیامدن گم شده
و بستگی سفر ابوین و غلبه حشرات و بیم از لگد حیوان بخ در سیزدهم
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
و مدلولات اینجا بالخاصیه بر قوت مزاج و ضعف معارض و تردد
در عزایم و مطالب و میل ریاضات و صید اقبال شاه و قلعه
و منافع سفر و علم و پیشه و منصب و عمل و بر قراری تخت و زبونی آثار
و علما و حکما و حکام و اخوین و کثرت احبا و بر احکام قضات
و ظلم و بر دعاوی ناحق و سلامتی احبا و بسیاری زانو زدن
نزد سلطان بخ در چهاردهم ظاهر است و در این مقام اهل بربر او را
پنجاه عدد داده اند و در سه حرف بد و مخصوص است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجا

بالخاصیه بر حصول بعضی از مطالب و امید بر توقف و اندکی کراهیت
و تعب و وقوع مبایعه برده و غنم و مبادله نقود و بر آمدن چیزی بعوض
و سرکشی ازواج و نیکی عقد و شرکت و از دیاد نتایج حیوانات بزرگ
و ستمگری شرکا و سلامتی اصحاب و اعوان و خلاصی از محن و شر و درد
بر بدی و بر توسط معاش و امید قدوم غایب بتوقف و بر موانع عزت
و بر قلت مطعومات و بر تردد ایلچیان و بردن سرما از اطراف بخ
در پانزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات اینجا بالخاصیه بر سفر بر شفقت و حقنه بر حجام
خواب جهت عشرت لایق و وقوع عقود و عهود و مبیع و مزاوجات
نامرضی لیکن بنفع و بر سلامتی بیمار و محبوس و حامله و قصه خواب در
معارک و بر بخاسی جلادی و کثرت در دیوان دار القضات
احکام شرع و غیره و تعصب در حکم و نا راستی و بر قدوم غایب بتوقف
و بدست آمدن بعضی از مطالب و از دست رفته و گرفتاری دزد و گریخته
و ساحر و عیار و تلف چهارپای و امن از خصم و بر انعقاد معارک
و مجالس وحشت و حرکت ایل و الوس و کوهیان بخ در ١٦
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال

منسوبات وی و مدلولات اینجز بالخاصیه بر بقا بعضی آثار
خیر بوجه غیر مرضی و بر تغیر سورها و معموری ملک و خزینه حکام
و مبایعه املاک دور و صلح با ضد بعا بعد و معامله و برکنداشتن
مدفون و مکنوز و اخز بورثه و غیرهم و بر طول مرض ابوین و فرمان
یافتن سایل در شهر و استحکامها بر قلت انتفاع در آخر عمر
و بر احداث و مرمت جوبها و مبایعه و بریان کردن ماهی
و تجهیز و تکفین میت و منازعه اهل میراث دور والسلام
اما ج در اول ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز بالخاصیه
بر ملالت خاطر از جهة ناکامی و بر کدورت حواس و تری دماغ
و خشکی طبع و بر حسد و بخل و کاهلی و عدم یمن قدم سایل بر
ابوین و زبونی طلب و ابتدات و بر میل در رویشها و درد پاشنه
و نقصان کشیدن ابوین از شغل و عمل و منصب و بر عزل و ملیت
عدو و حسد و بر گذرانیدن سایل بطریق اهل فقر و وقوع خیانت
و ملونی جامه و تن و کثرت حمامات ج در دویم ضعفش ظاهر است
حرف با زوا حد لحنانی بد و مخصوص است و دلالت میکند

[illegible]

والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینجز
و قصور بعضی از انچه بر ترابیت الب بود بر وجه مضر و بالخاصیه بر آمدن
آمدن مال بقبض و ناپایداری معتوض و بر قدوم غایب ناپاکی ازواج
و مصاحبان و مخادم بیت و بر عرحاس و قلت معاونت اعوان و ذیل
شدن خصم معارض و کثرت استعمال فوایض و حوایض تلخیها و مغفرت
یافتن از عمل و عزل شدن از منصب و بر معامله چیزهای خسیس و تقبض آمدن
و یا خوردن چیزی سیاه و میل سیاه و حرکت سیاهان جامه ناکاه و
بر ملاقات فقرا ج در سوم خوشحالست جهة قوت بر تعدیل پس
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی
و مدلولات اینجز و بر ظهور از انچه تر در تراب الب بود بر وجه نادع و
بالخاصیه بر قدوم خویش و همسایه و تصرف باغبانان و بر دزد
حمامی و سقا و بر زور دادن باغ و بستان و رونق کناسان و
و مخادم بدر و بر کثرت تردد و بر مزاج و استعمال آب معادن
و ضبط محلات حمام و نهادن سرکه و زبونی استحمام و تابیر و حم
مضر در بایعات و قرار سلطنت و حکومت با وحشت و بر معاش
ازواج و مصاحبت و سعین ج در چهارم قوتش ظاهر است و دلالت

میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز
و انتفاع انچه بر ترابیت الب بر وجه نافع بالخاصیه بر آزدیاد
املاک جهات نزدیک و عمارات و انبار و مطبخانه و گنجینه و ایستادها
و خلت سودا و اجال و انتقال و بر کثرت توطن و رغبت کار کلی
و بر بخته شباب زرع و توسط عاقبت سال و بر مخفی ماندن نهانی
و اسرار و بر بسیاری دفن چیزها ساختن رخوت و بر قصور و افانی
از طرف شفقت و کتب از درون و انتفاع خویش و همسایه و زیج
از جهات سایل و ملکا و بر حرص و بخل پدر ج در پنجم ظاهر است
و در همقام مزاج شب شنبه و آخر روز شنبه دارد و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز
بالخاصیه بر سلامتی اولاد و احباب و ترسناکی ایشان و
قدوم رسل و وصول خبر نافع و عجز نامه و بعز نامه یا اخبار سهل
مکتوبه و بر ملاقات کاولیان بطرب و بر تعب یافتن از تحرک حرکت
نزدیک و بر بقرار معشوق و رنجش خویشان در دست و توسط
معاش ابوین و قلت فرح و لذات و قصور اعانی و بدی مراسله
الحاق ج در ششم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات

بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و قصور بعضی از ترابیت
بر وجه مضر و بالخاصیه بر هلاک مریض و طول مرض و بدی حبس
محبوسان و بیم حامله و بودن حمل مرده و کثرت و علاجها غلط و مرگ چهار
پای خورد و بنده و گرفتاری گریخته و بدی گزیره عیاری و بر ناپاکی
بنده و خدم بیرونی و بر وقوع وبا و امراض عام و بدی دار الشفاء و درمانده
اهل جبال و احشام و بار و مار و بسیار تخیل آمدن حیوانات درد دست
صیادان ج در هفتم ظاهر است و اینمرتبه مسکن او مقرر است و
دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
اینجز بالخاصیه بر وقوع عقود عهود و ترویجات نابات و با کثرت
خروج و بر قوت دشمن معارض و بر سلامتی و قوت دزد و غایب
و ضد و آمدن اینها و بر کراهیت خاطر جهة گفتگوی قضات و اغ
ایشان و جانب داری مدعی و بر احکام ناحق و بر قصد عدو و بر استیفا
تام از حاصل باغات دور و بر گرانی نرخ و طول منازعات و
حساب و بر بسیاری زرع و توجه غایب و بر مراجعت و وقوع در
مهلکه بلا خاطر ج در هشتم ظاهر است و در همقام سعی و کشش
عدو دارد و از هفته ده هفته بدو نسبت دارد و دلالة میکند

والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و ظهور
بعضی از انچه بر تراییت النسب بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر وقوع قربت
و متمم شدن و حصول وام میراث و کثرت نعم فتوحات و جاه و آب و علف
و قبر و مقبره و مدفن خیرها و ازدیاد املاک دور و بدی زندان قاضی و علیه
و تصرف سرکاران و کارکنان و سهولت حبس و قید و امید خلاص کردن
غم و مکروه خاطر جهت قوی و بر ساختن انگشت و بیع و شری آن و
بر توقف غایب بر امن منع سایل از حصول مطلوب و چون از عدد
مذکور بگذرد دیده گفته **در نهم** ظاهر است و در نهم تیه حرف صاد
مهمله بر مخصوصیت و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات اینخر و **بالخاصیه** بر بستگی و بدی سفر کم حال
تلف شود و بر قصور اصدقا و قصور تعلیم و تعلم و پریشانی خواب
و بدی اعتقاد و ظهور ملاحده و بدمذهبان و مسافران سیاه رنگ کم
برنج میروند و بدحالی فرزندان و صدور افعال قبیحه از سایل و ازواج و
احباب و اصحاب و نزاع در معاملات و شرکت و مرض ابوین و خیانت
عبید ایشان و تلف شده از دست رفته **در دهم** ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات

اینخر و قصور بعضی از انچه بر تراییت النسب بود بر وجه مضر **بالخاصیه** بر
مضرت یافتن از شغل و عمل و منصب و وقوع عزل و بدحالی حکام و اعوان
و بر قصور مظروفات و مکنوزات و مدخرات و بر خرابی بیوت رفیعه
و مناظر و مسکون و انبار و امثال اینها و بر عدم انتفاع از حاصل باغ و املاک و
قریب و حمام و ترافه نخل و سباع و قلت طلا و کثر ظروف مطلا و سور
و اعمال اقربا و پدر و بر صدور حواله بر املاک و خسارت سایل و وقوع مرض
اولاد و احباب با خطر عظیم **در یازدهم** ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخر **بالخاصیه** بر
بسیاری وضع حمل و جدلیغ و نتاج حیوانات و سم شکافته و بر طول امراض
بحیور رقت و حضور منع و رونق کار طبابت و قلت سحر و دزدی و
عیاری و تزویر بر نامه و زبون تحت و مراسله و بر وقوع کتابت و مال پادشاهی
و محنت در عشق و ملالت در کار نا ملایم اولاد و احباب و اخبار و کتوط
علم و اقربا و بستگی سفر ایشان و وقوع خیانت بر حرص و سیاست
در دوازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و ظهور بعضی از انچه بر تراییت
النسب بود بر وجه نافع و **بالخاصیه** بر وقوع خرابی تلخ و قوت دشمن و

قلت انتفاع از حاصل باغ و املاک دور و بر ازدیاد چهارپای
بزرگ و بدی زندان پادشاهی و سهولت قید و رونق بردبار
و بقاع الخیر و بستگی سفر ابوین و سلامتی کم شده و امید یافت
و بر امید خلاصی اولاد و احباب از غم و قید و بر وقوع زیارات
و نذر و صدقات و فرشته بیت المالی و تقویت قضات و اضداد
اورا **در سیزدهم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخر **بالخاصیه** بر غالب
شدن در معارضه و مخاصمت و دلتنگی و ترک خواص ظاهر و در طلب
امور عسر الحصول و سوء حیزها و سلامتی فرزندزادها و مضرت
از سفر و قلت نفع علم و قلت تغییر و صدور احکام ناحق از قضات و ظلم
و مهمات ارحام و بر خوف از سلاطین و حکام شرع و بر نفی عمل
و وحشت پای تخت و نامبارکی قدم سایل و بی ادبی اولاد در خطر
دشمن از آتش و تیغ **در چهاردهم** ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات و اهل بربر اورا در نیمقام شصت عدد داده اند
و بر ضعف حال منسوبات و مدلولات اینخر و قصور بعضی از تراییت
بر وجه مضر و **بالخاصیه** بر حصول مطالب بعیده ما بر وجه قهر و عنف

معاش

و بر بدی و قلت معاش و ناراستی ازواج و مصاحبان و شرکا
و بی قوتی اعوان و بر آفت نتایج حیوانات بزرگ و بر فقدوم غایب
و ایلچی حکام و وقوع ترویج و معاملات نه باخاطرخواه و بر طول قید و
حزن و وحشت و موانع طرب و عشرت و مضرت اولاد و دوستان
از عمل و منصب و بستگی سفر و علم و خدم و عبید و کرنجیه و پریشانی آباد و
اهل بقاع رفاهای قدیم **در شانزدهم** ظاهر است و در نیمقام دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و ظهور
بعضی از تراییت بر وجه نافع **بالخاصیه** بر اتمام مهمات و بری از حزن
و سلامتی دفاین و انتفاع از خیرها فی الجمله بر قول در آخر عمر و بقا مواریث
و مکنوزات و املاک و موقوفات و سنین و مدتهای مدید و بری
ابوس بسیار و بر آبادانی شهر و مملکت و بر ازدیاد املاک دور و حصول ملک
و مسکن جدید بر ملک دیگر و امنیت جبال و دهاری و السلام **اما**
در اول خوشحالست جهة قوت حرارت و تعدیل رطوبت
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
اینخر **بالخاصیه** بر آمدن خون از موضعی و پالوده شدن حلق
با خون و یا سرخی و باد خشت دندان و شروع حیوانات و فضایه

وقصابی وازالهٔ بکارت وختان وامثال لها وبر غلبه خون
وقوت فتح مزاج وصفای روح ورغبت سیاحت وحکومت
وزبونی قدم برابوین وعجز وضد وبر معارض ومدعی واندک شور برکی
طالع بانصرت وقلت انتفاع ابوین ازمنصب وعمل با دوام آن
دردویم قوتش ظاهر است ودلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی ومدلولات اینخبر وظهور بعضی ازهوابیت بروجه
نافع بالخاصیه برآمدن کوسفند سرخ موی ویا کوشت ولی خبری سرخ
بقبض وبرقدوم غایب وتسلط ازواج وتحکم وشدی طبع مصاحبات
وستم شریکی شرکا وبرخوردن ادویه کرم وتر وبر ملاقات دوستان
سپاهی وپوشیدن جامهٔ سرخ رنگ وبدست آوردن وجه معاش
بتحکم وغضب وعنف ووقوع معاملات زورکی وبرحرمت مال و
بسیاری خرید وفروخت وبر دزدی کردن وجرم نمودن واحداث
کرفتن وبرکردن انتفاع از اولاد ودوستان ازمنصب وعمل
درسوم متوسط حالست جهة کثرت حرارت وقوت رطوبت
ودرینمقام حرف جیم بد ومخصوص است ودلالت میکند والله اعلم
بالذات بر توسط حال منسوبات وی ومدلولات اینخبر بالخاصیه بر

حجامت بین الکتفین وقدوم خویش حشو وتسلط زن پدر وبر بیطاری وبر
نزاع با حمامی وباغبان وهمسایه وکناس وسقا وپلید شدن آب حوض
وبانیعات ظروف وبر استقرار امر حکومت وبیع وسیاست وبدکذشتن
امر معاش ومصاحبان بتحصیلات واز ازواج بتصرف اموال شوی یا زن
وبر رونق وکرمی حمام ووقوع حواله بر باغ نزدیک وخرابی فالیز در
چهارم ضعفش ظاهر است ودلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال
منسوبات وی ومدلولات اینخبر وقصور بعضی ازهوابیت بروجه مضر بالخاصیه
برعدم تبرکی وذلیل وخواهنده وبر وحشت خاطر بدر از اهل سلاح وقصابان و
وامثال لها وبر سکون درمقام ومنزل یا پریشانی وبر مطالبه از املاک
ومستقبل سایل وبر عدم انتفاع از اندرون مقام سکون وبر وقوع تحیات
درخانه سایل وبر سوختن درخت وناخوش وبر مخفی ماندن سر و
انجام عاقبت سایل وبا نزاع با اهل سلاح وخون ریزان و
برقرار شدن ظروف ورخوت وتلف بعضی بر غدلت و...
در چهارم ظاهر است ودلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال
منسوبات وی ومدلولات اینخبر بالخاصیه بر ختنه وفصد کردن ...
وخویشی آمدن خبر بزرکان ویا دردو صحرای ...

خویشان واحباب ودوستان ومراسله ونیکی تجسس ورفع موانع
طرب وعشرت وعدم میل بدان وقلت نقل وحرکت ولذت و
ازدیاد وخلل ابوین بسبب بلغم وعنف وبر کثرت صدای انقاره
واکثر جهة طوی وشادیانه وبر شور آتش وشمشیر باران وبر ناسازکاری
اولاد با یکدیکر وحرارت زیادتی خون در مزاج ایشان در ششم
ظاهر است ودلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات
وی ومدلولات اینخبر وظهور بعضی ازهوابیت بروجه نافع وبالخاصیه
بر وقوع امراض هوایی دردها وطواعین وسرخ باد خصوصا وازدیاد
خدم وعبید وکثرت دزدی خدم وبندها وبر قطع طوق وبقتل آمدن
کشته کنهکاران وصید وکوسفند بسیار وبر اسقاط حمل وبدعلاج
بکری ونیکی علاج بفصد وحجامت ورعاف وشق وداغ وبر وقوع
سحرها بد وکرفتاری کرتخته وپری دار الشفا وبر آمدن خبری سرخ نقص
اولاد وخویشان در هفتم ظاهر است والله اعلم بالذات
ودرینمقام مزاج او در سه شنبه دارد ونسبت عدد نیز دارد
بر توسط حال منسوبات وی ومدلولات اینخبر بالخاصیه بر استحصال
مطلوب السبب ... در نفس بود وبلا تکرار وبر دوستی نمودن چند

وسلامتی غایب وضد وزبونی دعوی ومعارضه وبر مرک وقتل فرزندان
وبر طول حروب وفتن ونزاع وبر حصول امور بعسر مذکور تا بیست وششم
یا بعد از چهل روز وبر ناراستی عهد وشهادت نکاح وعود دشمنان عم
سرکاران وباغبانان وبرقلت امنیت سایل وبر فاش شدن عقد
وملکه وبر نیکی دخل وخرج طبیب وخدم وعبید وبر عدالت قضات و
نواب وبر انتفاع تمام از اربابان ودور وبر ارزانی نرخ بحکم
در هشتم ظاهر است ودلالت میکند والله اعلم بالذات
بر ضعف حال منسوبات وی ومدلولات اینخبر وقصور بعضی ازهوابیت
بروجه مضر وبالخاصیه بر کثرت شر ور وشهادت زور وجهد
خصور فتور ونهادن برپا ان درتنور ووقوع تهمت وبیم حبس ومطالبه
ظلم وبراندوه وحکاره ومنازعه مطالبه قرض خواه وعدم انتفاع از مال
غایب ومیراث وخرابی املاک ونامرادی عدو ومعارض وبر پریشانی
کارکنان وبرکاران وپری زندان قاضی وقصور قنوات ووحشت
مقام اجداد وکرفتاری غایب در دشت ودرد کلو وپهلو وبر نکبت
اهل سلاح وبتخصیص از دوستان در نهم ظاهر است ودلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی ومدلولات اینخبر و

بالخاصیه بر سرخ کردن کاغذ و بر سلامتی از دست رفته و بر
مشقت و بستگی سفر و بر وصول علم فصادی و حجامی و رعادی و
اشکاری و صیادی و بدی آثار سایل را ازواج و اصحاب و افراط
و تفریط در اعتقادات و عبادت سایل و بر قلت تعلیم علوم دینی و آداب
و کثرت عبید ایشان و کثرت سپاهیان یک جا ہی و نا ایمنی راه
و بر بر گرفتن فرزند و ایذا یافتن او و در مرض والدین و تغیر هوا و بر علت
لسیان حیوانات و نزاع در مراد دین برج دردهم ظاهر است و دلالة
میکند واللّه اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و
ظهور بعضی از هوائیت بر وجه نافع و بالخاصیه بر محاربه سلاطین و حکام
و سلامتی و ازدیاد مدفونات و مکنوزات و حاصل باغ و ملک و
مسکون و ازدیاد دولت و مرتبه سایل و غضب حکام بر زیردستان
و ستم حال بر رعایا و شوکت ما در و انتفاع حکام از محصول املاک
نزدیک سایل با باده او بر حرکت و بادها و لشکرها و بر مرض فرزند
دوست و بر غلبه نخل و عزت عسل برج دریازدهم ظاهر است و دلالت
میکند واللّه اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخر
بالخاصیه بر مضرت از عشق و بر ذکر رحل و نقصان بحران و بدحالی

طبیب
و زبونی خبر تحکم و تهدید بمضمون نامه و پیغام و سلامتی و نتایج و دردیده
و تدبر علی اولاد و احباب و خویشان از ضد و اهل سلاح و بدی سفر خوش
و همپایه و بسیاری سیاست از محتسب و خرج مال حکام جهة یراق و
لشکر و حرب برج دردوازدهم ظاهر است و دلالت میکند واللّه اعلم بالذات
بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و قصور بعضی از هوائیت بر
وجه مضر و بالخاصیه و باغ بر زجر و سیاست زندانیان و بر عدم انتفاع
از حاصل املاک و ده و بر وقوع ظلم بر اهل زوا یا و بقاع الخیر و غم و قید اولاد
و احباب و خویش و بستگی سفر والدین و آفت چهارپای بزرگ و
ممکن که اسبی سرخ و خورد و بر کم شدن چیزها و برگشته شدن طیور و مردان
امهات و بر نکبت عدو و خصم و تلف حاصل معاملات اضداد و اجداد
و قضات و نواب و بر سقوط دوستی و بر چهارپای بزرگ برج
در سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند واللّه اعلم بالذات بر نیکی حال
منسوبات وی و مدلولات اینخر بالخاصیه بلرزدیا و اخفا و خون و
سلامتی و عدم یمن و قدم نبات و غرایم و رغبت خاطر بجانب صحت
و زبونی طلب بر میل ملازمت حکام و سپاهیگری و بر انتفاع از
اهل سلاح و اسفار بعد مشقت بسیار بعد و بر معدوم شدن در جمع

اهل حبس و بر غالب شدن بر ضد و قرار بحث و کثرت احکام شرعی
بوجه سیاست و قصاص و سطو و منصب و عمل والدین و بر شیوع
ظلم و جور برج درچهاردهم ظاهر است لو در ننگ نام اهل بربر اور انه عدد
داده اند و دلالت میکند واللّه اعلم بالذات بر نیکی حالی منسوبات وی
و مدلولات اینخر بالخاصیه بر حصول مطالب و امید ها با مداد
حاکمی و سیاستی و قدوم غایب و بر طول قید و محن و بر خلاص
از شر و مضرات بتوقف و حمایت و بر رسیدن فتح نامها و
ایلچیان بعظمت و ظالم و بر قلت عشرت و ترویج و معاملات و بر
سلیطگی زنان و بر خیانت مصاحبان و خواه اعوان و ستم
و شریکی شرکا و بر بستگی گذشتن معاش از ملازمت حکام و ظلمه
ترک و ازدیاد نتایج حیوانات و بر بستگی سفر و علم و خدم
و عبید و سیاست دولت اولاد و احباب و خویشان برج
در شانزدهم ظاهر است و دلالت میکند واللّه اعلم بالذات
بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و قصور بعضی از
هوائیت بر وجه مضر بالخاصیه بر مرض مومی عواقب امور و متحیر
شدن مهمات بخرابی و انهار آخر عمر بقصد و امراض صحة و بر

[illegible]

و بر نکبت امرای پای تخت بخصیص از دوستان سایل و بر خراب
شدن خیرات با دفنه سایل و بر بدی و تلف الخ بمیراث گذارد
و بر پریشانی مملکت و شهر از خیرها و بر نا ایمنی جبال و فضاری و بر
هدم بناها و مکنوزات و بر مضرت حرثیه از دزد و عدم انتفاع از خیرات و السلام
اما برج دراول ضعفش ظاهر است و دلالت میکند بر ضعف
حال منسوبات وی و مدلولات اینخر و قصور بعضی از مائیت بر وجه
مضر و بالخاصیه بر ضعف حال فراج و دماغ و سستی و طلب
افکار و بر اشتعال امور بی انجام و بر نکبت ضد و بدی معارضه و بر
مغلوبیت در نزاع و دعاوی و بر دوام اشتعال و عمل و منصب ابوین
با قلت نفع و بیم مضرت و توسط قدم سایل بر ابوین و بر مرض باف
و میانه و رحم و عورت نسا و بر افتادن لک سفید جرثی و بر قلت
سر و قصور کاغذ سفید نیز و رغبت تعطیل بر کثر تجارات برج دردوم
متوسط حالیت جهة کثرت برودت و قوت رطوبت و در بمقام
حرف را مهمله بدو مخصوص و بعضی از متاخرین او را در بمقام مزاج
فرح داده اند و دلالت میکند واللّه اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
و مدلولات اینخر بالخاصیه بر آمدن چیزی سفید و اندک نقص و بر

کرنماز در لنبیات و بر جدال و ناپاکی از ازواج و مصاحبان و مخادیم و بر
زیاده و دخل از خرج و بر راستی شرکا و قدم غایب و رغبت
استغفار نافع و بر خرید و فروخت سفید بنه و خیرهای سفید و قرار
عمل و منصب اولاد و احباب و بر ملاقات با ضد و بر نیکی و بر
استعمال چینی آلات و بر پوشیدن و بر ریختن خیرهای سفید و بر
جامه رگ در سیوم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم
بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور
بعضی از مایت بر وجه نافع و بالخاصیه بر شیب و سقوی
رخوت و ساز کاری زن پدر و برادر و رونق حمام و قسوم و ضعف
همسایه و خویش و بر تجدید آب حوض و حمام و مایعات ظروف
و بر کثرت بلغم و آب و رطوبات و شیر و فواکه و بقول و بر قرار
سلطنت بخوبی و بر انتفاع از حمامی و باغبان و بر سقا و بر
ترکه مال و کثرت دخل از خرج از ازواج و اعوان و اصحاب
و شرکا و قلت ضد و خویشان و برادر و یا د باغات نزدیک و
بر خرید حمام رگ در چهارم خوشحالیست و در همیشه فراج
آخر روز دو شنبه و شب جمعه دارد و ده عدد دیگر دارد و حرف

خوال مهمله دارد و دیگر بدو مخصوص است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز بالخاصیه بر امنیت
مقام و منزل و رونق حال پدر و بر نفع از ضد قوی و بر تحفی نامدن
اسرار و بر خوشی عاقبت سال و ماه و برادر و باد ملک نزدیک و بر تزیین
بیوت و سفید کاری و بر تعمیر خلوتخانه و کهنبه و اساوله و بر ترتیب
جامه خواب و سرای کتاب و بیماران و بر حصول مطالب همسایه
و خویشان و سعت رزق ایشان و بر تجدید ظروف و آلات خانه
و بر بری بقچه های رخوت و بستن بار سفید بنه و افزونی عال و بر مبارکی
روز و شب مذکور بر سایل رگ در پنجم ظاهر است و دلالت میکند
و الله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و
قصور بعضی از مایت بر وجه مضر و بالخاصیه بر مرض کودکان و بد
حالی احکام و احباب و خویشان و بر نکبت و بر ظهور موانع طرب
و امور عشرت و از مضرت بر فراج و هزل و نقل و حرکت و بیماری
نامهای بی اعتبار و بیماریهای زنون و اخبار دروغ و اراجیف
و بر وقوع زناهای حرام زاده و مضر و بر گرفتاری رسل و بر رسیدن
تحفه از سفید بنه سهل و یا خیری سعد و بر قلت دخل ابوین رگ در ششم

ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز بالخاصیه بر بیم هلاک رنجور و افزونی مرض
و عدم سحر و کید و طول رقیب و بر حال طبیب و بر گرفتاری کریخته
و بر پی دار الشفا و بر تکفین و غسل اموات و بر سلامتی حمل و
حامله و سهولت وضع و زیاده بودن دخل اولاد و احباب از
خرج و بر خرید و فروخت بنده سفید و گوسفند ماده و نر و تبدیل
خدم و عبید در مراتب و بر آفت چهارپای خورد و کثرت امراض
بلغمی و لکهای سفید و ابکم و علت رحم رگ در هفتم ظاهر است و دلالت
میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز
و ظهور بعضی از مایت بر وجه نافع و بالخاصیه بر قوت اضداد و
بر رواج کار قضات و بر وقوع عهود استواری نافع و بر قوت
دزد و امن وی و سلامتی غایب و کثرت نکاح جهان مبارک و بر
ارزانی و شوکت اجداد و شرکا و میراث و ارزد یاد باغات
دور و بر خوف و خطر از ضد و بلا ضرر و رونق کار طبیب و خوشی
او و پریشانی دخل و معاملات نافع خدم و عبید و بر غلبه بستان
اسباب و نفع سفر و تجیر و بر تعمیر دولاب رگ در هشتم ظاهر است و

و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
اینجز بالخاصیه بر بیم هلاک رنجور و بر توقف مال غایب و قلت
انتفاع از میراث و از املاک دور و ارزد یاد آب کاریز و مرمت
آن و بر حالی غربا و محبوس و بر تیمار قبر و مقبره و بر تجهیز میت و غسل و تکفین
پیران و تعمیر مدفن و بر بستن آب در زمین و بر گل کردن و بر آزاد شدن قرض
و بر وقوع غریب و بیم تهمت و قلت غم و بر قرار املاک ابوین و اولاد
و احباب و خویشان و پریشانی از جنس اهل دریا و بر اتفاق حسود
با یکدیگر در عداوت سایل رگ در نهم ظاهر است و النیم مسکن او
مقرر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و قصور بعضی از مایت بر وجه مضر و بالخاصیه
بر مرض ابوین و اظهار سایل و بیم ابوین و اصفال و بر ناکامی در
استفاده و بیکی سفر خطر و بر سفر بحر و عدم حصول علم نافع و بر آلوده
خواب دیدن و بر ضایع شدن از دست رفته و بی نفعی بدست
آمده و آینده و نامقبولی انا رسایل و ازواج و اصحاب و اعوان
و بر نکبت ضد و زبونی او بدست سایل و قلت غنا و دیگر تعلیم و آداب
و تعلم و بر حالی پیر پوشیده ها و طفلان رگ در دهم ظاهر است

و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات
ایجز و بالخاصیه بر بسیاری عمل نخل و انقطاع سایل از عمل و منصب
و دوام آن و حاصل املاک و باغات و بیوت و مسکون و از حاکم
و اخوین و خطر مریض و غم میت و تمکین او و بر معانی حکام ملک
و ترحم حکام بر زیردستان و بر سلامتی مکنونات و مفقودات
و منذورات و نیکی اعمال و آثار پدر و اقربا و حال مادر و بودن پل
در مسکن بخوشدلی و بر طول مرض اولاد و احباب و بر رسیدن خط حکام
رگ در یازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایجز و ظهور بعضی از امانت بر وجه
نافع و بالخاصیه بر شوکت ضد و دوستان وی و بر وقوع آثار
جمیله از اولاد و احباب و خویشان و خدم و عبید و براح احباب
و بسیاری سعید و لبنیات و بر بری بیت المال حکام از
ترکات و کثرت کفایت عمال جهة حکام و نیکی بحران بصحت
و بسیاری مکاتبات و مراسلات و ایجاد و اتحاف و بمراد
رسیدن از عشق و بر ابویت مولود و فایده و علاج بردی و ازدیاد
نتایج حیوانات و بر انقطاع سایل از ضد و عدم سحر و دزدی و سهولت

رقیب رگ در دوازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایجز و بالخاصیه بر سهولت
قید و حبس و خلاص محبوسان و مقیدان بتوقف و بر بسیاری حاصل
باغ و ملک دور و بر تمیز جای طیور و قبور و غسل و تکفین مادران و
ترویج زوایا و بقاع الخیر و بر قلت مکر و خصومت ضد و علو و دوستی
معارض و مدعی و بر کم شدن غم اولاد و احباب و سهولت حبس ایشان
بآخر عاقبت بر حصول چهارپای بزرگ سفید رنگ و بر سلامتی
کم بامید حصول رگ در سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات ایجز و بحضور
بعضی از امانت بر وجه مضر و بالخاصیه بر مرض سایل و کودکان او
و بر بدی طلب و سستی ثبات و وحشت و بی نفعی سفر و عمل و منصب
و بر مضرت از حکام و اخوین و بر مغلوبیت در نزاع و دعاوی و بر
نکبت عدو و بر پریشانی پای تخت و کثرت عزل و ناروایی احکام
حکام شرع و غیره و بدی عمل و منصب ابوین و تعبیر خواب و برکندی
ریغ و زبونی سرزایش و بر بسیاری ضعفا و طفلان مردم و بر بدی
آثار حکام و نامضبوطی مملکت رگ در چهاردهم ظاهر است و اهل بر

اورا و بمقام هشاد عدد داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات ایجز و بالخاصیه بر حصول
مطالب و امید بر سعت معاش و زیاده بودن دخل از خرج و بر میل
بجوید نکاح و کثرت معاملات نافع و بر پاکی زن و مصاحب و
راستی شریک دار و ازدیاد نتایج حیوانات و بر قلت نحس و شود
و شر و دوا عدا و بر قدوم غایب و رسیدن ایلچی حکام و جواب
و بر وقوع عشرت با مخادم و بر دوام منصب و عمل اولاد و احباب
با انتفاع و بستگی سفر خدم و عبید رگ در شانزدهم ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
ایجز و بالخاصیه بر تمیز شدن جمیع عواقب بخیر و خوبی و بر صلاح
و رفاهیت آخر عمر و اجتماع امور بوجه مرضی و بر بری خزاین
حکام و آثار خیر باقیه و ثبات امور و ساز مکنونات سایل
و طول عمر ابوین و رونق حال شهر و مملکت و حصول مسکن و ملک
دور و بر امنیت جبال و صحاری والسلام اما شه در اول
قوت جهة قوت غالبه و یبوست و معتدل و در بمقام مزاج
روز یکشنبه و صبح پنجشنبه دارد و دلالت میکند والله اعلم بالذات

بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایجز و ظهور الجه بحرارت بادی
النسب بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر قوت حرارت بدن
و دماغ و افزونی صفرا و حدت ذهن و کمال عقل سایل و طالب
بودن امور مبارک و جهات عالی و بر سعادت ابتدا رت و
بر میمنت قدم سایل بر ابوین بر اعلا و بر انتفاع از غایب سریعی
و بر نیکی حال ماضی و بر ذلت ضد و بر کدورت اوقات سایل بر ریاست
و حکومت و بر غضب و تحکم کردن سایل و بر انتفاع از کار آتش و بر
مبارکی روز مذکور بر سایل شه در دویم خوشحالیست جهة بیمان
حرارت و مدد رطوبت معتدل و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایجز و ظهور بعضی از الجه بحرارت
هوای النسب بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر خروج مال و اراده
و مصلحت و بر حرکت خلط سفر و امزجه و بر تعظیم ازواج و ازدیاد
مرتبه مصاحبان و شوکت آمدن اعوان و حسن مشارکت شرکا
و بر محفوظ شدن از دعوات پادشاه و حاکم و خلعت اکابر و
ملاقات ایشان و بر حلاوت بر نفع از سیع نقاش و حلویات
و بر وسعت معاش و قلت زلزله و توقف غایب و افزونی

عمل و منصب اولاد و احباب و خویشان و دوست و بر یافتن راحت
از بزرگان و مهمانی از کردن ایشان شرف در سیوم ضعیفست جهة
ضعف قوت ناری و حرارت هوایی و در بیعثام حرف سین بدو
مخصوص است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات ابنجر بالخاصیه بر استحکام بلخراط و
بر وحشت از خویش و همسایه و حمامی و سقا و کناس و باغبان
و بر غوغای حکام و در حکام و آب گرم و بوستان و باغات
سایل و بر خالی شدن حوض و بخرج رفتن با بجات ظرف
و دخل مستراح و بر وحشت خاطر حکام از عدتها و بر مرض جسیم
و زبونی معیشت از زواج و اعوان و مصاحبان و خادم و بر
کثرت مستمها و بر حصول دولتها و شکستن کرها شرف در چهارم
متوسط الحالست بجهة ضعف نقطه هوای و قوت حس ناری
با تعدیل حرارت وی و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط
حال منسوبات وی و مدلولات ابنجر بالخاصیه بر ملالت خاطر
و وحشت محبوب و خروج از حمام و منزلها و بیابان و در خاطر
غضب خاطر و غضب حاکم و بد رو بدحالی عبید و نزاع و غوغا در

بر بیع ملک و خانه و نزول حکام در مسکن و ملک نزدیک سایل و بر گشادن
در انبار و گنجینه و بر طلاکاری ظروف و کتبه بیوت و بر افشای اسرار
بوجه نیکو و بر قلت اجمال و اثقال و بر زبونی مداخل خویشان و همسایه
و بر مبالغه در تکلف مسند و فرش و بر خرج خانه شرف در پنجم طاهراست
و در بیعثام حرف ه بدو مخصوصست و دلالت میکند و الله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ابنجر و ظهور بعضی الچه بشارت
انست بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر حصول امور بر مجانبت و ازدیاد
احباب و اولاد و خرمی خویشان و بر وقوع طرب و لهو و شادی از
اخبار مرغوب و کثرت انتفاع و امداد و مراسله و بر نوازندگی و عشرت و غلبه
میل حکام بعیش و طرب و بر وقوع نقل و حرکت نافع و بر سعت معاش
ابوین و بر رسوا شدن بارکران و عوام و آن نیکو و بر رسوا شدن بخوشدلی
شرف در ششم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات ابنجر و ظهور الچه بهوا انست بود بر وجه
نافع و بالخاصیه بر رفع مرض سایل و بطلان سحر و کثرت شعوده
و تفریح و خوانندگی و سهولت وضع حمل و آزادی بندگان و بر ازدیاد
خدم و عبید و چهارپای خورد و بر خوشحالی اطبا و عطاران و زرگران

و اهل حمل و بر انتفاع از معامله برده و غنم و سعت رزق و نیکی معاش
اولاد و احباب و رسل و خویشان و بر ازدیاد و طواعین و امراض
عام و بر خالی شدن دار الشفا شرف در هفتم ظاهر است و دلالت
میکند بر نیکی و توسط حال منسوبات وی و مدلولات ابنجر و بالخاصیه بر فسخ انکحه
و نقض عهود و مواثیق عدم انعقاد صلح و بر وقوع معارضات و دعاوی
بر ضد و تهدید و انکار از ضد و بر وحشت خاطر از آن و بر رستن از درد
مهلکه و خطرها و بر ارزانی زرخ و منازعت با شرکا و میراث و توقف غایب
و عدم انتفاع از غات و نواب و احداد و بر قلت دخل خدم و عبید و بیع
و طبیب و باغات دو رو بر زبونی احکام و دار القضات و لو میدان
مشارعه و بر رفع حروب و منازعات بزودی شرف در هشتم ظاهر است
و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی و توسط حال منسوبات وی و مدلولات
ابنجر و بالخاصیه بر رفع حبس و قید و غم و مکروه و قرض و تهمت و بر
بیرون آمدن غایب ز مقام غیب و سرگردانی کشیدن سایل
در غربت با خیر عاقبت و خالی شدن زندان قاضی و قلت انتفاع
از مال غایب و میراث و بیع املاک دور و منازعه کارکنان و سرکاران
و بر اتمام طبخ و ظاهر شدن جای دفن خزینها و بطلان و بیرون چاه

والله اعلم بالذات

و کاریز و برکت آن فعله آب و بر طلاکاری گورخانها شرف در نهم
ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
ابنجر و بالخاصیه بر ازدیاد اولاد و خرمی از ایشان و حصول علم نافعه و
وقوع اسفار مبارک بجانب مشرقی و بر سلامتی از دست رفته و بر آفت
انچه بدست آمد یا آید و بکثرت نفع معاملات صواب و دیدن خوابهای خوب
عالی و بر پاکی دین و اعتقاد و بر ظهور فوایتن و بسی [?] از سایل بر کثرت
رعایت ادات و بر رفع مرض ابوین و بر ابقا آثار خیر شرف در دهم
ظاهر است و ایمنیه بسکن او مقرراست و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر
نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ابنجر و ظهور الچه بحرارت انست بود
بر وجه نافع و بالخاصیه بر تسلط و تعظیم حکام و یافتن مناصب رفیعه
و عنایت از حکام و بر انتفاع تام از حاصل باغ و ملک نزدیک
با انتفاع و غیره و بر ملاقات با دو رو نفع از و حرمت و عزت حفظ
اولاد و سایل و بر تعالی املاک و ازدیاد دولت و قلت سکون
و حرکت بخوشدلی و بر رفع املاک اولاد و احباب و بر شدن پدر از
اضداد و بر عمارات نمودن منظر و بالاخانه و مواضع رفیعه شرف در
یازدهم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط

حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر قلت نتایج
شیر حیوانات و ربع و حرکت محتسبان و وقوع بر ذات و بیت المال
و بر سرعت بحران و بر عزت تحفه و تعظیمات مضمون نامه و
بر صحت اخبار و نیکی مراسله و خبر و دیدن معشوق و ذکور رو
مولود و سرعت وضع حمل و عین و عوام امراض با خیر و سلامتی
غایب بامید حصول و تعطیل زندان و بر خوف اولاد و احباب
از ضد بلا ضرر و بر بحث حلوای شب عید ش در دوازدهم
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی توسط
حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر بزرگ و دشمن
غالب و بر خروج چهارپای بزرگ با رادت و بر قلت انتفاع
از حاصل املاک دور و بر مفارقت از دوستی و بر آزاد شدن
بندیان و بر کم شدن طیور و بر نشانی اهل زوایا و بقاع
و بر بی رونقی انها و بر قلت غم و اولاد و ضد احباب خویشان
و علم و خواب ابوین و بر بسیاری سفر بد رو بدست نیامدن
کم شده و ملامت و بیت المالی قلم و غیرت ش در ظاهر است و
دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی

و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از آنچه بحرارت آتش بود بر وجه نافع
بالخاصیه بر فرح خاطر و طلب بزرگی و التفات یافتن از حکام
و نفع از اخوین و از سفر و عمل و منصب و علم و لیکن که کیمیا آموزد و با
اعمال لها و طلا ساختن و غیره و بر نیکی تغیر و ظهور آن بخوبی و بر ازدیاد
عزت فرزندها و مبارکی قدم سایل و صحت و قوت او و بر انتشار
عدل و انصاف و بر سعادت سایل از طرف شرعی و ملازمت حکام
و بر زبونی عدو و ضد و معارض و بر رفاهیت پای تخت حکام و
نفاذ حکم شرع و غیره ش در چهاردهم ظاهر است و در این مقام اهل
بربر او را ۱۶ عدد داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر
نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و ظهور آنچه بحرارت هوایی
آتش بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر حصول مطالب و امید
ارباب اخراج و دفع و رفع و بربدی ازواج و اعوان و مصاحبان
و شرکا و بر سعت معاش و ازدیاد نتایج حیوانات بزرگ و بر خلاص
از محن و قیود و شرور و بر زودی و بر توقف عشرت و قلت معاملات
و ازدیاد دولت و احباب و اولاد ش در پانزدهم ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی

و مدلولات حیز و بالخاصیه بر رفع خطر و خوف و قرار بیاض و عقود و
بیوع و کثرت دعاوی بلا فیصل و بر قرار حروب و مخاصمت و بر صلح و خیر
کل حال و بر وقوع منازعات بسیار در دیوان و دار الملک و دار
الشرع و بر مخالفت اهل قبایل و شهرها با یکدیگر و بر هم خوردن و
معارک و مجالس و بر تردد حراران و ساحان و بسیاری باز
دید اموال احکام و بر رفع مرض حکام و بر وقوع نقل مکان و بار و زاد
خویش و بر آسیب مملکت فی الجمله و بر رفع ابر و تیرگی و بر حدوث
گرما ش در شانزدهم ظاهر است و اسعد دلالت میکند والله اعلم بالذات
و در این مقام یکصد سی و شش عدد دارد و بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر خیر عاقبت عمر و مهمات و حرکت
باختیار و مفارقت از دوستان و قلت بقا و ثبات امور و
مومیات و آنچه بمیراث گذارند و بر پیر شدن مهم و چون از عدد
مذکور بگذرد و بعد ده سال و بر اخراج مکنونات و بیع املاک دور
و بر رهن و اجاره دادن آن و بر نزول شدن مسکن دور و بر بسیاری
اخراجات حکام و بر ظهور گنج و کان طلا و قلت انتفاع از اشیا
و بر امنیت حال و طرق و صحاری و ولایت والسلام اهما

نصرت الداخل ۴ گ در اول ضعیف است جهت یبوستی مائی و برودت
ترابی و بعضی از محققان متاخرین در این مقام او را اخراج نصرت
الخارج داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات اینجز بالخاصیه بر سلامتی مزاج و ضعف
و نکبت دشمن و معارض و ضد و بر خرمی از عدم مغرفی مطبوع و شکستن
سرها و سستی انکار طلب و یمن قدم سایل بر ابوین و بر سلامت حکام
و عدم نفاذ شرع و بر انقطاع ابوین از عمل و منصب مقرر و بر یافتن محبوب
کهنه را و در موضعی که انقطاع سهو و از و مشکل نبوده باشد و بر نزول
در مرتبه قضا و رجوع ایشان بصدور و التفات نمودن ۴ گ در
دویم متوسط حالست جهت ضعف بسطه خاکی و قوت رطوبت مایی با تحدید بل
برودی و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی
و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر ملاقات صلحا و مشرعان و ایلچیان
و بر قدوم غایب یا شخصی که از برای دوست خود علاجی یا امدادی
جوید و بر رطوبت اغذیه و مایی ازواج و اصحاب و براستی شرکا و بر نتوه
شدن و زیاده بودن دخل از خرج و بر آمدن معاملات و بر قلت
معاونت اعوان و بر وقوع مصالحات و تناول طعام عروسی با غزا

وبر انتفاع اولاد و احباب از عمل و منصب ابوین و بر تمیز و پاک داشتن
لباس گ در سیم فولیت جهة قوت برودت غالبه و مدد رطوبت
معتدل و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی
و مدلولات این خبر بر ظهور بعضی برودت مائی انسب بود بر وجه نافع
بالخاصیه بر انتفاع از خویش و زن و پدر و همسایه و حمامی و باغبان
و قدوم اینها و بر غلبه بلغم و بر سرد شدن آبها و میوه ها و بر عدم رونق حمام و بر
نو شدن حوض و ازدیاد با بیعات ظروف و کثرت انتفاع از اینها
و بر حصول مراد اخلاد خواتین و بر رفاهیت سلاطین و حکام و
بسیاری دخل و معاملات ازواج و شرکا و مصاحبان و مخادم
و اعوان و بر تعمیر حمام و پر شدن حوض و ازدیاد او گ در چهارم
خوشحالیست جهة بیماری برودت غالبه و مدد یبوست معتدله
و در بیمقام حرف بای فوقانی بد و مخصوصست و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و بالخاصیه
بر فشردن آبها با بیعات و بسیاری تعمیرات بمحل و بر ازدیاد ملک
و کیت و بر خوت ظروف و آلات بیت و اجال و اثقال و کثرت
مداخل و منافع در آخر و بر حصول فرش متکلف بود و بر مخفی ماندن

اسرار و مخفیات بر وجه مرض و مبارکی وطن و مقام و منزل و سکون
و بر پری گنجینه و انبار ظروف و بر انقطاع ارزید رود و وقوع خلوت با
احباب بدلخواه گ در پنجم ظاهر است و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و بالخاصیه
بر رسیدن معشوق و نکبت عدو و سلامتی فرزندان و احباب و
خویش و رسل و بر قلت نقل و حرکت و با ملاقات احباب با فرح علاقه
خاطر و بر وقوع لهو و لعب و طرب و نواختن قانون بر حسب دلخواه
و بر آمدن تحفه و هدیه سهل و پیغام و کتابت قضات و اهل علم و
صلابت چنانکه باید و بر زیاده بودن دخل ابوین بر خرج گ
در ششم ظاهر است و در بیمقام او پنجشنبه دارد و حرف واو
بد و مخصوصست و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات این خبر و بالخاصیه بر افزونی مرض و
سهولت وضع حمل و بیماری حاجتیب و گریه بر سر مریض و قرآن
خواندن و کثرت تعویذات و ادعیه و افسونها و صعودها و
عیاری و قلت فقر و بر خواهندگی و طرب و بر گرانی برده و غنم
و بر نیکی حال خدم و عبید و خوبی سحر و قید و بر دست آمدن گریخته

و بر مسارعه جهة برده و حیوان و بر غلبه اضیاد و بر مبارکی این روز
بر سایل گ در هفتم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور آنچه
به برودت مائی انسب بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر قوت
اعدا و معارض و مدعی و دزد و وهم مضرت و غلبه از ایشان و بر
وقوع عقود و عهود و آنچه نافع بسهولت و بر استیلاء و شوکت اجداد
و زیادتی شرکا و میراث و انتفاع بسیاری از باغات دور
و بر ارزانی نرخ و بر طول نکبات تخیر عاقبت و بسیاری دعاوی
دار القضات و بر راحتی خصوم و بر عدالت در احکام و قوت غایب
و میل او بالمراجعت و کثرت دخل طبیب و خدم و عبید گ در
هشتم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور آنچه به برودت سرایی
انسب بود بر وجه نافع و بالخاصیه بر دفع تهمت و قرض و ملالت
و حصول مطلوب و ضد و معارض و بر بیم حبس بلا جور و بر تغیر قبر
و مقبره و رفع کدورات و مکاره بتوقف و بر سکون غایب و غلبه
میراث و پری زندان قاضی و بر تجدید قنوات و چاه و آب و معدن

ذخایر و تغیر آنها و بر احداث مزارع و اختیار اراضی و ازدیاد املاک
و دوری راستی و پاکی سرکاران و اکراه و ازدیاد مساکن و املاک
و عمارات ابوین و خویشان و اولاد و احباب گ در نهم
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات
وی و مدلولات این خبر و بالخاصیه بر دیدن خوابهای راست بی نفع و بر
بر حصول علوم شرعی فی الجمله و بر توقف و بر سلامتی در سفر در حج و سلامت
و بر حصول از دست رفته بتوقف و بر پاکی دین و اعتقاد و بر کثرت طاعت
و بشریعه و بر ظهور آداب اسلام و مرض ابوین و نیکو سیرتی اولاد و کثرت تعلیم
و تعلم و بر عبادت و مقبول آثار زبدة الحیوة سایل و ازواج و اصحاب و بقاء
و آنچه بدست آمده یا آید گ در دهم ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و
بالخاصیه بر ضعف حکام و بر حصول منصب و عمل کم نفع و بر پاکی آخرین و حفظ
اولاد و بر نیکی حاصل باغ و زبونی ملک قریب و کرایه بیوت و خراب شدن
بعضی ظروفات و مکنوزات و مذخرات و بر معانی ملک و وقف شدن
بعضی و بر گرفتن عمل و ضبط آن و بر اقربا و همسایه و سکون در مسکن و با دغدغه
و بر ضعف مادر و اضداد و بدر و طول مرض اولاد و احباب و خویش و حزن شان

باخیر عاقبت **ب در یازدهم** ظاهر است واینچنین سکن او مشعر است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور
انچه به برودت مایل است بعده و **بالخاصیه** بر کثرت نفع از تجارت بحر و
احتساب لایق و ظهور اثر خیرات و بر پری بیت المال اسلام و بر سلامتی
بحران و ظهور افعال حسنه از اولاد و احباب و رسل و خدم و عبید و حشم
و بر حسن وضع باخرمی و کثرت نتایج حیوانات خورد و بنده زادها و بر عدم
سحر و سهولت رقیب و بدست آوردن دزد دیده و بر فوت اضداد و اولاد
و احباب و بر خوبی تحفه و مضمون نامه و خبر **ب در دوازدهم** ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات و در هیچ مقام معنا دشت دارد و دلالت
میکند بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و **بالخاصیه** بر فوت ضد
و خصم و معارض و بر ساخت منافقان با اعدا و بر حصول کامی مقصود
و خون از عدد مذکور بگذرد و بعدد دو ماه و بر انتفاع از حاصل باغ و املاک
دور و بر پری زندان و بهر است قید و بر پری کبوترخانه و لانه قوشخانه و تعمیر اینها و
زوال آفات و بقاع و رونق آنها و کثرت نفع و معاملات اضداد و اجداد
و نیکی آثار ایشان و بر عدم قید و غم اولاد و احباب و سفر او بعد و برازدیاد
حصول حصار پای بزرگ رهوار **ب در سیزدهم** ظاهر است و دلالت

والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و
بر سلامتی نفس و ضعف عدو و معارض و بر وقوع سفر از فراغتی و بر
نهمت از شعر و علم و عمل و پیشه و منصب الجمله و بر نیکی افعال و قلت نفع
از حکام و اخوین و نا امن شدن از شر ایشان و بر طامات اهل یاری بحث و بر
زبونی نفاذ و احکام و آثار ان حکما از اولاد و احکام و بر اصلاح وجه
السلطه و رواج بازار سلاح و بر اصطلاح جور و ستم **ب در چهاردهم**
۱۰۵ دبقولی ۲۰ ظاهر است و در هیچ مقام اهل بر براورا داده اند و دلالت میکند والله اعلم
بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و **بالخاصیه** بر حصول مقاصد
امید ما با کرمین و بر سارکاری ازواج و باکی اصحاب و ضعف اعوان و
در استی شرکا و بدست آمدن کره اسپی و مادری و بر طول بحث و خلاص دیو دیار
و خیر بر قدوم غایب و مهمان و بر کثرت تزویج و معاملات بر حسب ارادت و بر
زبونی غیرت و طرب و قلت انتفاع اولاد و احباب از شغل و عمل و منصب
ب در پانزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال
منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور انچه بر برودت آبی انسب بود و بر وجه
بالخاصیه بر خیر عواقب احکام شرع و عموم دو انکه باخود میمونه و بر انجام دعاوی
و قوت یافتن ضد و معارض از احکام شرع و عرف و رواج اسلام و کثرت

صلح و اصلاح و بر حصول مطالب بدخول شریعت و خوبی بازگشتن امور بحر
و وقوع انتفاع از اشیا و رونق دیوان و دار القضا و صدور جمعیت قبایل
و عشایر و معارک و مجالس دین و اهل شهر و راستی خراز و مساح و عمال و
و صحت حکام و بر قرار در منزل و مسکن و امنیت مملکت و بد حال مرض و آمدن
حمل بسلامت و خواندن قران در مجالس و بر وقوع بارش و تیرگی هوا **ب**
در شانزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات
وی و مدلولات اینخیر و ظهور انچه بر برودت آبی انسب بود و بر نیادت **بالخاصیه**
بر خیر عواقب امور و منجر شدن آخر عمر برفاهیت و حضور و مسکن و کثرت
منافقان برفاهیت و اضداد و بود نفر و معاش کنند و بصلاحیت گذرانند
و بصلاحیت گذرانند و بر وقوع آفات خیر با جنت و مکنونات شهر و مملکت و ارد باد
خانه و ملک و رو بر نهاد روید رو پری خانه و وجود گنج و حصول احتشام امور
امن جبال و صحار و طرق **اما ت** در اول خوشحالیست جهت قوت حرارت
و تعدیل منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور انچه بحرارت هوایی انسب
بود بر وجه … و **بالخاصیه** بر رستگاری و فراغت از غم و محنت و قوت
حرارت و طول حیوة با سم اندک و یا غیبت و یا درد انکار روند اسقاطات
برحم برام علما و بر زبونی ابتدارت و بر طلب شفقها و میل حرکت عنیف

و زبونی قدم براورین و تبدیل منصب و عمل اوین و مضرت یافتن باعلاء ازین
و پریشانی طالع بانصرت و غلبه نمودن بر حضور اخلاف و هرزه کاری
ث در دوم فوریست جهت قوت هوا و اغلب و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و **بالخاصیه** بر حصول اموال حلال
و تحفه نیکو و ناسازکاری ازواج و ناراستی مصاحبان و ساخت دشمنان
با دوستان و بر زیاده شدن دخل از خرج و بر عدم ذله و ذخیره و بر زبونی
اغریره و اشربه و ناسازکاری و یا تناول مسهلات و وقوع یرع ناخوش
و بر قدوم وارد یاد شغل و منصب و شهرت اولاد و احباب و خویشان و یا
مضرت یافتن از ان **ث در سوم** متوسط حالست و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر **بالخاصیه**
و بالخاصیه بر منازعه خویشان و همسایها و باغبان و اهل حمام
و در آب گرم و سرد و تیز کی سر کاراوین و بر قصور حمام و باغ و بستان
و حوض درون سرا و تا نفات و تانغات و حمرات و سرازیر و بر
تغیر دوی و عسر و معیشت ازواج و مصاحبان و تلف اموال ایشان
و بر مفارقت از خویش و همسایه و بر رواج کارکنانی و قصور کار سقایی
و بر فروختن حاصل باغ و فالیز و حمام و بر پاکی و رفتن و شستن تحریقات

بیوت و رخوت شد در چهارم ضعیف جهة هوا رغالب و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این خبر وقصور بعضی از هوائیت بروجه مفروض بالخاصیه بر خطر پدر و خرابی ملک و مسکن و انبار و کهنه شدن و بر قصور اوانی و آلات خانه و احمال و فرش و کتب و جرح و نالان و تلف بعضی بر فاش شدن اسرار بروجه قبیح و بر حرکت از مقام بوحشت و سرگردانی در آخر ماه و سال و بر بی بعضی پدر و تلف اموال و رخوت خویش و همسایه و باغبان و سقا و حمامی و بر منهدم شدن عمارات و بر غیبت فراش و پیدا شدن حشرات در خانه شد در پنجم ظاهر است و بعضی از محققان متاخرین او را در بخانه فراج انگیس داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور آنچه بحرارت یبوست و هوا انسب بود بروجه نافع و بالخاصیه بر فراغت خاطر اولاد و احباب و خویشان و وصل و نار معشوق و بر صدای موسیقار و عشرت بر ارازل و وقوع لهو و سواری و قلت لذات و بر شنیدن پیغامهای سهل و اخبار دروغ و ارجاف و بر دفع غم بطرب و لعب و چون تکرار کرده شود بر رسیدن بحکم ملک و نامه و اولاد و بر اسرع عضب حکم و بر بسیار احتیاجات ابوین بار دیگر

و ضرورت و سهولت معاش ایشان شد در ششم ظاهر است و در همقام نیست یک عدد دارد و حرف خا معجمه بدو مخصوص است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور بعضی از هوائیت بروجه مفید و خوبی و بالخاصیه بر رفع مرض و سهولت وضع حمل حبلی و کثرت سحر و شعوده و قرار معیاری و بدست نیامدن گریخته و خروج مریض از دار الشفا و از دیار دیر ده غنم و خدم و عشرت و ادویه و خوبی علاج دماغ و مسهل و حقنه و شیاف و سرکشی عروس و بر عشرت معاش احباب و اولاد و خویشان و بی صرفگی در جرح ایشان و بر بسیاری تمکن هیه و حرکت صیادان و حصول مهم بود به هفته شد در هفتم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور بعضی از رطوبات بروجه مفرو بالخاصیه بر نزل نمودن نرد اضداد و معارض و دزدی و بیم از دزد و لنگ و بر قبح معیوب و آنکه دعوی دعوی و بر عزل قضات و نواب ایشان و بر پریشانی غایب و اضداد و بر بیع باغات و دور یک دو از زراعت نرخ بحکم و کثرت دعاوی و ورثه و نزاع ایشان و بر وقوع در ممالک بلا خطر و انکار کردن خصم در حق سایل و بر عدم ثبات منازعات و بر بری دخل خدم و عبید و طبیب و مرض معتقد شد در هشتم ظاهر است و در همقام فراخ گشته نیز دارد

و حرف حای مهمله بدو مخصوص است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و بالخاصیه بر سرگردانی در غربت و ناسازگاری در غربت و ناکامی و بر دفع خصم و غم و قرض و رنج و خوف و مکروه و تهمت و کدورت و قید و حبس و بر خالی شدن زندان قاضی و عدم نفع از میراث و مال غایب و گم کردن جاه و کاریز و بر خروج املاک دور از تصرف و پریشانی کارکنان ده و صحرا و محبوسان اعدا و قلت انتفاع ابوین و اولاد و احباب و خویشان از املاک خود و منازعه اتراک و قصابان و خون ریزان شد در نهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور بعضی از آنچه بحرارت ناری انسب بود بروجه نافع و بالخاصیه بر وقوع اسفار بر شفقت ناگاه و ناخواه و سلامت و بر قلت علم و تعلیم و بر دیدن خواب و فرخنده خدا را و بوی اثر سایل و ازواج و مصاحبان او و آنچه بدست آمده باشد و یا آمده در رفته و بر محبت فرزندان یا کثرت مخاصمت ایشان با یکدیگر و بر عقاید فاسد و قلت عبادت ادیان و بر رفع مرض ابوین و بر اندیشهای فاسد و بی ثباتی شد در دهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور بعضی از هوائیت بروجه نافع و بالخاصیه بر ازدیاد تحمل و بر خروج خراج و مدعی و سلطنت و ترقی سایل در مرتبه و بر مباحثه امرین و بر افزونی عزت و حفظ

اولاد و داماد و عادت و پدر و ظهور عمارات رفیعه با صاحب و انتفاع تمام از محصولات باغ و ملک نزدیک و بر قلت قرار و مسکن و منزل او و بر استعمال و استخراج مغشوفات و مکنونات و ربوی آثار اقربا و همسایه و پدر و ضعیف اضداد و ابوین و بر رفع مرض ابوین و بر دفع مرض اولاد و خویش شد در یازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و ظهور بعضی از رطوبات بروجه مفرو بالخاصیه بر تلف مال بیت المال پادشاه و بر سرگردانی زندانیان و طلب گریخته و حزن دوستان و ضد و اضداد و اولاد و احباب و خویش و بر زبونی نجم و جبر و مکر و حیلم بر ضرورت عظیم ارباب عشق و بر تحوط حامل و مضرت علاج و بطلان سحر و بدست نیامدن در دیده و گریخته و بحران مرض بصعوبت و بدی آثار اولاد و احباب و خویش و خدم و عبید و بر تناسخ چهارپایان خورد و بدی سفر و علم و خواب و هم و خویش حشو و بر خلاص محبوس شد در دوازدهم ظاهر است و ایمن سکن او مغرور است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این خبر و قصور بعضی از هوائیت بروجه مفرو بالخاصیه بر وحشت از مار و حشرات و بر فرار محبوس زندانیان و تباهی و بر مضرت و آفت طیور و خرابی منزل ایشان و امراض ضد و کثرت اکثر بودن ایشان و قلت انتفاع از حاصل املاک دور و بر بی نوع زوایا

ونفاع الخیر نعابت و بر کثرت حرکت مار باران و بر ضعف معاملات اضداد
واجداد و حصارهای عزرک و مضرت از شعور و بر رفع غم و قید اولاد و احباب
دور سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و ظهور بعضی حرارت بروح نافع و بالخاصیه
بر سلامتی سایل و فرزندان و فرزندزادها و بر توجه حکام و بر رفع ستمها و بر
زبونی قسدم و کثرت معاملات و سفر و برکت منافع سفر و عمل و افعال او بر
جوابی و هزل و کثرت ضحک و بر عزل الوین و منصب و ترک عمل باختیار
و نا امیدی از نکاح و بر وقوع احکام ناحق از ایشان و بر پریشانی در پای تخت
و برامی نا زوجتی و وداعت و آمدن از محبتی و بد جانی هند و ناملایمی آثار اولاد
در چهاردهم ظاهر است و در بهمقام اهل بر برادر او چهار ماه داده
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر
و ظهور بعضی از نهایت بروح نافع و بالخاصیه بر حصول امید و مطالب و امید از باب
رفع و خروج و قدوم غایب و آمدن خبری بقبض و بر متفرق بودن حرج و معاش
ما یحتاج و معاملات و بر ناسازگاری از ازواج و اصحاب و بر سیر شدن بیع
و بر خلاص از محن و قید و دشمن و دی کمان و از دیاد اولاد و احباب و بر میسر شدن
والآه گرفتن ایلچیان و بر کثرت عشق و صحت احراجات ضروریه در پانزدهم

٢١٢

ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات
ایبخر و قصور بعضی از نهایت بروح مغز و بالخاصیه بر بسیاری گزیدن از مار و دز
و عقرب و بر عدم تعاون و ثبات امور ابنیه و مکتوبات و مرخوبین و آبوین و املاک و
بر خرابی شهر و مملکت و آثار یافته از مکتوبات و مواریث سایل بر نا ایمنی صحاری
و جبال و بر خروج مالک خانه دوار این ملک از تصرف سایل و بر پریشانی
از مقام خویش والسلام اما نجم در اول متوسط حالت جهة کثرت
برودت خاک غالب و قرب مس آن و در بهمقام حرف باء تحتانی بعد و بخصوص
دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و ظهور
بعضی از نبوسات بروح مغز و بالخاصیه بر سلامت و قوت بیش و غالب شدن
بر خصم و فراقت یافتن از محنتی و غمی و دوستی و بر عدم ثبات در نیات و طلب و ورود
خاطر و توهمات زاید و اندیشهای فاسده و فکرهای دقیق و تندی مزاج و میل
صید و نزاع و قمار و فسق و سپاهیگری و سفر و حرکات بر شتر و خطر ناک و بر
عزل و تغیر یافتن از این بازل و زبونی ابتدا از ... و قدوم سایل بر این
در دوم ضعیف است جهة ضعف خاک غالب و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و قصور بعضی از ترابیت بروح مغز و
بالخاصیه بر ظهور ابر و تیرگی هوا و بر خروج علت بحرکت بر منع صلح و زیاده دن

٢١٦

خرج از دخل و بر سرکشی و ناسازگاری از ازواج و مصاحبان و مخادم و بر ستم شریکی
شرکا و بر درماندگی آعوان و بر استعمال اغذیه سبک و بر پریشانی حال معاملات
و مداخل خروج سایل و بر توقف غایب منتظر و بر تغیر عمل و منصب اولاد و احباب و
خویشان و مضرت یافتن ایشان و بر بریده لباس تغیر محل یا بعد در سیوم
خوشحالیست جهة قوت بر ترابی و تعدیل مس آن و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و ظهور ابر معتدل در اشیا و بالخاصیه
بر کثرت دلالان و دلاکان و سر تراشان نیک رحام و همسایه و خانه خویشان
و راحت یافتن از شستن و شوی و پاکی بر منع از باغات نزدیک و فالیز و حمام و باغبان
و خویش و همسایه و زن پیر و بیع و بایعات و خیانت و بر تیمار مهمات و خورج
و بر سلاح و صید آب و بر ضعف آتم سلطنت از مخالفت امرا و بر کثرت خرج از زواج
مصاحبان و اعوان در چهارم قویست جهة غالب و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و قصور بعضی از ترابیت بروح
نافع و بالخاصیه بر سلامتی و حدت مزاج پدر و مدلولات و انتفاع سایل از و
و بر قلت سکون در مقام و منزل و وقوع نزول در مقام و بر انتفاع از سعی املاک و
خانه و مستغل و بر گشادن انبار و گنجینه و نهانخانه و ظاهر شدن ناسزا ابل
و بر نقل اجمال و اثقال و آلات بیت و رنج و تعمیر بر کندن محر... و مواضع جهة عمارات

٢١٣

و بر گذشتن عاقبت سایل سال و ماه بخیر نزد خاطر و حرکت در پنجم ظاهر است
و در بهمقام پانزده عدد دارد و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط
حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و ظهور بعضی خشکیها بروح مغز و بالخاصیه
بر انجام مهم بعد کیفیتی یا عدد مذکور بر سلامتی اولاد و احباب و خویشان
و بر زود خاطر و نزاع ایشان در معاشرتهای خدام و میل طرب و کثرت لهو
لعب و قمار و سواری و بر ملاقات خواهش مخنثان و بر نیکی مر اسله و رسیدن خبر
خوش و قلت لذت و بر خوف در حرکات و بر او از عفو و صرنا و بر زیاده بودن
خرج او بین از دخل و بر وقوع پیغام درشت در ششم ظاهر است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و قصور بعضی از
ترابیت بروح مغز و بالخاصیه بر آفت حصارهای کوچک و کثرت قتل و سرقت و انبار
و فرار خدم و عبید و حرکت جلابان و رواج قصابان و حلاجی و بر صعوبت امر اجران
و بر بیم حامله و خوف طبیب و بدی علاج و بر سیاست سحره و عیاران و بر خالی شدن
دار الشفا بروجه کره و بر بسیاری قتل صید و بر مجرمان بقصاص و بد بقر فرق و نکبت
منافقان و بر قلاع و فتح ثغورها و حصورها و خرابی در انها در هفتم ظاهر است
در بهمقام مزاج روز دوشنبه و صبح چهارشنبه دارد و دلالت میکند والله اعلم
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات ایبخر و ظهور بروات [illegible] بالخاصیه

بر وقوع محاربات و منازعات خصوصاً در میان اهل سلاح و جبال و بر فوت
دفینه و اخذ آن و معارضان و عدم خطر و ضرر کلی از ایشان و بر شیوع عقود
و عهود و آنکه بر راحتی و کثرت سیاست شرعی و بر تحکم و تعظیم قضات و
محتشمان و اخذ آن و بر شیوع باغات و در و منازعه با شرکا در ارث و کوهستان
و بر غلبه قوت دزدان و برارزانی نرخ و بر وقوع خوف بلا خطر و بر قلت غم و اندوه
و زجر و بر غربت و سرگردانی و ملامت بلا ضرر و بر شادی و خوبی مداخل خدم و عبید
و بر توقف و تحیر غایب **نجم در ششم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این نجم و ظهور بعضی از آیات بر جهت
نافع و **بالخاصیه** بر کندن قبر و از محبوسان و زجر ایشان و بر دفع حبس و قید
سایل بر ارتفاع و بر وقوع خوف بلا خطر و بر قلت زجر و بر غربت و سرگردانی و
بلا ضرر و خالی شدن زندان قاضی و بر عدم انقطاع از میراث و مال غایب
و بر جرانی ظلم بر املاک و بر سایل بر احداث کاریز و مزرعه و بر رواج
کار آتش کاران و قصابان و مطبخ خون ریزان و کثرت قطاع الطریق و در
و بر انزوا یافتن برکاران و کارکنان و خروج املاک ابوین و اولاد و احباب
خویشان **نجم در هفتم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر
بر تو سط حال منسوبات وی و مدلولات این نجم و بر بدی اعتقاد و القاب و لاد

سایل و بر زبونی بدست آمده و آنچه آید **بالخاصیه** بر پریشانی افکار و خواب
و کثرت بحث علم و تعلم و کید با قلت نفع و بر حصول علم سپاهیگری و صید و لعب
و سرتراشی و آتشکاری و بر وقوع سفر با منفعت ناگاه و مراجعت بر زودی و بر
قلت اداب صعوبت مرض ابوین با خیر عاقبت و بر قصور امر دین و بر نقصان
در معاملات در مال و بر وحشت اولاد و علت نسیان حیوان **نجم در دهم** ظاهر است
و بعضی در مقام حرف یا را آورده و نسبت کرده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این نجم و ظهور بعضی از آیات بر وجه نفع
و **بالخاصیه** بر هلاک سلاطین و حکام و بر مضرت یافتن از منصب و عمل و بر تغیر
دود دل و عزل و بر وحشت و مضرت از دامادها و دو از جمیع مذکور و بر خراب
شدن مناظر و بالاخانه و عمارات رفیعه و مکتوبات و مفروات و بر فوت
مدار و در مسکن و منزل و وحشت پدر از اضداد و بر بدی مرض اولاد و احباب
و خویشان و رحل و بر تلف و مطالبه جامن باغ و اجرت حمام و حل ملک و مکان
بر آفت و تحل **نجم در یازدهم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات و مدلولات این نجم و ظهور بعضی بر دوات بر وجه نافع
و **بالخاصیه** بر وحشت حال ایت الحال و بر تلف دیده و قلت رغبت و بطلان سحر
و سرعت بحران تحیر و نیکی علاج بفصد و حجامت و تبرید و بر رنگ تخم و مخزن

نام و صحت خیر و سرعت بحران تحیر و بر نیکی مراسله و بر زبونی اولاد و احباب
و خویش و خدم و عبید و بر سفر خویش و چهارپایه **نجم در دوازدهم** ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
این نجم و ظهور بعضی از آیات بر وجه نافع و **بالخاصیه** بر آمدن قوت اسب نیکو
و بقبض و بر خلاصی رندانیان و فروش بازی و مار بازی و سبیع داری و
وضع حرفت با فنون و غسل و بر غلبه تبدل در بقاع و زوایا و بر قوت ضد و
منافق و قلت مضرت از ایشان و بر رفع غم و قید اولاد و احباب و یعنی
ابوین و بر رفع نکبت سایل و بر بیم سقوط و بر سلامتی کم شده و با امید یافت
و بر رواج بازار مستور و شتر و گاو و استر **نجم در سیزدهم** ظاهر است و انجم تبه
بسکن او معرات و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات این نجم و ظهور بعضی بهوسات بر وجه نافع و **بالخاصیه** بر سلامتی
و اخفا و حدت مزاج و رفع غم و غالب شدن بر معارض و ضد و بر تردد
و بر خرابی و نبات و یمن قدم و بر قلت منافع و علم و پیشه و منصب و عمل بر خوف
از حکام و عدم انتفاع و بر شیوع جور و ظلم و بر فتنه در بازیحت و بر کثرت
احکام و عدم انتفاع و بر شیوع جور و بر سپاهی و زبونی بعضی خواب و انبار و
اولاد و معلم و اخوین و داماد **نجم در چهاردهم** ظاهر است و اهل بر

او را در مقام سی عدد داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال صفف
منسوبات وی و مدلولات این نجم و قصور بعضی از آیات بر وجه مفرح و **بالخاصیه**
بر قطع امیدها و عدم حصول مطالب نافعه و بر تردد و تلف نتایج حیوانات بزرگ
و بر عسر معیشت و مفارقت از ازواج و مصاحبان بوحشت و هلاک منافق و عدو و بر
خلاص شدن از محنت قید و شر و بر توجه فسخ و بر توقف غایب و منتظر و بر زیان
یافتن از معاملات و دیر شدن آن و بر ترد دانجیان بقصد مردم و نقصان و عزل
اولاد و فوت و نکبت و دیر شدن خواتین **نجم در شانزدهم** ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این نجم و ظهور بعضی از آیات بر وجه
نافع و **بالخاصیه** با انجام امور بخیر گذشتن آخر عمر و ظفر بر اعدا و بر غلبه شدن
حسد بر محو و کدر رانیدن و بر انفاء آثار خیر با مدد اداء احکام و مرکب و غیر هم در ابادانی
شهر و مملکت و بر منع از خانه و ملک که در ملک دیگر دارد و کثرت مضرت خلق از قطاع
الطریق و بر صرف خراین جهة نسق لشکر و بر ظهور تخیلها و فتنها و پیری یا بدن و توسط نقا
و ثبات آینه و مکتوبات و مهمات و بر ایمنی طرق و جبال و مجاری و السلام احسا
نجم در اول در اول ضعیف است جهة ضعف آب غالب و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی و مدلولات این نجم و قصور بعضی از آیات
بر وجه مضر و **بالخاصیه** بر سستی و قوی و مزاج و دماغ و حرارت غریزی و بر قرت

و بر کثرت ضد و ملدم جد در طلب و توسط قدم سایل برابوین و برمیل صحبت نساء و بدست
آوردن چیزها و بر وخامت عاقبت عمل و منصب ابوین و تربیت ایشان از بکان
و تیکی از بدان و میانه بودن بخت و طالع و بر قلت رشد و بر کثرت تباهی
کری و توکل حسن در امور و بر بی غذی ب در دوم متوسط حالت جهة کردت
آبی و قوت رطوبت آن و در بیمقام مزاج زور است و آخر و رجعه دارد و دلالت
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر
و قصور بعضی از بودات بروج نافع و بالخاصیه بر شست و شوی رخوت و قدوم
غایب و برازدیاد دخل از خرج و بر سهولت معاش و سازکاری ازواج و مصاحبان
و شرکا و بر لذت اغذیه و اشربه و فایده و معاملات و وقت معاودت اخوان و بردوستی
خادم با غیر و کرفتن عصابت و با علم و طوق و چتر و بادبان و امثال اینها و بر
قلت منفعت اولاد و احباب از عمل و منصب ج در سوم قویت جهة مایت
غالب و برازدیاد و در بیمقام او را آتش عدد داده اند و دلالت میکند بر انتفاع از حسن
همسایه و باغبان و حمامی و سقا و مردمی که باب کار در آتش باشند و بر
میوه باغ و بر قدوم غایب و خویش و همسایه و استقرار امر سلطنت و بر نصرت
حکام و بر تغیر حوض و ممر آب و بستان و حمام و باغ و بر شعوت زن به نزد و توسعت
معاش ازواج و مصاحبان و بر ترتیب بایعات ظروف

خوشحالت جهة قوی بردماهی و تعدیل رطوبت آن و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و قصور بعضی بروداب بروج
نافع و بالخاصیه بر علامت از جانب پدر و راحت از خواهر و برامن و بقا
منزل و بر تزئین و تعمیر بیوت و بر مجاری و بر بیع از ملک خویش و بر مرمت و بنای و تکلف
ظروف و آلات و فرش و بر تصحیح کتب و تزیین و تقدیر آن و بر تجدید جامه خواب
و تعمیر محل عزت و بر محفی اسرار و مدفونات و مکنونات و بر سعت معاش خویش و همسایه
و بر کثرت عیش و فراغت در آخر سال و ماه و بر سلامتی پدر و افزونی ملک د در پنجم
ظاهر است و در بیمقام حرف طا مثلث فوقانی مدو مخصوص است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و قصور بعضی از بروج
مضر و بالخاصیه بر پریشانی فرزندان و احباب و خویشان و کرفتاری رسل و
وجواسیس و رسیدن نامه زبون و اخبار و پیغام خلاف و تحفه نالایق و بر
بر خطر و لیت عدو و ضد و بر فرح خاطر از آن و بر قصور اغانی و ظهور نافع طرب و نقش
و لعب و قلت نقل و حرکت و مضرت سواری و بر تنکی معاش ابوین و بر قلت و انتقاع
او از جانب باوجت و بنای و در ششم ظاهر است و بعضی از محققان
متاخرین او را در بیمقام مزاج لحیان داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر
توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و قصور بعضی برودات بروج مضر

و بالخاصیه بر درازی مرض با سیم عاقبت و برافزونی خدم و عبید و چهارپای خورد
و بر علامت جهة مرض و بر بری دارالشفا و ربح جامه و غلبه سردی و کثرت خدم و سلامتی
ایشان و بسیاری سحر جهة محبت و بر ظهور شعوده بازان و کرفتاری کربحنه و قلبت
فواد و غلبه در دکان عطاری و خطیب و بر بسیاری احیا و مرغان و سکو و مراعات
اینها و بر نیکی معیشت اولاد و اتباع و خویشان د در هفتم ظاهر است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات و در بیمقام زا معجمه مدو مخصوص است و دلالت میکند بر
نیکی حال منسوبات و ظهور بعضی از غایت بروج نافع و بالخاصیه بر وقوع عقود و انکحه
و عهود مبارک و بر قوت و شوکت و ازدیاد ضد و عدو و وهم از اثبات و بر غالب
شدن معارض و مدعی و بر تسلط قضات و محتشمان و بر ترویج دین و اسلام
و عقاید اهل اسلامیه غایب و اضداد و بر اصلاح منازعات و حروب و بر خوشحالی
دزدان و مخفی ماندن دزدی و توسط نرخ و قلت دزار التوقفات و سعت معاش خدم
و علیه و کثرت دخل طبیب و برازدیاد باغات و وروز زمین سبز و آب د
در هشتم ظاهر است و دلالت میکند و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور بعضی بر دات نافع و بالخاصیه
بر تعمیر قبر و مقبره و جاه و مدفن و ذخایر و کارنیز و مزارع و ازدیاد املاک دور
قرض و خوف و تهمت و غم و مکروه و بر رفع اجر و سیاست و بر منع در غربت و از مال

غایب و میراث و بر سهولت حال محبوسان زندان قاضی و بر ایمنی مرکاران
و جمعیت کارکنان و رعایا و سایل و بر انتفاع ابوین و اولاد و احباب از
املاک خود و بر احداث مزرعه و بر حصول مطالب چند آ در نهم
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر ضعف حال منسوبات وی
و مدلولات اینخیر و قصور بعضی از غایت بروج مضر و بالخاصیه بر نفی افکار و مضرت
در معاملات و بستگی سفرهای کلی در معاملات و عبادت و سکون و قلت علم و
وضعف ادراک و موانع تعلیم و تعلم و خواب بر پریشانی حال اولاد و سستی اعتقاد
و رفع آداب و قصور امر دین و فسادی نامشروع و غلط و صعوبت مرض ابوین
و نامقبولی آثار رسایل و ازواج و اصحاب او و بربی برکتی هیئت آورده و انجه هست
آید د در دهم ظاهر است و دلالت میکند بر توسط حال منسوبات وی و مدلو
اینخیر و ظهور بعض رطوبات مضر و بالخاصیه بر قلت نفع منصب و شغل عمل و ربودن حکام
و عدم ظهور و بر تزیین مناظر و بالاخانها و بر ملالت راحتین و حفظ اولاد و دامادان
و خرمی از مادر و بر عدم انتفاع از حاصل باغات و زمین نزدیک و سلامتی منظورات
و مکنونات و مدفونات و بر کثرت سکون سایل در مقام و منزل و بر خشک سالی
و بر معانی املاک و طول مرض اولاد و احباب و بر عدم مضرت پیر از ضعف و بر کرفتن
عسل از نحل ی در یازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال

منسوبات وی و مدلولات اینخیر ظهور بعضی از نمایت بروج نافع و **بالخاصیه**
بر پر شدن بیت المال اسلام و رواج شرع و بحران صحیح و برازدیاد
نتایج حیوانات و بنده زادها و عزت بخت و نجبت و امیدواری نامه و خبر و
پیغام و خرمی از معشوق و از افعال ستوده اولاد خویش و خدم و عبید در حصول
محبت از نیجو تعوید و خوشی رقیب با طول مدت و سلامتی در دیده با حصول
امید و بر نفع میوه و عطریات و فواکه و اعالی و بر قوت اضداد دوستان
بلا مضرت بدیشان **در دوازدهم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر تنگی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور بر ودات نافعه و **بالخاصیه**
بر پری زندان قاضی و برازدیاد حاصل املاک و ظهور چهارپایان بزرگ و اهل
نفاق و حید و مقبره بیگانه و رونق زوایا و قلاع الخ و بر کثرت رنج معاملات
و اجداد و اضداد و قصاص دشمنان و بر طول قید و اولاد و احباب و رنج
سفر ابوین و توسط علم و منافع سفر ایشان و بر بیم نکبت و سقوط و بر سلامتی سفر
با امید یافت **در سیزدهم** ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
بر تنگی ضعف حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و قصور بعضی از نمایت بروج
مفرد و **بالخاصیه** بر وحشت خاطر و پریشانی از جهت فرزند زادها و بر نکبت اضداد
و توسط قدوم سایل و بر خوف مضرت و بر ناامیدی از حکام و بر وقوع ظلم

جور بسیار و صورت و بر قلت شوق علم و حیده و پیشه و منصب ابوین و عمل سایل
و بر سقم بدن و افکار و سستی در طلب مهمات و بر ملالت از اخوین و معلم و احکام
حکام **در چهاردهم** ظاهر است و اینجا سبکی او مقررات و اینکه اگر ورا
در مقام یازده عدد داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور بعضی از رطوبات بر درجه نافع و **بالخاصیه**
بر حصول امید مطالب و امیدها با توقف و توسط و برازدیاد نتایج حیوانات
بزرگ و بر خلاصی از محن و قیود و شرکا و بوقت و بر کثرت مزاوجه و مخالفت نشاط
و طرب و معاملات و بر قدوم ایلچیان حکام و بر تنگی عمل و منصب و دولت اولاد و احباب
خویشان و منافع سفر و علم و خواب و حذم و عبید و بستگی سفر ایشان و بر
گرفتاری گریخته و بدست آمدن از دست رفته و بر تنگی حال دخل **در پانزدهم**
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر تنگی حال منسوبات وی و مدلولات
اینخیر و ظهور بعضی بر ودات نافعه و **بالخاصیه** بر انجام عاقبت امور و جهات بخیر
و اتمام و آخر عمر بشر و خرمی و بر باقی ماندن خیرات سایل و وصول میراث
بوارثان دلخواه او و بر ثبات کارها و آیینه و مکنونات و ملک و خانه دو روز بر بیوس
ابوین و انتفاع از ایشان و بر پری خزاین و گنج و سعادت احکام و امنیت طرق
جبال و صحاری و بر نفع گرفتن از خزینها والسلام اما **در اول**

متوسط حالیست جهة ضعف رطوبت غالبه و قوت حرارت هوای محل حیوانات
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر تنگی ضعف حال منسوبات وی و مدلولات
اینخیر و **بالخاصیه** بر سبیل حساب و تعلیم و رزمی حکام و عملداری و جمع برده و
بر تدبیرات لایقه و ثبات در مطالب بندایم و بر خلوطی شیرین کلامی
و قصه خوانی و اندرون داری و حیله بازی و با دشمنان ملعبه چاره ساختن
معارض را الحاح زبون کردن و بر خرمی از ملاقات و صحبت عزیزان
و برگذشتن اوقات بمطالعه و طلب علم و کتب تجارت و بر ثبات منصب
ابوین **در دوم** قویست جهة قوت رطوبت غالبه و حرارت
هوا و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر تنگی حال منسوبات و مدلولات اینخیر
و قصور بعضی بر ودت بروج نافع و **بالخاصیه** بر کثرت معاملات و سازکاری
و قابلیت و ازواج و مصاحبان و حسن شرکت شرکا و برگذشتن معاش بتجارت
و کسب و تعلیم و کتابت و عملداری و بر تناول ادویه اکثر بر توسط اعدیه و اغذیه
و بر قلت معاونت اعوان و بر تعلق بمخادم و بر قدوم غایب و بر ثبات عمل
و منصب اولاد و بخوبی **در سیوم** خوشحالست جهة قوت رطوبت غالبه
و در مقام مزاج شب یکشنبه و آخر روز چهارشنبه دارد و دلالت میکند والله
اعلم بالذات بر تنگی حال منسوبات وی و مدلولات اینخیر و ظهور رطوبات نافعه
بر

دمای صید

بالخاصیه بر کثرت قسمت آب و ازدیاد رطوبات و تعمیر بوستان و باغ
و حمام و حوض و قلت آب و ترتیب بایعات ظروف و میل سقایی
و رسیدن و انتفاع از خویش و همسایه و حمامی و باغبان و زن پدر و بر
قدوم غایب خویشان و بر قرار امر سلطنت و حکومت حکام و بر توسط
حال معاش و ازواج و اصحاب و اعوان و مخادم و شرکا و سایل **در سیم**
ضعیف است جهة ضعف رطوبت و قوت حرارت و حیوانات و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر ربونی حال منسوبات و مدلولات اینخیر **بالخاصیه** بر محاربه
بهای ملک و خانه که خریده شده و میراث شدن آن بتوقف و عمارات خانه و گلستانه و
دروبنجره آن و بر تنقیه جای خواب و خلوت و ظروف و آلات لایق و اغذیه
و اشغال و بر بنا مدرسه و مطبخ و کارخانه نسیج و دکان عطاری و بر چیدن
کتب و خالی کردن گنجینه و انبار و میدان و پیدا شدن چالهها در زمین
و بر کثرت در مسکن و منزل و مرض بتشویش و بر مخفی ماندن اسرار و تنگی
مهمات بر پنهانی کردن و بر قلت انتفاع از پدر **در پنجم** ظاهر است
و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات
اینخیر و **بالخاصیه** بر رسیدن نامه و پیغام و تحفه و خبر و کثرت مراسله
و فسق و تجسس و بر بستن نقش و عمل و صورت و بر وقوع ملاعبه و لعب

از هر نوع و ظهور صدای دهل و کبوتر و طنبک و بر قلت نقل و حرکت و بر خوشدلی
اولاد و احباب و خویشان و ملاقات و اصول ایشان و بر دوستی
با اهل طرب و لعب و لهو و مسخرها و بر صله رحم و بر نیکی معاملات ابوین
در ششم ظاهر است و در مقام حرف سین مهمله مدد مخصوص
است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات و مدلولات
این خانه و ظهور بعضی برودات بر وجه نافع و بالخاصیه بر بیم مریض و حرکت نقش
و پیدا شدن خدم و عبید و قابل بر کثرت تمه (?) و دام و علاج دارو و فروش
و دارو شناسی و ازدیاد خدم و چهارپای خود و بر وقوع کثرت سحر و تعوید
و ادعیه و عیاری و خوانندگی و بر رواج بازار برده کو (?) سعند و رونق حال
اطبا و بر عدم حمل و بر صعوبت وضع حمل و بر عدم فرار و بر قید و گریخته
در هفتم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال
منسوبات وی و مدلولات این خانه و ظهور بعضی رطوبات نافع و بالخاصیه
بر کثرت عقود و عهود و تجارات و حرکت تجار و آنکه مبارک و حصول
معاملات خط مطلوب و خطوط شرعی و دعاوی و رونق دار القضات و حال
قضات و محتسبان و بر توقع غایب منتظر و بر انتفاع و ازدیاد دو
دور و بر تسطر نرخ و وقوع مناکحات و منازعات و صلح عاقبت و بر

قوت اضداد و عدم مضرات از ایشان و بر ازدیاد دباغ و صیفی و آب و بر بیم
غرق و بر اجتماع کوهیان و حبس بعضی در هشتم ظاهر است و دلالت
میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خانه و بالخاصیه
بر بیم مریض و حامله و بر کثرت حفر قبور و فتوات و تعمیر مقبره و املاک و جاه و محل
طمع و بر حبس قید و غم و مکروه و غریب و قرض و کدورت و تهمت و خوف و زجر و بیم
حبس قاضی و بر انتفاع از مال غایب و میراث و از ملک و در رواج عیب کاران
و کارکنان و تقریر حساب و ترتیبات املاک سایل و وارثان و احباب او
و بر تهیه تابوت جهت آبا در نهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
بالذات بر نیکی توسط حال منسوبات وی و مدلولات این خانه و بالخاصیه
بر حصول علوم ریاضی فلسفی و صنایع غریبه و سبکی سفر و غلبه قوم در عقاید
حکما و کثرت بحث علم و تعلیم و تعلم و آداب مقرون بحکمت و برد و فوع مرض
ابوین و انجام معاملات با قلت نفع و بر احتیاج اولاد و بر تحلیل امراض
و بر جمع شیر و سفیدینه و بر حساب کیسه و معاملات و بدست آمدن از دست
رفته و شتاب کیسه و قلت خرج در دهم ظاهر است و دلالت میکند
والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خانه و ظهور بعضی
از هوائیت بر وجه نافع و بالخاصیه بر ثبات حکام و میل ایشان بحکمت و نصفت

ولاة و عمال و وزرا و منشیان و کثرت انتفاع سایل از حاصل باغ و ملک زرنیک
و کرایه خانه و اجاره و از عمل و منصب و ترقی در آن و بر خرمی و حفظ والد و مادر و اولاد و
و اضداد و بر طول مرض اولاد و احباب و خویشان و بر سلامتی معروف
و مکنونات و تعمیر مدخرات و کتابت و نویسی مناظره و کوشک و برازنده باد کنند و
تحمل عمل در یازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال
منسوبات وی و مدلولات این خانه و ظهور بعضی از مائیت بر وجه نافع بالخاصیه بر ازدیاد
آب و صیفی و بر نفع و علاج بمخلوطات و ممزوجات معتدل و بر خلوص المال نقل علم
و بر زبون نامه از احکام و اهل قلم و محبت امیر و امید و از بر بیم حصول و دو سلامی
احتماع نتایج حیوانات و چون عدد بگذرد بعد شش ماه و بر توسط تحفه و بر امتداد
خبر و بر خصومت زنده بسعی و بر طول قبه مرض و بر مراعات صید و تنوت عشق و بر کثرت
غوغا و رواج مساجد و معابد و بر سبکی سفر خویش و امن اولاد و احباب و اضداد
در دوازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات این خانه و بالخاصیه بر حرکت تعیش بیگانه و بر رونق زوایا و بقاع الخیر
و ضعف حال دشمن و منافق و نفع از حاصل باغات و در و بر سهولت حبس و قلت
محبوس و زندان حکام و بر اجتماع در محل مقرر و بر عزم و بیم قید اولاد و احباب و رسل
و خویش و بر سواد طویله و بیم نکبت و بر تنگی سفر ابوین و تنگی معاش علما ایشان و بر سلامتی

کم شده با امید یافت و بر رواج بازارهای ستور و شتر و بر تهیه تابوت مادران
در سیزدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات این خانه و بالخاصیه بر اجتماع احفاد و ملاعبه با ایشان و ثبات عالم
و شتاب و طلب انتفاع از حکام و سفر و علم ابوین و حدوث منصب و عمل و معلم و خطوط
حکام شرعی و عرفی و رواج عمل و بر افزونی منصب و عمل ابوین و بر وقوع تغیرات غریب
و عجیب و بر قرار یابی تخت و اجتماع دو شک و تشندها و بر رواج بازار سلاح و
کثرت صید و شکاری و گرگ و دوانی در چهاردهم ظاهر است و در مقام
اهل بر براو راهمون (?) عدد داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات این خانه و ظهور بعضی از هوائیت بر وجه نافع و
بالخاصیه بر حصول مطالب و امیدها بتوقف البته و بر توسط معاش جمعی و دور و
ازواج و مصاحبان و کثرت نفع معاملات و عقود و بر تزویجات و نتایج حیوانات
بزرگ و ورود ایلچیان و مراسلات و قدوم غایب و طول محن و شر و رقبور با خبر غایب
و بر معاشرتهای نالایق و ملاقات علما و خواتین و اهل طرب و لهو و بر جمع برده
و طول محن و کثرت سطو و بر ازدیاد جمع و منصب اولاد و احباب و خویش و عزت
رسل سایل در پانزدهم ظاهر است و انیمر (?) بر سکن ادمقرر است و
در مقام حرف میم کو زدار و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات

وی و مدلولات اینجز و ظهور بعضی از ما یبت برده باغ و بالخاصیه بر فیصل قرار
یافتن مهمات و دعاوی و عقود و عهود و انکه بر حسب ارادت و بر انجام حروب
بصلح و بر حصول خیر کل حال و بر انتفاع خیرها بوسیله حظوظ احکام شرع و غیرهم
و بر رونق دیوان و دار الشرع و مدارس و بر کثرت ضرب و مساحت و کتابت
و شعر و صنایع عجب و بدایع و بر قرار امن مملکت و بر اجتماع قبایل و جمعیت اهل
شهر و معارک و کثرت و سکون و مقام و منزل و طول حمل و کثرت حصول نفقه
و مغشوش و بر وقت ضد فی الجمله و بر حصول کم شده و دزدیده یافت کوی
در شانزدهم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر دلتوکی حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر ثبات و بقا و اثار خیر سابق و آینده و تکرار
و قسمت یافتن میراث او بورثه و توسط امر او بین و بر غلو خزینه پادشاه و عدم
کنج و احتشام امور خیر فی الجمله و بر ضعف حکام و بر انتفاع از ملک و خانه دور و بر امن
جبال و صحارو و بر حرکت کاروانها و بسیاری قتل و میوه و حیوان و بر تعمیر عرب
و معاملات و املاک و مستغلات در اول متوسط حالت جهة کسب
اندک حرارت و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر تردد خاطر از اضداد و بر عدم خدم
و بر امور و بر نبات و کثرت و عزیمت حرکت و سفر و در سرعت حرکات

و تهتک در مهمات و بر لاغر شدن بدن و بر صغار ذهن و بر ترک دین
منصب علما باراده و بر قصد اضداد و سایل را و عدم ظفر فرار و حصول ضرر
با ایشان و بر نکبت اعدا و انحراف مزاج و آرزوها و اعتدال و وضع اصلی
در دوم متوسط حالت جهة قوت رطوبت و دلالت میکند و الله اعلم
بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر اخراجات بر شادی
و تهی بودن کیسه و بر بسیاری دخل و خرج و بر پاکی البسه و لذت اشربه و اغذیه
و بر بیقراری ازواج و مصاحبان و قلت اعوان و مصاحبت کودکان و امردان
و بر ملاقات شاطران و ملوک و بر شمردن در سعید و بر توقف غایب منتظر
و بر قطع مشارکت و بر توسط اولاد و احباب و خویش و عمل و منصب باراده
در سوم خوشحالت جهة قوت مائیت و دلالت میکند و الله اعلم بالذات
بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر ازدیاد رطوبات و میوه
و سبزه و بر مضارت باغ و راحت از شست و شوی و استحمام و بر منع
از صید آب و بر بستن آب در جویها و بر انتفاع از خویش و همسایه و کسانی
که راه گذاری باشند و بر رونق سقایی گری و حمامی گری و ملاحی گری و ماهی
گیری و شاطری و بر انقلاب امر سلطنت و حکومت حکام در چهارم
متوسط حالت جهة کسب اندک تهابت و در سمقام مزاج دو شنبه

اصح جهة و ارد و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر قرار عدم در مسکن و منزل و راحت از ملک
قریب و از ابوین و بر تعلل مقام و بر ظاهر شدن اسرار بوجه نیکو و بر حرکت
بسیار در آخر ماه و سال و بر خالی بودن گنجینه و انبار و ظروف و حمل خرت
و کتب و با قلت احمال و افعال در مسکن و بر تغییر خویش و آلات و بر پریشانی
محبوبات و مطالب خویش و همسایه و بر ساختن گل و حرکت نمودن ابوین
در پنجم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر رسیدن خبر و پیغام دور و بر نیکی
مراسلات و کثرت نشاه و حرکت سایل و فرزندان و احباب و خویشان
و بر صدای نی و لهو و طرب و فرح خاطر و بر پریشانی خرج ابوین و بر ملاعبه
با کودکان و بر تفرج آب حیوانات آبی و بر دیواس و خیار و باقلا و تور
و حیزها و آب بازی و نیزه و کمند اندازی و دویدن و خمیدن و پیاده روی
در ششم ظاهر است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط
حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر خلاص رنجور و ازدیاد
غلام و کنیز و سفید و حرم مطبوع و چهارپای خورد و سم شکافته و بر خالی شدن
دار الشفا و بی رونقی بازار برده و حیوان و بر کثرت قرار و ضیاع و دواب

بر سلامتی حامله و امن گریخته و بر عدم حمل و سهولت وضع و عدم سحر و عیاری
و بر سوار شدن اهل ابنها و بر نیکی حال اطبا و کثرت خواستگی و بر قصور
دام و تله و بند و وحشت خدم و عبید در هفتم ظاهر است و در تنجم حرف
عین مهمله بد و مخصوص است و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات
وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه بر قوت اضداد و دزدان و معارضان
و عدم مضرت از ایشان و بر مراجعت غایب منتظر امید و وصول بزودی
و بر فسخ بیوع و عقود و عهود و بر نقل و حرکت قضات و محتسبان و بر قوت اجداد
و شرکا و بر ارزانی نرخ و کساد امتعه و بر بیم غرق و سیل و مطر و بر قرار نزاع و حروب
دعاوی بصلح و متوسط معاش خدم و عبید و قلت دخل طبیب در هشتم ظاهر است
و دلالت میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه
بر بیم رنجور و حامله و بر حرکت مقابر و بر کثرت شدن آب کاریز و چاه و بر رفع
حبس و قید و غم و مکروه و تهمت و خوف و زجر و قرض و کدورت و بر رونق عزت
و سرگردانی و خالی شدن زندان قاضی و مقام غایب و اجداد و جای دفن حرمها
و بر قلت بیع از میراث و مال غایب و املاک دور از خراب کردن گورستان
و بر پریشانی کارکنان و سرکاران سایل در نهم ظاهر است و دلالت
میکند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات وی و مدلولات اینجز و بالخاصیه

و دزدی عیار از مجموعه باغ

بر وقوع انتفاع امور با نفع و بر عدم ثبات کیسه و عدم حصول از دست رفته و بر کثرت
وقوع و بر معاملات و علم و قلت خواب و بر کثرت حرکت و فضول اولاد
و بیقراری معلم و بر کثرت وجوه نطفه و ادحام و بر پاکی اعتقاد و بر درشتی
دین و قلت تعلیم و تعلم و آداب رسمی و بر تغیر رسوم و صحبت ابوین و بر خرج جهت
سفر و بر کثرت تجارت ق در دهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالکیات
برتوسط حال منسوبات وی و مدلولات انجیر و بالخاصیه بر دعوی سلطنت و بر
پادشاه و بر حکومت و بر زیادتی روی رؤسا و ملوک و انقطاع و امن ارباب ان
و بر قلت شغل و عمل و منصب و حاصل باغ و ملک مسکون و اخوین و بر خرج شدن
معلوفات و مکنوزات و مدخرات و بر وقوع باران و ابر و برف و بر سفید کاری
مناظر و کوشک و بر وقوع مرض اولاد و احباب و خویش و بر تعاقب املاک و عدم
ابوین از ضد ق در یازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالکیات بر
حال منسوبات وی و مدلولات انجیر و بالخاصیه بر سرعت صحت و آزادی و امید
واری بمضمون نامه و خبر و عزت تحفه و از دیاد عشق و نتایج حیوانات و سلامتی
مولود و غلبه آب و سبزه و بر حرکت کشتیها و بر بطلان سحر و بکشتن نیام ان
دزدیده و گریخته و بر خالی شدن بیت المال اسلام و بر قوت اضداد و اولاد
و احباب و بیم ایشان از قصد و غرق و بر سفر خویش و همسایه و بر ظهور افعال حیله

از اولاد و احباب و خدم و عبید ق در دوازدهم ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم
برتوسط حال منسوبات وی و مدلولات انجیر و بالخاصیه بر خالی شدن مقام
طیور و نگاهداشتن و بر بی رونقی زوایا و بقاع الخیر و بار از حیوان بزرگ و بر تخت
دشمن و منافق و حسود و بر راحت از چهارپای بزرگ و تلف خاطر املاک
و بر هم سقوط و بر رفع غم و قید اولاد و احباب و بر سفر ابوین و قلت ایشان
و بر یافت نشدن کم شده و تعطیل بیت المالی ق در سیزدهم ظاهر است در مقام
نود و یک عدد دارد و گویند که نوزده و دلالت میکند والله اعلم بالذات برتوسط حال منسوبات
وی و مدلولات انجیر بالخاصیه بر حصول و حوف از عدد مذکور بگذرد و بعد تمام
سال صبر بمین قدم و بر سستی در احکام و بنیات در طلب و بر شیوع کثرت رعیت بعوام
و ارزانی و بر کثرت حرکت و تردد و ترد حکام و اهالی و بر امن از شر حاکم و قلت
نفع از عمل منصب و از اخوین و داماد و معلم و سفر و بر قلت علم و امانت و راست
گویی و بر کثرت اضداد و بر عموم طول و انصاف بر رعیت ملاقات امارة و کودکان
و بر سلامتی اعضا و بر کثرت تردد اهل حیش و لاغری ق در چهاردهم ظاهر است
و در همین مقام اهل بر او را ۱۴ عدد داده اند و دلالت میکند والله اعلم بالذات
برتوسط حال منسوبات وی و مدلولات انجیر بر حصول مطالب ارباب
سهولت و برارزیابی و نتایج حیوانات بزرگ و بر ملاقات بزرگان و ایلچیان بزرگ

و کودکان و کم اصلان و بر خلاص از قید و حبس و شر و بر سرعت و توقف غایب
و مسافر و بر قلت تزویج و معاملات و بر وقوع عزتهای نالایق و بر ترک اولاد
و احباب مستقیل و عمل و منصب با راده و بر وقوع سفر عبید و خدم و قرار
بعضی و قلت رقیب و بر دست نیامدن گریخته و کم شده ق در پانزدهم
ظاهر است و دلالت میکند والله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات
انجیر و بالخاصیه بر حصول مطالب و اتمام امور البته بتوقف و بر مقصود بعد جمعه
آخر هفته و یا بعد از یکماه و کمتری و بر امن از وحشتهای منتظره و مترقب و بر
بطلان و بر قرار دعاوی و حروب معها محافظت بصلح و صلح و صلاح و رفع شرور
و کثرت فسق و فجور و بر سقوط حمل و بر نکبت اهل شر و فتنه و بر بی رونقی دیوان و
معارک و مجالس و بر نارواحی احکام و عدم قرار در مقام و کثرت حرکت خلق
و بر امن مملکت و بر تغیر هوا و بر بارش و انجام مرض بر نوبتی دوبار ق در شانزدهم
ظاهر است و اسم نه بسکن با و مفرد است و دلالت میکند والله اعلم بالذات
برتوسط حال منسوبات وی و مدلولات انجیر و بالخاصیه بر خیر عواقب و کدورتی
آخر عمر و سیر حرکت سفر و بر عدم وفا و بقا آثار خیر و سایل و تلف بعضی از
از میراث و بر رونق شهر و مملکت و بر امن طرق و عدم نفع از ملکی که در ملک
دیگر بود و بر عدم ثبات آینه و مکنوزات و مدفونات و کوتهی عمر ابوین و خالی شدن

خزینه حکام و بر عدم کنج احتشام و امور و بر قلت انتفاع از خیرها و قلت مضرت
تیر و ضعف خصم پادشاه و حاکم والسلام علی من اتبع الهدی ای
سعادتمند بدانکه رمل هرگاه که دلالت کند بر وقوع امری نافع مرسایل را
اگر اوتاد قوی باشد نفعی معتد برسد و اگر ضعیف بود نفعی بحله برسد و اگر دال
بر امری مضر شود بر عکس این و در متوسط بر متوسط و بدانکه در رمل جمیع مدلولات
آن شکل آن رمل منظور نشود بجهت وقوع معارضها دالة البته جهة اثر اقوی
اشکال نقاط و معاملات درجات خلق و اختلاف اوقات احوال مدعیات
فلهذا در تشخیص احکام در غایت مناسبات و قوانین اعظم ارکان است تا
بهر حکم پسر پادشاه بر سنگ آسیا و پسر طبیب بر گوشت خر نشود و ظاهر است
که حکم رمل پادشاه و گدا و غریب و بومی و عرب و کدخدا و ضیف و شتا
کل حال یک روز با وجود تساوی اوضاع متساوی نخواهد بودن والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع والمآب

باب چهارم در بیان احوال نقاط

رمل از سیر و غیره بیان دلایل آنها و طریق استخراج احکام و خبایا از
کیفیات و نسبت نقاط و اشکال و انقلاب ای سعادتمند بدانکه حالی که بعید
از نقاط سیر در مراکز و اشکال حاصل میگردد و دلایق دلایل است و بر ظهور
وقوع اشیا زیرا که این سیر نقاط بمنزله حرکت کواکب و سیارات است و بر روج

ودر طوالع اسوله وغیرها هر چند که دلایل وقوع وحصول اشیا احوال امور موجود
باشد مادام تسیرات بمحال مناسب نرسیده وارکواکب بر نسبت لایقه بظهور
آن احوال واقع نشوند ظهور آن امور صورت نه بندد وبر غم حکیم اینجا نیز مادام
که نقاط بمحال لایق ظهور مدلولات زایجه رملی نرسند وبر نسبت لایقه سیر نکنند ظهور
آن حالات صورت نبندد وبر غم اهل رمل وضابطه دوباب سیر نقاط انست
که از جمله شش شکل زوج که در هر کرباره خودهم می آید انها را اشکال میزان خوانند نقاط
جماعت را حمله بیکی دیگر نتوان راندن وان رمل را کنک گویند یعنی لنگ
نمیگویند بواسطه بعد مطلوب وعدم نقطه سایر چند احوال وحکم این رمل را انقلاب گفتنی
بدان نقطه وبیان انقلاب گرده شود انشاء الله تعالی وکسی که تحقیق باخره بحفظ خواهد که کند
اورا لابد بود رمل اولی بود ونقاط طریق را اگرچه توان راندن جهه مستتبع احکام مختلف
است بتحقیق یا منتهی توان گرد فلهذا اکثر گویند این رمل را اگر گویند یعنی اقوال
نمیشود از غایت تخمین وبرش بی نوا خلاف دلایل شود وتا جواب گویند وانجا
نیز بگویند رمل اولی بود افلا بعید ... ونقاط شش شکل ثانی را بود ودر هر شکلی
دو نقطه را درین شکل توان راندن آن چون دو نقطه سایر بود واین سیر طول باشد
وعرض بود اما طولی آن بود که از جانب یمین بایسار بهر طرف که در هر شکل
خود همان نقطه را باید که برو بگذرد یا با مهات یا بنبات منتهی گردد واما

عرضی آن بود که یا امهات یا در بنات یا در طرفین خود بار همان نقطه را باید
برو بگذرد وچند انکه بمحلی رسد که دیگر آن نقطه را ماورای آن محل قرار نباید کرد وباز
هر یک ازین حرکتین طبیعی بود وقسری بود اما طبیعی از هر حرکتی آن بود که در آن حرکت
نقطه بمرکز خود منتهی گردد واما قسری آن بود که نقطه بمرکز غیر منتهی شود واین
قسر گاه بطریق صعود بود بمرکز اعلا وگاه بطریق هبوط بود بمرکز اسفل وگاه بملایم
مفارقت وگاه بمضاده وگاه بمباعد منافد بود وگاه بود که نقطه را در طول حرکت
طبیعی بود ودر عرض قسری شود وگاه بر عکس بود وگاه بود که این هر دو حرکت بطبع
وقسر موافق واقع شود وگاه بود که در قرین مختلف بود بصعود وهبوط وگاه بود که
متفق بود وباز هر یک از حرکتین مقبول بود اما مقبول که بشکلی مناسب طبع خود
فی الحقیقه یا مقارب منتهی گردد اما غیر مقبول انکه بشکلی مضاد طبع خود فی الحقیقه
منتهی گردد ومرجع این مناسبت وتقارب وتضاد بر عنصر غالب وکیفیت غالبه شکل
در غیر متکافی الطبایع وبر نسبت است در متکافی الطبایع وباز هر یک ازین
حرکتین تام بود وناقص بود اما تام آن بود که بشکلی منتهی شود که چون آن نقطه
با منتهی الیه ترکیب کنند شکل سعد صورت بندد اما ناقص انکه بخلاف این بود مع ذلک
چون بشکل منتهی گردد یا مناسب مسئول منتهی گردد اتم خواهد بود وچون نحس
ومخالف مسئول منتهی گردد انقص خواهد اما چون این حرکات بوضوح پیوست حالات

بدانکه از جمله احوال اقوی واولی طبیعی تام مقبول بود زیرا که نقطه که از میزان طلوع
کند همچون غریبی است که عزم وطن وغربت ملاقات احباب وضبط اسباب
مهمات وتحصیل سعادات وراحات خود دارد وپس چون حرکت طبیعی کرد
گویا که بوطن خود برسید ومشقت براحت مبدل گردد وچون حرکت مقبول
کرد گویا که احباب واسباب خود را یافت بلا تکلف وچون حرکت تام کرد گویا
که تحصیل منافع خود نمود وخرم گشت ولاشک اینچنین حالتی دال بود بر قرار
وامن وسرور وحضور وحصول مطالب بسهولت وزودی بر حسب اراده وبر
ثبات امور ووصول منافع ویافتن خیر در مقام اصلی وبدست آوردن از دست
رفته مطلق بعد ازین حرکت قسری ملایم مقبول تام بود زیرا که اینصورت همچنان
است که شخصی در غربت بمقام دوستی رسد یا بملازمت حاکمی نیکو رود واسباب
سعادات او را حاصل گردد باعانت غیر واینچنین حالتی دال بود بر یافتن
لیکن در مقام وحصول مطالب باعانت غیر وملاقات عزیزان واکابر
یافت حصول از دست رفته وحصول اخبار وپیغام سرور واتمام وانجام
مهام بخیر وثبات امور وامثال اینها واین هر دو صورت همچنانکه در طول
واقع شود وچون در عرض نیز واقع شوند همچنان در طول واقع باشند خواه مخالف
وخواه موافق در حصول مسئول ورفع مضرات ووصول سعادات اتم واولی

خواهد بود واضعف احوال طول وعرض قسری مضاد غیر مقبول ناقص بود
زیرا که اینصورت همچنان است که شخصی بعزم امور مذکوره میرود وناگاه بهلاک
شد ویا بقیدی مبتلا گشت وهیچ معینی ومخلص ودوستی نمی یابد ولاشک
اینچنین حالتی دال بود بر وحشت وبیم هلاک وقید آفت وعدم حصول مطالب
ویأس وبدحالی وامثال اینها وبعد ازین قسری مباعد غیر مقبول ناقص زیرا که
اینچنین است که عازم ملکی در رفت وبمقام آشنایان وناگاه بمرض عظیم
یا بنقصان مال گرد وخلعت ویا بوحشتی عظیم گرفتار شد وبینوا ودرمانده گشت
ولاشک اینچنین حالتی دال بود بر اشتباه آن صور وبر عدم حصول مسئول وهم مضرات
ارضند وبر سرگردانی وغم وتهمت وامثال اینها چنانکه شواهد بران استشهاد نمایند
واین دو صورت چون در عرض نیز واقع شود خواه موافق وخواه مخالف نفس تحصیل
مطلوب ازان ابعد خواهد بود وحصول مضروب اصنع وباقی صور در ضعف ووهن
فرود این مذکورات اند هر یک از دلالت بر بعضی احوال مسئول خواهد بود از نفع
وضرر وحصول وصول وتوقف ودوام ورفع وثبات وسلب وعدم آن وتنبیه
وبد وسعادت ونحوست دنیا باقی که بعد ازین خواهد گفت استخراج مدلولات
هر یک بر عاقل واقف دشوار نخواهد بود ومقرر است که جهت هر مطلوبی همان
حال وی حکم کرده شود از مدلولات سیرت واشکالی که منتهای نقاط است وهم

از جهتها طبیعت نقاط و امتزاجاتی که در سیر حاصل میشود و لایق بهر مقامی
وصورتی و حال و دلایل اشکال و طبایع را چنانچه نسبت ذکر یافته شود
احکام این نقاط باید دانست و آنجا که نقطه نشان دهیم سیر کنند حکم او آن نمود
ای سعادتمند بدانکه رفتن آتش بحیز خود دلالت میکند والله اعلم بر اعتدال
طبایع و اختلاط و قرار و اتمام مهمات و نظام امور و ثبات احوال و ازدیاد
وقوت مزاج و دماغ و روحانیت و یافتن راحت و رستن از مشقت سفر و محن
و حرکت و سکون و آسوده گی و امنیت تمام و افزون دانش و فراغت خاطر و
خوبی و خوشدلی از نسل و بر خرمی و طرب و عیش و لذت و تسلط و عزت و طول
حیات و شجاعت و حدت ذهن و صفای عقل و قرار گرفتن چیزها رفتن
آتش بحیز هوا دلالت میکند والله اعلم بالذات بر گرمی هوا و طبایع و قوت
حکام و بر غضب و مهتر و تعظیم و تهور و اسفار و حرکات ناخوش و ملاقات
دوستان و عزیزان و بر حصول مال و دهقان و ماکول و مشروب و ملبوس معین
و مزوجه و خدم و عبید و علم و خواب و مقاصد و مطالب و بر الفت و محبت و
اختلاطات و معاملات ناخوش و بر عزت بحران و وضع حمل بجز و بر ظهور سرفهاد (?)
غلبه جنون و حس و بر روشنی نمودن آتشها و تعدیل بیوست و بر ظهور علامات
رعد و برق و رفتن آتش بحیز آب دلالت میکند والله اعلم بالذات بر لطافت

حرارت عزیزی و ناامیدی و ناروانی و بی نوایی و غرق شدن و قطع راه و
سفر بحر و تلف شدن چیزها و بر مغلوبیت و مقهوریت و شکسته شدن لشکر
و تسکین فتنه عظیم و بر گرمی آبها و بر کثرت نقوش در امور و ناسازگاری طبایع با
یکدیگر و مضرت و بدی و حرکت و نفور و مرض سرد و حال غایب و عقود و عهود
و نزاع و دعوی مخالطت و ابتدا لرت (?) و بر نفع فواکه و اطعمه و بر کم شدن حرارت
و روشنی و صفا و بر تغییر آبها و بایعات و بر وحشت در سر آبها رفتن آتش
بحیز خاک دلالت میکند والله اعلم بالذات بر گرم شدن زمین و کثرت
طبخ و یبس طبایع و امزجه و خشک شدن چیزها و نافرمانی و حصول امور نا
سازگاری طبایع و بر ضعف و غلبه حسد و بخل و کدورت و مرض و نکبت و تشنگی
و گرانی و میل مردم باستحکامها و مغارها و بازو او عزلت و بر عسر معیشت
و زلزله و حبس آجر و آهک و شیشه و گچ و معدنیات و بر ظهور و حصول
معدنیات و بر حرکات متعب و مشقت و اندکی نفع و دوری و پیدا شدن آتشها
در زمین و بر قحط اسبان و چارپایان و حروب و قتل و نزاعها و بدی عرض
و رسیدن غلت و برد قدرها از خاطر از خصومت و بر قصور حال منزلگاه و
و پیکر و بیم سقوط اما رفتن هوا بحیز خود دلالت میکند والله اعلم بر قرار
وقوع نظام امور و احوال و صحت و ثبات و وقوع حمل و ازدیاد مال و خدم

و عبید و چارپایان و معاملات و بر سلامتی و وسعت رزق و خوشی معاش و بر
خوشحالی مصاحبان و ازواج و بر خوبی هوا و ملایمت و لطافت طبایع
و رقت قلوب و امنیت و جمعیت خلق و رفاهیت و خوشدلی و بر
قوت اعجاب و بر نیکی ابتدا در اتمام مهمات بخیر رفتن هوا بحیز آتش
دلالت کند والله اعلم بر ملاقات احباب و اعزه و حصول مطالب و مقاصد
و رسیدن خبرهای صحیح و بر نام و نامه و عزت و سرور و جمعیت و حصول یافتن
مال و منال و نعمت و استعلا و رفعت و کم شدن رطوبات و خون رفتن
بر بلندیها و وصول بمناصب رفیعه و اعمال ناخوش و التجا به بزرگان و اشتغال ارباب شان
و بر لطافت و خفت و میل حرکت و بر وقوع اسفار ناخوش شرقی و بر ازدیاد
عزت و شهرت و بر نافرمانی اتباع و بر لهو و لعب و غنا و سرور رفتن هوا بحیز
آب دلالت کند والله اعلم بر کثافت هوا و بر خوشی کردن با اضداد و اشتغال
مال و منال و بنده و چارپای بر عدو و بر مهمانی کردن خصم و معارض و بر حرکت
کشتیها بخوبی و نفع تجارت بحر و وقوع اسفار مبارک و سهولت انجام امور
و ملایمت طبایع و تحریک رطوبات و موج آبها و غلبه فواکه و سبزه و بر معامله
جواهر آبی و در ره و سبب طین و غلبه آب و گشادن کاریز و ظهور چشمه و جزیره
و بحر آنکه دریا بطرقی و حصول مهمات بخوبی و نفع از قضات و اجداد و خویش

و همسایه و وقوع زد و جاتی و شارعه و حاصل باغ و حمام و آب غایب
و ضد و جانب شمال و برازرانی و ابتدا رفتن هوا بحیز خاک دلالت میکند والله
اعلم بر جروب و منازعات و مخاصمات و جنبیدن بها ذکر دو حرکت ... و
الوس و حیوان و بر آشوب و پریشانی و همزدگی و مستاصل و کوچ و دور افتادن
مردم و متحصن شدن باستحکامها و جبال و تلف اموال و گریختن خدام و دایه
و نقصان محصولات و مفارقت ازواج و اصحاب و شرکا و بر امراض مهلک و
دزدی و ناسازگاری خلق با هم و بر خرابی زوایا و بیوت و املاک و کثرت جنگ
و زجر و نکبت و مغلوبیت و ملامت و ناکامی و بیقراری و خروج سیار جهت
عمارت و زراعت و بیع املاک و بر وقوع جهل و بیم سقوط و قصد رفتن آب
بحیز خود دلالت میکند والله اعلم بر انتفاع از بحر و سفر آب و صیدی و بر قرار
طبایع و ازدیاد آبها و باغها و میوهها و سبزیها و بر وقوع عقود و عهود و تزویجات
مبارک و قوت خیر و معارض و عدو و بر نیکی شب و تقوی و استحکام
و بی بغی و دعاوی و مشارطه و منازعه و بر انتظام امور شرع و آبادانی دریا
بار و قوت حکام انجا و بر سلامت و صحت و سکون و امن و رسیدن و رفع
محن و حصول مطالب بلا تکلف و بر خوشدلی از خویش و بیم سایه و اهل و
و بر قرار نطفه در رحم رفتن آب بحیز خاک دلالت کند بر ماندگی و لین قلوب و طبایع

وکثرت ترحم وتشفق ورفع ناکامیها وبسته شدن ... وکدورتها وخشونتها و
بربدی امراض وطول آن وخطر مرض وحامله وغلبه عمارت وزراعت وحشت
زدن وحوض خانه ساختن واحداث قنوات وبقاع الخیر وزوایا وبرملاقات
احباب وبرنفع سفر جنوبی وازاهل جنوب وجنوبی وزوایا وکوهستان و
بیابان ومرزغان وروکلا وبرسعادت سکون ودشوار بهیار راهها وبر
ایتلاف وربط واتحاد وبرافزونی برودت وفرو شدن آب باغات وبر
حصول مال غایب ومیراث ونفع ازملک وعمارت وزراعت آباد وبرنقل
وقلت رطوبات رفتن آب بخیر هوا دلالت کند والله اعلم بالذات بر وقوع امراض
عام چون ابله وحصبه ونزله وفالج وامثالها وبرنفع از محصولات باغ و البستان
وآب وارغاث واجرت حمام وازخویش وازاهل شرع وبرغلبه برودت بارش
ورطوبت هوا وبر تجارت وبرعفونت وتغیر هوا واختلاط وبرتنگی سفر
غریبی وحرکت وعهود ومعاملات ورویجات وازدیاد مال وخدم وحشم
ومصاحب وجهارپای وکدخدایان وبردوستی صندوق وصلح کردن وبرمس
وبراحت ازاهل دریابار وضعف ایشان وحصول مطالب بسهولت
وخوبی اسب رفتن آب بخیر آتش دلالت کند والله اعلم برنکبت صندوق
احکام ورسیدن وحشت ازو وکمی آب وبربیم هلاکت وبدی سفر

[illegible]

وحرکت وحال قضات ومشرعان وغایبان واجداد وخویشان بهیمه
وآفت باغات وصیفی وترشح اهل دریابار وضعف حال ایشان وبرحصول
مطالب وامید وبرتغیر حال عالم وبی نظامی امور وفترات وکیدها و
قصورها وبربدی عفو وعهود وبرروتجات وبرغالب شدن خصم وحسد
وبرسبکباری وضعف دین وبرنفرت خلق ازیکدیگر وبرگرانی نرخ وبر
قصور امتعه دریا وبرظهور تغیر حال وبرعرق کردن مریض وبرناکامی احباب
رفتن خاک بخیر خود دلالت کند والله اعلم برازدیاد ملک وبیوت ومحل وخانه وکثرت
سکون وتنگی مقام ومنزل وثبات وضیاع وعقار وبرقرار طباع واوضاع
ونظام امور وحال وکثرت عمارت وزراعت وبرنفع ازدیاد مکنونات
ورسیدن مال غایب ومیراث وبرقوت منافق وکثرت وثقل ذخیرها و
رونق انها واستفاع ازاملاک وحاصل وی وبرحصول مطالب بتوقف وبر
ثبات ابنیه واحوال وبرطول حیات وبرسلامتی وبرتغیر فتور ورونق زوایا وبقاع
الخیر وبرافزونی سودا وبیم مرض وحوامل وبرسنگی معامله وقوت وبروت
اهل جبال واحشام وفقرا رفتن خاک بخیر آب دلالت کند برنشو ونما وآمد
محصولات وسلامتی مزروعات ومضادت اشجار وکثرت علف ونیکی حرکت
وسفر شمالی وبحر وبراستفاع ازحاصل آب وبرملاقات دوستان وبرترقی ارباب حصول

مطالب ومقاصد بسهولت وبرقلت یبوسات وارتفاع عمارات وبرکثرت
بخار بحر وبیم غرق وبرتعدیل طباع وامزجه وقلت امراض وافزونی برودات
وبرنوع مصالحات ورفع حبس وقید وتهمت وکدورت وخوف وسستی
وشوی باکی ... آب بازی وبروجه غایبان وبرجمع سازکاری
دلالت والله اعلم برغبار وتیرگی هوا وکدورت خواطر وبرشبانی خلق ازنعام
خود وباضطرار واضطراب وبروقوع امراض عام مهلک وبرکثرت موت
وحرب ونزاع ومخاصمت وبرتلف متاع وضیاع وعقار وبرخواطر
اسفار وبکثرت منافقان واهل قلاع وجبال واحشام وزوایا
وخانه وانهای قدیم واهل طرق وبرنفرت خلق ازیکدیگر وبرحال
ابا وحرکت حشام ومغدان کوه ودزدان وعیاران وبرآفت حیوان
وقرض وخسارت محصولات وبرعدم حصول مطالب وبرخرابی بیوت وعمارات
وبرعجز وهلاکت وبیزاری نفوس وبدی معاملات رفتن خاک بخیر آتش
دلالت کند والله اعلم برحرکت ادخنه کثیره وبرحوادث جو وبرغلبه خشکی
طباع وامزجه واحتراق اخلاط وبرظهور کذب وافترا وکدورات وغم وکلالت
وجنون وامراض سودا وبرنوشت گفتگو اول دوا احباب ورسل وبردوری
اسفار ومشقت ونفع وبروقوع مکر وخداع وحیل وبرترکی جواهر وبرخلیل

دماغ وبرخبرهای سهل ونقل وحرکتهای عنیف وبرموانع طرب وعیش ولهو وقلت
نفع حیات واملاک وانتفاع ازمال غایب ومیراث وبرتحفه زبونی وبهمانی
محل وبرحصول مطالب ازوجه کریه وبتوقف وبرمعاش تقاضا وبرتوسط
واحوال ای سعادتمند بدانکه عرض هبوط نقطه نار از حیز خود دال بود والله اعلم
درخروج ازمقام بقصد واحباب بعداز وصول بمقام وبرانتفاع ازامور
برمراعات وصیه وضبط مرض وعدم وعید اداب مال ومثال برتدبیر وحواس
ومعاش ومعاملات ومهمات وسهولت مرض ووضع حمل ومعیشت وتنگی
ترویج ومعاشرت ومصاحبت ومکالمه ووقوع خیرات ومهمانی وحرارت
هوا وملاقات جود براجه در طرل مذکور شده فی الجمله هبوط نار بآب دال بود
برسم قصد وافتادن درمهالک ووحشت ازاهل شرع وهمسایه وخویش وخصم
وبرسفر وگرمی آب وبرقرار نا یافتن مهمات وضایع شدن مطلوب حاصل شده
وفسخ سوء ماختیار وانچه در طرل مذکور شد فی الجمله برانکه وعهود ارادة
وبرخرابی باغ وحمام وحوض وعمارات وامثالها هبوط نار بخاک دال بود
بروقوع اسفار دور بعد ازانکه بوطن رسیده بود وبرنفع ازاهل اوس وملک
ومیراث وبرفرستادن خبرهای دور وبروحشت از تهمت وبیم تشویشات وبرغم
وکدورت وبرنقل عمارات وزراعت وکنکاوی ملک وخانه وقلت سکون و

وبد انچه در طول مذکور شد اما هبوط نار از هوا باب دال بود والله اعلم
برخرج جهه خویش وهمسایه واهل شرع واضداد وجدو باغات وحمام وحوض
واهل دریا بار ومتاع آبی ومشارعه وبر ازواج ومصاحبان وبر دوستان ودون
تحفه جهه غایب وبر خرابی باغ ومیوه وسبزه وبر مرض ضد وجدوی نفعی کلی
وبر رفتن از مقام دوستان بغربت وبر گرفتاری بلیت وبد انچه در طول مذکور
شده وفی الجمله از هوا هبوط نار بخاک دال بود والله اعلم بر پریشانی
احوال وملاقات اهل نفاق وبر دوری سفر ومطلوب با امید حصول وبر غربت وطلب
چیزی از دست رفته وبر گرفتاری قرض وملک وزرع ومیراث ابوین وبیع از ابها
ودر مال غایب وبر تبدل احوال از انچه در طول گفته شد اما هبوط نار از آب بخاک
دال بود والله اعلم بر خلاص از محن وبلیات ورفتن وباز آمدن حال بعد خرابی وبر
حصول بعضی از مطلب بعد یاس ومشقت وبر ظهور بیوسات نافع وبر نقاهت
وبر قرار از قید ووحشت وبر انچه در طول مذکور شده فی الجمله اما صعود
نقطه ناری از خیر خاک باب دال بود والله اعلم بر گرفتاری در غربت ومحن
وناامیدی وضایع شدن چیزها وعدم حصول مطالب وبر غرق وهلاکت
وبر قصور عواقب وبر وحشت از اهل شرع وحریفان وباغات وبستر آب
ومنازعات ومخاصمات وبر کم شدن خیرها وبر شکستگی در استحکام

وبر انچه در طول مذکور شده فی الجمله صعود نار از هوا بخاک دال بود والله اعلم بر رسیدن مطالب
ومنافع در سفر وملاقات عزیزان ودوستان وبر رهیدن از محن وهمگی مطالب
وتجارت یافتن در غربت دوستان را ونفع از ایشان وبر حصول از دست
رفته وبر صحبت عشیران وصحت وسهولت وضع حمل وراحت از ازواج ومصاحبان
وشرکت وخدم وعبید وبر قدوم غایب وبر حرکت وحجه وبر بادخوردن از رسمانها
معلق وبر انچه در طول مذکور شد فی الجمله صعود نار از خاک باتش دال بود
والله اعلم بر رسیدن بمقام از سفر دور وقدوم غایبان چون فرزند ومعشوق وبر
حصول مطالب کلیه بعد از انتظار بخوبی وبر علامات جود وکمین وشکوی حیده وقرض
خواه وبیم تهمت وبر غضب وبر خشکیهای نافع وبر ازدیاد علم واعتقاد وبر
انچه در طول مذکور شده فی الجمله اما صعود نار از آب بهوا دال بود والله اعلم
بر نقاهت ورستن از شداید وبلیات وبر یافتن از مطلوب یاس کل
وبر حرکت انجم وبر امداد از دوستان وازواج وخدم وعبید وبر دفع محن
وامراض ووحشتها وبر آبها وبر حصول متاع آب ومیوه وبر ازدیاد آب وبر
انچه در طول مذکور شد اما صعود نار از آب باتش از خیر دال بود
والله اعلم بر رسیدن بمقام از غربت وبر محنت رها بعد خلاص از بلیتی
ودوستی عظیم واز خرابها فتح ونصرت وبر صحت یافتن وحصول مطالب

بعد از وحشت بسیار وآمدن خبر خویش واعزه واز رحلت ازدرها وبد رسیدن حال
فرزندان وبد خبر حال فرزندان ودولت ونفع از ایشان وخلاص از وحشت
خویشان وگسکوی وتشویش اهل دریا بار وتحت باغ وشرع آب ومعارضات
وخصومات وبر انچه در طول مذکور شده فی الجمله اما صعود نار از خیر هوا
باتش دال بود والله اعلم بر راحت ازواج وخدم وعبید ودوستان وبر طرب
وعشرت ولذت وقرار امور خیر وبر انجام چیزها بخوبی وبر خرج نمودن جهه زد
وحرارت مزاج اولاد واحباب وخویشان ورسیدن خبر مرض وولادت وبر
ازدیاد اولاد ودوستان وبر تحکم نیک وپیغام سرور وبر انچه در طول مذکور شده
فی الجمله اما هبوط نقطه ناری بهوا دال بود والله اعلم بر ازدیاد مال ومنصب
وعزت وخدم وعبید وچهارپای وبر قرار امور وصحت وسلامت حمل وحامله
وولادت ونیکی طبابت وبر حصول مطالب ووسعت رزق وبر شرکت و
ترویجات مبارک وبر روان حسن دوستان ومشایع وبر رسیدن مال ایجاب
وبهای چیزی وبر جراسله وبر انجام مهمات بخوبی وبدست آمدن از دست رفته
وانچه در طول مذکور شده هبوط نار باب دال بود والله اعلم بر رسالت
ومصالحه کردن میان اضداد ومدعیان وخویشان وبر خواستگاری زن
جهه اولاد واعزه ومهم گذاری جهه یاران وبر انجام مهام بتوسط وامداد

اعوان وبر حصول مطالب بتوقف وبر برهمی دلها وبر ازدیاد رطوبت وبر ساختن
مخادم با غیر وضد وبر انچه در طول مذکور شده هبوط نار بخاک دال بود وبر
وزیدن بادهای سموم وگرم وخرابی کننده وبر اخراجات جهه عمارت و
زراعت وقبر ومقبره وابوین وبر اداء قرض وتلف ومال میراث ومال غایب
وبر قلت نفع از ملک ومقام ابوین وبر پریشانی خاطر وبر فوت خدم وچهارپایان
پای بزرگ وبدست نیامدن از دست رفته وبر زبونی عواقب وبر انچه در
طول مذکور شده اما هبوط نار از هوا باب دال بود والله اعلم بر بیع متاع با
وآب ومیوه وبر حصول مطالب بر خرج وصرف چیزها وبر انجام امور بخیر وبر
کثرت ترویج عقود وعهود ومنازعات نافع وبر انتفاع از غایب واهل شرع و
اجداد واضداد وخویش وهمسایه بمعاملات وغیره وخرید وفروخت برده ودواب
وبر ترویج خویشان وهمسایه وخدم وبر انچه در طول مذکور شده هبوط نار و
از هوا بخاک دال بود والله اعلم بر ناسازگاری خلق وتضییع مال ملک
وعمارت وزراعت وعدم نفع از ملک ومیراث بیت وترتیب قبر وزراع
در میراث وبر وقوع تهمت بر خدم وعبید وعیال وبر کم شدن چیزها وبر گریختن
شترها وبردن دزدان اموالها وبیم سقوط وبر تعویق در مطالب وبدی انجام
امور وعواقب وسفر ونا تمامی مهمات وخروج بنده ودواب وبر وزیدن

بادهای خشک و بر خرابی ملک و مملکت و مقام از حکام و بر آنچه در طول مذکور شد
اما هبوط نار از آب بخاک دال بود بر تلف متاع آتشی و بر خسارت
و وحشت مسافران بحر بعد از خروج از آب و حرکت و وقوع امراض و برد عام
و بر بیم زندان قاضی و بر آفت دواب و بر بد حالی خدم و عبید و ازواج
و اصحاب و شرکا و بر ضایع شدن میوه و سبزه و کاریزها و بر خرابی از آب
و حرکت از اهل دریابار و بر گرفتاری گریخته و بر تعمیر خانه و قبر و آنچه در طول
مذکور شده اما صعود نقطه هوایی از خاک بآب دال بود و الله اعلم
بر اعتدال امزجه و ازدیاد و نباتات چمنیه و بر خلاص از توقف حصول
مطالب و یاس از آنچه از دست رفته و بر اصلاح یافتن وحشتهای
کل فی الجمله و بر آزادی بنده و خروج حیوان و بر امداد یافتن از دریابار
و خیر از متاع آبی و بر کثرت نبات و موج رطوبات و بر مراجعت غایب و آنچه
در طول مذکور شده و صعود هوا از خاک بهوا دال بود و الله اعلم بر قطع
سفر و ایمن شدن از محن و وحشت و قدوم غایب و رو بر اصلاح
امور و مهمات بحر با وحشت اول و بر رفع حروب و مخاصمات و امراض
عام و بلیات منتشره و تسکین بادهای سفر و حصول مطالب و ازدیاد
خدم و عبید و مال بمشقت و سعی عظیم و بر انتفاع از میراث و مال غایب

و حاصل املاک و بیع انبها از بوی و بر آنچه در طول مذکور شد و صعود
نقطه هوایی از خاک بآتش دال بود و الله اعلم بر کثرت غربت و تهمت
و محن و شدائد و امداد یافتن و از جباره و بر ملاقات غایب و دوستان
و بر معاشرتهای نالایق و بر حصول مطالب بعسر و عنف و وحشت و بر انتفاع
از خدم و عبید و چهارپای و معاملات و خرید و فروخت و املاک و محصولات
و بر رسیدن بحظ و مال غایب و حصول میراث فی الجمله و آنچه در طول مذکور شد
و صعود از آب بهوا دال بود و الله اعلم بر حصول جواهر آبی و نفع از متاع آب
و بر نکاح مجدد و نفع از خدم و عبید و چهارپای و شکوهی جمله و بر نفع از خویش
و همسایه و اهل شرع و عفو و عهود و تزویجات و دعاوی از فرزند و جلد و با نفع
و صیفی و اهل دریابار و بر حصول مطالب بسهولت و بدست آمدن از دست
رفته و مراجعت از سفر دریا و بر نفع و سلامت و آنچه در طول مذکور شد
صعود هوا از آب بآتش بر مرض اولاد و خویش و بر نفع و خرمی از ایشان
و بر حصول مطالب بسهولت و بدست آمدن و نیکی ملاح و بر دلالت
و از دریا و خدم و عبید و دواب و نفع از متاع آبی و آنچه در طول
مذکور شد اما صعود هوا از خیز خود بآتش دال بود و الله اعلم بر انتفاع
از سایل و اولاد و احباب و معاملات و ازواج و اصحاب و شرکت و خدم

و عبید و دواب و بر نیکی ماکول و ملبوس و بر ازدیاد مال و منال و بر رسیدن
خبر خوب و تحفه و هدیه و خلعت و نفع از حکام و اهل علم و بر حصول مطالب بحسب
اراده و بر ملاقات اعزه و بر آنچه در طول مذکور شد و اما هبوط نقطه
آبی از خیز نار بهوا دال بود و الله اعلم بر رفع غم و بر متابعت نمودن چند سال
را بعد از خلاص از محنت و گرمی آب و ظهور کائنات حوادث و تبارک
و ذوذوابه و ذوذنب و امثال اینها و بر مواضع حصول مطلوب بالتمام
و بر بحران و محن و بلیات در اسفار با خلاص و بر وقوع امراض عام و بدی
مرض و بیم حامل و آفت دواب و وحشت خدم و عبید و بر مرض سایل و اولاد
و احباب و بر حصول میوه و متاع آبی و بر آنچه در طول مذکور شد
هبوط آب از نار بنار دال بود و الله اعلم بر قوت یافتن چند بعد از وحشت
و بر رسیدن از مقام بسفر و بر خطر و بعد محن و بر حصول مطلوب بعد از زحمت
نومیدی و بر اصلاح یافتن امور بعد نقصان و خرابی و بر نیکی سکون
و بر اتمام یافتن مهمات بزحمت و کثرت دعاوی شرعیه و احتساب و کسب و شکوی
تزویج جهة خود و اولاد و احباب و بر عفو و عهود تا استوار و بر آنچه در
طول مذکور شد هبوط نار از آب بخاک دال بود و الله اعلم بر نزول صواعق
و بر تعمیر خانه و ملک و قبر و مقبره و کاریز و چاه و مخزن و مدفن و بعد اسفا[?]

بر محن و بر حصول مطالب بعسر و توقف و بر اصطلاح کدورات و بر ترمیم شدن[?]
دلها و قبول نصایح و بر نیکی زرع و عمارت و بر نشاندن درخت و بر کاشتن
بر و بارش و بر وصل خویش و همسایه و اهل شرع و اضداد و املاک در
سایل و بر آنچه در طول مذکور شد اما هبوط آب از هوا بآب دال بود و الله
اعلم بر حصول مطالب بسهولت و بر رونق زرع و حال متنزهان و خویشان
و همسایه و صند و حدود اهل دریابار و غایب و نفع از اینها و بر نیکی محصول
باغ و صیفی و متاع آبی و بر زیاده شدن آبها و حرکت ابرها و تردد و نفع سفر بحر
و رسیدن بمقام و خوشدلی و بر خلاص از مرض و رفت برودی و بر آنچه در
طول مذکور شد و از هوا بخاک دال بود و الله اعلم بر بارش و بر نزول تگرگ[?]
و صقیع و تگرگ و نیکی زرع و عمارت و بر وقوع تعمیرات و بر ازدیاد ملک
و خانه و ضیاع و بر حصول مطالب بسعی و بر نیکی شدن سکون و حرکت و بر
ثقل و کسافت و بر نزول نمودن از بلندی و بر نفع از مال غایب و میراث و
غالب شدن در دعاوی و بر قرار یافتن منازعات بصلح و بر ثبات و اتمام
یافتن منازعات بصلح و مهمات و خیرها و بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله اما
هبوط هوا از آب بخاک دال بود و بر ملاقات دوستان با یکدیگر و
تزویج خویشان با اضداد و اهل شرع و تعمیرات و زراعت و چیدن میوه و نفع از

کل خار و برگرفتن حرفها و بستن و یخ و زیادتی برودات و بر حصول
مطالب و بر تغییر مقام و بر اصلاحها و تصحیحها و قسمت موارث
و سهولت شود و کثرت دفن چیزها و ازدیاد آبها و ظهور چشمها و بر
نقل مقام و بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله اما صعود آب از خاک
با آب دال بود والله اعلم بر رسیدن بمقام اندک سفری و بر یافتن راحت
و بر انتفاع از زراع و صیفی و منافع آب و تکرار ازدیاد آب و احداث قنوات
و مشارعه و مال غایب و عهود و عقود و آنچه و خویش و همسایه و صندوق
و اهل دریا بار و بر حصول مطالب بسهولت و قوت و ضدور و رواج شرع و نکی
و غرض سفر بحر و تجارت دریا و بر قدوم خویش با نفع و بر آنچه در طول مذکور
شد فی الجمله از خاک بهوا دال بود والله اعلم بر میانجی گری و قضایا
و نشاندن فتنه و نیکی سفر و کثرت حرکت آنچه و تغیر هوا و برادر و ما
و برادرنها و زیادت خدم و عبید و دولت و مبالغه انها و بدست
نیامدن از دست رفته و امتداد آب و میل بر حرکت نافع و بر بیع سایند
صندوق و خویش و همسایه و اهل شرع و دریا بار و اهلی بر سیم مرض و حوامل و
از زراع و صیفی و دعاوی و بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله از خاک باتش دال
بود والله اعلم و بر نکبت اعداد و افتادن در بلیات و خسارت و بر عدم

هو المطلب

۲۳۷ حصول مطالب و بر ملاقات از خویش و همسایه و اهل شرع و دریا بار
و بدحالی ایشان و بر وحشت اجداد و باغبانان و بر پریشانحال اولاد
و احباب و رسل و بر بدی سفر و قلت آبها و بر خطر اطفال و بر حوادث جود
و بر خفت و ناسازگاری خلق و بر حروب و فتن و بر حرق چیزها و نقشدن چیزها و بر آنچه
در طول مذکور شده و صعود آب از خاک بهوا دال بود والله
اعلم بر اسفار مبارک و با نفع و ازدیاد مال و باغ و صیفی و خدم و عبید و دواب
و بیم مرض و زیاده شدن مرض و بر ناسازگاری ازواج و نیکی نکاح و عهود
و عقود و بر نفع از باغات و صیفی و منافع آب و اهل شرع و دریا بار و صندوق و
حرکت و هوا و کثرت رطوبات و بر حصول سهولت و بدست آمدن از
دست رفته و بر آنچه در طول مذکور شد و از آب باتش دال بود والله اعلم بر
بیم بلیات و تضییع مطلوب حاصل شده و بر بدی عواقب و اسفار و ناتمامی
مهمات و بر بدی خصم و بر رفع وحشت از اعداد و بر ملامت از
خویش و اقربا و حامی و اهل شرع و بر کثرت محاربات و بر
مخاصمات و منازعات و بر غالب شدن و بر مخاصمت و معارضه
بر ضد و بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله صعود آب از باد و آتش دال بود
والله اعلم بر مرض اولاد و احباب و بر ضایع شدن مال و مال الصیانت

و بر نکبت ضد و بر بدی اسفار و بر ناسازگاری طبایع و بر هجرت و جلای
وطن و وحشت عام و ناایمنی و کثرت جدال و حروب و مخاصمت و
بر ضعف اهل دریا بار و فتنه ایشان و بدحالی و نزاع همسایه و غول
اهل دیر و بر آنچه مذکور شد فی الجمله و اما هبوط نقطه خاک از چیزها بهوا
دال بود والله اعلم بر امراض عام مهلک و قحط و خرابی مملکت و
ظهور شب و ذو ذنابه و ذو ذنب و باد گرم و غبار و اشباه اینها
و بر عدم حصول مطالب و بر بدی عواقب و ناتمامی امور و ضایع املاک
و محصولات و بر هلاک منافقان و پیران و گدایان و بدی اسفار و
بر تلف دواب و بنده و بر عدم نفع از میراث و مال غایب و
محنت دور ماندگی و بر آنچه مذکور شد فی الجمله هبوط نقطه خاک و از نار
باب دال بود والله اعلم بر خلاص از محن و نکبات و امید حصول مطلوب
بتغیر و بر بیم غرق کشتیها و بر وقوع ترسطات و صلح میان اضداد و
کثرت نفع املاک و بر ظهور صداعی و ادب و سبزه و بر باغ و بر
وحشت و بر حمام و ویرانها و بر دعاوی و بر مشارکت و بر حرکت باد
متغیر و بر راحت دوستان در سفر و بر خروج ملک با اولاد و احباب و خویش
و قسمت میراث و دخل و بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله و از نار

هبوط

۲۳۸ هبوط با نقطه خاک از نار بخاک دال بود والله اعلم بر رسیدن بمقام
از سفر و در مشقت و بر امن از وحشت و بر قرار و ثبات امید و
بر قرار اوقات و نفاع و بر حصول مطالب و مدفونات و ذخایر
و دخل و ضیاع و انتفاع از آنها و بر دفع ارو شیطی سیار و بر نفع
ابوین و نیکی حال آنها و بر بار اعصار و غبار و بر برادر شدن فرض
و بر خشکیهای نافع از ابوین و نیکی حال آنها و آنچه در طول مذکور شد
فی الجمله و هبوط خاک از هوا باب دال بود والله اعلم بر خلاص از قید
و هلاکت بر امید حصول مطلوب بتوقف و بر بدی سفر و امداد باقی از
تسکین بر بلیات عام و مرضهای مهلک و بر غرق کشتی و کثرت
مشارعه و بیع املاک و معاملات ازواج و خدم و عبید و مصاحب و
تغیر و خروج املاک و وحشت ابوین و عدم نفع و دخل مال
غایب و میراث و بر آنچه در طول مذکور شد والله اعلم فی الجمله از
هبوط خاک از هوا بخاک دال بود والله اعلم بر رسیدن از بلاد
و رسیدن بمقام و بر حصول مطلوب بوحشت عظیم با قلت نفع و بر
ازدیاد خشکیها و بر خرید و فروخت املاک و بر نفع از میراث و مال
غایب و دخل بعد منفعت و نزاع و بر تغیر بیوت اثر و بردن تیز

و قوت و تحصن بقلاع و جبال و مواضع مستور و بر منصب متولیان و
کثرت اتفاقات و گرفتاری گریختنه و بدست آمدن از ذلت رفته
بمشقت و سعی و بر انچه در طول مذکور شده فی الجمله هبوط خاک و اما از
آب بخاک دال بود والله اعلم بر تکسر زراعت و عمارت و دخل و
ضیاع و عقار و احداث و فترات و بر صاف شدن آب و بالعات
و بر سهولت اسفار و نفع و بر حصول مطالب و از دست رفتن معانی و
خوبی و قرار مملکت و آبادانی و ارزانی و بر تنگی سکون و حرکت و ملاقات
دوستان و بر تنگی حال ایوین و بر نفع از مال غایب و میراث و بر انچه
در طول مذکور شد فی الجمله اما صعود خاک از خود بآب دال بود والله
اعلم بر نشو و نما و ارتفاع عمارت و وقوع اسفار و نقل و حرکت با نفع
و نیکی تجارت بحر و بر نفع از مال غایب و ملک و باغ و میراث و
اهل شرع و خویشان و همسایه و ابوین و منافع و صدور برکت اشجار
و مزارعات و محصولات و بر نرمی دلها و اسلاف و ملاقات
احباب و آبادانی مملکت و رونق قلاع و بر کثرت بیع و شری
املاک و تردد اهل شرع و بر خلاصی محبوس و مقید و بر انچه در طول مذکور
شد فی الجمله صعود خاک و از خاک بهوا دال بود والله اعلم بر ناتمامی مهمات و
انجام امور بخرابی و بر وقوع امراض عام مهلک و بر حال خدم و عبید و

و چهارپای و معامله و کثرت دزدی و تیرگی هوا و ضایع شدن محصولات
و تلف املاک و مهمات خرید و فروخت و بر بدی اسفار و ناایمنی طرق
و بر بیم قطع و بر عدم حصول مطالب در سفر و تردد و نقل مکان و محنت
و بر تهمت و اخراجات بی ترتیب و بر انچه در طول مذکور شد فی الجمله صعود
خاک از خاک بآتش دال بود والله اعلم بر وقوع اسفار و ظهور حرکت جنگهای
نافع و بر رسیدن خبر دور و تحفه و انتفاع از ابوین و میراث و مال غایب
و محصول و ضیاع و فسادت قلوب بجل و بر خرمی و حرکت گدایان و تنگی معاش
خلق و ملاقات اهل نفاق و غلبه سودا و بر رسیدن نفاق اخبار بیم راست
و مایل بر تنگی و انتفاع از اهل احتشام و بر حصول مطالب بعسر با نفع قلیل
و بر انچه در طول مذکور شد فی الجمله صعود خاک از آب بهوا دال بود
والله اعلم بر بیرون افتادن مرده و کشتی شکسته از دریا و نقصان متاع
آب و باغ و بر امراض و بر جفا بسران و بر بدی اسفار و عدم حصول مطالب
و انجام امور بهلاکت و خرابی عظیم و ناتمامی مهمات و بر خیانت خویش و هم
سایه و باغبان و خدم و عبید و زوج و مصاحب و بر بیم افتادن در تهمت
ها و سیاستها و خرابیها در ملک و فتنه و حرب و انچه در طول مذکور شد
فی الجمله صعود خاک از آب بآتش دال بود بر اسفار دور و عبور بمخاطرات

بسلامت و قدوم غایبان دور و بر حصول مطالب بسعی و ظهور علامات
بر مراسله و اضداد و مصالحه و بر وصول اخبار دور و مال غایب و میراث
و دخل و بر انتفاع اولاد خویش و احباب و از املاک و بر خطوط احکام و
انجام امور بخیر و بر انچه در طول مذکور شد فی الجمله صعود او از هوا از خاک بآتش
دال بود والله اعلم بر رستگاری از بلیات و جلاء وطن و رسیدن اخبار هول
موحش و بر قرار معتدان و بر مرض اولاد و احباب و بایع و بر بدی حال اهل
و حاصل ابوین و بر شکسته عساکر و بر التجاء کریختنها بر سایل و جبابره و مقام
دوستان و آشنایان و بر کثرت قرض و تهمت و انگیز منافقان و بر حصول
مطالب از ابوین کم نفع بمشقت و محنت و بر انچه در طول مذکور شد فی الجمله
و بعد این تحقیقات مخفی نماند که چون حرکات طول و عرض هر یک
باهم موافق باشند لاشک در دلالت بر مدلولات خود چنانچه فی الحقیقت
گشت اقوی خواهد بود و سعادت و نحوست خیراً و شراً نفعاً و ضراً و سرعة
و بطوءاً مناسب هر مقامی و تشخیص هر یک و امثالها بر این عالم زمین مفوض
است والسلام ای سعادتمند بدانکه هر نقطه بمجانبت قوی است بطولاً
یا عرضاً نقطه سایر بر سه وجه است قرب میزانی و انتها بمقام لایق و در اشکال
قوی و ضعیف جمله بر این قیاس بر این وجوه معلوم گردد و از اینجا واضع صحیح شود که

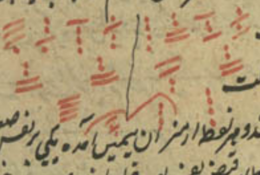
شکل قوی اسیر نقطه ضعیف در ضعیف شود و بر عکس و شکل ضعیف اسیر نقطه قوی در او
قوت یابد و ضعف از جانب نقطه و قوی در او قوت یابد و ضعف از جانب
نقطه و قوی که نقطه را در حیز منتهی اگر حاصل گردد و در او همین عمل کند و اگر در خلاف
این حال از میزان طلوع کند چنانچه ناری ۷ به ۳ در نفس منتهی شود و قوت ضعیف
باید داد و او را قوت دهد و نقطه خاکی او به ۲ در دوم منتهی شود ضعیف گردد
و او را ضعف از دو الخ او را درین شکل حاصل میگردد نموده باید در استخراج مدلولات
هر یک از این حالات بعد از تعمق در مذکورات سابقه و درین باب اول الباب
مشکل نخواهد بود بدانکه هر نقطه بهر شکلی که منتهی شود خبر از مدلولات آن شکل
ضعفاً و قوةً بسبب آن شکل و نقطه یافته بود در انچه آثار بظهور پیوندد و در
دلایل برای واقف عاقل متعلق است هر نقطه از این نقاط اربعه دالست بر
تمامی مدلولات اخبار خود و مدلولات آن عنصر چنانچه در باب ثالث مذکور است
پس حکم بر حالی از نقطه دال بر آن حال اول بود و اگر این دلیل معقود از طالع
حکم کرده شود چنانچه در باب اول اشارتی بدان شده و چون باهم موافق
باشند دلیل اقوی خواهد بود و اگر مخالف بود حکم سایر اقوی بود و احوال کل
و اخبار رشاهد و مؤید این دلایل اند چون این معانی بوضوح پیوست بدانکه اوج
نقاط در میزان بنقطتین نفر الداخل است جهه منزل آنست در حیز اشیا دیگر در

خیر خود و بعد بنقطتین ۳ است جهة منسوب در خیر دوست و مطلوب دیگری
در مقام اشیا بعد بنقطتین ۲ است جهة منسوب الیه در خیر ضد و دیگر
در مقام اشیا بعد بنقطتین ۲ است جهة منسوب الیه در خیر دوست و مطلوب
دیگر در خیر ضد بعد بنقاط ۱ است جهة منسوب الیه در خیر خود و ما متفرق
در مقام ضد و دوست و اشیا بعد ۴ و اضعف بنقطتین ۲ بود جهة
منسوب الیه در خیر ضد و بودن معارض او در مقام خود و این دو ضعیف
بود و مایل السلام ای سعادتمند طریق استخراج ضمیر و خبی اهل رمل
بچندین وجه بیان کرده اند و در بعضی اختلاف بسیار میان حکما این فن واقع است
زیرا که اطلاع بر ضمایر و سرایر گاهی تحت مغرب حضرت صمدیت متعلق الهی
را نبود و هر که را فی الجمله بر ضمیر و خبیه اطلاع شود این بجز هدایت هادی مطلق
نشود و احکام رملی جمله طبقات اند بجمیع مدلولات صور نسبت آنها
رسیده اند و نیز بکل میتوان رسیدن همچون مدلولات نجوم و نسب سماویات
و لهذا التحقیق هر حالی از رمل بود از هدایت الهی بعد از معرفت مدلولات
رملی و جمیع آنها و نیز حدس و فهم کس در این حالات میشود پس هر کس
بقدر استعداد و استطاعت و عنایت بی علت ظنی چند کرده گاه
و طریق چند بیان نموده گاهی موافق مقصود میشود و گاهی نمیشود و بجهة هدایت

٢٤١

طالبان بعضی از طرق خاصه مشهوره را انجمله فی التجربه بثبوت اینجا مبین گردد
والله اعلم بالصواب امسا برغم فخر خیر طریق استخراج ضمیر چنانست که هر
شکلی که در سیر دلیل نشیند طالب بود بخروج و دخول و انقلاب و ثبوت خود
گواهی دهد اول امر بر کیفیت ارباب خرد و جهات و دخولها و تردد در امور
خود حکم کلی امری حاصل ثابت واقع بر ترتیب و ملاحظه منسوبات شکل بر کیفیت
معلوم گردد پس باید دیدن که مطلوب این بخانه نشسته است از مدلولات
این مطلوب و این محل هم تشخیص حالی کرده شود و بعد آن مطلوبین را باهم ضرب
کنند و آنچه حاصل شده باشد هم استشهاد بر بعضی حالات کنند و باز ببینند
که در کدام خیر نشسته است از مدلولات آنچه نیز تشخیص بعضی حالات کنند
و اگر مطلوب هیچکدام در رمل نبود هر شکل که در مسکن مطلوب ایشان بوده
باشد عمل نمایند و از ماحصل تشخیص نمایند و اگر ماحصل مطلوبین در رمل
نبود از مسکن او و آن شکل که در مسکن بود تشخیص کنند و اگر مطلوب یک
نفس بود و یکی نه اگر آن مطلوب شخص با آن شکل که در مسکن مطلوب مقصود
نشسته ضرب کنند و از ماحصل و مسکن مجدد از آن تشخیص کنند و بسیار
بود و بسیار نبود طالبین بعضیها دلالت بر ضمیر کنند و گاه مطلوبین بی
ضرب و ملاحظه منسوبات نوعی دیگر نقاط میزانی برای انجا قرار یابند

بتخصیص نقطه قوی صادق ضمیر مطلوب از آن شکل منتهی الیه با خیر منتهی الیه بود
و یا از هر دو اتمام کنند هم شکل منتهی الیه باهم ضرب کنند و از حاصل
که خیری که در او بود این حاصل از دلایل مقدم تشخیص کنند و بسیار بود
که بی ضرب مدلول هر یکی حکم بر ضمیر کنند و مشخص گردد نوعی دیگر شخصی دیگر
سوال کرد در ضمیر خود که او را سفر از آن مقام خواهد بود یا نه این رمل
برآمد و صورت اینست



دیدیم که در هر نفس دلالت
بر خروج و حرکت میکند و هر نقطه از میزان بیمیش آمده یکی بر نفس صعود
آمد و یکی بر چهارم که شکل مطلوب قبض نفس بود قرار یافت و در چهارم خود
شکل حرکت و راه محرک بود گفتیم سوال از حال خود نیست یا مقام حرکت
از نیت گفت بلی نوعی دیگر نتیجه مطلوب بعینه را در نتیجه منتهی نقطه ضرب
کنند و آنچه حاصل شود ببینند که کجا نشسته است از آن شکل و از آن
مقام تشخیص کنند نوعی دیگر مطلوب نفس نفسی مکرر بود و نتیجه الجمله را حاصل
گرده از شکل و مقام که نشسته است تشخیص کنند نوعی دیگر نقاط فرد
نفس اول را ببینند که چند است و از اول بشمارد به هر خیر که منتهی شود در
اسها نقاط فرد آن طبع را از تمام رمل جمع کنند و ۱۲۳ ببینند ارند و آنچه

٢٤٢

مانند از اول بعدد آن بشمارند که آنجا که منتهی شود از آن شکل و آن خیر دیگر
از اقوی گویند نوعی دیگر هر نقطه که در میزان قوی نشسته از جنس او از
جمیع رمل فرد آن نقاط عدد کنند و همین عمل سابق کنند و اگر صحیح بود
و اگر تکرار اقوی صحیح آید و اگر نیم نماید از نتیجه منتهی الیه این نقاط معدوده
و منتهی الیه آن نقاط که در نوع مقدم گفته شده و محل آن نتیجه و تکرار
آن اقوی از تشخیص کنند تا مل نوعی دیگر هر نقطه که در نفس صعود باشد
از تمام رمل افراد جنس او جمع کنند و تعداد آن از اول عدد از آنجا
که منتهی شود حکم کنند از خیر و شکل و تکرار اقوی آن مایل و اگر تتمیم نماید نقاط
فرد که جنس نقطه دیگر شکل اول را بود از تمام رمل دیگر جمع کنند و از
اول عد کنند و از منتهی الیه و از محل دیگر از اقوی آن حکم کنند و اگر چهار نقطه
با شکل اول را باشد همچنین عمل جهت تتمیم حکم باید کردن و اگر
جمله را باهم جمع کنند از نتیجه جمله تشخیص کنند نیکو بود و از شکل و تکرار و
در محل و در جمله باید که عدد بعد از حذف دوازده دوازده باشد و باکم بود و از آن
عد کنند تا مل حق التامل نوعی دیگر عدد نقاط نتیجه مطالب را از عدد
نقاط مجموع تعیین طالبین نقصان کنند الحاصل آنچه ماند از نفس صغری
شمارند آنجا که منتهی شود نشان کنند از آن خیر تشخیص نمایند و باز نتیجه

ان شکل هرجاکه نشسته باشد از ان شکل و از ان محل استخراج کنند اگر
موافق بود بادن الله تعالی نوعی دیگر تشخیص نمایند از نتیجه مجموع نتایج مذکوره
و محل ان چنانچه از سیر نقطه و تخمین مطالب تعیین شکل بردن آورند
و از مدلولات او وان خبر حکم نمایند و از انچه در مسکن او باشد هم تشخیص
نمایند تامل نوعی دیگر هر شکل که دلیل ضمیر افتد ازین وجوه مذکوره چون تکرار
نکرده باشد متعرض خبر ازضمیر دهد و ان خبر که در او باشد همچنین و اگر تکرار
کرده باشد و انجا که قوی تر باشد خبر ان و خبر ان خبر متغیر و اصح بود
نوعی دیگر نقاط زوج و فرد امهات بشمارند دوازده دوازده
طرح کنند انچه با دوازده یا کمتر انگاه بعد از ان نقاط مانده از اول
بشمارند انجا که منتهی شود از ان شکل و از ان خبر تشخیص کنند و اگر تکرار
قوی تر کرده باشد از ان اقوی و خبر ان حکم کنند نوعی دیگر مطالب
یعنی هر کدام قوی تر باشد از ان شکل و از ان خبر گویند و اگر مکرر شده
باشد مطلوب یک شکل و از دیگری در رمل نباشد از مکرر تشخیص کنند
این بسیار صحیح آید و اصلی کلی در جمیع احکام قوت شکل قوی را
اعتبار کنند بر غم استادان اما چون زناتی و غیره چنان بود که بشمارند
نقطهای امهات فرد تمام رمل را دوازده دوازده طرح کنند انچه ماند از اول

شمارند انجا که منتهی شود از شکل و خیر بیت حکم از ان کنند و اگر تکرار
کرده باشد از اقوی تشخیص کنند و دلالت بیوت تر و انسان موافق
نجوم است چنانچه در باب سیم اشارتی بدان شده نوعی دیگر نقوط
ترابی و ناری جمله اشکال منقلبه زایچه را جمع کنند و طرح ۱۲ از ان
بشمارند از اول زایچه انجا که منتهی شود از شکل و خیر تشخیص کنند و اگر
مشخص نشود نقطه هوایی و آبی اشکال ثابته زایچه را جمع کنند و بعد طرح
مذکور از اول بشمارند و از منتهی الیه حکم کنند و اگر از تمام از نتیجه هر دو شکل
منتهی الیه و از بیت آن تشخیص کنند نوعی دیگر از شکل اول امهات نقطه ناری
خواه زوج و خواه فرد برگیرند و از دویم نقطه هوایی خواه زوج و خواه فرد برگیرند
و از سیم نقطه مایی خواه زوج و خواه فرد برگیرند و از چهارم نقطه ترابی خواه زوج
و خواه فرد برگیرند و بر ترتیب شکلی از ان پیدا شود و از ان شکل و از ان محل و نوع
آن تشخیص کنند و اگر تمام نشود از شکلی که در مسکن یا مزاج بود تمام کنند
نوعی دیگر جمیع نقاط فرد اشکال زایچه را با شکل میزان بر دارند و از صد
بیست کم کنند و مابقی صد بیست را ۱۲۱۲ طرح کنند انچه بماند از اول
عد کنند انجا که منتهی شود حکم کنند از محل و از شکل نوعی دیگر انکه
از صد و بیست کم کنند بعد از طرح ۱۲ از اول بعد بشمارند و از محل منتهی

آنچه تشخیص کنند نوعی دیگر از مکرر شکل سیزدهم در محلها که بود از
شکل و خیر نوعی دیگر ببینند که مسکن اول کجاست و انجا که ام شکل نشسته
است همچنین از همین اشکال یکی منتهی شود از ان شکل منتهی الیه ازین
منتهی الیه گویند نوعی دیگر نقاط مفرده تحت یا فوق اشکال زایچه بالتمام
جمع کنند و بعد از طرح ۱۲ از اول عد کنند انجا که منتهی شود از ان شکل
نقاط فرد و زوج آن مثلثه را یعنی نقاط آن شکل را با نتیجه اش عدد کنند
و بهمان عمل کنند و بهر جا که منتهی شود نشان کنند و باز آن مثلثه را
همین انواع عمل کنند و همچنین تا بجایی قرار گیرد پس ان اشکالی که نشان کرده
بود از محل ان تشخیص کنند نوعی دیگر از شکلی که در میزان بود از محل تکرار
آن و از تکرار اقوی حکم کنند و طریق استخراج خبی بر غم فن خبر هم استخراج
بود دو شکل که دلیل خبی گواهی دهد و شکل دهم و دوازدهم و میزان را
شهادت بر احوال خبی و همچنین شکلی که شریک و نتیجه شکل اگر دلیل خبی
افتاده باشد و اما بر غم استادان شکل اول طبیعت خبی بود دویم
وزن او ۳ ابعاد او ۴ وجود و عدم و اصل او ۵ قیمت او ۶ نحو عمل شاید
۷ لون او ۸ جوهر او ۹ فعل او ۱۰ آز انچه ۱۱ تمامت او ۱۲ استعمال
او شکل اول طبیعت خبی بود و نرمی و درشتی او بود دویم لون

او بود ۳ هیات او ۴ جوهر او ۵ بچکار آید ۶ از چه ترتیب یافته است
یا انچه با جوهر او آمیخته باشد هشتم شریک چهارم ۹ چگونگی او ۱۰ طعم او ۱۱
انچه بد و خبی تمام شود ۱۲ از محل خبی یا شرکت چهارم و هشتم
استخراج خبی و نسل خبی بطریق ضمیر نمایند و هر محل که آن شکل واقع شود یا
اقوی بود از محل ابیت اول داشته بعد آن را دویم همچنین تا دوازدهم
بیت شمارند و در طریق که در نوع مذکور شد تشخیص احوال خبی کنند و بسیار
بود که همان شکل مستخرج در دلالت تمام بود در جمله احکام از خطوط و اتیه
و سنوات و اوضاع شافی عمل کافی لابد بود و الدوام الکلی چون مقارن
این حال گردد مقصود حاصل شود و السلام ای سعادتمند طریق الطلب
را اهل رمل جهة تحقیق مطالب و عدم آن وضع کرده اند و بر تجربه
دلالت اثر اتمام یافته اند که تعیین جهت سعادت و نحوست بیوت که
بسیار بود که ظاهر رمل را دلالت حصول مطالب یا عدم آن بود و اشکال
سعد و نحس در مراتب واقع باشد و بیشتر مذکور شوند بخیر و شر و تنوع و تخلف
یابد و بعضی از انقلاب در نوع تحقیق نمایند و انچه انقلاب ان استشهاد
کنند بر ان حکم مقرر دارند چنانکه در میزان چون ۳ باشد و طلب از حصول و ثبوت
و وقوع امری بود از سیم بود و عقود و قبض و اتمام و انجام و مناصب و سکون

واشکال امهات از انچه بدخول مناسب بود بر بینند اگر دو داخل حاصل شده
است حکم بر حصول و ثبوت و اگر دو منقلب شده و وقوع کنند و اگر از دو
خارج شده حکم بر عدم حصول و ثبوت و اگر از دو منقلب شده حکم بر حصول
و ثبوت و وقوع و باز بر طرف آن کنند سعدین باختیار روا نحسین بغیر
اختیار و اراده و اگر از دو ثابت شده باشد حکم بر توقف آن کنند
سعد تنها باشد بحصول و وقوع و اگر چنانچه طلب عدم حصول و رفع و دفع امری بود
از قسم سفر صحیح و فروختن و بخشیدن و ترک و تحریر و خلاص از قید و امثال
انها از انچه بخروج مناسب بشد اگر از دو خارج بود دریابد و اگر دو داخل
بود بر نیاید و اگر از دو ثابت بود در توقف افتد و اگر دو منقلب بود در بر اندر
و در روش پشیمان شود و مستالم گردد و اگر چنانچه در میزان غیر [illegible] بود در هر شکلی در هر
مرتبه از انقلاب شاهد سعادت و نحوست و خیر و شر آن مرتبه دانند از رمل
اصل و حکم بر رمل اصل بشارت آن کنند یعنی چون سعد در مقابل سعد افتد
نوبنا از سعادت آن سعد کامل بود و اگر مقابل نحس افتد نحوست آن نحس
اندک بود و نحس هم بر این قیاس چون در مقابل متوسطات و ممتزجات
افتد داخل سعادت و داخل نحوست گردانند و اما انقلاب و استنباط
چنان بود که امهات را بر تثلیث خود از نبات زنند و بر ترتیب ارکان

چهار زمینچه امهات سازند و در نوع البته در میزان [illegible] باشد بشنید **نوعی دیگر**
اشکال امهات بر زوایا زنند و بر ترتیب ارکان امهات سازند و رمل تمام
کنند **نوعی دیگر** اوتاد را بعد را بر تثلیث خود زنند و بر ترتیب امهات زنند
و رمل تمام کنند **نوعی دیگر** از ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ همین بر ترتیب امهات سازند **نوعی دیگر**
و رمل تمام کنند و درین هیچ نوع غیر [illegible] در میزان نه بینند بلکه غیر [illegible] کم آید **نوعی دیگر**
زوج و فرد چنان بود که هر شکلی که در حیز نار بود در هم زنند و هر شکلی که در حیز
هوا بود در هم زنند و هر شکلی که در حیز آب بود در هم زنند و انچه در حیز خاک بود
بر هم زنند و بر ترتیب امهات زنند و رمل ارکانی تمام کنند **نوعی دیگر** طریق میزان را
بر وتد لیکن چپ صغری زنند بر دهم و یازدهم و چهاردهم و از ان امهات زنند و رمل
تمام کنند **نوعی دیگر** نقطهای فرد هر عنصری را از رمل تمام جدا جدا اعد کنند و از
شمار را انجا که منتهی آتشی بود او را شکل اول سازند و انجا که منتهی بادی بود شکل
بادی سازند و انجا که منتهی آبی بود شکل آبی سازند و انجا که منتهی خاکی بود شکل
چهارم سازند و رمل تمام کنند **نوعی دیگر** از تمام رمل فرد و زوج امهات شکلی
بیرون آرند و از نبات همچنین و از متولدات همچنین و از زوایا همچنین و از ان
به ترتیب امهات سازند و رمل تمام کنند **نوعی دیگر** منتهی نقطه اعلای
طریق را شکل اول سازند و منتهی نقطه ثانی را شکل دوم و منتهی نقطه ثالث

[illegible]

راشکل سیوم بسیار زد و منتهی بنظر رابع از آن شکل چهارم و در حل از آن تمام کنند و در انواع
مذکوره در غیر نوع اخیر کمتر آید والسلام ای سعادتمند در احکام رمل معروف
دیدم که چنان مقرر کرده اند که تحقیق هر مطلوبی را از نقطه که مناسب آن حال است
کنند مثلاً چون سوال از نفس سائل یا از اولاد یا از سفر و علم و امثال
اینها از نقاط آتش اشکالی که در بیوت آتش افتد خواه زوج و خواه فرد بر ترتیب
تقدم مرتبه بر داشته شکلی سازند و از آن شکل و از محلی که در رمل واقع است قوت و
ضعف و قوت او حکم کنند همچنین اگر در رمل نباشد از نفس آن شکل و شکلی
که در بیکس مزاج و عدد او باشد حکم کنند و در سایر مطالب هم بر این قیاس
و بتجربه این نوع حکم صحیح بسیار یافتیم و بعضی چون مناسب مدعی بود و چون
از جمیع نقاط حاصل کنند و مطلوب آن باب دخول بود و آن شکل را با ربر
نتیجه بتعیین مضروب زنند و از آن حکم کنند و صحت این نوع نیز بتجربه رسیده
و این نوع طریق با مطلوب بود و اقوی اشکال از سعادت و نحوست نزد اکابر
کتب اربع بود بعده خاصی و بعد از آن آنچه از سداسی لیکن طبع غالب بود
و اشکال متعادل الطبع ضعیف باشند و چون در خبر اشکال قالب الکیفیه
واقع الکیفیه واقع شوند همان طبع گیرند و پدر جمله اشکال [illegible] بود و
مادر جمیع [illegible] و بر عکس نیز گفته اند که پدر طریق و مادر جماعت والسلام علی من اتبع الهدی

تم تم

رساله سرایر الاولیا
و جامع الاسرار دنیی گویند بقول بعضی

٨١

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه ای برادر [illegible] که در [illegible] علم طبیعی مقرر شده است که بسایط عالم بالذات
[illegible] ایشان متشابهست [illegible] یعنی هر جزوی از عناصر اربعه که منفصل شود از جنس
خود و مشابه آن جزو دیگر بود یعنی هر جزوی که از خاک جدا کنی مانند بود هر جزو دیگر را
همچنین آتش و هوا و آب و خاک و تحقیق در این بسایط هر یکی مر دیگر را طالب اند چنانکه آتش و آب
را کیفیات فاعلند و هوا و خاک را کیفیات قوابل منفعل اند و علی هذا این بسایط را آمیزش بود و آنچه یعنی
[illegible] در عالم صورت بندد و اگر این بسایط که قایم بالذات اند علیحده در مقر خود [illegible]
باعتبار احاطت [illegible] اگر آمیزش کنند از آن اثری ظاهر نشود که خاک را با آب مخمر باید کرد و در
هوا خشک کرده شود و بعد از آن کوزه و خزف گر ساختن و باتش طبخ کردن تا صورتی از آن
متشکل گردد و البته آن صورت مرکب [illegible] از این بسایط و مر او را تمام بکمال اول چنین باز گردد و هر موسم
[illegible] حافظ [illegible] ادراک کنند از آن شی فانی بود و آن دو نوع باشد یا بسیط یا مرکب اما بسیط اندر
عالم کون عناصر [illegible] و مرکبات آنچه از این عناصر با متزاج صورت بندد و هر یک [illegible] مزاجی و آن مزاج را حالت
لازم بود و آن معتدل [illegible] بود و موجودات از دو وجه بیش نه وجه اول [illegible] فلکی
و هوا و عنصری از آن سه نوع موالید یعنی معادن و نبات و حیوان تولد کنند وجه دوم [illegible]
منفعلات مشارک بود که حقتعالی [illegible] موالید [illegible] این موالید مرکبند از معادن و نبات
و حیوان اما معادن و نبات و حیوان [illegible] که شرح آن در رساله [illegible] شود و اما مقصود [illegible]
خود ذکر کرده شود و بدانکه [illegible] و ترتیب [illegible] سفلی و علوی بر عالم کون از عناصر که بسایط اند
[illegible] موجودات صورت بندد و از انواع مذکوره و لیکن اندر آن حیوان [illegible] و ما در [illegible]
بقدر ما یحتاج و اندر آن هم انواع بود نوعی دیگر [illegible] که ناطقند [illegible] و جسم [illegible]
از این بسایط فراهم آمد و اندر ایشان حقیقتی بود و از غیب الغیب بود و اندر این بسایط

متصرف شوند در ترکیبها مانند شابه التر کیب اشخاص علوی از روی تناسب مثال قلاع
وحصار وقصور واماکن واجه بدین ولوازم اسباب الخیم بکار آید مثل کاسه وکوزه وجره
وامثال آن وکشت وزرع وضیاع وعقار وتراکیب آنچ[?] وصنایع وبعضی بانواد
بود وبعضی بمشارکت اشخاص علوی بجمهور این صنایع ماده هیولاو علت آن اینها
طبایع بسایط بود ومجموع اشیا که اندرین عالم کون وصورت بندد ازین بسایط بود
وسرمایه کلی هر جزوی ازین بسایط باشد وهر صورت که ازین بسایط متصور
شوند باید که معرفت بحال اولیت خود باز کرده ومارا درین مقدمه اثبات ذوات عناصر
اربعه غرض است ولیکن غرض ازین رساله نکته چند درباب اسرار وصفات احوالات
متجددات که اندرین عالم بظاهر میشوند واشخاص عالم کون که محرکان باطن اند وپیش از
وقوع آن حالات را ادراک کنند تا مقتضی آن هم بدانسته باشند وچون معلوم شود که اصل
ایشان ازچی بود وچرا بود وچون شود وکی شود کیفیت حال ماضی ومستقبل معلوم توان
کرد باعتبار آنکه چون مبدا مظاهر متجددات معلوم شد معاد نیز معلوم گردد وبباید
دانست که این بسایط را دوری هست گردی وهر یکی ازین بسایط مرتبها دارند که از آن
محل ومرتبه بازادت خود بیشتر وپیشتر نتوانند شد الا بارادت اشخاص عالم علوی وسفلی
وایشانرا طبیعی بود چنانچه قهره آتش را گرمی وباد را تری وآب را سردی وخاک را
خشکی در ذات تو دو آتش با خاک با دو مشترک است وباد با آتش وآب وآب با باد وخاک
وخاک با آب وآتش اما طبیعت بسایط اگرچه این بسایط را دوبار بدانست گردی اند
وهر کره را دایره وهر دایره را مرکزی وچون مراکز این بسایط را اعتبار کنیم ما را چهار
مرکز حاصل شود وار مرکز هر دایره نقطه احساس شود چنانکه چهار نقطه احساس کنیم یکنقطه
از مرکز آتش ویکنقطه از مرکز باد ویکنقطه از مرکز آب ویکنقطه از مرکز خاک واین ۴ مراکز هر
یکی را طبع لازم شود چنانچه آتش گرم وباد تر وآب سرد وخاک خشک وچون این ۴ نقطه

مرکز را بشرح چنین شوند بعد از آن چون بطبیعت مشترک باشند چنانچه در اول ذکر شد آتش گرم
وخشک بود وآن دو مرکز باشد وباد گرم وتر بود وآن دو مرکز باشد وآب سرد وتر بود وآن دو مرکز
باشد وخاک سرد وخشک بود وآن دو مرکز باشد وچون مراکز مذکور باشد چنین بود ⁝⁝ و باد
والنفس که مراکز اربعه حالت اولی وهیولی اولی عقل کل بود واندرین صورت مراکز هشت
گانه که نفس کل وعقل کل بوده آنبود مراتب ابجد باشد والجبد آتش یکی وباد ۲ وآب ۳
وخاک ۴ وابیمرتبه ده شد نفس کل ومرکز آتش یکی باشد در مراتب وباد ۲ وآب ۳ وخاک ۴
واز آن این لفظ واین اسم اصطلاح شود بعضی عنصر ابدح ه اکرابدح حرف اول از د
وحرف دوم از عیان ب وحرف سیم از زمان وحرف ۴ از صق واندرین اسرار است
وشرح آن اینجا متحمل نکند بعد از آن چون باعداد دو شمار در آری عدد مرتبه عقل کل ه آید وعقل
از بانزده هزار اینجا اصل متجزه بود وعقل کل محرک بود وبارادت وحرکت او ارادی گشت وبایسته
حرکات بارادت عقل کل بود وچون عقل کل در مرکز وجود خود قرار دارد ونفس کل در تصرف او در
دوم آن قرار دارد وبعد از آن چون یکنقطه آتش یعنی با آتش عقل متصل شود دو کل صورت
بندد ودر بدینصورت ﴿﴾ اول را مفتوح اول نام نهند دوم را مسدود واول مفتوح در طرف
نفس کل بود ودوم مسدود در طرف عقل کل وعاقل خود دانند که چرا وبعد از آن چون یکنقطه از باد
نفس کل با باد عقل کل متصل شود از آن دو صورت بدین شکل لازم آید ﴿﴾ مفتوح دوم نهند
ودوم را مسدود ودوم مفتوح در طرف نفس کل مستقر دارد ومسدود در طرف عقل کل وازطرح
واستخراج حفظ حالات تغییره تولد کنند بدین شکل ﴿﴾ ودر طرف نفس کل مقرا او بود واز مسدود وعکس
باید نمود بسبب عزوب بدین نوع ﴿﴾ ودوم جانب عقل کل مستقر دارد وبعد از آن یکنقطه از آب
نفس کل با آب عقل کل متصل شود از آن دو کل صورت بندد بدین نوع ﴿﴾ اول را مفتوح
مفتوح ثالث نامند وثانی را مسدود ثالث ومفتوح در طرف نفس کل ومسدود در طرف
عقل کل مستقر دارد وبعد از آن باز آتش مفتوح وآب مفتوح سیم شکلی لازم آید بدینصورت ﴿﴾

وارنسدود او برعکس و دیگر باد مفتوح دویم و آب مفتوح سیم شکلی متولد شود بدین گونه واز مسدودات معکوس که این بود این شکل را ابناء نباء میر نام نهند و نیز ما که از مفتوح تولد کنند کر آن اینست نیز ما مسدود این و در طرف نفس مقرنبات متولدات او بود و بطرف عقل کل همچنین بعد از ان آتش اول و آب سیم و هر یک در طرف نفس کل محل و مسکن داله واز طرف عقل همچنین و چون یک نقطه خاک نفس کل با جاک عقل کل متصل از ان دو شکل صورت بندد اول را مفتوح ۲ و دویم را مسدود ۳ مفتوح در طرف عقل کل مسدود و در طرف نفس کل محل و مسکن دارند و این شانزده صورت تمام بود و اشکال از شانزده بیرون نیست و تمامت عالم غیب و شهادت این اشکال ۱۶ گانه بود و جمیع سرایر و ضمایر که در عالم غیب و شهادت بود درین اشکال ۱۶ گانه مندرج بود و اشکال از ۱۶ زیاده نبود ۴ عدد را مربع کرده ۱۶ شود و چون جدا از ۱۶ اکبری ۲ بیرون آید و اشکال آخر و درپیش کر صورت بندد تسکین او چنین باشد که در پنجه دول نقطه میشود و نیکو تامل کن و بدانکه صورت آفرینش این اشکال چگونه تواند بود چنانکه یاد کردیم و بدایت آن بدان تا آثار و نهایت آن ترا معلوم شود و از علوم لدنی مستغنی گردد و آنچه از عالم غیب در عالم شهادت ظهور کند ترا پیش از ظهور معلوم شود و بباید دانست که این اشکال شانزده گانه را ۱۲ بیوت لازم آید چنانکه اشکال را طبیعت مرکز بود و بیوت را هم طبیعت مرکز بود و بیوت را چنانچه اشکال را مرکز بود و بیوت را هم مرکز بود و چنانکه اشکال را طبیعت بود و بیوت را هم طبیعت بود و باعتبار انکه از بیوت ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ مرتبه اول بود این بیوت مرتبه نار بود و بیوت آتشی ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ و بیوت باد ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ و بیوت آب ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ و بیوت خاک ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ و هر نقطه نار که اندرین بیوت افتد قید کرده و هم جسم ناری که اندرین بیوت افتد افتتاح یابد و تا بیوت در مراتب خود چنین بهم احسا حرکت اشکال ۱۶ گانه متحرک شوند و چون ابتدا

حرکت آیند

حرکت آیند از ایشان ادوار حاصل آید اندرین بیوت ۱۶ گانه و از ان ادوار حکمهای بزرگ توان کرد و دیگران بجای خود کرده شود و بدانکه از حرکت اول این اشکال دایر کرده بدین صورت و این تسکین اصل تجزیه بود و جمیع سرایر و ضمایر و اسامی و دفاین و خبایا از این تسکین معلوم شود و این تسکین عنصر وسطی باشد و باعتبار لازم آید نقطه مفتوح اول را نار اول تا منقد و نقطه نار نیره اول را دویم و نار نیره دویم را نار سیم و نار سدود و رابع را نار ۴ تا هشت نقطه نار تمام شود بعد از ان دور باد در سدود و نقطه مفتوح دویم را باد اول تا منقد و نقطه باد و نیره اول را باد دویم همچنین تا دور باد تمام شود تا دور باب برسد و آب اول مفتوح سیم باز و چون دور آب تمام شود دور بخاک برسد خاک اول مفتوح رابع بود تا دور خاک تمام شود و باز دور بنار رسد و از جمله تسکین این سرایر دانست که برابر نهاده است و نار یک بود و هوا ۲ و آب ۳ و خاک ۸ بعد از ان چون تامل رود یکی نقطه نار بود و یکی جسم اندر میان و باز نقطه نار جسمی تا نار تمام شود و چون بدور باد مقابل شود در باد نقطه دو یابی و جسم دو و در آب نقطه ۳ و جسم ۳ و در خاک نقطه هشت یابی و جسم هشت و نیز بباید دانست که بیت اول است و تن و جان و چشم و منسوبات بیت اول بدو تعلق دارد بمال بحرکت تا دور آخر شود و دور سیر بباید دانستن که چون این اشکال را حرکت دهی از حرکت ایشان سیری لازم آید که آن بر دو قطب گردد و قطب اول عقل کل بود یعنی طریق نفس کل یعنی جماعت فصل بباید دانست که قوای سبعه که ذکر کردیم گفتیم که قوت و حکم کره خاک داله بر تا سکنات شرکت آنچه باعتبار انکه این شکل نقطه خاک داله و نقطه ذات این شکل باشد و این نقطه ظلمت بود و ازین ۴ عنصر ۳ متحرک اند اما نقطه خاک ساکنست و جمیع کاینات را حابست و چون در مرکز خود بود قوت او معتدل باشد و اگر در خانه باشد قوت او با افراط بود و در خانه قوت او بتفریط باعتبار انکه خانه نقطه ۴ مرکز و تند خاک باشد و هر نقطه که در وتدی افتد آن وتد بر طبع ان نقطه بود البته آن نقطه در قوت از حد اعتدال بگذرد و با فراط شود و چون در مرکز دویم آید یعنی مایل وتد قوت او از حد اعتدال بگردد و با فراط شود

وچون بکنه زود در مرکز سیم آید قوت او از حد اعتدال کمتر بود و تعویذ کرده و دیگر مرکز ۱۲ اند
ازان ۴ ناری و ۴ بادی و ۴ آبی و ۴ خاکی مثلا ا و ۵ و ۹ و ۱۳ مرکز نار باشند ۲ و ۶ و
۱۰ و ۱۴ مرکز هوا باشد و ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ مرکز آب باشند و ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ مرکز خاک باشند
اما مرکز آتش اول و باد اول و آب اول و خاک اول یعنی ۱ ۲ ۳ ۴ او باد [illegible] دوم
ایشان [illegible] وسیم ایشان [illegible] ۳ و ۱۳ و ۱۴ و ۵ و ۹ [illegible] یعنی ۳ [illegible] ۱۳
بدویم و ۵ [illegible] سیم و ۱۶ چهارم شریک باشند قول دیگر با اول و [illegible] شریک باشند اما
ذکر دیگر قوی [illegible] قوت حیوانی سبب آنکه نقطه روح است و نور است و حیات از وست و از بهر
دور خانه حیات او راست اما قوت غضبی که در ذات حمره [illegible] از نقطه باد دارد و [illegible]
است در حقیقت بحد اعتدال و با فراط زیادت [illegible] کمتر و این کل موقوف [illegible]
و بهر شفقت و رحمت که [illegible] اهل دنیا را [illegible] و بهر عنف و تعصب که نماید سبب [illegible]
[illegible] شریک بود اما [illegible] نقطه [illegible] رحمت [illegible] جمع شود و او را [illegible] سیم [illegible]
و باری و اصحاب بود و قوت او [illegible] بود و شریک او [illegible] اما قوت طبیعه در ذات [illegible] بود
و [illegible] نقطه [illegible] ولالت جمهور [illegible] موقوف طبع آب [illegible] و مجموع لطایف و
کثایف را [illegible] اعظم است [illegible] شریک وی [illegible] اما قوت شهوانی را [illegible] تربیت
بود و او [illegible] عشق و هوس و آرزو و لذات دل و فرزندان [illegible] است
و اندرین [illegible] نقطه نور [illegible] جمع اند سبب اختلاف طبع آن بود که آرزوی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] شریک آن [illegible] اما قوت حافظه در ذات [illegible] بود و او [illegible]
و آن [illegible] و خدم و محافظت علم و آن صنعت تمام الحکمت [illegible] را شریک [illegible] دارد
[illegible] را که [illegible] است شریک او بود و قوت نفسانی را که [illegible] است شریک او [illegible] و قوت
غضبی را که [illegible] شریک او [illegible] و قوت حیوانی [illegible] شریک او [illegible] قوت شهوانی [illegible] و شریک او [illegible]
قوت حافظه را [illegible] شریک او [illegible] قوت طبیعه [illegible] شریک او [illegible] اما [illegible] عقل کل است

٨٤

و [illegible] نفس کل است باعتبار حل و عقد با هم شریک باشند **سؤال** در بهر او [illegible] عقل و نفس باعتبار
حل و عقد ما [illegible] اشکال [illegible] **جواب** عقل و نفس آدمی و حیوان [illegible] این اشکال اند و جمیع
اشکال از این دو شکل متولد شود و هر آینه این اشکال [illegible] روز [illegible] فرزند [illegible]
دانستن [illegible] رسید [illegible] اجرام و انتظام کاینات اینست اما حرکت نقطه
از مرکز میزان حرکت کند [illegible] آن نقطه را اعتبار باید کرد و حقیقت آنکه نقطه از طرف ایمن رود یا
از ایسر لابد است که از میزان ایمن رود و ۱۲ آید و از ۱۳ به ۱۴ آید یا به ۱۰ و از ۱ به ۳ یا به ۴
و چون از طرف ایسر رود و به ۱ آید [illegible] ۱۴ [illegible] رسید از ۱۴ و [illegible] ۵ [illegible] ۹ و از ۱۲ [illegible] ۸
و این نقطه که بدین [illegible] رسد [illegible] و با او [illegible] منزل که رسیده باشد طبیعت [illegible]
از طبع آن منزل با او همراه بود و لیکن وقتی که منتهی شود از آن موضع که [illegible] رسیده بود از طول
و عرض [illegible] بیند که کجا رفت و آنجا که رفت [illegible] مزاج خود رسیده باشد و [illegible] مزاج که
رسیده ان نقطه [illegible] چه نسبت دارد و منتهی [illegible] عناصر کدام عنصر و کدام مرتبه است از عنصر
که [illegible] در ذات اند و شکل منتهی و منتهی به [illegible] واگر [illegible]
[illegible] طبع [illegible] در تولدات بود و اگر در تولدات هم طبع شود [illegible]
در زوایدات [illegible] بود و امکان دارد که در زوایدات هم طبع [illegible] باید دلیل آن بود که طالب را
مطلب حاصل [illegible] متحرک [illegible] که سبب حرکت او عرض بود و چون عرض نبود حرکت [illegible]
چه اما نقطه که منتهی شود [illegible] باید معلوم کرد که از مجموع حرکات میزان هر کدام نقطه قویتر باشد
باید نفس حقیقی آن [illegible] نقطه باشد و نقطه قوی آن بود که در مرکز خود فرود آید یعنی
در عنصر خود و اگر در عنصری فرود آید که بر خلاف بود بباید گذاشت آن نقطه را و دیگری
را در عمل آورد [illegible] اما امتزاج نقطه [illegible] آنکه این نقاط [illegible] دوگانه را با هم در [illegible]
حالت امتزاج بود اول موافق دوم مضادق و سوم مسالم چهارم مخالف [illegible]
آنکه آتش در مرکز آتش موافق المزاج بود و باد در باد و آب در آب و خاک در خاک اما

سر ابر در آن معدوم شوند یعنی بباید دانستن که اشکال ۱۶ آنکه را حرف مکرر باشد اما
در خانهٔ خود واقع شود مثال آنکه حرف مکرر باشد حروف در سکن ابدح در خانهٔ خود در
و حرف خانهٔ دویم او را اگر احاد بود عشرات کردانند و اگر عشرات بود احاد و مائه
و اگر مات بود عشرات گیرند مثال آنکه از برای سائل رملی زدیم آمد این اشکال لهذا
و در سکن خود آمده است در خانهٔ دهم
و حرف فرح را بعوض شین رسیده در این حالت شکل فرح در سکن بر آن نیز بنشستیم
از طول حرف شین را که عرف ۱۲ آوردیم ۶۴ است بعشرات آوردیم میم شد
مکرر کردیم دو میم شد بر همین منوال مم حاصل آمد و باعتبار آنکه طرح از میزان بجایه ۱۸ رسید و
تکرار گردد در دهم گران است و بسط کردیم چنین شد بعد از آن در
در ذات و که در سکن خود بود حب الکبد کر رفت دو حرف میم آمد مم و آنکه
که در سرد و در بود حرف ح میدید باعتبار آن گرفتیم که علت تاویل است حسد و دبود انجس شد
حرف ح دال و چون عمل در خاک و آب افتاد نقطهٔ خاک میزان از ذات بود که حرف
د بود و پس حروف بیرون آمد و چون ترکیب کردیم محمد شد چون از سائل سوال کردیم همان بود
از برای سائلی دیگر رمل آمد چنین | اندرین رمل چون
نامل رو را باعتبار عمل و در ه آ شود و شکل کل صاحب جنس است حرف
دویم سین حرف عین و احاد حرف عین دو حرف زز باشد و منتهی نیز کل چون بسیط کردیم چنین شد
و چون عمل کنیم در مرکز آب اول شود و او حروف عین شد و چهار در نهم
حروف ی دهد پس این حروف باشد ز ز ع ی چون ترکیب کرده شود عزیز گردد و آنرا
بد بخت بسیه گلیم جهنمی رانده درگاه رانده درگاه خدای تعالی که این نحو آنرا اهل نماید
و نزد اهل دریغ دارد و حرام باد بر آن کسی که سر این عمل فاش کند که روز قیامت بخجلی درگاه
ربوبیت باشد اسیر اوار باب آفرینش اگر نه آن بودی که این ضعیف تخفیف غیبت بحث

مصادق میان آتش و باد باشد و خاک و سالم میان آتش و خاک و باد و آب مخالف
میان آتش و آب و باد و خاک باشد اما آتش و باد در مرکز آب و خاک بد باشند
چرا که از مرتبهٔ خود فرو افتاده باشند و آب و خاک در مراکز آتش و باد نیک بود که علی
بعلوی شود و بباید دانستن که نقطهٔ آتش با باد قرابت دارند و باد با آب و آب با خاک
و خاک با آتش اما این نقاط بدین ترتیب که گفته شد اگر در مرکز هم روند سبب آن قرابت
ضیافت قرابت بود و اگر بر عکس آن بود یعنی آتش در آب و باد در خاک طالب مال
و مثال و ساقط باشد بقدر سعادت و نحوست شکل که آن در اصل از و تولد شده باشد
اما اشکال ۱۶ کانه سه وجه اند وجه اول از آن سباعی وجه دویم سداسی و وجه سیم
خماسی و چون ۳ وجه باشد از ایشان سه حالت مقصد شود حالت اول سعادت
و ۲ نحوست و سوم حالتی باشد بر عکس هر دو و این حالات در ذات این ۱۶ اشکال
و عمل و عکس کل و عقد شریک باشند چنانچه ذکر رفت و شریک ایشان تا اشکال سباعی
و خماسی باشد عمل را و نفس را با سباعی سبب آنکه اشکال دیناراند و خماسی نخود آنک و سباعی
دیناری و دانگی اما اشکال سعد ۶ شکل اند از سباعی و و سعادت این دو شکل بکلی دینار
و دانگی خماسی شد و از سداسی و و سعادت این دو شکل دینار تمام باشد و از خماسی
و سعادت این دو شکل نخود آنک باشد اما اشکال نحس شش شکل اند از سباعی
و و از سداسی و و از خماسی و اما اشکال متوسطه دو شکل اند
اندر اشکال سداسی اند و آن و و بباید دانستن که سعادت و نحوست در ذات
این دو شکل بقدر و مراتب ایشان بود یعنی سباعی دیناری و دانگی و سداسی دیناری
و خماسی نخود آنک اما میزان اعتدال در ذات اشکال سداسی باشد و اشکال سداسی
کاملان معتدل اند و قوت اشکال سداسی معتدل باشد که هر اشکال سداسی کاملان معتقد اند
و سباعیات سداسی شوند و خماسیات همچنین و در مواز این عمل شرح و تفسیر و تاویل جمهور

سال ریاضت کشیده واز طعم حیوانی کام دهان قید کرده ودر آن مدت علی الدوام خاطر
مایل ومشغول این فن داشته واز درگاه احدیت اسرار این علم مسئلت کرده تا ایزد تعالی جل
جلاله چنان الهام کرد که این اسرار بر ضعیف منکشف شد واسم خود را درین مختصر نمودیم
اعتماد اگر چون تلمیذی را که حسد آخته جل جلاله اورا رفیق بود این اسرار درباید خود نام
واضح این اسرار کرده واین رساله سایر اولیا تا منزل ۲۸ معلوم کنند اما هرکه ۲۸ کانه
۱۲ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ اعتبار افشا کنیم وچون حروف ۲۸ کانه برمراکز قسمت کنیم و تند آتش را
این حروف ر ام ز و تند باد را ب ن ص و تند آب ا ج س ط و تند خاک را
د ع خ و مایل آتش را ه ف و زایل آتش ط ش اما مایل باد را و ص و زایل باد را
ی ت اما مایل آب را ک ض و زایل آب را ق ذ و مایل خاک را ح ز و زایل خاک را
ل ع این است اسرار حروف در نقاط واشکال ابیوت وعمل ازین خالی نیست وضمایر ودیگر
وخبایا واسامی در ذات این حروف واشکال والنقاط انفته باشد بهم حال ازین دایره نباید
گذشت که خطا شود ودیگر ای فرزند برتو باد که وجود خود را تنقیه کنی وباب ریاضت
عسل کنی ودل خود وزبان خود را از دروغ زری وارف وهمنایی وکذب دور کنی
وهرچند دجود تو از اسرار آراسته تر اسرار این علم برتو مکشوف تر وحقیقت بباید دانستن
که کشف این اسرار بر دو وجه است اول آنکست که انبیا ع آنرا بوحی دریزول از روحانیات
عالم ملکوت نازل شود وبدان معجزه اظهار نمایند وخلق را بدان دعوت نمایند وبراه حق
حق ایشانرا مهتدی شوند ووجه دویم آن باشد که اولیا را ازین اسرار سر تم بالهام الهیت
مکشوف شود واندران رموزات کشف کنند وبتحفه دولت برسند واشارا اخبارها از
حال وماضی ومستقبل گویند وعزان خود را ازان فایض ومستفید کرداند وچون علامت
علم حق بود وجهل باطل ودیگر چون تامل این اشکال در بیوت ۱۶ کانه باعتبار
وعرض بود وچون حرکت کنند نتیجه دیگر تولد کنند وآن اشکالها این اند که برین

٩٦

عددی که ذوات شکل کرد میزان بود یعنی عمل کل وقوت او منتهی شود ومحل دیگری وازان
این نتایج طالب عین مطلوب برده باشد وقاصد عین مقصود واگر باد اکبر واوسط واصغر
تصور باید کرد اکبر ۲۸ اوسط ۱۴ اصغر ۷ بدانکه اکبر از منوبات مردم عام بود واوسط
از احاد مردم واصغر از اراذل اینک تامل کن وازین راه بیرون شود ونیز بدانکه از عمل عقل
حرکت کرد که آن بجای فاعلیت اکبر حرکت اول فاعل بقابل رسید فهو المراد والاسم قوة
ازان منتهی فاعل بود وهمچنین منازل حرکت باید کرد وقابل بباید دانچه بباید بقدر مرتبه ایشان
بود اعنی اکبر واوسط واصغر بدانکه این قابلان سه کانه امتزاج در اعتدال بود باعتبار
آنکه این عناصر بمثابت آبا وامهات اند در صور ونیز باید دانستن که این باب بدانچه خفیف
اند بالذات مرکز وبالعرض الطف والجا اثقل اند مونث بذات مونث وبالعرض
کثیف والطف مذکر واثقل مونث مذکر واثقل مونث وچون بالذات حقایق این اشکال
سه کانه چنانچه در اول رساله بیان رفته متولد شده اند در طبع ایشان مزاج معتدل
لازم بود که انرا ممتزج الطبیع تصور باید کرد وباعتبار آنکه معتبرترین اشکال ۲ است وقوت
او بحد اعتدال بود اما ۳ قوت او بحد افراط معتبرترین است اما ۱ قوت او بحد تفریط
اگر طالب علم راصفت وبار بهی ونیکویی وسعادت اخروی بود البته این حال از
قوت ۲ است باید گرفت واگر جاهی ومالی واسباب دنیوی از قوت افراط ۳ واگر
کید ولهو وقمع ومکر بود از قوت تفریط ۱ بود واین حالات بود که تغیر وتفاوت ونقصان
در بخلاف بپذیرد وبغیر ازین راه دیگر نتواند سپرد که خطا باشد ونیز قوت عقل کل از محل عمل
شود وبکان سرایره مل الجابرد وسایر معلوم شود ونسبت آن بباید دید از منوبات قابل
ومقصود وطلب دانستن وماخوذ اینجا بکمیل اینجا ایراد کنیم درباب کل خط اصل باعتبار
خط ۴ کانه که ضرب آن یکی تا سی عدد بود ولیکن باید که از ۴ ضرب کمتر نشود وازسی
نگذرد وچون ۴ خط تمام کرده بود واگر خواهد شمار کنند واگر خواهد اعتبار عنصر ابدح بیرون

آورد که در هر دو یکی باشد و عنصر آتش از یکی باشد و عنصر باد از ۲ و آب از ۳ و خاک از ۴ است

که آن خطا اصل بود که رسول صلعم فرمود کان نبی من الانبیاء یخط خطا فمن وافق

خطا بخطه فقد اصاب فهو خطه و من وافق خطه علم علمه و من وافق خطه علم فما وافق

خطه فذاک بدانکه این علم و این اسرار که بر آدم علیه السلام مکشوف شد و بدانیال نبی ۴

شهرت یافت و دانیال ۴ بر سنت پدرش آدم رفت و این علم را معجز انبیا و سر اسرار الاولیا

گفت و جمهور اسرار نبی آدم مندرجست اندر و و بباید دانست که معتدل ترین تحاسیل

آدم بود ۴ و بحساب جمل آدم چهل و شش باشد عدد منشو و چون آعدد کرسی کل است

که آن [illegible] است و عدد وسط که قوت اعتدالست از آن وضع یعنی ۱۶ آبماند ۴ کر

که محل قوت معتدل است این شکل است که آن [illegible] داول با حلق ابد کرار نفس کل ظهور

کرد این [illegible] بود و از مولودات اربعه بباید دانست که نفس تمام و کامل مبارک و

سالک باید که این اسرار دریابد و هر اسم که در اسماء اشخاص مثل فرزندان آدم ۴ عدد

وسطی از عدد و نقش کل که آن ستی عدد باشد از آن موضوع کنی آنچه باقی ماند از اشکال

۱۶ گانه ببینی که کدام است حکم طبع اعتدال و افراط و تفریط کنی در هر باب و موافق

طبع و غیر آن مثال آنکه آدم را ۴ [illegible] بود و ابلیس را [illegible] بحساب جمل و حرف اول بجد

اعتدال بود و قوت دوم بجد تفریط و بدانکه اشکال ۱۶ مجموع قسمت بچهار بخش آید بخش اول

خارج افراط [illegible] دویم داخل [illegible] سوم منقلب [illegible]

[illegible] چهارم ثابت [illegible] اما چون تامل رود درین اقسام تنوعها

لازم آید بعضی باعتدال و بعضی بتفریط و بعضی در افراط چنانکه در قسم اول [illegible] بجد اعتدال

[illegible] بجد افراط و فوت [illegible] بجد تفریط و قسم دویم [illegible] بجد اعتدال و افراط [illegible]

و [illegible] بجد تفریط و در قسم سیم [illegible] و [illegible] بجد اعتدال و افراط [illegible] و [illegible] بجد تفریط و در

قسم چهارم [illegible] و [illegible] بجد اعتدال و افراط [illegible] و [illegible] بجد تفریط و بباید دانستن که عقل

عقل معاد است

عقل کل معاد است و محرکی که باراده از میزان حرکت کنند که هنگام منتهی شود اگر شکل

عقل صورت بندد و البته آن محرک بمعاد خود نزدیک‌تر و اگر صورت نفس کل بندد

در فلک بدایت بود و بر احوال باشد و دیگر صورت را نسبت باید یعنی اگر [illegible] بود

طلب پل اسباب دنیوی میطلبید بجد افراط و اگر [illegible] بود در آخرت میکوشد

بجد اعتدال و اگر [illegible] بود در مکر و تقل و حرکت باشد بجد اعتدال و اگر [illegible] بود صورت

امیدواری بود مثال منتهی یعنی [illegible] که از بنا برسد دس بود و قوت او ۴ از

از میزان حرکت کرد و قوت او بدو رسید و او اندرین خانه بود [illegible] با ساکن اینخانه

که [illegible] است مزاج داده شد بود [illegible] بیرون از تعیین ممنوبات عاشر در صورت امیدواری

و دلیلست و جه بر من کردار باشد و اگر این خانه که خانه امید و عاشر است منسوبات سیر

بسیار دارد از شش شکل باید دید که در ساکن شکل منتهی بود آنچه ازین مزاج باید

دیدن مثال آنکه در صورتی که ذکر رفت منتهی [illegible] بود و ساکن او یازدهم است بعد

الخانه بجنبو د دو را الخانه [illegible] ساکن بود و با مزاج ساکن ضرب کردیم [illegible] بیرون آمد

و [illegible] صاحب افراط بود و مقاصد و املا مراتب ضمیر مطلق از ملوک بود از عمل

اگر در ساکن منتهی [illegible] بود از مزاج [illegible] متولد شود و دلیل عزل بود و خروج از کار و

این قدر عقل را کفایت است اما بیوت ۱۶ گانه را مرکز بود و آن مراکز را مراتب

بود و بر توالی عناصر چون شکل از مرکز میزان متحرک شود و بمنتهی رسید از مزاج منتهی

شکلی دیگر صورت بندد و از مزاج خانه آن شکل حصول شکلی دیگر صورت بندد و

اینحال بجای متن و شرح و تعبیر و تاویل بود مثال آنکه از مرکز میزان [illegible] که صاحب

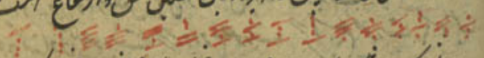
عدد ۱۲ است طرح کنیم بدهم رسد و منتهی در دهم بود و اکنون از [illegible] که منتهی به [illegible]

است تولد کنند در [illegible] اینجا [illegible] شود و بدان سبب که خانه باد است باد [illegible] کسبه [illegible]

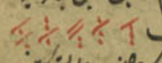
لاجرم [illegible] گردد [illegible] با در وجش کشف باید [illegible] کرد و آن چنین باشد [illegible] [illegible] [illegible]

پس متن ۸ بود و ترکیب شرح و … ۳ تاویل و دلیل کنند که سال از منسوبات رابع مجن
دارد و از امور معتدل که در ذات … منسوب بشد در بین قدر کفایت بود و جمیع حرکات
را این … رعایت باید کرد و چون با قوت محرک از میزان بمنتهی رسد امکان باشد که دیگر اشکال
قوت بدان منتهی رسانند هر تغییر فعل خود از منسوبات طبیعت خود پس ان شکل ایجاب
موافقان و معینان باشد مثال انکه چون … در خانه منتهی بود و … در ۵ بود در قوت او
… باشد پس قوت خود از ان … که … و تاویل تفسیر است … بود رسانید و ان
اول جز از طبیعت خود اظهار کنند و منسوبات … که متن است و … دیگر از … که از شکل او و خانه
صورت … که بجای شرح است جز از طبیعت و منسوبات دهند علم دیگر جز از ذات
… دهد از طبیعت و منسوبات … که شکل تفسیر … در بین خانه نقطه ان منسوب … شود دگاه باشد
که این حالات منعکس افتاده باشد چنانچه … در خانه ۱۰ قوت او منعکس … سازد و حال منحل ان
باشد که شرح داده شد و … نهایت لطیف بین که این حالات فهم کند و ادراک قوی که
حفظ نماید و با این قدر از … بباید دانستن که حرکت از مرکز میزان … حرکت بود
حرکت اول شکل که متن است حرکت دوم شرح را حرکت سیم تغییر او حرکت چهارم تاویل
باعتبار انکه چون از مرکز میزان قوت شکل … حرکت کند و در خانه دهم منتهی شود
این قوت بجای قوت متن است و دیگر از امزاج او که … است … صورت
… قوت او باول رسد و این قوت بجای شرح بود و دیگر … شکل …
… شود و قوت او تا پنجم رسد و این قوت بجای تغییر بود … در … سیته
شود … گردد و قوت … ۸ بود بخانه ۶ رسد از میزان و این تاویل بود و این
حالات بود در جمیع … و … باید دانست و در عمل ضبط شود طولی … که این
حالات دریابد و ادراک و ضبط کند مستغنی گردد و هر شکلی که در این … عمل کند متن و شرح
و تفسیر

و تغییر و تاویل بیرون و در ذات او حرفی از حروف ۹ ۲ باشد اسم از و معلوم توان
کرد این حالات که ذکر رفت مضبوط دارد از این چهار حالات چهار اصول ازان
معلوم شود و از اول سرایر و ضمایر دوم … اسم اسامی چهارم و این حروف
۸ ۳ خانه که در ذات این اشکال … هر شکلی از این اشکال ۱۶ حروف دارد
چنانچه در خانه اول … از … الف … در ۴ ع و … ط و از …
۱۰ ص … ج … د ق و همچنین بر تو آید … اشکال اما اشکال چون
در سکن خود باشند دو حرف دهند مکرر و حروف احاد عشرات … عشرات
مات مثال انکه در سکن … در سکن خود باشد دو حرف دهد مکرر و حروف
احاد عشرات … عشرات مات و مات عشرات مثال انکه در … و حرف …
از میزان … رسد و اندرین خانه اول حرف … داست … دو حرف میم از دا
… باشد بدلیل انکه ۱۰ … است در چهارم که احاد … است و چون چهار را
بعشرات … چهل … و چهل … باشد و تکرار میمی دیگر … ازال …
و در ۱۰ … را حرف ض مکرر باشد و این اسرار این علم …
که ساکن … و جمیع کاینات را حاصل او ست و چون …
… در عدد داری مجموع اشکال تسکین دیگر لازم می اید که مان تسکین اشکال بود و
مفتوح اول … مسدود دوم … دوم را خانه … دهند و … اول …
… عمل … چنین دایره و این تسکین … و ارتفاع است



و این تسکین اشکال است که در عمل سرایر و ضمایر و اسم و دفین و ضمیر بکار آید و
تامل کنی در ذات اجسام اما تسکین معاد است



و دیگر … و این شکل است



واین تشکین عرض بود اما عقل کل چون مراکز و نقاط طلبت او را عرض نبود و با نزد هم او را لازم آید چهار م شکین در عملها برآوردن و هر کدام از این اشکال که اندرین شکین واقع شود او را استشهادات بود و ضمایر و اسامی و دفین و ضمی و جمهور احوال از این شکین حاصل شود و از این چهار شکین بجا بگذاشت و شکلهای طول ثبیب



و با دانستن که محرکات حرکات از مرکز عقل کل بیزه و حرکت او از ازلی بوده تا حرکات قمری بیزه مرعقل کل و حرکات اشکال از مزاج این بود که شکین عقل کلست و هر که علم از اصل شجره داند در علم او در اندرین علم علوم باید مستغنی شود و این اشکال ۱۶ گانه زرا هر یکی بود در دات تا فرادا و از ازواج که خبر عدد افراد یا عدد ازواج از نقط شکل دیگر منتهی شود و حالات ان منتهی را بسط کنی اندر ان مزاج و ضمایر و اسامی و ضمی و ازواج دفین و حرکت ازلی و اما حرکت افراد تولد کرده حرکت طول باشد و حرکت ازواج حرکت عرضی و اما حرکات حقیقی اشکال که از مرکز مزاج خروج کنند بهر اشکال که منتهی شود ان شکل باصور او محرک مزاج بود در حرکت اول ذاتی بود و دوم عارض و مادام ۳ حرکت از مزاج خروج کنند و در اسامی و دفین و ضمی و ضمیر بکار آید و دیگر آنکه در شکین اشکال نفر عدد که هر افراد و ازواج و در شکین اصل در اشکال ۱۶ گانه در صورت ۱۶ گانه صورت خروج کنند اول یک صورت ... و دوم صورت ... و سیم صورت ... و این حالات معادن و نبات و حیوان است و معادن یک نوع و نبات دو نوع و حیوان چهار نوع چرا معدن ان شی باعتبار آنکه هر مکانی که از ان شی باشد و ان یکی بود و نبات دو مرتبه آید یکی مرتبه از ان بقا دارد که سالها بجا بر ضل

درختان و امثال آن و دوم مرتبه مثل گیاه و امثال آن که هر سال تازه شود و باز معدوم گردد و اما حیوان ۴ نوع آمد نوع اول انسان دوم بهایم و سوم طیور و ۴ حشرات در تحت هر یکی ازین موالید ثلاثه یعنی معادن و نبات و حیوان انواع مختلف بود که شرح اندرین رساله متحمل نکند و بباید دانستن که حرکت اول ... در شکین ... آید و ... در شکین ... و ازین دو صورت دو صورت صورت بندد و این صورت معادن باشد و حرکت دوم ... و در شکین ... دو و دو ... در شکین ... ازین هر یکی دو صورت بندد چون این هر دو شکل مختلف المزاجند لابد است که نبات نا پایدار باشد مثل گیاه و آنچه بدان ماند که میرویند و تخم کنند و معدوم شوند بسبب آنکه ذوات این هر دو شکل مختلف الطبع و ناپایدار است و همگی آشوب و تفرقه در ذوات این هر دو شکل است این هر دو اشکال بود در حرکت ۳ ... و ... و این هر دو خانه بهم دهند از ایشان ۴ صورت بندد و صورت ذات نباتات باشد که اثر اسالها نقا بود بسبب آنکه ... صورت سعادت فزا است و یک نقط دارد بطبع واحد منقطع و نقط نور در ذات او ... صورة متوسط است بسبب آنکه نقطات آب با خاک مرکوز است و چون آب و خاک با هم اتصال دارند نقط آتش را اندک مایه تفرقه و انتقال رحون بنقط نار او ... اول مطلوب خود یابد و اختلاف اندک بود لاجرم نبات بقا دارد و تولد کنند و حرکت ۴ ... و ... از ایشان صورت ... بندد و این نوع اول مرتبه حیوان باشد و حشرات ازین حرکت خیزد و چون این اشکال از باب ششم و هشت اندیکی برج و حقیقت معلوم دارد و یکی حرف و ملکست و مرکز نا چار بود که اکثر حشرات مضر باشند اما حرکت پنجم ... و ... چون خانه بهم بدل کنند این صورت ... تولد کنند و از مرتبه حیوان دوم مرتبه باشد و ازین دو صورت طیور خیزد و حرکت ششم ... و ... که خانه با هم بدل کنند ازین هر دو صورت ... خروج کند بهایم ازین شکل خیزد و حرکت هفتم ... و ... و بشری بندد اما حشرات بعضی مضر باشند و بعضی

خاموش

منه انچه بعضی را تعلق بهر یک دارد و با یک یک اما طیور بعضی وحشی خاموش باشند و بعضی نیز یک و وحشی بهر یک اما بهایم بعضی خاموش و بعضی وحشی خاموش یک و وحشی بهر یک ای عزیز زیرک تامل کن در باب تا سر جمهور سرای افرینش محیط گردی و مبدا و معاد را ادراک کنی و از ان زنده مانی و در مبدا و معاد مستغنی گردی و تی نیاز باشی و باید دانستن که چون جنسی والی گردد نبات را گیاههای تلخ و بی مزه زیاده شوند و بعضی گیاههای تیز اما عقاقیر چون اتش او قوی بود . بهرات خصوص را چون اب و خاک قوی بود اما بهرات حلو را اما شیر و نیز رعایت باید کرد که این اشکال جز صورت می بندد اما نوع دیگر از حیوانات حشرات گزنده بود چون اب او قوی باشد و چون باد او قوی باشد حشرات پرنده و اگر باد از دیگر بود دنبل زنبور و حواد و قمل باشد و بار رعایت اشکال کن از افراد و ازدواج که از کدام شکل نشو شده است یک حشراتی بود که این حشر و زمین بود اگر خاک او از دیگر بود عقرب گزنده و بر ترایان نیز که بر یک جای بر تکرار کند اگر دیگر در طول بود البته ان مار گردد و لیکن بعطر دیگر اشکال سالم تر بود اگر خاک یک از خاک یک بود ان حشرات از خنافس و سارة اطلية و مانند ان گردد و هر صورت که نقاط اتش و باد نبندد جانوران پرنده نیز و اگر اب و خاک بندد جانور نرم پوست چون کرم زمین و غیر ذالک و اخر این ماند و فوق کرم ابریشم از اب بود دیگر از اب یک و اشکال را انچه که در جمهور رجال علم معلوم باید کرد که افراد و ازدواج ان اشکال را اصل کدام شکلند و کیفیت ان معلوم باید کردن و فطنت در کار اورد و جمله این احوال هر یک از مکنونات خویش مزاج همیدید تا کیفیت و کمیت ان ترا معلوم شود و حرکات مختلف نوع باشند و از بن نعمت نوع بیشتر باشد چنانکه قوت اشکال متعلق همه نوع باشند که ان قوی بیست مانند نفسانی و غضبیه و حیوانیه و شهوانیه و فکریه و طبیعیه و در ضمن این قوای سبعه هر یک را حالتی

لازم

۹۰ لازم اید چنانچه قوت ماسکه را دو حد اعتدال صبر و بردباری و مانند ان باشد و در حد افراط حکمت و تابع ان و در حد تفریط بی ثباتی و بی صبری و انچه بدین مانند اما قوت نفسانیه بحد اعتدال عدالت و بحد افراط سخاوت و بحد تفریط افلاس اما قوت غضبیه بحد اعتدال شجاعت و بحد افراط تهور و بحد تفریط بزدلی اما قوت حیوانیه بحد اعتدال سعادت و بحد افراط جلالت و بحد تفریط عفت کبر اما قوت شهوانی بحد اعتدال عفت و بحد افراط زهد و بحد تفریط فسا د اما قوت فکریه بحد اعتدال حفظ و بحد افراط فیلسوفی و بحد تفریط فراموشی اما قوت طبیعی بحد اعتدال ادراک و بحد افراط مرعت و کرامات و بحد تفریط نسیان اما قوت ماسکه یک را است و قوت نفسانی یک را است و قوت غضبی یک را است و قوت حیوانی یک را است و قوت شهوانی یک را است و قوت حافظه یک را است و قوت طبیعت یک را است و باقی اشکال باعتبار عناصر نیز یک باشند و از این اشکال سه سباعی اند و شش سداسی و چهار خماسی و عقل رباعی و نفس ثنائی اما باعتبار نقط شکل مذکوره محرکان و کارکنان ثبوت مذکوره اند و عقل و نفس را باعتبار حفظ و عقد نسبت باید داد و چنانچه اگر عقل : در مرکز اب برود نفس گردد و نفس یک که در مرکز اب رود دیگر گردد حکم ان فرح و یک را بود و لیکن پیدا است که نقاط سوی عقل نسبت هفت ارکان باری و بهشت زوال باد نی و هفت خاکی و این نقاط نسبت کانه را ابر ردات محروف بهشت کانه موجود بین باعتبار انکه هفت حرف بادی و هفت حرف ابی و هفت خاکی اما حروف اتشی ا ه ط م ف ش ذ و حروف بادی ب و ی ن ص ت ض و حروف ابی ح ز ک س ق ث ظ و حروف خاکی د ح ل ع ر خ غ و همچنین از حروف ا از اتش اول باشد و حرف ب باد اول و ج اب اول و د خاکی بر توالی تا اخر که حرف ذ اتش

بنفت بود دیگر باقی را همچنان حساب حرف الف در ذات نقطاتش اول بود
و حرف دال در ذات اینست ۸ بر توالی هم نقاط را همچنین عدد ان و سرانگشت زمرکز
مراتب سه فروع لازمست اول فروع عدد اشکال دوم فروع نقط سیم فروع عدد
اشکال حروف و این سه حرکت هر کتاب متغیر باشند اما فروع فی کره نقاط معلوم
است و دایره حروف اشکال است که در ش تحقیقها چنین تیر کرده خواهد شد والله اعلم

































وتاویل بیرون آید در ذات او حرفی از حروف ۲۸ گانه بود و اسم از آن معلوم
شود و چون این حالات که ذکر رفت مضبوط دارید ۴ حالت از آن اصول
معلوم شود اول سرار دوم ضمایر سیم اسمای چهارم حرفهای اما حروف ۲۸
گانه در ذات این اشکال ۱۶ گانه موجود موجود بوند بدان وجه که در خانهٔ اول
که سر دور است او را حرف اول بود که الف است و در ۱۶ او را ب حرف اگر
که آن عینست است و از سر دو حرف او ب باشد و در ۱۶ او حرف ق و
از سر دو حرف او ج بود و در ۱۶ او ص و در سر دو حرف او د بود و در ۱۶ او ق باشد
برین موجب حساب باید کرد و ازین در نگذرد که ضمیر و خبی و اسم و حرفی بیرون و ازین روشن
تر رخصت نباشد و حرام باد بر کسی که این اسرار را افشا کند و ابداً مخطی باشد و صاحب
این اسرار این علم از نا اهل پوشیده کرده اند و ما بدین روشنی کنیم همچنین مجموع
ضوابط روشن کنیم اما اخراج اسمای از منتهی متن و شرح و تغییر و تاویل هر یک حرف
آن معلوم باید کرد و رعایت قوت آنچه قوی باشد آن حرف اسم باشد و اما قوت منتهی را
را حرکت باید داد و چون حروف چهارگانه را طلب باید داشتن از منتهی ۲ و ۳ و ۴
همچنین حروف قویترین جمع باید کرد و از آن اسم بیرون آوردن اما ضمیر خود از منتهی و ۴
حال و معین کرد و لیکن ضمیر از منتهی ۲ طلب و گونه بود و ثانی او رنگ و ثالث او شکل
و رابع او ریح و خامس خاصیت علی حده اما طلب دفین کردن از ذات این شکل
گانه باید جستن و دیدن و و قوی بود برین موجب راست و از رابع
منتهی و از شکل عارض در خانهٔ او بود حالات ۴ گانه هر کدام که شهادت دارد و او قوی
بود و افراد چهار است و اینست و از ازواج این در شرق و شمال
و غرب و جنوب و شکل باقی مشترک باشند باعتبار آنکه این ۴ شکل محور
و و او را ادراک کند میان هر اگر مذکر رود این ۴ شکل دیگر و و و

ازواج

ازواج را مشترک کنند و بدانکه این ازواج اینست
این شکلین از بهر
معاد و بکار دارند و اندر و بعضی از معاد و حکم کنند و بکلام نیست و آن ۴ شکلین که اول
ذکر رفت از بهر شهادت که افراد را یک بیک شهادتست و ازواج دو دو بود از چهار
و موسوم که عبارتست از خوارین فرد الفرد و فرد الزوج و زوج الزوج و زوج الفرد
و اما آنکه میزان الفرد الفرد این اشکال اند برین وجه ۱۵ ۱۱
۴۳۳ ۵۵ و اشکال زوج الزوج ۵۲۵ ۲۲۲ و اشکال
فرد و زوج این چهار ۲۱۲ ۲۳۳ ۳۲۲ ۳۰۳ و
اشکال زوج در فرد این پنج شکل اند همین که شرح داده شد و این میزان
لطف لابد بود و اما میزان این شکل را هم باید دانست و آنچنان باشد که در خانهٔ ۱۴ میزان شکلت
او چنان باشد ۹ ۱۰ و میزان شکلت که سی است ۳۳ د باشد چنین باشد ۱۰ ۱۱
و میزان بوت بیاض چنین باشد ۳ ۱۴ ۳ و میزان عقل کل چنین باشد ۱۴ ۱۴ ۱۴
و میزان نفس کل چنین باشد ۳۵ ۳۶ ۳۵ و باقی هم برین قیاس و این موازین در این
اعمال بسیار در بایست بود چنانکه اگر شخصی مشتی خاک و یا خس در دست گیرد و از خرده
حبوبات این موازین در عمل باید آورد تا معلوم شود دست آنکه شخصی چیزی از حبوبات
در دست گرفت از کمیت سوال کرد عمل کشیده شد قوت از میزان اصل که پانزده کم
اصل شمرده باشد و آن قوت و در دوم رسید که عدد او ۲ بود و اندرین خانه هم
بود بعد از آن عدد عدل آن که هر کدام یکی باشد بر بوت او که منتهی برد که آن خانه هم
افزودیم چنین شد ۱۱ در نصف شکل او که پنج بود ضرب دادیم بنی شد ۵۵ و تا
شکل که ۱۲ است ۲ عدد باقی ماند بود افزودیم چنین شد و این عدد شکل
عارض این شکل بود در میزان نقل آوردیم این شد ۱۹ ۱۹ ۱۹ گفتیم که آن جمله از

صد نود و یکهزار و ششصد و نوزده است یکمثقال بیرون کرده شد و بعد در آورد و جمع
وزن کرده همان بود و این اسرار این علم بود و عاقل زیرک خود و عمل آورد و دیگر در
شهادت چهار نوع نیز اول سکن افراد و آن یکیست و دوم سکن اشکال و آن دو است
و سوم شکل بیوت و آن چهار است چهارم سکن موازین و آن هشت است باعتبار
بیت دهم است و در دهم یکی باشد شهادت او بود که سکن افراد هشت اما در نفس
اشکالست و شهادت او در بیت خانه و نظر بود اما در آنکه سکن بیوت شهادت
۴ بود اما در آنکه سکن موازین است ۸ شهادت داده و آن شهادت ذاتی اشکال
بود و لیکن در شهادت عارض شود یکی فرحی و دیگری تشبیهی و فرحی آن بود که شکل
در خانه فرود آید که فرض الداخل تولد کند و تشبیهی آن بود که از خانه سکن خود
در مثل خانه خود نشیند و این هر دو شهادت عارض شود و لیکن ثمره بزرگ
دهد چنانچه در دهم که سکن اوست در سوم آمد از سکن خود در دهم خود بود
و این شهادت را بزرگ باید داشت که راست آمدن آن ضمیر بود یا اغلب
در خانه ۹ واقع شود از ۱۴ که سکن اوست در خانه ۱۳ خود بود و جمله بدین قیاس
کرد اما طول و عرض و عمق [illegible] ۱۱ بود و بر حساب عدد و فرد و بر حساب زوج و عرض بود
حساب عناصر زوجش که ۸ است و عمق او ۱۹ باشد بر حساب زوج و فرد اما طول
او در ۹ و عرض در ۲ و عمق در [illegible] بود و مادام تا بمحل رسیده بود المقدار باقی
باید افزودن اگر از ان محل درگذشته باید کاستن مثال آنکه در طول او ۱۲ بود در
عرض ۱۶ اما عرض و عمق را باقی باید کاست و فضل باید افزودن مثال آنکه
و در یکخانه در یکحالت این اشکال بر آید و قوت از مرکز میزان بچهارم رسید
و در چهارم طول او ۱۱ تا پنجم یکی ۱۱ هر آینه [illegible]
[illegible] ۱۲ باشد و طول [illegible] خانه بود و عرض [illegible]

و عرض [illegible] ۱۲ او را در چهارم عرض [illegible] که در دوم بود و عدد کردیم عرض ده بود
و در عمق [illegible] بود ۸ عمق او و ست عمق او ۱۳ و عرضش ۱۳ و عمل چندین کرد انجام
و از این باید گذشت اما قرب و بعد اشکال که در قرب افزاید و آن [illegible]
است نزدیکتر بینند بعلت اول [illegible] بحرکت اول [illegible] بحرکت ۲ و [illegible] بحرکت سیوم و
[illegible] بحرکت چهارم و اینها روحانیانند و [illegible] ملکی [illegible] جنی اما [illegible]
[illegible] در بعد الابعاد از دور دورترین اشکالند بعلت اولی و جسمانیات [illegible]
[illegible] بهیمی اما [illegible] اما انها روحانیه و جسمانیه [illegible]
و در منقصف مراتب [illegible] مشترک کنند [illegible] مشترکت [illegible]
مشترکست اما [illegible] در عالم شهادت با ارواح طیبه و [illegible] با ارواح مردوده [illegible] میان
طیبه و مردوده مشترک کنند [illegible] در عالم شهادت بشری کامل بود با فراد و [illegible] بشری کامل
بود معتدل [illegible] کامل بود با فراد [illegible] بشر کامل بود معتدل [illegible] مشترکت
با [illegible] در عالم شهادت و این نفوس در عالم شهادت [illegible] در عالم شهادت [illegible]
و ملکی و بهیمی هر یک را قوتی بود بحد اعتدال و افراط و تفریط اما قوت [illegible] در عالم شهادت
یکی بحد اعتدال بود [illegible] با فراط [illegible] تفریط اما [illegible] چون ملک مقرب [illegible] چون ملک
موکل [illegible] چون مالک عذاب اما [illegible] قوت بحد اعتدال و [illegible] با فراط و [illegible] تفریط اما
[illegible] چون روحانیات پیروی کردند و ابلیس و اتباع او [illegible] التصبیان و مانند آن اما [illegible]
[illegible] در عالم شهادت بشری اند [illegible] بجلالت و کبریایی [illegible] بصبر و تانی [illegible]
و کرم [illegible] توسط امور اما [illegible] که در عالم شهادت بهیمی اند [illegible] اهل عقب و درنده
و آنچه [illegible] بارکش و ما برد و ساو [illegible] و حوش و سباع شکاری اما شکل [illegible]
و جان و تابع ان [illegible] است و شکل [illegible] و تابع آن [illegible] و شکل حرکت و تابع ان [illegible] شکل
عواقبت و تابع [illegible] و شکل و تابع ان [illegible] و شکل ریخ و تابع آن [illegible] و شکل [illegible] و تابع

آن را و شکل سفر و تابع ان [illegible] شکل سلطان و تابع آن [illegible] و شکل امید و تابع آن [illegible]
[illegible] شکل دشمنان و تابع آن و [illegible] نفس [illegible] و مطلوب [illegible] اصل شجره عقل کل [illegible] نهایه
نفس کل [illegible] و نیز اندرین حالات بباید دانستن که هر قوت که از میزان بمنتهی رسید
آن منتهی نفس حقیقی بود و حالاتی که متصل شود از ان معلوم نمایند باعتبار آنکه [illegible] در
میزان که مسکن عقل کل بود حرکت کرد قوت بدیهم رسید و اندر دهم [illegible] بود
[illegible] مال او بود [illegible] نقل و حرکت و [illegible] عواقب او بر این قیاس اما حرکت میزان عرض
چنان باید دانست که عدد از مرکز میزان که مسکن عقل کل است بیکی منتهی شود و
چون حالات منتهی معلوم کنی بباید معلوم کرد که غرض از منسوبات کدام شکل [illegible]
و عدد منتهی را بباید راند تا منتهی دیگر اگر آن غرض بود از متن و شرح و تفسیر و تاویل
فهو المراد و الا عمل کند از متن منتهی تا خود عدد کی منتهی شود و اندر ان غرض ماند اگر
منتهی بحرکت اول غرض باید کار بدست خود کند و مطلوب بیابد و اگر بحرکت دوم باید
آن شکل غیر منتهی بود دیگران کار نکنند و مجموع سرایر و ضمایر اندرین عمل پوشیده
مانده است فاما اینجا یک عمل ایراد کنیم تا تو بر همه اعمال محیط شوی ان شاء الله الواحد
العزیز و طرح شکل از میزان به چهار رسید [illegible] و در میزان طرح از میزان
بهفتم رسید اینست [illegible]
[illegible] مثلا ریم رویم ازبرای بزرگی که چهارپای
[illegible] سایل بر سید یا نه بدینمو جب عدد میزان
[illegible] این نفس سایل دار دو در خانه دوازدهم رمل چون
نشسته است معلوم شد که سایل سوال از دشمن یا چهارپای بزرگ دارد و چون
که نفس سایل در ۱۲ بجای [illegible] است و [illegible] خانه دشمن و ۱۲ پای بزرگ است اکنون ج ایم
که تحقیق کنیم که سایل سوال از دشمن دارد یا چهارپای بزرگ که کل نفس خانه را ضرب کنیم

[illegible]

با [illegible] که صاحب خانه ۱۲ است چون ضرب کردیم [illegible] بیرون آمد و [illegible] متعلق
بحیوانیست معلوم شد که ضمیر سایل از حیوان بزرگیست نه از دشمن باز خواهیم
که معلوم کنیم که طلب از چه کس دارد تنظر کنیم که [illegible] در کدام خانه نشسته است چون نظر
کردیم در دهم رمل نشسته است پس معلوم شد که طلب از بزرگی یا پادشاهی دارد
چرا که [illegible] در دهم نشسته است و آنخانه سلطان و توابع اوست چون
خواهیم که بدانیم که چهارپای بزرگ حاصل خواهد شد یا نه اکنون بدانکه نفس سایل
بجای [illegible] است نشان نفس آن بزرگ [illegible] در دهم خود رسیده چرا که خانه دوازدهم
بجای خانه ۱۲ او [illegible] است که مسکن ابدح است و در آنخانه یافتیم [illegible]
نفس ان بزرگیست اکنون باید که بدانکه نفس ان بزرگ بجای [illegible] است و نفس
تو نیز بجای [illegible] و ۱۲ نفس او را و ۱۲ نفس خود را که هر دو خانه ۴ پای بزرگ کند
چون خواهی که معلوم کنی که بدست می آید یا نه شکل هر دو را با هم ضرب کن آن
شکل که بیرون آید داخل و خارج و سعد و نحس ببین که روشن شود که مطلوب
حاصل شود یا نه اکنون ۱۲ را و دیدیم [illegible] بود و ۱۲ او [illegible] با هم ضرب کردیم [illegible]
حاصل شد در رمل نیست بجای او [illegible] است چون شکل منقلب بعد است امکان
دارد که بهای ۴ پای یا ۴ پای سیاه اسب که عیبی در پای او باشد و چهارپا با
مبالغه کردن سایل برسد و طریق رملهای دیگر چنانست دیگر بدانکه [illegible]
و [illegible] گرد رخانه بنشیند حکم آنخانه دارند ضمیر اشکال که در خانه اول آید مثل [illegible] در
خانه اول بود مرتبه بشمار دو بیند که چند است چون شمردیم ۱۶ مرتبه حاصل شد
و این شکل ۱۴ بود بر ۱۶ افزودیم ۳۰ شد و بعضی ۸۸ و لاح باید کرد و بعضی
۱۲ ۱۲ هر جا که رسد ضمیر سایل آنجا بود و میزان عنصر اشکال بر علم قسم نهاده
اند اول فرد الفرد و ان اشکال بود که عدد عنصر و عدد مرتبه او فرد باشد مثال

[شکل] [شکل] [شکل] و این اشکال صادق القول باشد دویم زوج الزوج
آنست که عدد عنصر و عدد مرتبه او زوج باشد مثال [شکل] [شکل] [شکل] این اشکال
صادق القول باشند سیم زوج الفرد وان باشد که عدد عنصر او زوج فرد
و عدد مرتبه او زوج باشد مثال [شکل] [شکل] [شکل] اینها ممتزج باشند با صادق
صادق و با کاذب کاذب چهارم فرد الزوج که عدد مرتبه او زوج باشد و عدد
عنصر زوج مثال [شکل] [شکل] [شکل] و این کاذب مطلق بود والله اعلم

سر الاسرار زناتی بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین در رمل
در مسوبات اشکال و ایام و لیالی و این را مزاج خوانند و اگر در
مزاج در این علم بغایت مناسبت است و مجرب و تعیین روز از این توان گفت
و الحیان که دو شکل با قتاب منسوبست اگر در رمل واقع شود در روز یکشنبه و شب پنجشنبه
مزاج دارد و بعد از آن دو شکل که بزهره منسوبست در دوم رمل روز جمعه و شب سه شنبه
مزاج دارد و بعد از آن دو شکل که بعطارد منسوبست در سیم روز چهارشنبه و شب یکشنبه
مزاج دارد و دیگر دو شکل تعلق بقمر دارد در خانه چهارم روز دوشنبه و شب جمعه
مزاج دارد و دیگر دو شکل که تعلق بزحل دارد در خانه پنجم روز شنبه و شب چهارشنبه
مزاج دارد و دیگر دو شکل تعلق بمشتری دارد در خانه ششم روز پنجشنبه و شب
دوشنبه مزاج دارد و دیگر دو شکل که تعلق بمریخ دارد دو شکل راس و ذنب شب
شنبه و روز سه شنبه مزاج دارد و بعد از این در جدول نموده خواهد شد طریق عمل آنست
که چون صورت رمل تمام شود در اشکال شانزده گانه نظر کنند هر شکل که در خانه مزاج
آمده باشد حکم کنند و آن روز یا آن شب که آن شکل تعلق دارد مراد و مطلوب
سائل حاصل شود [شکل] در صورت رملی [شکل] که آفتاب تعلق دارد
در خانه اول ظاهر شوند حکم کنند که روز یکشنبه یا شب پنجشنبه مراد حاصل شود

مسایل در هیچ کتاب ظاهر نکرده اند عرض که عزیز داشته اند و از نااهلان پوشیده داشته اند
در سیر رمل و کیفیت آن بدانکه سیر رمل بغایت نیکوست و اکثر مشایخ
در احکام عاجز مانده اند و اسرار رمل سیر است و سیر از دوازده خانه بگیرد از دوم و سیوم
و چهاردهم و پانزدهم در سیر نمی افتد رمل کشیدیم سوال از دوست از یازدهم باید
گفت و دوست از نهم که یازدهم یا زدهم است اگر شریک و غایب سوال
کنند از هفتم باید گفت و سفر آن از نهم و هفتم که خانه سیم است و اگر از سلطان
سوال کنند از دهم باید گفت و فرزند سلطان را از دویم که پنجم و دهم است و وزیر
سلطان را سیم که ششم و دهم است جمله بر این قیاس سیر دهد و دیگر که سیر را دانسته
در احکام فرو نماند در ضمیر بدانکه ضمیر هر کس نداند بجز خدای تعالی نداند و اگر
گوید که ضمیر با من بگو باید که اعراض کند و رمل او را ضمیر و احکام گوید و بزرگان این
علم گفته اند تا سائل ضمیر خود را نگوید از جهت او رمل نباید کشید اما اهل این
علم طریق و رای چند نموده اند و بتجربه معلوم کرده اند و اکثر راست موافق می آید
شیخ فقیه ابو عبدالله محمد رحمه الله و صاحب مصباح و شامل الاصول اهل روم در استخراج ضمیر
گویند که چون رمل تمام بکشند نقطهای فرد رمل از اول تا پانزدهم بشمارند تا چند حاصل
میشود از صد و بیست نقصان کنند آنچه بماند دوازده دوازده طرح کنند آنچه باقی بماند

مرغانا

بر خانها قسمت کنند آنجا که رسد ضمیر بود در شکل در خانه مثال رملی کشیدیم بدین
صورت نقطهای فرد از اول تا پانزدهم شمردیم ۴۳ بود از صد و بیست نقصان
کردیم هشتاد و هشت بجا ماند دوازده دوازده طرح کردیم چهار بجا ماند ضمیر از چهارم
بود و در چهارم [شکل] بود گفتیم ضمیر از جهت عمارت یا سفر گفت بلی ضمیر من آنست که من
من تدبیر سفر میکنم پس معلوم شد که ضمیر از سفر بود نوع دیگر بشمار نقطهای فرد
رمل از اول تا پانزدهم دوازده دوازده طرح کنند آنچه بماند بر خانها قسمت کنند
آنجا که برسد ضمیر بود نوع دیگر نظر کن شکل اول رمل که ساکن وی در خانه
چه شکل آمده است و ساکن او نیز کجاست و همچنین تا آن شکلی رسد که در یکی
بود که ضمیر در شکل یا در خانه در شغل و عمل اگر کسی دو کار مردد باشد خواهد
که معلوم کند که کدام بهتر است شکل خانه دهم آن کار است که میکند و چهارم آن کار
که خواهد کرد در دهم و چهارم و نوازل هر دو در کدام اشکال سعد داخل بود و فرح
بهتر بود و دیگر اگر سوال کنند که هر کدام کار بهتر بود شکل اول در دهم و با چهارم
در اول ضرب کنند و از هر دو کوکب بعضی به بینند که آن شکل بکدام کوکب منسوب است اگر
بزحل منسوب بود در زراعت و دهقانی را نیکو بود و اگر بمشتری منسوب بود تجارت
تحصیل اعمال و اشغال و وزارت و قضا نیکو بود و اگر بمریخ منسوب بود کار آتشی

وازضمیر جو دو اتف شود واگر بخ ؟ دردوم ظاهر شود حکم کنند که رو رجمه و ... شب

سیم شیم مرا د حاصل آید باقی برین قیاس جدول اخراج جهت مثال بر نمونه ... وازین

جدول ... روشن در خارج معلوم میشود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در نسبت حروف با شکال ... بدانکه ترتیب نسبت حروف را با شکال شانزده گانه قسمت

کرده اند و هر شکل که او را معکوس کنی شکل دیگری شود او را دو حرف داده اند

مثل لحیان که چون بگردد ... شود و هر شکل که جز او را بگردانی منعکس نشود او را

یکحرف داده اند مثل ... و حروف بترتیب شانزده گانه برین ترتیب قسمت کرده اند

جدا ... کنند ... ث

ا ی	ب ح	ج ه	د ز	و	ه ش	و	ح	ط
ض	ط	ع	ح	ن	ش	غ		د

دوازده شکل هر یک دو حرف دارد چنانکه یکی در بالا و یکی در پایین هر شکلی نهاده

و چهار دیگر هر یک یکحرف دارند و بدانکه لحیان در اول الف در ششم ف ... ف دیگر

در دوم ب در نهم ص و حمره در ... ج و در دهم ق ... در ۴ د و در پانزدهم

ری باقی برین قیاس در انقلاب حکم مطلق چنین گوید مجدد ...

و دیگر استادان این علم که انقلاب در این علم در غایت ... و لطافت ... است

و اگر

و اگر کسی انقلاب را حکم مطلق نتواند کرد و احکام وی راست نیاید و انقلاب

با نواع است اما آنچه اکثر متقدمان و متاخران بر آنند و معتبر داشته اند راست که

نموده میشود و چنین رملی بکشند بعد از آن شکل اول با پنجم و دوم با ششم و سیم با هفتم و

چهارم با ۸ ضرب کنند و چهار شکل از نتیجه ایشان بیرون آورند و امهات

سازند و رملی دیگر تمام کنند و در این انقلاب رمل هر شکل که در امهات یک

بنات نیز همان شکل باشد و میزان ... باشد و میزان رمل نه چنین اگر از دو

شکل سعد داخل حاصل شده باشند مراد حاصلست و اگر خارج سعد باشند سفر رو

و مطلب دردل بود و ثابت در توقف افتد و سعد با ساکن و نحس بر سوار

پس اگر سوال سائل از قبض کردن چیزی یا تزویج یا شروع در کارها و امثال

اینها و جماعه از دو شکل داخل حاصل است مراد حاصل شود و سعد باشد و

نحس بدشواری و اگر از دو شکل خارج حاصل شده باشد مراد بر نیاید و اگر از دو ثابت

در توقف افتد و اگر در دو منقلب برآید و دیگر از دست برود و اگر سوال از

انفصالست مثل سفر و بیمار که از رنج خلاص شود و محبوس و حامله که خلاص یابد

و امثال این و جماعتی از آن از دو شکل خارج حاصل شده باشد مراد بر آید

و اگر داخل بود بر نیاید و ثابت در توقف افتد و منقلب بعضی حاصل شود و این

و قصابی و ملازمت امرا و اهل سلاح نیک باشد و اگر با قصاب منسوب بود زرگری
و صرافی و ملازمت سلاطین نیکو بود و اگر بر زهره منسوب بود شعر بافی و خرید و
فروخت ابریشمینه و بزمی و با اهل طرب بودن مناسب بود و اگر بعطارد منسوب بود
خرید و فروخت و کتابت و تعلیم و ضامن داری و کارهای دیوانی نیک باشد و اگر بقمر
منسوب بود مسافرت و رسولی و ایلچی و کارها را رود کی و کارهای که با آب تعلق
دارد مناسب دارد   در حکم رنجور و حال بیمار و حکم او از خانه ششم باید کرد
اگر در ششم شکل داخل بود دلیل بود که رنجوری وی چند روزی بود و هنوز رنج
در بدن دارد و اگر شکل خارج بود بزودی از رنج بیرون آید و اگر ثابت بود
بیماری دراز کشد و در توقف افتد و اگر منقلب بود از رنج بیرون آید و باز عود کند و از
دوم گوید که او را چه سود دارد و از دهم گوید که طبیب عالم است یا جاهل و در قوت
بضعف و سعادت و نحوست و شکل دهم و از چهارم و هشتم گوید که بمیرد یا زنده [illegible] ۸
بیرون آید حکم مطلق بود و اگر در هشتم شکل داخل سعد یا خارج سعد بود رنجور عاقبت
شفا یابد و اگر داخل نحس و خارج نحس بود آن روز یا آن شب که بآن شکل تعلق دارد
ملاحظه بیم بود و بیمار را قران بود و اجتماع و در ششم و هشتم بیم مرگ بود و دیگر
اگر در رمل غلبه کند بیم مرگ بود   در حال محبوس از خانه دوازدهم باید دید

دیگر در

اگر در دوازدهم شکل خارج بود از بند بیرون آید و اگر شکل داخل و ثابت در بند
بماند خاصه ثابت و اشکال منقلب بود از بند بیرون آید باز در بند افتد و اگر در
هشتم و دوازدهم شکل بزرگ باشد محبوس را بیم قتل بود و حکم چهارپای بزرگ مثل اسب و
اشتر و استر از خانه دوازدهم باید گفت از سعد و نحس و ضعف و قوه شکل این خانه
در حال حامله اگر خواهند که بدانند که حامله بصعوبت زاید یا بسهولت
نظر کند در خانه ششم اگر شکل خارج سعد باشد بآسانی زاید و اگر خارج نحس بود در آن
خوف بود و اگر داخل نحس بود بیم مرگ بود و منقلب و ثابت را از سعادت و نحوست
حکم باید کرد   سوال کنند که پسر آید یا دختر از تولد پنجم و ششم گوید بعد از شکل
یازدهم اگر نر بود پسر زاید و اگر ماده بود دختر و اگر در بدی رمل نقطه باد و آتش غلبه کند
پسر زاید و اگر آب و خاک غلبه کند دختر و حال بندگان و زیردستان و چهارپای کوچک
مثل دراز گوش هم در خانه ششم باید گفت و از سعد و نحس و ضعف و قوت شکل حکم باید کرد
از داد و ستد بدانکه قرض بر دو گونه بود یکی دادن و یکی ستدن اگر
قرض از کسی خواهد نظر کند در خانه ششم اگر خارج بود و دوم داخل آنکس قرض بدهد و اگر
برعکس باشد ندهد و ثابت در توقف افتد و منقلب بضعف لطر ادی بدهد و ضعف و قوه
اشکال در جمیع اشکال ملاحظه باید کرد و اگر قرضی بکسی بدهد در دوم خارج بود و ششم

داخل

داخل بر هرد و اگر نه هرد و ثابت در توقف و منقلب بعضی بعضی

در حال غایب

غایب اگر خواهی که بدانی که حال غایب در مقام سفر چگونه است از خانه هفتم حکم باید
کرد اگر در هفتم شکل سعد باشد حالش نیک بود اگر نحس باشد بد بود و اگر خارج و منقلب بود
غایب خواهد که از آنجا بیرون آید سعد باشد بآسانی و نحس بدشواری و اگر شکل هفتم در امهات
تکرار کند غایب زود برسد و اگر شکل ۳ و ۴ شکلی بیرون آرد و اگر در امهات یکی
غایب زود برسد و اگر خارج باشد دیر بماند

در بیان بنده و چهارپای و حال

بنده و دشمن از ششم و دوازدهم باید دید و از سعد و نحس و ضعف و قوت اشکال حکم
باید کرد و از داخل فزونی و از خارج نقصان

در بیان طالع که بعضی از رمل اگر

سوال کند که طالع وقت من بکدام کوکب منسوب است جهت رمل کشیده باشی نقطهای فرد
رمل برگیر دلالا طرح کند اگر یکی بماند زحل بود و اگر دو بماند مشتری بود و اگر سه بماند
مریخ بود و اگر ۴ بماند آفتاب بود و اگر ۵ بماند بنوع متعلق دارد و حکم طالع از آن
کوکب باید کرد

در بیان دزدیده و دزد

اگر کسی را چیزی دزدیده باشد یا تلف
شده باشد جهت آن نیت رمل بکشند نظر کنند در خانه ۲ اگر شکل سعد بود آن
چیز تلف نشده باشد دروغ بگوید و اگر داخل نحس بود هم در آن موضع است
و فراموش کرده و اگر خارج بود دزدیده اند و اگر ثابت بود دزد برده است

و ثابت

و ثابت نحس دزد برده و منقلب بعضی برده و اگر سوال کند که مال با وی است یا نه فرح را
و اگر پرسد که دزد از کدام جانب رفته است از علم و ۴ شکلی بیرون آرند و از آن حکم کنند
و اگر سوال کند که دزد چند کس است از تکرار شکل هفتم گوید و اگر سوال از مقام دزد کند
از دهم گوید و اگر سوال کند که مال باز یابم یا نه اگر شکل ششم در امهات بماند مال باز
بدست آید دیگر از ۲ و ۳ شکلی حاصل کند اگر در اول جمل بود داخل بود باز بدست آید و بعد
از آنست که انتقال کند و از آن حکم مطلق کند چنانکه شرح آن از پیش رفته است که امهات
با بنات ضرب کنند و از نتیجه ایشان چهار شکل بیرون آرد و امهات را ساز دو رمل را
تمام کنند و از جماعت میزان حکم کنند اگر آن دو شکل داخل حاصل شده باشد دست رفته
باز بدست نیاید و اگر از دو شکل حاصل خارج شده باشد باز دست بیاید و اگر از دو شکل ثابت
بود در توقف بماند و اگر دو شکل منقلب بعضی بدست آید

نسبت اشکال با شخص

دلیلست بر شخصی بلند بالا کهل بزرگ ریش صالح فصیح زبان بلند بعز از
طبیعت وزرا و سادات و قضات و علما و اشراف دلیلست بر شخصی
گندم گون میانه بالا گرد روی گرد ریش گرد سر پیوسته ابرو کوتاه گردن تنگ چشم
بر شخصی زرد گون میانه بالا کوچک سر فراخ دهان دروغ گوی باریک ساق
دلیلست بر شخصی بلند بالا کسر گردن قوی هیکل پیوسته ابرو گندم گون فرخنده

بر شخصی کشیده قد باریک لب فراخ روی گشاده ابرو سفید پوست سیاه چشم
ب دلیلست بر شخصی کوتاه بالا سیاه چهره که بسر خراید شکم بزرگ کوتاه گردن کوچک
سر فراخ سینه بزرگ بینی با اصل بگ دلیلست بر شخصی سیاه مطلق دراز بالا کوی
گردن معیوب دروغ گوی با اصل بر دلیلست بر شخصی سرخ رنگ ازرق چشم
سبلت دراز بزرگ سر تندخوی زبان دراز بر سر در وی زخمی و نشانی دارد بگ
دلیلست بر شخصی سفید پوست بلند بالا پیوسته ابرو فصیح کوچک دهان خوش خلق
و بر روی او نشانها بود بخ دلیلست بر شخصی چهار رخانه زرد رنگ بزرگ قدر
فراخ چشم بزرگ بینی که مطیع کس نگردد بگ دلیلست بر شخصی میانه بالا سرخ
و سفید بزرگ سر فراخ چشم بلند بینی پیوسته ابرو فصیح خوش خلق بز دلیلست بر
شخصی دراز بالا خشک اندام کربه لقا گربه چشم کوچک بینی تلخ سخن فاحش خوار
بش دلیلست بر شخصی دراز بالا کرد ریش کرد سر فراخ چشم بلند بینی خوش صورت
بج دلیلست بر شخصی دراز بالا زرد گونه سرخ رنگ سفید ساق چرب زبان
گشاده ابرو دو فنون ⁝ دلیلست بر شخصی دو فنون سفید پوست چشمک ابراج
باریک گردن فراخ چشم ضعیف اعضا که بر سر و روی و اندام او خالها و نشانی
دارد از سیکان و سولان و قاصدان — در بیان یافت و نایافت
النجحان بود که چون رملی کشیده باشی نظر در خانه سیزدهم و چهاردهم کن که طالب و مطلوب است
کند

کند و حکم کند که طالب در طلب به یافت مطلوب حاصل شود و یا نه بگ جوینده
حرص یافت ب جوینده ساکن یافت بش جوینده پرسنده و مطلب یافت و نج
بگ جوینده ساکن یافت متوقف بش جوینده منقلب یافت گردنده بش جوینده گردنده
یافت منقلب بگ جوینده مقبوض یافت برحمت بز جوینده پرسنده یافت بخوف
بز جوینده ایمن یافت بمراد بخ جوینده شتاب یافت فرح بگ ساکن جوینده
یافته خول بز جوینده پرسنده و نایافته بز جوینده منقلب یافته پایدار بز
جوینده ایمن یافت متوقف ⁝ جوینده ساکن یافت متوقف
شکلی که در او تا داید عطیه کبری دهد و هر شکلی که در مایل او تا داید عطیه وسطی دهد و هر شکلی
که در زایل او تا داید عطیه صغری دهد

لحیان			قبض الداخل			قبض الخارج			جماعت		
کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی
٨٢	٤٤	٤٣	١٢	١٩	٣٢	٢٦	٨	٤٤	٨٦	٤٠	٣٢
فرح			عقله			انکیس			حمره		
کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی
٥٥	٤٥	٨	١٨	٤٢	٣٣	٥٥	٤٥	١٢	٨٦	٣٢	٤٠
بیاض			نصرة الداخل			نصرة الخارج			عتبة الخارج		
کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی
٨٦	٣٦	١٢	١٢٩	٣٩	١٩	٨٢	٤٣	١٢	٦٦	٤٤	١٤
نقی الخد			عتبة الداخل			اجتماع			طریق		
کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی	کبری	صغری	وسطی
٦٦	٣٩	٨	٢٥	٣٥	٨	٨٢	٤٢	٤٠	٨٣	٣٦	٢٠

وصل ست و یکم در طول و عرض و عمق و این مسئله جهت پیدا کردن دفین مناسب است و از عنصر رو مرتبه کن تا معلوم شود

لحیان			قبض الداخل			قبض الخارج			جماعت		
طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق
[illegible]	٦	٨	٤	٦	٣٢	٣٤	٦	٢٤	٤	٨	٨
فرح			عقله			انکیس			حمره		
طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق
٦	٥	١٢	٥	٦	١١	٤	٥	١١	٢	٧	٩
بیاض			نصرة الداخل			نصرة الخارج			عتبة الخارج		
طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق
٣	٧	١١	٧	٦	٩	٣	٦	١٣	٩	٥	١١
نقی الخد			عتبة الداخل			اجتماع			طریق		
طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق	طول	عرض	عمق
٨	٥	١٣	٩	٥	١٣	٥	٦	١١	٢	١٤	١٤

در منسوبات اشکال بدانکه منسوبست بمساجد و منارها و مواضع و از چیزها
هر مخروطات غیر ادلش بار یک و از حبوبات و از هر چه لطیف بود و از الوان زرد و سفید
و از طعام هر چیزی که تلخی مایل و از حبوبات گندم و نخود و از فواکه خرما و انچه شیرین
و از انسان سادات و قضات و ارباب مناصب و اهل مدارس و وزرا و امرا و اشراف
بدانکه از مواضع ولیلت برباراز و دار الضرب و جای که معامله داد و ستد کنند
و از چیزهای رنگین باقیمت و از حیوان انچه کم مضرت بود و از الوان زرد سبزی مایل
و از مطعومات انچه شیرین بود و از حیوانات انچه محترم بود و از فواکه انجیر و از انسان
حاکمان و بزرگان و امرا و امرا و تهی و باغبانان و بازرگانان و هر افان بدانکه از
...

موضعها

موضعها سنگستانها و مزبلها و جایهای خراب و از چیزها چیزهای زشت و خسیس بی قیمت
ناتمام و از حیوانات انچه بی نفع بود و مضرت رساند و از مطعومات تلخ و بی مزه
و از لون سرخی که بسیاهی زند و از النهار انچه کار آتش کار کنند و از حیوانات انچه بکار
نیاید و از انسان بداصل و گدایان و زشت صورتان بدانکه از مواضع صحراها و کنج خانها
و از چیزها دراز و پهن و مربع بود و از حیوانات بزرگ هیکل مثل شتر و پیل و از مطعومات
انچه طعمش نیک بود و بخیر نتوان کرد و از حبوبات و انهای سرد و خشک و از فواکه انجیر
و از انسان هنرمندان و نقاشان و دبیران بدانکه از مواضع جایهای خوش
و محل طرب و از چیزها ابریشمینه و انچه بازینت و محبوب باشد و از حیوانات پرنده
و انچه خوش صورت بود و از مطعومات انچه خوش مزه و خوشبوی بود و از
حبوبات دانههای چرب باشد و از انسان مطربان و معاشران و مردم خوش
صحبت و خادمان بدانکه از مواضع کلخنها و جایهای تاریک معیوض و از چیزها
چیزهای بسته و پیچیده و بندها و قفل و صندوقها و انچه بدین ماند و از حیوانات کشف
و موش و امثال آن و از مطعومات انچه قابض و بی مزه بود و از حیوانات کم
منفعت و از انسان خربنده و حمال و بندگان و مردم بدشکل و بد اصل بدانکه
از مواضع جایهای ظلمانی تاریک ناخوش و گورستانها و کنشت یهودان و از چیزها

چیزهای خسیس و بیقیمت و از حبوبات جو و هرچه سرد و خشک بود و از معادن سنگ و آهن
بود و از فواکه آنچه پنجع گسترده بود و از الوان سیاه مطلق و از مطعومات آنچه تیز و تلخ گراید
و از انسان بندگان و سیاهان و پیران و صحرانشینان و کلکاران ژ از مواضع
آتش خانها و گلخنها و محل سیاست و مواضع مخوف و چیزهای زشت و از حبوبات
دانهای سیر و ناخوش و تلخ و گشنیز و از حیوانات موزی و درنده و از انسان
سپاهیان و امرا و ترکان و جلادان و عیاران و قصابان و جراحان و دزدان
و آتشکاران ژ از مواضع قصر و کوشک و سریر و جزیره و دریا و آب خانها
و جویها و حوض و رودخانها و کنار آبها و از چیزها سفید مثل نقره و از الوان سبز
فام و از حیوانات خوب صورت کم مضرت و جانوران آبی و از حبوبات آنچه
آبدار بود و از فواکه سیب آبی و به و امثال اینها و از انسان مسافران و تاجران
و قاصدان و پیکان ژ منسوب به مواضع عالی و قصرها و خانهای سلاطین و حکام
و مجالس بزرگان و از چیزها زربفت و زینت و از معادن زر سرخ و از الوان زرد
مطلق و از مطعومات ترش مینی به تیزی مایل و از حبوبات آنچه گرم و خشک بود مثل
فلفل و جوز و از حیوانات شاهین و باز و فواکه گرم و تر بود و از انسان ملوک
ملوک و حکام و مردم بزرگ مشهور ژ از مواضع جای خوش که مردم بدانجا رغبت
نمایند

نمایند مثل لب جویها و سردابها با تکلف معمور و مساجد و مدارس و از چیزها آنچه بزرگ و عزیز
باشد و از حبوبات گندم و نافع بود و درختان باردار و از فواکه آنچه چرب و شیرین بود
و از انسان دلیلست بر معارف و وزرا و قضات و علما و اشراف و مردم راست امانت
ژ دلیلست بر خرابها و شکستانها و اصطبل و چیزهای ناخوش مخوف و درختان خشک
مخوف بی بار و از چیزها آنچه قاعده او پهن باشد و قایمه او باریک و از الوان اشقر
و رنگهای تیره و ناخوش و از حبوبات دانهای خشک بی نفع و از حبوبات آنچه مضرت
رساند و از انسان مردم بد اصل خسیس بد دین و فرزندان بندگان و شریران و درین
شکل هیچ صلاح نبود ژ دلیلست بر موضعی که آب روان باشد و ساحت خانها
و از چیزها تیر و شمشیر و از حبوبات دانهای بطعم و از فواکه مختلف و از انسان ترکان
و بچگان و امردان مختلط با هر کس و ریش تراشان و مردم اوباش محبوب
طبع با عشرت ژ دلیلست بر مواضع خوش و خرم و بادگیرها و جایهای با
زینت و سبزه و آب روان و محل معاشرت و درختان باردار و علم و چتر سلاطین
و عطر و چاق و از چیزها هرچه نفیس و زیبا بود و از نقش باریک و از الوان سفید
خود رنگ و از حبوبات آنچه گران بها بود و از انسان اهل طرب و مردم خوش خلق
خرم عالی همت اصیل ژ دلیلست بر مواضع منقش و ملک شاه و مکتب خانها و دیوانها

ومحل محاسبت و مناظره و از حیوان انچه کم منفعت بود و اوا رش ملایم بود مثل
بلبل و طوطی و امثال ان و از جو ها منقش مثل اطلس و حواع های واز حبوبات انچه
با نفع بود و مردم را از ان کمتر از ان با نکنند و از انسان دبیران و اهل علم و هنر مندان
و نقاشان و شاعران و حکیمان و مردم ذو فنون ؛ دلیلست بر رودها و صحراها
و راهها و ستونها و درختان بی بر و از الوان سفید و کبود و از طعام انچه زیاده در ان
هنر وصل تره و سبزی و از فواکه انجیر تر و ابدار بود و از حیوان کران بها و دیر دو از
انسان رسولان و پیکان و جاسوسان و کسانی که امد شد بسیار کنند
در منسوبات کواکب بدانکه استادان نسبت اشکال را بکواکب کرده اند و ان را معتبر
داشته اند علم نجوم ترتیبت و نسبت مثان کرده اند چه مشتری سعد اکبر است و او را دو
خانه است یکی قوس که اتشیست و دیگری حوت که ابیست پس دو شکل مسعود مطلق
بروح الکرده اند اتشی را به قوس داده اند و ابی را بحوت و چون زحل کوکب
با سعادت و نحوست از افتاب است ؛ هم با در بوطند و نظر سعد قوت دارد
و افتاب را یکخانه است و ان اسد است پس هر دو شکل را از برج اسد ساختند و دو شکل امنات
است بزرگ و دو شکل ماه داده اند که ماه نایب افتابست و او را یک خانه بیش نیست
پس دو شکل را از برج سرطان باد داد زیرا ان آبیست ؛ و چون زحل را دو خانه است

جدی و دلو هر شکل به دو داوند ؛ بجدی ؛ بدلو و چون مریخ را هر خانه است حمل و عقرب
را نیز هر شکل داوند ؛ بحمل ؛ بعقرب و زهره را نیز هر خانه است ثور و میزان هر شکل
نیز با و داوند ؛ ثور ؛ بمیزان و عطارد را نیز هر شکل داوند جوزا و سنبله ؛ بجوزا
بسنبله و یک شکل را براس ؛ و یکی بذنب ؛ و شانزده شکل بدین طریق بکواکب و بروج
قسمت کرده اند و بعضی ملاحظه این نسبت نمیکنند و خطا میکنند چه انکه اصحاب این
فن ملاحظه کرده اند و تجربه شده و این در جدول آوردیم تا اسان تر معلوم شود

۱۱۱۱	[illegible]	۱۱۰۱	[illegible]	۱۰۰۰	[illegible]	۰۰۰۰	[illegible]
۱۰۱۰	حمره	۰۱۱۱	[illegible]	۰۰۱۱	[illegible]	۱۰۰۱	[illegible]
۰۱۰۱	[illegible]	۰۱۱۰	[illegible]	۱۱۰۰	[illegible]	۰۰۰۱	[illegible]
۱۱۱۰	[illegible]	۰۱۰۰	[illegible]	۱۰۱۱	[illegible]	۰۰۱۰	[illegible]

فصل در بیان خبایا و کیفیت ان چنین گوید افضل الدین ابو النعیم بن
عبد الملک بن عبد الجلیل رومی رحمه الله از بزرگان این علمست که اگر خواهی بدانی
که خبی چیست چون بدان نیت رملی زده باشی از خانه اول طبیعت خبی
باید گفت و نرمی و درشتی از خانه دویم و لون از خانه سیوم و شکل از چهارم
و موضع از ششم و از پنجم که از وی چه توان ساخت و از ششم که از چه ترتیب یافته
است و از هفتم انچه با جوهر خبی امیخته و از هشتم شرکت چهارم جواهر خبی و از نهم جو

وچگونگی جنبی وازو هم طعم جنبی وازیازو هم انچه جنبی تمام شده باشد واین مسئله

مشکلست تا منسوبات اشیا باشکال نیک ضبط بکنند این راست نیاید نوع دیگر

در جنبی بعضی از اوستادان گویند بهتر انستکه استخراج جنبی از اول مثلثات وی کنند

یعنی نهم وپنجم اول در پنجم ونهم ضرب و هر شکل برون ارند و از هر دو یکی جنبی از

منسوبات او بود نوعی دیگر زناتی و اهل مصر از غلبه عناصر گویند اگر اتش و باد

غالب بود حیوانی و نبات بود واگر اب و خاک غالب بود معدنی وکانی بود

واشکال اتشی اینست واشکال هوائی اینست

واشکال ابی اینست واشکال خاکی اینست

در بیان رنگ اشکال سفید و زرد زرد

اغبر منقش اسمر سیاه سرخ سیاه مطلق سرخ سفید سبز

زرد مطلق زرد و اغبر خاکی رنگ ازرق سفید منقش الدایره

گفته اند منسوبات اشکال شیرین مزه شیرین مزه تلخ معلوم

چرب شیرین ترش و تیز ترش تلخ ترش مزه شیرین مزه

شیرین ترش شیرین تلخ تلخ شیرین مزه شیرین منغص

بطعم وان وا دو نوعی دیگر شکل اول رمل بهر خانه که تکرار کند ضمیر بود و اگر شکل

اول رمل خارج بود حرکت ودست رفته بود واگر داخل بود

طلب چیزی میکند که از او دور است یا از بهر پوستین ماکس واگر

ثابت بود متحیر است واگر منقلب بود مترددست میان دو کار

نوعی دیگر از اتش نهم و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و از خاک نیز شکلی و از

هر دو یکی هر جا که ان طالع ضمیر بود نوعی دیگر و بطریق دایره

بروج که دایره اعداد وست وشرح ان از پیش رفته هر شکلی که

در اول رمل اید شکل هفتم خود طلبد بهمان دایره هر جا که ضمیر بود

نقط از میزان بهر جا که منتهی شود ضمیر بود بسیار طرق انواع دیگر

ضمیر گفته اند اما انچه اعتماد بران کرده اند و در این روزگار

۱۲۶۲

مستعمل وتجربه نموده اند اینهاست که نموده شد والله تعلیم

سائل رمل بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

از قول خواجه نصیر در رمل شرقی اتشی خارج منسوب

بمشتری و روز پنجشنبه شب دوشنبه وسعد بادی مغربی

منسوب بمریخ و روز سه شنبه وشب شنبه ونحس مشرقی

آتشی منسوب بآفتاب و روز یکشنبه و شب شنبه و سعد آبی و شمالی منسوب بقمر
و روز دوشنبه میل بسعد و شب جمعه مشرقی آتشی منسوب بمریخ شب شنبه و روز
چهارشنبه و نحس ثابت و غربی منسوب بعطارد و روز چهارشنبه و شب یکشنبه و سعد
آتشی مشرقی خارج منسوب بمشتری شب پنجشنبه و اخر یوم چهارشنبه و نحس خاکی جنوبی
داخل منسوب بزحل روز شنبه و شب چهارشنبه و نحس خاکی و جنوبی منقلب منسوب بزحل روز
شنبه و شب چهارشنبه و نحس خاکی جنوبی منسوب بآفتاب روز یکشنبه شب پنجشنبه سعد مغربی
منسوب بزهره روز سه شنبه و شب جمعه و سعد آبی و شمالی منسوب بمشتری روز پنجشنبه
و شب دوشنبه سعد منقلب آبی و شمالی منسوب بمریخ روز سه شنبه و شب دوشنبه و نحس
بادی و غربی داخل منسوب بزهره روز جمعه و شب سه شنبه و سعد ممتزج آبی و شمالی
منسوب بقمر روز دوشنبه و روز جمعه میل بسعد خاکی جنوبی منسوب بعطارد و ثابت ممتزج
روز چهارشنبه و شب یکشنبه و سعد فصل در منسوبات اشکال بیان کنیم سعد کاج آتشی
و مذکر و شرقیست منسوبست بمشتری و علم و دین و قضات و اشراف متعلق بدو دارد
و در اول حد و سکن دارد و در ششم وجه دارد و در اول ششم مثلثه سعد
داخلست منسوبست بآفتاب مونث شرقیست ملوک و اکابر متعلق بدو دارد و در ششم
شرف دارد و در دهم سکن و در اول حد دارد و در اول وجه و در دهم و نهم مثلثه
نحس خارجست مذکر و شرقی است منسوبست باسب مردم سغله و زبون
متعلق

متعلق بدو دارد و در چهاردهم شرف دارد و در سیم سکن و در دوازدهم
حد و در ششم وجه دارد و در اول و سیم مثلثه سعد ممتزج است و
مونث و ثابت و جنوبی منسوبست بعطارد و نقل و غلبه و کثرت تعلق
بدو دارد و در پانزدهم شرف دارد و در چهاردهم سکن دارد و در
سیزدهم حد و در سیم وجه دارد و در ششم مثلثه سعد اصغر است
و مذکر و منقلب و مغربی تعلق بزهره دارد و عشق بازی و لهو و طرب
نسبت دارد نحس منقلب مذکر و جنوبیست منسوبست بزحل عقد
و ربط و بستگیها تعلق بدو دارد و در دهم شرف دارد و در ششم سکن دارد
و در چهاردهم حد و در نهم وجه مثلثه نحس داخلست و مذکر و جنوبیست
منسوبست بزحل و عمارت و زراعت و رود و ساود های متعلق بدو دارد
و در هفتم شرف و سکن دارد و در دوم حد دارد و در نهم وجه و در دوم
و سیم مثلثه نحس است و مذکر و ثابت و غربی منسوبست بمریخ
و جنگ و فتنه و خونریزی تعلق بدو دارد و در هفتم شرف دارد و در
هشتم سکن و در سیم حد و در اول و سیم مثلثه سعد ثابت است
و مونث و شمالیست و تعلق بقمر دارد و نقل و حرکت و سفر و تنوع و

الناس
عوام تعلق بود دارد و در خانه چهارم حد و وجه شرف دارد و در ۹ مسکن دارد
و در دوم و چهارم مثلثه شرف سعد خارج است و مذکر و ثابت و منسوب است
با قتاب و سلاطین و غیره و جاه تعلق بدو دارد و در نهم شرف دارد
و در دهم مسکن و در ششم حد و در اول وجه و در ششم و دهم مثلثه سعد
داخل است و مونث و شمالیت و منسوبست بمشتری و علما و زهاد و عباد تعلق
بدو دارد و در دوازدهم شرف دارد و در یازدهم مسکن و در پنجم حد و ششم
وجه و در ۳ و ۵ مثلثه نحس خارج است و مذکر و منقلب و منسوبست
بذنب مردم از او باش تعلق بدو دارد و در سیزدهم شرف دارد
و در ۱۲ مسکن و در هشتم حد و وجه و در ششم و سیم مثلثه نحس و منقلب است
و مونث و شمالیت منسوبست بمریخ و سپاهیان و اسلحه متعلق بدو دارد
و قلص الرمل خوانند زیراکه او را بهر شکلی ضرب کنی طالب یا مطلوب
او متولد شود و در پنجم شرف دارد و در سیزدهم مسکن حد و در هفتم وجه و
در اول و سیم مثلثه سعد داخل است و مونث و غربی و تعلق بزهره دارد
و در سیم شرف و ۱۰ مسکن دارد و در دهم و دوم وجه دارد حد و در هفتم و پنجم
مثلثه سعد ثابت است و مونث و منسوبست بعطارد تعلق بدو دارد

حلیس

منجمان و

منجمان و حاسبان و اهل قلم و خبرهای منقش تعلق دارد و در یازدهم شرف دارد و در
یازدهم مسکن و پنجم و سیم وجه و در ششم مثلثه سعد منقلب است و مونث و
شمالیت تعلق بقمر دارد و باران و برف و سیل و مقبره و زیبق تعلق بدو
دارد و در سیزدهم شرف دارد و در شانزدهم مسکن و در چهارم وجه و در هفتم مثلثه

باب در شناختن شکلهای داخل و خارج و ثابت و منقلب و غیره

بدانکه رمل برین باب نهاده است هر که این را نداند در رمل هیچگونه نتواند
حکم کردن شکلهای خارج دلیل رفتن بود و داخل آمدن و منقلب رفتن و
آمدن و ثابت دلیل توقف شدن اشکال شکلها اینست

خارج ثابت منقلب داخل

و انچه خارج نحس بود بی اختیار بردن و انچه منقلب سعد با اختیار بردن
و آوردن و انچه منقلب نحس بود بی اختیار بردن و آوردن و انچه ثابت
سعد بود با اختیار در توقف کند استن و انچه ثابت نحس باشد بی اختیار
در توقف ماندن باب چهارم در حکم کردن خانها اگر سوال از نفس بود
در خانه اول نظر کند اگر شکل سعد بود حال نفس نیکو بود و دلیل بود بر تن
درستی و اگر نحس باشد حال نفس بد باشد و اگر سعد خارج بود دلیل امو شد

بسیار بود و اگر داخل سعد نیکو بود و در آمدن و اگر شکل ثابت بود دوان
حال بماند که هست و اگر منقلب بود گردنده بود و بهر حال سعد با اختیار و نحس
بی اختیار و اگر سوال از مال باشد در خانه دوم نگاه کند اگر شکل سعد داخل بود خانه دوم
بآسانی بدست آید و اگر سعد خارج بود بدست برود با اختیار و اگر داخل نحس
نحس بود بسختی بدست آید و اگر خارج نحس بود بی اختیار از دست برود و اگر
ثابت سعد هم در آن حال بماند و اگر منقلب باشد بیاید و برود و سعد بآسانی و نحس
بدشواری و اگر سعد در دوم بود هر چه برود نیکو بود و مراد حاصل شود
و نحس بخلاف اگر سوال از برادر بود و نقل نزدیک در خانه سیم نظر کند اگر سعد خانه سیم
داخل بود از برادران و خواهران راحت یابد و اگر خارج باشد بیابد و اگر منقلب
بود هر ساعت بگونه بود و اگر ثابت باشد نه راحت و نه زحمت و اگر سعد خارج
بود نقل نزدیک بود و اگر خارج بود نقل کرده شود و داخل و ثابت نه و منقلب
برود و باز آید و اگر سعد داخل باشد راحت یابد و اگر نحس بود بر خلاف و اگر
سوال از عاقبت مقام بود در خانه چهارم داخل باشد دلیل کند بر نیکوی عاقبت و خانه چهارم
داخل نحس بر خلاف این و اگر خارج بود از مقام نقل کند سعد با اختیار و نحس
بی اختیار و اگر منقلب باشد بنوعی تغیر دارد و شد بسیار بود و اگر ثابت سعد بود

حال مقام

خانه پنجم حال مقام و عاقبت کار نیکو باشد و اگر نحس بود بد بود عاقبت کار و اگر سوال
از فرزند بود و معشوق و در پنجم سعد بود نیکو بود و اگر داخل بود از و
راحت رسد و اگر خارج بود راحت رسد و منقلب بود هر ساعت
خانه ششم بنوعی بود و ثابت راحت دهد اما اندک بود و اگر سوال از رنجور بود در
ششم شکل داخل بود رنج افزون شود و اگر خارج بود نقصان شود و اگر
ثابت بود رنج دراز شود و اگر منقلب بود هر دم بنوعی بود که گاه بتر و گاه بهتر
خانه هفتم و اگر ثابت نیکو بود و اگر نحس باشد بد بود و اگر سوال از زن کردن و غایب در هفتم
اگر سعد داخل بود زن آوردن نیک بود و اگر نحس داخل بود میانه بود
و اگر انکیس بود حال غایب بغایت نیکو بود و حیات اگر سعد داخل بیمراد
و اگر خارج بیت نیک بود نه زن و نه حال غایب و اگر ثابت باشد میانه بود و اگر
منقلب بود هر ساعت بگونه بود اگر در هفتم سعد باشد برسد و اگر نحس باشد برسد
خانه هشتم و اگر در هفتم عتبة الداخل یا عتبة الخارج باشد و اگر سوال از خوف بود در هشتم
نظر کند و اگر خارج سعد بود باک نبود و از خوف بیرون آید و اگر داخل باشد
حذر به باشد و اگر سعد بود باک نبود و اگر ثابت بود خوف تا دیر بماند و اگر
بود نیک باشد و اگر نحس باشد بد بود منقلب مدام برگونه سعد نیک بود و نحس بد بود

حمره در ۸ بغایت بد بود خاصه مال غایب را که از دزدان خوف بود و اگر از جهة
زن خواستن بود و در هشتم حمره باشد آن زن مال مرد را بخیانت تلف کند و اگر
سوال از زن بود و از سفر بود در ۹ شکل سعد شود نیکی بود و اگر ۹
نحس بود بد بود و در نهم سعد از همه نیکوتر بود داخل سفر دشوار رود ثابت کرفته
و منقلب در آن سفر زود دل باشد سعد نیکو بود و نحس بد بود و اگر سوال از علم ۱۰
اموختن بود و در ۹ شکل داخل سعد علم بیاموزد و اما بدشواری و منقلب هر دم
بنوعی باشد اما بیاموزد و ثابت دیر اموزد و سعد با حقیقت رود و نحس بی اعتقاد
و نحس با ابنا زر و نامرادی و اگر از شغل عمل بزرگان بود اگر در خانه دهم شکل
داخل آید بغایت نیکو بود و اگر خارج بر آید از آن راحت نه بیند و ثابت
میانه بود و منقلب هر دم بگونه و سعد به نیکوی و نحس بر بدی و اگر سوال از امید
و دوستان بود در یازدهم شکل داخل بود امید بر آید و خارج نه و ثابت در تعویق
بماند و منقلب بعضی بر آید و بعضی نه سعد نیک و نحس بخلاف و اگر سوال از دشمنان
بود در ۱۲ نظر کند اگر خارج باشد زحمت برسد و اگر داخل بود از دشمن حذر کند و
ثابت است باشد دشمنی نهان کند و منقلب بر ساعت تغییر و اگر سعد بود بدی باشد و اگر
نحس باشد حذر باید کرد و اگر سوال از چهار پایان بود در دهم نظر باید کرد

داخل

داخل حال چهار پایان نیکو باشد و باقی بد بود والعلم عند الله

فصل ۴ سیم طبایع اشکال آتشی و آبی و خاکی و هوایی و داخل و خارج و منقلب و
ثابت و سعد و نحس و ممتزج اکنون جز طریق مهر رموزات متقدمین و وجه [illegible]
متاخرین بر اقوال ایشان فارغ شدیم و انچنانکه جمعی متاخرین برسیدند و فوت
و دیدند که علم شریعت و افهام متعلمان از درک آن قاصر است اندیشه کردند
تا این علم را بر موجب وضع ایشان آسان کردانند هیچ طریق ندیدند الا آنکه
اشکال را بکواکب نسبت کردند که علم نجوم قدیم تر از این علم بوده است لیکن چه
معرفت بهتر است اما از آن قبل که عمل مشهور است و هر که را در رمل این قدر مشتمل
بود تواند حاصل کردن و ایشان را فهم خبا نیست که جز مشتری سعد اکبر است و او را
دو خانه است یکی آتشی و یکی آبی جز قوس و حوت پس آن شکل را السعد مطلق
است بدو نسبت کرده اند از آتشی [illegible] و از آبی [illegible] و جز سعادت و
بخوبست کواکب از آفتاب است و او بنظر سعد است و او را قوت بیشتر است
از همه مواضع دو خانه وان اسد است و جوزا اگر چه او در حمل شرف است اما
تاثیر وی در اسد و جوزا بیشتر است که اوج او در جوزا است و اسد خانه وی است
و بیشتر پرورش مردمان در نبوت باشد پس درین دو خانه بود و این دو شکل سعد مطلق اند

شرف بود با آفتاب داده‌اند اول را با سعد نسبت کرده‌اند و دوم را جوزا زیرا که شکل ترتیب
و بر نقطه هوا دارد اما اطلاق بجای کنند و جوهر قمر نیز حکم آفتاب دارد موصوف بسعادت
و نحوست نیست و او را دو خانه قویست یکی سرطان که بیت ویست و یکی ثور که شرف
ویست یکی آبی و یکی خاکی و دو شکل را با وی نسبت کرده‌اند یکی که شکل آبیست
بسرطان داده‌اند و هر دو منقلب و دیگر که آبی است و شکل ثابت بثور داده‌اند هم
ثابت و زحل که نحس اکبرست او نیز دو خانه دارد یکی خاکی و دیگر هوایی و این دو شکل
نحس و تاریکی اند و دو نسبت کرده‌اند کردی خاکیست که انکیس باشد بجدی نسبت کرده‌اند
کردی خاکیست و انکیس نقط خاکی دارد و دیگری را بعقله داده‌اند نسبت کرده‌اند
و جوهر مریخ را دو خانه یافته‌اند و یکی آتشی و یکی هوایی که دلیل خونست بحمل داده‌اند
که آتشیست و آنکه دلیل بر نیزه و بر دو شمشیر است و شکل آبیست بعقرب داده‌اند جبر
کوسج و قایم را بزهره داده‌اند و کوسج بمیزان داده‌اند و قایم را بثور و
اجتماع و عطارد داده‌اند اجتماع بجوزا نسبت کرده‌اند که شکل در ربع هر دو هواست
اند و جماعت بسنبله که هر دو خاکی اند و شرف بر سر و جوزا داده‌اند که شرف راس
۳ درجه جوزاست و ذنب را بذنب داده‌اند که شرف ذنب ۳ درجه قوسست
چهارم در بیان کیفیت ضمیر اول بدانکه اگر ضمیر سایل از حیات نفس و عمر باشد آنرا

از خانه اول و عاقبت توان دانست و از آن اشکال که در خانه‌های مذکور نشسته باشد
اگر تکرار آن در اوتاد باشد و آن یکم و دوم و ۵ و ۶ و یازدهم است عطیت کبرا
دهند آن اشکال سایل را و اگر در مایل اوتاد باشد عطیت وسطی دهند و آن ۶
و ۵ و ۸ و یازدهم است اگر در زایل اوتاد باشد عطیت صغرا دهند و آن ۳
و ۶ و ۹ و دوازدهم است و اگر عطای اشکال خواهند از عطیه آن کوکب بینند
که شکل مطلوب منسوب است چنانکه در علم نجوم جدول عطای کواکب نوشته
آمده از آن جدول معلوم کنند که چند سال باشد و دیگر ببینند که آن اشکال چهارم
رمل چه شکلست که چهارم خانه عمر سایلست و خانه زرع و املاک و عاقبت کارها
و چگونگی در دنیا و دیگر اگر خواهند احوال عاقبت کارها سایل معلوم کنند اخر
و شکل اول و عالی آن رمل شکلی تولد کنند و حکم بر سعادت و نحوست کنند و
داخل و خارج آن شکل کنند از قوت و ضعف و موضع او و نسبت با طالع و
شکلها را چنانکه پیش از این نمودیم اگر آن شکل از اول بیرون آمد سعد بود
حال سایل بر نسق نماند و همیشه حال بحال میگردد و اگر منقلب سعد بود
نیکی گراید و اگر منقلب نحس بود به بدی **باب** اول اندر احوال تن
و جان و آنچه بنفس تعلق دارد و این پنج فصل است فصل اول در کیفیت احوال

نفس و طریق ضبط وی چنانست که چون سایل ضمیر و سوال از نفس خود کند در شکل
که در خانهٔ اول امده باشد و شکل خارج بود د سعد دلیل کند بر انکه سایل را دل بجای دیگر
و نیت ... رفتن میلی دارد و بر ود و بخواست و بارادهٔ خود و اگر شکل نحس خارج بود رفتن
وی بی ارادت و بی اختیار بود و ناکاه برود و اگر سعد داخل باشد دلیل کند که سایل
را خاطر با چیزی متعلق است که از پیش وی دور است و در تحصیل ان میکوشد
یا از بهر پیوستن بیکی بود و دلیل بود بر سکونت دل و اقامت خاطر باختیار و
ارادت خود و اگر نحس داخل بود مراد سایل بدشواری حاصل شود و یا ان بود
که سایل بخود دشوار پندارد و یا بر خود دشوار میکند و اگر منقلب سعد بود کاری
که کند باختیار باشد و ذوقی داشته باشد و اگر منقلب نحس بود سایل متردد و منقلب
حال بود و در کار و احوال خود در مانده و سرکردان بوده باشد و اگر ثابت سعد
سعد بود اندیشه پریشانی از قبیل کار خیر باشد و اگر ثابت نحس باشد دلیل
بر غم و غصه بر کاری نا واجب و منغص حال و اگر ممتزج باشد دلیل کند بر کاری صلاح
با فساد امیخته بود و درین حصول باید که نکته نکاه دارد و درین حکم کردن شواهد
باز کردد تا صواب کردد فصل دوم در بیان حکم ماضی و مستقبل بدانکه حکم
ماضی و مستقبل از نفس ان شکل باید کرد که در طالع بوده و مایل باشد شکل اول

و دوم و وجه حکم کردن چنانست که نظر کنند بخانهٔ اول تا چه شکل امده حکم بر ان
کنند و از احوال ماضی و مستقبل از اول و دوم کویند و اصل انست که درین باب
یک قید را نکاه دارد که هر نحس حکم بر نحوست کنند و هر سعدی حکم بر سعادت کنند
زیرا که اکرچه در احوال ماضی بد بوده است اکنون نیکست بر نیکی حکم کنند و چون
شکل طالع را نحس باید سایل را احوال ماضی بد بوده است اکنون حکم کنند
بر سعادت باید کرد که حال نیکوست و نیکو خواهد بود و اگر شکل طالع سعد باید
و شکل منقلب النحس باید کفت که پیش ازین حال نو خوب بوده است
اما اکنون بد است و اگر شکل طالع سعد باید و شکل مستقبل را هم سعد باید
کفتن که پیش ازین احوال نیکو بوده است و اکنون هم نیکست و اگر شکل طالع
نحس باشد و شکل مستقبل را هم نحس باید کفتن که احوال پیش ازین بد بوده است
و اکنون هم بد است و حکم بدی و نیکی در ایام ماضی و مستقبل بحسب قوت
ان شکل باید کرد در زیادت و کمی و سعادت و نحوست ماضی و مستقبل
فصل در بیان حکم بر عوارض بدن و انرا از شکل ناقص حکم باید کردن
بدانکه دلالت اشکال بود و نظر کنند تا شکل ناقص در کدام خانه است حکم بر
جراحت و علت ان عضو کنند که بدان تعلق دارد و جراحت بدانکونه دلالت کنند

و نسبت اعضا را بخانها برین منوال است که نموده میشود خانهٔ اول دلیلست بر سر خانهٔ
دوم بر قفا و گردن خانهٔ سیم بر کتف و دستها خانهٔ چهارم سینه و هر عضوی که در
محاذی اوست خانهٔ پنجم بر پهلو و تهیگاه و آنچه میتوان داشت خانهٔ ششم بر ناف و شکم
خانهٔ هفتم بر سره و ذکر و خصیه و خانهٔ هشتم بر سرین و خانهٔ نهم دلیل بر زانوها و خانهٔ دهم
دلیل کند بر زانو و خانهٔ یازدهم بر ساقها لیکن خانهٔ ۱۲ و ۱۶ دلیل کند بر قدمها والله

فصل چهارم بر آنکه اشکال ناقص هست و ضابطهٔ وی آنست که هر شکلی
را که عدد نقطهای وی فرد است آنرا ناقص میخوانند جهت درین خانها که یاد کرده
بباید دلیل بر عضوست که خانه تعلق بوی دارد و تنوع آن جراحت که آن شکل بر وی
دلالت کند مثل بدین طریقست که نموده میشود انواع جراحت اگر [illegible] دلیلست
هر جراحت که از باطن پیدا شود چون قرحه که از عفونت اخلاط پدید آید و بی ضربت
بود [illegible] دلیل کند بر هر جراحتی که از اسباب ظاهر پیدا میشود چون افتادن از جای
بلندی و ضرب سنگ و شکستگی عضو و آنچه بدین ماند [illegible] دلیل هر جراحتی که از
اسباب خارج متولد شود چون سوختن آتش و گزیدن سباع و بریدن آهن
و مانند آن [illegible] دلیلست بر علتی که از اسباب ظاهر و باطن پیدا آید سبب ظهور
وی از سروی بود یا علتها که سبب حیوانات ابی را پدید شود [illegible] دلیلست بر جراحتی

که از زخم

دلالت اشکال بر اعضا

دلالت اشکال بر جراحات

که از زخم و نیزه و جرح و در رپاس و آنچه بدان ماند بود [illegible] که گوشه است دلیلست
بر هر جراحتی که از شمشیر بود و آنچه بدان ماند [illegible] نتوانند رفتن [illegible]
بود و اگر این [illegible] بود آنکس جای سفر رسد و ناکام برود و اگر
این [illegible] بود در رفتن دودل بود و نیکو بود و اگر این [illegible] رفتن نیکو بود
طریقه دیگر اگر پرسند که نقل و حرکت خواهم کرد خوبست یا مقیم بماند اگر
اگر شکل سعد خارج بود باین طریق [illegible] آن نقل و
حرکت خوبست برود و اگر این اشکال بود [illegible] آن نقل و
حرکت بد باشد نرود و اگر شکلهای سعد داخل بود [illegible] این نقل
و حرکت نکند که مقام او بغایت خوبست جماعه تا جماعت نرود و عقلا و
انگیس نیکو نبود و اجتماع بد باشد اگر پرسند که این حیوان و بنده که میخرم چون
باشد نظر کن در خانهٔ ششم اگر شکل سعد داخل بود نیکو باشد و اگر نحس بود
بر عکس بود اگر گویند این خبر راستست یا دروغ نظر کن در ۹ اگر [illegible]
[illegible] درست بود و [illegible] آمیخته بدروغ [illegible] آشکار دروغ بود و سوال از
بنا و عمارت و املاک فرمین نظر کن در خانهٔ ۱۴ اگر شکلها بود [illegible]
[illegible] اشکال سعد خارج و نحس خارج بد بود آن عمارت نیکو نبود و املاک نگو[illegible]

اگر پرسند که این کار میکنیم صبر بود نظر کن در دهم اگر سعد داخل بود نیکو و اگر نحس
خارج بود بد باشد سوال اگر پرسند که مرا از پادشاه یا امیر عزتی باشد نظر کن در خانه
اول و دهم اگر سعد باشد دلیل شادمانی باشد از پادشاه و امر خواسته بود و اگر نحس
بود از پادشاه امر طلاق بد و پرسد سوال از بهای شرکت اگر در اول و هفتم سعد بود
نیکو و اگر در دوم سعد بود مال را نیکو بود و اگر هشتم سعد بود شریک را نیکو بود سوال
اگر پرسند که چیزی نهاده ام نظر کن که هست یا نه باید کرد در بیت المال سایل اگر شکل
خارج سعد بود مثلا بیت جای نهاده و فراموش کرده و اگر خارج نحس بود مثلا
بیت بیت جای نهاده طلب باید کرد و اگر ثابت نحس بود بیت بود ناگاه از پیش برون
آید و اگر منقلب بود بعضی بجای نهاده و اگر داخل سعد باشد مال از و نباشد و دروغ میگوید
و اگر داخل نحس بود بیت مال را دزد برده است و قصد میکند و جایی دیگر نهاده است
سعد با خفیا ر و نحس بی اختیار و اگر دوم و هفتم داخل بر دزد پوشیده نماند و ثابت
سعد نهان ماند و نحس پوشیده نماند و منقلب سعد چیزی گفته شود اما تمام روشن
نشود و دزد ایمن بود و نحس تمام گفته شود و اگر پرسند که این شخص با من دوستی
میکند راست است یا دروغ و در ۱۱ اگر ذاکر کند راست است و اگر در دوازدهم تکرار
کنند هرگز دوست نشود و دروغ میگوید باب در بیان چیز اول را در پنجم ضرب کنند

و پنج را

و پنجم را در پنج ضرب کنند و از هر دو شکل شکلی بیرون آورد ضمنی بود و حکم کنند بر حوش
از اعلب نسط حکم کنند زمانی گوید و اگر در چهارم باشد از پدر و املاک و مراد و مقام بود
و اگر در پنجم باشد از اولاد و معشوق و هدیه بود و اگر ششم بود از غلام و کنیزک و خدمتکار و حیوان
ریزه و اگر در هفتم باشد از زن و شریک یا از وام دار توقع دارد و اگر در هشتم بود مال از
یا از میراث مال را امانت بر جای نهاده بود یا دزدی کردن توقع دارد و اگر در ۹
باشد یا از مسافر یا سفر بود و اگر در دهم باشد از کار پادشاه و مادر و استاد و معلم کار
بود و علم توقع دارد و اگر از یازدهم باشد از دوستان و بزرگان و کسانی که با
یا ایشان امید داشته باشد از ایشان حاصل شود و اگر در دوازدهم باشد از دشمن
یا از سفر و چهارپای بزرگ باشد یا از سبب اسیران و زندانیان و اگر تکرار نکرده
باشد نظر کنند در آن شکل که در خانه دوم است یا شکلی که طلب کنند بر فرح آن شکل و آن
خانه حکم کنند و تولی دیگران است که شکل اول را در دوم ضرب کنند الخ چون آید
بنگرند که تکرار در کدام خانه کرده و فرح آن خانه حکم کنند فصل اگر خواهند که مراد
ضمیر را بتحصیل مال خواهد بود یا نه نظر کنند در شکل چهارگانه که روا پیدا شود خانه دوازدهم
اگر داخل بود دلیل تحصیل مال بود اگر سعد بود بآسانی و نحس بدشواری و اگر بعضی سعد
و بعضی نحس حکم بر غالب کنند و اگر نحس و سعد مساوی بود بعضی بآسانی و بعضی بدشواری

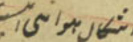
واگر سعد خارج باشد تحصیل مال چیزی باشد وانچه باشد از دست برود بی اختیار
صاحب ضمیر وناگاه بیم زیان وتلف باشد واگر ثابت سعد باشد تحصیل مال
بتوقف ودرنگ باشد واسانی واگر نحس بود چیزی نباشد وحال میت المال بر
قدر عدد ان شکل درخانه عدد دوی امده باشد بدان مقدار بود واگر بعضی سعد
بود وبعضی نحس حکم بر غالب کند واگر مساوی بود بعضی دلیل کند بر بدی وبعضی بر نیکی
خانه حکم کند واگر ان شکل بقوت برابر باشد واگر منقلب باشد وسعد دلیل بود بر امد
بار بخرج رود باختیار واسانی واگر منقلب نحس باشد داخل کم داد وسختی
وناامرادی باشد واگر بعضی سعد بود وبعضی نحس حکم بر غالب کند متساوی بود مقدار
عدد که امده باشد چندان باسانی دخل وفرح باشد هم چندان نیز سختی باشد اگر
داخل باشد ویکی خارج ویکی ثابت ویکی منقلب بقدر اعدادی که در رمل امده باشد بچهار
قسمت بکیرند وهر یک قسم را بر طبیعت شکل حکم کند از داخل وخارج از ثابت در توقف
واز منقلب امد وشد سعد باختیار ونحس بدشواری وسختی باب سیوم امده را نستن
احوال برادران وخواهران وخویشان نظر کند درخانه سیم که چه شکل امده اگر داخل
سعد بود دلیل بود بر سعادت ونیکویی احوال ایشان واگر نحس بود دلیل بود
بر ناخوشی حال ایشان وسکون ایشان در مقام خویش بی اختیار واگر خارج و سعد بود

برادران وخواهران

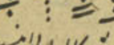
دلیل بود

دلیل بود بر حرکت برادران وخواهران وخویشان وسفر باختیار وازمقام
دور بودن واگر منقلب نحس باشد دلیل کند بر ناخوشی زندگانی ایشان ونقل
وسفر ایشان ناگاه بود بی اختیار ودلیل بود بر کریه ایشان در غیبت از صاحب
ضمیر دور بودن واگر منقلب سعد بود دلیل کند که حال ایشان خوش بود
باختیار واسانی واگر منقلب نحس بود دلیل بر ناخوشی ایشان وتردد بی
اختیار وخوفی وتفکری که ایشان را باشد با صاحب ضمیر بیکال باشند و
دوست نباشند واگر ثابت باشد وسعد دلیل کند بر خوشی حال برادران ودر جای
خود ساکن بودن باختیار ودوست صاحب ضمیر بودن واز ایشان فایده
یافتن اما بتوقف ودرنگ واگر نحس باشد دلیل بود بر بدی احوال ایشان که در
کاری مشکل متحیر مانده باشند وهر ساعت رای زنند وترسناک وبا صاحب ضمیر
بیکال باشند وحکم ماضی ایشان از خانه دوم کنند وحکم مستقبل چنانکه نموده ایم
در فصل پنجم یک فهم کنند ودر هر باقی ماضی ومستقبل در حساب اوریم که تا معقول
شود ودر خاطر دشوار نشینند باب چهارم در بیان سرا ومنزل ومال
جز ضمیر سوال ازین نوع بود نظر کند در خانه چهارم تا چه شکل امده است اگر
داخل وسعد بود دلیل بر سعادت احوال پدر ومادر ونیکویی عاقبت صاحب ضمیر

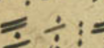
اشکال اتشی اینست



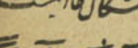
اشکال هوایی اینست



واشکال ابی اینست



اشکال خاکی اینست



منزل ومال

از ایشان باختیار و آسانی و اگر نحس بود برضد این بود اما فایده رسد از ایشان
برنج و سختی و پدر ماوی یکی باشند و بر شکال باشد و اگر خارج سعد باشد دلیل بود بر رفع
پدر در وطن باختیار و آسانی و دلیل بود بر فروختن سرای و املاک باختیار و عاقبت
عمر صاحب ضمیر نیکو باشد و از پدر فایده یابد اندک اما دیرتر و اگر نحس باشد دلیل بود بر نا
فرخی احوال پدر و دور شدن از صاحب ضمیر بی اختیار و ناگاه بر خرابی سرای و املاک
از دست شدن بی اختیار و ناگاه بر بدی عاقبت صاحب ضمیر و اگر ثابت سعد بود
دلیل بود بر ثبوت حال پدر و استقامت وی و تمامت عمر صاحب ضمیر نیکو بود و سرای
املاک در دست او ثابت باشد بتحصیل بتوقف و باختیار و آسانی و اگر منقلب نحس باشد
دلیل بود بر بدی حال پدر و عاقبت صاحب ضمیر و املاک و سرای پدر از جهت خوبی و تر سببی
بود دعوی دار ند یا خوف نفس وی بود و هم از دست وی برود و با صاحب ضمیر
بر نیاید و از پدر هیچ فایده نیابد و اگر منقلب باشد دلیل بود که حال پدر صاحب ضمیر خوش نباشد
و عاقبت عمر وی و سرای و املاک فرود هم نیک بود و گاه فرود و گاه فرو شد و دو را اعده شد
باشد و یکجا قرار نگیرد و اگر منقلب نحس بود حکم برضد این باشد و حکم حال ماضی پدر از خانه
سیم کنند و حال مستقبل از خانه پنجم کنند چنانکه در فصل پنجم نموده ام اگر خواهد که بداند
که حال پدر یا مادر یا زن یا شوهر یا مادر مسایل چون نظر کنند در خانه چهارم تا کجا گزار

اگر در

اگر در پنجم و نهم باشند تمام دوست باشند و اگر در خانه سیم و یازدهم باشند نیم دوست باشند
و اگر در خانه دهم بود و نگر از شش نبود نیم دشمن باشد و اگر نگر از در خانه هفتم بود تمام دشمن بود
و اگر در خانه چهارم و هشتم بود و اگر در دهم بود صاحب ضمیر از پدر فایده نیابد والله اعلم

احوال اولاد و معشوق و رسول

باب پنجم در احوال اولاد و رسول و معشوق و ثمره ملک و بیت المال و خطوط و خبر

و آن بر دو گونه است یا حال فرزند موجود پرسد یا آنکه مرا فرزند خواهد بود یا نه و از آن
از کیفیت شکل پنجم حکم توان کردن چنانکه اگر شکل اول سعادت حکم کنند که حال
فرزندان خوبست و دلیل کند بر سکون ایشان بر جای خود باختیار و آسانی و
و فایده یابد صاحب ضمیر از فرزندان و او را مطیع و منقاد باشند و ثمره ملک نیکو باشد
و خبر راست باشد و اگر نحس باشد خبر ناخوش باشد و اگر تکرار شش باشد خبر خوش
باشد و اگر تکرار شش یک باشد دوم خبر باشند و اگر تکرار شش دوم باشد سیوم خبر باشند و اگر
تکرار شش سیم باشد خبر چهارم باشد و اگر تکرار شش چهارم باشد خبر پنجم باشد و هر جا که در
خانه سعد باشد خبر خوش باشد و اگر نحس باشد خبر بد باشد و اگر سوال از آن باشد
که مرا فرزند خواهد بود یا نه اگر در پنجم شکل سعد بود فرزند خواهد بودن باسانی
و اگر سوال کند که مرا چند فرزند باشد نظر کنند تا چند جا تکرار کرده است حکم بر چندان
فرزند کنند که باشد بهمان قدر که در بیان خبر شده و اگر تکرار نکرده باشد بنگرد در خانه پنجم

بشکل آمده و مسکن وی کجاست از خانه وی تا خانه پنجم بشمارد بهمان عدد
فرزند باشد که خواهد بودن و اگر داخل نحس بود دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان
و معشوقان و ملال و پیدا بودن مرادی صاحب ضمیر از ایشان و فرزندان یا
فرمانی کنند و اگر فرمان برداری کنند با خوشنودی بود و اگر سوال از فرزندان نابود بود
اما بسختی و دشواری و درنگ و آن فرزند دیر بزرگ شود و بود که مدام کارهای سخت کند
جز جاه کنی و حشمت و مانند آن و اگر شکل خارج سعد باشد دلیل بود بر خوشی
حیات فرزندان و دوری گرفتن از ایشان باختیار خود و معشوقان نیز همچنین
و عاقبت اندک رسیدن از اولاد و معشوقان و ثمره املاک باز آید تو رضیح باشد و اگر
سوال از سوال فرزندان بود حکم کند که نخواهد بودن و سایل بارادت خویش یک
کند و طالب نباشد و خبری که شاید درست بود و خبر خوش و ناخوش از خانهای سعود
نحس گوید چنانکه فرزندان باشد و اگر خارج نحس باشد دلیل بود بر ناخوشی حال فرزندان و
معشوقان و دوری گرفتن از ایشان [illegible] اختیار و اگر خواهد که بداند که آنچه صاحب
ضمیر طالب باشد حاصل شود یا نه نظر کند در انسان الامر جز آن شکل که از اول و پنجم
بیرون آید حکم بر کیفیت آن شکل کند اگر داخل بود یا خارج یا ثابت یا منقلب و عاقبت العاقبه
انسان الامر ثانی طلب کند و آن شکلیست که از خانه اول و پنجم متولد میشود و حکم کند

از بودن و نابودن

از بودن و نابودن و نیکی و بدی در سعد و نحس و تحیر و تردد و اگر خواهد که بداند که فرزندان
از چه قبیله باشند نظر کند در خانه پنجم تا چه شکل در وست و در کجا تکرار کرده است
حکم از آن خانه کنند در بودن و نابودن و اگر تکرار در اول بود سوال از زنی بود که با صاحب
ضمیر دعوی یگانگی کند و اگر در دوم تکرار کند زنی بود که وی را مقارن بود و اگر سیم
تکرار کند سوال از زنی بود که اقربای او بود و پیوند نزدیک باشد یا آن زن و اگر در چهارم
بود از خویشان پدر بود و اگر در پنجم بود تنها و تکرار کرده باشد از زنی بود که او را معشوق
بوده باشند و از غایت او را نکاح کرده باشند و اگر در ششم باشد فرزندان او از
کنیزک بود و اگر در هفتم بود اصلی بود یا از شریک یا وام دار زنی خواهد یا خواسته بود
آن زن شوهر کرده باشد و اگر در هشتم بود باشد زنی بود که میراث بوی رسیده بود و
اگر در نهم بود زنی بود که در سفر خواسته باشد و اگر در دهم بود زنی باشد که نسبت با
بزرگان دارد یا از خویشان مادر باشد یا از استاد صاحب ضمیر بود یا از ایم کار
و اگر در یازدهم بود از مردی بود که دوست وی زنی خواهد و اگر در دوازدهم بود سوال
از زنی بود که نسبت بدشمنان او دارد **باب** ششم در حال بیمار و غلام و
کنیزک و ستوران خدم و شکافته و خدم جز از حال بیمار پرسد نظر کند در خانه ششم و حکم
کند بر نوع آن مرض که از چه باشد و بدلالت آن شکلی که در وی باشد اگر آتشی باشد حکم حرارت

در حال بیمار و غلام و [illegible]

کند گرمی که ناگاه امده باشد و دلیل بود بر بدی ان و اگر شکل نهاری بود دلیل کند که
روز رنجور سخت‌تر باشد و اگر شکلی لیلی بود در شب اماده باشد و اگر سعد بود با خلعت او
نحس بود اختیار اگر شکل بادی بود دلیل بود که رنج وی از باد بود و اگر سعد بود دلیل
نیکی بود و اگر نحس بود بر بدی حال و اگر شکل ابی باشد دلیل کند که رنج از سردی و رطوبت
باشد و اگر شکل خاکی باشد رنج وی از سردی و خشکی و افتادگی باشد و اگر شکل
داخل باشد دلیل کند بر افزونی رنج صاحب مرض و نحس سختی و دشواری و سعد
باسانی و علاج پذیر باشد و نحس نه و اگر ... باشد دلیل کند بر غلبه خون و باد و اگر ... باشد
دلیل کند بر اماس و گرفتگی سینه و انکه در خانه ٨ بود دلیل کند بر حال بیمار و انکه
در خانه پنجم بود دلیل کند بر حال مستقبل بیمار و انکه در خانه ششم بود دلیل کند بر فصد و
طبیب و از خانه ۱۰ حکم کند که زود به شود یا نه و از دوم حکم کند که داروی وی از چه نوع
بود که وی را سود بود از گرمی یا سردی یا نرمی یا خشکی و از دهم حکم کند بر کیفیت طبیب که
عالم است یا نه و از یازدهم بر کیفیت حال مرض و بازگشت ان و کیفیت خروج
رنج بیمار و از خانه دوازدهم حکم کند که به شود یا بمیرد و اگر ... هشتم و گواهان چهار کانه
و لسان الامر ثانی و لسان الامراول و ان شکلیست که اول و پانزدهم متولد
شود و در اول و ... ابتداء شکل و احوال بنده و ستور و گریخته و دزدیده حکم ... اینجا

باب هفتم

باب هفتم نظر کند در خانه ٨ تا شکل امده اگر سعد امده بنده و ستور را احوال
نیکو بود و گریخته و دزدیده جمله باز یافت شود و اگر نحس باشد بخلاف ان باشد و اگر
سعد داخل بود بنده و ستور زیاده گردد و نحس ارادت و اگر نحس بود بدشواری باز امد
امید و اگر سعد خارج بود بنده و ستور بارادت خود بگریزد و از موضعی بموضعی شود
باسانی و اگر گریخته و دزدیده را ترک کنند و مطالبت ان نکنند و اگر نحس خارج بود
بنده و ستور بگریزد و گریخته و دزدیده باز نیاید و اگر منقلب سعد بود بخود و بخوشی
باز اید بارادت خود و اگر نحس بود بی اختیار بود بکراهیت و حال گریخته و دزدیده
نیز چنین و اگر ثابت سعد بود دلیل بر نیکی بنده و ستور بر یکحال بود بخیر و سعادت و اگر
نحس بود بکراهیت و گرانی خاطر بود و حکم بر غالب و شواهد کنند باب هشتم
اندر شرح کیفیت زنان و شوهران و ضدان و خصمان نظر کنند در خانه هفتم که
کدام شکل است اگر سعد بود دلیل بر سعادت و نحس بر نحوست و بدی و اگر
داخل سعد بود دلیل کند بر موافقت در میان ایشان و اگر نحس خارج
بود دلیل کند بر مفارقت در میان ایشان و اگر سعد خارج بود مخالفت کند
باختیار و اگر نحس بی اختیار و ارادت و اگر سعد منقلب بود دلیل بود بر انقلاب

حال ازواج و هر وقت بر گونه‌ای باشند ولیکن بخوشدلی و هم باختیار دور شوند و
و تفرقه و دیگر بهم رسند و اگر نحس منقلب بود دلیل کند بر پریشانی و سرگردانی زنا شوهری
و زندگانی ایشان پیوسته بناخوشی و خصومت کردن و وفقرا از هم جدا شوند
بجنگ و بر همین سبب وقت بودن و زندگانی ایشان و اگر ثابت سعد بود همیشه
بریکحال بمانند بنیکی و آسانی و باختیار مرور روزگار گذرانند و اگر نحس ثابت بود دلیل بود
بر ناخوشی و نامرادی و خصومت از جهت تهمت که بر زن بسته بود و پیوسته بناخوشی
و نامرادی مایل بود و ترک یکدیگر نتوانند کرد بر آن حال بمانند و اگر خواهند که بدانند زن
پرست یا جوان نظر کنند در خانه هفتم اگر برج در اول متولد بود متولد مرد و برج بود دلیل
بود بر زن بکر و اگر برج بود یا [illegible] همین حکم بود از آن جهت که هم برج تولد کنند و
اگر شکل خارج باشد بکر نباشد اگر سعد خارج بود باختیار زن [illegible] و اگر
نحس خارج بوده باشد بی اختیار زن [illegible] و اگر داخل بوده باشد بکر بود و اگر
ثابت بود بر حال خود بود **باب** هشتم در بیان احوال مرگ و میراث و
غایب و قرض اگر سوال کنند از مرگ نظر کن در خانه ۸ تا چه شکل آمده است اگر
داخل سعد بود دلیل کند بر رنج و جان کندن وی دیر نکشد و آسان بود و اگر

نحس داخل

نحس داخل باشد دلیل کند بر رنج بی‌نهایت و جان کندن سخت و بجار بودن بر مرگ
وی اگر خارج سعد بود مرگ وی آسان بود و راحت و در وقت مرگ هیچ حسرت در
دل وی نماند و اگر خارج نحس بود مرگ وی مرگ مفاجات بود و نفس وی تلف و تباه
شود و او را حسرت‌ها در دل بسیار بماند و جان کندن وی دیر باشد و بسیار درد کشیده [illegible]
خورد بر کارهای گذشته و اگر ثابت نحس بود دلیل کند بر مرگ مفاجات بعد قتل وی بسختی
و درشتی و خواری و تیره بود و اگر منقلب بود مرگ وی سخت بود و با فتادن و حیرانی
و حسرت بسیار در دل وی بود و اگر سعد بود میل وی بر زندگانی بود و اگر نحس بود [illegible]
باشد و نفس وی تباه شود و بیمار را از بمیرد و اگر خواهد که داند که مرگ سایل از قبل که
که باشد و سبب چه باشد نظر کند در خانه هشتم تا چه شکل آمده و بمجا مکرر شده و اگر در خانه
اول مکرر شد از جهت کاری باشد که نفس وی تعلق داشته و از سبب فعل او بود
و اگر در دوم تکرار کند از قبل مال بود همچنین قیاس کند **فصل** اگر سوال از میراث و مال
غایب و مکتب و قرض باشد نظر کند در خانه هشتم اگر سعد داخل بود حکم کند که مال
غایب و میراث تمام برسد بلکه زیاده اما بدشواری و سختی و ناخوشی و آنچه برسد دل سایل
بدان خوش نباشد و قرض سایل شود بی اختیار و ارادت او و اگر سعد خارج باشد
دلیل کند که مال غایب و میراث برسد با آسانی و نیکی و سایل باختیار خود ترک کند که مال

وطالب مال نهانی و قرض رسد و باز دهد باسانی و اگر خارج نحس بود حکم کند که مال
غایب هیچ نرسد و رنج و خواری بیند و اگر اندک چیزی برسد بی اعتبار تلف شود
و اگر ثابت سعد بود مال غایب و میراث برسد اما بمکث و درنگ اما باسانی و قرض
بجای خود دیر نه کم شود و نه زیاده و قرض بهم مسامحه کنند و اگر ثابت نحس بود مال
غایب و میراث برسد اندکی ولیکن بدرنگ و تاخیر و انتظار بسیار و حصول نیکی
و مال را در دیر دو اهل میراث خود ببرند و انچه دهند بسختی و دشواری دهند اگر
منقلب سعد بود دلیل کند که مال غایب و میراث بعضی برسد باختیار و اسانی و قرض بعضی
باز دهد و دیگر بستانند و اگر منقلب نحس بود دلیل کند بر اندک چیزی برسد از مال غایب و
میراث لیکن بسختی و خصومت و ظلم و غبن بسیار باشد و دل سایل خوش نباشد و
قرض باز دهد برنج و سختی و بند و زندان **باب** نهم در بیان سفر و کیفیت ان
در سفر کردن
نظر کند در خانه نهم تا چه شکل امده اگر خارج سعد است دلیل کند بر سعادت و نیکویی یافتن
از سفر با نفع و اگر خارج نحس بود دلیل کند بر بدی حال و بی نفعی سفر بلکه مال از دست برود
اگر سعد داخل بود در راه رفتن بر صاحب ضمیر سخت باشد پایان بود که بر خود دشوار شود
اما چون برود در سفر نفع یابد باسانی و اگر داخل نحس بود دفع سفر کند و نتواند رفتن و اگر برود
در راه بازگردد بی اختیار و اگر سعد ثابت بود در سفر توقف افتد باختیار و نحس ثابت بود

سختی و دشوار

سختی و دشواری
و خوف و بی نوایی و اگر سعد منقلب بود میسر بود از رفتن و اگر برود بخوشی و شادمانی
بوده باز گردد و اگر منقلب نحس بود برود و بدشواری و نامرادی و رنج کشیده در
راه رنجور شود **فصل** اگر خواهد که بداند که سفر کردن او از چه سبب خواهد
بود و رنج و راحت و رفتن و بازگشتن و توقف کردن سایل را در خانه نهم
نظر کند تا ان شکل که در وی است کی انتقال کرده است اگر در اول بود از قبل
نفس خود و ابتدای کاری بود و اگر در دوم بود از جهت مال و معاش یا از دین
غایب بوده و اگر در سیم بود از قبل برادری و اقربا بود تا خانه دوازدهم علی هذا القیاس
اگر خواهد که بداند که در ان مقام که هست از کدام جانب خواهد رفت یا بکدام جانب
که رود و مقام و احوال او چگونه خواهد بود نظر کند در خانه هفتم اگر شکل سعد مقام او
نیکو بود و در انجا فراخی و عیش و خوشدلی و اگر نحس جای بد و اندوهناک و
کم نعمت و تنگ بوم بود و اگر در نهم [illegible] بود و در دهم دلیل بود بر سفر دریا
و نشستن در کشتی و اگر در هفتم [illegible] بود جای نیکو بود و معمور و نزدیک و در انجا مدارس
و مساجد بسیار بود و عباد و علما و ائمه دین و قضات و عدل و داد و دوستی دین بود
و اگر در [illegible] بود دلیل بر شهر مشهور و معمور و معظم و تختگاه ملوک و سلطان و قصر عالی بود و
اگر در هفتم بود جای بود که بازارهای زرگران و صرافان و دار الضرب و مخزن

بسیار باشد و در انجا داد و ستد و بیع و شرا بود و جای آبادان و دخل و نعمت بسیار
و تحصیل و کسب و زراعت و عمارت بسیار بود و اگر در هفتم … بود جای معمور بود و دخل بسیار
و فراخی نعمت و جای دلگشای و مردم منعم و اشراف باشند و اگر در خانه … بود جای
خوش و فرحناک بود و انجا مقام اهل عشرت و طرب و مغنیان بسیار بود و درختان
بسیار بود و اگر در هفتم … بود دلیل بود بر جای قدیم و ویران و مقام بدو و بیابان
و جهودان و بیابانان و مردمان سیاه و کوه نشینان و سنگستان و اگر در هفتم …
جای بود خشک و بی برگ و بی دخل و جای گرم و سیر و ناموافق طبع و اگر در خانه … بود
جایی بود ویران سوخته و غارت کرده و مردم از انجا گریخته و خوفناک و در ان مقام
شب روان و دزدان بسیار باشند و اگر در خانه … بود جای سهمناک و مقام
مردم قتال و دزدان و حصار و قلعه و جای دیگر و سنگستان و اگر در خانه … بود جایها
و درها و سنگستان و ویرانه و اگر در خانه … جای دلگشا و آبهای روان و جای
بزرگ و سبزه زارها و درختان بسیار چنار و سفیدار و اگر در خانه … بود دلیل کند بر
آبهای روان و جویهای دلگشا و درختان بلند و مانند آن و اگر در خانه … بود دلیل کند
بر مقام دلکش و آبادان و در وی باغهای بسیار و اهل طرب و زنان صاحب جمال و
نشاط و کنان باشند و اهل دین و دیانت بود و لیکن بهجت و نشاط باشند و اگر در

هفتم … باشد جای بود که کوه نزدیک باشد و در ان مقام
امردان و نابکاران و مردم بدملت باشند و خرابات
و لواطه و فساد بسیار بود و مردم اندک ریش و کوسج و اهل علم
فاسق باشند و اگر … بود دلیل کند بر مقام معمور که انجا مسجد
جامع بود و بازارهای بزرگ و سبزه زارهای بسیار و درختان
از هر گونه و مردم بسیار بوند و کشت و زرع بسیار بود و عاقلان
و حکیمان و طبیبان و منجمان باشند و صحراهای کشاده و الله اعلم
بالصواب **فصل ششم** در بیان اعداد رمل بدان وفقک الله
که این شکل را شکل زوج خوانند و ازین شکل سال
و ماه معلوم شود و چنانچه چون رمل بکشند ازین دایره عدد
توان گفت که تا چند روز مقصود و مطلوب حاصل گردد و در این
باب طریقها گفته اند اما انچه مشهور است و متداول است قول
زناتی و اهل بربر است و اعتماد بر قول زناتی بیشتر است چه
او بطریقه دایره رفته و میزان دارد و قول او اینست …
در اول یک روز عدد دارد … در دوم ۳ روز عدد دارد

در زنکار دو در

در سیوم ۶ عدد دارد در چهارم ده عدد دارد در پنجم ۱۵ عدد
عدد دارد در ششم ۲۱ دارد در هفتم ۲۸ عدد دارد در
هشتم ۳۶ عدد دارد در نهم ۴۵ عدد دارد در دهم ۵۵
عدد دارد در یازدهم ۶۶ عدد دارد در دوازدهم ۷۸ عدد
دارد در سیزدهم ۹۱ عدد دارد در چهاردهم یکصد و پنج عدد دارد
در پانزدهم ۱۲۰ عدد دارد در شانزدهم ۱۳۶ عدد دارد
و جدولی آوردیم که همین عدد از و معلوم شود و عدد اشکال شانزده گانه هم
معلوم شود و جدول در آن صفحه برابر نوشته شد انچه بسرخی نوشته شده اصلیت
و شرح آن از پیش رفته و انچه بسیاهی نوشته عدد هر شکلیست در خانه و اما
اهل بربر عدد از خانه چهاردهم گویند که اینه رملست و انچنان است که نظر کنند
در خانه ۱۴ که تا چه شکل نشسته است هشت روز شش روز
چهل روز هفتاد روز سیزده روز پنجاه روز هفتاد روز
نه روز شانزده روز پنج روز چهار ماه سی روز
شانزده روز هفت روز ده روز والله اعلم بالصواب سنه ۱۲۶۲

دایره بزدح

دایره بزدح

۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۲	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۴	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۵	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۶	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۷	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۹	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۱۰	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۱۱	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۱۲	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
۱۳	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
۱۴	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷
۱۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱
۱۶	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶

شجره وثمره

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

روایت کنند از حکمای اوایل که این علم نقطه ان علمست
که بادم علیه السلام فرود آمد از او معجزه به انبیا پیغمبر
رسیده است وایشان این علم بر مردم پوشیده اند تا
بدست هر جاهل نیافتد که این علم اسرار حق است وهر کس
این علم نداند وکیفیت دانستن این مشکل است زیرا که
طبایع دانستن دشوار است نه هر کسی داند ونه هر کسی را
معلوم شود واین تصرف کردن تا از اوستاد نیاموزد و
هر که این علم از خود گوید خدای تعالی بر او خشم گیرد زیرا که این
علم معجزه پیغمبر است واین علم نقطه شریف است وعزیز

پیغمبر زد وبنقط

وبنقط باز بخوانند باید بازدانستن که این کدام نقطه است **ثمره**
چون بنقط ماید که این معجزه پیغمبر است واین علم وبنقط باز بخوانند
باید باز دانستن که این کدام نقطه است چراکه پیش اهل اقلیدس نقطه جزء
لا یتجزی باشند واهل حساب مرکز را نقطه خوانند وستاره نیز گویند
واز این کتاب علم نقطه را غرض فرد است یعنی فرد است یعنی آتش
وباد وآب وخاک وفرد یکی باشد در همه اصطلاح وزوج دو
ودر رمل فرد بود یا زوج واما نقاط بنقط فرموده است معلوم میشود
که غرض از این نقطه فرد است ودیگر آنکه فرد واحد بود یعنی کیفیت وبی
چیز وبیچون وهرگاه که نقطه فرد بود بلا جهت چراکه هرگاه تلفظ کنی بنقط
حرف شود که عبارت آن حرف ن ق ط ه باشد اگر یکی
شود همچنانکه الف را حرف بخوانند واسم است واول او برای آنکه
سر حرف است ا ل ف باشد پس معلوم شد که این نقطه بعبارت
اسم فرموده نه بعبارت حرف وپیش اهل نقطه بر زدن باشد چون
از حساب ابجد ن پنجاه ق صد ط نه ه پنج از جمله صد وشصت
وچهار باشد وشکل دیگر مثلا شکل زوج چون شانزده کان
طرح کنی عدد بماند واین چهار عنصر است آتش وباد وآب وخاک

باشد از اینجهت فرموده که نشاید بدست هر کس افتد که مبادا اگر جاهل بود
کرشاید معتقد ایشان شود بواسطهٔ آنکه نقطه و شکل را بیشتر داند خلل ازان
شود الا عاقل و کامل بود داند که این علمیست چون خدای تعالی خواسته
باشد راست آید اگر نه نیاید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
بران که این نقطه و شکل شود داند کافر شود نعوذ بالله منها و چون
از استاد حاذق بیاموزد اعتقادش خلل نکند اکنون باید که از
استاد آموزد و اگر نه در غضب خدای تعالی باشد دیگر آنکه چون
از استاد بیاموزد که حکم از دلیل کند که هر چه بر زبان او بر آید
بگوید شاید که در این سخن موافق حال سائل باشد نه از دلیل آن
علم باشد طریقه کاهنان باشد و در خشم خدای تعالی یفعل الله
یقول و لا یقول کاهن قلیل ما تذکرون و باید که طبیعت
خانهٔ عناصر هم بداند طبیعت عناصر که هر خانه چه طبیعت دارد و لحاظ
در هر مقام چه فعل کند و چه دهد و چه ستاند اما بعد آنکه طبیعت
آتش گرم و خشک است و باد گرم و تر است و آب سرد و تر
و خاک سرد و خشک است خانهٔ اول و پنجم و نهم و سیزدهم آتش اند
یعنی گرم و خشک اند و خانهٔ دوم و ششم و دهم و چهاردهم

باد است

باد است یعنی گرم و تر و خانهٔ سوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم آبی اند یعنی
سرد و تر اند و خانهٔ چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم خاکی اند یعنی
سرد و خشک و مزاج آتش صفرا و مزاج باد خون و آب بلغم و خاک سودا
و خشکی در فصول اربعه آتش مزاج فصل تابستان گرما و باد مزاج فصل بهار و آب به مزاج
زمستان سرما و خاک مزاج فصل خزان که برگها ریزند اکنون
بباید دانست که شکلی که در خانه آید مزاج آن شکل و آن خانه چیست
تا داند که داد و ستد آن خانه معلوم شود چون شکل [illegible] در ششم
آید که مزاج او سرد و تر است و خانهٔ ششم گرم و تر است گوییم [illegible]
در ششم سردی و گرمی داد و گرفت و چون از نقطه گوییم که مثلا
او باز دانیم نقطهٔ آب از چهارم بخانهٔ ششم منتهی شود در [illegible] گوییم
[illegible] سردی داد و گرمی گرفت چرا که شکل دیگران در خانهٔ آتش
و یک باد و یک خاک بخانهٔ باد منتهی شده است مثال دیگر [illegible] در
منزل [illegible] آتش [illegible] ۱۳ گوییم حرارت بجوشت کم کند و اگر از نقطه باد
رسد گوییم مزاج این آتش زیاده شد در حرارت و بجوشد و نقطه
و فکر [illegible] کردن و اندیشه نایل فرموده است اگر در [illegible] و اگر این
در ۱۳ او ۹ کند و هر دو جا [illegible] باشد سایل را بو بهر باید کردن

ان شکل [illegible]

از غذای گرم و خوش بجنبد اگر در وجود سایل گرمی زیاده باشد هر نقطه
در مرکز خود نیکوتر است الا در این معنی در دوم آید نیکو نبود بخصوصاً
که خانه دوم [illegible] باشد چراکه هر چند گرمی باشد الا آخرش کم زایل
گردد و فرموده که خانه چهارم و پنجم ستاند و در این مقام نقطه
عوض است **بحث** و چون معلوم شد که نقطه رمل که در میزان
حاضر می‌آید هر یکی را مسکنی است و این حرکت که گفتیم نوعست
اول از حرکت طبیعی خوانند چنانکه نقطه‌ها از مرکز خود جداگانه میلی باشد بسوی
مرکز غیر چون فرود آمدن آتش در خانه آب یا آب در خانه
آتش یا باد در خانه خاک یا خاک در خانه باد و این حرکت نه بطبع
باشد بلکه بارادت بود و این دو حرکت که ذکر کرده شد هر یک را
جداگانه حکمتست چنانکه گفته‌اند الحرکة بالارادة وما بالطبع
پس بدین دلیل حرکت بارادت نقطه را سعادت و سلامت نیکو
حالی حکم دارد و انچه بر عکس این باشد حکم نیز بر عکس باید کرد
اما بدانکه نقطه رمل که در میزان آید از آن مسکنی است و مسکن را
معنی آنست که مسکن آتش اول است و پنجم است و مسکن باد دوم و
ششم است و آب سیم و هفتم است و خاک چهارم و هشتم است و خانه

بخانه

بخانه حرکت کرده است که نقطه باد بدو هوده و باد در چهارم منتهی شود و خود
روشن فرموده که حرکت نیز نوع است ولی شرح در حرکت است که بیان کرده
یعنی آتش یا اول و پنجم طبیعی بود و معنی در حرکت دوم آنست که چون آتش در
۱۲ آید خانه مسکن اوست میل او به ۹ باشد که آنجا نیز خانه اوست چون
بحکم ضرورت بدهم رود که مرکز غیر باشد و از آن معنی بسیم تمیل کند
که امکانست که چهارم [illegible] باشد و بخانه ۵ منتهی شود یعنی چون
قمری باشند و از ده که مرکز غیرست سیر کرده پس تصرف [illegible] ۲ آید
و انکه فرموده که نقطه بر مرکز خود بر سعادت بود و مرکز غیر عکس آن بود
و از بهر این گفته شد که چون آتش به [illegible] رسد در اول مزاج سایل را
حرارت باشد بدان وجود [illegible] در ششم است چنانکه در دوم و سوم
نقطه آتش و باد بباشند و حکم بر سعادت و سلامت که در ۹ شکل [illegible]
و در ششم شکل [illegible] باشد و از آن عکس آن باشد که آتش در ۱۲ منتهی
شود و خانه اول شکل [illegible] یا [illegible] باشد و اگر در خانه هر دو شکل [illegible] باشد حکم
آن نیز بر سعادت و سلامت باشد و این ۲ حرکت ذکر کرده شد **بحث**
اما این چهار دیگر آنست که گفتیم نقطه در میزان بخانه دیگر رود و باز
از آن خانه بعوض حرکت نکند اگر در عوض حرکت کند او را دو تنها باشند

یکی در طول و یکی در عرض و یکی بر شکل عنصر و یکی بر شکل خود یعنی اگر
چنانچه نقطهٔ خاک در اول باشد شهادت کند بر چهارم بحکم طبع و بران
نقطه که در خانهٔ او بود اما شهادت بر خاکی بر خانهٔ خود کلی بود چنانکه شهادت
در بر دلیل کلی میکند و بر ۴ جزوی باشد اما چون در میزان
چون توان دانستن که این نقطهٔ خاک از انگشت کوم چون منتهی شود بنگرکه
بود و چون منتهی شود به دیگر طبایع بر آن قیاس بود
بدانکه این نقطه که در میزان حاضر آید بدان خانه که تسکین دارد باز ان جای
بعرض حرکت نکند آنست که نقطهٔ باد در میزان حاضر آید از طرف یمین بیاید
بر ۳ او ۹ و ۲ و در دو شکل ⁝ بود ضرورت این نقطه از ۳ بعرض حرکت
کرده باشد و اگر این نقطه از ۲ بر ۴ منتهی شود و دوم ⁝ یا بر باشد
این نقطه منتقل شده باشد و بعرض حرکت نکرده باشد و این هر دو نقطه
مراد باشد و از آن ششم هر دو باشد و اگر نقطه در ۶ آید از ۲ و در ۲ شکل
باشد نقطه بر شکل خود باشد و بعرض حرکت کرده باشد اما چنان نباشد که در
دویم منتهی شده باشد و فرموده که اگر بعرض کند او را دو انتها باشد و از این معنی
معلوم میشود که غرض از عرض بنا است و طول از امهات و انتهای آنست
که این نقطهٔ باد از ۲ بر ششم چون حرکت کند باد همان باد بود و آید که

که نقطه باد

دویم باشد و انتهای ششم بود و هر نقطه که در بنات منتهی شده چنان باشد
اما نقطه که باصل باشد چون باد در ششم چون باد از دو بر ۱۰ نقطهٔ خاک باشد
اکنون نقطهٔ باصل را حکم بر سعادت و نیکوئی حال و عکس آن بر نحوست و بد
حالی و به عنصر جنبی باشد قیاس باید کرد و طول امهات و عرض بنات و سکون
نقطهٔ باد در خانهٔ خود یعنی شکل خود همچون ۲ و ۹ تسکین نقطهٔ باد در غیر ششم
و ۴ و ۵ هم نقطه چنین باشد و آنکه نقطهٔ خاک در اول شهادت ۴ کند این معنی
آنست که چون نقطهٔ خاک در مرکز غیر منتهی شود میل آن نقطه بجای خود
باشد لازم شهادت بر مرکز خود کند و در بحث صغیر خواهد آمد که غرض
معنی آنست که بدانی که ... را خانهٔ مشتمت کلی و جزوی چهار است
بدلیل آنکه این کتاب بر بنی دو تسکین یکی ابجد ۴ و دیگر کلی نوع تسکین
کلی در ابجد ... در هر کلی و در ۴ اگرچه تسکین کلی یعنی اصل دانند
اما بیان و برهان ابجد دیگر است از بیعی ششم ابجد هم فرموده و چهارم
جزوی و اگر منتهی شود بانکیس ... باشد و هر ... باشد شاید که
خاک در اول منتهی شود و بر ... ظاهر ... باشد اما چون مزاج کسی
باشکال اول ... شود ... اما باشد که این حال در شکل
و در عرض غیر منکوس کوم احوال نحوست بر انواع باشد یعنی باشد

طول ...

که در اول بد بود و در آخر بدتر بود باشد که در اول بد بود و در آخر نیک و این را
انقلاب خوانند و بگردد از حال بحال بدی و نیکوئی بر حسب گردیدن نقطه
که چون آمد و چون رفت و منتهی در کدام خانه شد و بکدام اشکال از اشکال
نا منزله در میزان طالع آمده شد و باز گشت **بحث** آنکه در طول منکوس
و در عرض منکوس فرموده این معنی آنست که چون رملی زده باشی و در
میزان [illegible] باشد و نقطه خاک در اول منتهی شود بر [illegible] و نقطه آتش بهشتم
بر [illegible] این هر دو نقطه یکی باشد چنانکه آتش را همان خاک اول باشد
[illegible] در اول ظاهر باشد و [illegible] در هشتم هم ظاهر باشد و بیان شکل
و نقطه در هشتم خواهد بود که سرنگون شود که معلوم شد که [illegible] در
[illegible] و [illegible] در اول [illegible] بود و همچو نست بازیچو انداز آنچه که خاک
در اول بد حال بود و آتش در [illegible] بد حال بود و دیگر خاک در اول و آتش
در [illegible] عدم کلی میفرماید و دیگر آنکه چون [illegible] در اول باشد و با [illegible] ضرب کنی
همان [illegible] شود و چون در بعضی [illegible] در میزان باشد و انقلاب اینست
که اگر رمل را قلب کنی میزان همان شکل باشد و انقلاب از دایره کلی است که
امهات را با دایره کلی ضرب کنی با شکل میزان ما همان باشد و امهات
اصلی اینست [illegible] [illegible] [illegible] و از سبب این شکل میزان همان

شکلی

سازند
شکل باشد چون جماعت شکل را امهات کو کند بنات این هم امهات باشند که
چون این رمل را انقلاب کنی بار آتش در اول و خاک در هشتم حال بدی و نیکی معلوم بشود
شود و باشد که رملی زده آید که شکل میزان اجتماع و نقطه باد بهفتم منتهی
و نقطه باد بهفتم منتهی شود و نقطه آب بدوم و این هر دو نقطه یکی باشد و چون
انقلاب کنی باد بدویم منتهی شود و آب بهفتم در انقلاب حکم بر سعادت باشد
و آخر منکوس و اینجا تمثیل بر [illegible] فرموده بدانکه امهات که بنات او همان
بود چون انقلاب کنی شکل میزان همان کنند الا در این امهات که مخصوص است بسبب
بسبب آنکه آتش و باد و آب و خاک مفرد است و شکلی دایره کلی اینست
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دایره بنات اینست [illegible] [illegible] [illegible] و دایره ابن
اینست [illegible] [illegible] [illegible] و دایره زوالدات اینست [illegible] [illegible] [illegible]
و این شکلی را قانون رملست میکنند چنانکه در امهات آتش و باد و آب
و خاک در مرکز خود باشند قریاده یعنی افراد در مرکز خود اند و طریق شود
در بنات آتش و خاک و باد و آب در مرکز خود باشند و جماعت شود
و متولدات نیز چنین باشند طریق شود و زوالدات نیز جماعت باشند از این
شکلی دو طریق در جماعت حاصل شود و دیگر آنکه در ارباع دایره دو [illegible] و دو [illegible]
حاصل شود و دیگر آنکه چون امهات را با سافل ضرب کنی عم باشند دیگر آنکه اول

متولدات

و ٥ و ٩ و ١٣ چون باهم عنصری برگیری دو ؛ و دو … شود دو … تير
با دو آب زخاک چنین بود دیگر انکه چون امهات این دایره را در حل تمام
کنی … در میزان باشد و این بیان شکلی کلی است اکنون چون اشکال
نامند میفرمایند انکه بیش از ١ شکل در میزان نمی آیند چون نقطه اشکال
میزانی منتهی میشود در مرکز آن حکم ثابت بود محتاج بانقلاب نباشد چرا
که نقطه در مرکز غیر باشکال غیر میزانی منتهی شود و از بعضی او شش ار میشود
که چون نقطه در مرکز غیر میزانی واقع میشود در حل انقلاب باید کردن تا
که در انقلاب بار بمرکز خود رود چنانکه گفته شد و بدانکه شکل میزانی اگرچه
از ثلث حکم ضمیر تا ٤ بیش نیست چون اشکال سه سبست و …
و ؛ صامتند چون نقطه بر ؛ منتهی شود زیادت در میزان باشند چون شکل
بازنی و زنی بازنی شکل حاصل هم باشند و چون آن شکل بار زنانک
شکل آید اگرچه در میزان باشند چون چنین باشند بدین معنی اعتبار در شکل
سه اسی باشند و چون ؛ در میزان آید جمیع نقاط او در حرکت آید و هر یک
بجاء و شکلی منتهی میشود و این قسم را در حل الجنون گویند دیگر انکه این اشکال
سه … و از میزان و شکلهای خود در اول ابوح بیرون آید چرا که میزان شکل و شریک
شکل سباعی باشد و از میزان اول ٩ و ٦ و ٣ و ١ هم شکل سباعی باشند چنانکه از

بر تسکین ١ شکل برآید سباعی از شکل و شریک و ١ از میزان علوی و سفلی بر
خلاف یکجا نگیک میزان … و یکی دیگوت … بهر حال چون باهم ضرب کنی
این ٦ شکل حاصل شود و آن اینست … … … … … بدین دلیل
روشن شد که اصل احکام این شکلهای مذکور است و بدانکه نقطه آتش در
مرکز خود مفرد نباید الا به … و … و … و ؛ و چون طریق احصام … اند
حکم با این … شکل دیگر باشد ؛ هر چهار شکل مرکز اعتبار در کدام باشد و چون
دلالت
نقطه باد در دوم بر ؛ … و در ششم منتهی شود از این دلیل زیاده اعتبار نعم مو
و بدانکه نقطه آتش در مرکز خود به … و … و … و نقطه باد در مرکز خود
بر … و … و … و نقطه آب در مرکز خود به … و … و … و نقطه
خاک در مرکز خود به … و … و … منتهی شود حکم بر سعادت و نکویی و …
از عکس بود و حکم بر عکس کند اگر نقطه در مرکز غیر شکل میزانی منتهی شود و نقطه بار
از طول بعرض آمده باشند یا از عرض بطول والکل **بحث** بار رمز شود که نقطه
چه طبع دارد و سیر نقطه از میزان یا نهم ثلث یا دهم یا یازدهم باد و یا زدهم هر دو
خانه علوی با یکی سفلی در حکم شرکت دارد اول و دوم و نهم و سیم و چهارم و دهم
پنجم
و دهم و ششم و یازدهم و ششم و دوازدهم و هر دو جانب و سیزدهم و چهاردهم
اما ماضی و حاکم مطلق آن نقطه است که از میزان در بن خانها سیر کند و چون گوا

از این معنی طرح کرده است و بعد از این خواهد فرمود که الا حین ایذ کره و که میسر نماید بصر از
بزرگواری باشد و مار شر در اول از گذشته خبر دهد و بعد از آینده و بعد آنکه تا دعایم ترتیب کند
و بعد ابر شول و ضمیر از خارج شکل کند **سجره** بعرب الداخل بر حال الخ خواهد بود و عاقبت
حال آینده و این احوال بر نقطها ؛ روشن میشود و نقطها او در حرکت آینده و هر یک
دیگری را نفی میکنند یعنی گذشته میگرداند و او که هر یکی ایکی در پیش و پس از تاحکما
شهادت هر یکی بر دیگری باز میشود از حال زمان که برسد در این نقطه مشاهده بحور ب
و این زمان نقطه بود که گفته شد در میزان در خانها که رجوع نقطه در این خانها بود
تا کدام خانه است **ثمره** چون پیش از این بحث مختصر کرده شد میسر نماید که بر ؛ روشن میشود
که نقطها او در حرکت آینده و این حرکت از میزان فرموده است بدانکه این حرکت آنست
امهات
که ؛ در پنج باشد و نقطه آتش از هر بر ه رسد از ؛ و از ه در اول منتهی شود البته در
بر چهار شکل از نقطه آتش باشد و این چهار نقطه نفی یکدیگر کنند و این همچون بحور بی
باشد و حکم از این کرده در شعر باشد بر بستدی و هر یکی را یکی دیگر در پیش و پس الست
که قبل آتش خاک است و بعد از آتش باد و بعد آب است و قبل باد آتش است و قبل از آب
باد و بعد از خاک آتش بعد و ؛ چنین باشد که حکم ثابت نشود و در حکم نقطه چون بحور ب
باشد مجملا چون نقطه بطریق تابطی اگر ذر دیا منها منه ؛ بهذا حکایتش ثابت و روشن
نباشد در همه اوقات **سجره** و اما چون بدانستی که در این حال در این دو نقطه یکی ماحی و دیگری

در بروج میگردد یا چون نیموتی که در طبایع میگردد و گاه بوستین آب را می‌پوشد و گاه
بوقلمون خاک و بر زبان هوا و گاه اطلس آتشی اینجا بر خانات نقطه شانزده گانه
که از بن ۸ شکل که در میزان می آید هر یک ناطق بر ضمیرست جهه کلانه چنانکه اگر نقطه رشد
در میزان طالع شود و باز در سیر آید چنگ ضمیر از بزرگی بود اما این نقطه اگر در اول
رود از حال ماضی برسد و اگر در دوم رود از حال میپرسد که در دوست و اگر در پنجم
رود از حال خود که روزگار آینده بر من چون گذرد و اگر در ششم رود از احوال غایب
باالجزار رست و دیگری بود و اگر در هفتم رود از سال آینده او گرانی و ارزانی برسد و اگر
در هشتم رود از قرض و خوف میپرسد و هر دو نقطه بر صورتی باشد یکی بر گذشته و یکی بر آینده
دلیل کند چون که بر نفی از گذشته خبر دهد و بهوا از آینده **ثمره** بدانکه طبع نقطه
میسر نماید که چه طبع دارد از پیش گفته شد و ذکر خانها که فرموده روشنست و غرض
آنست که برای که این کتاب بر نقطه نهاده است که از میزان بخانها باز گردد و مثال بر کوکب
و بروج فرموده اند و آنکه ده نقطه اطلس آتشی در می پوشد عبا بوتیان هوا طبعی میشود
و این معنی آنست که نقطه آتش از میزان به ۱ رود بر زبان هوا طلس کرده باشد و چون بر ۱۱
رود بوستین آب در برکرده باشد و چون ۱۳ رود اطلس آتشی در پوشیده بود و خانهای علوی
نیز چنین قیاس کند آنکه فرموده که نقطه ناطق بر ضمیرست بدانکه نقطه اگر از میزان سیر کند
در هر خانه که منتهی شود مگر آن نقطه در دایره و انجا که منتهی شده در ضمیر مشترک باشد و خاص

از

حالست و حکم نقطهای ماضی را بحکم استخراج از میزان طرح کرده اند و بر نقطهای آینده
و حال حکم میکنند اکنون گفته اند لا جرم باید که بعضی عاقلی اگر گذشته نکنند چون از شانزده
طرح کنی شش بماند این میزان نهاده اند بر شش خانه حکم از این شش خانه میکنند چنانکه
از نقطه هوا حکم می باشد بر سه خانه که آن دو برای خانها و ۱۰ و ۶ باشد و هر نقطه هوائی که آید
بهمین نوع برای خانها حکم کنند و آتشی بر آتشی و آبی بر آبی و خاکی بر خاکی اما هر نقطه خبری
دارد چنانکه نقطهای ماری در میزان حاضر شود از بر سر آن دلالت بجانهای خود شود
آنگاه جمع عمر بر گذرد دلیل بود بر آنکه سؤال از کسی کرده باشد **هشتم** اما چون سیزده باید
الحاجت لابد که حکم از آینده کنند و روشن گشته چون از ۱۶ هشت طرح کنی هشت بماند
و نقطه هوا بر سه خانه حکم کنند و روشن بوده است و در پیش گفته شد که اول و ۵ و ۹ آتشی اند
و ۲ و ۶ و ۱۰ بادی اند و ۳ و ۷ و ۱۱ آبی اند و ۴ و ۸ و ۱۲ خاکی اند و چون نقطه
آتش در میزان آید حکم همه از بیرون جز باد و آب و خاک نیز چنین باشد حکم
باید کرد و همین طریق بسیط باید است که نقطه آتش از یساری بوده بهفتم رسد و [illegible]
باشد و ه [illegible] وضمیر و یقین از آن نتوان کرد بسبب آنکه این نقطه آتش شکل هفتم که [illegible]
است با [illegible] ضرورت نقطه شکل اولست و در این حال البته نقطه خارج در اول که آبی
آتش شده است و دیگر در صحت با آتش شکل [illegible] گذر و که ما و [illegible] است دره با آتش [illegible]
در این حال همه معلوم است که نقطه از میزان دلالت بخانه رجعت کند و دان منتهی شود ضمیر [illegible]

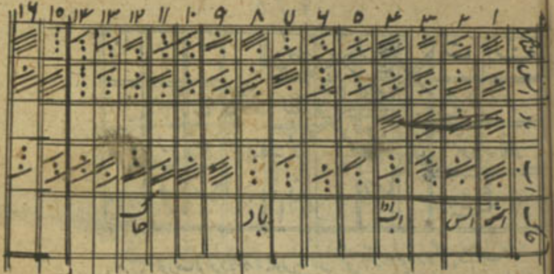
و از آن شکل باشد **ششم** اما نقطه را باید که از این چهار نار که در میزان است از کدام بحرف
و بکدام بار میگردد و آن نار از کدام صورت [illegible] و جه بکدام صورت معزده رسیده و آن
صورت از کدام خانه است و در خانه فرد و آمده ضمیر باشد که هرگز خطا نشود [illegible]
استخراج ضمیر کلی **هفتم** چون معلوم است که پنج نقطه در مرکز غیر میزانی فرد و جمع
و غیر میزانی بعزده ضمیر این پس گفته شد و بعد از این خواهد آمد اما باید که از این چهار رکن
[illegible] است و [illegible] آتش اولست یعنی حاکم باشد بر خانه اول و قبض الخارج آتش
دوم است و حاکم بود بر خانه پنجم [illegible] آتش سیم است و حاکم بر خانه نهم است و باد شکل
[illegible] و باد شکل اولست و حاکم است بر خانه دوم و باد [illegible] او خانه دوم است و حاکم بود
بر خانه ششم و باد [illegible] باد سیوم است و حاکم بود بر خانه دهم و آب اول آب [illegible] است
و حاکمست بر خانه [illegible] سیوم [illegible] و آب [illegible] آب دوم است و حاکم است و خانه هفتم و آب
[illegible] آب سیوم است و حاکم بود بر خانه یازدهم و خاک اول خاک [illegible] است و حاکم بود بر
خانه ۴ و خاک دوم [illegible] است و حاکم بود بر خانه هشتم و خاک ۳ [illegible] و حاکم بود بر
خانه دوازدهم و در باب نقطه آبی در خانه هفتم این معنی را روشن [illegible] باید **هشتم** و مثال اینجا
دیگر کرده شد مثلا گوییم که نقطه هوائی [illegible] از میزان بر خواهد [illegible] منتهی شد در خانه خود
و اینجا [illegible] بود معلوم شد که سؤال از کسی میکنی به آن دلیل که نقطه هوا در خانه [illegible] دهد و
نتواند بود الا میان دو کس [illegible] که خانه [illegible] و طریق دور [illegible] لابد [illegible]

یا بدو دیگر آید نفرب خارج وطریق که نقط باهم رسانیده اند چون باهم فراخی دهی گم
تولد کنی که او شهادت کنه برآمدن کسی از جائی پس کویم ضمیر تو از حال به کورست   بدانکه
این مثال ذکر کرده است و ازین پیش گفته شده است تمثال ؟ گو ؟ که باز نموده ام است که هر
نقطه هر خانه که منتهی شود ضرب باید کردن در شکل شکلی ابدح که احکام وضمیر آن شکل باشد و آن
شکلی ابدح است والله اعلم بالصواب



استماع از استادان چنین دارم که این شکلی از ان حضرت دانیال پیغمبر است هر دو لفظ او در
۶ دور بحث بزرگ پیغمبر باید که جمعی از دوستان عزیز بوده اند که باین قدر معلوم نمیتوان کرد که از
دانیال است این را بوبانی می نامند پس این جدول چهار در شانزده که از استادان بوهان
ابدح باین فقیر رسیده بود باز نمود اگرچه دلائل واضح در باب آنکه دایره ابدح دارد حضرت
دانیال پیغمبر است و بسیار است اما باین برهان قاطع اکتفا کرده جدول این است و این میزان ۲
۳۸۴ جدول است

دوم



که هر سه بهم بقانون وضبط از هر شکلی میزان باید دید اول میزان شرکت دوم
میزان اول و نهم چنانکه در مصباح ذکر کرده شده است دیگر آنکه این شکلها که نمودیم از
اصل اول چون بچهار زنی ؟ حاصل کرد دوم ۲ با ۱۳ و ۳ با ۲۱ و ۴ با ۱۱ و ۵ با ۱۰
و ۶ با ۹ و ۷ با ۸ و از هر یک ؟ شود چنانکه گفته شد طریق حاصل شود که ؟ اصل
دهم است و پنج دایره دیگر از این جدول و میزان حاصل میشود اول دایره بود جهت
و از میزان الجبال است و دوم دو از ده است و میزان ... است و سوم مثلث ابدح
است و میزان او ... بود و چهارم ... است و میزان آن ... بود و پنجم آن
است و میزان آن بحر الداخل بود و آتش و آب و باد و خاک که صاحب مناهج گفته
ازین شکلی است که در آن کتاب و کتاب خود ... آورده است و در کتاب مصباح
روشن بیان کرده است آغاز کتاب رمل نقطه که از آدم و نوح و دانیال پیغمبر علیهم السلام
نام کرد الله والله اعلم بالصواب



بدین صورت که نموده شد و چون از اول آتش و از دویم باد و از سیوم آب و از
چهارم خاک نشود و نقطه در مرکز خود باشد و طریق در میزان ساکن دارد و در ابوز
ابدح و طبایع نقطه باید دانست که موجود از چهار طبع بیرون نیست
چنانکه اگر کسی این طبیعت بداند از جمله علوم مخبر باشد و دانستنی این از اهل دین
پوشیده نیست و ما این را جهت آن کردیم تا مردم را راحت باشد باید دانستن که چون
رنج و راحت خلق از این بیرون نیست تصور کنی که رنج در خانه راحت و راحت
در خانه رنج چون شود اما عناصر چند باید دانستن که باهم بیامیزند که برودت
بجای یبوست چون می نشیند و یبوست بجای برودت که جمله ایشان برین نهار
است چون خارج داخل میشود و داخل خارج چون میشود و سیاه چون سفید
و جمله اینها باید دانست که هر عناصر که از میزان تولد کند در مرکز چون شرق و غرب
و جنوب و شمال چون میشود که اگر نقطه از مقام خود منتقل شود کار حسن نشود
و دو زوج در یکجا نگنجد و ممکن نیست چنانکه ::: که او را چهار نقطه است هر یک مر دیگری

را نفی میکند آب خاک میشود و خاک آب میشود و این جمله از حکم این شکل است که از
طبایع بیرون آورند و باید دانستن که در کدام موضع است چنانکه حکم نقطه باشد
عمل طبیعت نمایند بدانکه چون میفرماید که رنج و راحت خلق از این بیرون
نیست که معکوست کرانها از این طبایع بیرون نیست که صفرا و دم و رطوبت
و سودا و اگر از این چهار یکی زیاده و کم شود نقصان باشد و اگر بلغم در مقام
آتش زیاده نقصان باشد اگر با آب و خاک بود البته بر حسب ضمیر سایل بر
سعادت یا نحوست باشد اکنون بدانکه رنج در خانه راحت نقطه خاک باشد
اکنون در اول و راحت در خانه رنج نقطه آتش بود در چهارم برودت بجای
یبوست آب باشد در اول و سیاه در سفید و سفید در سیاه آتش در خاک و خاک
در آتش اما داخل و خارج داخل آن باشد که نقطه آتش در چهارم منتهی شود
که چون شکل در خانه خارج رسد و ضرب با خانه کنی آتش معدوم شود و چون بخانه
داخل رسد آتش موجود شود بدانکه شرق اول و پنجم است و شمال دویم و ششم و غرب
سیوم و هفتم جنوب است ۴ و ۸ و میفرماید که چون نقطه از خانه خود منتقل کرد در
وآن کار معتبر نشود یعنی خاص با نقطه آتش است از خانه ۵ نقل کند بخانه ۴
یا با دار ۶ نقل کند ۸ یا آب از ۷ با ۵ یا خاک از چهار ۵ در این حال این باشد
که سایل بمراد باشد و اینمعنی دو زوج باشد در یکجا و فرموده که ممکن نباشد که آن

نیست یا آن کار راست آید و انکه : مثال کرده آنست که نقطه بادی از خانه
آبی فرود آید مثلا : در سیوم نشسته و هم نقطه او آب بات شود نفی کند باد آب
را یا آتش آب را یا آب خاک را و آب خاک نشین : در چهارست که نقطه آب
او خاک معتم شود و دیگر انکه آب دوم بادی شود در ۷ و خاک اول آتش شود
در هر و باد سیوم آب شود در ۷ و این امهات و نبات پیدا شود که طول و عرض
میفزاید و از طبایع بیرون آوردن آن باشد که از میزان نقطه برآید چون
نقطه نار منتهی شود در خانه خود آن نقطه را صاحب المرکز خوانند یعنی ثابت در خانه
خود و حکم نقطه در این خانه بجاست که حکم جان با تن یعنی اما چون نقطه نار است
و خانه و نار است دلالت کند بر گرمی مزاج و اندیشه‌های فاسد و مکرهای تیز کردن
در کارهای بزرگ و شتاب زدگی و خوف و امید بزرگان و سرکشی کردن و برتری
جستن نقطه نار برین جمله دلیلست اما نقطه طالبست که بمطلوب رسد و این نقطه
ناری مطلوب دو بود یکی متصل بود چون باد و دیگر منفصل از چون آب
اما دایم مطلوب کلی او آب باشد و کلی او هوا به سبب حکم او در خانه سیوم است
و این مطلوب کلی بود اما اگر خواهی که بدانی که بمطلوب رسیده یا نه بنگر بدان شکل که
در خانه سیوم اگر نقطه هوا دارد و داخلست رسد بمطلوب و اگر خارج بود در سه
و نقطه از هوا السیوم بدوم میرود و مزاج و غیر مزاج حکم کنند بر رسیدن بمطلوب تمام

دیگر و سعی بسیار در راحت با نفس از غم و الم و نقطه سیوم هم بهادم برود
عاقبت آن کار بد بود و او را منع کنند از آن کار کردن و دور بودن اولیتر باشد
که خصم داشتن است در همه کارها حذر باید کردن از این نقطه هوا در چهارم خاک
میشود دلالت بر هلاک نفس کند بجره بدانکه نقطه نار در اول صاحب مرکز میفزاید
یعنی آتش در خانه خود جان و تن تمثیل نموده انکه خانه شکل با نقطه در این باشد هیچ
کار او بنا بود از این یعنی تن خانه باشد و جان نقطه بود از پیش گفته شد که چون نقطه
آتش باد و آب دیگر گرمی و خشکی زیاده شود البته فکر تیز کردن و بزرگی جستن باشد و نقطه
علویست و بخانه خود منتهی شده گشت و چون نقطه بخانه بزرگ شود و سرکشی کردن
و بزرگی جستن ازین جهت باشد و عبارت مطلوب کلی و جزوی ازین باشد
برانکه نقطه آتش گرم و خشک است و نقطه باد گرم و تر خشکی و تری اعتدال یافت
مطلوب جزوی این باشد و سطح مقعر آتش مماس سطح هواست که باشد با او متصل
باشد با آتش و نقطه آب گرم و تر با مزاج آتش اعتدال تمام گیرد و مطلوب کلی
از این جهت باشد و منفصل باشد که نقطه باد در میانست و حکم اول که سیوم اعتدال
مطلق میفزاید چون نقطه نار در اول منتهی شود از هم خارجی و داخل کل اعتدال
تو انگر دارا ما چون نقطه نار در اول منتهی شود در خانه ۵ و ما بقی باشد و بحث سیوم
خاص باشد در اولست و از بیتی که گرداننده که گرمی در مزاج باشد از بهر سیوم خوانند

حوالت میکنند و نقطهٔ آب ما اعتدال اکبر و در دوم ضرورت آتش نباشد و در چهارم نیز نباشد
در این حال در ۵ باشد و در سوم چون نقطهٔ باد و آب باشد و دوم نیز باشند و چهارم
باد نباشد اعتدال این نقطه باز بیرون آید و مطلوب جزوی در خانهٔ مطلوب کلی باشد و روی با اول
کنی کار سایل به رجه کمال رسد و هر چه در پیش دارد حاصل شود و درین حال در خانهٔ ششم
ثابت باشد و اگر ساحن نیز باشد مراد بر آید و اگر در خانهٔ ۵ بود و در ۲ و ۳ و ۶ شکل
باشد و در ۶ ثابت بود حکم بهمانست و از بس کفته شد که از حرارت و خشکی پرهیز باید کرد
سایل هر نیت که دارد از آن بمراد رسد و اگر ببیند که چون سوم داخل باشد و نقطهٔ هوا
بواسطهٔ کسی دیگر سعی کند بمراد رسد و از غم فرح یابد از قوت نقطهٔ باد است که مطلوب جزوی
بچهارم رود که مطلوب کلی اوست بمطلوب خود مشغول شود که او را مدد کند البته باز
مراد باد در منع واجب آید که خصم کشتن و حذر اولیتر از آن باشد که دوست طرف دشمن
گرفته باشد بد آنکه خصم درین معنی خاکست که خون بود آنکه چون این نقطه به ۵ منتهی شود
و باد با اول منتهی شود خانه از این شکل بیرون نباشد ۵ و در خانهٔ نهم و ششم
یا ۵ و اگر هر دو خانه ۵ باشد گوییم که مراد سایل از مال باشد یا از حرکت بهتر است
که باشد حکم بر سعادت و نیکویی بود اگر در سوم نقطهٔ آب باشد گوییم مراد سایل باشد اما
مطلبه و عاقبت بمراد برسد و اگر نقطهٔ آب در سوم نباشد از مراد باز ماند و اگر در خانهٔ
۵ و در خانهٔ ۶ باشد سایل از مراد باز ماند و مرادی که خواهد بود الا خصمی باشد

و اگر در خانهٔ ۵ و ۶ هر دو باشد گوییم سایل در طلب مراد تقصیر میکند ولی مراد خواهد بود
و از حرارت پرهیز باید کرد و اگر در خانهٔ ۵ و در خانهٔ ۶ باشد سایل در طلب مراد
جد ندارد و چون آب در سوم باشد سایل زود بمراد رسد و اگر نقطهٔ آب در سوم نباشد
عاقبت بمراد رسد الا بتوفیق و اگر این نقطه در خانهٔ ۳ منتهی شود و خانهٔ ۵ باشد
حکم این بر نیکویی حال و سعادت است و از خویشان مراد یابد و از حرکت کردن باز ماند و اگر
نقطهٔ باد یا آتش اول آید از سوم و در ۶ نیز ثابت باشد حکم بر کلی مراد است و دوستان مدد
کنند و اگر این نقطه از نهم با اول منتهی شود و باد از سوم و ۵ در ۵ باشد گوییم سایل امیدی
که دارد بی توقف بیابد و کسی او را مدد کند و از غایب خرم شود و اگر در خانهٔ ۵ بود مراد
با سایل بر آید الا وفا و بقا نی و بقای نکند و اگر این نقطه از سوم با اول آید و باد از نهم با اول
سایل از کسی بر نشان و ترسان بود و دیگری او را مدد کند اکنون اگر این نقطه را اول منتهی
شود و نقطهٔ آب با او منتهی شود از نهم و خانهٔ ۵ و ۶ یا ۵ باشد اگر در ۵ و ۶ باشد و
۶ یا ۵ باشد گوییم سایل جز از حال خود مدار دل در و مراد هیچ باشد و دلیل بر کل او
و درین حال اگر در دهم بود اقتضای سلطنت کند و عظیم نیکو بود و اگر در خانهٔ ۶ باشد
دلیل بر قوت حالت و بزرگی سایل و این حکم همان حکمت که ذکر کردیم الا سعد و در خانهٔ ششم
و از دشمن ایمن نباشد و اگر در خانهٔ ۵ و ۶ باشد بعید از زبان حال کسی از حرکت سایل باشد
و خیانتی میکند اما او را مراد حاصل شود و اگر در ۵ و ۶ باشد حکم بر نیکویی مراد است الا از

بمطلوب جزوی مراد او را خبر داده باشد و اگر معلوم باید کرد اگر نقطهٔ سوم منتهی شود آن کار شود دیر اما
نقطهٔ سوم نقطهٔ باد است و در دوم و سوم چنانکه در آتش اول فرموده است و سایلی در مراد از
آنست چنانکه با مطلوب جزوی آتش است آب نیز مطلوب جزوی باد است و چون در خانهٔ سوم
نقطهٔ خاک باشد دشوار شود و اگر مراد بر آید و چون آتش در خانهٔ مطلوب جزوی خود باشد و مطلوب
در خانهٔ مطلوب جزوی خود و مطلوب کلی نیز باشد کار او سخت و دشوار بر آید اکنون بدان که هیچ نقطه
آتش به چهارم منتهی نشود از هر غیر الا از نهم و چون این نقطه از شکل بیرون آید منتهی شود کار سایل بمراد
و هیچ حاجت با انقلاب نباشد و اگر این نقطه در ۵ منتهی شود و نقطهٔ باد با او منتهی شود در ۶
باشد دلیل بر کلی مراد باشد از مال و رسیدن غایب اگر نقطهٔ آب در سوم باشد و این نقطه در دوم
منتهی شود در معنی حکم این عظیم نیکو بود از نقل و حرکت و خویشان و مال و معامله کل مراد باشد و اگر
همچنین باشد این نقطه به ۶ منتهی شود و باد و آب به دوم منتهی شود دلیل بر نیکی حال بود و اگر به ۵
نیز منتهی شود همچنین بود و اگر نقطهٔ خاک نیز منتهی شود عظیم بود و اگر نقطه به ۵ منتهی و نقطهٔ
خاک به ۶ منتهی شود در خانهٔ ۶ باشد عظیم بد باشد و هیچ مراد نخواهد دید و اگر به ۵ منتهی شود
همچنین باشد که گفتیم و اگر این نقطه به ۵ منتهی شود سکون و عدد دارد نیکو بود و همان حکم که دارد
الا احتیاج با انقلاب باشد و بدانکه خواهد نقطهٔ آتش و باد در چهارم نقطهٔ خاک باز دهم همچنین
شواهد آب و خاک طالع آتش و دوازدهم مر آب و خاک دهم را باد و دوازدهم آب و خاک
سیوم مر آب و دوازدهم آب و خاک چهارم را خاک و دوازدهم بود و شود در نوشتن باید دید اما اگر

نقطهٔ ناری در سوم خانه منتهی شود اینجا ضعیف باشد در قرب اما قوت باشد در حکم ب
اگر در مطلوب خود در رسیده باشد و هر چه خواهد تواند کرد و کرامات میکند و همچون عاشق است
که بمعشوق خود رسیده باشد و کار او از قوت منتقل آید اما اینجا او را احتیاج باشد درین طبع دلیل
که ضعف تن دلیل کند که بخور از ضعف زیاده گردد و اگر نقطه بچهارم رسد طرفه گردد و اگر باز گردد
صحت باید والله اعلم **تمت** اما بعد بدانکه چون نقطهٔ آتش بسوم منتهی شود یعنی از دهم در خانهٔ
نهم یا ۶ باشد و این نقطه در مقام شکل بر ۵ و غیر آن منتهی شود مستعد باید که از ضعف
باشد در قوت و ابتدای ظاهر است که آتش در آب ضعیف باشد و در حکم قوت باشد سبب آنکه در خانهٔ
مطلوب کلی خود است چون نقطهٔ مطلوب کار او هر چه خواهد کرده باشد و کند و عاشق و معشوق باشد درین محل
خاصی باشد و بخوری خطر کردن باشد آنست که درین شکل نقص است و چون اعتدال اکبر در کرد آن باشد
بخور را و اگر نقطه بچهارم رود زود بهتر گشت که نقطهٔ باد در چهارم باشد مثلثه در میزان باشد
سیوم آید و باد ۴ رود و در سوم و چهارم باشد و دیگر نقطهٔ باد در سوم و چهارم باشد
و چون نقطه باز گردد صحت باید آنست که نقطهٔ باد در سوم باشد و آتش بعد و باد از دهم رود با اول
و ۶ در ۶ باشد بخور صحت یابد و اگر این نقطه بخوری باشد چنین باشد و باقی بر حسب حکم باشد
کرده و اگر این نقطه ۵ منتهی شود صاحب خانه باشد و هر نیت که دارد بر آید و اگر نقطهٔ باد با او
منتهی شود نیت سایل هر چه زود تر بر آید و لیکن توقع حرکت و نقل عظیم نیکو بود و آتش و باد
از هر کوی دیگر امکان نیست و اگر این نقطه به ۵ منتهی شود اجتماع دهد میان دوستان و خویشان

از دوستی برخمت بیک و دیر بمراد رسد و این حال باید که نقطه خاک در ۶ نباشد و اگر نقطه خاک
در ۶ باشد بی خصم و عدوی بنت و حذر او لبرتر بنت و اگر این نقطه در سیوم برسد منتهی شود
حکم او همان حکمت که از آن [illegible] گفته شد ملت الا اگر این نقطه منتهی شود از سیوم و خانه ه و
[illegible] باشد حکم این بر سعادت و سلامت بود الا همان باید که در خانه ۶ نقطه خاک باشد و اگر نقطه باد
و آب بود عظیم نیکو بود و اگر این نقطه از نهم آید و نقطه آب از سیوم نیکو حال بود و سائل از این
بیت بمراد رسد اما باید که در ه [illegible] باشد و اگر ه [illegible] باشد از مراد باز می ماند و اگر این نقطه آتش از
سیوم آید و نقطه آب از نهم دلیل کند که سائل از نامراد بمراد رسد و چنان تواند بود که کسی از بی مراد ببرد
و مراد با استقبال او آید و درین حال خانه ۷ نیز باید نیکو تا الحال باشد و اگر این نقطه از نهم آید و آب از نهم
نیکو باشد لیکن از معامله و غایت حزم شود و اگر این نقطه در اول به بنت منتهی شود می باید که خانه چهار
نقطه خاک باشد و باد نباشد که اندک [illegible] باشد و اگر ۴ نقطه باد باشد و نقطه خاک نباشد عظیم بد باشد
حذر باید کرد از دشمن در این بیت و اگر این نقطه با نقطه خاک باول ۵ منتهی شود و خانه [illegible] نیکو بود
و بمراد آید و [illegible] برگذرد بود و اگر در خانه ۵ [illegible] بود و اگر این نقطه از [illegible] شود به بیت
[illegible] باشد و [illegible] بود و هر حال که هر چه نقطه باد در چهارم باشد [illegible] که دشمن
نزدیک آمده باشد و حیله [illegible] و حذر او لبرتر بود و اگر این نقطه با خاک از ۳ آید باول
از نهم بد بود و اگر این نقطه از سیوم باول آید و خاک از نهم و او منتهی شود در خانه ه باشد و اگر
[illegible] باشد اگر چه دشمن بقوت ظفر نیابد و هم از سائل حاصل شود و درین حال که [illegible] باشد

نیکوتر باشد و این نقطه بطریق [illegible] منتهی شود سائل بی ملال [illegible] الا عاقبت نیکو بود و مراد برآید
و از آن طریق شکلهای دیگر و نقطهای او دیگر گفته شده است و از او هر چهار اگر از نهم باول منتهی
شود یا از سیوم بدترین حالات باشد و نقطه طریق را خود زیاده اعتبار [illegible] و نهم نموده است
اکنون بدانکه این نقطه اگر با شکل [illegible] منتهی شود از خانه ه [illegible] و از خانه نهم [illegible]
پس اگر این نقطه از ه باول منتهی شود حکم بر نیکوئی بود و بهر حال [illegible] از زندان و دوم [illegible]
خبری خوش برسد و درین حال [illegible] در ه باشد و اگر این نقطه با نقطه آب از ه بدو [illegible] عظیم نیکو بود چنانکه
گویم دشمنی قصد کرده و الا ظفر نیابد و مراد از آن سائل بود و اگر این نقطه از ۷ باول [illegible]
که از [illegible] گفته شد چنانکه [illegible] گذرد و درین حال ضرورت [illegible] در اول بود حال آب و باد و آتش
نیکو بود اکنون بدانکه ۱۲۴۸ امهات اتفاق افتد که نقطهای از هر خود بخانهای [illegible]
منتهی شود و ۲۲۴۴ از طرق هر یکی اتفاق افتد چنانکه ۲۲۹۶ امهات باشد که [illegible]
آن [illegible] ده باشد و ۴۰ امهات [illegible] چنانکه ۰۰۰۰۲۴۰ [illegible]
هزار رمل اتفاق افتد والله اعلم اما اگر نقطه [illegible] منتهی شود [illegible]
مطلوب خبری [illegible] آنکار [illegible] و اگر نقطه [illegible] سیوم [illegible]
[illegible] شود و [illegible] نقطه خاک باشد [illegible]
[illegible] نقطه آتش [illegible] منتهی شود [illegible] شکل [illegible]
[illegible]

بهر حال مراد کلی باشد و اگر نقطه آب نیز با او سیوم منتهی شود مطلوب بهم آمده باشد نیکو باشد
بهر حال اگر نقل و حرکت کند نیکو بود و حاجت برآید انهم حال و بدانکه چون آب مطلوب کلی آتش
مطلوب کلی آن نیز آتش باشد و اگر نقطه [illegible] منتهی شود همچنان باشد که کسی بکار در [illegible] باشد و مراد
در آنجا نیست و بجای مرادمندی باشد زیادت گردد و بیجان شود و اگر نقطه خاک با او منتهی شود عظم
بد بود و حذر اولیتر باشد و بدانکه هیچ نقطه از هر گونه بد چون نقطه آتش که سیوم [illegible] منتهی شود
و اگر این نقطه [illegible] منتهی شود مراد در توقف افتد و اگر نقطه باد در اول باشد [illegible] مرادی حاصل باشد
و اگر نیز باشد کل مراد باشد و اگر چهار نقطه باشد هیچ مرادی نخواهد بود و اگر این نقطه [illegible] منتهی شود
بسبب عامل و قضا و شرکت گفتگوی شود و عاقبت ظفر از آن سائل باشد و اگر نقطه [illegible]
با باد منتهی شود گفتگوی [illegible] و اگر این نقطه [illegible] منتهی شود نقل
و حرکت نیکو حال باشد و اگر نقطه باد و [illegible] توقف نیکو باشد و درین حال میباید که
نقطه آب در چهارم باشد اکنون اگر این نقطه [illegible] منتهی شود و نقطه آب و خاک از دوم [illegible]
این نیز نیکو باشد خصوص [illegible] و نقل و حرکت سفر و اگر آتش با او باشد [illegible]
و آب از نهم [illegible] منتهی شود چنانکه [illegible] در [illegible] بود [illegible]
نقطه آتش از سیوم منتهی شود و خاک در چهارم منتهی شود و نقطه آب از [illegible]
و نقل [illegible] شود و خبری خوش [illegible] و اگر این نقطه خاک [illegible]
مراد افتد اکنون بدانکه هیچ نقطه [illegible] شکلهای دیگر [illegible] و این نقطه

اگر در آتش چهارم منتهی شود همچنانکه آتش در میان سنگ و آهن [illegible] بود و او را فعل [illegible]
الا [illegible] و [illegible] و [illegible] که ایشان [illegible] در جه گویند اگر چه [illegible] خانه [illegible]
نقل آن در جه نقطه هوا بود که خانه از شکل کم کند پس [illegible] در قوت باشد دلالت کند بر [illegible]
نفس و باکی نمودن از آن خبر و عاقبت [illegible] آن بود و این سوره [illegible] و حیوان
جونده و نباتات [illegible] و ملک [illegible] این حکم اینجا [illegible] مذکور [illegible] باشد [illegible]
در مقام بدین [illegible] تعلق دارند [illegible] چون [illegible] در قوت و فعل [illegible] این اشکال دارند
لاجرم [illegible] قوت و فعل خود را این جا که موجود [illegible] کنند و الا این اشکال [illegible]
[illegible] بدانکه چون نقطه آتش در خانه چهارم منتهی شود و در خانه [illegible] باشد و [illegible]
که در میان سنگ و آهن [illegible] نقطه خاص [illegible] است که آتش چون [illegible] خاک افتد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون نقطه [illegible] در خانه خاک منتهی شود [illegible]

کو خاک شود کنود هر عناصر دیگر است و عکس این اشکال که فرموده ایم ابنت [illegible]
اکنون اگر این نقطه از دوم بدین خانه آید و در خانه ۵ باشد بهر حال سایل را هیچ مرادی
نخواهد بود و غایب بود و اگر غایب و سفر نیفتد و اگر این شکلها با نقطه باد منتهی شود در پنجم باشد و در انتهای
و اگر شکلها مذکور منتهی شود جز زیاده کردن و اگر این نقطه از خانه ۵ بخانه ۴ منتهی شود از
شکلها مذکور بود عظیم بد بود و از دشمن احتراز باید کردن و مکر این نقطه تا [illegible] دشمن
نیفتد و در هم نیست نیکو باشد و اگر این چهار شکل نشسته که نقطه باد در آید همچنان بود الا ابر حاجت
بشود و اگر نقطه از بعضی بچهارم منتهی شود در اول [illegible] بود از مراد باز ماند و کسی که بکه مدد خواهم
و لا مدد نکنی و نیکو نباشد و اگر این نقطه با این چهار شکل آید و نقطه باد با و منتهی شود از دوم
نیکو نباشد و مراد بر آید و از کس کوفته شد که اندک قوتی دهد در این حال اگر نقطه [illegible] مرکز
خود آید و باد از دوم منتهی شود نیکو بود چه اگر در این دوستی خود دشمنی خواهد کردن و اگر نقطه باد از
آید و آتش از دوم همچنان نیکو بود الا دشمن نباشد که قصد کینی و اگر این نقطه از ۵ به ۴ منتهی
باد از دوم گویم دشمن قصد سایل دارد و او را از و حذر دار کینی و منع کند و بهر حال مراد بر آید و اگر
این نقطه از ۱۰ آید و باد از دوازدهم دلیل کند بر خبری بود و آمدن غایب بوطن [illegible]
اکنون این نقطه [illegible] و [illegible] و [illegible] ره و حذر باید کردن از دشمن [illegible] تا [illegible] فساد شود
و اگر آب از دوم و آتش از نهم از همه بد تر بود و اگر آتش از ۵ و آب از ۱۰ در دوم [illegible] با او دشمنی
و بیم خطر است اکنون اگر چون نقطه از بعضی چهارم آید و نقطه باد و آب هیچ در تمام [illegible] ضرورت

منتهی شود دلیل بر خبری بود بایمن ما حکم بر سعادت و سلامت بود و اگر نقطه آتش از ۴ به ۳ آید و باد
و آب از ۵ و در ۴ [illegible] بود بضرورت [illegible] نقطه خاک ۵ منتهی شود دلیل بر خبری بود که [illegible]
آتش از ۲ به ۳ و باد از [illegible] همه [illegible] و اگر [illegible] حکم بدین برعکس کنی و گواه که فرمود
این معنی همانست که آتش در پنج چهارم حالتها آتش را آتش بود که نقطه عاقبت و گواه [illegible]
عاقبت که آتش [illegible] و چون عاقبتی طلب کنی بار اهم شود که بری باد و [illegible] دشمنی کنی بهر حال که [illegible]
رمل نیکو شود **سجره** اما باید که اگر این نقطه ناری ۵ منتهی شود دلیل کند بر
خرمیها و خبرها و دیدن دوستان و فرزندان و رسولان و هدیها و این خانه فرح آتش است
و صاحب هم خانه اوست و چون مسافر است که بخانه خود رسد و از خانه خود شاد شود
با کسی که از حبس و زندان بیرون آید و یا از بیمی خلاص شود و برکوه دلیل بسبب انکه نقطه ناری بازی
عالی دلیل بود و این نقطه در پنجم بخانه خود دلیل بر [illegible] و بر روز عید و ایام [illegible] دلیل
کند بر ملک و سلاطین که جمع شوند و بر رعد و برق و علامتها که از هوا و آسمان ظاهر شود و چون
طلوع ثوابت و بیرون آمدن نیران و هم دمان کاهن و نمودن غرایب عجایب که حکمتها و علوم را
تعلق دارد و این نقطه را آنجا مایل المرکز خوانند و [illegible] گویند او را بر علوم عالی [illegible]
و منطق فلسفه و [illegible] داشتن [illegible] قاضی دلالت کند [illegible] در پنجم [illegible] کل امور [illegible]
و از هم کارها شادمان کرد و صاحب [illegible] ان شاء الله تعالی **[illegible]** اما فقد [illegible] چون نقطه
آتش در خانه ۱ به ۵ منتهی شود در خانه اول باشد و خانه ۵ شادمانی و خرمی و عیش

صاحبان نقطه [illegible] بر جزئی [illegible]

و عشرت است چون نقطه نار در این خانه بنشاط و شادمانی و خرمی دلیل بود و خبر دیدن [illegible] و فرح
آتش که درین خانه است از سبب چون از ۴ به ۵ منتهی شود صاحب خانه باشد و از [illegible] بعضی از کو
خانه اول و نهم و سیزدهم خانه آتش است و صاحب ببینند و این نقطه در همان نقطه باشد و نقطه
اصل اوست پس صاحب خانه باشد و فرح و بخت بود و درین معنی [illegible] که در شکلی اصل که او را
تم الدایر خوانند یعنی [illegible] شکل اول ۹ و ۹ و ۱۳ را وتد بگیرند و ۶ و ۱۰ و ۱۴ وتد بگیرند و ۴ و ۸
و ۱۲ و ۱۶ وتد بگیرند چنانکه [illegible] پنجم [illegible] بگیرند [illegible]
و [illegible] و [illegible] پنجم [illegible] بگیرند و [illegible] و [illegible] پنجم [illegible] بگیرند و [illegible]
چنین باشد و از بعضی [illegible] شود که [illegible] شکل [illegible] در پنجم و [illegible] در ششم و طریق [illegible] سیزدهم و [illegible]
در چهارم خطاست هر چند که اصل ارباع [illegible] در نهم و [illegible] سیزدهم خطاست [illegible]
اول ۵ و ۹ و سیزدهم حد و وتد بگیرند و انقلاب و تد این باشد و از [illegible] ده و [illegible] و چون
نقطه بمرکز خود رسد چون مسافری بود که بخانه خود رسیده باشد که این نقطه از خانه [illegible]
خانه آید و از زندان بیرون آمدن و از بیم خلاص یافتن آن باشد که این نقطه از چهارم پنجم منتهی شود
و درین حال خانه اول [illegible] و در پنجم ضرورت [illegible] فرح بود چون آتش در پنجم منتهی شود
و از همه [illegible] یعنی از یازدهم همان طریق بود که نار در اول که خانه دوم [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
و اگر نحو آید بود حکم بر سعادت و سلامت و اگر [illegible] با [illegible] حکم بر عکس آن باشد و بر گواه [illegible] کرده است

و این معنی همانست که آتش از ۴ بود که خانه خاک است و این نقطه عالیست که بر بالا خاکست گواه این
دلیل باشد چون تمامی طلب یار اهم کنند این حوالت بر گواه کنند و معنی نیست همان باشد که از پس
شد که این همان نقطه اولست و باد در خانه ۲ آب ۷ و خاک ۵ در چنین باشد و روز عید و ایام [illegible]
و ملوک و سلاطین و هر چه شادی و خرمی تعلق دارد و درین حال باشد رعد و برق و علامات هوا و علما و حکما
و عجایب و غرایب از آن باشد که ۴ و ۵ بخود ۶ و ۳ و دوم [illegible] باشد چنانکه مخصوص یک رمل باشد و آن
بهر حال سایل ده باشد و بیرون آن اعلام بر آن باشد دلیل عنوان و انست که کتاب دانیال پیغمبر
است چرا که نبی بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ممکن نیست که لا نبی بعده آنحضرت فرموده
پس معلوم شد که این کتاب مقدم بر دیگر کتابهاست و مصدوقه این سخنها کوی که استادان [illegible]
دارند که این کتاب بزبان یونانی بوده اما تعالی الله معجزه بزبان عربی کرده و دیگر استادان بزبان فارسی کرده اند
اما مایل المرکز آنست که خانه اول وتد اوست و پنجم مایل الوتد آتش بود و دوم وتد باد و ۶ مایل وتد
زایل الوتد باد است و خانه ۳ وتد آب و لا مایل الوتد و ۱۱ زایل الوتد آبست و خانه ۴ وتد
خاکست و علوم عالی منطق و فلسفه و بانگ زدن و محکمه قاضی همان [illegible] است و خانه پنجم که
نقطه در پنجم رسیده و حکم از همه چو دوم پنجم [illegible] منتهی شود و حکم ایشوم باول از ۱ باشد
و اگر این نقطه با نقطه باد از ۴ به ۵ آید عیش و طرب و جمع آمدن علما و حکما و عروسی باشد و [illegible]
برنت که داشته باشد مراد یابد و اگر این نقطه از ۴ به ۵ آید و باد از [illegible] نیابد و منتهی شود در چنان بود که
بوطن باز رسد و خبری خوش برسد و از آن دلیل باشد که کسی از قومی و هندی خلاص یابد و کسی هم متعلق

بدو باشد و او نیز خلاص شود و با هم اتفاق کنند و دشمن را مقهور گردانند و بهر حال مراد برآید و اگر این
نقطه به هشت منتهی شود از همه برکات باد بدور از عقوق جز بیش سه هیچ حکم از این نیکوتر نباشد و اگر این
نقطه در ده منتهی شود بد بود از عقوق جز بیش سه هیچ حکم آن نیست و اگر دو نیمه باد از چهارم بدو
و در خانه نه باشد گوییم که محبوس بحر خلاص شود و اگر این نقطه بده منتهی شود و نقطه آب از چهارم
بدو رسد و نه در سیوم بود و شش و چهارم باشد حکم بر حصول مراد باشد و بعضی از پنج جهات دیگر
شود نموده شد **سبجرم** اما نقطه آتش به نه منتهی شود دلیل که چیزی بدست آید از انواع
سک و خریدن غلامان و کنیزان و بیمار و طلاق و محبوسان و بیرون آمدن از غم و این نقطه را
مطلوب چون است و خانه زود است و مطلوب متصل است و اگر سوال از گم شده و دزدیده
بود آن چیز را زیرکی سایل برده باشد و اگر در اینجا نقطه هوا باشد آن چیز البته پیدا شود و اگر آن
نقطه باد معود باشد آن چیز حاصل شود و اگر نقطه آبی بود آن بدست زنی یا کنیزکی باشد و بعد از
یکماه و دیگر باشد که پیدا گردد و لیکن اگر نقطه خاکی باشد آن چیز در زیر زمین مدفون باشد و اگر محبوس از آن
خلاص شود تا یکماه و اگر گریخته را این باشد در بندی گرفتار شود و او را خوف عظیم بود بحسب این نقطه
جهات او را طلب کنید چنانکه در نقطه باد که فرد بود از جانب شرق و اگر نقطه باد که بود از جانب شمال
بود و اگر نقطه آبی از جانب غروب بود و اگر نقطه خاکی بود از جانب جنوب بود و جهات ما
البین بر همین مثال و قیاس بیرون آرد تا آن حد که بعد و چند به سوی کردش از این جند بد بود
و این عمل را در رو فیشته و غایت نیکو بکار دارد و این عمل را بجدیه خوانند **شرح** اما چون نقطه

آتش به نه منتهی شود از خانه یازدهم در خانه اول [illegible] یا [illegible] بود چیزی بدست آرد از انواع سکب بالکلیه
خانه ششم خانه مال است چرا که نقطه باد حاکم بر دهم و [illegible] است و چون بعد از ۲ خانه ۶ باد است پس مال
مال باشد و خانه شک و دیگر اگر خانه ششم خانه غلام و کنیز بیمار و محبوس را این خانه باشد و چون از مرتبه
عاشر خود آید همه ایران خانه بیرون باشد و طلاق و محبوس و بیرون آمدن از غم بر این جمله باشد اگر این نقطه
از چهارم به ۹ منتهی شود و در این حال در خانه اول [illegible] باشد و [illegible] در خانه ۵ و ۹ [illegible] باشد و مطلوب
جزوی که از پیش گفته شد آتش را بارت و خدمتکاران و از کستان از این خانه باشند و اگر سوال سایل
از چیزی دزدیده باشد نقطه بهر خانه که برسد گویند متعلق بر دزدیده و آن خانه است پس در آنجا گوییم که نشان
خود دلیل که با آتش از مقام آید و دیگر هم موده که چون سایل از دزدیده سوال کند باد با او باشد باز با ۸
که مطلوب اوست و چون [illegible] باشد باز خانه و سیم چون [illegible] با [illegible] ضرب کنی [illegible] بود و بار بیاید و دیگر اکثر
سعو باید زنی یا کنیزکی این معنی خاص [illegible] است از آن سبب که آب مونث است و دیگر موجود بعد
مدت یکماه این عدد از آنست که چون [illegible] را با [illegible] ضرب کنی [illegible] شود و [illegible] شکل سیم دهم آب است
سه بر سه رفته باشد و چون بر سه باب [illegible] بری این عدد شود و بر آنکه عدد شکل از ابدع جهات است
که فرد موجود در آتش اول زوج آتش دوم و فرد با دو زوج باد ۱۲ و زوج آب هشت و فرد خاک
هشت و زوج خاک زده بود چنانکه تمام این عدد ۶ [illegible] چنانکه از ربع دارد و نود عدد حاصل
شود اکنون چون بفرماید که اگر نقطه خاک باشد آن چیز در زمین باشد معنی خاص [illegible] بود و گریخته
البته در بند افتد و دو چون از این دلیل که چون [illegible] با [illegible] ضرب کنی [illegible] شود و نقطه خاک معدوم و نشود

گریخته در مقام پناه بود چندان و در آن مقام باشد البته او را گیرند و اجابت جهات نیکو کرده علامت
و سیر باید که اگر نقطه آتش مفرد در طرف مغرب شرق باشد و اگر خاک مفرد در طرف شرق جنوب باشد و چون باد
مفرد در طرف شمال باشد و اگر آب مفرد باشد در طرف غرب باشد و اگر خاک مفرد باشد در طرف جنوب
باشد و اگر سوال سایل از اینجا باشد و این نقطه مفرد در خانه خود باشد الحجتین باشد بدانکه شکلهای
شرقی اینها اند [illegible] و شکلهای شمالی اینها اند [illegible] و شکلهای
غربی اینها اند [illegible] و شکلهای جنوبی اینست [illegible] و این جهات
ازین دایره باشد و شکلهای مفرد که از پیش گفته شد اینست [illegible] چنانکه مثل از ایشان
دیگر نقطه باشد اکنون بدانکه [illegible] شرق مطلق است و [illegible] شمال مطلق است و [illegible] غرب مطلق است
و [illegible] جنوب مطلق است و [illegible] شرق شمال و [illegible] شرقی و غرب و [illegible] شرقی شمال و غرب
و [illegible] غرب شمال و [illegible] شرق شمال جنوب و [illegible] جنوب غرب و شمال و [illegible] جنوب غرب
و [illegible] شمال جنوب [illegible] جنوب و [illegible] شرق شمال غرب و جنوب و جهات ما بین این باشد
که مقام را چهار قسم کنند کاهی که رمل زده باشد بهر جانب یاد فیض یعنی رمل بر زنند و نقطه از خانه
که منتهی شود از همه برکات شکل مزاجی اگر برسد محتاج با انقلاب شاید باشد و بدین نوع عمل کنند مثلا
رملی زدیم که از برای [illegible] باشد نقطه شرق در چهارم منتهی شود در [illegible] و او شکل شرق است
اول شرق و دوم شمال و سیوم غرب و چهارم جنوب مرتبی دیگر باید کشید از آن مربع و جهت
ما بین البین از او حاصل کرده و چون [illegible] شکل غرب و شرق در خانه جنوب آمده باشد خانه

جنوب را نیز [illegible] قسم باید کرد و [illegible] جهت شرق و جنوب باید بدست آوردن و ما بین جنوب
چون این شکل غرب و شرق داریم در این مربع آخرین که ما بین البین است پس بطرف غرب باشد آن جهت
جهات ما بین البین اکنون بدانکه اگر این نقطه از یازدهم آید که مرکز است او است به ۱۲ آید بشکل
و غیر [illegible] شود او بمال خانه دهم است و اگر این نقطه ها از نهم به ۹ منتهی شود نقطه باد از یازده دهم
دلیل بود بر نیکویی عمر او باید و بندی از حبس نجات یابد و خلوت و منصب و [illegible] این باز دهم و اگر
نقطه آتش و باد با هم از چهارم آید و در خانه ۵ و ۶ [illegible] باشد دلیل بر کلی مراد بود و گریخته باز آید
و گم شده باز یابد و مال از دست رفته یافته شود و زندانی از بند خلاص شود و بخور [illegible] باید و این
[illegible] ابعاد این است [illegible] و اگر این نقطه [illegible] با نقطه باد
از [illegible] منتهی شود دلیل کلی مراد باشد و اگر این نقطه [illegible] خارج
با نقطه آب دلیل زیاد که مدن مال باشد و کسی صلح کند که فاید بر وی رسد و [illegible] اول [illegible]
باشد و اگر این نقطه به [illegible] منتهی شود و نقطه آب در دهم باشد کلی مراد باشد و اگر [illegible] آب [illegible] از فرد
و اگر این نقطه از دهم بر [illegible] منتهی شود یعنی به [illegible] باشد و نقطه آب از [illegible] در اول [illegible] باشد [illegible] سوم
[illegible] باشد گوییم که کسی از سفر خود [illegible] از سوی دریا یا از جایی که آب بسیار باشد بار و حاجت
بزرگ بود یا در راه عکس بسیار بود و کل ضمیر مراد باشد و از پیش گفته که چون نقطه خاک باشد
یعنی [illegible] نیکو باشد و بخت [illegible] کرده اکنون [illegible] باشد و نقطه آتش به [illegible] منتهی شود دلیل بر
نیکویی حال باشد و اگر نقطه آتش و آب با هم به [illegible] منتهی شود از حال [illegible] و کنیزک [illegible]

نیکو

نخواهد بود اگر این نقطه از چهارم آید و آب از بام دهم اگر حکم باشد که در دست گفتیم و این تر
بود که این نقطه از سیوم آید و آب این بار دهم اگر این نقطه در ۵ منتهی شود غایب کشته باز
نیاید و مال ملک نشده و مرادی نخواهد بود از سبب نقطه خاک که با او بود و چون با شش تصرف
خاک معدوم شود **سبحه** اکنون اگر نقطه نار در ۷ منتهی شود دلیل بود بر وصول مطلوب
کلی و این نقطه در این خانه چنانست که کوکبی در شرف باشد و عروس را که عبرانی باشد در زیر
دست بیند چون ملوک و سلاطین و لشکر بیگانه و غایبان و زمان سلطه الا این نقطه ناری فرزند بود
و اگر شود و اگر نقطه هوائی آبی بدو رسد غایب زود بیاید و اگر ملیمن باشد نقطه غایب در ۷ برزد اید
و اگر نقطه آبی بود غایب انجا رسید و خان ملک گرفته باشد تا ۱۱ اندر ۷ ختم نقطه ناری ضعیف باشد
در طبیعت بخارها و هوا که معنوی اوست در کرسی انگاه اندک مایه قوت داد و هوا این خانه از ابواب
السماء خوانند و هر چه در همه عالم واقع شود از این خانه گویند و هر چیزی که بهم شاید
به هم متصل شود اینجا گویند و کسوف و خسوف و باران و برف و قحط و باد و زلزله
و امثال اینها بود و فی الجمله خیر و شر عالم و عالمیان تعلق دارد و قایم مقام مشغول بود
ثمره بدانکه چون نقطه ناری در خانه ۷ منتهی شود در خانه اوست باشد باشد و در خانه ۵
شکل داخل باشد چون نقطه آتش انجا مطلوب کلی حاصل شده و وصول مطلوب کلی باشد
چنانکه در خانه ۵ و چون ذر اول بنگر بشنو باشد مرکبی مشغول که مطلوب کلی آب آتش
باشد و تحصیل کرده در مقام مرتبت باشد و اگر چنانکه در انمقام باشد با او هم تحصیل شود جهت

کوکب شرف کرده است این خانه یعنی آتش معزولست در خانه آب و نفوس غیر نفس آتش است
که نقطه آب معزول یعنی دیگر در اول بگذرد و این هم نقطه آبست که آتش بنشسته است و چون این نقطه
اینجا با خانه شرف یکی شود و چون این دو شکل مثلثه یکی شده باشند و نفوس غیر این
نفس باشد که از مثلث نقطه آب معدوم شود و آنکه در زیر دست خود بیند چون ملوک و
سلاطین و این خاص باشد اما در لشکرگاه بیگانه و غایبان و زمان سلطه بدانکه این
خاص یک رمل باشد که در میزان او یابند و آن رمل اینست و نقطه آتش از ۷ بدوم و باز از
دوم منتقل شد به ۶ و آب در چهارم و خاک در ۸ از دوم رود به هر حال سائل اینکو بود
و چون نقطه هوا با او بود از محل راست آید در ۷ یعنی غایب زود برسد و اگر این نقطه
نار و هوا از محل راست آید و رمل طالع باشد غایب زود بود و بدانکه رمل ضلعی قطری چنان باشد
که نقطه فرد رمل شمارد اگر از ۳۲ عدد زیاده بود آن رمل قطری باشد و اگر آن رمل از سی دو
عدد کمتر بود ضلعی باشد و در احکام رمل ضلعی اتصالی باشد و قطری انفصالی بود و چون
نقطه ترابی غایب انجا وطن گرفته و روی بمن ندارد و این خاص است و اگر در این خانه
سیر نقطه خاک با او منتهی شود حکم او زیادت باشد و بیم فرماید که ضعف باشد بدانکه آتش در
در خانه آب منتهی شده است و در اصل جد آب شده است بی الجمله قوت در زیادت ضعیف باشد
و در سیوم سیر کرده شده ضعیف باشد بدانکه ضعیف انمقام بیش از آن تمام بود و چون نقطه آتش
که گرم و خشک است بخانه آب که سرد و تر است رسد شود اعتدال گیرد و گویم که در و سر یکی باشد

و چون نقطه هوا با او باشد که گرم و تر است قوی باز بدید کند هر چند که باد نیز نقطه آب
شکل دوم است الا اینجا نبود که آتش و این خانه را ابواب السماء میخوانند و بدانکه خانه ۷
خانه مقصود الاشیاست چون از این مقام بگذرد نقطه و شکل سرنگون شود و این خانه
یعنی هیچ حال از این مقام بیرون نیست چون رمل از بهر عالم باشد و کسوف و خسوف و قحط
و باد و زلزله و خیر و شر عالم از این خانه باشد نقطه و شکل چون قایم مقام و معقول بخوانند
و از این ناکس از استاد علیه الرحمة استماع دارم که فرموده که هر که از بهر ضمیر سائل انا یکی
گفت و گوئی شود بگوید که این ضمیر از ۷ بیرون نیست و بدانکه هیچ نقطه آتش و باد از محو غیر
با انمقام آمدن امکان نیست الا از ۱۲ چنانکه خانه دوم آبست **سبحه** اما بدانکه نقطه
نار در ۸ منتهی شود انجا موت و فناست و تحت الارض و خبایا و دین و مقابر و میراث
بود و نقطه ناری در این هیچ وجودی نیست در فعل بگردد قوت کم نزد ناریست الاخانه عدم
نارست و این خانه بسرما تعلق دارد و اگر این نقطه آبی انجا رود بعضی هیچ گرد دو چون
فسرده سیماب در کان و بستن زر و نقره و نحاس و دیگر معدنیات و کانها پوشیده و در زیر
که در رحم باشد بجمله دلیل بود و نقطه ناری را در این خانه سکونت نه حرکت چون انجا رسد
سیاه گرده و رنگ زمین گیرد و چون در اول بود سعید بود بر جاهها و کاریزها و چشمه‌ها
و توبان و کرباسها که در زمین بود و جایهای تاریک و شب تاریک و زیر گوهای تاریک و اگر
نقطه ناری با هوا بود بر افتاب و مهتاب دلیل بود و دلیل بود بر بناها و بر جسمه و اگر

سوال از حال بخوری بود در خطر باشد و لیکن سبب نقطه ناری که از ابوا گرداند و اگر شش بود در
بود و اگر نقطها علوی بود بر خروج پادشاه دلیل و بر لشکر و بر مکر و حیله و فریب چون نقطه سفلی
بود دیر زمان وی بوش و اهل برات دلیل کند دارد و اگر آتش با خاک بود چون ۶ بودن حامله
دلیل کند و اگر نقطه ناری در ۱۲ تولد کند با هوائی فرزند نرینه بود و اگر نقطه آب و خاک در رحم زاده
بود فرزند دختر بود و حیوانات هم بر این قیاس کند و عمق ان شکلها هم در این خانه هم باشد و عرض
در ۸ و ۷ و طول در اول و شکل و خوبی و بوی و رنگ از ۱۲ و شکل در ۴ و قدر و قیمت در ۱۰ و جوهر در اول
و مزه در ۳ اما چون نقطه زمینی بسته باشد و هوا دایم طالب زمینی بود تا فعل خود را با او رساند
و او را نیز بحرکت در آرد ساخته و سکون برودت برباشد تا او نیز بیکجا بسته شود و بگشاید
گشاده چون آب نفس پس نقطه هوا را انجا رسانست که آتش را خانه آب یعنی سیوم بود
سبب قوی بقوت بود این نقطه نار در قوت زاید زیرا که نقطه زمینی با هوا بر آید و بکش
نقطه هوا او وی آید است و خاک را لطیف کرداند و بوخود کشاید پس از جهت هوا
ملایم که هوا بیشتر و این علامت در ذات اهمالست و آتش نیز آب را چنان مایلست
که اگر حجاب ابر زمینی بودی که واسطه شده است میان آتش و آب هم اینها مستعجل
گشتی و هوا اشدی و تولد نبات و حیوان نبودی و مردم مایه که بچنان که دانند که زمین و آب
با هم آمیخته شده است چنانکه گوشت و خون هر دو بثانشان نابکند که بهیت هوا آب را در زمین بجوید
در زمین را از آب چون روغن که در خورسر جو نه خود را در روغن و لیکن آنکه بر هر جو

وافزود از زمین گشت و هر دو با هم آمیخته تا بدین سبب نبات و حیوان تولد می یابد و عالم ایشان
چنین دانست حکم نقاط و حاجت این نیست که شود در این فصل و ترتیب حکم کند تا خطا نیفتد
والله اعلم بالصواب اما بدانکه چون نقطه نار در ۹ منتهی شود در خانه اول ... باشد بود و محکوس
که خانه ۸ خانه موت و غمست و او را تحت الارض خوانند و چون آتش او را در خانه او را
نباشد و از و حکمی نباید و این قوت که فرموده اینست که چون نقطه که در شمار آری آن یکی باشد
والمعنی خاص ... و ... بود که عدم لازم آید چرا که این چهار شکل را نقطه باد دهد باشد
که گرمی دهد و چون این شکل را بشکل خانه ... باد بوجود شود و خانه هر دو خشک است و چون
نقطه آب باشد سرد و تر شود البته فسرده شود و خانه ۸ خانه خاکست کان از این دلیل بود و نیز
خانه ۸ خانه عدم بود و فرزند نیز که در رحم بود در عدم است و هر کاری که پوشیده باشد از اینجا
بکشد و سکون این نقطه در اینخانه آن بود که چون نقطه آتش در اینخانه آید مشتعل شود و سکون از این
دلیل گفته‌اند و روشنست که آتش در خانه خود که بود کسی چه بود و چون در خانه خاک آید
سیاه گردد و چون پیش ازین گفته‌اند که ۸ تحت الارض است و چاه و زمین و هر چه در زیر زمین
باشد و تاریک باشد و سبب تاریک گشت کرده و چون نقطه باد و باد و باشد گرمی و تیزی باد و باد گرمی
و خشکی خاک برابر گردد و او را که روشن کرده گرم آفتاب و ماهتاب از این دلیل گفته است
و چون نقطه باد این شکل منتهی شود در بحور رفعه ... و چون ... دار دو اگر نقطه باد باشد حلاص
یا به اما بحث ... که فرموده است یعنی این نقطه باد است که چون نقطه باد در دار ۸

... منتهی شود چون رمل از بهر بحور بود ... ضرب کنی ... شود و بدانکه در خانه
اول الحیات باشد ... ضرب کنی ... شود در بحور بر خیزد و در بحث نقطه باد در شال ...
کرده و بحث آتش میکند چون این نقطه با نقطه باد ۴ منتهی شود دلیل بر خروج باد باشد
چون ازین ۱۲ شکل یکی باشد ... ق ... دلیلست بر کین لشکر و مکر و حیلت و چون این نقطه
بر ... منتهی شود بر زنان روی پوشش دلیل کند ... بر زن حامله و بدانکه شکل بطن
را نیز گفته‌اند و مذکر و مونث که فرموده آنست بدانکه آتش و باد مذکرند و آب
و خاک مونث و در دو از دهم اعتبار کرده است از بهر آنکه اگر نقطه علوی بود نرینه باشد و اگر
نقطه سفلی بود مادینه بود و در ... و غیر بحوره حیلی بود و بحث طول و عرض و عمق آنست
که تو بدانی که در رمل طول ۱ است و عرض ۲ و عمق ۳ و از آن جز نیست که چون کسی جزئی را در دست
گیرد که در رمل بگوی اصل الحیز از شکل اولست و جوهر هم از انجاست و بیگی و سنگینی و نرمی
و رنگ در شکل دوم و شکل ۳ و شکل جنبی از ۴ و قیمت از دهم و حزه از ۳ و بدانکه نقطه زمینی
را جزای فقه از سه آفرید هوا و باد طالب زمین باشد و آتش طالب آب بود در طبیعت و چون انجا شکل
باشد که نقطه باد دارد و خاک را از بهر سکون باز رانند و بیکجا برکشته و بیکجا بکشاده معنی
آنست که اعتدال گیرد و نقطه باد در خانه خاک روشن گفته است و این آتش و باد در خانه
چنین باشد و معقول بقوت باشد بدانکه آتش یارست در حرارت و از آن باد است و در تری
و از آن آبست خاکست در سردی و از آن خاک آتش است در خشکی و روشنی فرموده که نقطه

هوا با زمین در فعل برابرست یعنی در اعتدال ... جزوی هوا بر خاک و آبست که باد علوی
و لطیف است و خاک سفلی و کثیف و آتش آب ... چنین باشد و المعنی ... است
که آبا دانی عالم از آب و خاکست و مثال گوشت و خون بر آب و خاک کرده است
و روغن خور چنین باشد و اگر این نقطه از ۶ به ۸ منتهی شود و در اول بود و از همه بدتر باشد و اگر
این نقطه از چهارم بدین خانه آید در اینحال رجوع را باید باشد و در حال طلب دو بهر حال ...
و اگر این نقطه از خمر راست ... منتهی شود و باد از ۴ رجوع در آید باشد اما دفن ظاهر شود
و هر چه پنهان بود پیدا شود و اگر آتش و باد از چهارم رجوع مرده بود دو بهر ... دارد
سایل انیکو بود و اگر این نقطه از ... است باشد و نقطه باد از دویم آید طلب میراث کند تا دفنی
و میراث و دفنی حاصل شود و اگر این نقطه از دهم آید و باد از ۳ ۱۰ در خانه اول ... و در ۲ و ۵ ...
سایل از دارایی ... باشد و اگر این نقطه از ۶ و باد از ۱۲ آید مرد سایل بر آید از بند و کسی دیگر و اگر
بند منتهی شود چنین باشد و اگر این نقطه از ... خود به ... منتهی شود و باد و آب از ۶ اگر کسی حبس
باشد کسی بند و کند و خلاص شود و بعد کسی بر دشمن ظفر یابد و اگر آتش و باد از ... آید
و از ۱۲ چنین باشد و اگر هر سه نقطه از ۱۲ آید و امهات ۲ ... بد عظیم باشد و اگر ...
در منتهی شش آتش و باد نیکو بود و اگر خاک ... منتهی شود بدتر باشد و اگر این نقطه با نقطه
از ۶ به ... منتهی شود و نقطه باد از ۱۲ اما طلب دفنی کند یا جوهر دفن کند و در دریا طلب صدف
کند و در دنیا از کان در سفر ... باشد و صدا و لیز ... نیکو بود از ... و ...

و ... حکم کرده شده است والله اعلم بالصواب **بحث** اما اگر نقطه باد در خانه اول منتهی شود
چنانکه گویی بار هایی سموست با چنانکه در جای آتش کرده باشند یا بخوابی گرم است
و چون آتش و نفس را بر حال چنین میباشد گرد جهان سرد و گرم میدهند و نفس خود را مراد است
گویم اینجا یا عاشق است یا غمی دارد یا طالبست که مطلوب برسد به شواری امیدی تمام
سرخ چهره که به بزرگان نسبت دارد یا خود بزرگزاده است اما از حال خود بحال
افتاده بود و در ... باشد از دوستی بصورت دوست اما بفعل دشمنی بود که از نیکو او خورد
یا باو هم کاسه بود و اما ازین کس هیچ راحتی نبود و با هم ... کنند و او بسبب غذای خود با او
ساخته بود و اگر ... باشند که ایشان را با هم گفتگوی ... زیرا که چو اشتغال در خانه
و ... ازان اشتغال ایشان و کار بزرگی طلبد یا منصب خود را جوید و ... ازو ...
که میان ایشان عشق بود و مستغرق شده باشند ... و ... طلبد ولیکن حال این نقطه
گر او بیک روی مطلوبست چنانکه مطلوبست ... است و در خانه ... و تو
دیگر طالبست و جزوی طبیعی زیرا که غذای آن هوای آن آب بود و آبست که
هوا میشود و بسبب ... طالب ... و ... یعنی اسلیه
و با آتش میدهد تا آنکه بدرجه آتش برسد که مقام طلب است و لیکن چون چنین باشد
که طالب کلی بمطلوب کلی رسیده باشد و طالب جزوی بمطلوب جزوی رسیده باشد
و این مطلوبست و احوال کلی ... است نقطه باشد **بحث** ... اما بعد

بدانکه چون نقطه بادی در خانه اول منتهی شود و در خانه ۴ شکل لحیانی باشد و در دوازده
شکل میزان باد بسته بود و چون باد در خانه آتش بود عدد آتش را بود باد سموم از معنی
و در جای آتش کسان آنست که چون نقطه باد کرم و ترست در خانه آتش که کرم و خشک آمد
اعتدال یبوست و برودت باشد و در حرارت فنان شود و صاحب خبر از حال خود داده
شود و دم سرد زند چنانکه از جا بخار نم برون آید و بعضی خاص یار که چون باشد ضرب کنی
شود که آتش و باد هم در فصل تابستان نشان باد سموست و در فصل زمستان آتش
بود در جاه و آنکه عاشق فرموده آنست که نقطه باد مطلوب جزوی نار است چون بجان
علوی شده باشد عشق ازین معنی خاص و عشق هم اندک و اندوه غمناک الا غمی باشد
بر شادی نزدیک و اکر در ۲ شکل یا باشد دشوار باشد که نقطه آب ندارد و کم
این دو شکل باشد یا هیچ دشوار نباشد و سرخ جهره که بدین کار نسبت داد آنست که
در منهاج کفته اند و این در یک رمل باشد که در میزان او باشد و باد در اول منتهی شود
و شواهد باد در اول آتش شکل یازدهم بود و پنج در اشواهد آتش ۴ و آتش شکل
است و آن میزبت باشد و امهات اینست
و چون ماسل که هر دو نقطه یکی باشد و یکی ساخته
باشد و شواهد بر یکی باشد و در ۲ این تکرار کرده باشد از حال عاجل افتاده و در یک
زاده و سرخ جهره این رمل باشد و دلیل آنکه هر دو نقطه که در میزانست آتش و باد هر دو نقطه

طولت و میشود که درین رمل موجود نیست اما آنکه در رنجی بود از دوستی ابعضی
آنست که در اول منتهی شود و در میزان بود آتش در ۶ از شکل و ۲ و ده باشند
و یازدهم چون مطلوب اوست و یکی او نا دوست دشمن او نیز دلبست و دیگر آنکه
تا زوج در ۲ باشد چون باد در اول بود پس بوجود این زوج که رنج است و باز دیده
که خوف لاجرم دشمن بود و از سبب مال کفتکوی کند و امهات اینست
زبان از بن باشد شاید که یک
امهات دیگر باشد و سال خنک
و بکوازان بود که امهات اول بوده باشد اینست
که نقطه آتش و باد رست تا در میزان نقطه آتش باید که بر کسی خود منتهی شود و هواییش
و چون نقطه در مرکز باشد شکل خارج ضرب کنی باد معدوم شود و در این در ۶ باشد که اکر
باشد حکم زان باشد و پیدا شدن زلزله خاص ۶ باشد در ۲ و باد به در رسید و آب از دوم نقل کند
که به دو منتهی شود و در ۶ باد قوت کیرد و زوج بشکافد و زلزله و جز آن عظیم غرب
و عجب پیدا شود و از آن مرد ساحری پیدا شود و بعضی با این امهات اینست
و در وسط ظاهر کر
بسبب مال باشد خورد و تیزی کند تا با هم زند هم با این یک رمل باشد و هم بوده که طالب مطلوب
رسد به دشواری و ازین دشوارتر باشد این یک رمل که اکر از طرفی دیگر آید و این دو نقطه که در

میز آنست آتش عرضیت و باد طولی و از این عرض و طول حاصل شود و در ۳
آید و دره خود باشد و دیگر طالب مطلوب جزوی و کلی فرموده و تمثیل و پیش کرده
آنست که باد مطلوب آتش است و چون نقطه باد در خانه آتش آمده و بر و ایجا
باشد و برو آتش مطلوب طبیعی باشد و جزوی که نقطه باد مطلوب میان آتش و آب و غذا از آب
ستانده و با آتش دهد و بعضی خود در روش فرموده است و دیگر آنکه مطلوب است
در دایره ابدح و مطلوب است و در دایره خط و این معنی چنانست که شکل مطلوب
چنانکه ۳ است و علی الداخل ۴ است در شکلین ابدح و دیگر طالب است و مطلوب
و در شکلین خط شکل ۴ است و در عدد از آن پنج و چون خانه او فرموده دلیل بر آنست
که خونکار خادم عرض دارد و بدانکه خانه شکل و شکل بخانه در احکام می آید چون شکل
خانه آید حکم توان کردن و چند شکل که خود یک خانه بکند انچنین است که شکلی در سکن آید
باید حاکم خانه کشت و پنج دیگر خونکاران وینده و جدول است ابدح و از بیش کفتیم که هر شکلی
کدام جدول است و دیگر آنکه مشهور است و شش شکل دیکر در رمل می باشد
و در کتبها
مشهور سطور است اما در هیچ کتابی نبوده و اما اینجا باز نماییم اول شکلین ابدح است که امام الله او
خوانند و از بیش باز نموده شد و دیگر شکلین زوح است که از ابو عدد خوانند و در پنج شکل پنج
باصل او نیست در شکل شریک و مواد بن ارباع و اصل او تا دو ابدح اینست

مطلوب ۴ است و در اول بود
طالب و مطلوب
و مبعر باید که بنزد خانه دوست بعنی
هم آنکه خانه ۶ است و ازین معلوم
شود که شکل هو

و دیگر
شکلین مثلث ابدحست که ان باسم راست می آید و موازین و ارباع دارد
و میزان اول و نهم موافق باشد الا میزان شکل شریک ندارد و دایره مثلث
ابدح اینست ۳
آتش باد آب خاک
۳ ۶ ۱۲ ۲۴
این دایره در مصباح احکامی و روشن بیان شده و دیگر شکلین
زعد است هر چند که در میزان اول و ۹ دارد الا موازین و ارباع ندارد و شکل
و شریک دارد و دایره زعد اینست
آتش باد آب خاک
۸ ۱۲ ۱۴ ۷
و دیگر شکلین ابقع است و این شکلین میزان اول
و ۹ دارد و اوتاد است و دایره ابقع اینست الی است
آتش باد آب خاک
۱ ۱۰ ۴ ۸
و شکل هفتم زوج است
زوج است و یازده طاق و در شکلین جدول چنین است لیکن مطالب آنست که
که ۸ باه ابدال کند و ۸ با ۶ اکر ایشان میزان یکدیگر بند و دیگر شکلین طرق است
و این اول و ۹ باشد الا هیچ قانونی دیگر ندارد و دایره طرق اینست
عدد دایره
آتش باد آب خاک
۹ ۸ ۱۰ ۱۰
و این شش شکلین است
و هفت هست و امکان است که بیش ازین تواند بود و دیگر شکلین ابدح صاحب
خانه است و با هم خونکاران اند و دایره کلی که در اول باز نموده است از شکلین

ایج حروف خانه بیست بکوار خصوص سوت تا اکنون بدانکه جون این نقطه
منتهی شود بکو حال باشند و مرادها از هر چه طلب کنند و اگر این نقطه در ... منتهی شود
سایل را از هر مرادی برآید و اگر این نقطه از ۲ با ول منتهی شود و ... باشد
دلیل برنکوئی حال بود الا از اقربا ملول خاطر اگر به ... منتهی شود بکو رنود
بهر نسبت که ... دو اگر با دو ابت ... هم ... باول ... باشد مرادی
که ... نشود و اگر این نقطه از اول ... منتهی شود ... غایب رسد و اگر
به ... منتهی شود چنین باشد و مال غایب برسد و در این ... باشد در شکل
۲ و اگر این نقطه به ... منتهی شود در این حال باید که نقطه خاک در ... نباشد مراد
در توقف افتد و اگر این از ۹ باول اید با نقطه خاک در جهارم نقطه خاک نباشد
حذرا ولیکن تا از دوستی در جهت ... و اگر خاک در ... با ... جنین نباشد الا
مرادی ... و اگر این نقطه از ۳ با ول اید و نقطه خاک با ... و اید از ۳ و ۵ انده
نباشد دوست در صورت دشمن ... این باشد و اگر این از ... خود اید
و خاک از ۳ اید بد بود و از سبب مال ... باشد حذر باید کردن تا در
بلا نیفتد و دشمن ظفر نیابد و اگر این نقطه از ۳ اید و خاک از ۹ دلیل بر ... خاطر
سایل باشد الا از مرد دوستی ... شود و مراد یابد و جون این نقطه از ... با دل منتهی
شود و خانه ۷ ... باشد اکنون این نقطه از ۱۱ اید و نقطه خاک از ۹ از ... شادی

بیدا شود و مراد برآید جون در خانه ۱۰ نقطه خاک باشد و اگر نقطه خاک نباشد در ۱۰
زیاده مرادی نباشد و اگر این نقطه از ... راست با ول منتهی شود و نقطه
خاک در ... کو بیم عاشق ... دوست با او بوده است و حذر او ... و اگر این
نقطه ... منتهی شود از ... که باشد با هر نقطه که باشد باید که نقطه خاک در ۱۰
باشد نکو بود و اگر نه بد باشد اکنون جون نقطه به ... و ... منتهی شود در خانه ۶
... باشد نکوتر باشد و سعادت زیاده کنند و جون به ... و ... منتهی شود
در خانه ششم ... باشد نکوتر بود و اگر این نقطه شکل ... منتهی شود
احتیاج با ... باشد و اگر این نقطه ... و ... منتهی شود در ... حال باید که در ۶
... باشد نکوتر باشد و اگر بر عکس این بود حکم بر عکس کنند دیگر انکه جون
این نقطه بر اول اید با نقطه آتش ... باشد نکوتر بود
در حکم و جون با نقطه آب ... در دوم ... باشد عکس الحکم باید کرد و
نقطه از ... و ۹ از ... خود ... مخالف ... شکل ... این
جهارم دیگر جنین بود ... که در شکل خانه ضرب ... دیگر ... **سنجره**
اما ... و اگر نقطه باد در دوم منتهی شود دلیل بر وصول مراد باشد و
مال ... و ... مطلبد ... قرض ... دادن ... و اگر این
نقطه با نقطه نار در دوم منتهی شود دلیل بر تلف شدن چیزی بود از

دست رفته و اگر نقطه آب بود دلیل بر طلب رسیدن مال بود از
خویشان و اگر نقطه خاک بود دلیل بر طلب کردن مال بود از غایبان
و میراث و خصومت حاصل شود **شرح** امابدانکه جون نقطه بادی در ۲
منتهی شود در خانه ... باشد و جون نقطه بخانه خود منتهی شود دلیل مراد
باشد خصوص این نقطه و این خانه که نقطه در بخانه ... شکل ... منتهی شود
از ... و این معنی کل ... بوصول ... که قرض ... باید داد
بسبب انکه جون این نقطه در خانه ... باد شود و جون ... همان باشد انکس
که مال ستاند ... که از آن ... و بروی ... دادن ... شکل بود و تلف
شدن مال آنست که این آتش در خانه آتش ... میشود و جون نقطه در
مرکز خود ... دلیل بر تلف شدن جیزی باشد ازین معنی فرموده
که جون نقطه آتش ... و جیزی تلف شدن ... و جون نقطه آب بر
رسیدن مال از خویشان بود بسبب انکه ... در ۲ باشد و جون باب ... ضرب
کنی ... شود و ... در ۲ جون باب ... ضرب کنی همان ... و ... صاحب ۱۳
ازین معنی مال از خویشان فرموده است و نقطه خاک فرموده که مال از
میراث رسد از سبب انکه نقطه خاک صاحب ۲ و ۸ است و جون ... با شکل
خانه ضرب کنی ... میشود و ... در نقطه خاک حکم بر خانه ۲ این یعنی میراث ...

فرموده است و خصومت از بهر سوت نقطه خاک است و در این نقطه هیچ انفصال
نفرموده است که خانه کلی احکام است و از استاد استماع دارد که این ناکس
که خانه اول سایل است و هر چه طلب کنند ۲ و اگر با نقطه آب ۲ منتهی شود
دلیل بر مراد کلی است از مال خویشان و درین حال خانه ... باشد و اگر
این نقطه با نقطه خاک در دوم منتهی شود دلیل بر طلب مال و میراث پدر کنند
و هیچ مراد نخواهد بود اگر نقطه هوایی در خانه سیوم منتهی شود یعنی در مطلوب
خود ... اتصال کرده است یعنی در تصرف آورده است مالی یا زنی و از ...
آن حال ... که ... کار بسبب حرکت ... اکنون ... اگر
نقطه هوایی در جهارم رود در عرض او ... باید کرد و از ان حرکت کردن ...
آن کار از مراد خود باز مانده بود که ... بعض او رسد ... و اگر نقطه بدوم
یا اول باز گردد کارها بر مراد باشد ولیکن ... زود ... شود یعنی زود باز گردد
و کارها بر مراد بود و این خانه هر دو ... نیامات بود و خانه اتصال ... است
و این بیت الاجتماع کلی ... جون این نقطه ... حرکت خود ...
ولیکن در کار ... میکند و در عمل ... خانه مال ولیکن نقطه هوا
شادی میکند بدین ... پس ... حاجت او بر آید اما باید که هیچ
دیگر ... کار که باز ماند اکنون بنگر که نقطه هوا ازین خانه خواهران و برادران

بسبب آنکه از آب هوا میزاید وبدین دلیل این نقطه واین خانه را ماده میخوانند
واتما الهوا میگویند وخانه اتصالات بر گویند یعنی هر چه میشود از نسبت بوجود
بود نود اونه حالات ایشان از این نقطه وخانه بنگرند ودر خانه هوا ماده نسبت
تری کبیر بود در مزاج نقطه وخانه پس درین خانه حکم دادن بینشین میشود تعلق دارد
بلواطه وکارها مخنثی کردن ولیکن دلیل کند بر بوستان وآبهای روان وسبز
زارها ونباتات عالی وغیر عالی واز هر چیزی که از آب بر آید واین نقطه انجح لهر
وزمرد ومروارید تعلق دارد واز اجناس بزرگ معمول بود اگر سؤال از نقل
وحرکت بود نشان او بود که نقطه هوا بالا گیرد وخارج شود یعنی با آتش موثر شود
واگر این نقطه با آب بیوندد وغایب رود برسد واگر این نقطه از هر دو جانب برود
دلیل بر زبانی وبر سکون وحرکت منع او بستر باشد آغاز کاری که بدین تعلق
دارد وبر بر آید ولیکن بر آید نیکو بود وسبب آنکه نقطه ناری بهوا نظر است تا
بزرگان شادمانی کرده وزیرا که در این کارها این دو نقطه را دو خدمت
یکی چه مطلوب متصل ویکی خانه شرف آنکه کت مع العمل و نقطه عاشر است
یعنی صاحب اوج اوست یعنی سلطان اوست ودر خرابه خود وکار خود وهم
وبهی وحرکت وسکون واگر درین خانه بود رجات نیکست واندیشهای
بصواب رسد اما بدانکه هوای بر وقت گرمای آتش را ممدود یعنی میرد کنند

وهمچنین در وقت سرما آب را ممدود وهر در خانهای سرد وآب را مدد کند ودر خانهای
گرم آتش را اما چون در سیوم بود میلش بسوی آب بود اگر در فرد بود چون
واگر مرکب چون میلش با آتش بود وبعوف کارهای بزرگان کنند واز آن صاحب
حیز وحرکت ونقل وسفر نزدیک ودیدن دوستان وفرستادن نیک وفا مسند ونامه
وبیرون آمدن جوبها وکار بزرها ونشاندن درختان وجزهای دقیق وصنایع وطبایع
بجمله مذکور انیکوست وازین نقطه بر خوردار باشد شود وبارور باشند ودر نشستن
بزرگان عظیم نیکوست خاصه بر دست چپ ایستاده باشند از جانب عزت
غنی که حاجت او روا شود ومرادات بر آید بتوقف ومبالغه نمایند در کارها دیوان
وغیره با بسیت این کارهای صاحب ضمیر بنظام رسد **تمرة** اما بعد
بدانکه چون نقطه هوایی به ۳ منتهی شود در خانه ۴ شکل باشد ودر خانه ۲
شکل بر ای باد بسته بود ودر خانه اول نقطه باد باشد ودر مطلوب خود بود چنانکه
باد مطلوب آتش است آب نیز مطلوب باد است وزین از دلیل میقوی نقطه آب
وحرکت از آن این خانه است ودرین حال که در سیوم باشد وچون باشد
ضرب کبی شود وست است که در ۳ نقطه آب نباشد ودر ۳ نیز آب باشد
ودر غرب فرموده یعنی ۳ و ۱ باشد ودر ۳ وه و ۶ و ۱ نقطه آب بود نیز
ازین معنیست وچون بدوم واول بازگشت دیکو بود درینحال در ساختن باشند واین

نقطه بطول رفته ومعنوی این نقطه بخانه خود یعنی باد واتش مراد بود کل
احوال سایل وسیر میشود دو خانه اتصالات فرموده است اینمعنی
آنست که بدانکه خانه اول خانه نفوذ وخانه دویم خانه نطق وخانه سیم
اتصال وخانه چهارم مستنبط وچون سؤال کنند بدانکه این کدام خانه
خانه است از خانه که باشد جواب از آن گوی مثلا سؤال سایل
از نطفست ۶۹۲ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ با تنافی برین قیاس کنند وچون نقطه از ۱۵
رجوع میکند که اتصالست چون به ۱۳ رسد اتصال کلی بود وباید
که در هر حکم بسیم رسد فرو نگذارد در قرب وبعد هر حکم ازین
خانه است ازین معنی بیت الاجتماع بکلی میخوانند چون نقطه باین خانه
رسد بمراد باشند از همه احوال ودستی نمودن وتاخیر کردن
از سبب آنست که بار باب اجتماع میدهد واقربا روشنست که از
سیوم خانه گویند بدانکه باد از آب میزاید واتش از باد وآب از
خاک وام الهوا از معنی فرموده است وچون مزاج باد با آب اعتدال
گیرد تری بماند وباد ازین دلیل میگویند لواطه وکارهای مخنث
همه از خشت وآب بود کاریز از آن بود که نقطه خاک در شکل باشد و

وچون نقطه باد بر خانه آب که مطلوب جزویست ومطلوب
کلی نیز باشد یعنی خاک نباتات عالی دلیل بود این جوهر فرموده
آنست که چون رمل از برای حبیبی باشد مروارید وزمرد از برای نقطه
آب یا دیاب گفته است وزر ونقره همه ازین معنی است ومعمول مستغرقا به
که این معمول محتمل بر دو معنی است یکی آنکه این زر ونقره از اکسیر حاصل
کرده باشد دیگر آنکه غرض سکه بود ومضرت از سبب آنکه نقطه باد است که محرک است
ونشان نقل وحرکتها او که رفتن نقطه هواست بدانکه درینحال اول ودوم
وچهارم نقطه آبست چنانکه ۷ باشد و ۳ داخل چون آب که ام
الهواست غلبه کند تا در قوت باشد وچون باد قوت کیرد با آتش بیوندد
دوم مزاج بشکافد واگر با آب بیوندد غایب رود برسد درین حال که در
سیوم باشد در ۷ اگر این رمل خاص از برای غایب باشد چنین باشد واگر نه
بر بینایی دهد که نقطه از هر دو جانب رفته باشد ونقطه آب در مزاج
نباشد واین زاده حدیث فرموده که روشن فرموده که نقطه عاشر در حکم دوم
باشد سلطانا که گفته است خاص است که در دایره ابدج شکل دوم است
ودر واین التفع شکل هم نموده وکلی گفته از سبب آنکه شکل سیوم است
وهم در وقت گرما آتش را مدد کند چون در تموز باد که میآید گرمست

واگر مبدء در زمستان عظیم سرد است و همچنین در خانهای آتش چنین باشد
چون [illegible] در اول صعود کرهی بکند و در سیوم صعود سرد بی و این در معرفت
افاده کتاب چون [illegible] و کرهی کند در دویم بدلیل آنکه با شکل جاز ضرب گردد
شود در حرکت و سفر در زمستان خاص باشد است در سیوم چوبها
و کاریزها و مکرهای رفیق و نشاندن درختان خاص باشد اعمهات
[illegible] و میزان [illegible] باشد و نقطه آتش در سیوم
از محمد است منتهی شود و اعتدال نقطه آتش بشکل سیوم است و جاز
۹ و ۱۰ و ۴ روشن دارد و مکر دقیق باشد و روا شدن حاجت کلی مراد باشد
از دست چپ از طرف مغرب از سبب نقطه آب و طرف چپ آنست که
چون نقطه در مرکز بی بود منتهی اشغالی این نقطه آب بشکل باشد و امهات راست
و بنات چپ پس معلوم شد که از این جهت چپ فرموده است اگر این نقطه از
۲ به منتهی شود و در ۶ باشد اگر در ۳ نقطه آب باشد دلیل بر کلی مراد باشد
واگر نقطه آب باشد زیادت مرادی نیست و اگر نقطه آتش باشد از مراد بازماند و اگر
به [illegible] منتهی شود کلی مراد بود از خوبیها و حرکت و معامله و کسب و این باب
را اجتماع کلی باشد و از هیچ مراد بازنماند و بدانکه باد از دیدم و آب از دیدم امهات است
واگر [illegible] در سیوم باشد و این نقطه در دویم منتهی شود مراد کجینت و فرجی نیست و اگر

سایل

این نقطه از دهم بود و نقطه خاک بدو منتهی شود حرکت و نقل نیکو بود
و مراد برآید و اگر این نقطه در ۵ آید و خانه دهم از حرکت و سفر باز ماند
و زیادت مراد نخواهد بود و اگر این نقطه از ۱۰ آید و خانه ۵ دلیل کند بر اجبار
و طول شدن سایل از آن نیست و اگر نقطه به [illegible] منتهی شود از پیش
گفتیم که آتش بالا گیرد و نقل و سفر باشد از مرزهای غیر جهان بود که بر شود
نیکو باشد بسبب نقطه آب و درین حال نقطه باد در ۱۰ منتهی شود و اگر نقطه هوا
در ۱۰ منتهی شود نقل و حرکت **شجره** اما اگر نقطه هوای در ۱۰ منتهی شود
نقل و حرکت و غیبت دور از مقام و وطن دور افتد و از اهل بیت
خود دور افتد و پریشان در املاک و اسباب افتد و بسبب کسی که دشمن صاحب
ضمیر باشد نتوانند دید او را از سلاطین و زنان و خردن خانه و بنیاد افکنند
را نیکو است اما عاقبت از دست بیرون رود اگر فرزند را پدر کاری
واجبی باشد روا نکند و او را از مین جوز برانید و تهمت دروغ بار است بزرگ بود
و شهرها و قلعهها لشکر بیگانه بگیرد و بلکن مردم را الم نقصان رسد و قحط و گرانی
از دو سال خشک از زمین کمتر گیاه روید و دولت کند بر زمین و جزهای عجایب دارند
و از صورتها گوناگون و نیز دلیل کند که مردی ساحری برون آید و خلق را گم راه کنند
و فتنه در عالم اندازد و بسبب وی خونهای ناحق ریخته شود و نیز دلیل کند بر پادشاه قهار

عالم و شورش هند و زنگ روحبشه و خراسان و سیستان و اهل کشمیر و کابل بر هم
برآمد و اگر نقطه آتش با باد با آن نوع هیچ باشد الا راجعه بسیار بود و بادهای
سخت و گرفتگی هوا و ابر بسیار بود بی آن و روز کار معیشت بر مردم تنگ کند و اما
عاقبت بخیر و سلامتی بود و ایمنی حاصل آید **شجره** اما بعد بدانکه نقطه باد در چهارم
منتهی شود و در خانه ۹ [illegible] باشد و در دویم شکل [illegible] بود و داخل و چون
نقطه باد بخانه خاک رود هرچند که مطلوب کلی اوست اما او را از مقام خود دور اندازد
و در اینحال [illegible] در چهارم باشد و کسی دشمن صاحب ضمیر باشد و نتواند دیدن او را
در اینحال امهات این بود که حالا نوشته میشود در دلیل [illegible]
و نقطه باد چهارم و خاک ۴ منتهی شود این نقطه هردو [illegible]
باشد و زنان و دعای دنیا افکنند و خریدن نیکو باشد اما ملک خریدن این دلیل
ضلعی است عاقبت از دست بیرون رود و چون باد در خانه مطلوب کلی آید طامع شود
و فرزند از سبب طمع پدر او را براند و دروغ و راست بر و بندد و این همچنان باد [illegible]
است و در چهارم دلیل کند آنکه در ملک افزیدن و بنیاد افکندن آنست که [illegible] در ششم
باشد و اگر [illegible] باشد عاقبت از دست برود و شهر و قلعهها لشکر بیگانه بگیرد و این امهات
که در چهارم [illegible] باشد و باد چهارم و نقطه آتش از اول منتهی شود و اگر نقطه چهارم خصم
در ششت این معنی امهات اکنون مثل اگر از بهر اینجا باشد حکمش اینست از این باب

که زیاده ازین نباشد بلکه امهات دیگر باشد [illegible]
و سال خشک و تنگی از آن بود که امهات اول باشد که هیچ نقطه آتش در او نباشد و مرکز
خود منتهی شود و چون نقطه آتش در مرکز با شکل جاز ضرب کنی آتش معدوم شود
و چون باد در این ضرب کنی باد معدوم نشود و درین [illegible] در ۶ باشد و اگر [illegible] حکم از این بود
امید است زلزله خاص باشد در چهارم و باد بدوم رسد و آب از دوم نقل کند و بدره مستعلی
شود و خانه ششم فرح باشد قوت کند و زوج بشکافد و زلزله پیدا شود و حربها از غرب
و عجب روی نماید و از آن مرد ساحر که بیاید در روی نماید اسمعیل غلبه باد است و خاک که
غیر نقطه باد و خاک در آن رمل نباشد در رمل نباشد و رمل از بهر جان سایل باشد و قرب و بحر
از غلبه خاک شدن و خون ناحق که کرده شود از غلبه باد و پادشاه ظالم که گفته اند
آن نیز از غلبه نقطه باد است و شورش شهرها که فرموده است از بس سبب که در چهارم [illegible]
باشد و چون رمل از بهر سایل باشد هر شهری که باشد چنین بود و از دلیل آنکه چهارم
شهر و مقام است و باد که در ۱۲ آید و از راجعه خاص باشد باشد که با دوابرهای بی
باران ~~که از بیش گفته شد~~ که از بیش گفته شد که سال حکمش خشک باشد و گیاه کم
روید و شاید که [illegible] و [illegible] امهات بود و اگر این نقطه از دوم آید بچهارم و بود دلیل
بر نکوئی حال سایل است اگر [illegible] نقطه از خانه بخانه خود منتقل شده باشد الا بمطلوب خود و بی
که در آن خانه با اوست نیکو بود و مراد برآید از ملک و بدرو هر چیز که دارد و اگر نقطه

وسحر

ازدهم آید و آب از دوم حکم این نیکو نبود و مراد برآید و کسی او را مدد کند و اگر این نقطه
با نقطهٔ آب چهارم آید عیب آورد از مقام خصوص و آن وقت که نقطهٔ آتش نباشد و اگر این
نقطه با نقطهٔ آب از ۵ ره ۴ آید بهر بیت که دیده باشند نیکو بود و دور افتد از مقام خود
اما اگر این نقطه از ممر خود آید و آب از پنجم و در بیت سوم و بیت ۵ پنجم باشند سایل
از مقام و پدر و ملک ملول باشد الا عاقبت نیکو بود و مراد برآید و اگر این نقطه از ۵ و آب از
ده آید سایل در غمی باشد و بیکاره خرم شود و از غم بیرون آید و در این حال نقطه با ۵ در دوم
وه امکان نیست و اگر این نقطه از ۲ آید و آب از دوم دلیل کند که شهر و مقام بگیرند اما
لشکر بیکاره نباشد بهر بیت مرادی نیست در این حال و اگر در دوم ۵ و در پنجم ۴ باشند
بهر حال نیکو نباشد حکم لشکر بیکاره که شهر و مقام بگیرد و از این مقام کسی با او یار شود و بهر حال
بد بود و با از ۲ و آب از ۱ امکان نخواهد بود و اگر این نقطه از ۸ و آب از ۵ آید از جمله نوبی
بد بود و حذر او لیبز و اگر این نقطه در بیت منتهی شود و باد و خاک از دهم کو تم دشمن باشد
سایل را در لباس دوستی دشمنی کند و قریب از بعضی دشمن می‌شود و حذر او بهتر است
و اگر این نقطه از دوم و خاک از دهم و در ۴ و در ۸ بیت بود گفتگوی عزیز باید ربود و عاقبت
به رزبادت آید بهر حال قوت از آن مغلوب باشد اما عاقبت خیر بود و اگر این نقطه از دهم آید
و خاک از دوم گفتگوی بود و غم نبود و پدر و مرزند را بر آید و نیکو باشد و حذر او بهتر بود
و اگر این نقطه از ۷ آید و خاک از دهم از مقام دور افتد و گفتگوی به بود و نیکو نبود و اگر این

نقطه با نقطهٔ خاک از دوم چهارم آید پدر از پسر ملول شود و با هم گفتگوی کنند
و عزم نقل حرکت باشد الا نشوند بهر حال نیکو نباشد و اگر این نقطه از ۵ آید و خاک از
دوم بهر حال زحمتی باشد و راحتی نباشد اما طالب مرادی که دارد بر می آید اکنون اگر این
این نقطه در دوم آید و در ۶ باشد و در ۴ بیت دلیل کند از مقام دور افتد و رنج کشد
از اهل مقام و اگر نقطهٔ خاک عاقبت بخیر بود و در هر شکلی که چنین باشد و اگر این نقطه
از ۵ به ۴ آید از خویش و فرزند و دوست ملول شود و اگر نقطهٔ خاک باشد و اگر نقطهٔ خاک
نباشد زحمتی باشد و اگر این نقطه از پنجم آید به ۴ لشکر بیگانه ظفر یابد بر سایل و از
مقام و شهر کسی با او دشمنی کند بهر حال سایل را بد بود و اگر این نقطه به بیت منتهی شود از
هر طرف نقطهٔ آب مخبان بود که حکم بیت و اگر با نقطهٔ خاک باشد مخبان باشد که حکم بیت
و از این بیت گفته شده است از پیش و شکلها با نقطهٔ آتشی در باب آتش گفته شده

سیم

اما اگر نقطهٔ هوایی در پنجم منتهی شود و همانا گفتند با چهارم حکم کنند بر شکلها
و فرح بها از هر جانب که به نقطه و خانه تعلق دارد و خانه که جایی دیگر ذکر کرده شده است
و نموده شده که بر اجتماع و لیلت بار را در این خانه فرح است و هوا را در غیب
کرسی در پنجاه دوم است و فرح اگر در طول بود یا عرض در آنجا حکم بر خیر و سلامت بود
و رسیدن خبرهای خوش و فرزندان صاحب ضمیر و تعزیت مهمانی کردن و انجم
تعلق لهو و طرب دارد و غایب بوطن خود باز رسند و اگر در پنجاه رسد و اگر

نقطه‌ای بود در شکل دلیل بود زن خواستن و خوبی کردن و راحت سایل نمودن
وا و در خانه طلب کلی خود است چون طالب مطلوب رسیده مطلوب طالب را اعزاز
دارد و همچنین این نقطه مطلوب کلی و جزوی بود یعنی هوا در خانه ما رو دارد در خانه هوا
و آب عزیز بود و قدر گیرد و عزیز الوجود باشد که نقطه السبب امیر بزه و غرادهنده
و رواج رساننده چون باب ذات بیاره و این دو نقطه اسب مرکز این دو نقطه خارج
نگردد و صورت رمل بسبب بساطی یعنی ایشان بسیط اشکال اند و خارج نشوند مرتبا
اگر داخل اند ثابت نگشوند چون بیت ۷ و بیت ۹ و این معنی خاص این نقطه است
می‌شود ذکر ایشان هرگز خارج نشوند الا داخل و ثابت بر خلاف این دو نقطه دیگر که
ایشان از صورت ۴ دهند و اگر خواهند که داخل شوند نتوانند تا صورت رمل را از وجود
بعدم برسانند کسی ایشان را داخل نخواند و این بر غرض نکته بطریق جوهر دانی
بسیار زیاد کنند چون بیت ۹ در پنجم که بد حال باشند الخا معکوس شود در وجود تغیر
مرکون شود و در غروب پس بدین سبب او را المنکیس خوانند و نقطه عجب معنی او را
نکو شناسند و این حال بهار اینکو باید دانست و اگر رملی برجی داخل شهادت
برکاذب کنند تو حکم غیر این کنی خطا باشد و چون تو صادق
با بر کاذب شناسی هیچ حکم تو درست نباشد بدین سبب
از کذب و صدق و کذای این دیگر کرده شد تا حکم را است خوانند

شمره اما بدانکه چون نقطهٔ هوا در پنجم منتهی شود و در دوم بیت باشد
باشند و در ۶ در میزان شکل میزانی با دست و همانا که با چهارم نسبت که این
نقطه از چهارم بر این خانه منتهی شود چنانکه آتش چنانکه نقطهٔ آتش فرموده است
و چون این نقطه از چهارم بر این خانه منتهی شود و در خانهٔ ششم بیت باشد
بود و دوم میزان باشد فرموده از هر جانب که بخانه و نطق تعلق دارد اگر
خانهٔ نطق دوم و ششم است و نقطه نیز هم تا کدام شکل باشد هر شکل که باشد باید که
خانهٔ او را در حساب دارد و مثلا خانهٔ او سیوم بود یا پنجم خانهٔ او با فرد هم و این
حال آن باشد که نقطه از چهارم مده باشد و احبات که گفته است اسبب خانه است
که خانهٔ دوستانست و چنانکه آتش در این خانه نیکو بود باد نیز نیکو بود دیگر ترتیب از نج باد
و طول و عرض گفته است بدانکه امهات است و عرض بنات که چون در اول که وجه
این معنی است که در این حال بحکم ششم بیت باشد اگر دوم بیت باشد این نقطه
عرض باشد و اگر دوم بیت بود این نقطه طول بدانکه گفتیم امهات طول و بنات
عرض و هر نقطه که در میزان حاضر آید طولی بود و عرضی بود و طریق دانستن
که هر شکلی که باشد امهات اصلی طولی بود و بنات عرضی این است پس عرض و طول
بر این معنی بود دیگر سعادت و سلامت خویش عروسی و مهمانی و رسیدن غایب بوطن
خود هر آن معنی است که این نقطه از چهارم آمده است و زن بگیر خواستن است

که این نقطه با نقطه آب جمع شود در پنجم و در بکارت آن باشد همچون با شکل ضرب کنی
نقطه آب معدوم شود و این نقطه با نقطه در بنیانه آب معزی است مطلوب کلی و جزوی باشد
جز خانه آتش است و باد و در آن آید مطلوب کلی و جزوی و جمع شده باشد و جز سه نقطه
با هم جمع شوند در خانه آتش و باد و عزیز الوجود باشند هم دیگر را عزیز دارند و لازم
نقطه باد انزمان باشد که با آب جمع شود در زوری است آنجا که از پیش گفته شد است
که آب ستانند و با آتش دهد و جز باد و آب خارج نشوند که ایشان را باز گردانی با شود
و باد آب و باکنار رهند و جمعی از استادان از پنجمی ایشان را ثابت میخوانند و جز
شش و نه شود و این که ثابت و نقطه آتش و باد بر خلاف این باشد و جز بار
گردانی از ایشان خارج باشند و داخل نشوند مگر در انقلاب و خارجی باشد چون با هم ضرب
کنی داخل شود آنکه از وجود بعدم رسیده باشد در عرض جوهر در این معنی است که
شکلی با شکل ضرب کنی شکل حاصل آید آنرا عارضی خوانند و شکل اول را جوهر میخوانند و دلیل
دیگر نقطه باد و آب خارج نشود است شش و نه در هر کز خود با ایشان منتهی نشود
که در انقلاب از حال بگردد شش در اول و نه در ششم نقطه با ایشان منتهی شود و
جز با شکل ضرب کنی یا انقلاب کنی داخل شوند و این داخل غیر را دو نقطه
باد و آب چنین باشد حل و عقدی درین معنی گفته شود بدانکه جز دو شکل داخل با هم
ضرب کنی شکل داخل از نتیجه آن عقدی میشود حقیقی و جز شش باشد دو شکل خارج
با هم ضرب کنی

با هم ضرب کنی داخل نتیجه و بدان اجتماع عقدی باشد حقیقی و جز شش یا نه که بر
نتیجه و بدان شش تمام حلی باشد باقی تمام حل و عقد در مصباح روشن نمودیم
دلیل دیگر در عقدی حقیقی و مجازی بدانکه هر نقطه که در میزان حاضر آید عقدی باشد اگر آن
نقطه از دو شکل خارج آید آن عقد مجازی باشد و اگر از دو شکل داخل آید العقد حقیقی
باشد مثلا نقطه آتش در میزان باشد و در اول باشد و در پنجم شش باشد آن
بر دلالت نقطه طول باشد حرکت از میان ایشان شش و نه شکل امهات دیگر
آنکه شش و نه باشد آن شکل حقیقی باشد و نقطه عرض باشد چرا که آید
و پنج داخل شکل نبات بود و همچنی در باب ضمیر روشن باز نمایم اکنون شش که در نوده
در ششم جز بهشتم آید سرنگون شود که آنجا خانه شش است و نه عکس اوست
با وجود آنکه سرنگون گردد داخل باشد این زیادت بجا کنند و صادق و کاذب که
بحث کرده اند بدانکه چون سایل سوال کند باید که آن شکل که در خانه سوال است
با شکل خانه او ضرب کنی شکلی حاصل شود شهادت از آن بود و راست گوی
بود است که بدانی که آن شکل از اوتاد و کاذب باشد مثلا شش در ششم باشد
و سوال سایل ازین خانه بود جز شش ضرب کنی که صاحب خانه است
شود و شش اوتاد اجتماع است این شهادت صادق باشد و مزاج باد
گرم است و از آن آب سرد گرمی با سردی اعتدال کلی گرد تری خانه و باد را

برین قیاس کن و بدانکه احکام نقطه بدان خانه که رسد این عمل باید کردن تا صدق
از کذب بدانی و حکم ثابت شود اکنون این نقطه با نقطه از چهارم آید و در خانه سیم
شش باشد ازین دلیل روشن است و مهمانی و شادی ازین دلیل روشن است
اگر این نقطه از ... منتهی شود و اگر این نقطه از هم خود و آب از چهارم به هشتم که
دارد مقصود حاصل گردد و از هدیه و چیزی خوش که او را شاد شود و از دوستان مراد
یابد و اگر این نقطه از هم خود از هم منتهی شود سایل بهم مراد برسد و رسول فرستادن
و باز دوستان پیوستن نیکو بود و اگر این نقطه از چهارم و آب از یازدهم آید کسی مدد
کند سایل و مراد برساند و اگر این نقطه از هم خود آید و آب از دوم دلیل بر کلی
مراد کنند و کسی او را منع میکند تا سایل از مراد باز ماند و اگر این نقطه از
هفتم آید و آب از یازدهم دلیل بر نیکویی بود و از جزو غایب خرم گردد و هدیه برسد
و بهر حال نیکو باشد و اگر این نقطه از یازدهم آید و آب از هشتم دلیل بر کلی مراد یابد
و دوستی او را مدد کنند بر مراد و بهر حال نیکو باشد و اگر این نقطه از ششم آید و آب از چهارم
از غایب خبر رسد و هدیه برسد و در ضمیر سایل هیچ مرادی نیست و اگر از هفتم آید
و آب از دوم غایب شده باز رود از دوستان خرم شود و کلی مراد یابد اکنون اگر
برسد باشد و بدان منتهی شود چیزی ناخوش برسد و ملول شود و اگر این نقطه
از یازدهم آید و خاک از چهارم دوستی دشمنی کند و از مراد باز ماند و نیکو باشد

و اگر این

و اگر این نقطه ... منتهی شود که با نقطه آب در حکم شش گفته است و اگر با نقطه
خاک است در حکم شش است و اگر این نقطه از هفتم آید نیکو بود و بهر سبب مراد برآید و اگر
به شش منتهی شود زیادت مراد نباشد و اگر این نقطه با نقطه خاک از هفتم آید بمراد
بود و بهر حال هیچ مرادی نبوده اگر ... منتهی شود نیکو و مراد برآید بسبب نقطه آب و
از آن شکلهای درآب و آتش گفته **سنجره** اکنون اگر نقطه هوایی منتهی در خانه
ششم که خانه مال است چون اینجا برسد فریدن احساس مال و جز
کنیزک و غلام و حیوان خود و رنجور را نیکو بود شفا یابد از رنجهای بزرگ و اما
اگر نقطه نار اینجا بود آنچه میطلبد خود دارد و مراد ... برآید و زیادت از آن
میطلبد و اگر بزرگ قدر بود و عزیز الوجود و اگر نقطه آبی انجا رود ... باشد
اما از جنس زنان و اگر حیوان بود انسان نزدیک تر باشد و خانه خدمت است
و این نقطه اینجا صاحب ضمیر را بمراد ها برساند ازین انواع مذکور و از بزرگان
فایده بیند و این نقطه در ششم همان حکم دارد که در پنجم یعنی در فرح خود بود و
شادیها و عشق بازی کنند با غلامان و کنیزکان و خدمتکاران اما محبوسان
را بد بود و روی خلاص نماند و عاشقان را از عشق خلاص نکنند و زیادت کند کار را
و جز نقطه ارض بود یعنی نقطه مطلوب کلی مواجز فراوان دهد از هر گونه که باشد
و خبر درست دهد که بدان شادمان شود الا محبوسان را بد بود و رنجور را بد بود

ودیگر در همه کارها نیکو بود و قرض نباید کردن که گذارده نشود و اگر بشود دیر شود
و رنجور نیز در نیکو شود و در دیده نیز دست اید دیگر بحجه بار اید و کم شده باز بیند
زیرا که نقطه داخل کلی و جزوی شهادت میکند بر حصول این اشیا و جنس جزوی برابر
کلی و جزوی اثبات کنند حاصل شود ان جز و حکم ثابت کند در صورت فی یا دیگی
جون دو نقطه داخل در صورت بجه بار دیده او را مستغرق یافت در دا افلاک
کلی و جزوی خانه مال هست و سپرده او را بیت المال یعنی صاحب کرده او را جهت
دانیال پیغمبر و او را خداوند هم گفت بدین سبب که سلطان را نیز بیت المال
دست تصرف بود و این شکل هم بنقطه هوا بر دوم و دهم عالیست اما جون در
قدرت نقطه عرض دارد اما دارنده و شناسنده و ممسک و بخیل باشند بر طبع
خود بر خلاف ف که تلف کننده و پیدا کننده و بخشنده و دارنده و برنده است
گ بار بر خلاف اوست و لیکن ابرو و بزرگ که از حال خود افتاده باشند دلیل
کند سبب الکی وجود بعدم رسیده است اما نقطه بارها و باب دلیل کند احوال
بر توزهای جباری و کوزه گوره گران و شیشه گران و مادشاهان ظالم که در
کمینگاه داشته باشند و بر راهداران که از بس کوه و جایگاه نزول باشد
و برکارها و تیرها و غلامان نیز دو دلالت کند بر دزدان که در نقبها باشند
در شبها اینجا این دو نقطه ضعیف باشند اگر چه فاعلند زیرا که این مقام را

فاز عق

خانه عدم خوانند و ایشان بدینجا رسند سرد شوند و ایشان اند در ظاهر قوتی باشد یعنی
در ظاهر ایشان قوتی نماید الا در باطن جون اتش که در دل سنگ و اهن و فولاد
موجود بود نه در فعل جون جنین بود فاعل جزوی را چه فعل باشد خاصه جون در
طبع لابد عدم محض لازم اید در زمان طبعی که بسبب نفس گرفته شود با لحقیقت لازم
اید و هوا از انرو انواع اجساد در کوه موجود شوند و معادن جز از زر و نقره
و مس و رصاص و سرب و زیبق انجمله جز ما از اثر این نقطه در زمین پیدا گردد
و اگر نقطه خاک در بن باشد خوف زلزله بود زیرا که جز حرارت غالب شود و
رطوبتی که در میان زمین باشد بخار شوند و راه مرکز هوا طلبند و بنام سر باشد
لابد زمین را بجنبانند و بشکافند و بیرون ایند جون نقطه در صورت رمل
حاضر شود جون بشر و مانند ی بز دفع کند هوا را یعنی بخار من دفع شود و زلزله
نباشند الا رنجور را بد باشد و اگر نقطه اتش نیکو بود و اگر بگ و مانند وی بود
دلیل کند بر دهقان و خاک چشمه اب بود و کوه نیز دلیل بر ماهتاب و طلوع
کواکب و میدان هیچ وزن بکر و بر نزول حل دلیل بود و اگر نقطه ۞ اینجا بود
و نقطه مقصود انجا بود معلوم شود که حکم بر شفا کند جنانکه بار گفته شد جواب
اخذ اما اگر خواهی که بدانی که نقطه چه حکم دارد طریق دانستن حکم کلی ان بود که
انرا با نقطه ضرب کنی بنگری تا چه صورت مید بدار صورت مقصود بعد از ان گفته

در شرف جون غارب شد بگردد بس با این برهان او از ملک اکبر بملک
اصغر افتاده و حال دیگر گون شده هم در طبیعت و هم در صورت و انچه شمار انها
و نمودار هاست که این شکل را حق بخشیده است تا بدین شهادت چیزی از
میراث دانسته شود اما باید که این او امر و شرایط نگاه دارد تا از خطا و زوال
محفوظ باشد و درین روزگار کسانی که دعوی این عمل میکنند حکم رمل انسان از صورت
نیرو دو نمیتوانند که بطریق حکم کنند و حکم نقطه بر نیست از اسرار حق تعالی اندادا الا انا
نبیا و اولیا و عباد الله الصالحین و هر کس بسر برسد و هر کرا واقف کنند
او را معرفت کل اشیا بخشنده باشند که این عمل را عزیز دارد و بهر ما ابها نهد
که از جمله اسرار حق تعالیست اما نقطه هوا را نقطه رحمت خوانند و نقطه اب را نقطه
مغفرت خوانند اگر نقطه رحمت را با نقطه مغفرت یابند در یک صورت ابصور
باب الحب ابنا و اگر کسی از کیفیات حال خود برسد و این صورت در جمع اید
حق تعالی او را بجمیع لذات برساند و از مال و جاه برخوردار شود و هیچ شکل را خبت
رسانیده تر ازین شکل نیست و نقطه خاک را مرتبه روح طبعی و نقطه اتش
از برای ان بازپس یاد کردیم اول نقطه اتش و رکتب بطریق فیض روح
طبیعی و در نقطه خاک پیوسته است و از و رستنی حاصل گردد یعنی صورت
معدنیات تولید و بزرگ شدن حاصل گردد و جون از ان مرتبه ترقی گردد بحیوان

السید

رسید که پنجم است نقطه و علم حاصل کرده قابل الهی گردد و اینجا ترقی و فنی
منفردات گرفت جنانکه در اول فرد بود و در اخر نیز فرد شود و از علم طبیعت بیرون
اید یعنی صورت ناریت بنوریت بدل کند و جز جوهر روحانی شود یکی ال ترقی
بعالم جبروت بر اید و این نقطه را نقطه خاصه خوانند و این نقطه در میان نقاب
جون روح قدسی نازلست از عین و قاف و لام که عقل بود و این عقل نبی
علیه السلام که مراجعت او بدین عالم فاتبعونی یحببکم الله دست و حاصل این
دفع است از افعال رهیم سفلا که بعبوت جاذبه فاتبعونی ترقی یافت و از
ظلمات و جهل و بعد بعالم قرب و نور رسید که یخرجهم من الظلمات الی النور بس سر
نقطه نیست که دیگر گرده شد **تمت** اکنون بدانکه جون نقطه هوا در سیم
منتهی شود و در خانه دوم بود و در نقطه باری مال ها ل کرده که نقطه باد دست
و خانه دوم و ششم خانه باد دست و او تا دها دو دوم و ششم مایل بدین سبب مال
مال باشد دیگر انکه این نقطه باد همان نقطه دویم است غلام و کنیز که سیم است
و مال ایشان مال ها لست جیری بحز بود مکسب کنند و رنجور را نیز شفا دهد یعنی جان
بود که ۞ درین خانه بود و در پنجم طریق بود و در شش در میزان بود و نقطه اتش
در نجم باول رسد و نقطه باد از دوم بدین خانه منتهی شود رنجور را از رنج اندرونی
خلاص شود بلکه مال ها ل نیز از دلیل باد دست از دویم اید و جز نقطه اتش بود هر چند

میطلبند خود دارد دانست که آتش و باد در میزان بود و باهم باین خانه آیند که دو نقطه
در میزان یکی سایلست و دیگر مسئول و چون هردو نقطه علویست الجز بزرگی دیز
بود و فرمود که اگر نقطه آبی اینجا بود و آتش بود الجز تر بود چرا که خانه هردو گواه نار
باشند و اگر نقطه آب بنجا منتهی شود هر دو رب اجتماع باشند و بعد از ین جواب آمد که
اگر نقطه رحمت و معرفت در یک صورت آید صاحب ضمیر را بکلی مراد در سانند و باب الحکمت
روشن شد که این شکل است در خانه ششم و این دو نقطه باهم از یازدهم آید حکم
باشد چرا که دوم و سیم شکل بود و چهارم شکل می باید که میزان شکل باشند و نقطه باد از
از مهر داست آید و نقطه آب از یازدهم جا که این امهات که نقطه آب از خانه خود باز
گردد و بضرورت شکل شکل شکل شکل شکل شکل
کرده که جز نقطه آتش از سیزدهم آید میل او به نهم باشد و چون بدو هم نقل عرا اراد
باشد و اینجا نیز چون بچهارم رسد غیر مراد بود خصوصا که به ششم منتهی شود و آن جنی
ازین معنی فرموده است و این نقطه در سیم حکم دارد و در پنجم دارد که نقطه بعمال نقطه ات
مزاج عشق دارد که عشق و دوستی باشد با غلام دیگر که درین دست و نقطه ارضی است
و جز نقطه خاکی نیز درین صورت که مطلق بکلی باد دست و آب نیز جز فراوان و هردو
زنانی را روی خلاصی باشد از سبب انقلاب نقطه خاک و از عشق نیز خلاصی شود
درینحال شکل در ششم باشد و بیاید با شد و رنجور نیز بود و هر مرادی که دارد برآید الا

وجمی کراده

داخلی در صورت

مرکز زرده نشود این سبب نقطه خاکست و هم سبب نقطه خاک فرموده که نقطه باد
از دوم آید و خاک از یازدهم و شکل نیز چنین باشد در مال جز نقطه شکل دیگر او را
متصرف یافت و داخل کلی و جزوی بدست او سپرده دانیال پیغمبر علیه السلام و افلاطون
دهم گفته است بدانکه باد روشن شده است و به برهان قاطع که شکل در دهم
خانه دارد و غیر آنکه اینجا فرموده از روا شق دیگر کرده شد که این شکلین که
شکل در دهم است دلیل ام زایره است و دیگر دایره هاست در بطن او است و
معلوم شد ازین دلیل که شکلین بیوت که زنانی کرده است در داخل کلی
و جزوی درین شکل است که شکل داخلست و داخلی او از سبب زوجیت که
آتش نزار و جزوی این باشد و کلی آنکه عنصر او زوجیت در مراتب او از جهت
و اگر کسی خواهد که غیر این دلیل کند گویند شکل باشد و حاکم دوم و دهم سبب نقطه
باد است و ممسک و بخیلی از نقطه خاک بی آتشست در شکل که گفته کننده که فرموده
از سبب نقطه آتش بی خاکست و معنی آنست که او شکل دهم باشد و حکم مطلق
در شکل است و در اول کتاب روشن فرموده و اینجا نقلی از ربانی
میکند و شکل بار نموده و به بزرگان از جا بجایی افتاده نسبت کرده
کرا امکانست که اینجا شکل بود و این نقطه باد و اسد جز با شکل خانه
ضرب کنی شکل شود شکل کسی که طلب دفینی کند بر تنور و ضد آن مسبب

است

کند و آتش و باد از یازدهم باهم آمده باشد بمعنی لازم آید و چون رمل از بهر
سال زده باشی و این امهات برآید پادشاه اخان ملاذ ظلم و ستم کنند
و کار و شمشیر شکل شکل شکل شکل شکل شکل و صلاح و را اهل ادراران
و اهل علما باید که باشد و کم ضعیف که فرموده است است که درین حال رمل
نقطه خاک باشد و بدانکه نقطه باد فاعلست و عدم آنست که حیوانات دران
بیران بودند که این خانه عدم است و سرد شدن آنست که جز نقطه باد
باخاک اینجا باشد اعتدال گیرد و سرد شود و بدانکه بمعنی در خانه ششم باشد فاعل
جزوی که فرموده است که هر شکلی که در خانه رسد چون با شکل خانه ضرب
کنی باد معدوم شود و عدم روشن تر است و هر چیز که فاعل بود و الا
فعل از و نیاید در برهان طبیعی اینست که باد معدوم شود جز آتش باد
باشد احساد در کوه موجود شود خاص بمعنی با شکل است که جز ضرب
کنی شکل باشد و معدن باشد بدلیل آتش و باد که باهم باشد و فرموده
که اگر نه برودت نقطه آتش در هر گردد گونه بود لازم که باد نیز بود و آب
نیز باشد باد قوت گیرد در زیج شکل ۸ استنکاف در زلزله بود و بمعنی نیز
در رمل سال باشد و در آن سال بسرما پیدا شود و درین حال شکل در میزان باشد
و نقطه آب در سیوم باشد منتهی شود شکل ۶ نیز شکل باشد و جز نقطه خاک باشد زلزله

بنا شد

بنا شد و چنین بود که باد با خاک اعتدال گیرد و بخار منقطع شود و اگر شکل شکل
یازده عدد است و درین معنی غرض نقطه خاکست که باشد چون نقطه بنشیند
وی گفته است بدانکه نقطه باد به شکل در خانه ششم از چهارم آید و اربع ارکان
دیگر تمام آید و معلوم شد که چون نقطه بخانه و طرفی کشود باشد بگذرد و از آن ایام
چون درین باب شکل در خانه ششم نموده است روشن شد که نقطه باد از پنجم رکن
بدین خانه نیاید الا از چهارم بغیر و از دوم شکل از مهر است شکل میزانی
فرموده است که رنجور را بد باشد بدلیل آنکه از چهارم آید و خاک نیز با او منتهی
شود رنجور را بد باشد و درینجا شکل در میزان باشد و اگر درینحال نقطه ارض
و ... منتهی شود نیکو بود رنجور را که نقطه آب در دارد و آنکه شکل بار نموده است
این بحث بر نقطه آب کرده که نقطه آب در ششم آید به شکل چرا که آب معراج است
و دیگر آنکه اشکال خانه ششم شکل است و شکل باید که شکل شود پس معلوم
شد که بحث عرض نقطه آنست و حشر و ماهتاب و طلوع کواکب و در میزان
صبح و زن بکر و صبح حمل این همه از سبب فرموده اگر درینحال شکل
نقطه مقصود بطلبد که از پیش گفته شد که انتها باید درین معنی از کجا آمده
است و طریق حکم کلی آنست که هر شکلی که در خانه باشد و نقطه بر دور
آن شکل با شکل آن خانه رسد و حکم از آن شکل کنند و او را کلی میخوانند و از

پیش فرموده که نتیجه عارض باشد و هر سوالی که باشد چنین باید کرد و تعبیر باز
گردانید و اگر سوال شود که شرق غرب شده باشد و اگر با ضعف افتاده باشد و حال
دیگرگون شده باشد و شرایط رمال نیست که اول این حکم بگوید و از
استادان استماع کنند انکه اکتساب کنند و رمل بغیر راست زنند و تنقیه ای ان
باشد که از اوضاع اشکال و نقطه و لفظ سخن گوید و اعتقاد چنان دارد که
حق تعالی خواسته باشد این علم است و خطا کم کنند و جز ازین بداند که اشکال
استخراج چون کنند و هرچه بر زبان او بر طبع اید چنان بگوید اگرچه صواب باشد
که راست اید الا در اصل رمل باشد و دیگر انکه گوید تجربه دارم تجربه علمی باشد
و چون علم مهمل باشد از کاهنان و دزدان باشد و در ان زمان فرموده که کسانی
که دعوی این علم میکنند از صورتی بیشتر نمود و که حکم از نقطه کنند این معنی از ان
زمان بوده است اما این زمان مشکل بر تمیز نتوانند و هرچند که سوال کرد این کس
از عهده مسئله بیرون نتوانستند امد مگر این جواب دادن از تجربه داری و قضای
خاطر میکوبم و انجام جواب فرموده که حکم بر رست از مرجع نجات و نزد الانبیا
بنیا و اولیا و عباد الله الصالحین و دیگر فرموده که علم نقطه بهره بکار اید تجربه
دارم و هر کرا ازین علم واقف کرد اند او را معرفت کل اسباب بخشیده
و اگر واقف شود و فرموده که این علم عزیز است و عزیز دارند و بدنبال اهل جاهل

بیاموزند شاید ایشان حق تعالی خواهد که هر کس این علم را بداند بر دانش این
علم بکر دند اکنون بدانکه نقطه رحمت و مغفرت که میفرماید از ان طبیعت که از
پیش باز نموده باشد در میزان و ششم بود اکنون اگر این نقطه با نقطه خاک از
یا زدهم اید و درین خانه منتهی شود و رمل از بهر زکوری بود خطر مرگ بود و اگر
پس از دوم اید و به بشارت چهارم و نقطه خاک از عمر راست و اب چهارم و
از هیچ سر گرد دیگر امکان نیست **نتیجه** اکنون اگر نقطه هوا از ششم منتهی
شود دلیل کند بر شریکان و ضدان و زنان و غایبان که روی بسوی خود
کرده باشند و می ایند و میرسند از بی توقف اما اگر این نقطه اب بود غایب
دیرتر باید این نقطه خاک یا نقطه هوا چون در راه وطن ساخته باشند و عزم
امدن ندارد و لیکن عقد نکاح و شرکت داد و قبض اوردن و ستدن روا
ماه و سال و ایام جدید و روزگار انیده این جمله را شهادت نقطه بر نکو بود
و بیکی و جزوی را رها پوشیده ماند اما اگر بر خلاف این بود نیکو نبود یعنی بر
زیرا اگر خانه اتصال است خانه انفصال اگر سیم و نهم نیکو بود یعنی رود کان
از رفتن مانع نباشد و در میان شریکان و زنان و شوهران جدایی اید از
و اگر نقطهای علوی اینجا بود اول شان نیکو بود و اخر شان بد بود و اگر
هر چهار نقطه اینجا بود حکم بدتر هم بود و کشتی او دلیر ترود و حکم کلی بر قرار کرد

شرح اما بدانکه چون نقطه هوا در خانه هفتم منتهی شود و در خانه دوم بیگ
باشد و شرکا و زنان و غایبان و انواع از طریقه ضمیر است و امدن غایبان
خاص باشد است و هفتم در میزان نیکو بود و نقطه اتش در دوم غایب دیر
اید بهرحال بیگفتگوی باشد و از پس گفته شد که چون انقلاب کنی باشد که اب و باد
بر گرد خود اید و این نقطه هر دو یکی باشد و چون اب باشد غایب دیرتر اید و بهر حال
سبب انکه عادت کرده باد و اب اید که دهد و درینحال باشد درینجا نه ماند و
دیر چنین بود که منتهی شود غایب را ابدالا هم توقف از سبب نقطه خاک و چون
منتهی شود غایب بجای دیگر میرود و امدن ندارد و دیگر بهتر را که او نموده که غایب
دیرتر اید و وطن گرفته این از سبب مطلوب کلی نقطه باد است و جز نجات مطلوب
جزوی بود مطلوب کلی با او نبود غایب انجا وطن دارد و کشته شد و زن و هرچه با انتقال
تعلق دارد نیکو بود شاید که بیست در میزان نرود و در هفتم نقطه باد و اب برود رسد
بدانکه عکس و ضد بیست و بیست و غرض تعریف است که منتهی شود که چون باد و
ضرب کرده شود و خلاف این حکم بر عکس ان باشد و از پس گفته شد که خانه سیم و
هفتم و یازدهم و یازدهم خاصه اتصالست و اینجا سیوم و نهم خلاف این مقرر باید
غرض انست که چون رمل از برای سفر باشد و این شکل خانهها اید نیکو بود
و رفتن و زن و ... شدن از حکم است و نقطه اول ایشان نیکو

و اخر شان بد بود و این بود خاص که شکل غیر منقلب اگر احتیاج با انقلاب
نباشد و در انقلاب از حال بگردد و ~~از سبب~~ نقطه که سفلی اول شان بد بود
و اخر نیکو بود بشارت و نیز در انقلاب از حال بگردد و در شارت از سبب خاک است که خاک اتش
است و درین حال از اول تا اخر باشد چرا که اگر ضرب کرده شود
در انقلاب از حال میگردد و از چهارم نقطه بدتر از همه فرموده این خاص از ان
انتهاییست که بیگ چهار باشد و اگر این نقطه هوا با اب از هفتم منتهی شود دلیل
بر نیکویی بود از هر نیت که بود اینجا هیچ نقطه از مرکز غیر نمی اید **نتیجه** اگر نقطه
هوا در ششم منتهی شود صورت بیست بود حکم کن بر طلب دفاین و میراث و اسباب
و املاک و اب و زمین و اگر نقطه ناری بود لفظ صورت دیگر بود و حکم کن بر زن حامله
و محبوس باشد و دفن مال گنج و زر و جیر و ما فینها و اگر ابی بود در خانه بیگ بود
دلیل کند بر اهل پرده و خادمان و زنان و فرزندان و حرم پادشاه و اینقدر
نمودار حکم کلیست یعنی باز نموده شد و اینقدر تمامست مر عاقلان و قایلان را
رمله توان کردن و این از جمله اسرارست و حکم مطلق انجا توان کردن
درین خانها که یاد کرده شد و این علم کسی را باید اموخت که مصلح و متدین
و خداترس و سالک راه حق باشد تا این اسرار نگاه دارد و این علم ما حضرت حق
عز و جل است و علمی سخت عزیز است و عزیز باید داشت و هر کس را نیاموزد و هرکس

علم طلب دنیا میکند نباید اموخت **شرح** اما چون نقطه هوا در خانه نهم منتهی شود
و در خانه ششم باشد یا بضد و اگر در دوم بگ بود در خانه ششم شکل زوج باد کشوده
و با نقطه زمین چون جمع کنی بیرون آید باشد که در ششم بود چون باگ
ضرب کنی … طلب دفینه و میراث کند چون خانه میراث … شکل دوم لازم
میراث بود و مال طلب یا دفینه دیگر آنکه چون در بنحال دویم … یا بشکل … در
بنحال … در دویم باشد با … ضرب کنی … شود و چون از دو جنب نقطه
از هر دو طرف خاک میشود و ملک نیز از دلیل خاک است … شکل چهارم است در
تشکیل … چون در دوم … باشد طلب مال میکند از دست رفته بود دیا
پیش کسیست که کسی که در آن بحث میکند به هر حال در دوم … باشد نیکو … باشد در
طلب مال و میراث الا رنجور را بد بود و فرموده که اگر نقطه نار زیاد بود لقاف
صورت ده هر حکم کن بر زن حامله و گنج و زهر … پنهانی و رنجور را بد بود و چون
ثقاف نموده است … باید که … که … از … نقطه باد نیست چون
… ثقاف از حیث گوییم این بحث در نقطه نار است دلیل آنکه در خانه دوم
… باشد و چون … که صاحب دویم است ضرب کنی … شود و این …
که نموده است این معنی دارد از آنکه ثقاف … یا نیست … و ما اسم …
ذکر کنیم تا معلوم شود چنانکه ضاحک … و مسطر … و نسترین …

ابقان … ملاع … کبقان … کیزه … منکوس …
ثقاف عقله انکوس … کوبج … جبلیل … زاغ …
قابضه … ازاز … صامت … اسامی اشکال بزبان یونانی
اینست چون … نموزدات شکل بطن باشد و وضع حمل … و بطن … هشتم
است و محبوب نیز همین دلیل باشد غرض اینست که این خانه تحت الارض است
و چون … با رنجور ده است … که چون با خانه ضرب کنی معلوم میشود که در بنحال
نیز غرض نقطه انست که درین خانه چون نقطه … منتهی شود … شود مغز
زنان و خادمان و فرزندان و حرم پادشاهان این معنی راجع شدن
آب و خاکست و حکم کلی اینست که هر نقطه به خانه که برسد با شکل خانه ضرب
کنی و حکم از آن کنی کوهی و از پیش ذکر کرده شد و بعد ازین خواهد گفتن اکنون
چون میفرماید که اینقدر تمامست بر علما و حکما این اختصار نیست که ما اختصار
کردیم در ثمره هر اصول تا نماییم اکنون اگر این نقطه از دوم اید در ششم مراد
مال طلب کند و مراد بر اید و هر چه مقصود باشد اما زود از دست برود
… و درین حال در دوم … و در ششم … بود و اگر این نقطه …
منتهی شود دلیل بر مراد باشد از میراث و دفینه و الا اندوخته نبود و اگر
این نقطه از چهارم باشد و ششم … بود دلیل … بر دفینه شاید که هر است

پدر بود و اگر … در رمل نباشد بر حسب جای او حکم کند و اگر رنجور بود زود بمیرد و اگر
حامله باشد در زحمت باشد به هر حال بد باشد و درین حال … در دوم بود و اگر نقطه
از دوم بدین خانه اید … بود بر در و بر ده دلیل کند و به هر حال نیکو نیست بر رنجور
نباشد و اگر این نقطه از چهارم اید به … فرزند از پدر طول شود و هیچ مرادی نیست
از مال و میراث و از مقام خوفی دارد عظیم و اگر این از ششم آید … دلیل
بر رنجور راست خوف و مرگ و اگر این نقطه با نقطه آب … منتهی شود و در
دویم و سیوم … بود و اگر هر نقطه دو مقام … بود دلیل بر پریشان بودن
حال سایل دارد و هیچ مراد نباشد و اگر هر دو مقام … بود به هر نیست که مکان نمراد
رسد الا رنجور را بد باشد و اگر هر دو مقام … و … باشد دلیل بر طلب مال
و میراث کند و از خویشان و نزدیکان و زن مراد برسد و اگر در دوم
… باشد و سیوم … در بنحال از رنجور و غایب هیچ نیکو نباشد و حامله در
سختی بود و مرد زود پیدا شود و اگر این نقطه از دوم و نقطه آب از مرخود در مال
از دست رفته میکند و باز بدست اید و کسی مدد کند و درینحال در دوم … و سیوم …
و اگر این نقطه با نقطه آبی از دوم بهشتم منتهی شود از همه حال بدتر باشد و حذر باید کردن
که در دو نبرد و زیان نشود و درینحال دویم و سیم … باشد و … بود و این
از دوم … از ششم در ششم منتهی شود هیچ مرادی نیست و رنجور را بد بود و پیدا شود

وخوف بود و در بنحال دویم … باشد و سوم … باشد و اگر این نقطه
از ششم و آب از دویم در ششم آید حکم بر عکس آن باشد الا رنجور
که بمیرد و در بنحال … در دویم باشد … در سوم و اگر این نقطه از چهارم
آید و آب از ششم دلیل بیماری باشد و درین … هیچ مرادی نیست و از
رنجور ایمن نتوان بود و اگر این نقطه از … و آب از مرخود از آن بدتر باشد و
بیم خوفست حذر باید کردن اکنون اگر این از دویم به … منتهی شود همان
حکم … باشد الا از سبب نقطه مراد در توقف افتد از هر مقام دیگر
چنین بود که … و اگر این نقطه خاک در ششم منتهی شود در اینجا بدتر
باشد و خطر دارد و اگر این با نقطه خاک از ۶ به ۸ منتهی شود در رنجور هم
حال بمیرد و حامله با فرزند در خطر بود و نیکو نباشد در همه احوال و در بنحال
دویم و چهارم … باشد و اگر این نقطه از ۴ اید و نقطه خاک از مرخود
از مقام جدا شود و از پدر ملول گردد و هیچ مرادی نیست
و رنجور نیز بیم مرگ بود و اگر این نقطه از دویم آید و نقطه خاک از ششم گویم
طلب دفین کند و دفین بوده و الا بر داشته باشند به هر حال بیمراد
نیست و اگر این نقطه از ششم آید و نقطه خاک از مرخود غایب شده
و زر و مال پس نه دهد و رنجور را بد باشد و نیکو نبود به همه حال و اگر این

نقطه ب منتهی شود اگر با نقطه ابی بود رنج گفته اند و اگر با نقطه خاکی بود بیش
گفته که آمده است اکنون چون پیغمبر ما که نیامده آموخت این علم را الا مصلح
متبدین که او را دیانتی باشد و بر خلق پنهان دارد و از پرسش بگریزد و اگر
چیزی بگوید بدانکه این علم عزیز است و عزیز دارند و چندسالک هر احکام که بگوید
که موافق آید از آن بگذرد و این اقبال آن نساز و اگر احکام کاربران نماید که
من چنین گفته ام کفر باشد چگویم کسانی در این زمان این عمل الکتاب میکنند
و هیچ از احوال این علم ندانسته و تمهید اند و سلوک خود چگویم چندان بگذر
و نقصان میکنند که صنعت نتوان کرد دیگر آنکه اینجا فرموده که با نا اهل بیاموزند
این ما کسی سهوی و فریبی بخورد از محمود شاه بهمنی و چند مسایل برد تا او را
کرد چون او نا اهل بود نتوانست نگاه داشتن و نادانسته چند مسئله
بکسی باز نمود و گفت طریق خطا ندانستم با دارد دیگر بعضی بر کرد و بجنبت
و کذب خود را شهرت داد غرض که اگر چه بعضی مصباح و تحفه و ۹۶ و ۹۶ و
این شجره و ثمره میل بنده بر آنست که هیچ اصل ندارد **شجره** اکنون اگر
نقطه ابی منتهی شود در خانه ناری دلیل کند بر کسی که از سفر و غایب بیرون رفتن
از مقام و می پرسید از حال خود که چون شود اگر در این صورت نقطه ناری حکم
بر کم شده و گریخته و تشویش خاطر او نه حکم کند اگر نقطه هوایی باشد دلیل کند که از کر

که او را دلخواه باشد بمراد رسد و با مردان جمع شود و زنان یکدیگر و اگر نقطه خاکی
بود دلیل کند بر زن حامله و کسی که در پی کسی بود و طلب سیم و جوهر کودار
آتش بود با در میان زر مرکب کرده بکشد اما که نقطه ابی بود حکمش بر خانه
سیم باشد و صورت را سیوم شاهد بود و اگر نقطه هوایی بود صورت دوم و اگر
نقطه خاکی بود صورت چهارم شاهدش بود اگر نقطه مایل شود یعنی زود از
خانه بحکم نیز از پرسش برود تا انتهای نقطه مقصود طلب کنی حکم کلی کرده شود
چنانکه مذکور است **ثمره** اما بدانکه چون نقطه ابی در اول منتهی شود
و در خانه ... یا ... بود در سیوم شکل میزانی سفر و غایب بیرون رفتن از
مقام بسبب نقطه ابی بود که آن نقطه حرکتی خانه است دیگر آنکه علوی
شده است و اگر این نقطه از سیوم با اول منتهی شود و چون نقل و حرکت از آتش
تر باشد و در ... بود و چون این نقطه منتهی شود کم شده و گریخته ...
خبر ده و از همرهو دامده باشد و نقطه ۹ ... باشد در اینحال کم شده
و گریخته یافتن مشکل باشد و چون باد با او باشد که مطلوب هر دو کلی داشت
لازم که دلخواهی طلب و مراد بر آید و جمع شود با مردمان در اینحال شکل اول
... باشد حکم برعکس آن باشد و زنان حامله بسبب نقطه خاکست و
در اینحال خاص ... باشد و چون با شکل نقطه خانه ضرب کنی که خانه معدوم کرد دو طلب

سیم و زر و جوهر از این سبب باشد و خبر نیز چنین باشد و در اینحال اگر نقطه آتش شکل
سیم شاهد باشد و هوای دویم و خاک چهارم این همان بحثست که آتش فرموده
که اگر نقطه خاک مایل رود و نهاد کنی بر چهارم اینجا نیز همانست چنانکه نقطه خاک چهارم
و باد بر دویم و آب بر سیوم مایل شدن نقطه همان معنیست که در نقطه آتش فرموده
که نقطه باد اگر چهارم رود و یا باز میگردد و در اینحال نقطه خاک باشد و ... که نقطه خاک
که مقوی اوست در هر کدام خانه است اکنون اگر نقطه ... منتهی شود و ششم ...
باشد تشویش خاطر سایل ... الا این شاهد بجای خود باشد یعنی نقطه آب اگر این
نقطه از سیوم ... باشد شاهد با خود دارد و بی پرسانی باشد و اگر از هم جدا
و ششم ... باشد طلب نقطه آب از سیم باید کرد و در اینحال چرا ... و اگر نقطه
از هفتم آید ... و خاک سیم ... باشد و در هفتم ... این نقطه بخانه ۱۳ احکام ثابت
و از ۱۳ بدویم و اول ... قول کذب است حکم این زیاده قوتی ندارد و اگر این نقطه ...
منتهی شود ... در میان سایل و مسئول و محبوب جمع شدن با مردمان ...
دارد و اگر ... در هفتم بود نیکوتر بود و اگر ... در ... بود آنکه بمرادی بود
و بدانکه چون ... در ... بود از سبب غلبه نقطه آب مراد او زیاده تر ... یعنی
روشن است که فرموده که شاهد باشد نقطه آب سیوم ... باشد ...
غیر مراد باشد و اگر این نقطه غلط نکرده باشد و هیچ اعتباری نکنند ... چنین
باشد و اگر این نقطه به ... منتهی شود غم و تشویش خاطر بود و بمرادی و اگر

... در ... باشد بدتر باشد و اگر در ... باشد از غم و اندوه کم شود و اگر در ۱۲
آید حکم زن حامله و زر و جوهر باشد و در چنین مرادی نیست و اگر در ششم آید از
ضد و حسود پرهیز کند و ... نیز باشد و اگر این نقطه با نقطه خاک از هم جدا ...
منتهی شود و در ... شکل ... باشد از غم و اندوه و ملالت خالی نیست و اگر ...
بود نیز چنین باشد که گفتیم **شجره** اگر نقطه ابی در دوم منتهی شود دلیل
کند بر رسیدن مال و خریدن کنیزان از مال دیگر دارد که برسد از چیزهای خود
و کسان خود همچون خواهران و برادران و آن مال جمله نقد بود و یک که نقود
مضروب سکوک باشد چون جامها و دستینه و حلقه و انگشتری ... دلیل بود
و اگر نقطه ناری بود بر تلف شدن مال و گریخته و کم شده و اگر نقطه خاکی بود در
گرفتن مال چون ... زر و ... در خواهر و نقطه در هر جا که رود دو ... کند منقود
طلب باید کرد تا مرض حاصل شود و بر طول و عرض عمل باید بر طریق ... تا
حکم کلی حاصل شود پس اگر نقطه منتهی شود الخ ... بود که نقطه ندارد و نقطه خاک
نیکو بود که کدام است مثلا در خانه ناری منتهی شود ... حاصل باید حکم کن بر
دیدن و عاقبت نفس خود و اگر در هوایی بود که منتهی شود حکم از عکس
کند یعنی ... بدین مثال کلی اشکال را و موازین را باید دید و با خبر گردد از
سر و اسرار نقطه در خانها **ثمره** بدانکه چون نقطه ابی در خانه دوم منتهی شود

و در ششم ... باشد و در خانه سیم شکل میراث فرموده و نقطه آب فرموده که منتهی
شود ... مال برسد و خریدن کیرک از سبب نقطه آبست که آب مونس یکی
و آب مال با دست و مال دیگری در پی دارد یعنی حرکت کند یکسی باشد که
نقطه آب صاحب سیوم است و خویشان و اقربا از سبب نقطه آبست و مال
نقد از سبب نقطه آب در خانه با دست لازم ابود دستند و حلقه و انگشتری
مشهور است ... و ... و ... در این هم از این شکل مثلث باشد و نقطه آب
که فرموده است ... باشد چیز تلف شده باشد و کم شده است و
غایب ... خاص از سبب نقطه آتش است و مثلث این ... و ... و ... باشد
اما امکان که کم شده باز بیند و نقطه خاک مال برادران و خواهران یعنی خانه
صاحب چهارم است که چهارم مال خویشان باشد الا درست اید این شکل باشد و
رنجها دکردن نقطه با شکل منعقم باشد و درست روشن کردیم که عرض از
نقطه که حرکت هید ... معنوی اوست یعنی خانه و بدانکه این معنیها همه را نگاه
باید داشت تا حکم راست اید بدانکه همه نقطه و انتهاها دو کونه همه را نگاه باید
داشت که سایل و ضمیر و سوال از همه جا دارد و نقطه که منتهی شود و انتها ...
بود که میزان ... بود سوال کند که بدانی که این سوال از کدام خانه است
اگر خانه آتش است ... طلبد و بگوید و اگر سوال از خانهای بادی بود ...

طلب کند

طلب کند و اگر سوال از خانهای خاکی بود ... طلب کند و حکم هر شکلی در خانه خود کند
بدانکه بوجود امهات اصل بنات است اصل این نقطها چنانکه اکر آتش در میزان حاضر
میشود چون اول و دهم با هم ضرب کنی امهات و بنات بیرون نیست و دیگر انکه چون آتش
در اول منتهی شود و در پنجم ... باشد ما ... و در دوم منتهی شود و در پنجم ...
باشد و در سیوم منتهی شود و در پنجم ... باشد و در چهارم منتهی شود ... باشد
باشد در بنات نیز چنین باشد و از ان از اول و چهارم کرد ... باشد است با آتش
با ... از سبب انست که چند رمل معکوس کنی نقطه هرکز منتهی شود یعنی مشتعل شود
چنانکه آتش از چهارم به پنجم و چند خاک از پنجم بچهارم منتهی شود و چند نقطه مشتعل ...
اکر علوی شود بوجود ... و اکر سفلی شود بوجود ... روشن شد که از این امهات
و بنات بیرون نیست دلیل دیگر انکه چند نقطه آتش در سیوم منتهی شود ... در اول
بارها دیده بود در اول کتاب گفته و بار دیده کرده نقطه از ضرب و انقلاب است و
طریقه ضمیر گفته است چون ... در میزان باشد ضمیر از شکل شمار دوم ...
تکرار و چون ... بود دیکر از شکل اول است از ان ... هم شکل ... و
رزیش گفته شد که مطلق از شکل پانزدهم است و نیز بدانکه هر جا امهات اصل
رملست و شکل پنجم با اول آتش امهات است ١ و ٤ و ٥ و ١١ و ١٢ و ١٣ امهات از
نتیجه امهات و نباه ... نتیجه ٩ و ١٠ نتیجه یازده است ١٥ نتیجه ١٣ و ١٤ است ... شکل

٥ اطاق نمی باشد از برای انکه میزان امهات و بنات نیست که اکر امهات در مراتب و عنصر
فرد است بنات نیز همچنانست از دو فرد روحی حاصل میشود و اکر امهات جفت
بنات نیز زوج است و از دو زوج زوجی حاصل میشود دلیل دیکر انکه ١٥ شکل ... با هر یکی شکل
١٦ و عدد از دو از ده بیرون نیست ٢ ١ العدد ١٥ است دلیل دیکر انکه چند رمل ... ده با
ان امهات چند با امهات اصل رملی شکل میزان همان باشد و چون بنات ان رمل نیز چنان
باشد و روا اید اهمچنان بنات ... میزان باشد چرا که شکل بیش نیست دلیل دیکر چند
رمل زده با کر شکلها همه دران اید چون همین ١٥ شکل باشد و شانزدهم مکرر ... و
... باشد که در ان رمل نباشد معلوم میشود از این دلیل که ... شکل تا نوزدهم است
رمل بیش از پانزده نیست و این امهات با ... تا اسمان میشود ... ب ... ب ...
دیکر ... ب ... ب ... در ... نوزدهم مکرر است و از ان دوم ... مکرر است و
... معدوم و هر چند دیکر اتفاق افتد چنین باشد اکنون ثابت شد که رملی که زد
اید بیش از پانزده شکل نباشد و شانزدهم را اعتبار نیست اکنون چند ... در میزان
باید سوال سایل معلوم کنند و مثلثی از ان حاصل اید حکم کلی از مثلث گفته شود
مثلا سوال سایل از ه باشد و ه ... باشد با ... ضرب کنی ... شود و با ...
ضرب کنی ... شود و چون این دو شکل با هم ضرب کنی ... شود حکم کلی از ان
مثلث باشد یعنی ... ه ... اکنون اکر این نقطه ... منتهی شود دلیل برمی ادی

و طلف

و تلف مال بود بهر حال ... نیکو نیست و اکر نقطه خاک باشد و منتهی شود حلال مال
و زنان و رحمت بود و نیکو بود و اکر ... منتهی شود همین حکم دارد و اعتبار
میکنند که وفا کنند و اکر این نقطه به ... منتهی شود از حال بهتر باشد و از ان
حرکات در آتش و باد و گفته شده است سجره و اکر نقطه آبی منتهی شود
در خانه خود یعنی سیم دلیل کند بر ثبات کارها و بار امدن غایبان و سکونت
کرفتن از پریشانی و بدید امدن کار و روا شدن حاجات و از بزرگان نیکویها
دیدن و با اشراف پیوستن و در اعمال شروع نمودن و طلب زنان کردن و
جمع شدن با خویشان و بازگشتن از سفر و نقل این نقطه اینجا سکن دارد
و صاحب حرکت باشد و سهم الافاده اوست قرب ... خویشان روا ...
امدن کارها که در ضمیر دارد و اکر صورتی باشد باری اینجا دلیل فرقت خویشان
و برهم افتادن وطن و سفر و نقل و حرکت و اکر نقطه هوایی بود در ان صورت که
اینجا یکی بود دلیل کند بر اسوده کردن از همه رنجها و غمها و جمع شدن با
با زنان و خویشان و کاری کردن که با یک بود و از ان شاد بود زیرا که
نقطه در ... خود فرد و جفت اند و ثبات ... از دو شکل منقلب اند در نفس خود
و هر نقطه را حکمی باشد و سعدی و نحسی و بدی و نیکی همه با دی مختلط در حکم و
این حکم بحکم قاضی مجنون ماند با کسی که در دماغ او خلل باشد و ان ...

جای خود بود که سخن چند گوید نیکو و چون فسادی در دماغ او بود و خللی در عقل
و او بحسب تخیلات خویش سخنی چند نامعقول بر زبان می راند که هیچ سخن را
نسبت با هم نباشد و اگر [illegible] بود آنجا حکم بر نیکو بود و مبارک بود در همه جای
که بود الا اطلاق را بد بود و رنجور را بد بود که نجات او ارضی است علت و گرانی
باشد و دلیل کسوف قرص آفتاب و ماه و ابر و باران و هوا و بر لشکر و علف را [illegible] و
جماعتی که زهر کرده باشند و اگر با او شاهد بود زرد و از هم بشد دلیل کند بر
ملخ بسیار و اگر [illegible] شاهد بود دلیل لشکر بود و حذر [illegible] و اگر شکلی بود که مرکب
بود از سر جوهر حکم آن از نقطه آب گیرند و آن امیر [illegible] و دیگر صورتها را برین
قیاس کنند تا حکم خطا نکنند و اگر نقطه مرا منتهی شود در خانهای عظیم بود و
اگر نقطه نار با هوا بی بود خلاص شود و از خوف بیرون آید اما مراتب او را
نیکو که برسد که دفاین ظاهر شود و حاجت برآید و اگر بر عکس این باشد دفن
رود و کارها کرده شود اما بر حرکت بزرگی دلیل بود و بعد از چهل روز ظاهر
شدن آفتاب دلیل بود بر چیزهای پنهانی و جایها حکم در زیر زمین چون
خانهای پنهانی و کاریزها و مغاکها و گورستانها و خرابها و گرمابها و [illegible]
جاها بر گورستان و آسیاها و حوضها و جایها حوش که آب و هوا برد و بر [illegible]
دلیل کند که میرود و بر سفر دریا کردن اما این نوع نقطه را بادی بنجاست [illegible] بود

چنان بود که چیزی خود به یکی تا صورت شکل لازم آید و جوهر بود
که با هم گردانند و یک صورت شوند و آن صورت چیز نیست که در هوا بود و مراتب
حرکت کند پس شکل لازم آید و چیزها مجوف که بر آب روان شوند و بر چیزهای
آبی دلیل کند اما نقطه مشار در ضمیر بحسب عادت نقطی و [illegible] صاحب
بود بشکن حکم او را بود لاجرم حکم کلی از مزاج او کنند اما هر نقطه که در خانه آب است
اگر بود و اگر ماده آن نقطه را آنجا نه فاعل خوانند و فاعل [illegible] بر نقطه خارج
مرد و زن با هم گرد شوند صورتی تولد کنند آن صورت را حکم و عرض خوانند یعنی مقصود
بر عاقبت البیت و قوی است آن صورت باشد دلیل کند بر مقصود ضمیر باشد و اگر نقطه
از آن خانه میرود در عرض آنجا منتهی شود آنجا نیز حکم کند با ضمیر تمام گوید شود
و مزاج کند نقطه را با نقطه خانه صورت حاصل شود او را عرض بود از آن خانه
اما صورت اول را با دوم ضرب کنند تا مثلثی شود و حکم احکام رمل از آن مثلث
حاصل آید

شرح

اما بدانکه چون نقطه آبی در سیوم منتهی شود و در [illegible]
باشند باشد چنین نقطه بخانه خود منتهی شود ثبات بود در هر کاری و باز آمدن
غایب و سکونت گرفتن باشد و درین حال اگر نقطه از مرکز خود آمده باشد و شکل
نیز چون نقطه بخانه خود رود و روا شدن حاجت باشد و بزرگان و اعمال
و اشراف همه از سبب این فرموده است اما طلب زنان و جمع شدن با خویشان دلیل

است که این نقطه با نقطه آتش بود اما باز گشتن از سفر از دلیل اگر این نقطه [illegible] آمده
باشد پس در مقام باشد و [illegible] در قسم [illegible] سیم شد بود و این نقطه از [illegible] آید و نقطی
آب سیوم ساکن باشد و حرکت از خانه سیم است و اقربا و دوستان سیوم قرب دارد
با خویشان با وجود پس باشد و بد آمدن مراد سایل و صورت [illegible] که فرقی باشد
و نقل و سفر درینحال نقطه از دهم آمده باشد این معنی خاص [illegible] باشد و اگر آن
نقطه هوا آمده فرموده و بر غیر مزانی را نقطه از مرکز خود منتهی نشود و احتیاج [illegible] مقصود
بر آید و آسوده شود از غم و رنج و جمع شدن با خویشان و زنان بسبب نقطه آبست
که آب مونث است [illegible] حاصل شود و چون نقطه را مشارکت کنی یعنی با شکل خانه
ضرب کنی و این هر دو نقطه فرد چنین باشد یعنی [illegible] و بی ثباتی درین حال است
که بحث بر نقطه آبست و این خاص [illegible] است که باد بر آرد و دیگر شکل خانه یعنی
شکل که آب [illegible] دو تا ضرب نکنی آب و باد با هم جمع نشوند و شاید که درینحال [illegible] باد سیوم
باد با بر دهم باشد و باد و آب با هم منتهی شود و سعد همان است که درین نقطه خاک [illegible]
و لیکن آتش درینحال سعد باشد و اگر در چهارم نقطه آتش بود یا خود شکل اول و دوم را
نقطه خاک باشد نحس شود آن نیز از آن قبیل است که نار با اول و باد بچهارم یا دوم و
اول مراد که مختلط بودن آنست که این نقطه از [illegible] که مرکز اوست باز گردد و در
مراجعت با سیوم آید که هم مرکز اوست و در حکم مرکز دان کرده چرا که از شکل مزانی

بازگردیده و شکل غیر مزانی منتهی شده سخن او اعتبار نتوان کرد از این سبب که چون
باز خوانده است و هر نقطه که از خانه خود باز گردد از شکل مزانی و در مراجعت
بجا نه خود آید شکل غیر مزانی چنین باشد و آنکه فرموده که اگر [illegible] بود حکم بر نیکو بود
این معنی آنست که این نقطه از [illegible] باز گردد و در پنجم باشد منتهی شود و [illegible]
چهارم [illegible] شود و این نقطه بسیوم رود که از قبیله حکم ماضی محزون بود [illegible] شده
باشد یعنی زوج آب چهارم و [illegible] ظاهر بود در پنجم که چون ضرب کنی [illegible] شود
این بر نیکویی بود و الا اطلاق و رنجور را بد باشد و رهایی نیابد و علت و گرانی از سبب
که درینحال هیچ نقطه موجود نمیشود لشکر و علف را ارزان باشد و جماعت زهر کرده [illegible]
غلبه است و در آن رمل تمام نقطه آب بود و این حال رمل از پنهان سایل باشد الا لشکر و جماعت
گروه آن باشد که اول ۲ و ۴ [illegible] بود و این دلیل روشن است و ۱۲ که [illegible] است
چنانکه نقطه خاک شکل ۲ نقطه آب شکل ۱۲ است و درین نقطه آب و خاک در سیوم باشد
یعنی [illegible] بود و درینحال آب ۱۲ زوج بود و شکل منقلب [illegible] بود ضرورت در ۸ بود تا
پس در ۱۲ چون از پنهان سایل باشد این حکم باشد و بهر حال سایل بمراد باشد و در آن رمل
در طبیعت خشکی غالب آید [illegible] این معنی فرموده و آن را خاص [illegible] باشد
و دیگر فرموده که [illegible] در ۱۲ شاید بود و [illegible] لشکر [illegible]
و آن نیز یک رمل بود [illegible] در ۸ بود و بدانکه دشمن [illegible] است و [illegible] دشمن جای او

است

بگیرد لشکر باشد و این معنی محنبان [illegible] است و سیوم و اگر شکل یکی از سر جوهر این نکته ابتدا از نقطه کنند و بیالا اید و مزاج اعتدال کند اما اگر نقطه منتهی شود ... که این نقطه معنی انست که خاک از سیوم به ٨ یعنی ١٢ بود و این گشوده بود و با ٨ خانه در نقطه اتش فرموده که اگر چهارم رود بدین جای اینجا زمینی ماند که عظیم بود و از ماده با هوا انجا بود و خلاص طالب و نصرت ایند آید و در فتن ظاهر شود و حاکم نیز او را در ببین بدانکه نقطه اب در ٥ به ٣ ایند و در سیوم بود و خاک گشوده ما هشتم و نا رهوا بود انجا حکم کنند و اگر خلاف این بود حکم بر خلاف باید کرد یعنی در شکل ٨ که نقطه اتش و باد منفرد و مرکب برز بعد از چهل روز باشد [illegible] است در ٨ و ٣ و این خاص با بن احمد [illegible] ان [illegible] که نموده شد و از بین گفته شد که عظیم بود و عدد چهل روز باشد و بدانکه [illegible] شکل ١٢ استاره ١٨ ابده چهارم مرتبه آمده بود و این عدد چهار بود و شش بر این چهل یک و از ان شانزده به شکل بر شانزده و عدد ده و در صد و نهاده است افصل روز از قول زمانی بر گوید و در مصباح روشن کرده است فرود شدن انساب از سبب نقطه خاک است و بجای خاک رود اما کوهستان و آب روان و اشیا و کشتی و نمو دریا و چیزهای مجوف و اگر این نقطه باد و دو می را در نقطه ایت بایک این اتصالات چون عاشق بمعشوق رسد که نقطه اب در این مقام جمع شوند و در ٨ نقطه باد گفته شده است و امهات است [illegible] که در رمل سلطان آتش و خاک

[illegible]

نباتیه

نباشد و کشتی و چیزهای مجوف و حیوان آبی دلالت کند و نقطه اب در این مقام در خانه خود است و بکون باشد و حرکت از سبب خانه است که خانه حرکت سوم و مشارکت کردن همین است که این شکل با خانه ضرب کنی بجنب تفاوت انست که شکلی که حاصل شود در کدام خانه است که تمام احکام را بنگاه خواهد بود و حاصل نقطه مخفی همین معنی است که ضرب کنی این شکل با شکل خانه چون زن و مرد و تثلیث بدانکه نقطه و شکل که آمده در انجا نه چون دو شکل با هم ضرب کنی شکلی نتیجه باشد تولید است و این شکل را عرض سایل فرموده است و عاقبت البیت یعنی عاقبت الحال سوال سایل و مقصود این شکل و احکام است و از ان خانه برود و در عرض انجا منتهی شود حکم از انجا کنند عرض بتکرار اشکال است که کی تکرار کنند اینجا نیز بر شکل انجانه زنند و شکلی دیگر حاصل اید شکل اول و شکل اخر مثلثی باشد و حکم کلی از او بشود هم نطق چنین باید کرد اکنون اگر این نقطه در این خانه منتهی شود از هم چو در سایل سکون نیکوتر باشد و مرا در ابتدا الا یقین و این از مرکز عیره برود و منتهی شود و نیز از خاک و شاران و این نقطه در گو در این مقام منتهی شود **سیزده** اگر نقطه اب منتهی شود در ١٢ دلیل بر سنگهای سفید شفاف چون یاقوت و بلور و جامها و شیشها و کار زنان جوهرها اب دلیل کند بر طبق و زیبق و مروارید و صدف و بر کوچک و دریا و نمک و هر چه سفید و زرد دلیل بود بر زنان و دختران و پدران و مادران و برادران و بر دریا و باران و باد و اگر نقطه باد و اگر نقطه خاک فرو اید دلیل کند بر عاقبت کارها و امیدها و داد و خصوص جواهر که گویر بود و حز

زمرد و دهنه و فیروزه و مینای سبز و حیوانات که در میان بره جرا کنند و از حیوانات از کوش دلیل کند زر بالاحیت مبز و تخمها دلیل کند و بر کو سپند که بر مرغ خانگی و بط و غاز که در بار گیها اما اگر نقطه هوائی بود دلیل بود بر تلف شدن چیزها و بیرون رفتن از خانه و نقل سفر از شهری بشهری و فروختن ملک از خانه بخانه و از جای بجایی در خانه بخانه نقل کردن دلیل کند بر چیزهای که از زمین بیرون اید و بیرون کنند چون دفاین و جز این و اگر پوشیده بود ظاهر شود و سوار چهار زمین و غارها و خانها پنهانی و اگر نقطه ناری بود دلیل کند انجا بر جمعیها کردن در جانها پدران و مادران و برادران دعوی کردن و مهمانی کردن و ظفر و شور کردن و ثبات در کارها افتادن و بر بستنها و دست مینها و در جهاد و اخلاص خانه دلیل بود که گرفته آورده بود و هر کو ذکر بود و نیز دلیل کند بر برادران و پدران از به مدد و هر چو بیشی که بکنی **شده** بدانکه چون نقطه ابی در چهارم خانه منتهی شود و در خانه ١ باشد پس کوه سنگ شفاف یاقوت و بلور از انست که خانه ١٠ جماد است چون اتش منتهی شود معدن لازمی اید انجا چون اب منتهی شود جوهر سفید از سبب لطافت است و آب در خاک سبز و کبود و نماید یعنی خاص باشد بگیرد و چون این شکل باشد در ١ باشد طلی و زیبق و کوچک دریا و زنگ و مردان و دوران و مادران دلیل انست که در ١ بنی و باد بان و دریا و زنگ و نقطه باد در اب در ١٢ باشد و ١ بزبانی و نقطه خاک فرموده و نموده این جمله که فرموده بود ابتدا انقم باید

کی بز نیاید

صورتکی

کی بز باشد و اگر در ١ باشد در توقف افتد و درین حال که گفته شد فرموده با بزرگی باید که ان نیز شود چرا که بز باشد ٢ شود چیز جواهر سر کبود و زمرد و فیروزه که بز در ١ باشد و حیوان نیز از بیت الحیوان و در ارکان صفت کرده ایم این [illegible] در ١٢ و ١٠ هم بود و چون با خانه زنی سبز و تخمها نیز همین دلیل بود اما مرغ خانگی و بط و با را است که [illegible] در چهارم و بز در ١ است و نقطه هوائی بر تلف شدن از سبب انکه اب و خاک و نقل و سفر از خانه بخانه و در ازین شهر بر این خاص یک است در ٢ و ٦ و ١ بز باشد و جز اتش و باد قوت گیرد و خاک در مرکز بها است چیزی تلف کند از مقام خود نقل و شاید که سایل ملک بفروشد الا باید که نقطه باد از ٥ و ٦ رید و ٥ و ١٢ بز باشد و ٢ بز بود ظاهر شدن چیزهای که از زمین بیرون گشته شد در اینحال در ١٢ بود و اتش و اب با هم از مرکز است و منتهی شود و باد از دوم باید که در زمین و در زیر زمین ظاهر شود و هر چه پنهان بود پیدا شود و در اب و نار رموزی گفته شده است و چون بز باشد در ١٢ جمعیها و عروسیها و اخلاص خانه و بز در ١ بود و اکنون اگر نقطه از ١٢ به ١٢ منتهی شود و خانه ١ سفر باشد دلیل بر طلب مال ملک از زیادتی الا شکل یکی و از مقام بیرون رود و مراد بر اید امیدواران شکل نقطه خاک از مراد باز ماند و بعضی گویا باشند و اگر نقطه هوا ما نی چیزی از دست سایل بدر رفته است و تلف شده میطلبد و اگر در این حال بز

انجیر بدست آید و اگر سنگ باشد بدست نیاید و از مراد بازماند و اگر بود عیب او را
و شد و نیز چنین باشد گوید بلکه اکنون اگر این نقطات از بیجم به ۱۲ آید در سیوم رسد تا باشد
دلیل بار یافتن بکجا متعذر باشد و بمراد برسد و اگر نقطه خانه گیرد یعنی که بود گرهی مانع
باشد و هیچ مرادی نیست و اگر بگوید آخر مراد برآید اگر دیرتر برآید و اگر یک بود در
مقام گفتگوی بود و مرادی نیست اکنون اگر این نقطه با نقطه خانه آمده هیچ مرادی بیان
شنجره اما اگر نقطه ابی در بیجم منتهی شود دلیل کند بر خورش و شادیها از
قبل دختر او و فرزندان و هدیها و پیک و رسول و فرزند او نام فرزندان او تماشا و صورت
عروسی و سخنان خوش شنیدن و دیدن دوستان و شعبازان و دعا کردن و هر چیز
بدینها تعلق دارد و جامها و شیدن اینهم نیکو بود خاصه اگر نقطه با رباحرا آنجا بود
حضور ملک در آن مجلس بود از جمله این انواع مذکور که بدینجا نقطه تعلق دارد بر
خورد آرد و اگر نقطه خانه گیر بود آنجا بر سیاست کارها و قبض خاطر تعلق دارد و برین جامه کرد دختر
دارد در شکم و گرانبار و برجستن او دلیل بود و بر زنگوری فرزندان و دیگر شود و
عاقبت خیر بود در همه کارها انشاء الله تعالی **تمره** اما بدانکه چون نقطه ابی در خانه
منتهی شود و در خانه سیوم رسد تا باشد خبر خوش دلیل باشد و دختر خاص رسد
است و نقطه نر مونث و فرزندان همه منسوب باشد در بیخانه الا آنکه در سیوم بهم
و در بیرون نقطه همان نقطه آتش سیوم رسد باشد و در این خانه در هر آن بود و عروسی

گنجهاوی

وسخن خوش شنیدن و دیدن دوستان و شعبازی و هر چیز که گرمی تعلق دارد و انبهم از سبب
سخط مطلوب و کلی بشکست یعنی آب و چون نقطه هوایی بود خاصه نو شدن نیکو بود و
شاید که آتش و باد و آب باهم جمع بودن نیست بود و سه به باشد و چون آتش در ۲ به
به منتهی شود و آب در ره به شد در آن شغل که حاضر شود و از هر جنس که بود از آن بابر
و چون نقطه خاک بود آنجا در کارها ثبات بود و چون ضد در بیت خاک قبض خاطر باشد بر
خلاف آتش و باد و زن حامله دختر او رد و گرانبار بود این حکم از آن جهت است
که از هر نقطه مونث او بود و بر شکل گران بنسبت و تعین و در این حال از سه ۱ و در
۱۲ آتش نیز باشد چنانکه دو نقطه آتش تعین در این رمل یکی و نقطه باد
در این رمل نبود و این دو آتش در خانه لازم گرانی و قبض خاطر و رنجور و فرزند را
و نیک شدن بود اکنون اگر این نقطه از ۱۲ به ۵ منتهی شود و در سه ۱۲ بود دلیل
نیکویی و شادی و خرمی بود از همه حال و اگر باد و نقطه خاک بود و غمی نبود الا اسعادی
هم نباشد و اگر نقطه بادی بود رسول و هدیه را نیکی بود و از معشوق مراد نیز برآید
بهم حال اگر این نقطه از ۱۲ به ۵ آید و لا باشد هدیه دادن را نیکو باشد و بر
رسیدن هدیه دلیل بود و بهر حال مراد برآید و در این شغل در ۳ باشد و اگر
نقطه خاک باو بود رسول دیرتر آید و هدیه دیرتر رسد بهم حال نیکو شود و اگر
نقطه آب بود در همه کارها نیکی باشد از فرزندان و دوستان نیکی که چنانکه گفته شد

واگر نار با هوا بود این حکم از همه نیکوتر بود و شکل دهم بود و این نقطها با نقطه خانه
دیگر که در اینجا منتهی شود نیکو نبود در هیچ حالی **شعر** اگر نقطها به منتهی در خانه دلیل
بر اجتماعش مالی و کنیزان و چاه و مال سفید پوست و هر حیوان که زرد و لطیف و جری که
سفید بود یا کبود که آنرا نیکو خوانند و لیکن شغاف و دور افتاده بود و این شکل چهار سو دلیل
باشد چون با نقطه خارج جمع شود دیگر زرد اگر چه بیمار بود اما عاقبت بخیر باشد و عارضه وی از
سردی بود و تری و رنج وی از بهر زیر باشد و نیز دلیل بود بر کسی که در رنج مانده باشد از جانب
مشرق و ورود وی به مغرب داد و در آمدن و آنجا مقیم شود و سبب آن در خانه اما در تری افزونی
باشد زیرا که هر دو نقطه تر اند بدین سبب مزاج کلی لازم آید و نیز دلالت کند بر کسی که شادمان باشد
و از وطن شکسته و لیکن اینجا از غربت باشد در وطن و هر دو غریب بود دیگر دلیل کند بر
غایبی که حاضر شود دلیل را از نیکوتر رسد و از حیوان آماده بهتر بود و از جوهر و مروارید
و نقره و آنچه از دریا خیزد و حد ستر ارکان نیکو بود و زیر دستان را از سبب نقطها که در خانه
هوا منتهی شود **تتمه** اما با آنکه جز نقطها الی منتهی شود در خانه دوم [illegible] باشد
اجتماعش [illegible] این در هر نقطه او ده عرض [illegible] خانه است و آنجا سفید و
فرموده است این از سبب لطافت آب است و معلوم است که اینجا حیوان [illegible]
اما لطیف از سبب آب و باد فرموده است که باد در آب و آب در باد لطیف [illegible] دو جز
این نقطه به رنگ منتهی شود سفید و کبود و گون و شغاف و دور افتاده بود چون [illegible] سرخ

شود و این هر شکل چهار سوی است و روشن فرموده که جز با نقطه خانه
ضرب کنی و دیگر را عاقبت بخیر باشد اما [illegible] در میزان و نقطه آتش و باد از [illegible]
رود و آب از بهر خود بر [illegible] آید و خاک در هیچ جا نماند دیگر گران بود و معنی الا عاقبت بخیر بود و
اگر رنگ [illegible] باشد عارضه بر تری بود و سردی از میان با نیمه زیر و آنچه رنج را ماده
است که نقطه آب از چهارم با این خانه آید و چون حرکت از اینجا لازم آید و روی
و روی به شرق است که این نقطه از آنجا منتقل مر او را پنجم و ده خانه تربیت و
روشن است که آب هوا می شود و آتش کنند شد که آب و خاک را نیز با باد و آب
و آتش از هوا دیگر آنکه در این خانه بود و چون نقطه آتش را اعتدال [illegible]
یعنی گرمی و تری البته تری افزون شود و چون خانه باد است و در اعتدال
باد دیگر زیاده شود و هر دو نقطه تر باشد و زیاده آمده بود و مزاج که در طبیعت این
شمال بود و عرض مزاج ضعف شد و ماده در خانه لازم آید عرض [illegible] است که
آنجا [illegible] شود دیگر نقطه که آنجا رسد نقطه آب شد و زیر دست باشد و کنیزک و خادم
که بجای او عاشق باشد یعنی آنست که نقطه با دو در این مقام باشد و غربت و غریبی
آنست که این نقطه [illegible] منتهی شود که ایشان در مقام غریب آید و غایب
حاضر شود و حیوان ماده از سبب آنست که آب مع [illegible] است و مروارید و نقره از آن
دریا خیزد و اینهم از سبب آنست و اینهم خدمتکار است و زیر دستان [illegible] اکنون از

این نقطه به ... منتهی شود فرزندان گریخته و خادمان بشوند و هزیمت کی نکوهیده و چون نقطه
کشتی جایا او منتهی شود دیهم کاری در توقف افتد چرا که هر شکلی که از نقطه جا گرد و چون باجا
زنی جاک معدوم شود و اگر این نقطه از چهارم یا منتهی شود هیچ مراد و سایل حاصل شود
و در این شکل درست یا شد و اگر ... در میزان بود نقطه جا به ل منتهی شود کلی مراد
بود و اگر از چهارم یا منتهی شود در نحو صحبت باید کم شده از درست آید و اگر نقطه
از ۱۶ از محو خود به ۱۲ آید یا ربع مرکز دیگر آید بودن نقطه چون شکل غیر مرفی گردد
احتیاج بانقلاب باشد **سنجره** اگر نقطه ایی در ل بود دلیل کند بر جوانان و زنان
و غایبان و روزی بخیر رسیدن از کسی که با او تعلق دارد و در پوشیدن جامها
حریر رفیع القدر بدینچه دلیل بود و نقطه اینجا سکون دارد و شکل ... میشود دلیل بر
برنگی یکبیماره بود که روی بمشرق دارد می آید و کار تا مکرر آنی دارد اما چنانچه این نقطه
بدو رسد و انجات باشد در بعض چیز ... مشو و پس نقطه در خانه نهم سایل
کرعدم الوجود هواست رفتن پس هوا انش خارج [illegible] روشن شد که مال
از دست رفته مطلبد اما این نقطه از ل به ۱۲ رسد ان مال پیدا بود در خانه چهارم و ازو ده
بوده اند و اگر این نقطه از ل به ۲ اید آن مال را پیدا بود و غایب گشته یا شخص محبوس بود و اگر
این نقطه از بیت المال بخانه ۱۲ اید آن هوا اب شود بسبب دو تری یعنی تری هوا و دیگر
تری اب معلوم شد که انمال بدست [illegible] از خویشان و دوستان و نزدیکان او که بر آن

مال کر

مال کسی حرکت میکند و بیشتر مکر در سبب آنکه نقطه هوا و ادا خلست و نقطه آب نیز داخل است
و هوا در آب فرو نمی آید چو که هیچ جا نیست که مال عالی در شغلی فرو می آید جز مال مردان بر
مال زنان باز گردد و دیگر نقطها نیز بر این قیاس اکنون گویم که این شکل بصورت
که در میزان می اید شانزده خانه بر جت خانهای رمل هیچ چون قسمت کنند هر شکلی را
نقطه رسد و شکلها هر میشود و هر یکی بر ضمیری که دارد و از ان نیز سخن گفته شود چنانکه
گفتیم شکل در میزان اید ضمیر مشترک باشد یعنی سخن میرسد اول بحکم نقطه ناری از
خود یا از نفس بحکم هوایی از مال میرسد و سه بحکم خانه که حرکت گی خواهد کردن
بسبب الحرکت مانیچو بدا از نقطها را برای مزاج بهر خانه که برسد و بهر صورتی که
برسد چنانکه در اول گفته شد در باب اول خاص حکم میکنند از سعد و نحس و داخل و خارج و ...
در میزان ... اید ضمیر نیز مرکب بود بسبب نقطه آب از حرکتی پوشیده که در حق
دشمن کنند و از امدن دشمن و در دشمنان و مکر و حیلت کردن و خرید حیوان
و گرفتن مال زنان بسبب علم نقطه خاک متفکر و غمگین بود از سبب دعوی اسباب
و املاک و میراث و عرض اکنون اینها از این نقطه و خانه ۱۲ گفته میشود اما چون
نقطه که از میزان دیدی که هر یکی در کدام خانه باز میگردد و حکم اینها را بگوید
و معین شود که از اینها سوالات کدام است و مطلوب و حکم نحس را انجا میکن چنانکه
اگر نقطه یکی با اول رود و دیگری همان به لا همان گونه گونی بسبب مانی بود و در دیده

دهند وکر نحسه و تهمت بود بر کسی و اکر نقطه ۲ ۸ رسید کینه کوی بود بسبب میراث و قرض و همچنین بر این
قیاس حکم کن تا قیاس از انجا خطا نیفتد اکر نقطه بیاید بسبب نقطه ناری اکر کسی می رسد با فرزند
یا معشوق و بحسب نقطه ابی از سفری غایبی و جز نقطها میزان را طرح کنی انجا که رسد حکم از انجا
کند بصورتها و نقطها و اکر بیاید در میزان بسبب نقطه هوا از مال بزرگی میرسد یا از جنس مانع
علام و بحسب نقطها خاک شکست و از بسیار مند اما عاقبت اکمال بر سبب ابع و ده حیلت کنند
اکنون چون نقطه بخانها بار کردد و حکم ان را انجا کند روشن کرد و اکر بیاید در میزان سوال
ار کسی بود که مرو و سفر دور که او را در خاطر عزم بود و برود و برسد بحسب نقطها خاک و
بحسب نقطه نار سکون و مصلحت و وصلت و عقد نکاح و شرکت کرفتن در دو کرده چون نقطه
بار کردد و در خانها و صورتها حکمشان معین کرد و چون بیاید در میزان بحسب نقطه
نقطه هوا دلیل کند بر کسی کامل بود یا خانکی بود یا وزیری یا مردی دانا در کل علوم
یا مال بحسب نقطه اب بر زنی بکفو مرتب یا رکبیرک صاحب جمال بکرد تا بدست او مراد
او را ابدا رد و با خاص مانع مصر و دلیل کند **تمره** چون نقطه ابی در خانه اول منتهی
شود و در سیوم بیاید باشد زنان و خواتونان و جایبان انهم از سبب خانه اول است لکن
منسوبست و روزی رسیدن از کسی که با او تعلق دارد یعنی اینکه این نقطه از
خانه خود انتها کرده است یعنی همانکه شکل سیوم است مراد برسد از کسی که با او تعلق
دارد و جامه حریر و فسیح حصر و طلب یا مرادی یا نوازش و این او خانه آید

او را حاضر دهند و نقطه در خانه خود سکون دارد بیاید نمود یعنی در این
احوال چون این شکل را با شکل خانه ضرب کنی نقطه آب سعد سوم شود و
و آمدن مرد نیک سواره که روی بمشرق دارد و می آید آن کس بیاید در انجا
و نقطه باد و دور با هم بر باد رود و انتهی شود و باد بر ۱۲ منتهی شود از اول در حال شده
۴ باشد که هیچ شکلی دیگر امکان نیست که روی این مرد بمشرق باشد چرا که چون با خانه ضرب
کنی بیاید شود اما انکه فرمود که اکر این نقطه در دوم منتهی شود شد در بغض بخت بود و
سیم بسته بود و اینمعنی خانست که نقطه این شکل سیم است و ۲ نقطه آب باید و در
لا که شکل ۱۶ است و شد در دوم که شکل هفتم است و دزد از خانه ۴ و لا باشد و در اینحال
در میزان باشد و باد از میزان بچهارم اید بیاید در ۳ باشد و در ۱۲ درد و تلف
شده لازم اید اما اکر این نقطه از ۱۲ اول ۱۲ ابدا انتقال بیاید اینمعنی با نقطه باشد و در ۱۲
باشد و نقطه خاک شده بود تا چهارم انتقال در مقام خبر کسان خود و در دو باشد و اول
ب و خاک باشد و چون نقطه اول به ۲ رسد انتقال یا بر باید و این همان حال و دست یعنی
در دوم این نقطه را عرض شکل ۷ است و اکر این نقطه از بیت المال بخانه سیم بر
ان انتقال باشد بسبب دوری و در اینحال ۱۲ و دوم شد باشد که چون اعتدال کنی در
۱۲ تری بماند و در ۱۲ نیز حسن باشد انتها شود چون نموده و نقطه باد نموده
عرض شکست و حال برسد اقربا بود در باد کننده و حاجب سیم است و چون بیاید کر حرب

شود که صاحب مال است مال عالی در مال شغلی مال و زن از زن دلیل باشد و باید که هرین
مثال همه نقاط باز داند اصل و اسما تا خطا نکند اکنون اگر نقطه در لا باشد و نقطه ها منتهی
شود عظیم بد باشد هر نیکی دارد خصوص عاقبت و این شکل که در میزان حاصل میشود
۱۶ نقطه است هر نقطه که نزد ضمیر آید اول شکل است از نقطه آتش خانه اول و باد
دوم و دیگر شکل است از نقطه آتش خانه ۵ و از آب خانه ل و دیگر شکل است
از نقطه آتش ۹ و از نقطه خاک چهارم و دیگر شکل است از نقطه باد خانه ۱۰ و از
نقطه خاک ۸ و دیگر شکل است از نقطه آب خانه ۱۱ و از خاک خانه ۱۲ و دیگر شکل است
از نقطه آب خانه ۱۱ و از نقطه خاک خانه ۱۲ بود آتش ۱۳ و از نقطه باد ۱۴ و از نقطه آب
۱۵ و از نقطه ۱۶ و درین باب شانزده فرموده است و بدین طریق باز نموده است
سبب آنکه زوایدات در ضمیر استادان معتبر داشته اند و هر که این طریق از آن طریق
که در شیوه است جدا است اکنون بدانکه در شکل اول رموزی فرموده است باقی توقف
داشته و طریق آنکه شکل دوم در جای دیگر فرموده است آن دو شکل کبرا نست و ضمیر
ایشان معین نمیشود و بدانکه دلیل این است که دراجهات در شکل فرو نماید در نقطه
در شکل زوج نقطه ها میزان حاصل نشود چنانکه در باب باز نمودیم چون نقطه نار در اول
منتهی در شکل نباید چنانکه در دوم منتهی شود و در پنجم شکل گفتیم که هر نقطه که شکل
غیر میزان منتهی شود غرض که چون شکل در آید شکل اول با ۵ ضرب کنند و شکل دوم با ۶ ضرب کن

و از ان دو

و از ان دو شکل شکلی حاصل کن آن شکل ضمیر بود و اگر شکل در میزان آید شکل اول با چهارم
کن و شکل ۱۳ با ان دو شکل باشد بار با هم ضرب کن یک شکل شود ضمیر باشد و اگر آتش یکی از اول
ده رباد دوم با ۹ و آب ۱۳ با ۷ و خاک ۱۴ با ۸ و چون در میزان آید ۱۴ شکل شود دو از آن شکل
یکی شود بباشد که در میزان است و شکل نیز چنین باشد از پس دلیل ضمیر این و
گفته است و دیگر اگر چیزی از ان ۴ یکی نباشد در میزان شکل ضمیر جای دیگر باشد و ضمیر از آن
خانه است و اگر در میزان بود ضمیر در خانه اوست و شکل ضرورت در میزان [illegible]
این سطر تو کلی در ضمیر آید بکرم الله [illegible] که ارجمند با اهل و جامل محفوظ ماند انشاء الله
شرح اگر نقطه آبی در ۱۸ منتهی شود آب ببندد و یخ شود و اگر بجا بود در [illegible] شکم
یا کسی در کوه از زخم برق و دمه سرما هلاک شود و چشمه های آب خوش که در [illegible] بود
و بر شب مهتاب دلیل کند و بر معدن نقره و گرفتن چیزهای سفید و قمر ده [illegible] و بوستان
و باغ و میراث و اسباب و حمام نیز بود و بر جای ده کوه و بر زیر زمینها و غارها و هر چه در زیر
زمین باشد و محبوس ابر بود دیگر اینجا از نقطه ناری و هوایی چیزی بود اندک
اندک سعادت بود ولیکن بر اهل برده و زن حامله دلیل بود بر نیکویی حال ایشان
و نیز کسی بیاید از جانب غرب چون شکل بود دلیل کند که بزرگی از حکم [illegible] باشد و [illegible]
پادشاه و حرکت برسیده ایشان نیز دلیل کند و صدر فراغت بود **شرح**
اما بدانکه چون نقطه آبی در ۸ منتهی و در خانه سیم شکل بیاید بود دلستن و یخ [illegible] از

دلیل سردی آب و خاک فرموده و در پنجال بخود در ۳ بود در کور در سبب گیرد او
رملی باشد که هیچ نقطه آتش در او نباشد و ۳ و ۴ بود و بر آنکه شکل مرکب در ۴
که خانه عمر است آمده بود و گر شکل کور است در خانه عمر آمده باشد لازم حکم مرگ
باشد اگر خدای تعالی خواسته باشد در پنجال گر در ۱۲ الحکم آورده باشد و کسی در کوه مرده
بمیرد در همین باشد اما چشمه آب چون در کوه دلیلست بر خشت در ۳ که نقطه آب علم کرده باشد
شب مهتاب باشد دلیل بخود در سم است و کوه و معدن و شب از سبب خانه لاجورد
و نقره از دلیل نقطه آب در سر موضع و مهره سفید بود و دفن مرده و گورستان است
که ۴ بود و سم شد و این نقطه از ۶ به ۸ منتهی شود دفن کرده و گورستان یا کاریز و باغ که از
میراث بود این معنی نقطه ها دو آب و خاک با هم بود که در پنجاه منتهی شود و آسیا و حمام نیز
از بین دلیل بود و مسجد خانه یا گر است در ۸ که در ۳ و ۴ گر بود و در زمین
و محبوس را که بد بود که چیز نقطه با هوا بود معلوم شود و اهل مرده و زن حامله خاص
است و آمدن کسی در پنجال خانه ۳ گر باشد که در زیادت شد نقطات یکی و عدد
از سبب است چنانکه در پیش گفته شد و چون نقطه گر حمره گر شود و در گر
در خانه چهارم است چون در باز دیده باید بر زمین بود از حال چیز افتاده و چیز از حال از
بهر حال باز این حکم باشد و حذر و فراغت است که هیچ نقطه در آن نیکو تر خصوص
آب و خاک بهر حال این نقطه با نقطه خاک زهره مرگ نیکو نیست **سنجره** اما بدانکه چیز

نقطه ادم

نقطه ضمیر

در خانه باری منتهی شود دلیل کنند بر معدنیات و چیزی که در وی سیاهی و تابانی باشد
و بر گفته اند که بر دو جوهر معدن دلیل کنند اول جوهر باری بر زر جوهر خاک بر سرب و آهن
اما این نقطه هوائیست و بسته است بسبب آنکه جوهر خاک را خدای تعالی سست آفریده
بسبب آنکه جوهر خاک را بسته آفریده است بهر دو جانب یا بسبب سنگی بود و خاک
نگاه دارد و از وی بیرون برود و قرار گیرد تا عناصر مزاج پدید آرد
صورت وجود آرد و مواليد نور مجرد که فیض الهیست طبایع او را چون
جانب هر تن را جز آن نور از کره هوا بگذرد و بخاک رسد نتوانند گشتن
باز گردد و بهر عنصری که باز میرسد مشترک میشود و سبب عناصر بسیط
مرکبات میشود تا به برهان نور طبایع در هوا ظاهر گردد یعنی چون بخشش
بر اثیر گذرد تا بار رحمت رسد و بار گردد بنا بر این تا که در کره اثیر بوده است
اگرچه لطیف بود گرم گردد و چون هوا که لطیفست آتش میگردد و نور مجسم
لطافت از ملک اثیر مزاج میگردد و بهوای او بر مین و تراکمی در تا
بسبب حرارت نوا تولید میگردد و تجلی نیز جواهر مل هر عنصری اند
و نور نقطه ضمیر جان ایشان است که اگر کل جواهر را معلوم کرده باشی و معرفت
حاصل نشده باشد نور ضمیر حاصل نشود چون مرده باشد یا چیز حیاتی غیر ناطقی
یا لالی بود که هیچ نتوانند گفت اما بدانکه ضمیر را خامه میگویند و میخوانند که از این

سکل
چهار حاصل میشود یعنی چون مرکب شود بخمس بر بیابد که بوین چهار ... و آن
نور قبض السبت متصل نقطه دالست و دلیل که لها است از دوخت و عقل
نیز گویند و اینجملها از حق سبحانه و تعالی است عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و سر نقطه ضمیر خیانت اگر گفتیم که نقطه اول با نار در طبایع متصل شود میان انسان
با مر ضروری ظاهر گردد چون نعاف و این ضمیر بود میل دو غیرهم بسبب آنکه ... است
ولاشک که سیوم از طبایع چون ۵ باشد انست که از طبایع نعاف علامت
کوه و نقدن باشد در ما زیرا که جوهر عالی دارد و متصل خاک جبال بود زیرا که با طین ... است
دلیل کند بر اتصال با مردم بزرگ مثل ملوک و سلاطین و اکابر و بر زن حامله

تمت

اما بدانکه چون نقطه خاک باول منتهی گردد و در خانه ... باشد و معدن از
دلیل خاک با تشت و سیاه از سبب خاک دنیا بان زجهت آتش و دو جوهر یکی
آتش و یکی خاک از لطافت آتش و با وجود حرف نغره و کساقت خاک ... و آهن
این خاص باشد است و معین خاک ... باشد و گرانی و ... و ...
را بسه افریده است تا نور در عالم نگاه دارد اینمعنی انست که خاک امانت بکدار است
و هرچه بود بسیار ... الاربع و ... الید خاک و آن نور محمد ... البیت جان اوست
و مرکبات عناصر اربع است و غرض ازین معنی ضمیر آنست که برانی که ...
رمل ... بکدام حال زده است والحقیقه ... و ضوابط این علم بگوید ...

الاجون ضمیر بکرده باشد چون لا باشد در ضمیر گفتن و ضمیر را خامه میخواند و جمیع ضمیر
و سوال معلوم کرده شد در احکام گفتن باطل گشت و شبیه بر وجع میکند قوله تعالی
عما یقول الظالمون علوا کبیرا او بدانکه هیچ مخلوقی ضمیر بدانند الا الله ابر زر گوار و رود ... است
خاک باول منتهی شود چون ... باشد که صاحب ... است ضرب ... شود و
مانند از دلیل انست که ... و ... املش ... باشد و شبیه بر جامه میکند و تقریر از
بس کرد که از ان غرض اینست و چون آتش و خاک باهم باشند چون ... کوه ... دلیل
از سبب آنکه عالی اندر اتصال با برکان هم ازین گفته است ... حال ... در ...
بد باشد و اگر این نقطه از سیم اید و در ... شار هم بدتر باشد و زن جامه که فرموده است
این احکام ... است و ... چنین باشد و اگر در اول ... باشد همچنین است
و اگر نقطه آب نیز باول منتهی شود از رنج و غم و اندوه بردن ... الا ... حیوان ...
... باشد اندک ... قوت ... و ... در جانه چنین باشد الا ... بزرگی ...

تمت

... اگر نقطه خاک در دوم منتهی شود و دلیل کند بر رسیدن خبر
خوش ... کند و ضمیر از مال بود ولیکن مال از غایب رسیده باشد از
زنی یا ... بزرگی در میان ... دلیل کند بر
که در مال ... خیانت کنند چون ترکیب ... در باب ... شود و ... دلیل کند بر
مال ... که از ... مانده باشد و بر خبری چون ترکیب غایب که در جاهی با ... افتاده

باشد در کل **ثمره** اما بدانکه چون نقطهٔ حا در خانهٔ دوم منتهی شود در خانهٔ ٨ شکل بود
رسیدن مال تولد کند بدانکه شکل صاحب خانه است و شکل در انمقام بود بچه تولد
کنند و دلیل مال غایب آنست که در اینحال شکل در ٨ باشد هیچ شکل دیگر نباشد مگر
شکل دوم است و العکس در دوم که شکل ٨ است و چون در هر دو مقام حرکتی
بچه اید و مال باشد و از غایب برسد اگر شکل در دوم باشد و غیر بچه تولد کنند
و کلی این بچه که نموده است عرض در دوم نیست چنانکه نقطها را وهوا در بحث
کرده ایم اینجا نیز چنین است و از مال زنی بدانکه ٨ خانهٔ مال زنست و نقطها چون منتهی
است و مردگان که در میان اند خاص بچه است که ضرورت حاصل شود در ٨
و چون در اینحال شکل در ما معین شد در ١٢ تولد کند خیانت شریک و در بیرون
چون شد در ١٢ باشد و مال مدفون از پدر مانده در اینحال در ما که بچه در ١٢ تولد
کنند و معاوجاه از دلیل نقطها که فرموده و اگر این نقطه به شکل منتهی شود در ١٢
همچنان بچه تولد کنند دلیل برانکه طلب مالی از بزرگان باشد لکن نقط آتش
که انجا نیز تولد کنند بقدر جرا د باشد و بچه چنین باشد و اگر این نقطه به شکل منتهی
شود از گفتگوی خالیست و جرا د باشد و اگر این نقطه به شکل منتهی شود همان
حکم دارد الا از سبب نقطها داند که قوتی دارد چون نقط آتش باشد مگو بیکی در
حکم **سنجره** اما بدانکه اگر نقطها در ٣ منتهی شود دلیل کنند بر کارها و پس نهاده باشد

لوبولن

که بدو باشد و بغضا و انجا مدد میان خواهران و برادران امکر و حیلت کنند در میان چون نشان
بسبب میراث پدر یا بسبب آن نابکار ولی بنا افکندن نیکو بود اما اجاره کار
وجوی ادکو رها اما تمار و محبوس را ابد بود اما سلطان را نشاید سفر کردن سکوت
به بود در کارها و از چونشان غایب کسی حاضر شود و لیکن بر حال یکی نبود دلیل
کنند بر زلزله و بر سنگی که از کوه فرود اید و بر خشت و سرای ابی دلیل کنند و بر سنگهای جواهر سفید
و سیاه و سبز بود در رسم امیخته و بر عقاقیر و چشم بر دلیل کنند بر بودن ابر **ثمره**
اما بدانکه چون نقطهٔ خاک در سیوم منتهی شود در ٨ شکل بود و خاک در ١٢ در طبیعت جنگی
غالب شود و چون این نقطه از ٥ اید و به شکل منتهی شود و شکل و بنده در ١٢ و لا
باشد دلیل برکارها بود و مکر و حیلت که گفته شد که شکل ٨ و خانهٔ ٨ مال زنست
و درین حال زن هر کار باشد و بنا افکندن را نیکو بود و ایمنی از سبب نشست
که در خانه خاکست و محبوس نیز بر باشد از دلیل آنست که این نقطه از مهر را
باین خانه منتهی شود و سفر کردن سلطان به بود و سفر هر کسی که بنشیند و امدن غایب
همان حالست که این نقطه از ٥ امده بود و ستاره و نقطها باشد ضعیف حال که
در زلزله و سنگ از کوه فرود اید و در اینحال در سیوم باشد و نقطه آب در نبات
بر جهار باشد و جهر آبی دلیل بود و سنگهای سفید و سیاه و سبز که در رسم امیخته
بود خاص شکل است در سیوم اکنون اگر این نقطه در ٥ به شکل منتهی شود جز بد

بدیر رسد در بیحال بد بود و جز جنین باشد و هر شکل که در او آتش و باد بود دیگر
ترباشد از آنکه آب و خاک بود **سنجره** اگر نقطه خاک در چهارم منتهی شود دلیل کند
بر مردان بر زمین هند و حبشه و زنگبار در خصوص آفتاب و بر جرمهای ناخوش اندر شهرها و دار این ضعیف
و اندر شبهای سیه کردن و خراب شدن مقامها و خاندان قدیم و انقلاب دور کار و زمان محال
و مولودهای بد و بار دیدن ملک و بر شدن برباد رود و فشاندن بر آسمان ماده و بر خرد دلیل
یخ و افیون و گیاه کسیاه کنند و بار و هم و توبهای ناخوش و برد بیون و خلق بد و ضایع شیبان
بنا محرم و حرم کودکین و مرد و شوی و دزد و گدا و درویش سیاه کار و مکر و حیلت و فسون
و قریب و سیاهی و در دلخن گرمابه و خاکستران و دیوانگان و بیمار گورستان و بر این جمله
که یاد کرده شد دلیل کند از بیمقام و خدای تعالی روشن کرد اند بر مردم که از این کدام در
ضمیر است و مراد و حیثیت و مراد از علم استدلال و قیاس و جوهر و عناصر است و گفته شد که خدای
تعالی عالم السر و الخفیات است که این صنعت از انجه شرح من رسیده بود از استاد یا مر این علم
نقصیر نکردم و چیزهای دیگر که مرا خبر شده بود یاد کردم و هر وجهی که در این باب جوهر بود
احکام هر یکی را بجای خود ذکر کردیم و از خدای تعالی خواهیم تا هدایت کشف اسرار بر
انصاف نظر کند که نظری کامل و فکری شامل در این سخن کند و کلید این ضمایر
را از زیدان این نقطه و خانهای هشتگانه را که از امهات و بنات خوانند بر ساید
هم طول و عرض و مقابلات از ربع و خانه تا خانه ای که منتهی شود و بنشت طریق انج

تمام اما

ضمایر اما باشد که در میان صورتی که گرد کنک باشد چون [illegible] و از این جهان بود
که بنگیری که ور نشانند و هم شکلی که خانه و نگین او ستج عنقرا مده است اگر جهان بود
که بکر رسیده در نفس یا در ضمیر از فساد خانها باشد یا معشوق یا زن بیکرد او اگر
چه خانها باشد چون [illegible] فساد او برتر باشد و اگر در یکجا بود حکم او از خانه او گسند
ثمره اما چون نقطه خاک در چهارم منتهی شود در خانه ۸ [illegible] یا بنج یا گنج خانه
بد راست ۱۲ و چون خاک در این خانه اید حکم بر بیران بود و این شهر را منسوب که ده بر ۱۲ و ۴
شهر باشد و چیزی ناخوش و از احیف و خراب شدن مقام و خاندان قدیم و در روزگار
انقلاب و زمانه مخالف و موالید بد و بار دیدن ملک و برزدن برباد فصل شتاد و
دیگر استاده تا این معنی است که این نقطه از ۵ به ۱۲ بید و این مخصوص باشد
باشد در ۱۲ و قبل و بنی تا آخر هم از این دلیلیت و چون رمل از هر سال با
جنین باشد و رجا کرده بر انکس که این ضمیر را باز داند که کدام است غرض آنکه
بدانی که نقطه از ۵ بغیر منتهی شود جز این هم بحث با یکی در یک شکل با
لازم با دعا کردن باشد که خدای تعالی روشن کرد اند بر اهل دانش و علم
در بیمقام روشن شد آنکه راندن نقطه بر امهات و بنات است و فرموده که
روشن کرد اند بر دل صاحب نظری که کشف اسرار کند از راندن نقطه بر
خانهای هشتگانه [illegible] و ذکر فرموده و بیان ضمیر از این دو شکل در پیش در باب

ثمره اما اگر نقطه خاک در خانه ۶ منتهی شود و در خانه ۱۲ [illegible] بود کنیزکان و غلامان
و حیوانات زیره از دلیل خانه فرموده است اما جواهر با این خانه رسد عرض مثلث است
که از پیش گفته که مثلا شکل خانه [illegible] بود جز با خانه ضرب کنی [illegible] شود در خانه دهم
چون با شکل خانه ضرب کنی [illegible] شود و [illegible] شکل این خانه است جوهر بیتی از آید
و در همه نقطه و خانه این عمل باید کرد در مقابله هر جا بعبادتی باید فهمید چرا که هر جا عبادتی فرموده
و انکه دعا کرده که بر دل انصاف نظر شامل شان که در این ضمیر اگر کند دیگر چون مثلث
در مقام دیگر باشد بحسب آن مقام کند بدانکه این نقطه در هر مقام و مرکز اید در بیخانه
نیکو شود مگر نقطه آتش و باد باشد و در عدد اردی خلاص امکان ندارد و در بیخانه نقطه
خاک نیکو نباشد و خلاص کند هر چه در ضمیر سایلست و بدانکه این نقطه در بیجا هیچ
مرد دیگر نباید الا از مرجوع یعنی یازدهم **سنجره** اگر نقطه خاک در خانه ۷ منتهی شود دلیل
کند بر زنان بدکار و زنگان دزد و عامیان که در سفر ساکن [illegible] شوند و این نقطه در
اینجا زیر ساقط و منحل شود و ضعیف گردد و چون دشمن گردد در شکل و خانه
دوست بود در طبع دلیل کند بر گرانی گندم و چیزهای دوری تنگ کرد اند بر مردم و
محطا بود و خانه گشت و دیران دلیل کند بر محط او وز جنین بود و بر برادری هوا
دلیل کند بر رستان دراز بود و برزند فساد و بر غرق شدن کشتیها
و در باد او سیاه کند و ابرهای تلخ و شور کننده دلیل کند بر خسوف و کسوف

دلیل کند

دلیل کند بر انقلاب روزگار و تشویشها و ابرهای دروغ که بد بود و بر علامتی که در
هوا پیدا شود و مردم را از آن فساد بود و دیگر حیوان را از آن شکل و از بیمقام
که این صورت حال ابدا احتراز کردن بهتر بود تا بلا نیفتد که دلیلست بر کمی دا امید
زمان و انقلاب از آن شهر اگر کسی فرو رسیت و اگر تواند که بحسب الا دزدان
بنویسد و با خود نگاه دارد تا در امان حق سبحانه و تعالی بوده باشد و دفع بلا را بکند
ثمره اما بدانکه چون نقطه در خانه ۷ منتهی شود و در [illegible] باشد بدمانی بر زنان
و غلامان و زنگان از بدی خاک گذشت که از پیش گفتیم که نقطه خاک در هر مقام که بود بد بود و
در این مقام خاص با [illegible] است و ساقط و منحل و شکست که خاک در آب
منحل است و ضعیف شود و چون وجود خاک نیز که مانند ضرورت دشمن بود و
دوستی که در طبع گفته است سبب آنکه هر دو نقطه سرد اند دلیل گرانی و تنگی
آنست که این امهات بود که هیچ نقطه دیگر نباشد الا آب و خاک

کرده شود

[illegible] و رستان دور از یک امهات و اسد
[illegible]
و در نیز فساد و غرق شدن کشتی و دریا [illegible]
و آب شور و تلخ و گنده هم از این [illegible] چهار خانه است و گردانیدن زمین و غیره
تا آخر شرح این امهات است اکنون بدانکه عمل کردن تمام تمثیل مثلث است
که از پیش گفته شد و صفت در بیعت که فرموده است غرض آنست که بدانکه مصنف

ضمیر کنند شد اکنون اگر این نقطه در ۱۰ بگوید و ۹ و ۱۱ و ۱۲ امکان منتهی شدن
شجره اگر نقطه خاک در ۹ منتهی شود دلیل کند بر آمدن خبرهای خوش و سخن با
خوش شنیدن و افتادن بچه در رحم و ناخوشی فرزندان و دوستان و نیک خوردن
و کارهای بد کردن و آتش پرستان و کشتن نیز دلیل کند بر خطیب که بر منبر رود و
دلیل کند بر جانوران که در شب پرند در هوا و بر دزدی بر زر دلیل کند و بر سنگ سیاه و زرد
و بر کارهای که بتعجیل کنند اما سرما بگرما بدل شود و در میان شادی غم روی نماید و فعل
بد که در این نقطه رست و ساکنی دهد در کارها و لیکن خانه آتش است تعجیل نماید و سبب
نقطهای در این خانه این نقطه ساکن تر بود و بد بود الا خاک را نیکو فعلی دهد که خلق را
رسوا نکند چنانکه آتش و هوا و لیکن پنهان کند کنایات او را امانت نگاه دارد و در حکم کل
جواهر و خلایق بود و کسی حال او نداند که چند فعل نیکو دارد در وجود **شجره**
اما بدانکه چون نقطه خاک در ۹ منتهی شود و در ۱۰ یا ۱۱ یا ۱۲ باشند خاصه آتش چون
هند نگاه نه ضد آید دلیل بر خبر خوش کند و از غایت چابکی بچه را از رحم افتادن و هواء
و چون نقطه آتش در خانه آتش یکی از خبر و فرزند و دوستان و هر چه بدین خانه
منسوب بوده باشد بد بود و چون ۹ در این خانه بود خطیب بر منبر بود و جانوران
سیاه پر موی از این دلیل بود بسبب نقطهای دو سنگ و زر دار در دلیل ۹ است
و کارهای که بتعجیل کنند از سبب ۹ است سرما بگرما مبدل شود از دلیل ۹ است

از میان شادی غم ظاهر شود اگر ۱۰ و ۹ و فعل بد در نقطه خاک در این خانه است که ضد این خط
است الا خاک روشن است که ساکن باشد و در نگاه دارد و محرم کل جواهر بود و الا بد عناصر
عناصر را باشد اما اگر نقطه به ۹ منتهی شود در حکم بر خلاف آن باشد و مراد بر آید بهر جهت
که هست و اگر به ۱۱ منتهی شود از فرزند و دوست نیکوئی بیند و مراد بر آید بر عکس که چهار
نقطه آتش و باد بود آنکه مرادی دهد اکنون اگر این نقطه از چهارم آید و ۱۰ بود در جنبی
بد رسد و از سعادت غمگین شود و نیکو نیست و اگر به ۱۱ منتهی شود مجلس بیجا و اگر این
نقطه ز ۱۲ منتهی شود بچه زن در رحم حلال کند و نیکو نیست و اگر به ۱۰ منتهی شود و آن
چهار دیگر بعقد نیکو بود که آتش و باد دارند و اگر این نقطه از ۲ یا ۱ آید بد بود و اگر
چون نقطه از ۴ یا ۳ آید و در ۸ و ۱۰ ماند باشد و چون از دوم آید و در ۸ بود و چون از ۱
آید در علامات باشد **سنجه** اگر نقطه خاک در ۷ منتهی شود دلیل کند بر کبر و زیر دستان
و صوانان زیره و دزدان و گمراهان و گم شده دلیل کند و بر بچه نیز دلیل بود
و بر بند و زندان اکنون اگر جواهر بدین خانه رسد حکمش بر نیکوئی بود و اگر جوهر دیگر
رسد حکمش بر قدر دلالت کند از جوهر اما جوهر خاک در این هیچ سعادت ندهد در طبع اما
در طلب مقصود برسد اگر چه دیر رسد اما بمراد بود اگر چه کاری بود که بر تعلق
دارد اما اگر جوهر در عرض بود و بحسب آن شادی دهد از آینده و گذشته از
حبس و اطلاق و آنچه بدین خانه تعلق دارد و مجرب بود اگر جواهر دیگر پیوسته بود در حکم

این شجره از این علمها خبر داشته الا دانسته حق سبحانه و تعالی باید رفت که خداوند
عز و جل بلا بکردانه **شجره** اگر نقطه خاکی در ۸ منتهی شود که خانه سکین است
دلیل کند بر زاهدان و مردمان پرهیزکار از هر دین و ملت و لیکن بر کشیشان
و رهبانان دلیل بیشتر کند و لیکن بر دانیال الارض دلیل بیشتر کند و بر گورستانها
و بر بسی که بهاد از مواضع سیکی تاریک و از اعضای ... بر مقعد دلیل کند
و بر خانهها فساد و عدم را حکم کند و بر ظاهر گشتن و پنهان شدن علمها و از آن
دین و ملت نیکو شود و بر خادم یا و ساحران و زاهدان نیز دلیل کند و نیز
بر مردم دانا و حکما و متقدمان و علمای قدیم دلیل و حجرات و معدنیات
و سنگهای معینت و سیاه و چنین دلیل کند و بر زمین بابل و حبشه و
زنگبار و نیم روز و ظلمات و جهل هم دلیل کند و بر سکهها که در شب واقع شود
هم دلیل کند و چون خاکهای غریب در این خانه آیند دلیل کند بر آنکه موضع درع
خود لیکن با رخوفی خالی نباشد که این نقطه و این خانه ۸ بر خوف و فساد دلالت
و بر کم سعادتی دلیل باشد بسبب آنکه خانهها فساد است و جای عدم و غروب است
والله اعلم **فصل** رمل سالیانه را نسبت و الجمانت کرد در وقت تحویل
حمل بر ترتیب احوال در آن سال رملی بر زنند و از هر شکلی احوال ماهی استخراج
نمایند تا دوازدهم و اگر انقلاب نمایند چنانکه اشکال ۱ و ۲ و ۳ و ۴ را امهات

سازند و از آن رمل را تمام نمایند تا وقتی که ثابت شود یعنی که امهات مکرر
آید و در این انقلاب گاه باشند در یکنوبت و گاه سه نوبت و گاه ۴ نوبت
ثابت شود و گاه باشند تا شش مرتبه رسد و آن سال باحتیاط باید
بودن و هر چند کمتر از ۴ نوبت ثابت شود بهتر باشد و چون بچهار
انقلاب ثابت شود هر رملی را بفعلی دهند و اثر آن رمل اصل امتزاج دهند
و حکم کنند و اگر به ۴ انقلاب ثابت شود انقلاب نماید بر این وجه که اول را در
نماید با ۲ و ۳ را ضرب نماید در ۱۰ و ۱ را ضرب نماید در ۱۵ و ۱۴ را ضرب
نماید در ۱۶ و چهار شکل بهم رسد از ضرب اینها اینها را امهات سازد
و رمل تمام کنند و باز رمل دوم را انقلاب نماید بدستور مذکور تا ۴ یا ۲
رمل تمام شود و در هر رملی بترتیب ۱۵ روز حکم کنند از رمل تمام که بجهت هر دور
انقلاب نماید از رمل اصل بر نوعی که اول و ۳ را با هم ضرب کنند و پنجم را در ۷
و ۹ را در ۱۱ و ۳ را در ۵ و باز از این ۴ شکل دو شکل حاصل نماید یکی را اول
سازد و یکی را سیوم و دیگر شکل دوم اصل را در ۴ ضرب نماید و ۶ را در
۸ و ۱۰ را در ۱۲ و ۱۴ را در ۱۶ و از این چهار شکل حاصل سازند و این دو
دو شکل مذکور را امهات سازند و رمل تمام کنند و اگر امهات مکرر
شود انقلاب باصل
والله اعلم بالصواب

باب اول در معرفت خانهای شانزده‌گانه

۱ دلیل کند بر تن درستی و حرکت نفس باختیار ۲ دلیل کند بر خروج کالای باختیار ۳
دلیل کند بر حرکت اقربا و پریشانی حال ۴ دلیل کند بر فرح ملک و نقل بمقام و بدحالی پدر ۵
دلیل کند بر بدی حال فرزند و شکستگی معشوقان ۶ دلیل کند بر بیرون آمدن از رنج و
نقصان حیوانات و بنده ۷ دلیل کند بر بدی حال زنان و شریکان و طلاق ۸ دلیل
کند بر بیرون آمدن از خوف و بدی جستگاه غایب ۹ دلیل کند بر نکویی حال سفر و
خواب دروغ بیند و علم بیاموزد ۱۰ دلیل کند بر نکویی شغل و عمل و ترک کردن باختیار
و راحت ۱۱ دلیل کند بر [illegible] و خالی دوستان و ترک امید باختیار ۱۲ دلیل کند بر
حال دشمن و نقصان چهارپایان بزرگ ۱۳ دلیل کند بر قوت نفس و باقی آنچه مطلبد
۱۴ دلیل کند که از خروج مطلوب تغیر شود و از دخول ۱۵ اگر درین خانه باید خطا بود ۱۶
دلیل کند بر نکویی عاقبت کار و بیرون آمدن از غم **باب دوم** ۱ دلیل کند
بر قوت نفس و روز گشیده از حال صرخود واقف شود ۲ دلیل بود بر قوه گشیده و مال کرد
قبض آمده و مدد و دوستان ۳ دلیل کند بر جانه بودن اقربا و نقل کردن خانه بود ۴
دلیل کند بر نکویی مقام و املاک و عاقبت کار ۵ دلیل بر نکویی حال فرزندان و معشوقان و
رسیدن خبر ۶ دلیل کند بر بدی حال رنجوران و زنان آنیان و بریهان ۷ دلیل کند
بر قوه نکاح در اول و در آخر اندک شوش و عاقبت انکامت آرد ۸ دلیل کند بر خوف

وجه

۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ستایش بیعد موجودی را که چندین هزار اشکال سعد و نحس از
از یک نقطه واحد در دایره وجود اظهار فرموده و درود و ستایش
متجاوز الحد و العد موجودی را که کافه خلایق را از ربقه ضلالت و طرایق
منکوس و شقاوت بجاده مستقیم سعادت شریعت هدایت نمود و رحمت
و غفران بر متابعان که اجتماع انجاعت بنصرت حضرتش رایات کفر
دین مقهور و منکسر گشت **اما بعد** چنین گوید بنده دعاگوی نصیر
الدین طوسی برلیغ جهانمطاع نافذ شده بود که این ضعیف در مقدمات
رمل و احکام آن مختصری بنویسد هر چند خود را شایسته آن ندید اما امر
مصلحی شده بود که ابا نمود هر اندکی بر سر شود هر آینه انچه در قلم آمد امید
که مقبول گردد **پس بدانکه** هر علمی را موضوعیست و موضوع علم رمل نقطه است
از جهت آنکه بحث در علم از زوج و فرد است که ایشان عوارض ذاتی نقطه اند
و محمول او ثبوت کم براشکال مقدمست پس واجب شد اول شرح بیوت
کردن **فصل** بدانکه خانهای رمل شانزده است **خانه اول** منسوبست
بطالع زمان و تن جان و ابتدای امور **خانه دوم** منسوبست بمال و معاش

و دخل و خرج و اعوان و قدوم غایب **خانه سوم** منسوبست ببرادران
و اقربا و نقل و حرکت نزدیک و خواب دیدن **خانه چهارم** منسوبست به
پدر که میان او و پدر مفارقت افتاده باشد و ملک و مقام و عواقب امور
خانه پنجم منسوبست بطرب و محبوب و اهدا و اتحاف و رسول و خط و
فرزند **خانه ششم** منسوبست بغلام و کنیز و احوال خدمتکاران و علم و
ملالت و حبس و چهارپایان [illegible] **خانه هفتم** منسوبست بمطلوب و ازدواج و شریک
کار و غایب و دزد و خصم **خانه هشتم** منسوبست بجنون و موت و مال غایب
و مال میراث **خانه نهم** منسوبست بسفر و علم و دین و دیانت و امانت و تعبیر
خواب **خانه دهم** منسوبست بملک و سلطنت و شغل و عمل و عزت و حرمت
مادر **خانه یازدهم** منسوبست بامید و دوستان و مال بزرگان و سعادت **خانه دوازدهم**
منسوبست بدشمنان و چهارپایان کرد بسم و زندان **خانه سیزدهم** منسوبست
بنفس سایل و رای و تدبیر **خانه چهاردهم** منسوبست بنفس غیر و حصول مطالب
خانه پانزدهم منسوبست بسحر اکبر و قاضی و حاکم رمل و احوال امور و قضایا و این
خانه گویند **خانه شانزدهم** منسوبست بعاقبت العاقبت و فراغت
و احوال امور کلی ازین خانه گویند **و ازین خانها چهار خانه را وتد گویند** و آن اول
و چهارم و هفتم و دهم دلالت کند بر حال و اقوی خانها اند **و چهار خانه دیگر**

۷۴

مایل الوتد خوانند و آن دوم است و پنجم و هشتم و یازدهم دلالت بر مستقبل
حال و اوسط بیوتند **و چهار خانه دیگر زایل الوتد خوانند** و آن سوم است
و ششم و نهم و دوازدهم دلالت کند بر ماضی و اضعف بیوتند **و چهار خانه
دیگر را زواید و شواهد و اربعه خوانند** سیزده را شریک اول و چهاردهم را
شریک هفتم و پانزدهم شریک دهم و شانزدهم را شریک چهارم خوانند
چون اول و ۱۳ و ۴ و ۱۴ و ۷ و ۱۵ و ۱۰ و ۱۶ و این خانها هشت خانه
را اوتاد خوانند که آن اول است ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ م اند و
چهار خانه دیگر را ساقط خوانند و خانهای ناظر اقوی و خانهای ساقط
اضعف چون منسوبات خانها معلوم شد از اشکال بیان کنیم **صفت
اشکال اجتماع** سعد منقلبست منسوبست بزهره و عطارد و لادت
طرب و فرزند متعلق بدو دارد و در خانه اول شرف و در ۵ سکن و در ۹
حد و در ۲ وجه مثلثه شمسیه و در ۷ و ۹ مثلثه ۱۹ دارد سعد خارجست
منسوبست بمشتری و علوم و دین و دهقانات و آنچه متعلق بدو دارد و در
خانه ۲ شرف و در ۱ سکن و در ۹ وتد و در ۶ وجه و در ۹ مثلثه دارد
سعد ثابتست منسوبست بقمر و نقل و حرکت و سفر و نیکان و عوام
الناس متعلق بدو دارد و در خانه شرف و حد و وجه و در

منسوبست بزهره ابچه در فرح و کرامت و در خانه ۲ شرف و در ۱۳
سکن و در ۷ حد و در ۲ وجه و در ۷ و ۵ مثلثه دارد سعد ثابت
منسوبست بقمر و نقل و حرکت و سفر و پیکان و عوام الناس و در خانه ۴ شرف
و حد و وجه و در ۹ سکن و در ۲ و ۴ مثلثه دارد نحس منقلب منسوب
بمریخ و سپاهیان و اهل فتن و اهل حرب خوانند بدانکه اگر او را باین شکل که در خانه
چهارم آید ضرب کنند با طالب مطلوب میشود و در خانه ۵ شرف و در ۱۳ سکن و
در ۱۰ حد و در ۷ وجه و در ۸ مثلثه دارد نحس خارجست منسوبست بذنب و ارازل
و اوباش و در خانه ۶ شرف و در ۱۲ سکن و در ۸ حد و در ۸ وجه و در ۷ مثلثه
دارد نحس ثابت منسوبست بمریخ و لشکریان و آلات حرب و آشوب
و خون ریختن و در ۷ شرف و وجه و در ۸ سکن و در ۳ حد و مثلثه دارد
نحس داخلست منسوبست بر حل و عمارت و ضیاع و روستا و دهاقین
و مردم بی اصل و در ۸ شرف و در ۷ سکن و در ۲ حد و در ۵ وجه و در ۳
مثلثه دارد سعد خارجست منسوبست بآفتاب و عز و جاه و بزرگی و
سروری و در خانه ۹ شرف و در ۱۰ سکن و در ۸ حد و در ۱ وجه و در ۳ و ۵ مثلثه
دارد نحس منقلبست منسوبست بزحل و عقله و بسته و بحر و چیزهای بسته و
مجوف و در ۱۰ شرف و در ۶ سکن و در ۱۴ حد و در ۵ وجه و مثلثه دارد



سعد ثابت منسوبست بعطارد و مکتب خانه و کاتبان و محاسبان و اهل
قلم و چیزهای منقش و در خانه ۱۰ شرف و در ۱۵ سکن و حد و در ۳
وجه و در ۶ مثلثه دارد سعد داخلست منسوبست بمشتری و علما
و دین و زهاد و عباد و اشراف الناس و در خانه ۱۲ شرف و در ۱۰
سکن و در ۵ حد و وجه و در ۳ و ۶ مثلثه دارد سعد منقلبست
منسوبست بقمر و آبها و بارانها و برفها و سیلها و در خانه ۱۳ شرف
و در ۱۶ سکن و حد و در ۱۴ وجه و در ۷ مثلثه دارد نحس خارجست منسوبست
براس و مردم سفله و اوباش و در خانه ۱۴ شرف دارد و در ۲ سکن
و در ۱۲ حد و در ۷ وجه و در ۱ و ۳ مثلثه دارد ممتزجست منسوبست
بعطارد و غلبه و کثرت و در خانه ۱۵ شرف دارد و در ۴ سکن
و در ۳ حد و در ۳ وجه و در ۶ مثلثه دارد سعد داخلست منسوبست
بآفتاب و ملوک و اکابر و اشراف و در خانه ۱۲ شرف و در ۳ سکن
و در ۱۱ حد و در ۱ وجه و در ۲ و ۹ مثلثه دارد مقابل سکن وبال مقابل
شرف هبوط و مقابل حد و وجه و مثلثه ضعف باشد و مقابل خطی از
خطوط مذکوره نکبتی و ضعفی باشد چون بر لیبع جهات منقطع لا زال
شده بود این مختصر در غایت اختصار آنچه مقصود بود از

مطلوبات این فن در مختصر معلوم شود از آن جهت تسکین دایره
اختصار کردیم والله اعلم بالصواب





و از این تسکین معلوم خود
را میطلبد او را طالب
و معلوم را مطلوب میخوانند چنانکه
فرح طالب است و مطلوب او و همچنین طالب و
طالب و طالب و طالب و طالب
طالب و طالب و همچنین طالب واو
طالب واو طالب واو طالب واو طالب
واو طالب واو طالب واو طالب است و
قاعده این مقدمات در احکام آنست که هر شکلی که در خانه اول آید
معلوم خود را طلبد از خانه آن شکل از این تسکین شمارند تا در چندم

آمده است اگر خانهای نیک آمده باشد مثل اوتاد و یازدهم
و پنجم و سیزدهم و پانزدهم نیک باشد و حکم کنند بر منسوبات آنها
مثلا اگر چنانچه در اول آید چون از خانه او شمارند در دهم
باشد دلالت کند بر بسیاری عزت و حرمت و جاه و بزرگی
و طلب مال از آن جهت که صاحب این خانه که است
چون ضرب کنند که مال است حاصل شود و هم
چنین اگر در اول آید چون از خانه او شمارند در ششم
باشد دلالت کند بر ملالت سائل و فکر و غم و اندوه او و این
چیزی را از منسوبات خانه ششم است و طلب امیدی کند از
آن جهت که چون با صاحب خانه ضرب کنند کی حاصل شود
و او امید است زیرا که یازدهم اوست و باقی را بدین
قیاس باید کرد و این امثال که ذکر رفت احکام سائل و جانب
گویند اما احکام مطلوب بدین نوع است که بنگرند که مطلوب شکل
در اول آید در رمل ظاهر است یا باطن و باطن آن باشد

که هر شانزده شکل چو در رمل آمده باشد با صاحب آن خانه از شکلین مذکور ضرب کنند و متولد معلوم کنند که در رمل هست یا نه اگر باشد در چندم آمده است از خانهای خود و اگر در خانهای نیک آمده باشد دلیل نیکی مطلوب بود و اگر در خانهای بد آمده باشد دلیل بدی مطلوب باشد اما حصول و لاحصول مطلوب را باید که شکل مطلوب را با صاحب خانه که مطلوب در وی آمده باشد ضرب کنند اگر داخل متولد شود دلیل حصول باشد که سعد باشد و نحس به دشواری و اگر خارج متولد شود دلیل لاحصول باشد سعد با خیر بسیار و نحس بغیر اختیار و اگر منقلب متولد شود از حالی بحالی بگردد سعد حصول بود در عاقبت و نحس لاحصول و اگر ثابت باشد مدتی بر یک حالت بود سعد بالعاقبة حاصل شود و نحس نشود و اگر مطلوب در رمل نباشد بنگرند که در خانهٔ مطلوب چه شکل آمده است آنرا با شکل مطلوب ضرب کنند و متولد معلوم کنند بر همان طریق حکم کنند اما در این صورت دلالت در توقف افتد والله اعلم بالصواب

بجا نگذ

مال دارد از چه کس از تکرار آن شکل دویم گوید بر حسب خانه و اگر تکرار نباشد از متولد اول و دویم یعنی از نهم و اگر خواهد که بداند که صاحب ضمیر را تحصیل خواهد بود نگاه کنند در شکل چهارگانه که از دوازده گانه زیاده است حکم کنند بر دخول و خروج و از آب حکم کنند و اگر سوال از معاد باشد دویم را در پنجم ضرب کنند و حکم از آن گوید

خانهٔ سوم نظر در سوم اگر شکل سعد داخل باشد دلیل است بر راحت و مهربانی برادران هرچه بدین خانه تعلق دارد و داخل و خارج دلیل کند بر خواهر و برادر و اقربای نزدیک باشد نحس با ضطرار سعد باختیار ثابت دلیل تحیر منقلب دلیل تفرقه و تردد و دار اول و سوم شکل ساکن شود و از آن حکم کنند بر راحت و مضرت از اقربا و ماضی از دویم و مستقبل از چهارم و اگر سوال از تن دو حرکات نزدیک بود از سوم گوید بعد از آنچه بایست کرد و صلاح و با اختیار رود داخل سعد به دشواری و صلاح و باقی مکروه باشد اقرار اولی **البیت الرابع** اگر سوال از پدر و ملک و عاقبت باشد و در این خانه شکل سعد باشد دلالت کند بر سعد و نحس بر عکس سعد و ثابت بیکو بهم بدین خانه تعلق دارد و منقلب بر انقلاب و ماضی از سوم و مستقبل از پنجم اگر پنجم و نهم تکرار کنند پدر دوست باشد فرزند را و اگر در دهم تکرار گردد باید که پدر دارد دهم و چهارم تکرار دشمن باشد و باقی خانها نه دوست باشد نه دشمن و اگر سوال از عاقبت و احوال کار خود بود از اول و چهارم شکلی بیرون آرد و از چهارم و چهارم شکلی و از هر دو شکلی آن دلیل

باشد از سعادت و نحوست از تکرار ان شکل و صلاح و فساد
معلوم کردد چنانکه اکر در خانهای راحت بود تکرار راحت بود و اکر در
خانهای رنج و خوف باشد از دشمن مضرت رسید **البیت الخامس**
اکر سوال از فرزند باشد ازین خانه از سعادت و نحوست حکم
کند اکر سوال از خبری باشد از تکرار شکل پنجم اکر در خانهای سعد تکرار کند
خبری خوش باشد و اکر در خانهای نحس تکرار کند خبر ناخوش باشد و شکل داخل
راست باشد و خارج نحس اراجیف و اکر سوال کنند از فرزند که محکم باشد یا نه
اکر شکل پنجم سعد داخل باشد یا منقلب سعد اکر نی بود و اکر برعکس که خند فرزند
شود از تکرار شکل پنجم کوید و اکر سوال از معشوق بود حالش از بد آمدن لسان
الام کنار اول و پنجم بیرون آید دو پستی و دشمنی از تکرار پنجم کوید
البیت السادس اکر سوال از رنجور باشد در بنجانه شکل خارج باشد از رنج بیرون
آید سعد بآسانی و نحس بدشواری و داخل رنج زیادت شود و ثابت
در توقف ماند و منقلب از رنج بیرون آید باز رنجور شود و سعد بآسانی
و نحس بدشواری و از پنجم ماضی بیماری و از چهارم عاقبت عمر و از ششم بمیرد یا
نه و از دهم چه دارو سود دارد و آنچه از اول و چهارم بیرون آید صلاح
عاقبت باید و اکر سوال از بنده و غیر ان باشد داخل و ثابت نیکو باشد و خارج

نحس و منقلب نحس است و اکر از پوشیده داخل ماند و خارج نماند
و حمره دلیل خوف بود و باقی میانه حالی باشد **البیت السابع** اکر سوال
از زن و شوهر بود باشند و در بنجانه داخل و ثابت نیکو بود و باقی بد و اکر سوال
کند کنند که زن پیر است یا جوان شکلهای آتشی و بادی جوان و خاکی و آبی شکلها
میانه سال و اکر خواهد که بداند که از چه قوم است اکر در هفتم و دوم و نهم
شکل نحس باشد بد اصل باشد و در سوم و دهم اهل صلاح و چهارم قوم
بزرگ نهم اهل طرب باشد اول و پنجم اهل صلاح و اطبا و اهل علم و تجارت
اکر خواهد که بداند که از چه قبیله است که او را زن کند از تکرار هفتم کوید و موافق
و مخالف از تکرار هفتم باید کفت **البیت الثامن** اکر در این خانه شکل خارج
افتد دلیل بیرون آمدن از خوف بود و مال غایب و میراث برسد و داخل
دلیل کند بر خوف و میراث نرسد و ثابت متوقف و منقلب متردد و سعد
بآسانی و نحس بدشواری و اکر خواهد که بداند که اندرین خوف است از اول و
هشتم شکلی بیرون آرد اکر ستارکان علوی نسبت دارد دو دیری الا بر
عکس و اکر سوال از مال غایب یا قرض کرام بد بدهد یا نه از اول و هشتم شکلی
بیرون آرد اکر ستارکان علوی دارد دیری و الا برعکس و اکر سوم و چهارم داخل
و منقلب سعد بدهد و الا نه **البیت التاسع** اکر شکل خارج یا منقلب در بنجانه
بیفزود و سعد بخوبی و نحس بشدت و داخل و ثابت در توقف افتد یا

سایل بر خود دشوار بیند و موضع از نهم و بازکشتن از تکرار نهم و سفر
از سوم و نهم اکر سوال کند که غایب رود آید یا دیر بفرد از سوم و نهم
و شکلهای که از دوازده باشد از غایب و داخل حکم کند بر آمدن و از
خارج و ثابت در توقف افتد **البیت العاشر** اکر سوال از شغل
و عمل کند در بنجانه شکل داخل باشد یا ثابت یا ... داخل دلیل راحت باشد
و ثابتات در بنجانه نحس یا نه و منقلبات سعد و ان شکل که از دوم و دهم
بیرون آید داخل مال و نعمت و اکر سوال کند که مرا کدام کار به آید از
صناعت طلب کند از آن شکل کوید و دوستی و دشمنی با بزرکان از
تکرار دهم و سوم و پنجم و نهم کوید و بر صاحب عمل اکر تکرار دهم بود و اکر حال
مادر پرسد شکل سعد در بنجانه دلیل بر سعادت وی و نحس بر نحوست و دوستی و دشمن
از تکرار دهم کوید **البیت الحادی عشر** اکر در بنجانه شکل داخل سعد باشد بر سعادت و سود کوی
حال دوستان و بر آمدن حاجتها و امیدها و اکر نحس داخل غم و اندوه بود
و اما امیدها بر آید بسختی و اکر ثابت سعد باشد برعکس حال دوستان و امید
بعضی بر آید و حکم را دوستی کند از سعد بر سعادت و از نحس بر شقاوت
البیت الثانی عشر از حال دشمنان از نیک رسیدن و نارسیدن اکر شکل دوازدهم
تکرار کند دشمن بزرک باشد و در ... معروف و در ... مجهول و هدایت
۱ ۴ ۷ ۱۰ حامل او تدانیست ۲ ۵ ۸ ۱۱ زایل او تدانیست ۳ ۶
۹ ۱۲ و اکر سوال از چهارپای بزرک باشد از دوازدهم شکل داخل باشد افزونی و خارج نقصان
و ثابت همچنان بماند سعد بآسانی و نحس بدشواری ... اهل ... آنکه ...
... تمام شد الصالح

بسم الله الرحمن الرحیم

و این رساله مشتملست بر دو مقاله **مقاله اول** در معرفت استنباط حروف
مقاله ثانی در اصول استخراج رمل سالیانه **مقاله اول** در استخراج حروف
۲۸ کانه معلوم میشود بمراتب حروف بیت هشتکانه بمقتضای دایره افراد
هفت حرف ناری منسوبند بنقاط ناری و هفت بنقاط هوایی با شکال و نقاط
هوایی و هفت حرف مایی بنقاط و اشکال مایی و هفت ترابی بنقاط و اشکال
ترابی چنانکه **...** ناری اولست **الف** در ذات ناری اوست و **ب** در ذات **...** که
بادی اولست و **ج** در ذات **...** که آبی اولست و **د** در ذات **...** که خاکی اولست
و من هذا این حروف مذکوره در ذات عناصر این اشکالست اما قوت حروف
معتبر است چنانکه **الف** در ذات **...** و **ب** در ذات **...** و جیم در ذات **...**
و **د** در ذات **...** چه من حیث العنصر مقتضای اینجو فندی اشتراک عنصر
دیکر باز چون نقطه شکلی منتهی شود بنظر نمایند در نقطه شکل منتهی الکه در آن
مرکز نجب عنصر با شکلین یا مراتب قوت او را مرعی دارند آنچه اقوی باشد
حروف است مطلقا و باز تکرار حروف که استخراج شده قوت تمام دارد
و حروفی که در ان قوت تنها باشند اکر حروف ابجاد باشد بعشرات برند
عشرات با جاد و اشکال که در بکی واقع شده باشد ده حرف دارد

یکی حرف ذات و دیگر حروف دور الف و فا در ذات اوست و صورت
دایره بدین نوع است که نموده میشود
ا ب ج د ه
و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش
ت ث خ ذ ض ظ غ
و چون در حیز
متراجع شده باشند حروف ذات دهند لیکن حروف دور بعضی گویند که
حرف نقل هم معتبر است چنانکه اگر دو خانه نقل نموده باشد ب با حرف ذات
و اگر سه خانه نقل نموده باشد جیم و همچنین تا آخر نیوت بدین دستور عمل نمایند
اما در استخراج حروف ابجدیت استعلام عدد حروف اسم و عدد حروف
منقوط و غیر منقوط بعضی از عدد نقاط او تا د و بعضی تمام رمل را بر گیرند و ۱۲ طرح
نمایند آنچه باز ماند با آن عدد گویند اما منقوط و غیر منقوط را بعضی از کامل
شکل اول و منتهی الیه گویند و بعضی از شکل میزان گویند که از دو شکل کامل
حاصل شده گویند و عدد مراتب او را اگر شکل میزان از دو شکل کامل حاصل شده
باشد عدد نقطه و حروف آن جفت است و اگر از دو شکل ناقص احداث
شده باشد طاق و معتمدا عدد حروف را بعضی از عدد مراتب شکل
میزان گویند و این اصح القول است و چون حروف استخراج شود
قوت مناسب را مرعی دارند و حروف زایده را مهمل ساخته کره ترکیب
سازند و اسم ۳ حرفی شد حرف استخراج شود و دعوت ضم آن گفت

٢٧١ ٢٤٧

فصل در عمل کردن متن و شرح و تفسیر و تاویل قاعده چنانست که
چون شکلی که در مرکز عقل کل واقع شود او را بسط نمایند تعکیس دهند و
احکام بطریق مذکور گویند و این عمل بر این وجه است که شکلی که در میزان حاضر آید
او را متن گویند و چون او را شکل پانزدهم که طریق بدایره ابجد که صاحب
مرکز پانزدهم است ضرب کنند شکلی که حاصل شود آن شکل حاصل شده را
شرح نامند و چون آب شرح را به بابکشاده گردانند او را تفسیر
نامند و چون آب متن راکشاده بابه کنند از آن تاویل نامند و قوت هر یک
از متن و شرح و تفسیر و تاویل ضرب باید داد منزل بمنزل تا قابل باید بقدر
مرتبه بدان که کمی بیشی و سه شکل اند که قابلان ثلاثه اند اکبر
اوسط اصغر **فصل** در بیرون آوردن اسم شتر مذکور شد که
چهار شکل آتشی و چهار بادی و چهار آبی و چهار خاکی و هر کدام از این چهار
هفت حرف داده اند و آنچنانست که اشکال هر یک در مسکن خود دو
حرف دارد و در دایره ابجد تا دوازدهم و باقی یک حرف داده اند و چون
اشکال در مسکن غیر خود باشد دو حرف و ارشته باشد و حرف خانه
چنانکه لحیان در سر دور با فا در ذات او باشد و چون بدویم رود الف و ب
و چون بسیم رود الف و جیم و چون بچهارم رود الف و د ماهی این

ا	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
ب	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف
ج	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
د	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق
ه	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
و	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش
ز	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت
ح	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث
ط	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
ی	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
یا	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض
یب	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
یج	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
ید	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا
یه	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب
یو	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب	ج

و قاعده چنانست که چون رمل زده باشند نقاط آتش اول را تا پانزدهم بر گیرند
و از اول بگیرند و طرح کنند بهر شکلی که رسد بطریق مذکور حرف آورند و
بر نقاط باد را بگیرند و از دویم طرح کنند و نقاط آب را بگیرند و از سیم
طرح کنند و نقاط خاک بر گیرند و از چهارم طرح کنند والله اعلم

٢٧١ ٢٤٨

فصل در معرفت رمل سالیانه بدانکه در وقت تحویل آفتاب
بحمل رود در رسیدن جرم ثبوت اعظم با اول ثابته این برج رملی بر زنند بجهة
سکونتی احوال هر سال و احکام یک ساله استنباط نمایند و نسق
و طریق استخراج آنست که دیگر رملی بر زنند سیزدهم و دوازدهم و یازدهم و چهاردهم
از اعلی الترتیب بر گرفته رملی بسازند و باز آن رمل را بدین نوع مذکور عمل نموده تا بثبوت
رسد و عمل ثبوت آنست که متولدات و زوایدات رمل آخر با رمل ما قبل
متساوی شود تحت اشکال پانزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم رمل
آخرین در امهاتش تکرار کنند یعنی اشکال عود کنند و چون به ثبوت رسید آن را
چهار رمل را علی الترتیب بر گیرند و بار امتزاج دهند و از نتیجه هشت شکل
احداث نمایند چنانکه اوتاد رمل اول را با ثالث ضرب نمایند و ثانی را با رابع
و اشکال نامند را انجام نموده گاه باشد که در میزان امتزاج شکل غیر میزانی
واقع شود اما این عمل اعتباری نیست اما خلاصة العمل آنست که رمل را
امتزاج نمایند الا یا من غایت استنباط نمایند و آن اوتاد و امتزاج است
و با امهات فصل بهار و بنات تابستان و متولدات پاییز و زایدات
زمستان و باز اوتاد فصل ربیع ماه اولست و مایل اوتاد ماه ثانی و زایل
اوتاد ماه ثالث و از سایر فصول هم بر این نوع استنباط نمایند و حمت پس تو

را از زایدات فصل شتا استخراج نمایند و جمعی گویند که امهات فصلی
ماه اولیست و بنات ماه ثالث و متولدات ماه ثالث اما قول اول را
صحت بیشتر است و باز اوتاد ماه اول و بهجه اولیست و مایل و بهجه ثانی و زایل
و بهجه ثالث و همچنین تا سایر شهور این نسق مرعیست چه بعضی این علم رمل
را اول شاید سازند با فصول و شهور در احکام بنویسند چنانکه اشکال ماه
اول اوتاد و دوازدهم در شکل اول ضرب نمایند و ماه دویم را با شکل دویم و همچنین
تا دوازدهم رمل اصل و این عمل معتبر است و رغم جمعی اینست که اوتاد رمل اول را
با رمل ثانی ضرب نمایند ششماه اول باشد و اوتاد رمل ثالث را با رابع ششماه
آخر باشد و باز این دو رمل را با هم امتزاج باید داد و رمل دیگر استخراج باید نمود
و آن رمل تمامی سال باشد و چون خواهد فضولات اربعه استخراج نمایند بر رغم
بعضی از امهات و بنات و متولدات و زوایدات استخراج میشود و بر رغم بعضی
از اوتاد و مایل و زایل و اوتاد و زوایدات اربعه استنباط میشود و بهر کس
از فضولات اربعه استخراج میشود بر نسق مذکور و باز چون اوتاد اربعه استخراج
نمایند شکل اول اوتاد اول و شکل اول اوتاد ثالث را بر گیرند و با نتیجه اش ماه
اول استخراج شود و همچنین چهار ماه از این دو اوتاد استنباط میشود و چهار
ماه دیگر بدین نسق از اوتاد دویم و چهارم استخراج میشود و چهار ماه دیگر از

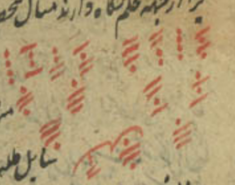
۲۴۹

ضرب شکل اول از اوتاد ثالث و شکل اوتاد ثانی را با رابع احداث میشود چهار
دیگر با نتیجه این دو شکل و همچنین دویم این اوتاد را با دویم آن اوتاد ضرب نمایند
با نتیجه اش ماه دیگر احداث میشود و با نتیجه این دو شکل و همچنین دویم این اوتاد
چهار دیگر اخراج میشود و طریق استخراج بدین وجه است که شکل اول آن
ماه و شکل اول ششماه اول با نتیجه اش بگیرند و با شکل دویم ماه و شکل دویم ششماه
اول را با نتیجه و بهجه ثانی بگیرند و شکل نتیجه آن ماه را با شکل سیم ششماه اول
با نتیجه و بهجه ثالث بگیرند و همچنین تا دوازدهم آن رمل ششماه اشغل
میشود و باز شش ماه آخر ابتدا نمود. با شهور باقی نتیجه میشود بر نسق مذکور و
رمل تمامی آن سال تا دوازدهم قسمت میشود در طریق مذکور اما قواعد اول مراتب
جهة امهات کامله استخراج میشود والله اعلم و احکم

دو اول ع

در باب ضمیر گفتن و حکم کردن بدانکه قاعده ضمیر دانستن آنست که نقطه کار از میزان
بخانه منتهی شود و آن شکلی که پیدا شود و صورت بندد آن شکل را در اول
تخته نهند و شکلی که در میزان است در دویم که متن گویند با صاحب مرکز یعنی صاحب
خانه ضرب نمایند و در سیم جای دهند و صاحب خانه نیز در چهارم و او را امهات
تشکل نمایند داینما شکل هفتم با شکل اول یکی باشد و شکل سیزدهم آن رمل
باشد و چون دو نقطه در میزان آیند از جهة و دیگر ضمیر در عمل آرند و دیگر

۲۷۱

برا از جهة حکم نگاه دارند مثال شخصی رملی کشید و صورت رمل اینست

و چون نقطه ضمیر را سیر دادیم بدویم
منتهی شد و این نقطه شاهد است بدانکه
سایل طلب مال دارد که در دست او نیست زیراکه
چون نقطه را از میزان راندیم در دویم به ... منتهی شد و طریق در بین منتهی
عتبه داخل شد و ... را در اول تخته گذاشتیم و ... متن را با صاحب خانه آن
که ... است ضرب کردیم ... شد پس ... را در دویم گذاشتیم و صاحب خانه
دویم را در چهارم که حمره است و متن را در سیم عتبه داخل با طریق زدیم
لحیان شد و ... با حمره زدیم طریق شد و از هر دو عتبه داخل صورت بست
پس شکل اول را در هفتم یافتیم و هفتم را در اول و چون حرکت دادیم و قابل طلب
نمودیم ... بود و او صاحب سیم است و در روی رمل در هشتم یافت شد
و این شکل سیم در چهارم خود واقع است پس دلالت کند که این رمل از
جهة مال و ملک است و چون در چهارم انکیس واقع است و او صاحب خانه هشتم
است که خانه میراث است پس دلالت کند که این میراث برده باشد چون
معلوم نمودیم ضمیر از آن بود و چون نقطه حکم را راندیم در هشتم به ...
رسید و طریق عتبه خارج شد و طریق در دویم گذاشتیم و صاحب خانه

۲۵۰

صبلت شد
که انکیس است در چهارم گذاشتیم و از عتبه خارج و طریق ... جا
و از ... چون قوت را راندیم ... بطریق رسید و حرکت دادیم
طلب جماعت کردیم و در روی رمل بود و در جای او ... بود پس ... را
با نصرت الداخل ضرب کردیم ... شد و تکرار در ششم و هشت
و چون مال او را طلب کردیم نقی بیاض بود و بیاض را در دهم یافتیم و چون
نیز شکل املاکست و صاحب دهم که قبض الداخل است در نفس ... واقع
بود و دلالت کند بر آنکه این مال بتصرف در آید با مدد و معونات خانه
دهم و سیم و محتمل که سایل را حرکتی واقع شود و دلالت کند بطلب این سبب
... که در جای مطلوب واقع بود والله اعلم بالصواب در باب خبی گفتن
والله اعلم بالغیب و طریق خبی گفتن چنانست که شکل اول را با چهارم ضرب
کنند و حاصل با هشتم و نتیجه را اگر در رمل بگویند در دست چیزی دارد
و شکلی که در اول است نرمی و درشتی را از آن گویند و از دویم جوهر
و رنگ و از سیم طعم و بوی و از چهارم معدنی و کانی و نباتی و حیوانی و اگر نرمی
و درشتی را از قوت لحیان گویند و او را از هر خانه که باشد طلب نمایند
که در چه خانه واقع است و حکم کلی از آن کنند و جوهر و رنگ از قوت
حمره گویند و شکل از قوت ... گویند و معدنی و کانی و نباتی و حیوانی

۲۷۱

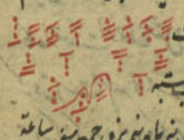
ار قوت ... گویند نوعی دیگر اول با پنجم ضرب نمایند و نرمی و درشتی
ازان گویند و دویم را با هشتم ضرب کنند و جوهر و رنگ گویند و سیم را
با هفتم ضرب کنند و شکل طعم و بوی ازان گویند و چهارم با هشتم ضرب کنند
و معدنی و حیوانی و نباتی و کانی ازان گویند نوعی دیگر آتش را برد اوند
و شکلی بسازند و نرمی و درشتی ازان گویند و باد را از خانهای بادی
برگیرند و جوهر و رنگ ازان گویند و آب را از خانهای آبی برگیرند و شکل
و طعم و بوی ازان گویند و خاک را از خانهای خاکی برگیرند و اصل جنس ازان
گویند بدانکه خانه ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ معدنی باشد و خانه ۲ و ۶
و ۱۰ و ۱۴ حیوانی باشد و خانه ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ نباتی باشد
و خانه ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ کانی باشد و صورت شکلها اینست معدنی
حیوانی نباتی کانی
لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر فصل اول در استخراج
ضمایر اول قول معبریان اما بدانکه حکم ضمیر بر سه نوع است مبنی بر قول طایفه
و حکم اول و ضمایر الجمانست که غلبه اشکال را اعتبار کنند و حکم بر دلالت
آن کنند مثلا در رملی که اشکال خارج غلبه کنند دلیل کند برانکه
صاحب ضمیر دل در سفری بسته است و یا خبری غایب یا نقل مقام

و در انکه اشکال داخل غلبه دارد دلیلست بر طلب مراد و حصول آن و جمع مال
و طلب عنایت از بزرگان و در انکه اشکال ثابت باشد دلیل بود بر فرو ماندگی
و کارها و دل بستگی از انجهة مواز مجبولی و در انکه اشکال منقلب غلبه دارد
دال بود بر دو حال از هر باب بتخصیص جهة مطلوب با حکم مشهور بجهة حال بل
توان و هر چه رمال است چون طبیب است معالجه هر شخصی را موافق مزاج
او باید کرد و چنانکه پادشاه همیشه بر تغلب دشمن و تسخیر آنکشور ملک و حصول
آن و اموال و اطراف آن مصروف باشد خاطر درویش بر طلب فرج روزگار
یا ادای قرض و فکر محبوس بر خلاص و اندیشه مریض بر صحت مرض پس معلوم
شد که حکم هر شخصی بحسب حال وی باید کرد و این قیاسیست که در علم در
کارست بتخصیص درین فن نوع دویم از قول معبریان و جهاد بطه درین نوع
که شکل اول را با پانزده اعتباری تمام میکنند و علی کل حال حاکم این هر دو شکل
و صورت آن بد و تیست یا نقطه یا شکل انکه هر دو نقطه را می باید انداخت تا جا
که منتهی شود و احتیاط کنند که آن نقطه بکدام شکل میپوندند و چون اسقط بوی
میپیوست چه شکل میشود و حکم از ان شکل و از ان خانه کنند و علم هر عنصری در
رمل شاید بود هر ضمیری که آن عنصر تعلق دارد دویم انکه ان دو شکل را انگاه
کنند اگر عنصر هر دو موافق بود که بهیچ شواهد حکم باشد بر ضمیر موافقت و محبت

و مخالطت و طلب مراد و امثال آن اگر مخالف باشند ضمیر مخالفت و عداوت
و دعاوی و مانند آن و حکم هر شکلی درین باب دلیل میکند بر ضمایر بوجهی
که ذکر خواهد رفت دلیلست بر طلب سعادت و نقل و سفر و تقلب و
تفحص حال غایب و فرو ماندگی بکارها و طلب عاقبت دلیلست بر طلب مال
و اعمال مراد و امید از دوستان و اندیشه صواب و صحت نفس و فکر در باب تزویج
و شرکت دلیلست بر غضب و فکر و اندیشه از برای سفر و تردد مقام و طلب
خیر و فرو ماندگی در کارها و سرگردانی دلیلست بر عمارت و آبادانی و طلب ملک
و اندیشه در باب عاقبت کارها و طول عمر و طلب دشمنی دلیلست بر فرزند و مراد
و دوستان و پیغام و خبر غایب و معاملان و کاری که دران شروع کرده باشند
دلیلست بر اندیشه مریض و محبوس و غایب و ذخیره و مال غایب و اندیشه
در کارها و خوف دلیلست بر قبض خاطر و فرو ماندن بکارها و خوف از دشمن
و طلب دوستی و اندیشه سفر و معاملات املاک دلیلست بر زخم و خروج و حرکت
و کیفیت حال غایب و مریض و دزد و مالی که تلف شده باشد و اسرار
دلیلست بر طلب مال و عنایت از بزرگان و توقع شغل و قبول کردن کارهای
مخوف و معظم دلیلست بر طلب جاه و مرتبت و معاملات و تجارات و
تزویج و شرکت و دوست و فرزند و عاقبت کار دلیلست بر طلب عنایت

و شروع در شغل و حال غایب و مال غایب و فکر صحیح در هر باب دلیلست
بر اندیشه بسیار و کین و عداوت و قصد دشمنان و معامله چهارپایان و طلب
دوستی و حال غایب دلیلست بر تردد خاطر و تفرقه و اندیشه در باب
اندیشه روزگار و کین و اندیشه معشوق و فساد دلیلست بر طلب
حاجات و صحت نفس و حال غایب و بر تردد خاطر از قبل بزرگان و نیت
بر اضلال و اندیشه صواب و طلب دوستی و فکر عواقب و قصد دشمن
و تدبیر در کارها دلیلست بر سفر و نقل مقام و وسع و طلب امید از دوستان
یا از فرو ماندگی خاطر جهة عاقبت احوال اشکال مذکوره را اگر از طلب در
گو هر چند مکرر است تعلق خاطر دارد اینجا به ضمیر و کل احوال از اتفاق عناصر
چه اگر این معنی دست دهد حکم ضمیر بیک خانه مخصوص نتوان کرد و این معنی مبنی بود
بر سه قسم اول انکه هر شکلی که در اول رمل است عدد عنصر ضمیر او بر دارد و بر ۱۲
خانه قسمت کنند جای که برسد ضمیر باشد دویم نقطه ۱۶ خانه رمل را بردارد
و بر دوازده خانه قسمت کنند جای که برسد ضمیر باشد سیم لسان الامر اول و ۱۴
هر کجا که حاضر شود ضمیر باشد و نیز گفته اند شکل اول هر جا مصور شود ضمیر بود دیگر
همچنین گفته اند که هر کجا که بنشیند ضمیر باشد و اگر خواهد که ازین خبر که بهر خانه
تعلق دارد ضمیر نیک مخصوص کرداند حکم برین نتوان کرد الا بشواهد

مثلثه خاکیست پس درین صورت اگر اشکال موافق باشند حکم هر یک ازیشان
در سعد و نحس کنند قوی تر باشند و اگر مخالف باشند بحسب مخالف سعد و نحس
ضعیف شوند ... و در اول و فرح در دوم مثلثه آتشیست بغایت سعد
اگر مثلثه ازین طریق بگردد حکم نیز بگردد ... در دوم قوی تر از بلی باشد
و نحو ایشان نیز در دو خانه قوی از خانه دیگر باشند پس هر شکل که در مثلثه
نحس افتد هر چند او سعد باشد حکم بر سعادت او نتوان کرد و بر عکس همین معنی
توان دانست و در احکام مثلثه بحث بسیار است و مستعد را اشارتی کافیست
و دیگر واجبست در هر شکل شواهد و نواظر و تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله
و مقارنه احتیاط کردن و بر اجمال حکم کردن و از نیست که بسیار سعد از احکم بر
نحوست و رملی که اول بار درانیال کشیده اینست



اول فرموده که صاحب ضمیر را در ملکی خراب ...
ضمیر آنست و البته آن حاصل شود بمدت نه ماه نیم برو رجوع ... ساعه
... که آن ملک معمور شود و از ان حکم ... خانه
... فرموده حکم ... اول فرمود که خاطر ... چهار ...
که بعضی حاصل شود و بعضی نه و بیش جمعیت خاطر بیش ازین بوده و بعد ازین
بهتر خواهد شد ... جمعیت ... الثاني

و نواظر و غلبه هر اشکال بر صلاح و فساد اشکال و از ینجا قیاس باید کرد
فصل دویم در احکام خانه رمل و آن بر سه نوع است ماضی و حال
و مستقبل و حکم ماضی از خانه ما قبل باید کرد و حال از همان خانه و مستقبل از
خانه ما بعد مثلا اگر کسی سوال از رمال ماضی کند از شکل اول حکم باید کرد و حال از
دویم و مستقبل از سیم و ضابطه آن چنانست که اول هر خانه را ضعف
و قوت ببیند و شکلی نیز که دران واقع است و حکم از ان کند و دیگر موافقت
عناصر را قوتی عظیم هست و آن چنانست که اشکال آتش در خانهای بادی قوی
باشند و اشکال خاکی در خانهای آبی و بر عکس یعنی شکلهای آبی در خانهای
خاکی و شکلهای بادی در خانهای آتشی و دیگر شکلی که در اول نشیند هر کجا
که تکرار کند صاحب ضمیر را با آن خانه تعلق باشد و حکم سعادت و نحوست بر عدد و
مزاج کند والله اعلم و دیگر هر شکلی که غلبه کند حاکم بود بر کثرت بد ... نحوست
است مثلا ... غلبه کند دلیل بود بر قوت نفس و زیادتی زند گانی و اگر ...
غلبه کند حکم برد بر زیادتی مال و معاش ... حکم مثلثه عظیم قوتی دارد و مدار
اعتماد هر چه تمامتر بر آن حاصل و مراد از مثلثه سه شکلست دو اصل و یکی
که از ایشان متولد شده باشد چنانکه اول و دویم و نهم مثلثه بادیست
و پنجم و ششم و یازدهم مثلثه آبیست و هفتم و هشتم و دوازدهم

حکم مال بغایت نیکست و باسانی حاصل شود و بیش ازین بسختی حاصل میشد
و بعد ازین منقلب خواهد بود و دخل زیاده از خرج است **الثالث** حال اقربا
میانه ایست بجهة اندک پریشانی جهة دشمنان و بیش ازین حال ایشان
بد ازین بود و بعد ازین بهتر خواهد بود **الرابع** سائل در مقام ثابت
و عمارت میکوشد و پیش ازین ملکی از دست رفته بود و بعد ازین بدست
خواهد آمد و دلیلست بر طول عمر و عاقبت خیر **الخامس** ترا دو فرزند
مادینه است یکی بشوهر و یکی دیگر بسفر و ایشان قران سعدین دارد قدوم
ایشان بسیار امید و مراد حاصل شود و حال فرزندان بیش ازین میانه بود
و این زمان بغایت نیکست و بعد ازین بد خواهد بود **السادس** ترا از کمر
گاه زحمتیست از خون مثل دنبل و جراحت و بغایت قوت امروز
گرفته است و چند گاهست بار زحمتی بوده و بعد ازین نیز خواهد بود و همچنین
ترا دو کنیزک باشد و یکی ترا دوست دارد و تو نیز او را دوست داری
و لیکن با غایت میان شما مباشرت نرفته **السابع** ترا از زنی دراز
روی که رنگ او بسرخی گراید و بر روی او زخمی باشد و او خمرک
برادر دیده تو بیند و بغایت ترا دوست دارد و تو او را از حال او فکر
و این علم انسانست که در خانه نشسته و هر گرا زو هیچ حرکت صادر

نشده

که خلاف رای تو کرده باشد و ترا عیش و جاه از قبل قوم او افزوده
و ترا عیش و جاه از دولت اوست **الثامن** دلیلست که دشمن
عظیم در معرض هلاکت و از تو سخت می اندیشد و در حق تو خصمی ندارد
و خطر است این زمان هیچ نیکست و خوف نیست لیکن بیش ازین بوده
و بعد ازین نخواهد بود و مرگ نیز برخواری باشد **التاسع** ترا بسیار اتفاق
افتد لیکن بکثیر مراد باشی و در خوابهای بسیار چهارپای دیده و نرسیده و لیکن
تغیر نیکست و از دوش بگرد و نماز نگاه دارد و این زمان طهارت و نوازی و اعتقاد
صافی نیست **العاشر** ترا عملی عظیم با فایده است و زود در ترقی رود و بیش
و لیکن کار تو بزرگست با دشمنی و فایده از زر بکلی او حاصل میشود
ازین شغل بسته بود و بعد ازین بغایت نیکو خواهد شد و اگار بر در حق تو
نیکیند و عنایت می افزایند و طلب **الحادی عشر** حال دوستان بغایت
نیکست و مراد حاصل و از ایشان بغایت بلند و خوشخلق بزرگ سر ملیح که بر
روی او خالی باشد با تو الفتی دارد و از طرف پدر با او الفت هست و هم
دور را با هم اتصال نیست و خواهد بود و جاه و بزرگی تو از قبل او زیاده
میشود **الثانی عشر** ترا چهارپای بسیار نداری هر جنس و از آنجمله یک
سر اسب تازیست که ازو عظیم دوست میداری **الثالث عشر** ترا

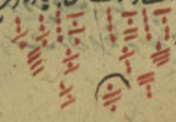
دایم طلب دوستان است بخصوص در وقت مذکوره و اکثر اوقات
بعض سلامت باشد **الرابع عشر** مطلوب بعضی بعضی حاصل شده
بعضی نه اما عاقبت کلی حاصل شود **الخامس عشر** بشارت است تر از مشکلی
کارها و انتقال و حصول مراد و وقت جهار پای **السادس عشر** ترا عاقبت
خیر است و عمر دراز و فرزندان بمراد والله اعلم

فصل در استخراج دفاین و خبایا و اسامی

مشتمل بر دو فصل فصل اول در دفاین و دزد
برده بدانکه استخراج دفینه و مسروق هر دو یکیست و غنیمت بظهور می آید
و طریق آنست که اول احتیاط کند که دفینه موجود است یا نه اگر طرح خطا باشد
سعی بحاصل نشود و احتیاط آنست که رملی بکشد و عقد را احتیاط کند هر
چند زیادت تکرار کند حاکم باشد بر وجود دفینه بشرط آنکه دویم و ششم
و هفتم [illegible] شکل داخل یا ثابت باشند و اگر منقلب بود بعضی استخراج
رفته باشد و بعضی مانده و چون احتیاط کرده که دفینه موجود است ببیند که
بکجا نشسته است ناظر است بخانه اول یا ساقط اگر ناظر است دلیل
بود بر رسیدن بصاحب ضمیر و اگر ساقط باشد هر چند موجود بود اما
بصاحب ضمیر نخواهد رسید و چون در خانهای ناظر کرده باشد آنهم صاحبان را
منع کرده اند اگر بصورت امکان است بکشند الا در خاطر تصور کنند

در رملی بکشد و دیگر در همه جانب و جمیع ابواب همین است از برای یک
ضمیر دو رمل کشیدن اما درین باب رخصت هست هر چند احتیاج افتد
رمل میکشد و چون رمل کشد اگر نقطه آتش غالب است دلالت کند بر ربع شرقی و
اگر باد غالب است بر ربع شمال و اگر آب غالب است بر ربع مغربی و اگر خاک
غالب است بر ربع جنوبی و باز آن ربع مخصوص گردانیده مربع گردانند و همین
عمل کنند و لیکن بعضی از دفاین بر بالاها و ضمن دیوارها و اندرون جاها و امثال
آن می باشد رملی خاص از برای اینمعنی بکشد و احتیاط کردن اگر آتش غلبه کند
حکم کنند بر علو یا فوق مثل سر کوه و مانند آن و باد بر فوق ناقص مثل بر دیوار
و آب و خاک بر اسفل مثل جاه و زیر زمین و باز هر یکی را طول و عرض و عمق
و جهه معین است و الخانات که آتش خاکست بر علو اگر در خانه آتش یا باد باشد
قوت فوق زیاده از آب و خاک باشد و جمله نقطها را بموجب قیاس کنند
دیگر هر شکلی که در خانه نشینند در ضمن آن بگو که حال آن باشد و حکم آن از خیر و شر
متغیر و میزان درین حکم اگر عقله باشد قوی عظیم دارد و درین باب چاره نیست
که طول از او تا دو جنگیرند و عرض از زایل او تا دو عمق از زایل او تا دو چندانکه
افراد زیادت بیش حکم کنند بر زیادتی آن مثلا هر یکی را ازین سه گانه ۴ خانه
است و در هر خانه شکلی خواهد بود و غلبت افراد ازین جهار فرد باشد

اگر چهار فرد باشد اگر هر چهار طریق باشد و اگر هر چهار جماعت بود بغایت
کم باشد پس نگاه کند اگر افراد غلبه کرده باشد حکم کند بر بسیاری آن و
عکس آن و هر سه را حکم یکنوعیست و نیز تواند بود که دزد برده مقام تبدیل
کند و نشان انچنانست که خانهٔ ششم را نگاه کند بر تبدیل مقام آن دزد
برده اگر تکرار کرده است مقام یک موضع است و پس بحسب تکرار حکم کند
بر انقلاب و نشان موضع ازان طلبد که در ضمن آن تکرار باشد بعضی شکل خانه
و ابدال خانه که نشسته است ضرب کنند هر شکلی که بیرون آید حاکم باشد
بر مقام آن حکم و حصول از خانهٔ مطلوب کنند و میزان گواه باشد و درین باب
خانهٔ ششم اعظم قوتی باشد بزرگ ششم و چهارم اگر درین سه خانه اشکال
منقلب نشیند دلیل کند بر آنکه دفینه دزد برده بتصرف یافته باشد تحت آن
شکل مثلا طریق و عقله دو شکل منقلب اند تمام پس حاکم باشند بر همین بخلاف
فرح که او منقلب خارج است چرا که یکمرد از طرف بالا زیادت از بدن است
پس حکم کند بر ثلثی که باقی باشد و باقی اخراج کرده نفی بر عکس آن باشد
و از نیست که اشکال رمل از خروج و دخول و ثبات و انقلاب متفاوت اند
و شکل اول درین قضیه موثر باشد بر سعادت و نحوست آن بسیار کار گر آید
مثلا یکی را استادان درین باب مثل زده اند



اول فرمود که سه جنس است یکی جامه است و دوم زیور و سیم ثالث
و جامه دو خز اند و پوشیده اند و دیگر بمضو کهنه شده برنگ سبز و ابریشم و
علبه و زیور و مروارید است و باز زر سرخ آمیخته و مال اکثر خرج کرده و مروارید
باقیست و جامه بدست کسی داده اند و باز استده و لیکن حکم بیست بر حصول
اشکال بگراند کی و عدد جامه یکی است و عدد اقچه شصت و عدد مروارید
شصت و جامه کس پوشیده است و مروارید چون در خرابه و ستراجی
و از روی زمین یک گز نیم باشد تقریبا و ان خرابه نزدیکست بخانه صاحب ضمیر از
طرف یمین بچهارم خانه و اینقدر مستحضر الکفایت تواند بود و اگر جبایه بدلایل
آن مشغول شویم بتطویل می انجامد و چون طالب اختصاریم همین قدر
کافی باشد و حکم عدد هر سنگ و کام و ذراع و غیره جمله از تکرار اشکال باید کرد و
اگر از انجمله یک شکل در خانه عدد یافت شود حکم از ان عدد کنند و اشکال هر
باب جداگانه حکمی دارد دلیلست بر وجود دفینه بر مکان رفیع و حصول استخراج
آن مخفی ماندن دلیلست بر احکام دفینه و کثرت آن و مخفی ماندن دلیلست
بر عدم دفینه و رنج بیحاصل لازم آید دلیلست بر احکام دفاین و رنج بی حاصل
دلیلست بر استخراج بعضی وجود آن و بعضی لا حصول دلیلست بر کثرت دفینه
و مخفی ماندن و نومیدی ازان بر کثرت دفینه و مخفی ماندن آن دلیلست

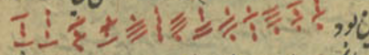
برزخ و کثرت و زحمت در استخراج ۲ و دلیلست بر حصول دفینه بتوقف و سختی و زحمت ۱ و دلیلست بر فوت دفینه و استخراج آن باسانی ۹ و دلیلست بر محل دفینه و حصول آن بعاقبة الامر ۳ و دلیلست بر عدم دفینه و استخراج آن در زمان ماضی ۴ و دلیلست بر استخراج بعضی و وجود بعضی در آن باب ۲ و دلیلست بر وجود دفینه و استخراج آن باسانی و مراد ۴ و دلیلست بر وجود دفینه و محکمی و دیر بدست آمدن آن ۳ و دلیلست بر سرگردانی در آن باب و زحمت بیفایده و اگر خواهد که بداند که مدفون چیست بدان طریقه که در خبایا ذکر خواهد رفت جواب کوید و در خبایا پیشتر شرح رفت و قسم اول در خبایا و درین شرطست که اولا احتیاط کند که خبی موجودست یا نه و از صاحب شکل خانه توان دانست و اگر حاضر باشد خبی باشد و اگر صاحب خانه شش در رمل نباشد و شریک آن نیز نباشد دلیلست بر عدم خبی چون معلوم شود که خبی موجودست احتیاط باید کرد و از شکل دوازده و چهارده استخراج کند بموجبی که ذکر میرود

و اگر سوال از موضع خبی کند از اعضای شکل

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
الاصل	الطول	الشکل	المکان	الطعم	الصحو	المزاج	القیاد
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
الصلاح	الاستوا	الرعه	المزاج	المقدار			النهایه

حاکم را بر صاحب شکل ضرب کند و از لسان الامر کند و اگر حاضر است

از خانه او و اگر غایب و اگر بدست دارد تعیین باید کرد که در دست راست دارد یا در دست چپ پنجم و نهم دلیلست بر دست راست و ششم و دوم بر دست چپ و از داخل و خارج حکم کند و اگر چند کس یکخبی در دست داشته باشند و سوال از تشخیص صاحب خبی رود و از شکل بیران و اول تخم باید کرد و ۱۶ اشاره بر عدد باشد و وضع کرده ایم که بر سر آن قسمت کنند جایی که بماند حکم از آن کنند و آنعدد را به حال آنکه لحیان را ۱۶ امیگیرند و قبض الداخل را ۵ و همچنین تا طریق یکی اکنون نگاه کنیم که اعداد اشکال از رمل من اوله الی آخره چند است و بر هم گیرد و بر آن جماعت که حاضرند طرح کند هر کجا منتهی شود بر وجه و مطلوب در دست آن شخص تواند بود که غایب نخواهند آن نیز احتیاط توان کرد و اسامی کنام آن شخص غایب بنویسند و بنهند و حاضر از اسامی شمارند و مکتوب در سلک حاضران آورد تا مقصود حاصل شود و این بابی بغایت معظم است و درین قسم بکرات تجربه رفته است عدد اشخاص را از امهات گیرند و عشرات را از امهات و اخوات بحال و بنات و میات از امهات و اخوات و بنات از الوف و از مجموع اشکال ابتدای اینعدد از طرف راست شمرد کنند و اگر خود را داخل ضمیر کرده باشند و چون مقرر شود

که بدرت کیت باستخراج ان مشغول شود مثلا شخصی خبی داشت و مارملی
کشیدیم این بود 
 وحکم کردیم برقلم و رملی با تراشیده واکر سوال از عدد خبی باشد
اولا مراتب ان معلوم کنند وان چهار نوع است احاد و عشرات و مئات
والوف بعد از ان شکل حاکم خبی را ضرب کنند اکر در امهات نشسته باشد در امهات
است حکم بر احاد و بر بنات و بر عشرات و بر متولدات و بر مئات و بر زوایات
بر الوف چون مرتبه ان معلوم کنند حکم از ان جدول کنند که بر ان مرتبه باشد بر
مذکور ضبط کنند واکر اعداد از ان مرتبه زیادت باشد غایت آخر بنه را از ان
طرح کنند و حکم باقی کنند واکر نهایت نرسیده باشد عدد و نهایت و بس
این ضعیف را دایمی نوعی تجرب افتاده است والبته اثری دارد مثلا رملی
زدیم واحتیاط کردیم اکر آتش غالب بشرط انکه قوتی دارد و در ان حاکم حکم
کنیم بر حیوانی و علی هذا باقی اکر دیدیم عناصر مساوی افتاده است حکم کنیم بر
چیزی آمیخته از چند چیز چو نهاد امثال آن و حکم صاحب خبی از پنجم
میکنیم مثل دزد و نشاید که رمال بطریق دعوی غیبیه کشاید که البته خطا
آید اکر وقتی ازین باب التماس افتد ما تواند نکوشد و چون میسر شود
انکاه رملی بنهد و در اول استعانت از خدای تعالی و بعد ازان تا مقصود

حاصل آید قسم دویم در اسامی بدانکه این فن بغایت لطیف
و قسمی بس شریف است استادان ما تقدم الی یومنا از هر کسی رمزی
نموده اند الاسامی و هر چند که عیب این قسم از رای منیر و ضمیر ایشان
پوشیده نماند اما بسیار از میان مختصر بوده اند و چون این ضعیف را
صورت جوهر این معانی در معانی این صورت اشعار را اظهار و افکار بکف
آمده واجب دید که در کشف علم ظلمت و قطع جهل را محو کرد این معنی
روی نموده دست داد واجب دید متحیران سراسیمه جهل را بوسیله آن
انوار بمقصود رسانیدن و نظر در معنی غایت خیر مقصود است و من
الله التوفیق وضع این باب چنانست که حروف تهجی بیست و نه کانه را
بدو ضرب منقسم کردانیم اول منقوط و آن پانزده حرف است دویم
غیر منقوط و ان سیزده حرف و طریق معرفت منقوط و عکس بردو
ضرب است اول عدد افراد اشکال را بر دو حرف مکتوب قسمت کنند انچه
از طرح نقص آمد دال باشد بر عدد حرف منقوط و باقی غیر منقوط شروع
و مبین میشود بر بموجب دویم عدد افراد را بر عددی که مساوی
باشد منقسم کرداند و ما را درین باب نیز نوعی تجربه واجب است
که رملی زدیم و احتیاط کردیم اکر شکلش را در خانه خود یافتیم حرف آن

آن شکل بنهادیم اگر هیچ شکل در خانه خود بنیافتیم شکل پوشیده نگاه و حکم
ازان کنیم و دیگر این نوع نیز باشد حکم بر حرفی کنیم که در خانه اولست و چهارم
و هفتم و دهم القول آن شکل را دو حرفست کدام بستانیم و آنچنانست که
ببینیم عقلا که ازین حروف بیشتر کدام است که بدین شکل تعلق دارد و چه نام حاصل
میتوان کرد و باقی طرح کنیم و آنچه بماند مجرب است و درین باب رملی دیگر تجربه
رفته است چنانست که در دایره لقمانی در سر دور لحیان الف و ف
دارد و حره ب و ص و ق و س علی هذا ابعد ازان چون رملی اتفاق افتاد
اینحروف را از انجا برداشتیم و اسمی حاصل شد 
احمد مستخرج شد العاقل الکیفیه الاشاره
حکم تکرار حروف از شکل مستخرج منه گویند و عدد افراد و ازواج
رمل را احتیاط کنند و اگر مساوی باشد حاکم یافته باشد بر مساوات حروف
منقوط و غیر منقوط و اگر افراد غالب آید بر غلبه حروف منقوط و اگر
ازواج غالب آید بر حروف غیر منقوط و چون حروف صادق و کاذب
استخراج میشود ضرورت میشود میزانی و ضابطه که فارغ ممیز باشد
و آنچنانست که عدد حروف مستخرج و عدد عنصر صغیر شکل مستخرج منه را
بر حروف مکتوب قسمت کنند و حکم از تطابق و تخالف کنند و شرطست که اولا

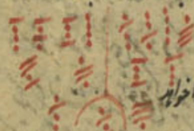
عدد حروف مکتوب را معلوم کنند و آن از دایره عدد و حساب معلوم شود
و اعداد حروف مبنی است بر چهار مرتبه احاد و عشرات و مئات و
الوف قانونی باید که توانی حروف ازان معلوم کرد و آن بهر چند در
احاد و محتاج نباشد و چون بقیاس عقل و لا معلوم کرد و اما سهولت
مبتدی را ذکر میرود و قانون آنست که عدد عنصر صغیر از شکل مستخرج
منه بر حروف مکتوب قسمت کنند و حکم بنهایت فکنند و تواتر حروف عشرات
از مئات معلوم کنند و مئات از عشرات و الوف از مئات و حاکم
تکرار حروف شکل مستخرج منه است بجهة تکرار و هما یک دو صورت رمل
بمثال خواهیم نهاد تا مستخرج بر العمل کنند تا خطا نباشد و صورت حسبت اینست.



شرایط استخراج مرعی داشتیم و مکتوب مسعود بود والله اعلم
رملی دیگر اینست 
 مکتوب اکبر بود رملی دیگر هم درین باب زدیم و مکتوب
رمل اینست 
منکوب عمر بود
و رملی دیگر اینست مکتوب علی بود و چون این اختصار

مکتوب این مسئله تمام است و هیچ دقیقه از دقایق مهمل نماند و مطلوب
این ضعیف و الله اعلم بالصواب قاعده خارج و داخل و ثابت و منقلب
بدانکه نقطه آتش در مرکز خارج است و باد در آب داخل است و آتش
در خانه باد منقلب است و خارج و در خاک ثابت و باد در خانه آب
ثابت و داخل و در خانه خاک منقلب و در خانه آتش خارج و خاک در خانه
آتش ثابت و در خانه باد منقلب و در خانه آب داخل فصل در
رنگها نقطه آتش برنگ زرد است در مرکز خودش و در مرکز باد نارنجی
و در مرکز آب نارنجی گل پنبه و در خاک بنفش و تیره و آب در مرکز خود
سفید و در مرکز آتش نباتی و در مرکز باد گلگون و در مرکز خاک سفیدی
که بسیاهی زند و باد در مرکز خودش سرخ است و در مرکز آب لعلی و در
مرکز خاک سیاه و در مرکز آتش سرخی که بزردی زند که احمر قانی گویند
و خاک در مرکز خودش سیاه است و در مرکز آب سبز و در مرکز باد سرخی که تیره
باشد و در مرکز آتش سیاه زرد فصل در شکلها در خانه آتش زرد
چهره باریک باد سرخ آب سفید خاک سیاه چهره گرد اگر بیرون باشد
مخروج کند و بگویید مثل زرد چهره که بسرخی زند فصل نقطه آتش مدلول
انسان بود و مدلول حیوان و مدلول آب نباتات و مدلول خاک جمادات

و اگر آتش در باد بود حیوانی بود که آدمی را بکار آید و اگر باد در آب بود حیوانی
بود که در آب باشد و اگر باد در خاک بود حیوانی بود حشرات الارض و اگر
باد در آتش بود حیوانی ناطق بود و اگر آتش و باد در آب بود حیوانی صامت
بود و اگر باد در خاک بود حیوانی باشد که در زیر زمین باشد فصل
آتش بمنزله روح است و باد بمنزله عقل و آب بمنزله نفس است و خاک بمنزله
جسم است آتش شرقی باد شمالی آب غربی خاک جنوبی فصل در
ضمیر گرفتن از عنصر امهات جمع کنند و ۱۲ ۱۲ طرح کنند ضمیر آنجا بود مثلا رملی بقاعده ابجد
زدیم عدد عنصر امهات این بود ۲۶ بر دوازده قسمت کردیم
۲ ماند و در ۲ بود و در بیخ طریق و صاحب دو در سخت بود و صاحب سخت
در طالب سوال از رمال کنند که در سفر است
اگر خواهی که حال دو خصم بدانی که ظفر کدام را خواهد



بود و اد ۲ و ۳ و ۴ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ سایل را بود و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۱
و ۱۲ و ۱۴ مسئول را بود و در هر شکل او قوی تر باشد ظفر او را بود
و پانزدهم قاضی رمال بحکم را کند و الله اعلم بالصواب فصل در اتصالات
ثبوت از شوا هد و نواظر و اشتراک بدانکه شواهد رمل بر چند وجه است اول
انکه هر خانه که سیر آن باشد از یمین و از یسار چنانکه سیم و هفتم شاهد پنجم

باشند و دوم آنکه خانهای جفت شاید بیت الحاجات باشند و فتحی در او جفت باشند چنانچه ۴ و ۶ و ۸ و دهم و دوازدهم و چهارم و دهم و شانزدهم شاهد و باشند و سیوم و پنجم و هفتم و نهم و اول و یازدهم بردهم

فصل در تواطی بدانکه هر گاه که شکلی مکرر شود در مواضع هفت کانه انرا تاطر گویند مثلاً اگر در اول آید و بعد از ان مکرر شود در سیم گویند میان اول و سیم نظر اتصال تسدیس است و این نظر هفت قسمت است و دو تثلیث است و الحاصل اگر شکل که در پنجم و یازدهم واقع شده و نظر تمام دوستی است و دو تسدیس است که شکل که در سه یا در ده خود مکرر شود و ان را نظر نیم دوستی بود و یک مقابله و آنچنانست که شکلی بهفت خود مکرر شود و این نظر تمام دشمنی بود و یک مقارنه چنان که دو شکلی سعد در پهلوی یکدیگر نشینند و بعضی گویند که لازم نیست که بعینه همان شکل باشد که تکرار کنند که این نظرات بود بلکه شکل دیگر هم بود شاید خواه هر دو سعد بود یا هر دو نحس و این قول نیکو نیست بلکه همان شکل باشد

فصل در سهام بیوت و این بر سه قسم است در سهم السعادت و انرا در اول استعمال میکنند و آنچنانست که شکل که در خانه اول سعد واقع شود و مکرر در پنجم و نهم و سیزدهم از او سهم السعادت خوانند دلالت کند

کند بر سعادت تمام و اگر در پانزدهم آید و بیرون از خانهای مذکور سهم السعادت نباشد دویم سهم الغیب از شکل بیان کنند که تعلق با غایبات و ضمیر دارد مثلاً که رملی کشیده باشند به بینند که [illegible] و [illegible] در کدام خانه اند [illegible] در هر کدام خانه که باشد عدد ان شکل و آن خانه بگیرند و ۹۹ طرح کنند انجا که رسید انخانه را سهم الغیب گویند و از ان شکل که در ان خانه بود حکم کنند و این بجهة سهولت در عمل بیان کنیم رملی کشیدیم و مثال نمودیم و رمل اینست [illegible]

[illegible] دیدیم که [illegible] در خانه چهارم بود و ان در پنجخانه ده عدد دارد و قبض الداخل در نه پانزده عدد و باز تکرار در ۱۲ ابود [illegible] هژده عدد دارد و از مجموع پنجاه و سه عدد باشد و ۹۹ طرح کردیم هفت ماند چون از اول الحش کردیم بخانه هفت منتهی شد پس سهم الجیب ضمیر سایل در هفتم بود و در هفت انکیس بود پس خانه سهم الغیب بل همت بوده باشد و از طلب نکاح کند

فصل بدانکه طبیعت عناصر و حرفی که بدان تعلق دارد شناسی که هیچ فهم بهتر از ان نخواهد بود در این فصل انچه ضرورت بیان کنیم اول انکه آتش گرم و خشک است و حروفش اینست ا و ی ل م ن ع وطبیعت باد گرم و تر است و حروفش

انبتج ز ک س ف ث ج و طبیعت آب سرد و تر است و حروفش
انیست ه ر ش ث ذ ص ظ و طبیعت خاک سرد و خشک است و حروفش انیست
ب د خ ض غ ظ ق و چون از هر طبیعت یکحرف بگیرند حروف
کواکب معلوم شود بر این مثال حروف زحل ا ج ه ب حروف مشتری
و ز ر د حروف مریخ ی ک ش خ و حروف آفتاب ل س ث غ و حروف
زهره م ف ذ ن و حروف عطارد ن ث ص ظ و حروف قمر
ع خ ط ق فصل الرمل دوستی و عداوت و تسلط و تغرض
و هر نوع دیگر که خواهد تواند کردن چون زایچه زدی باید دیدن که مطلوبش
کدام شکل است و از حروف ۲۸ گانه کدام حرف دارد و حروف آن
شکل و حروف شکل که در طالع است با بروج و کواکب بگیرند چندانکه داند
بنویسد و اعراب دهد و بسابل دهد تا بخواند و نگاه دارد مثلاً مطلوب
مال بود شکل اول و دویم را باید گرفتن همچنین مطلوب از هر خانه که باشد
حروف آن شکل که در آن خانه است و حروف شکل اول را باید گرفت اگر سؤال
از برای فرزند یا محبوب باشد حروف شکل اول و پنجم را باید گرفت
همچنین سؤال از هر چه باشد حروف آن شکل را باید گرفتن تا مقصود
حاصل شود و یک مثال بیاریم تا بر مبتدی آسان گردد مثلاً سؤال

از برای

از برای کدخدای باشد که بسیار در توقف افتاده باشد چون حروف
اول و هفتم را گرفتیم و بدو دادیم هنوز معنی تمام نشده بود دیگر
مثالش اینست که در اول نقی بود حروفش الف و ف و برجش قوس
و حروفش ح ف س ش و کوکبش مشتری و حروفش و ز ر د و در هفتم
انکیس بود و حروفش ب ص و برجش جدی و حروفش خ ق غ و کوکبش
زحل و حروفش ا ج ه ب بود بعد از آنکه هر یک شکل را با بروج و کواکب
جداگانه منقطع یک سطر باید نهاد و بعد از آن امتزاج دهد یعنی از هر
یک سطر حرفی گرفتن و در سطری دیگر ثبت کردن و شرط آنست که حروف طالب
را مقدم دارند بر مطلوب برای محبت و برای عداوت بعکس این یعنی
ابتدا از آخر سطور کنند چنانکه شرط نموده میشود سطر حروف طالب ا ف
ح ف س ش و ز ر د سطر حروف مطلوب ب ص خ ق غ ذ ا ج
ه ب سطر امتزاج اینست ا ب ف ص ح خ ف ق س غ ش ذ و
ا ز ج ر ه د ب این سطر را چندانکه تواند اعراب دهد متصل بنویسد
و برای عداوت آخر سطر را امتزاج دهد و بر پوست حمار بنویسد در حمام
با لنداب و در سر اح درآویزد اما دلیری نباید کرد که در عذاب افتد
فصل سیم از سهام بدانکه سهمی که در اول آمده است کجا مرکز شده است

وسعد ونحس ان لاحظه باید کرد مثلاً درخانه اول آمده وشکل سعد
آمده ودر ششم مکرر شده گوییم که دالست که فایده از بندگان وچهارپایان
برسد واگر شکل نحس بود در جای لحیان وهم در ششم مکرر شود گوییم دلیست
بر بیماری ورحمت نفس وبلیت بندگان وداخل وخارج وثابت ومنقلب را
اعتبار کنند وحکم کنند چنانکه قبض الداخل درخانه خود بیاید که بیت المال است
ومکرر کنند درخانه سیم وچهارم دلیل بود که مال وافر حاصل آید از برادران
واقربا وسبب معاونت رسید ومال وضیاع وعقار ودفین . واگر در پنجم مکرر
شود اولاد ومعشوق واگر قبض الخارج در بیت المال یافت شود ومکرر کنند د
خانهای مذکور دلیل بود بر تلف مال انچه گفتیم واگر طریق در طالع آید
ومکرر شود در سیم وپنجم وششم دلیل کند بر سفر بجانب برادران واقربا ودوران
وسبب خدمتکاران وبندگان ودزدی وبرده وگریختن رفتن بجانه خود یا
نزدیک زن دیگر رفتن وباقی اشکال برین قیاس والله اعلم بالصواب

فصل دیگر در ضمیر گفتن شکل اول را در هفتم ضرب کنند نتیجه را ببینند
که در روی رمل در کار است ضمیر از همان شکل باشد واگر در روی رمل نبوده
باشد حمل بر نفس کنند والله اعلم نوعی دیگر شکلی از امهات بیرون آورند
واز بنات شکلی واز متولدات شکلی واز زوایدات شکلی وازان دو یکی

ضمیر استخراج شود والله اعلم **اما بعد** چهار خانه را وتد خوانند
اول وچهارم وهفتم ودهم دلالت کنند بر زمان حال را قوی پیوتند در قوت
وچهار خانه را مایل الوتد گویند وآن دوم است وپنجم وهشتم ویازدهم
دلالت بر مستقبل کنند حکم از آنجا که جواب نزا اوسط خوانند ومایل
الوتد گویند وچهار خانه را زایل الوتد گویند وآن سه وشش ونه ودوازده است
دلالت کنند بر ماضی واضعف پیوتند وچهار خانه دیگر را زوایا اربع
گویند و۱۳ شریک اولست و۱۴ شریک چهارم وشانزده شریک
دوم وپانزده شریک سیم واز خانهای ۱۲ خانه را هشت خانه ناظر
خوانند اول وچهارم وپنجم وششم ونهم ودهم ویازدهم وچهار خانه
دیگر را سپاقط خوانند وآن دوم وسیم وهشتم ودوازدهم است
وخانهای ناظر اقوی وخانهای سپاقط اضعف پیوتند والله اعلم

فصل در اسم بیرون آوردن از رمل بدانکه حروف را اشکال ۱۶
خانه قسمت کرده اند در دایره لقمانی قاعده چنانست که چون رمل
زده باشند نقطهای باری را گرفته ۹۹ طرح کنند انچه باقی ماند از اول
قسمت کنند تا آنجا که رسد حرف آن شکل بگیرند ونقطهای بادی را یانزده
یازده طرح کنند آنچه بماند از دوم بگیرند وهر جا که رسد حرف آن شکل را

بکیرند و نقطهای آب را بکیرند و ۱۲۱۲۱۲ طرح کنند انچه بماند از سیم بکیرند
بهر جا که برسد حرف ان شکل را بکیرند و نقطهای خاکی را بکیرند و ۱۲۱۲۱۲
طرح کنند انجا که برسد حرف ان شکل را بکیرند از هر کدام اگر یکی بماند از
ابقغ بکیرند و اگر دو بماند از بکر بکیرند و اگر سه بماند از جلش
بکیرند و اگر چهار بماند از دمت بکیرند و اگر پنج بماند از هنث
بکیرند و اگر شش بماند از وسخ کیرند و اگر هفت بماند از زعذ
کیرند و اگر هشت بماند از حفض کیرند و اگر نه بماند از طصظ
کیرند و بدانکه خانهای رملی هر کدام یکحرف دارند از اول ی و از
دوم ک و از سیم ل و از چهارم م و از پنجم ن و از ششم
س و از هفتم ع و از هشتم ف و از نهم ص و از دهم ق
و از یازدهم ر و از دوازدهم ش و از سیزدهم ت و از چهاردهم
ث و از پانزدهم خ و از شانزدهم ذ والله اعلم طریق اسم بیرون
آوردن طریق منسوبات والخیانات که حروف اسم را بترتیب
بیرون آورند چنانکه چون رملی زنند اول را با ۱۳ ضرب نمایند و
حاصل اگر در شکل نبیند که ان شکل از دایره برج ح هرچند خانه عدد است
و شرف اورا و عدد بیتی که در وست نظاره بکیرند و این هر دو عدد را

در جدول حروف در آیند اگر آن شکل را در رمل نبینند که در بیت شرف او
چه شکل نشسته است و آن شکل را از شرف صاحب کدام خانه است عدد
آنخانه را بکیرند امام زناتی که شکر کرده انیال بس خبر است مثالی بوده
اینجا بمثال بوده میشود مثال رملی زدیم اینست



خانه اول در ۱۳ ضرب کردیم حاصل آمد ج
و در روی رمل نبود و در خانه هفت که خانه عدد بح است اجتماع را یافتیم
که صاحب خانه عدد یازدهم است پس بعدد هفت و یازده بجدول حروف
در آمدیم یافتیم حروف ف و دیگر ۴ در ۱۳ ضرب کردیم حاصل آمد بز و
در رمل در خانه ۵ ابود که خانه بح است بعدد ده و پانزده بجدول در
آمدیم یافتیم حرف خ استخراج حرف ۳ از پانزده و خانه ۳ که حرف سیم
ضرب کردیم حاصل آمد بح که شکل خانه ششم است و درین رمل این شکل نبود در جدول
در آمدیم حاصل آمد ر کفتیم نام او فخر باشد و اینچنین بود مثال دیکر شخصی
رملی برای غایب زد اول در ۱۳ ضرب کردیم حاصل آمد بح او را در ۷ یافتیم
و این شکل صاحب خانه دهم بود پس بعدد شش و ده بجدول در آمدیم یافتیم
حرف س دیکر ۳ در ۱۳ ضرب کردیم حاصل آمد ۶ و در روی رمل نبود
و در خانه وی که شانزدهم است بح بود که صاحب خانه اولیت پس بعد د

بعدد شش و پانزده

	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	اف	بص	جق	در	هش	وت	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد
۲	بص	جق	در	هش	وت	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه
۳	جق	در	هش	وت	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو
۴	در	هش	وت	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز
۵	هش	وت	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح
۶	وت	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط
۷	زث	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی
۸	حخ	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک
۹	طذ	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل
۱۰	یض	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم
۱۱	کظ	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم	ضن
۱۲	لغ	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم	ضن	ظس
۱۳	ما	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم	ضن	ظس	غع
۱۴	نب	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم	ضن	ظس	غع	اف
۱۵	سج	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم	ضن	ظس	غع	اف	بص
۱۶	عد	فه	صو	قز	رح	شط	تی	ثک	خل	ذم	ضن	ظس	غع	اف	بص	جق

پس بعدد شانزده و یک بجدول درآمدیم یافتیم حرف عین باز همه را در
پانزده ضرب کردیم ۶۶ حاصل آمد واو را در ــه یافتیم که صاحب خانه دوم
است از یکطرف جدول ۱۲ و از طرف دیگر دو و در جدول درآمدیم این
حرف یافتیم دگفتیم نام مسئول سعد است و چنین بود قاعده در استخراج
حرف ۱۴ بگیر شکل دهم و شانزدهم را و از آن دو شکل شکلی بیرون آرد و
بدستور سابق عمل با تمام رسانند اما در استخراج حرف ۵ چنان است که
که از خانهای طاق نقطهای فرد را بگیرد و شانزده طرح کند آنچه بماند
بهمان قدر برود و ببیند که چه شکل نشسته است و بطریق مذکور عمل کند اما
استخراج حرف ششم چنان است که عددهای شکل خانه ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
و ۱۶ را طرح کند آنچه بماند بهمان قدر خانه برود و ببیند که چه شکل نشسته
است و بطریق معهود عمل کند و اگر بناید از ۶ حرف زیاده بود دیگر
بار اعمال مذکوره از سر گیرد والله اعلم و این شرح دایره هشتم تمامست
و شرح نهم و شش تعلق باین دایره دارد والله اعلم بالصواب فایده فی نوع الاول
واگر خواهد که بداند که اسم چند حرفیست نظر کند بصاحب طالع یعنی جدوله در کدام
خانه است نام اگر بهمان قدر حرف باشد اگر در طالع بود بنگرد که عدد نقطه
شکل ۲ چند است واگر در دوم بود بنگرد که عدد نقطه شکل طالع چند است بهمان قدر

کبر و در پنجم خاک شوی و در ششم کارزو در هفتم سقا و در هشتم باغبان و در
نهم حکاری و در دهم طواف [illegible] در اول امیر و در دوم سرهنگ در سیم
محصل در چهارم حمامی در پنجم در ششم قصاب در هفتم طباخ در هشتم
جلاد در نهم صیقل گر در دهم توشاب [illegible] در اول صلبی و در دوم زنبیل
کش توتون و در سیم بهمان در چهارم خاکستر کش در پنجم حمال چنگ در ششم تکاسی
در هفتم حوامی در ششم کفش دوز در نهم پیاده قاضی در دهم جلاد [illegible]
در اول عودساز و در دوم آهنگر و در سیم سوزنگر و در چهارم زرگر و در
پنجم سنگ تراش در ششم بنا در هفتم نعلبند در هشتم زرگر در نهم موتاب در دهم
توبی [illegible] در اول سلطان در دوم ملاح در سیم جامه دار در چهارم مهمان
در پنجم پرده دار در ششم کاندار در هفتم زرکوب در هشتم علاقه بند در نهم خباز
در دهم روزگر [illegible] در اول وزیر در دوم کاتب در سیم قابض در چهارم
شاعر در پنجم خیاط در ششم کفش دوز در هفتم نقاد ابریشم در ششم نقاشی در نهم
دوکرد نقاشی والله اعلم بالصواب فصل در حکم خانه اول اگر در خانه اول
شکل خارج باشد سایل نیت حرکت دارد و اگر شکل داخل باشد سوال از تحصیل
خیر نیست که ازپیش سایل دور است و اگر ثابت است متحیر بود و اگر منقلب بود
متردد احوال باشد و اگر سعد بود دلیل نیکی و تن درستی و اگر نحس بود بر عکس

ماضي ايمانه دوازدهم است و مستقبل دويم و اگر خواهد حکم بر عوارض بدن کند
از اشكال ناقص توان كرد يعني انجه در ميزان نمايند طريقه اش آنست كه نظر
كنند كه اشكال ناقص در كدام خانه آمده است حكم كنند بر جراحت آن عضو
كه بدان خانه تعلق دارد و بدانكه جراحت دلالت كند و مثال آن ياد كرده خواهد
شد اگر خواهد بداند كه جراحت از چه سبب رسيده است نظر كنند تا آن شكل در
كجا تكرار كرده است اگر در اول بود سبب نفس بود و اگر در دويم مال و على هذا القياس
و اگر سوال از اثبات عمر باشد از اول و چهارم شكلي بيرون آرد و از دواخل و خارج
و ثابت و منقلب و سعد و نحس حكم كند مثال دايره جراحت اينست

[illegible]	جراحتي كه از اثبات غير ظاهر شود و از عفونت پديد آيد بي مضرت
[illegible]	جراحتي كه از ظاهر پيدا شود چون افتادن از جاي بلند و شكسته شدن عضو بسنگ
[illegible]	جراحتي كه از خارج پيدا شود چون سوختن و گزيدن سباع و بريدن آهن
[illegible]	جراحتي كه از ظاهر و باطن تولد كند چون سردي و نعم يا سبب حيوان آبي و غيره
[illegible]	جراحتي كه از تير و شمشير باشد و در دنبال آن پديد آيد
[illegible]	جراحتي كه از زخم تير و شمشير پديد آيد
[illegible]	جراحتي كه از زخم كارد پديد آيد يا از ميخ و ناوك و سوزن رسيده شود
[illegible]	جراحتي كه از تير و تبر زدن و چاق و انچه بدين ها نو پيدا شده باشد

خانه ۱	خانه ۲	خانه ۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
سر	قفا و گردن	[illegible]	سينه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ران	زانو	ساق	كعب	قدم

باب در منسوبات حروف بدانكه هر شكلي را كه بگرداني كه معكوس شود وي را
دو حرف داده اند مثالش

بكر جلش دمت هنث وسخ
زعذ حفض طصظ بدانكه اوتاد چهار است ۱ و
۴ و ۷ و ۱۰ و مايل چهار است ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ و ساقط اوتاد
چهار است ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و زوايد چهار است ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
و ۱۶ ناظران رمل چهار اند ۳ و ۱۱ و ۵ و ۹ و از اين روي ناظران خوانند
كه حكم از ايشان توان كردن و طريق حكم كردن از ايشان چنانست كه نظر
كنند در خانهاي مذكور و در سوال سايل يا سوال از دخول باشد اين جايها
گواه باشد حكم باشد كه مراد بر آيد و اين انگاه باشد كه درين ۴ خانه
كه ناظر اند شكل داخل باشد اگر سوال سايل از خروج باشد اينجا نهاكه
ياد كرده شد شكل خارج باشد حكم كند كه مطلق انكار كرده شود شكلهاي ثابت
در توقف افتد و شكلهاي منقلب بايد باز از دست برود و سعد باختيار
و نحس بغير اختيار والله اعلم فصل در بيان اعداد و بدانكه اعداد
رمل معتبر است و هر شكل را نوعي ديگر است و آنچنانست كه نظر در خانه ... كنند

که آینه رمل است که تا چه شکل نشسته است هشت روز شش روز
چهل روز هفتاد روز سیزده روز پنجاه روز
هفتاد روز نه روز شانزده روز بیست روز چهار ماه
سی روز شانزده روز هفت روز ده روز والله اعلم بالصواب

نسخه مفاتیح بسم الله الرحمن الرحیم الکنوز باب پنجم در اسامی

بدانکه این قسم اگرچه رمالان میدانسته است ولیکن نمیتوانستند
گفت ما این قسم را روشن کردیم چنانچه هر کس بدان راه یابد و
این در همه حالی بکار آید خواه در ضمیر و خواه در خبی و خواه در عدد و خبی
و در هیچ بابی از رمل نباشد که این بکار نیاید که اگر کسی خبی دارد و تو با آن بگفتی
اسم آنرا کوتاه شد ولیکن که از جنس سوال کند اگر کسی جامه پاره کهنه
در دست گیرد و اگر تو گفتی که جامه کهنه گفته نباشی اگر پرسید چه جامه است
و از که بمن رسیده است و اصل این چند گز بوده است و مثل این هم
سوال که کنند توان گفت و اسم را توضیح بر خبی الرقعه حال آنست که عدد
احاد از هم فرضیه تر است و شکل تر از آن چنان است که نگاه کنند شکل
که بخانه حرف نشسته است و چند است چه بحسب شکل که در خانه حرف
نشسته باشد عدد و آن توان گفت مثلا اگر میخواهیم که بدانیم که چند

حرف است و اشکال که حرف می دهند سه جا مکرر است سه حرف می دهند
سه حرف میدهند و دیگر عدد دیگر از شکل اول گویند و بخانه تکرار چنانکه اگر شکلی از
اول بچهارم نشیند حکم کنند برشد و علت دیگر اشکال امهات همین دور دارند
و دیگر شکل ها اگر که باشد و دیگر عناصر ۱۲ خانه رمل بر سر هم گیرد و بر دوازده خانه
رمل قسمت کند جایی که باز ماند حکم از آن کنند زنهار که این مسئله با جمیع
کند که اصل این علم است که بدانی که چند حرف نوشته اگر دانستی که چند
حرفیست کار آسان باشد و روشن تر وجهی که میتوان دانست که چند حرف
است آنست که در این جا ذکر خواهیم کرد

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	٣	٣	٣	٢	٥	٢	٨	٣	٢	٢	٦	٣	٣	٣	٣	٣
ب	٤	٣	٤	٤	٥	٢	٨	٤	٣	٤	٦	٣	٣	٤	٣	٤
ج	٣	٣	٤	٣	٢	٣	٨	٢	٣	٤	٣	٤	٤	٢	٤	٢
د	٥	٣	٤	٥	٤	٤	٩	٤	٣	٨	٢	٤	٣	٤	٤	٤
ه	٢	٣	٥	٥	٣	٢	٣	٣	٤	٧	٤	٥	٣	٢	٤	٣
و	٣	٤	٥	٩	٣	٣	٣	٣	٣	٥	٣	٦	٤	٤	٦	٥
ز	٤	٦	٣	٨	٤	٤	٣	٢	٨	٩	٣	٤	٣	٤	٣	٥
ح	٤	٥	٥	٨	٤	٥	١٠	٤	١٠	٤	٤	٣	٣	٣	٣	٥
ط	٥	٩	٤	٤	٣	٦	٤	٤	٣	٣	٥	٣	٣	٣	٣	٩
ي	٤	٨	٨	٣	٣	٦	٤	٣	٣	٤	٤	٤	٤	٤	٤	٤
ك	٣	٢	٦	٢	٣	٢	٤	٤	٤	٤	٥	٤	٥	٣	٥	٤
ل	٤	٩	٩	٣	٣	٤	٣	٢	٥	٣	٣	٤	٦	٤	٥	٤

و اشکال بهر این نوع حرف می دهند چون معلوم شد که حروف چند است
باید دید که مکان چه حروف است و شکل که حروف میدهند بر این موجب است

بیت نسیم

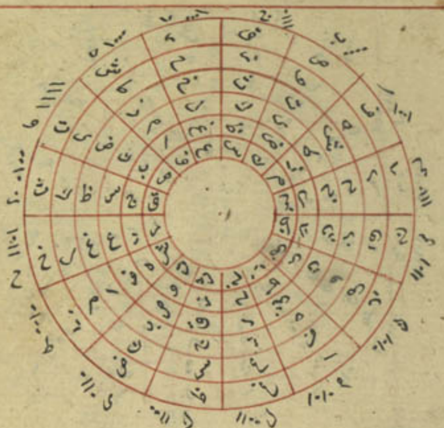


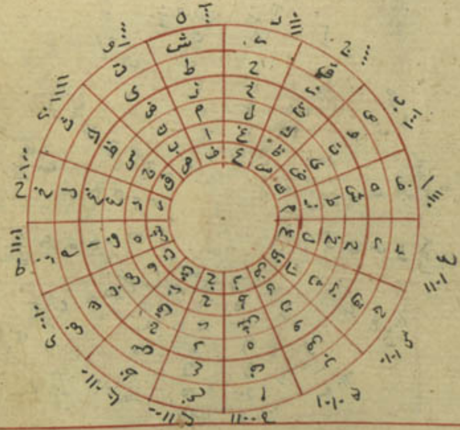
جابر
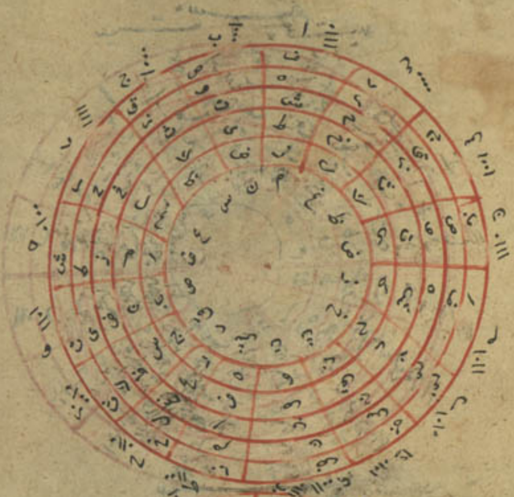




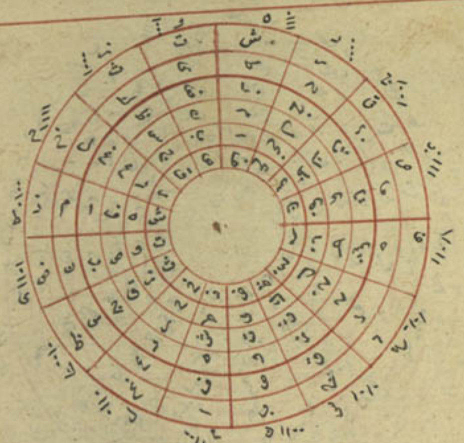


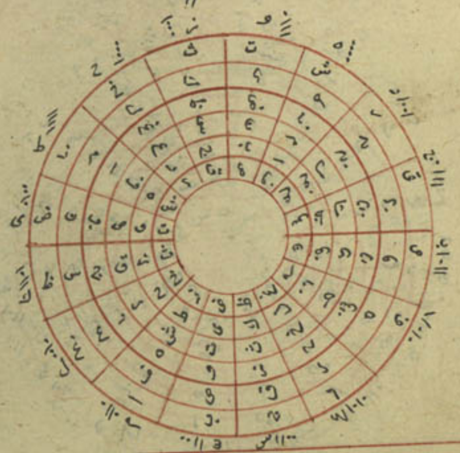


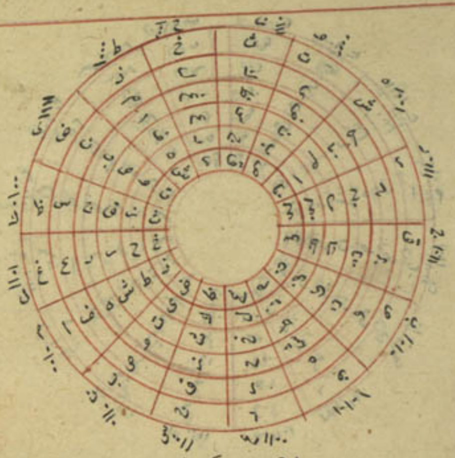


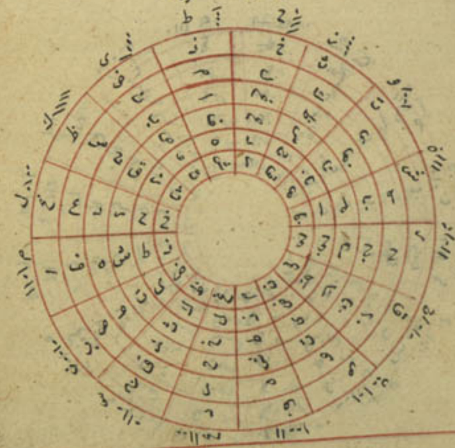


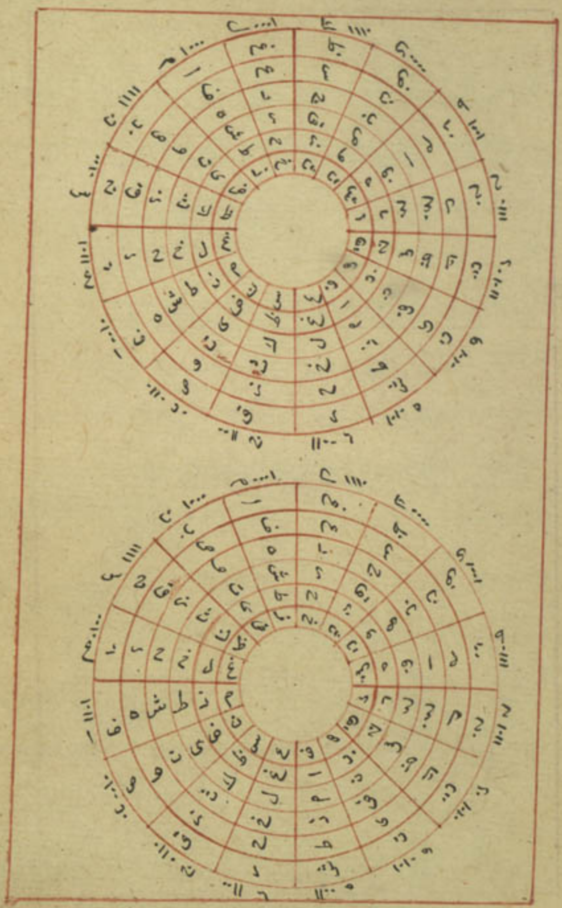


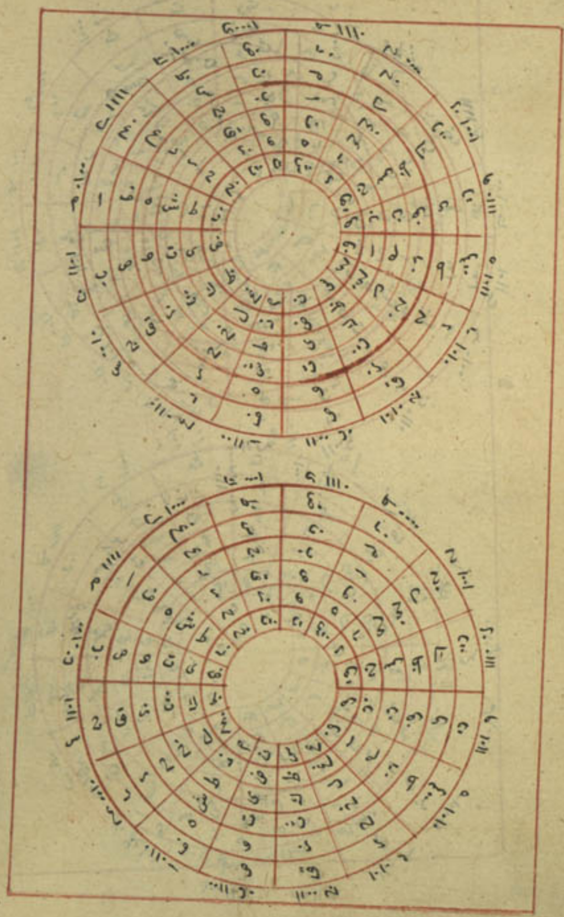


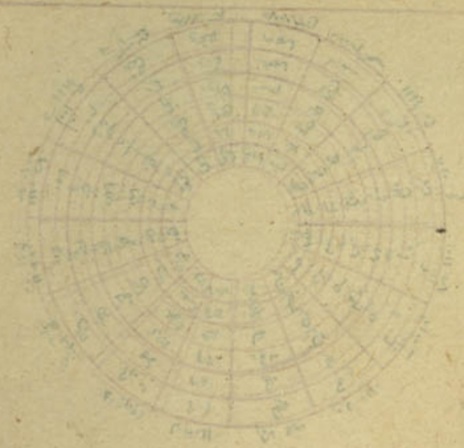














صاحب ضمیر است که عدد حروف از ده زیاده نیست یا هست اگر سایل بگوید
و بر مل احتیاج افتد نگاه کنند اگر رنگ در خانه سنگ نشسته چون اول
و ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۱ حکم از احاد کنند و اگر در خانه سنگین نشسته باشد
چون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و مثل اینجا تنها حکم از میات والوف کنند و اگر در خانه
میانه نشسته باشد چون ۲ و ۴ و ۶ و ۸ حکم از عشرات کنند و هر چند
عدد عنصر غلبه کند در رمل حکم زیادت باید کرد و اگر عنصر کوچک غلبه کنند حکم از احاد
باید کرد و اگر در هم ریخته بینند حکم از عشرات و اگر چه حرف زیادت باشد
فصل دوم در عشرات اما باید که حکم عشرات اگر چه حرف زیادت باشد
لیکن آسان تر است چه اگر حروف آن آنچنان تر است کسی طلبی شعری گفته
بود که حروف او پس و پیش توان گفت که اگر حروف ۲۸ کانه در آنجا باشد
لیکن این قیاسیست و علی طریقه دیگر است که ذکر خواهد رفت اول شرط این
آنست که بدانند معین کرده اند که چند حرف است و آنچنانست که چند جا ذکر
کردیم که هر عددی که در احاد یکعدد دارد در عشرات ده گیرد و در میات صد
گیرد و در الوف هزار همه بر این موجب چنانکه مثلا شکلی که در حکم احاد
۳ عدد میدارد در عشرات سی گرفتیم شکلی دیگر همین حکم میکند سی نمیتوان
گرفت چه اگر سی و سی بگویند و آنچنانست که هر عدد که در احاد یکعدد دارد

در اینجا ده کرده عملش آنچنانست که در باب عشرات ذکر رفت و تکرار
آن نمیکنیم که دوراز کرده چون معلوم شد که چند حرف است حروف را
استخراج کردن فصل محتاج نباشد چرا که کسی طوماری نوشت مثلا ۵۵ و
حرفست و درجه کدام باشد که در اینجا نیامده ولیکن طریقه باز نمائیم و اگر
کسی امتحان خبری با خود راست کنند که چند حرف در اینجا نباشد میتوان گفت
مثلا اگر در عشرات کسی که ۶۴ نوشته بود راست است اسبیستشت شده و در پنجم ۴
ده حرف زیاده نیست اگر کسی از امتحان این عاجز نباید و دو کرد حروف این در
یکدایره روشن باز نمائیم صورتش اینچنین است و ابتدای این دایره از آنکسی
کنند که حاکم باشد و دو میزند و حروف بر می دارد تا غایت المراد الا بهادار
که در اینجا حاکم با خبر و با خبر باشد اینست دایره



وچون از استخراج حروف فارغ کرده ترکیب احتیاج افتد



وچون حروف استخراج کرده ترکیب حروف باشد استخراج در این دایره
ترتیب داده اند وچون باختصار میکوشیم پس کنیم دو سه رمل دیگر بمثال
خواهیم نمود اول اینست ... از این رمل یک طومار استخراج
رفته و سواد طومار این بود برادر عزیز کریم عز الدین دام عزه سلام
وتحیات بخوانند خاطر مشغول ندارند بعد از سلام و دعا از آنجانب
شما بالدین آمده و صورت حال قضایاء والده عزیز دامت عصمته
بتمامی گفت چون معلوم گشت افتخار الرجال عبد العزیز را هم فرستاده شده
بتدارک آن قضیه مشغول کرده تا وقت تلافی مهمات نماید
اما باید با لجان بکوشد و رملی دیگر مکتوبی نوشته بودند و استخراج کرده شد
و صورت اینست ... و صورت مکتوب بسیار است والله اعلم

تا بینی باید دانست که اگر این طریقه چنانست که اگر صد رمل چنین اتفاق
فتد یکی از آن خلاف نتواند بود الا که رمال سهوی کند و باقی چون بطویل انجامد
اختصار کنیم والسلام فصل در الوف اما باید انکه این فصل
را کمتر بکار آید ولیکن در فهرست کتاب گفته ایم شمه باز نماییم تا اگر احتیاج
افتد جواب تواند گفت و آلچنانست که درین چند فصل ذکر کرده ایم اول
نگاه کنند تا چند حرف چون معلوم کرده باشی پس ترکیب حروف بپیوندند که
استخراج درین محتاج نباشد چرا که بیشتر هر حروف آن بهتر
از مجموع حروف الخا باشد و درین فصل ملاحظه دایره ترکیب نیکو باید
کرد اما وقتی که اگر کسی یک مسئله را بسیار کند و آن خود عدد حروف کم
اول در چهار بیش از آن نه بود که باشد ولیکن جهد کنند تا دایره ترکیب غلط
نشود و صورت این دایره اینست و چون بدیگر دایرها شرح کرده شد اما
در احاد و غیر احاد حروف بسیار اتفاق افتد چنانچه کسی محمد نویسد
این چهار حرفست دو حروف تکرار کرده پس واجب باشد ذکر آن
و آلچنانست که هر شکلی که حاکم است بصاحب خانه ضرب کنند شکلی که
بیرون آید و حاضر باشد و غلبه کنند حاکم باشد بر تکرار حروف دیگر طریقه
قسم را میزانی باید کرد تا هر حرفی که استخراج کنند با او موازنه کنند اگر حاکم باید